الکفوابراهیم بن ... [illegible]

شرح ... [illegible]

تمام شرح مرحوم ملا خلیل قزوینی بر کتاب کفر و ایمان کافی که مجموعاً ... باب است متفرق در سه مجلد ... شده از قرار شرح ذیل

مجلد چهارم مشتمل است بر ... باب از ابتدا الی باب ... و یکم در باب الاصلاح بین الناس باشد

مجلد پنجم مشتمل است بر هفتاد و ... باب از باب یکصد و ... و هشت تا باب المکر والغدر والخدیعه ... [illegible]

مجلد ... مشتمل است بر چهل و ... باب از ... باب الاصلاح بین الناس باشد الی باب یکصد و ... و هشتم باب المکر والغدر والخدیعه است ... [illegible]

والمجلد ... سه مجلد است و مشتمل است بر تمام ... در جلد ... و جلد ... یکصد و ... باب است از باب ... در باب الاصلاح بین الناس تا آخر کتاب ایمان و کفر ...

والحق نسخه ایست بسیار عزیز و قد دخل فی ملک ... ملک السموات والارض وانا العبد ... [illegible]

از فقرات این کتاب شریف ... [illegible] ... شیخ جلیل کلینی ... و شارح مرحوم ملا خلیل قزوینی ... [illegible]

والتمس ... [illegible] ... توضیح آنکه این مجلد تا آخر کتاب کفر و ایمان است

[illegible marginal notes]

الکفعمی ابراهیم بن علی ...

15185

9078

شرح جلیل ... مجلسی

تمام شرح مرحوم ملا خلیل قزوینی ... بر کتاب کفر و ایمان کافی ... باب است متفرق در سه مجلد ... شرح ذیل

مجلد چهارم مشتمل است ... الی باب نود و یکم که باب الاصلاح بین الناس باشد

مجلد پنجم مشتمل است بر هشتاد ... باب از باب یکصد و ... تا باب المکر والعذر والمذنب ...

مجلد سوم مشتمل است بر چهل و هفت باب ... باب الاصلاح بین الناس باشد الی باب یکصد و ... باب المکر والعذر والمذنب ...

واین مجلد غیر از سه مجلد است و مشتمل است بر تمام الجزء ... باب الاصلاح بین الناس ... از کتاب ایمان و کفر ... والحق نسخه است بسیار عزیز ... والارض وانا العبد المذنب الجانی الحاج ... از فارس ... کلینی ... و شارح مرحوم ملا خلیل قزوینی ... وانخفر ... ازدعا ... این مجلد تا آخر کتاب کفر و ایمان است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

باب نود و یکم اصل باب الاصلاح بین الناس شرح این باب بیان فضیلت برطرف
کردن فساد میان مردمست در این باب هفت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلام یقول صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا و تقارب بینهم
اذا تباعدوا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌گفت تصدقی که دوست
میدارد آنرا الله تعالی یعنی که دوست میدارد آنرا از سائر تصدقات برطرف کردن
جنگ میان مردمست چون با هم جنگ کنند و نزدیک هم شدن میان ایشانست
یعنی آشتی دادن میان ایشان چون دوری کنند از هم یعنی اینکه خشم کنند از هم
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لان اصلح بین اثنین احب الی من ان اتصدق
بدینارین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر آینه اینکه برطرف
کنم فساد را میان دو کس از مومنان محبوبتر است سوی من از اینکه تصدق کنم بدو دینار
طلا سوم اصل عن مفضل قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا رایت بین اثنین من شیعتنا
منازعة فافتدها من مالی شرح مراد بشیعتنا امامیه است شامل ... مثل
زیدیه نیست الافتداء بفاء و دال بی نقطه مصدر باب افتعال دادن چیزی برای برطرف
کردن فساد یعنی روایتست از مفضل که وکیل امام جعفر صادق علیه السلام بوده گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلام چون دیدی میان دو کس از شیعه ما نزاعی پس برطرف کن آنرا
بدادن مالی از مال من چهارم اصل عن ابی حنیفة سائق الحاج قال مر بنا المفضل و انا و ختنی
نتشاجر فی میراث فوقف علینا ساعة ثم قال لنا تعالوا الی المنزل فاتیناه فاصلح بیننا
باربعمائة درهم فدفعها الینا من عنده حتی اذا استوثق کل واحد منا من صاحبه

قال

قال اما انها لیست من مالی ولکن ابو عبد الله علیه السلام امرنی اذا تنازع رجلان من اصحابنا
فی شیء ان اصلح بینهما و افتدیها من ماله فهذا من مال ابی عبد الله علیه السلام شرح الختن
بخاء بانقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و نون داماد مثل شوهر دختر و شوهر خواهر و مانند
آنها و خویش زن مثل پدر زن و برادر زن و هر دو اینجا مناسبست ضمیر غائبه در افتدیها
راجع بمنازعه است که از سیاق معلومست یعنی روایتست از ابو حنیفه که پیشرو قافله
حاج بود برای بجا آوردن گفت گذشت بما مفضل و من و داماد من نزاع میکردیم در میراثی
که از دختر من مثلا مانده بود با هم یعنی که هر کدام طلب میراث از دیگری میکردیم یعنی یکی
منکر بود پس ایستاد بر سر ما ساعتی تا گوش کند که چه نزاع داریم بعد از آن گفت بیائید
منزل من پس آمدیم نزد او پس برطرف کرد فساد را میان ما بچهارصد درهم پس داد
آنرا بما از جانب خود با این روش که بعض آنرا بمن داد تا دعوی بر داماد نکنم و بعض آنرا
بداماد داد تا دعوی بر من نکند تا چون کاغذی که سند باشد گرفت هر کدام
ما از دیگری مفضل گفت آگاه باشید بدرستی که آن دراهم نیست از مال من و لیکن
امام جعفر صادق علیه السلام امر کرده مرا چون نزاع کنند دو مرد از یاران ما در چیزی
باینکه اصلاح کنم منازعت را از مال او پس اینکه دادم از مال امام جعفر صادق
علیه السلام است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المصلح لیس بکاذب شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برطرف کننده نزاع میان دو کس نیست دروغگو یعنی با
که گناه دروغ ندارد اگر مثلا محتاج شود بسخنی که نقل کند از کسی که آنرا بزبان نیاورده
باشد اما بآن راضی باشد چنانچه می‌آید در حدیث هفتم این باب ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا و تتقوا
و تصلحوا بین الناس قال اذا دعیت لصلح بین اثنین فلا تقل علی یمین ان لا افعل
شرح علی بحرف جر و ضمیر متکلم است و خبر مبتدا است یمین مرفوع و مبتدا است

میان ایشان و دفع کنم

ان لا افعل با ان ناصبه و لا نافیه و صیغه مضارع متکلم وحده منصوب است یعنی روایت
از امام جعفر صادق ع در قول الله عز و جل در سوره بقره و مکن دانید الله را مانع ببب قسمهای
شما از اینکه نیکی کنید با کسی و پرهیزکاری کنید از گناهی و اصلاح کنید میان مردم امام برای
تفسیر و یصلحوا بین الناس گفت چون طلبیده شوی برای صلح میان دو کس پس مگو که بر من
قسمی است که نکنم این کار را مراد اینست که این قسم لغو است و مخالفت آن جایز است
هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قَالَ اَبْلِغْ عَنِّي كَذَا وَ كَذَا فِي اَشْيَاءَ اَمَرَهَا قُلْتُ فَاَبْلَغَهُمْ
عَنْكَ وَ اَقُولُ عَنْكَ مَا قُلْتَ لِي وَ غَيْرَ الَّذِي قُلْتَ قَالَ نَعَمْ اِنَّ الْمُصْلِحَ لَيْسَ بِكَذَّابٍ شرح
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام را وی گفت که گفت برسان از من چنین و چنین
در چیزی چند که امر کرد با آنها که برسانم بجمعی که با هم نزاعی داشتند تا صلح کنند گفتم پس
آیا میرسانم بایشان از جانب تو پیغامی را که گفتی مرا و میگویم از جانب تو با ایشان آنچه
که گفتی و سخنهای دیگر که غیر آنست که گفتی و مقتضای مصلحت وقت است امام گفت آری
بدرستی که برطرف کننده فساد نیست دروغگو نیست باین معنی که گناه دروغگو را
ندارد صیغه مبالغه مبنی بر اینست که کذب بر امام عظیم است از کذب بر دیگرانست
و میتواند بود که اگر مصلح به پیغامهای ناگفته قادر بر توریت باشد توریت واجب
بر او باشد باین معنی که عبارت را بر وجهی گوید که از آنها قصد معنیی که راست باشد کند
باب نود و دوم اصل باب فی احیاء المؤمن شرح این بابیست در بیان فضیلت زنده
کردن مؤمن خواه بفعلی که باعث حدوث مؤمن باشد شود مثل که خدا شدن
بقصد فرزند مؤمن و مثل که خدا کردن مؤمنی بآن قصد و خواه بفعلی که باعث
بقای مؤمنی شود مثل دفع آتش و سیل و جوع و مانند آنها از مؤمن و خواه بفعلی
که باعث بقای و حدوث اصل ایمان در کسی شود مثل هدایت کافری بسوی ایمان
و خواه بفعلی که باعث حدوث قوة ایمان در کسی شود مثل دفع شبهه از مؤمنی

که آن شبهه او را مضطرب میکرده باشد مخفی نماند که ظاهر این عنوان اینست که مراد بنفس
در آیتی که در احادیث این باب می آید مومن است در این باب سه حدیث است
اوّل اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَاَنَّمَا
قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا قَالَ مَنْ اَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ
اِلَى هُدًى فَكَاَنَّمَا اَحْيَاهَا وَ مَنْ اَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى اِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا شرح النفس
بفتح نون و سکون فا روح که زندگی بدن بآنست و مراد اینجا مومن است چنانچه اشارت
کرد مصنف بذکر این عنوان برای این احادیث چه جمیع ماعدای مومن بطفیل مومن
مخلوق و باقیند پس مؤمن روح مردم است و زنده کردن یکی پس چون باعث خوشحالی
جمیع مومنانست همچو زنده کردن جمیع مؤمنان و جمیع مردم است اخراج مؤمن از ضلال
بسوی هدی دو قسم است اول دفع شبهه که او را حادث شده باشد و حدوث آن منافی
اصل ایمان نباشد اگرچه منافی قوت ایمان باشد اما چون مستحکم شود باعث زوال
اصل ایمان شود یا باعث استحکام ضعف ایمان شود دوم دفع شبهه که باعث عدم
اصل ایمان باشد و بر این تقدیر من اخرجها از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود مثل
من قتل قتیلا فله سلبه و اخراج مؤمن از هدی سوی ضلال نیز دو قسم است
اول اخراج او از اصل ایمان دوم اخراج او از قوت ایمان بسبب شبهه که او را
مضطرب میکرده باشد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
گفتم او را قول الله عز و جل در سوره مائده هر که کشت مومنی را بعوض شخصی
که مومن نباشد یا مراد اینست که نه بعوض مؤمنی دیگر پس چنانست که کشته باشد
مردم را همگی و هر که زنده کرده مومنی را پس چنانست که زنده کرده باشد مردم را
همگی مراد راوی اینست که آیا این حکم قتل و احیا مخصوص معنی لغوی آنهاست یا عام است
امام برای بیان تعمیم گفت هر که بیرون کرد مؤمنی را از گمراهی سوی راستی پس چنانست

که زنده کرده باشد مومنی را و هر که بیرون کرد مومنی از راستی سوی گمراهی پس بتحقیق کشته

مومنی را اگر گویی ظاهر اسلوب اینست که در شق دوم نیز گوید فکانما قتلها یا در شق اول

نیز گوید فقد احیاها گوییم وجه تغییر اسلوب اشارتست باینست که هر که اللّه از اخراج

از ضلالت بهدی و عکس آن خارجست از مستعمل فیه لفظ قرآن و داخلست در مدلول

التزامی لفظ قرآن و در شق اول اشارتست باول و در شق دوم اشارتست بدوم و وجه معلومست

عدم تفاوت میان دو شق دوم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام قول اللّه عز و جل فی کتابه

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قال من حرق او غرق قلت فمن اخرجها

من ضلال الی هدی قال ذاک تاویلها الاعظم شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که

چه معنی دارد قول اللّه عز و جل در کتاب او در سوره مائده و هر که زنده کرد مومنی را پس چنانست

که زنده کرده باشد مردمان را همگی گفت مراد اینست که نگاهداشت از سوختن یا غرق

شدن مثلا گفتم که بیرون کرد مومنی را از گمراهی سوی راستی چونست گفت داخل

این صورت در این آیت تاویل بهتر این آیتست باین معنی که مستعمل فیه آیت همانست که گفتم

پس اگر بفهمید آن معنی کسی اقتصار کند و قصور نفی و اثبات غیر آن نکند معنی

صحیح آنرا فهمیده و اگر قصور آنچه گفتی کند و داخل در مدلول آیت کند بهتر است

سوم اصل قلت لابی عبد اللّه علیه السلام اسالک اصلحک اللّه فقال نعم فقلت کنت علی حال

و انا الیوم علی حال اخری کنت ادخل الارض فادعو الرجل و الاثنین و المرأة فینقذ اللّه

من یشاء و انا الیوم لا ادعوا احدا فقال و ما علیک ان تخلی بین الناس و بین

ربهم فمن اراد اللّه ان یخرجه من ظلمة الی نور اخرجه ثم قال و لا علیک ان آنست

من احد خیرا ان تنبذ الیه الشیء نبذا شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا سوال کنم

تو را نگاه دارد ترا اللّه تعالی پس گفت آری پس گفتم بودم پیش از آنکه منع کنی شیعه را

از گفتگو با مخالفان بسبب تقیه بر حالتی و من امروز که منع کردی بر حالتی دیگرم

بیان

کرکا تا اینجا برای نص است و این اشارتست بفرق میان ایمان و کفر با آنکه ایمان و عمل آ... و کفر از اقرار است پس اول ثابت میشود با ... و دوم ثابت میشود چنانکه گذشت در شرح آخر باب ان الایمان مبثوث بجوارح البدن کله که باب سی‌ام است صح

پس کسی صح

تاویل آیه وسیعتر و بهتر میشود صح

من حمران فارسی صح

روایتست از حمران گفت کرم

بیان این آنکه بیشتر داخل میشدم در زمینی مثل شهری و خود پس دعوت بدین حق میکردم

یکی دو و مرد و زن از این رهایی میداد اللّه تعالی هر کرا که میخواست و من امروز دعوت بدین

حق نمیکنم هیچیک را مراد از این اینست که دلگیرم از حالت امروز و حالت سابق را میخواهم پس امام

گفت و باکی نیست بر تو در اینکه واگذاری میان مردمان و میان صاحب کل اختیار ایشان چه

هر که خواسته باشد اللّه تعالی که بیرون آورد او را از تاریکی دین باطل سوی روشنی

دین حق بیرون می‌آورد او را اشارتست بقول اللّه تعالی در سوره انعام فمن یرد اللّه

ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و می‌آید در حدیث ششم باب نود و چهارم مراد

امام علیه السلام اینست که این سعی تو در ارشاد مردمان اگر برای خودنمایی و دنیاست

و اگر برای ثواب آخرت برای خود است پس در زمان شدت تقیه آن ثواب در ترک

ارشاد است و اگر برای غمخواری دیگرانست پس سعی و عدم سعی تو در نجات ایشان تفاوتی

نمیکند چه اگر قابل توفیق باشند اللّه تعالی ایشان را بطریقی دیگر البته توفیق میدهد

و الا سعی تو عبث خواهد بود بعد از آن امام علیه السلام برای بیان استثنای صورتی

از صور دعوت زمان شدت تقیه گفت و باکی نیست بر تو اگر ببینی از یکی از مخالفان خیری

مثل اینکه خود طلب دین حق کند و ظاهر باشد که از روی حیلت نیست اینکه اندازی بجانب او چیزی

از براهین دین حق را نوعی انداختن که موافق حکمت باشد تا اگر ظاهر شود که از روی حیلت

بوده بدر روی برای خود توان بهم رسانید اصل فقلت اخبرنی عن قول اللّه عز و جل

وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا قال من حرق او غرق ثم سکت ثم قال تاویلها

الاعظم ان دعاها فاستجابت له شرح بنابر اینکه مراد نفس در آیت مومن باشد دعاها

فاستجابت له از قبیل مجاز مشارفه خواهد بود و بیان نظیر این گذشت در شرح حدیث

اول و مضمون این گذشت در حدیث سابق باب نود و سوم اصل باب فی الدعاء

للاهل الی الایمان شرح این بابیست در بیان فضیلت دعوت برای خانه واده خود

سوی صح

سوی ایمان بربوبیت رب العالمین که مصداق آن مذهب شیعه امامیه است

در این باب یک حدیث است اصل قُلتُ لِأَبِي عَبدِاللّهِ علیه السلام اِنَّ لِي اَهلَ بَيتٍ وَهُم

يَسمَعُونَ مِنّي أَفَأَدعُوهُم اِلی هٰذا الاَمرِ فَقالَ نَعَم اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ في كِتابِهِ

يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قُوا اَنفُسَكُم وَاَهليكُم ناراً وَقُودُها النّاسُ وَالحِجارَةُ شرح

گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که مرا اهل خانه واده ایست و ایشان میشنوند

از من اگر دعوت ایشان بدین حق کنم در زمان شدت تقیه آیا من دعوت کنم ایشانرا

سوی این امامت اهل البیت پس گفت آری بدرستی که الله عزوجل میگوید در کتاب

خود در سورة التحریم ای جمعی که مومن شدید نگاه دارید خود تانرا و خانه واده های

خود تانرا از آتشی که افروزینه آن مردمند و سنگها یعنی که افروزینه آن معبودان

ضلالت اند مثل ائمه ضلالت و بتهای سنگ تا اهل جهنم دانند که با آتش آن معبودان

میسوزند باب نوح و جهارم اصل باب فی ترک دعاء الناس شرح این باب است

در بیان فضیلت ترک دعوت مردمان مصر در مخالفت در زمان شدت تقیه

در این باب هفت حدیث است اوّل اصل قالَ لي اَبُو عَبدِاللّهِ علیه السلام اِيّاكُم وَالنّا

اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ اِذا اَرادَ بِعَبدٍ خَيراً نَكَتَ في قَلبِهِ نُكتَةً فَتَرَكَهُ وَهُوَ يَجُولُ لِذٰلِكَ

وَيَطلُبُهُ ثُمَّ قالَ لَو اَنَّكُم اِذا كَلَّمتُمُ النّاسَ قُلتُم ذَهَبنا حَيثُ ذَهَبَ اللّهُ وَاختَرنا

مَنِ اختارَ اللّهُ اِختارَ اللّهُ مُحَمَّداً وَاختَرنا آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّهُ عَلَيهِ وَآلِهِ شرح لو برای تمنی است یا برای

اشارت بشکایتی از شیعه که در گفتگو تندی میکنند قلتم جزای اذا است یعنی گفت

مرا امام جعفر صادق علیه السلام نگاه دارید خود را از مردم مخالف و نگاه دارید مردم

مخالف را از خود یعنی که دعوت مکنید ایشانرا بدین حق چون زمان شدت

تقیه است بیان این آنکه الله تعالی چون اراده کند بنده دین حق را میکند

در دل او نقطه او نقطه چنانچه می آید در حدیث ششم این باب پس وامیگذارد

عن سلیمان بن خالد

عن کلیب بن معاویة الصیداوی

اختاره الله

اورا

او را و میگرداند برای دین حق و طلب میکند آنرا تحقیق این شد در شرح حدیث سوم

باب نوح و دوم بعد از آن امام علیه السلام برای تعلیم روش گفتگو با مخالفانی که میدانند که

مخصوص از شیعه اند گفت شما چون گفتگو کنید با مردم مخالفی که شما را شناسند گویید رفتیم

جایی که رفت الله و برگزیدیم کسی را که برگزید الله تعالی یعنی که برگزیدیم کسی را برای امامت

از خانه واده که برگزید الله تعالی از آن خانه واده کسی را بیان این آنکه برگزید الله تعالی

محمد را و ما برگزیدیم آل محمد را صلی الله علیه وعلیهم اشارت است بقول الله تعالی در سورة

قصص و ربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحانه وتعالی عما یشرکون یا مراد

اینست که در زمان شدت تقیه نزد مخالفان دعوی اینکه مسئله امامت از اصول دین است

و استدلال بمحکمات آیات قرآنیه و شواهد ربوبیت که دلالت بر شرک ائمه ضلالت

و سایر پیروان ایشان میکند نمیتوان کرد چه آنها باعث عداوت عظیم و بستن و کشتن

میشود بلکه میباید اظهار این کرد که مسئله امامت از فروع دین است و هر کدام از مختلفین

که اجتهاد کرده باشد داخل بهشت میشود الا چنانچه مخالفان خیال کرده اند پس

هر کس را میرسد که اختیار کسی کند و از اهل بهشت باشد و ما اختیار آل محمد کرده ایم

بمناسبت اینکه الله تعالی محمد را اختیار کرده و نهی از اختیار آل او نکرده و عقل حکم میکند

که آل پادشاهی رفته باشد و وصیتی در تعیین جانشین و نصیب از جانشینی آل خود

نکرده باشد اختیار آل او برای جانشینی بهتر است دوم اصل عَن ثابِتٍ اَبي سَعيدٍ

قالَ قالَ لي اَبُو عَبدِاللّهِ علیه السلام يا ثابِتُ ما لَكُم وَلِلنّاسِ كُفُّوا عَنِ النّاسِ وَلا تَدعُوا

اَحَداً اِلی اَمرِكُم فَوَاللّهِ لَو اَنَّ اَهلَ السَّماءِ وَاَهلَ الاَرضِ اجتَمَعُوا عَلی اَن يُضِلّوا عَبداً يُريدُ اللّهُ

هُداهُ ما استَطاعُوا كُفُّوا عَنِ النّاسِ وَلا يَقُولُ اَحَدُكُم اَخي وَابنُ عَمّي وَجاري فَاِنَّ اللّهَ

عَزَّوَجَلَّ اِذا اَرادَ بِعَبدٍ خَيراً طَيَّبَ رُوحَهُ فَلا يَسمَعُ بِمَعرُوفٍ اِلّا عَرَفَهُ وَلا بِمُنكَرٍ اِلّا اَنكَرَهُ

ثُمَّ يَقذِفُ اللّهُ في قَلبِهِ كَلِمَةً يَجمَعُ بِها اَمرَهُ شرح این حدیث گذشت در باب آخر کتاب التوحید

جمعی

کاش بودی اینکه

با اندک تغییری از آن جمله اینکه آنجا ثابت بن سعید بود و در بعض نسخ ثابت بن ابی سعید
و دو غلط است و صحیح آنست که اینجاست لا تقول نفی بمعنی نهی است یعنی روایت
آن ثابت که کنیت او ابو سعید است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای
جماعت کار بست شما را با مردمان و مردمان را بشما بازدارید خود را از مردمان و دعوت مکنید یکی
از مخالفان را بسوی دین و کار خود چه بخدا قسم که اگر اینکه اهل آسمان و اهل زمین جمع شوند
بر اینکه گمراه کنند بنده را که الله تعالی میداند که او قابل توفیق تصدیق راه حق است توا
نایی ندارند که او را گمراه کنند تحقیق این استدلال همانست که گذشت در شرح حدیث
سوم باب نوزده و دوم بازدارید خود را از گفتگو با مردمان و باید که نگویید یکی از شما بعنوان
غمخواری که این مخالف برادر منست و پسر عموی منست و همسایه منست چه بدرستی که
الله تعالی عز و جل چون بنده را قابل توفیق تصدیق دین حق داند که پاکیزه میکند روح او را
در نمیشنود سخنی را که موافق محکمات کتاب الهیست مگر آنکه آشنا شمارد آنرا خاطر خود میکند
آنرا و نمیشنود مخالف محکمات مگر آنکه بیگانه شمارد آنرا خاطر خود میکند آنرا بعد از آن میاندازد
الله تعالی در دل او کلمه که جمع میکند الله تعالی بآن کلمه پراکنده کار او را مراد بکلمه تبرا از ائمه
ضلالت است بمعرفت اینکه امامت از اصول دین است و مخالف شیعه امامیه مشرکست چه
چه در جمیع مسائل مشکله دین طریق کسب آن معلوم او میشود که منحصر است در سؤال اهل الذکر
و میداند که بی بحار آرا و ظنون و اجتهادات بالطل الکلیه است سیوم اصل عن الفضیل
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ندعو الناس الی هذا الامر فقال یا فضیل ان الله اذا
اراد بعبد خیرا امر ملکا فاخذ بعنقه حتی ادخله فی هذا الامر طائعا او کارها شرح روایت
از فضیل گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا دعوت کنیم مردمان مخالف را بسوی
تصدیق این امامت اهل البیت پس گفت ای فضیل بدرستی که الله تعالی چون بنده
را قابل توفیق خیر داند امر میکند فرشته را این خوب میگیرد گردن او را تا آنکه داخل میکند

و از آن جمله آنکه آنجا بعد از فواسه این زیادتی بوده که
لو ان اهل السموات و اهل الارضین اجتمعوا
علی ان یهدوا عبدا یرید الله ضلالته ما استطاعوا
علی ان یضلوا عبدا یرید الله هدایته ما استطاعوا

مضمون این گذشت در حدیث
آخر کتاب التوحید یعنی

او را در تصدیق این امارت خواه خواهنده آن باشد در زمان سابق و خواه نخواهنده
آن باشد مراد نهی از دعوت در زمان شدت تقیه و تحقیق این شد در شرح حدیث
سوم باب نوزده و دوم چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوه
للناس فانه ما کان لله فهو لله وما کان للناس فلا یصعد الی السماء ولا تخاصموا بدینکم
الناس فان المخاصمة ممرضة للقلب ان الله عز وجل قال لنبیه انک
لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء وقال افانت تکره الناس حتی
یکونوا مؤمنین ذروا الناس فان الناس اخذوا عن الناس وانکم اخذتم عن
رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام ولا سواء وانی سمعت ابی یقول اذا کتب الله
علی عبد ان یدخله فی هذا الامر کان اسرع الیه من الطیر الی وکره شرح این حدیث
گذشت در باب آخر کتاب التوحید لا سواء بفتح سین بی نقطه و الف ممدوده خبر مبتدا
محذوفست تقدیر لا سواء اخذهم واخذکم یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بگردانید
این دین خود را برای رضای الله تعالی و مگردانید آنرا برای مردمان که خود غالب شوید
بحجت بر ایشان چه بدرستی که شان اینست که آنچه باشد برای رضای الله تعالی پس آن
مقبول الله تعالی است و آنچه باشد برای مردمان پس بالا نمیرود بسوی آسمان یعنی که مقبول
الله تعالی نیست چنانچه گفته در سوره فاطر الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه
نکت ونتف من التنزیل فی الولایة است و مباحثه بعنوان دشمنی مکنید بدین
خود با مردمان چه بدرستی که مباحثه بعنوان دشمنی جای مرض بسیار است دل را
بدرستی که الله عز وجل گفت نبی خود را در سوره قصص بدرستی که تو بجای نمیرسانی
هر که را اگر دوست داشتی مثل خویشان خود که غمخواری ایشان میکنی ولیکن الله تعالی
بجای میرساند هر که را اگر خواهد یعنی که مستحق توفیق را توفیق میدهد و مستحق خذلان را

من رفیق است بمعنی

خلاف میکند خواه توسعی بسیار کنی و خواه نکنی و گفت در سوره یونس آیا پس تو مجبور
میکنی مردمان را که قابل توفیق نیستند تا باشند مؤمنان و اگذارید مردمان مخالف را چه بدرستی که
مردمان مخالف فرا گرفته اند دین خود را از امثال خود یا نیمعنی که بروایات کاذبه و آرای مضله
مستند شده اند و بدرستی که شما فرا گرفته اید دین خود را از رسول الله صلی الله علیه و آله
و از علی علیه السلم و برابر نیست فرا گرفتن ایشان که از مردمانست و فرا گرفتن شما که از رسول
و وصی علیهما السلم است مراد اینست که اختلاف میان شما و ایشان در مسئله اجتهادیه
نیست که گفتگو در آن سهل باشد و باعث عداوت بسیار نشود بنابر اینکه محق و مبطل از اهل
نجات باشند بلکه در اصول دین است و استدلال ایشان بر حقیت مذهب خود بمحکمات قرآن
و شواهد ربوبیت است که دلالت بر انحصار طریق کسب مسائل مجهوله در رسول الله
الذکر و بر اشتراک مخالف آن طریق میکند و ایشان استدلال برای سلف خود
و روایات کاذبه میکنند و این گفتگو باعث عداوتی عظیم میشود و در زمان تقیه
مناسب وقت نیست و بدرستی که من شنیدم از پدرم که میگفت چون سرنوشت کند
الله تعالی بر بنده ایرا که داخل کند او را در تصدیق این دین شما میباشد شتابان تر بسوی
آن از مرغ بسوی آشیان خود تحقیق مضمون دو آیت در غیر سخنان توفیق و مضمون
الحدیث در سخنان توفیق گذشت در شرح حدیث سوم باب نوزدهم **بیستم اصل**
عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ قَوْمًا لِلْحَقِّ فَاِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ
قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَاِنْ كَانُوا لَا یَعْرِفُونَهُ وَاِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَاطِلُ اَنْكَرَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَاِنْ كَانُوا
لَا یَعْرِفُونَهُ وَخَلَقَ قَوْمًا لِغَیْرِ ذٰلِكَ فَاِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْحَقِّ اَنْكَرَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَاِنْ
كَانُوا لَا یَعْرِفُونَهُ وَاِذَا مَرَّ بِهِمُ الْبَابُ مِنَ الْبَاطِلِ قَبِلَتْهُ قُلُوبُهُمْ وَاِنْ كَانُوا
لَا یَعْرِفُونَهُ **شرح** لام در للحق و لغیر ذلک لام عاقبتست و ان وصلیه است و اشاره
باینکه گاهی دل کسی حکمی میکند و آن حکم مبنی بر مقدمه ایست که در دل او مرکوز شده

هرچند

هرچند که خود نداند آن مرکوز شدن را یا نداند اینرا که آن حکم مبنی بر آن مرکوز است
و مناسبت این حدیث باین باب اینست که دلالت میکند بر اینکه سعی اینکس در ایمان دیگری
ایمان دیگری دخلی ندارد بلکه برای ثواب اینکس است پس در حالت شدت تقیه ترک
باید کرد چنانچه تحقیق شد در حدیث سوم باب نوزدهم **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل آفرید جمعی را برای قبول سخنی بکار آمدنی یعنی
سخنی که مبنی بر تصدیق ربوبیت رب العالمین است پس چون گذر کند بایشان قسمی
از بکار آمدنی قبول میکند آنرا دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند علت قبول
آنرا و چون گذر کند بایشان بکار نیامدنی حکم بطلان آن میکند دلهای ایشان هرچند
که نشناخته باشند علت حکم بطلان آنرا و آفرید جمعی را برای غیر حق یعنی سخنی که مبنی بر انکار
ربوبیت رب العالمین است خواه شعور به خود شان باشد و خواه نه پس چون گذر کند
بایشان قسمی از بکار آمدنی حکم بطلان آن میکند دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند
علت حکم بطلان آنرا و چون گذر کند بایشان قسمی از بکار نیامدنی قبول میکند آنرا دلهای ایشان
هرچند که نشناخته باشند علت قبول آنرا **ششم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ
اِذَا اَرَادَ بِعَبْدٍ خَیْرًا نَكَتَ فِی قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ فَاَضَاءَ لَهَا سَمْعُهُ وَقَلْبُهُ حَتّٰی یَكُونَ اَحْرَصَ عَلٰی مَا فِی
اَیْدِیكُمْ مِنْكُمْ وَاِذَا اَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا نَكَتَ فِی قَلْبِهِ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فَاَظْلَمَ لَهَا سَمْعُهُ وَقَلْبُهُ ثُمَّ تَلَا هٰذِهِ الْاٰیَةَ
فَمَنْ یُرِدِ اللهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا
كَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاءِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل
چون قابل توفیق تصدیق حق داند بنده را میگذارد در دل او نقطه از نور یا نیمعنی که توفیق او
میدهد او را که در کوی خاطر او میشود تصدیق ربوبیت رب العالمین مجملا پس روشن
میشود یا نیمعنی که شنوای حق و قبول کننده حق میشود چنانچه گذشت در حدیث سابق
بسبب آن نقطه شنوای او و دل او و عاقبت کار تا آنکه میباشد بعد از دخول در دین حق

که ورا برای ایمان مخلوق شده ح

حاصل پس چون گذر کند بایشان سخن از جانب حق قبول میکنند آنرا دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند علم آنرا بخصوص از قرآن و چون گذر کند بایشان سخن از باطل حکم بطلان آن میکنند دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند حکم آنرا بخصوص از قرآن و آفرید جمعی را برای غیر حق پس چون گذر کند بایشان سخن از جانب حق حکم بطلان آن میکنند دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند حکم آنرا بخصوص از قرآن و چون گذر کند بایشان از جانب باطل قبول میکنند آنرا دلهای ایشان هرچند که نشناخته باشند حکم آنرا بخصوص از قرآن ح

حریصتر بر دینی کرده‌است دارید از شما و چون قابل خذلان و عدم توفیق تصدیق حق باشند

بنده را میکذارند و در دل او نقطه سیاه با نیمعنی که بر کوی خاطر او میشود انکار ربوبیت

رب العالمین هرچند که خودش پنداشته باشد که تصدیق کرده پس تاریک میشود بسبب آن

نقطه شنوایی او و دل او بانیمعنی که شنوای باطل و قبول کننده باطل میشود بعد از ان

برای بیان اینکه این مضمون در قرآن مذکور است خواند این آیت را از سوره انعام

که پس هر که اراده کند الله تعالی که توفیق حق دهد او را فراخ می کند سینه او را برای نفی

شریک از الله تعالی در ربوبیت و هر که اراده کند الله تعالی که گمراه کند او را بخذلان و

ترك توفیق میکرداند سینه او را تنك بغایت تنك که گنجایش اسلام نداشته باشد رفتن

گویا که عشقت بالا میرود در آسمان بانیمعنی که اشکال قبول اسلام برا و مانند اشکال بالا

در آسمان است **هفتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ الله اذا اراد بعبد خیرا نکت

فی قلبه نکتة بیضاء وفتح مسامع قلبه ووکّل به ملکا یسدّده واذا اراد بعبد سوء

نکت فی قلبه نکتة سوداء وسدّ مسامع قلبه ووکّل به شیطانا یضلّه **شرح** روایت

از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که الله تعالی چون بنده را قابل توفیق خیر داند میکذارد

در دل او نقطه سفید و میکشاید آلات شنوایی دل او را و موکل میکند باو فرشته را که بر راه حق

وا دارد او را و چون بنده را قابل ترك توفیق خیر داند میکذارد در دل او نقطه سیاه و می‌بندد

آلات شنوایی دل او را و موکل میکند باو شیطانرا که گمراه میکند او را توضیح این مضمون شد

در شرح حدیث پنجم و ششم **باب نود و پنجم اصل باب** انّ الله انّما یعطی الدین من یحبّه **شرح**

این باب بیان اینست که الله تعالی جز این نیست که میدهد توفیق تصدیق دین حق

کسی را که دوست میدارد او را بمعنی کسی که او را قابل توفیق داند و در حکمت این باب برای

ابطال خیال اشاعره و موافقان ایشانست که میکویند که هر کس را توفیق مؤمن

و خذلان کافر بعنوان ترجیح بلا مرجح است واکر عکس آن واقع میشد ظلم و منافی حکمت

الهی

الهی نبود و در این باب چهار حدیث است **اوّل اصل** عن عمر بن حنظلة قال قال لی ابو عبد الله

علیه السلام یا ابا الصخر انّ الله یعطی الدنیا من یحبّ ویبغض ولا یعطی هذا الامر الّا صفوته

من خلقه انتم والله علی دینی ودین آبائی ابراهیم واسمعیل لا اعنی علی بن الحسین ولا محمد بن

علی وان کان هؤلاء علی دین هؤلاء **شرح** روایتست از عمر بن حنظله که کنیت او ابو الصخر

بفتح صاد بی‌نقطه و سکون خاء با نقطه و راء بی‌نقطه بوده کفت که کفت مرا امام جعفر صادق

علیه السلام ای ابو الصخر بدرستی که الله تعالی میبخشد نعمت دنیا را بکسی که دوست میدارد او را

و بکسی که دشمن میدارد او را و نمی‌بخشد توفیق تصدیق این امارت اهل البیت را مکر بخالص

او از جمله مخلوقات او شما بخدا قسم که بر دین منید و بر دین پدران منید که ابراهیم و اسمعیل

مثل او باشند نمیخواهم بلفظ آبائی در اینجا امام زین العابدین را و نه امام محمد باقر را

مثل او هرچند که باشند امام زین العابدین و امام محمد باقر مثل او بر دین ابراهیم و اسمعیل مثل او

مراد اینست که دین اسلام که نفی شریك در ربوبیت الله تعالی است مشترکست میان جمیع

انبیا از آدم تا خاتم و جمیع اوصیا و این منافات ندارد با اختلاف شرایع انبیا در بعض احکام

فروع و دین اسلام مخصوص شیعه امامیه است در این زمانها چه دیکران چون اختلاف

و خود رایی و پی روی ظن میکنند مشرکند **دوم اصل** عن مالك بن اعین الجهنی قال

سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول یا مالك انّ الله یعطی الدنیا من یحبّ ویبغض

ولا یعطی دینه الّا من یحبّ **شرح** مضمون این کذشت در حدیث اوّل این باب

سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انّ هذه الدنیا یعطیها الله البرّ والفاجر

ولا یعطی الایمان الّا صفوته من خلقه **شرح** مضمون این نیز کذشت در حدیث

اوّل این باب **چهارم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام انّ الدنیا یعطیها الله عزّ وجلّ

من احبّ ومن ابغض وانّ الایمان لا یعطیه الّا من احبّ **شرح** مضمون این

نیز کذشت در حدیث اوّل این باب **باب نود و ششم اصل باب سلامة الدین شرح**

این باب بیان اینست که عمده سلامتی سلامت دین است از ضرر و شایبه شرک و سکون
دنیا از ضرر سهل مطلبی ست نسبت بسلامت دین در این باب چهار حدیث است اوّل اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا فَقَالَ
أَمَا لَقَدْ بَسَطُوا عَلَيْهِ وَقَتَلُوهُ وَلَكِنْ أَتَدْرُونَ مَا وَقَاهُ وَقَاهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ شرح
ما در ما وقاه موصوله و استفهامیه میتواند بود و مفعول دوم محذوفست بتقدیر ما وقاه
ایاه و بنابر آنچه می آید در شرح حدیث سی ام باب صد و ششم کرد مومن آل فرعون تا زمان
عیسی باقی بود و در حدیث دوازدهم باب مذکور اینست که قتل او در زمان عیسی واقع شد
مراد بقتلوه در قتلوه ضرب شدید است یا نسبت اینجا از قتل نسبت فعل کسی همدین اوست
نظیر آنچه می آید در حدیث اول باب صد و هفتاد و پنجم ان یفتنوه بصیغه مضارع معلوم
باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعال است الفتون بضم فا و ضم تا و التفتین والافتتان گمراه
کردن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل در سوره مومن
بیان حال اشت مومنی را که در میان فرعونیان بود از ضررهای آنچه مکر کردند فرعونیان
با یعنی که امام پرسیده شد که چون نگاه داشت او را از مکر ایشان پس امام علیه السلام گفت آگاه
باش هر آینه بتحقیق دست درازی کردند با او و کشتند او را و لیکن آیا میدانید که خدا
نگاه داشته الله تعالی او را از آن نگاه داشته او را از اینکه گمراه کنند بشبهات اهل
در دین دوم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ فِي وَصِيَّةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ
اعْلَمُوا أَنَّ الْقُرْآنَ هُدَى اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَنُورُ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ عَلَى مَا كَانَ مِنْ جَهْدٍ وَفَاقَةٍ
فَإِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَاجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَاجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ
دُونَ دِينِكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ الْهَالِكَ مَنْ هَلَكَ دِينُهُ وَالْحَرِيبَ مَنْ حُرِبَ دِينُهُ أَلَا وَإِنَّهُ
لَا فَقْرَ بَعْدَ الْجَنَّةِ أَلَا وَإِنَّهُ لَا غِنَى بَعْدَ النَّارِ لَا يُفَكُّ أَسِيرُهَا وَلَا يَبْرَأُ ضَرِيرُهَا
شرح الهدى بضم ها و فتح دال بی نقطه و الف مقصوره راهنمایی لطلاق مصدر بر معنی

ام

علی هر جمیع بیان احادیث و مسان

اینست که این مومن که در زمان موسی بوده غیر مومنی است که در زمان عیسی یا وصی او بوده و اول در زمان فرعون کشته شده و دوم در زمان عیسی کشته شده

اسم فاعل است برای مبالغه اللیل والنهار میتواند بود که عبارت از راه باطل و راه حق باشد
که راه ائمه ضلالت و راه ائمه هدی است و اضافه هدی از قبیل اضافه بمفعول باشد
چنانچه گفته در سوره البلد وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ اشارتست باشتمال قرآن بر حکایت
که در آنها نهی از اختلاف فرق خود را در پیروی ظن هست و از آنها معلوم و ممتاز میشوند
ائمه ضلالت و ائمه هدی از هم و میتواند بود که عبارت از شب و روز حقیقی باشد و اضافه
هدی از قبیل اضافه چیزی بظرف زمان آن باشد و حاصل هر دو احتمال یکی است
لیل بودنها با اعتبار اینست که اسهل طرق اهتدا بامام حق اینست که اولا بطلان ائمه که مخاصمانند
او بیند معلوم شود تا منحصر شود امامت حق در او اللیل المظلم عبارت از روزگار شدت
احوال دنیاست علی ما کان ظرف لغو و متعلق بمظلم است و علی بنائیه است و احتراز است از ما
که تا یکی آن بسبب غروب آفتاب یا بسبب شدت احوال آخرت باشد که مذکور شده بعد
سابق من در من جهد تبعیضیه است الجهد بفتح جیم و سکون ها و دال بی نقطه بیماری
و مانند آن از مشقتهای دنیا و فاقه ابرای تفریع بروضوح دلالت البلیة مشقت
مثل آزارهای دنیا النازلة مشقتی که بغایت بزرگ باشد مثل آزارهای آخرت فرق
میان حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ و میان نَزَلَتْ نَازِلَةٌ اینست که اول متعلق است باحوال دنیا که
حاضر است و دوم متعلق است باحوال آخرت که غایب است پس در کلام لف و نشر
غیر مرتب است چه اذا حضرت تا آخر متفرع بر نور اللیل تا آخر است و اذا نزلت تا آخر
متفرع بر هدی اللیل والنهار است الحریب بحا بی نقطه و را بی نقطه و یا و با یک نقطه
فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر الحرب بفتح حا و فتح را کسی را غارت کردن الضریر
بضاد با نقطه و دو را بی نقطه فعیل بمعنی مفعول است از باب نصر یعنی کسی که ضرری
باو رسیده باشد مثل بیمار و معذب یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بود در وصیت
امیر المومنین علیه السلام یاران خود را در وقت رحلت از دنیا اینکه بدانید که قرآن

از روی ظن

و تقدیم لیل بر نهار با عتبار این باشد که اسهل طرق اهتدا بامام حق اینست که اولا بطلان ائمه که مخاصمان او بند معلوم شود تا منحصر شود امامت حق در او

راهنمای و هموار کننده باطل و حقست در شب و روز بحکمهائی که در آن هست و روشنی شب تا روست که تاریکی آن بسبب مشقت دنیا و تنگدستی باشد باینمعنی که عمر دنیا را از روز نیاز بیرون میکنند بمواعظ و عبرتهائی که در آن هست پس چون حاضر شود بلاوی درد که جهد و فاقه باشد پس بگردانید مالهای خود را پیش جانهای خود تا بلاکردان جان باشد و چون فرود آید بلاوی اخرت پس بگردانید جانهای خود را پیش دین اسلام خود تا بلاگردان دین شود و بدانید که صاحب هلاک کسی است که برطرف شود دین او باینمعنی که هلاک کمال بمهلت و غارت کرده شده کسی است که غارت کرده شود دین او آگاه باشید و بدرستی که تنگدستی نیست بعد از صحت ایمان که موجب بهشت است و بدرستی که بی نیازی نیست بعد از فساد دین که موجب آتش جهنم است بیان این آنکه آزاد کرده میشود گرفتار آن آتش و بعضی عیش صاحب صبر آن آتش **سیوم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَلَامَةُ الدِّينِ وَصِحَّةُ الْبَدَنِ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ وَالْمَالُ زِينَةٌ مِنْ زِينَةِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت سلامتی دین از شبهه و تندرستی بهتر است از مال و مال آرایشی است از جمله آرایش دنیا که خوبست بشرط اینکه ضرری با خرت نرساند **چهارم اصل** كَانَ رَجُلٌ يَدْخُلُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَغَبَرَ زَمَاناً لَا يَحُجُّ فَدَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ مَعَارِفِهِ فَقَالَ لَهُ فُلَانٌ مَا فَعَلَ قَالَ فَجَعَلَ يُضَجِّعُ الْكَلَامَ يَظُنُّ أَنَّمَا يَعْنِي الْمَيْسَرَةَ وَالدُّنْيَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ دِينُهُ فَقَالَ كَمَا تُحِبُّ فَقَالَ هُوَ وَاللَّهِ الْغِنَى **شرح** التضجيع بضاد با نقطه و جيم و عين بی نقطه مصدر باب تفعيل خوابانيدن است انّما بفتح همزه و تشديد نون است و ما موصول و اسم انّ است مثل وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ يا ما كافه است مثل انما الهكم اله واحد و نزد زمخشری افاده حصر میکند مانند انّما بکسر همزه و بر هر تقدیر یعنی بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و ضمیر مستتر راجع بامام است و بنا بر اول مفعول یعنی محذوف است و عائد ما است

بتقدیر

بتقدیر ما یعینه والمیسرة بفتح میم و سکون یاء و فتح و ضم و کسر سین بی نقطه مرفوع و خبر انّ است و بنا بر دوم المیسرة منصوبست تا مفعول یعنی باشد والدنیا عطف بر المیسرة است **یعنی** مردی که داخل میشد هر موسم حج بر امام جعفر صادق علیه السلام از شیعه او پس گم شد تا حج نمیکرد پس داخل شد بر امام بعض آشنایان آن مرد پس امام گفت آن آشنا را که فلان کس چه حال دارد راوی گفت پس آن آشنا شروع کرد خوابیده و شکسته میگفت جواب را چنانچه معلوم شود که حال خوبی ندارد گمان میداشت که آنچه میخواهد امام از لفظ فلان ما فعل کثرت مال و نعمت دنیاست پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چونست حال دین او پس آن آشنا گفت چنانست که دوست میداری باین معنی که در کمال خوبیست پس امام گفت آنست و بحق خدا قسم بی نیازی باینمعنی که بی نیازی دنیا سهلست و سوال امام از آن نبود **باب نود و هفتم اصل** بَابُ التَّقِيَّةِ **شرح** این باب بیان فضیلت نگاهداشتن دین خود است از اظهار نزد مخالف در زمانی که تقاضای آن کند و این باب بیست و سه حدیث است **اول** **اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا قَالَ بِمَا صَبَرُوا عَلَى التَّقِيَّةِ وَيَدْرَؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ قَالَ الْحَسَنَةُ التَّقِيَّةُ وَالسَّيِّئَةُ الْإِذَاعَةُ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره قصص ایشان داده میشود مزد ایشان دو بار بسبب اینکه صبر کردند امام گفت مراد اینست که بسبب اینکه صبر کردند بر تقیه و در قول الله تعالی در تتمه آنچه گذشت در سوره رعد و دفع میکنند بخصلت خوب خصلت بد را امام گفت خصلت خوب تقیه است و خصلت بد فاش کردن راز است **دوم اصل** أَبِي عُمَرَ الْأَعْجَمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا عُمَرَ إِنَّ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الدِّينِ فِي التَّقِيَّةِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَالتَّقِيَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا فِي النَّبِيذِ وَالْمَسْحِ عَلَى الْخُفَّيْنِ **شرح** این مضمون می آید در حدیث سیزدهم و تخصیص ندارد اصلا و عدم ذکر قتل بنا بر اینست که عدم جواز تقیه در قتل معلومست از خارج و مشهور است و در کتاب الطهارة در باب

روایتست از یونس بن یعقوب از بعض یارانش گفت که بود حم

با صبر و ابرای بیان جزو اجر عقبت اول صبر بر حق است مثل و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر پس با مصدریه است [illegible]

وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ

بیتم که باب مسح الخف است چنین است عن زرارة قال قلت له فی مسح الخفین تقیة فقال ثلثة
لا اتقی فیهن احدا شرب المسکر ومسح الخفین ومتعة الحج قال زرارة ولم یقل الواجب علیکم ان
لا تتقوا فیهن احدا مخفی نماند که عدم ذکر متعة الحج اینجا برای اینست که تفاوت میان متعه
حج و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر باعتبار نیت زیرا که افعال عمره تمتع را ایشان نیز میکنند
بقصد نافله و آن موافقه زیارت میدانند پس هیچکس را حاجت بتقیه در آن نیست و تخصیص
ذکر نبیذ و مسح بر خفین برای اینست که مخالفان جبر بر آنها اکثر میکنند چه عذر خواهی
باز ارکشیدن از شرب نبیذ ممکنست و عدول از مسح بر خفین به غسل رجلین که مسح
در ضمن آن باشد ممکن است و آن فردی از افراد فرض است چنانچه می آید در کتاب
الطهارة در حدیث هشتم باب نوزدهم و از اینجا ظاهر میشود که استثنا اینجا مبنی بر ندرت
احتیاج بر تقیه در باب این دو چیز است النبیذ بفتح نون و کسر باء یک نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و ذال با نقطه مست کننده که از جو و مانند آن حاصل میشود و باید
در حدیث ششم باب هشتادم کتاب الحجة که باب ما یفصل به بین دعوی المحق والمبطل
فی امر الامامة است یعنی روایتست از ابو عمر اعجمی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام
ای ابو عمر بدرستی که نه عشر دین در تقیه است باین معنی که ثواب تقیه در زمان وجوب
آن نه برابر ثواب اعمال دیگر است پس ایمان جمعی که در زمان تقیه حفظ ایمان خود
کنند ده برابر ایمان دیگرانست در فضیلت و دین نیست کسی را که تقیه نیست او را در زمان
وجوب تقیه و تقیه در هر چیزی که مضر شود میرود مگر در شرب نبیذ و مسح
دو موزه سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام التقیة من دین الله قلت من دین الله
قال ای والله من دین الله ولقد قال یوسف ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم انی سقیم والله ما کان سقیما شرح گفت امام جعفر
تقیه از جمله دین الله تعالی است که واجب کرده در هر شریعتی از شرایع انبیا گفتم

و قرینه براین می آید در حدیث بیستم این باب و در کتاب الاشربه در حدیث سیزدهم باب ان رسول الله صلی الله علیه وآله حرم کل مسکر تا آخر که باب بیست و یکم است

بعنوان

بعنوان صحیحه تعجبی از جمله دین الله تعالی است گفت آری بخدا قسم که از جمله دین الله است
و هر آینه بتحقیق گفت یوسف باین معنی که امر کرد بگفتن اینکه ای قافله بدرستی که شما هر آینه
دزد اید چنانچه در سوره یوسف مذکور است بخدا قسم که نبودند دزدان بلکه از روی
تقیه بود و هر آینه بتحقیق گفت ابراهیم بدرستی که من بیمارم چنانچه در سوره صافات مذکور است
بخدا قسم که نبود بیمار بلکه از روی تقیه بود مخفی نماند که این تقیه بعنوان توریه است
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم مولد الحسین بن علی علیهما السلام
که فقال انی سقیم ای لحال الحسین علیه السلام چهارم اصل عن حبیب بن بشر قال قال ابو عبد الله
علیه السلام سمعت ابی یقول لا والله ما علی وجه الارض شیء احب الی من التقیة یا حبیب
انه من کانت له تقیة رفعه الله یا حبیب من لم تکن له تقیة وضعه الله یا حبیب
ان الناس انما هم فی هدنة فلو قد کان ذلک کان هذا شرح الهدنة بضم ها
و سکون دال بی نقطه و نون فراغت و ساکن بودن و مصالحه و همه اینجا مناسب است
مشار الیه ذلک ظهور قائم علیه السلام است مشار الیه هذا مطلوب حبیب است که ترک
تقیه باشد یعنی روایتست از حبیب بن بشر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که شنیدم از پدرم که میگفت نه باین معنی که ترک تقیه که مطلوب شماست جایز نیست
بخدا قسم که نیست بر روی زمین چیزی محبوبتر بسوی من از تقیه ای حبیب بدرستی که
شان اینست که هر که باشد او را تقیه عزیز میکند او را الله تعالی ای حبیب هر که نباشد او را
تقیه خوار میکند او را الله تعالی ای حبیب بدرستی که مخالفان جز این نیست که ایشان
در فراغتند پس اگر بتحقیق شود ظهور قائم میشود ترک تقیه که میل آن داری پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اتقوا علی دینکم واحجبوه بالتقیة فانه لا ایمان لمن لا تقیة له
انما انتم فی الناس کالنحل فی الطیر لو ان الطیر تعلم ما فی اجواف النحل ما بقی منها شیء الا اکلته
ولو ان الناس علموا ما فی اجوافکم انکم تحبونا اهل البیت لاکلوکم بالسنتهم ولنحلوکم

روی

ذاك

فی السر والعلانیة رحم الله عبداً منکم کان علی ولایتنا **شرح** علی بوالی استعلای معنوی است
مثل اولئک علی هدی من ربهم النحل بفتح نون و سکون حاء بی‌نقطه مگس عسل از جمله القاب همایون
شاه ولایت پناه امیر النحل است برای شباهت شیعه امامیه در میان مخالفان در زمان
تقیه بنحل در میان مرغان از پنج جهت **اول** بودن شهد در درون مگس عسل که محجوب
متصرف در املاک زمین است و بودن ایمان که محجوب متصرف در زمین و آسمانست در درون
شیعه امامیه **دوم** اینکه بودن عسل در درون نحل باعث عزت و مهیا بودن رزق
ایشان در مکان ایشانند در زمستان که مرغان رزقی مهیا ندارند پس در آن وقت بودن
ایمان در درون شیعه امامیه باعث مهیا بودن بهشت و فوائد آنجاست در وقتی که مخالفان
بعذاب گرفتارند **سوم** ضعف نحل نسبت بمرغان و ضعف شیعه در زمان تقیه نسبت
بمخالفان **چهارم** کمال فرمان برداری نحل پادشاه خود را چنانچه محسوس و مشهور است
و کمال فرمان برداری شیعه امامیه امام خود را در قول و عمل **پنجم** آنچه این چهار جهه
مشابهت باعث آنست و آن اینست که اگر مرغان بفرض محال مثل بنی آدم حسد میداشتند
و عمل بمقتضای حسد ~~میداشتند~~ میکردند و میدانستند که در درون نحل عسل هست
که آن باعث عزت ایشان نزد بنی آدم است و خودشان استطاعت کاری که باعث بودن عسل
در درون خودشان باشد ندارند ایشانرا هلاک میکنند و مخالفانی که اراده الهی تعلق بتقاوت
ایشان گرفته اگر میدانستند که شیعه در درون خود ایمانی دارند که باعث عزت ایشان نزد
الله تعالی است ایشانرا از زبان فنا میکردند چه جای دست و تیغ مخفی نماند که در این حدیث
اشارتست بوجه مشابهت پنجم شد که آن مشتملست بر چهار وجه سابق و النحل که بفتح لام و نون
و حاء بی‌نقطه از باب منع است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حلت کنید
بدین خود باینمعنی که نگاهداری کنید دین خود را و پنهان کنید دین خود را بتقیه
چه بدرستی که ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را اجر این نیست که شما در میان مردمان

مخالف

مخالف مانند مگس عسلید در میان مرغان اگر اینکه مرغان میدانستند آنچه را که در درونهای مگس
عسل است همانا از جمله مگس عسل چیزی لیکن میخوردند آنرا و اگر اینکه مردمان مخالف میدانستند آنچه را که
در درونهای شما است از آنکه شما دوست میدارید ما خانواده رسول علیه السلام را هر آینه
میخوردند شما را بزبانهای خود یعنی که مذمت مذهب شما بسیار میکردند و هر آینه دشنام میدادند
شما را در پنهان و آشکارا رحمت کناد الله تعالی بنده را از جمله شما که باشد بر دوستی ولایت
ما در فعل تقیه **ششم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل لا تستوی الحسنة
ولا السیئة قال الحسنة التقیة والسیئة الاذاعة وقوله عز وجل ادفع بالتی هی احسن
السیئة قال التی هی احسن التقیة فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم
شرح تکرار لاء در ولا السیئة برای اشعار بانست که حسنه برابر هیچ چیز نیست چه جای
سیئه و سیئه برابر هیچ چیز نیست چه جای حسنه و قوله مجرور و معطوف بر قول الله است
التی مبتدا است التقیة مرفوع و خبر مبتدا است در سوره فصلت چنین است ادفع بالتی
هی احسن فاذا الذی بی ذکر السیئة از قبیل نقل بالمعنی است باعتبار اینکه مذکور است
در آیت سوره رعد و سوره قصص ویدرؤن بالحسنة السیئة خواندن فاذا الذی
تا آخر برای تطبیق بر معنی مذکور است و اشارتست باینکه الذی برای عهد است و عبارت
از مخالف در دین است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل
در سوره فصلت برابر نیست خصلت خوب و نه خصلت بد گفت مراد بخصلت خوب
اینجا تقیه است و مراد بخصلت بد فاش کردن دین است در زمان وجوب تقیه و در قول الله عز وجل
در سوره فصلت دفع کن بخصلتی که آن بهتر است از جمیع خصلتها خصلت بد را گفت
خصلتی که آن بهتر است تقیه است پس ناگاه آن مخالفی که میان تو و میان او دشمنی است
چنانست که او دوست صاحب قرابت باشد **هفتم اصل** عن ابی عمر الکنانی قال قال
ابو عبد الله علیه السلام یا ابا عمر ارأیتک لو حدثتک بحدیث او افتیتک بفتیا ثم جئتنی

بعد ذلك فسألتني عنه فأخبرتك بخلاف ما كنت أخبرتك أو أفتيتك بخلاف ذلك بأيهما كنت
تأخذ قلت بأحدثهما وأدع الآخر فقال قد أصبت يا أبا عمرو أبى الله إلا أن يعبد سرا أما والله
لئن فعلتم ذلك إنه لخير لي ولكم أبى الله عز وجل لنا ولكم في دينه إلا التقية **شرح**
ثم در ثم جئتني برای تعجب است زیاد کردن کنت بر ماضی افاده بعد زمان ماضی میکند لهذا
قضیه که مظنون است در صورتی که عالم الحکم امتحان کند کسی را داخل حکم بغیر معلوم نیست
ولهذا راوی جرات در گفتن جواب کرده و میتواند بود که راوی یقین عالم باشد در اینجا **یعنی**
روایت است از ابو عمرو کنانی گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم ای ابو عمرو خبر ده مرا که اگر
خبر دهم ترا بخبری از ائمه سابقین یا فتوی دهم ترا بفتوایی با وجود آن آیی نزد من بعد از آن
پس سوال کنی مرا از آنچه پیشتر گفته بودم پس خبر دهم ترا بخلاف آنچه مدتی پیش از آن خبر داده
بودم ترا یا فتوی دهم ترا بخلاف آن فتوی سابق بکدام خواهی چسبید گفتم بتازه تر آن
دو را میگذارم دیگر را پس امام گفت بتحقیق حق را دریافتی ای ابو عمرو امتناع کرده الله
مگر اینکه عبادت کرده شود در پنهان آگاه باش بخدا قسم که هر آینه اگر بجا آورید آنرا که
گفتی بدرستی که آن هر آینه بهتر است برای من و برای شما امتناع کرده الله تعالی عز وجل برای ما و برای شما
در تکلیفی که قرار داده مگر تقیه را **متن اصل** قال أبو عبد الله عليه السلام ما بلغت تقية أحد
تقية أصحاب الكهف إن كانوا ليشهدون الأعياد ويشدون الزنانير فأعطاهم الله
أجرهم مرتين **شرح** ان بکسر همزه و تخفیف نون مخففه از مثقله است لام در لیشهدون
مفتوحه است الزنانیر بفتح زای بی نقطه جمع زنار بضم زای و تشدید نون ریسمانی باشد که
که گبران و ترسایان بر میان خود میبندند **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم نرسید تقیه
هیچیک بتقیه اصحاب کهف که در سورة الکهف ذکر کرده بدرستی که ایشان هر آینه
حاضر میشدند در عیدگاهها و بر میان خود می بستند زنارها را پس داد ایشان را الله
مزدهای ایشان دو بار یکی برای ایمان و یکی برای محافظت تقیه چنانچه در آیت سوره

قصص

قصص است و گذشت در حدیث اول این باب **نهم اصل** استقبلت أبا عبد الله
عليه السلام في طريق فأعرضت عنه بوجهي ومضيت فدخلت عليه بعد ذلك فقلت جعلت
فداك إني لألقاك فأصرف وجهي كراهة أن أشق عليك فقال لي رحمك الله لكن رجلا
لقيني أمس في موضع كذا وكذا فقال عليك السلام يا أبا عبد الله ما أحسن ولا أجمل **شرح** الاعراض
برگشتن باد ربوجهی برای تعدیه است **یعنی** برخوردم امام جعفر صادق علیه السلم را در راه
پس گردانیدم از او روی خود را و رفتم پس داخل شدم بر او بعد از آن پس گفتم قربانت شوم بدرستی که
من هر آینه ملاقات میکنم ترا پس میگردانم روی خود را برای نخواستن اینکه مشقت اندازم
بر تو پس گفت مرا رحمت کناد ترا الله تعالی لیکن مردی ملاقات کرد مرا دیروز در موضعی چنین
وچنین باینمعنی که مخالفان در آنجا حاضر بودند پس گفت بر تو باد سلام ای ابو عبد الله
خوب نکرد آن مرد که ملتفت من شد و نیکو نکرد که سلام بر من پیش کرد باینمعنی که تقدیم علیک
بر السلام کرد و کنیت را مذکور ساخت چه اول دلالت بر حصر میکند و آن برای تعظیم و تعبیر
بکنیت نیز برای تعظیم است **دهم اصل** قيل لأبي عبد الله عليه السلام إن الناس يروون أن عليا
عليه السلام قال على منبر الكوفة أيها الناس إنكم ستدعون إلى سبي فسبوني ثم تدعون إلى البراءة
مني فلا تبرؤوا مني فقال ما أكثر ما يكذب الناس على علي عليه السلام ثم قال إنما قال إنكم ستدعون
إلى سبي فسبوني ثم تدعون إلى البراءة مني وإني لعلى دين محمد ولم يقل لا تبرؤوا مني
شرح گفته شد امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که مردمان روایت میکنند که علی
علیه السلم گفت بر منبر کوفه ای بدرستی که شما زود خوانده خواهید شد بسوی دشنام من
پس دشنام دهید مرا بعد از آن خوانده خواهید شد بسوی بیزاری از من یعنی لعنت پس بیزاری
از من مکنید پس امام جعفر صادق علیه السلم گفت چه بسیار است دروغ مردمان بر علی علیه السلم
بعد از آن گفت جز این نیست که علی علیه السلم بر منبر کوفه گفت که بدرستی که شما زود خوانده
خواهید شد بسوی دشنام من پس دشنام دهید مرا بعد از آن خوانده خواهید شد بسوی

بیزار از من و بدبختی که من هر آینه بطریقت محمدم و نگفت بیزار شوید از من مراد آنست
که مردم از لفظ وانی لعلی دین محمد چنین فهمیده اند که بیزار از من مکنید و آن نقل با معنی
کرده اند و حال آنکه آن معنی ندارد و از تتمه حدیث مفهوم میشود که معنی آن اینست که
بیزاری مکنید از جناب محمد صلی الله علیه و آله امر کرد عمار یاسر را به بیزاری از او وقت تقیه

اصل فقال له السائل ارأیت ان اختار القتل دون البراءة فقال والله ما ذلک
علیه وما له الا ما مضی علیه عمار بن یاسر حیث اکرهه اهل مکة وقلبه مطمئن
بالایمان فانزل الله عز وجل فیه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان فقال له النبی
صلی الله علیه وآله عندها یا عمار ان عادوا فعد فقد انزل الله عز وجل عذرک وامرک
ان تعود ان عادوا شرح العذر بضم عین بی نقطه و سکون و ضم ذال با نقطه و راء
بی نقطه مصدر باب ضرب قبول بودن شی استنباط امر از آیت با وجود آنکه استثنا از نهی دلالت
بر امر نمیکند مبنی بر اینست که تقیه هرجا که جایز است البته واجبست مثل سایر محرمات
که در صورت رخصت واجب میشود یعنی پس سائل چون فهمید اراده امام را که
تجویز بیزاریست در تقیه گفت امام را آن سائل خبر ده مرا که اگر کسی که خوانده شود به بیزاری
بر گزیند کشته شدن را بیزار یعنی که بیزاری نکند چون نسبت بر امام گفت بخدا قسم که
نیست تکلیف آن بر او و جایز نیست او را مگر آنچه بعمل آورد آنرا عمار بن یاسر جایی
که جبر کرد ندا او را اهل مکه و دل او قرار گرفته بایمان بود پس فرو فرستاد الله عز وجل
در حق عمار در سوره نحل مگر کسی که مجبور شود و دل او قرار گرفته بایمان باشد پس گفت
عمار را نبی صلی الله علیه وآله نزد فرود آن آیات ای عمار اگر برگردند بجبر پس برگرد به بیزاری
باینمعنی که اگر باری دیگر مجبور کنند ترا اهل مکه پس باری دیگر بیزاری کن از من بتحقیق
فرو فرستاد الله عز وجل بودن شی پذیرفتنی ترا و امر کرد ترا که برگردی به بیزاری اگر برگردند
بجبر یازدهم اصل سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول ایاکم ان تعملوا عملا نعیر به

فان ولد السوء یعیر والده بعمله کونوا لمن انقطعتم الیه زینا ولا تکونوا علیه شینا
صلوا فی عشائرکم وعودوا مرضاهم واشهدوا جنائزهم ولا یسبقونکم الی شیء من الخیر
فانتم اولی به منهم والله ما عبد الله بشیء احب الیه من الخبء قلت وما
الخبء فقال التقیة شرح السوء بفتح سین بی نقطه آزرده کردن مجرور و مضاف الیه
ولد است مفعول صلوا محذوفست بتقدیر صلوا المخالفین ضمیر مرضاهم راجع بمفعول
محذوفست الخبء بفتح خاء با نقطه و سکون باء یک نقطه و همزه پنهان کرده شده یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت دور دارید خود را از اینکه بجا آورید عملی را
که سرزنش کرده شوید با آنچه بدرستی که پسری که کار او آزرده کردن باشد سرزنش کرده
میشود پدر او بعمل او اشارتست باینکه امام پدر مؤمنانست چنانچه محکیست که آن
مادر ایشانست باشید برای کسی که از همه دیگر گسسته متوجه او شده اید آرایش و مباشید
بر او عیب بپیوندید کنید مخالفانی را که در خویشان شما داخلند و عیادت کنید بیماران
مخالفان او حاضر شوید نزد جنازه‌های ایشان و باید که سبقت نگیرند مخالفان بر شما
سوی چیزی از عمل خیر چه شما سزاوارترید بعمل خیر از ایشان اشارتست باینکه عمل خیر از غیر
شیعه امامیه باطل است و محض ریاضتیست بلکه مضرست بخدا قسم که معبود
نشد الله تعالی بعبادتی که محبوبتر باشد سوی او از عبادت پنهان گفتم و چیست
عبادت پنهان پس گفت عبادت تقیه دوازدهم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام
عن القیام للولاة فقال ابو جعفر علیه السلام التقیة من دینی ودین آبائی ولا ایمان
لمن لا تقیة له شرح القیام بفتح قاف و یاء دو نقطه در پایین و الف یعنی
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مخالفت و انکار اوضاع حاکمان جور پس گفت
که گفت امام محمد باقر علیه السلام که تقیه از جمله دین من و دین پدران منست و ایمان نیست
کسی را که تقیه نیست او را باینمعنی که آنچه پرسیدی جایز نیست در این زمانها

گذشت در حدیث ششم باب تقصیر مسلم که باب ابر بالوالدین است

للولاة عبارتست از برخاستن برای حکام جور چون داخل مجلس شوند یا گذر کنند در بازار و مانند آن ... از برخاستن برای حاکمان جور که آیا جایز است یا نه

سیزدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ التَّقِیَّةُ فِی کُلِّ ضَرُورَةٍ وَصَاحِبُهَا اَعْلَمُ بِهَا حِیْنَ تَنْزِلُ بِهِ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت تقیه در هر حاجتی میرود خواه فتوی و قضا و خواه اعمال الجوارح و صاحب حاجت بهتر میداند حاجت خود را وقتی که فرود آید آن حاجت باو یا بمعنی که برای تعیین مواضع خوف ضرر قاعده کلیه نیست که مختلف نشود باختلاف وقایع و اشخاص پس کسی را منع از تقیه نمیتوان کرد که این حاجت نیست چه این مثل اینست که کسی گوید که یوسف علیه السلام را حاجت نبود که برای نگاه داشتن بنیامین گوید که انکم لسارقون چهاردهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ کَانَ اَبِی یَقُولُ وَاَیُّ شَیْءٍ اَقَرُّ لِعَیْنِی مِنَ التَّقِیَّةِ اِنَّ التَّقِیَّةَ جُنَّةُ الْمُؤْمِنِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پدرم میگفت و چه چیز خنک کننده تر است چشم مرا یا بمعنی که خوشحال کننده تر است مرا از تقیه بدرستی که تقیه سپر مؤمنست که نگاه میدارد او را از ضرر مخالفان پانزدهم اصل قَالَ لِی اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلام مَا مُنِعَ مِیْثَمٌ رَحِمَهُ اللهُ مِنَ التَّقِیَّةِ فَوَاللهِ لَقَدْ عَلِمَ اَنَّ هٰذِهِ الْآیَةَ نَزَلَتْ فِی عَمَّارٍ وَاَصْحَابِهِ اِلَّا مَنْ اُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِیْمَانِ شرح ما نافیه است منع بصیغه مجهول یا معلوم است و حاصل هر دو یکی است و بنا بر اول فاعل الله تعالی است المنع ندادن چیزی بکسی میثم مرفوع و نایب فاعل یا فاعلست من بفتح میم و تشدید نون بمعنی عطا یا بضم میم و تشدید نون است جمع منه بضم میم و تشدید نون بمعنی قوتها یا بکسر میم و تخفیف نون حرف جر است بتقدیر شیئا من التقیة و بنا بر اول مفعول دوم منع بصیغه مجهولست و بنا بر دوم مفعول دوم منع بصیغه معلومست و بنا بر سوم قائم مقام مفعول دوم منع بصیغه مجهول یا معلومست فا در فوالله برای تعلیل است و بر هر تقدیر مقصود تحسین میثم بن یحیی التمار است که امیر المؤمنین علیه السلام با وی و حبیب بن مظاهر

ظرف متعلق بمنع است و مراد اینست که او بعقیده در تقیه ... و موفق الله ...

و رشید

و رشید هجری علم بلایا و منایا تعلیم کرده بود و از اصحاب امام حسن و امام حسین و علی بن الحسین علیهم السلام نیز بود و بغایت محبوب بود نزد محمد بن علی علیه السلام بوده و شاگرد رضا و صابر در بلایا بود و محافظت حدود تقیه را خوب میکرده تا وقتی که کشته شد بامر عبید الله بن زیاد یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام ممنوع نشد میثم رحمه الله از جانب الله تعالی عطای تقیه یا بمعنی که الله تعالی منع نفرمود عطا کرده او را تقیه چه بخدا قسم که هر آینه میثم دانسته بود که این آیت که بیان شد در حدیث دهم این باب نازل شد در عمار و یاران او و مراد اینست که کشته شدن او برای ترک تقیه نبود بلکه از جانب ... خلفای ضلالت بود چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیست و پنجم کتاب الحجة که باب ان الائمة علیهم السلام لو ستر علیهم لاخبروا کل امرء بما له و علیه است شانزدهم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِنَّمَا جُعِلَتِ التَّقِیَّةُ لِیُحْقَنَ بِهَا الدَّمُ فَاِذَا بَلَغَ الدَّمَ فَلَیْسَ تَقِیَّةٌ شرح فاعل بلغ و اسم لیس ضمیرهاست راجع با امر است که در کون مستدرک ادها یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت جز این نیست که قرار داده شد تقیه از جانب خدا و رسول برای اینکه محفوظ شود بآن خون مؤمن یا بمعنی که اگر تقیه واقع نشود آخر کار بریختن خون میرسد اگر چه در اوایل نباشد یا بمعنی که عمده مصلحت تقیه حفظ خونست پس منافات ندارد با وجوب تقیه در صورتی که مفسده غیر خون ریزی در ترک آن باشد پس چون رسد کار بریختن خون مؤمنی پس آن کار تقیه که الله تعالی جایز کرده آن را نخواهد بود از اینجا مستنبط میشود که دفع آزار از خود بایقاع مثل آن آزار بمؤمنی دیگر تقیه نیست خواه خون باشد و خواه غیر خون مخفی نماند که اگر مراد این میبود که اگر کسی داند که خون او البته ریخته میشود خواه تقیه کند و خواه نه تقیه بر او واجب نیست میبایست که بجای فلیس تقیة گوید فلا تقیة گوید مگر آنکه خبر لیس هناک تقیة هفدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ کُلَّمَا تَقَارَبَ هٰذَا الْاَمْرُ کَانَ اَشَدَّ لِلتَّقِیَّةِ شرح لام در للتقیة برای تقویه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر چند که نزدیک شود این کار که خروج

رعایت حدود م

در کتاب الحجه

خدا

محذوف باشد بعید نیست م

مهدی علیه السلم باشد میباشد بحث کنند تو تقیه را اشارتست باختفای امام آخر که کال
شدت تقیه و زیادتی طعن مخالفان به سبب زیادتی طول زمان غیبت روز بروز
بیست هم اصل سَمِعْنَا اَبَا جَعْفَرٍ علیه السلم یَقُولُ التَّقِیَّةُ فِی کُلِّ شَیْءٍ یَضْطَرُّ اِلَیْهِ ابْنُ آدَمَ فَقَدْ اَحَلَّهُ
اللّٰهُ لَهُ **شرح** کل مجرورست بفی و فاء در فقد برای بیان است و متیل بر بود که کل مرفوع
و مبتدا باشد و فقد احله خبر مبتدا باشد و مدخول فی مضمون جمله باشد که در حکم مفرد است
باینمعنی که بیان تقیه که حلالست درین کلامست و حاصل هر دو یکی است یضطر بصیغه
مجهولست **یعنی** شنیدیم از امام محمد باقر علیه السلم میگفت تقیه حلالست در هر چیز که
کرده ناچار شود سوی آن فرزند آدم چه بتحقیق حلال کرده آنرا الله تعالی برای او مخفی نماند که
از اینجا ظاهر میشود که آدمی بجز تقیه مضطر نشود چه چاره دارد و آن قرار کرده شده
خودست **نوزدهم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم قَالَ التَّقِیَّةُ تُرْسُ اللّٰهِ بَیْنَهُ
وَبَیْنَ خَلْقِهِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت
تقیه سپر الله تعالی میان او و مخلوقان او که منکر ربوبیت او نیند این کلام مبنی
بر خلط الله تعالی با ائمه هدای و شیعه امامیه ایشانست چه الله تعالی مبراست
از ضرر لیکن ضرر ائمه هدی و شیعه جاری مجرای ضرر الله تعالی است و سپر ایشان
بجای سپر الله تعالی است **بیستم اصل** قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السلم خَالِطُوهُمْ بِالْبَرَّانِیَّةِ وَخَالِفُوهُمْ
بِالْجَوَّانِیَّةِ اِذَا کَانَتِ الْاِمْرَةُ صِبْیَانِیَّةً **شرح** البرانیة بفتح باء یکنقطه و تشدید راء
بینقطه و الف و نون و یاء مشدده منسوب ببر بمعنی ظاهر که شبیه است بصحرا و زیادت
کردن الف و نون برای فرق میان نسبت بصحرا و نسبت بشبیه بصحراست الجوانیة
بفتح جیم و تشدید واو و الف و نون منسوب به جو بمعنی باطن که شبیه است بدرون
خانه و زیادتی الف و نون برای فرق میان نسبت بجو بمعنی درون خانه بجو بمعنی
شبیه بدرون خانه است الصبیانیة بکسر و ضم صاد بینقطه و سکون باء یکنقطه و یاء

دو نقطه

دو نقطه در پایین و الف و نون و یاء نسبت منسوب بصبیان بکسر و ضم صاد که جمع صبی
بفتح صاد و کسر باء و تشدید یاء است و نسبت جمع مکسر دو قسمست یکی آنکه منسوب بجنس است
و در این صورت رد بمفرد میباید کرد دیگری آنکه منسوب باجتماع است و در این صورت
رد بمفرد نمیشود و ما نحن فیه از قسم دوم است چه مراد تشبیه امارت ناحق و اطاعت مردمان
صاحب آنست ببازی میرود میان اطفال که محض صورتست **یعنی** گفت امام محمد باقر
علیه السلم اختلاط کنید با مخالفان در ظاهر و مخالفت کنید ایشان را در باطن چون
باشد امارت بازیچه اطفال **بیست و یکم اصل** قُلْتُ لِاَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم رَجُلَانِ مِنْ
اَهْلِ الْکُوفَةِ اُخِذَا فَقِیلَ لَهُمَا ابْرَآ مِنْ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَبَرِئَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا وَاَبَی الْآخَرُ
فَخُلِّیَ سَبِیلُ الَّذِی بَرِئَ وَقُتِلَ الْآخَرُ فَقَالَ اَمَّا الَّذِی بَرِئَ فَرَجُلٌ فَقِیهٌ فِی دِینِهِ وَاَمَّا الَّذِی
لَمْ یَبْرَأْ فَرَجُلٌ تَعَجَّلَ اِلَی الْجَنَّةِ **شرح** گفتم امام محمد باقر علیه السلم را دو مرد از شیعه
امامیه اهل کوفه گرفتار شدند بدست بنی امیه پس گفته شد ایشانرا که تبرا کنید
از علی بن ابی طالب پس تبرا کرد یکی از آن دو مرد و اباکرد آن دیگر پس رها کرده شد آنکه تبرا
کرد و کشته شد آن دیگر پس امام علیه السلم گفت اما آنکه تبرا کرد پس مردی بود دانا در مسائل
دین خود باینمعنی که فهمیده بود معنی و اینرا که گذشت در حدیث دهم این باب
و اما آنکه تبرا نکرد پس مردی بود که زود روانه شد سوی بهشت باینمعنی که چون
معنی آن روایت را نفهمیده بود و نقل مراد از آن مسئله بامر کرده بود معذور است
پس منافات ندارد با احادیثی که دلالت میکنند بر اینکه هر که ترک تقیه کند ایمان
ندارد چه مراد در آن احادیث ترک با علم بوجوبست **بیست دوم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ
علیه السلم اِحْذَرُوا عَوَاقِبَ الْعَثَرَاتِ **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم حذر کنید از عاقبتهای بسر در آمدن شما را داینست که اعتماد مکنید در ترک تقیه بر اینکه امروز مخالفان
میکن راسیده باشند از شما چه چون اندک اندک ذخیره خاطر ایشان شود عاقبت ضرر

میرساند **بیست و سوم اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام یَقُولُ اَلتَّقِیَّةُ تُرْسُ الْمُؤْمِنِ وَالتَّقِیَّةُ
حِرْزُ الْمُؤْمِنِ وَلَا اِیمَانَ لِمَنْ لَا تَقِیَّةَ لَهُ اِنَّ الْعَبْدَ لَیَقَعُ اِلَیْهِ الْحَدِیثُ مِنْ حَدِیثِنَا فَیَدِینُ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ بِهِ فِیمَا بَیْنَهُ وَبَیْنَهُ فَیَکُونُ لَهُ عِزًّا فِی الدُّنْیَا وَنُورًا فِی الْاٰخِرَةِ وَاِنَّ الْعَبْدَ لَیَقَعُ
اِلَیْهِ الْحَدِیثُ مِنْ حَدِیثِنَا فَیُذِیعُهُ فَیَکُونُ لَهُ ذُلًّا فِی الدُّنْیَا وَیَنْزِعُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ذٰلِکَ النُّورَ
مِنْهُ **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت تقیه سپر مؤمنست و تقیه پناه
مؤمنست و ایمان نیست کسی را که تقیه نیست او را با وجود علم بوجوب تقیه بدرستی که
بنده هر آینه میرسد سوی او حدیثی از جمله احادیث مختصه ما یعنی که مخالف رای
جمیع مخالفانست که از ایشان تقیه می باید کرد پس عبادت میکند الله تعالی را بآن حدیث
در خلوت که میان او و میان الله تعالی است پس میباشد آن حدیث یا عبادت بآن
حدیث برای آن بنده عزتی در دنیا بسبب تقیه و روشنی در آخرت بسبب عبادت
صحیح و بدرستی که بنده هر آینه میرسد سوی او حدیثی از احادیث ما که مخالف مذهب
مخالفانست پس آشکار میکند آن را یا ظاهر را ستناد بائمه اهل البیت بی آنکه کوئی کاهی
داشته باشد یا هدی یا دو شاهد از قرآن چنانچه می آید در حدیث چهارم باب
آینده پس میباشد برای او خواری در دنیا بسبب ترک تقیه و بر طرف میکند
الله عز و جل آن روشنی را از او در آخرت بسبب بطلان آن عبادت آشکارا
باب نود و هشتم اصل باب الکتمان شرح این باب بیان فضیلت کتمانست
بکسر کاف و سکون تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر یعنی پوشانیدن چیزی خواه نزد
مخالف برای دفع ضرر و آن را تقیه مینامند و خواه نزد منافق برای مصلحتی مثل جلب دین
باب شانزده حدیث **اول اصل** عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ وَدِدْتُ
وَاللّٰهِ اَنِّی افْتَدَیْتُ خَصْلَتَیْنِ فِی الشِّیعَةِ لَنَا بِبَعْضِ لَحْمِ سَاعِدِی النَّزَقَ وَقِلَّةَ
الْکِتْمَانِ **شرح** الوفتدا احدا کردن چیزی از کسی بدادن مال و مانند آن از خود

آنچیز

آن چیز مکروه دهنده باشد مثل نزق و خواه محبوب باشد مثل اسیری که در حبس کسی باشد
الساعد بین بنقطه و کسر عین بی نقطه میان آرنج و بند دست و گاهی بازو را نیز ساعد
میگویند النزق بفتح نون و فتح زاء با نقطه و قاف مصدر باب علم و ضرب تند شدن
در گفتگو و مانند آن در وقت غضب **یعنی** روایتست از امام زین العابدین علیه السلام گفت که دوست
میداشتم بخدا قسم که من فدا کنم دو صفت را که در شیعه ماست بپاره گوشت ساعد خود
دو صفت تند شدن و کمی نگاه داشتن راز است **دوم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام
اُمِرَ النَّاسُ بِخَصْلَتَیْنِ فَضَیَّعُوهُمَا فَصَارُوا مِنْهُمَا عَلَی غَیْرِ شَیْءٍ اَلصَّبْرِ وَالْکِتْمَانِ **شرح**
گفت امام جعفر صادق علیه السلام مامور شدند مردم بدو خصلت پس ضایع کردند آنها
پس شدند بسبب آن دو خصلت یعنی که عبادت ایشان باطل شد یکی صبر با وجود بکوی پوشیدن
را و چنانچه گفته در سوره قصص یصبر وا ویدرؤن بالحسنة السیئة **سیوم اصل** عن سلیمان
خالد قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا سلیمان انکم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه
اذله الله **شرح** روایتست از سلیمان بن خالد گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
ای سلیمان بدرستی که شما شیعه امامیه قبل از ظهور قائم علیه السلام طریقتی دارید که هر که
پنهان کند آن را از غیر اهلش عزیز میکند او را الله تعالی و هر که آشکار کند آن را خوار میکند
او را الله تعالی **چهارم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ دَخَلْنَا عَلَیْهِ جَمَاعَةً فَقُلْنَا یَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ
اِنَّا نُرِیدُ الْعِرَاقَ فَاَوْصِنَا فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لِیُقَوِّ شَدِیدُکُمْ ضَعِیفَکُمْ وَلْیَعُدْ غَنِیُّکُمْ عَلَی
فَقِیرِکُمْ وَلَا تَبُثُّوا سِرَّنَا وَلَا تُذِیعُوا اَمْرَنَا وَاِذَا جَاءَکُمْ عَنَّا حَدِیثٌ فَوَجَدْتُمْ عَلَیْهِ شَاهِدًا
اَوْ شَاهِدَیْنِ مِنْ کِتَابِ اللّٰهِ فَخُذُوا بِهِ وَاِلَّا فَقِفُوا عِنْدَهُ ثُمَّ رُدُّوهُ اِلَیْنَا حَتّٰی یَسْتَبِینَ
لَکُمْ **شرح** جماعت منصوب بر حالیتست یعنی که متفرق داخل نشدیم لیعد بصیغه
امر غایب معتل العین باب نصر است لا تبثوا بباء یکنقطه و تشدید ثاء سه نقطه بصیغه
نهی حاضر مضاعف باب نصر و ضرب است امر فرمان و کار و هر دو اینجا مناسب است

عله
عن رجل م

الشاهد گواهی که افاده علم کند خواه علم بحکم واقعی مثل محکم قرآن و خواه علم بحکم واصلی که عبارت
از وجوب عمل کسی که آن حکم باو رسد و مطلع بر آن شود مثل ظاهر قرآن و مانند آن بی معارض
اقوی از آن یا مثل آن ذکر او شاهدین اشارت بآنست که یک شاهد اگرچه کافیست در اصل تقیه
اما دو شاهد افضل و موافقتر بتقیه است تحذّفوا بصیغه امر حذف الفاء باب نصر است
الاخذ عقوبت کسی کردن و فرا گرفتن چیزی و مراد اینجا معنی اولست و مفعول آن محذوف
مقدر یتحذّفوا به المخالفین فتعفوا عنه گفت و نگفت فتعفوا عنه تا اشارت باشد
باینکه عمل شما بآن واجب است و اظهار آن جایز نیست چنانچه بیان شده در حدیث
بیست و سوم باب سابق **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت داخل شدیم
براو بر حالی که جماعتی باهم بودیم پس گفتیم ای پسر رسول الله بدرستی که ما اراده کوفه داریم
پس سفارشی کن ما را پس گفت امام محمد باقر علیه السلم باید که قوت دردین دهد قوی
در علم شما ضعیف در علم را و باید که عطا دهد از مال دولتمند شما بر درویش شما و بر الکن
مکنید راز ما را یعنی حکمی که مخالف مذاهب مخالفانست و آشکار مکنید فرمان ما را
مثل امر بتبرا از رؤسای ضلالت و چون آمد نزد شما از جانب ما حدیثی که عمل بآن واجب
پس یابید بر مضمون آن حدیث گواهی یا دو گواه از قرآن تا کرفتگاه شما باشد اگر مخالفان
گویند که این مخالف مذهب مذکور کنید مخالفان را بالاظهار آن منافی تقیه نیست و اگر
نیابید پس ایستادگی کنید نزد آن حدیث یعنی که خود عمل کنید بآن بعد از آن
برگردانید علم آن شاهد و شاهدین آن را بسوی ما یعنی که سوال کنید ما را که شاهد آن
چیست از قرآن تا ظاهر شود شاهد برای شما و بعد از آن اظهار کنید تا منافی تقیه
نباشد زیرا که مخالفان غافلند از اینکه مناط عمل بظاهر قرآن افاده ظن بحکم واقعی
نیست و امثال این را حمل بر اختلاف بسبب اجتهاد میکنند و اهل اختلاف اجتهاد را
دوست میدارند و باین اشارت میشود در حدیث آینده که خذوا و هم بما یعرفون

واستروا عنهم ما ینکرون **اصل** واعلموا انّ المنتظر لهذا الامر له مثل اجر الصائم القائم ومن
ادرک قائمنا فخرج معه فقتل عدوّنا کان له مثل اجر عشرین شهیدا ومن قتل مع
قائمنا کان له مثل اجر خمسة وعشرین شهیدا **شرح** و بدانید که انتظار کشنده آمدن
کار ما که ظهور دولت قائم آل محمد علیه السلم باشد و را مثل ثواب روزه دار شب خیز است
مراد با انتظار محافظت حدود تقیه و ترک خروج باطل است و هر که دریابد قائم ما را پس بیرون
آید با او پس کشد دشمن ما را که غیر شیعه امامیه است میباشد برای او مثل ثواب
بیست شهید که با رسول الله یا امیر المؤمنین شهید شده باشند و هر که کشته شود
با قائم ما می باشد برای او مثل ثواب بیست و پنج شهید مخفی نماند که تفاوت در چیزی
که اختیاری نیست باعث تفاوت در ثواب نمیشود پس این در صورتیست که آنکه کشته میشود
جانبازی و سعی در رواج حق بیشتر کرده باشد و میتواند بود که مراد با جر اینجا اعم از عوض
و ثواب باشد **پنجم اصل** عن عبد الاعلی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول انّه لیس من
احتمال امرنا التصدیق له والقبول فقط من احتمال امرنا ستره وصیانته من غیر اهله
فاقرأهم السلام وقل لهم رحم الله عبدا اجترّ مودّة الناس الی نفسه حدّثوهم
بما یعرفون واستروا عنهم ما ینکرون **شرح** من در من احتمال امرنا و جا بکسر میم و تخفیف
حرف جر برای تبعیض است زیرا که هر یک از تصدیق و قبول جزء علیحده امر ما است چه مراد
بتصدیق راست شمردن دل است چیزی را و رغبت در آن و مراد بقبول اقرار زبانی است
یا مراد اعم از اقرار زبانی و موافقت ارکان باداء واجباتست ضمیر منصوب در فاقرأهم
راجع بجماعتی است که فهمیده میشود از احتمال یا بردوش خود گذاشتن و مراد اینجا
قبول تکلیف الهی است چنانچه گفته در سوره جمعه حمّلوا التوریة ثم لم یحملوها
یعنی روایتست از عبد الاعلی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت بدرستی که
نیست جزء برداشتن کار ما که مذهب شیعه امامیه است راست شمردن آن بدل

الاحتمال والحمل برداشتن و مراد اینجا ... مقتضای حرارت م

فاقرأهم امر ما ... باب افعال است الاقراء ... جامع گردن ... زیرا که عبد الاعلی کوفی است م

واقرار کردن بآن نزبان وپس بلکه از جمله برداشتن کارماست بوشانیدن آن ونگاهداشتن
آن از نااهلان بس بجز ان شیعه امامیه را از جانب من سلام وبکو ایشان را که رحمت کناد
الله تعالی بنده را که کشانید دوستی مخالفان را در زمان تقیه سوی خود شنوایان این که
گفتگو کنید با ایشان از جمله احادیث ما بآنچه میشناسند باین معنی که موافق باشد با قواعد
از قرآنست و بپوشانید از ایشان آنچه را که نمیشناسند **اصل** ثُمَّ قالَ وَاللهِ مَا النّاصِبُ لَنا حَرْباً
بِأَشَدَّ عَلَيْنا مَؤُونَةً مِنَ النّاطِقِ عَلَيْنا بِما نَكْرَهُ فَإذا عَرَفْتُمْ مِنْ عَبْدٍ إذاعَةً فَامْشُوا إلَيْهِ وَرُدُّوهُ
عَنْها فَإنْ قَبِلَ مِنْكُمْ وَإلّا فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِمَنْ يَثْقُلُ عَلَيْهِ وَيَسْمَعُ مِنْهُ فَإنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ يَطْلُبُ
الْحاجَةَ فَيَلْطُفُ فيها حَتّى تُقْضى لَهُ فَالْطُفُوا في حاجَتي كَما تَلْطُفُونَ في حَوائِجِكُمْ فَإنْ هُوَ
قَبِلَ مِنْكُمْ وَإلّا فَادْفِنُوا كَلامَهُ تَحْتَ أَقْدامِكُمْ وَلا تَقُولُوا إنَّهُ يَقُولُ وَيَقُولُ فَإنَّ
ذلِكَ يُحْمَلُ عَلَيَّ وَعَلَيْكُمْ **شرح** مراد بالناصب لنا حرباً ما عدای شیعه امامیه است از غیر مستضعفین
مستضعفین **یعنی** بعد از ان گفت بخدا قسم که نیستند مخالفان ما که انکار فرض طاعت
ما میکنند صریحاً سختتر بر ما باعتبار مشقت وضرر از شیعه امامیه که سخن گویند بر ما آنچه
نمیخواهیم فاش شدن آن از این جهت شناختید از بنده فاش کردن سر را پس روید بسوی او
ومنع کنید او را از فاش کردن پس اگر قبول کند از شما خوب واگر نکند پس زور آورید بر او
بمنع کسی که آنکس سنگینی میکند بر او یعنی که بزرگ وصاحب اعتبار است در نظر او
ومیشنود از آنکس منع را چه بدرستی که مرد از شما گاهی طلب میکند حاجت خود را پس نازک
بینی میکند در ان حاجت تا بر آورده میشود برای او پس نازک بینی کنید در حاجت من چنانچه
نازک بینی میکنید در حاجتهای خود پس اگر آن بنده قبول کرد از شما منع شما را بهر وسیله که
باشد خوب واگر نکرد پس در خاک کنید سخن او را در زیر قدمهای خود یعنی که تکرار سخن
او در مجالس خود مکنید ومگویید که بدرستی که او میگوید ومیگوید هر چند که بعنوان
مذمت او باشد چه بدرستی که آن تکرار شما بار میکند دشمنان او بر من وبر شما یعنی

که باعث ضرر من وشما میشود چنانچه میگویند دیوار گوش دارد **اصل** أَما وَاللهِ لَوْ كُنْتُمْ
تَقُولُونَ ما أَقُولُ لَأَقْرَرْتُ أَنَّكُمْ أَصْحابي هذا أَبُو حَنيفَةَ لَهُ أَصْحابٌ وَهذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ
لَهُ أَصْحابٌ وَأَنَا امْرُؤٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَدْ وَلَدَني رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِمْتُ كِتابَ اللهِ
وَفيهِ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ بَدْءِ الْخَلْقِ وَأَمْرِ السَّماءِ وَأَمْرِ الْأَرْضِ وَأَمْرِ الْأَوَّلينَ وَأَمْرِ الْآخِرينَ وَأَمْرِ
ما كانَ وَأَمْرِ ما يَكُونُ كَأَنّي أَنْظُرُ إلى ذلِكَ نُصْبَ عَيْنَيَّ **شرح** ولدنی بصیغه ماضی باب تفعیل است
التولید بشارت بولادت کسی در زمان آینده اشارتست باین مثال که گذشت در کتاب
الحجه در حدیث دوم باب ماجاء فی الاثنی عشر والنص علیهم علیهم السلام بعنوان حدیث
قدسی که یهلک المرتابون فی جعفر الراد علیه کالراد علی مضمون این تا آخر حدیث گذشت
در کتاب العقل در حدیث هشتم باب بیست ویکم که باب الرد الی الکتاب والسنة تا آخر است
یعنی آگاه باشید بخدا قسم که اگر چنین میبود که گویید آنچه را که من میگویم در امر تقیه وما شد
وماننداین هر آینه اقرار میکردم که شما یاران من وشیعه منید بیان این آنکه ابو حنیفه با آن
جهالت دیگر بعد او را شاگردان ویارانند که سخن او را میشنوند واین حسن بصری با آن
ناپاکی وبیدینی او را اهل دانند که سخن او را میشنوند ومن مرد عالم از قریشم بتحقیق زاده بود
من را درسول الله صلی الله علیه وآله یعنی که از اوصیای اویم وتعلیم کرده شده ام قرآن
ودر قرآن بیان واضح هر چیز است آن هر چیز ابتداء آفرینش است وکار آسمان است وکار زمین است
وکار امتان پیشینیان است وکار امتان پسینیانست وکار آنچه شد وکار آنچه میشود گویا که
من نظر میکنم سوی آنچه گفتم که در قرآنست برابر چشم خود اشارتست بآنکه فقهای مخالفان
وصوفیه مخالفان پیروی امام ضلالت خود میکنند پس از پیروی شما امام حق خود را با وجود
این همه تفاوت میان امام ایشان وامام شما **ششم اصل** عَنْ أَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ قالَ كانَ أَبي
ما زالَ سِرُّنا مَكْتُوماً حَتّى صارَ في يَدِ وُلْدِ كَيْسانَ فَتَحَدَّثُوا بِهِ فِي الطَّريقِ وَقُرَى السَّوادِ
شرح کیسان بفتح کاف وسکون یاء دو نقطه در پایین وسین بی نقطه نام مکرو فرق

برهان شیعه کردن اسلام فراوان م

رای یکی از مجتهدان ایشان است م

باب ضرب بابا م

عن عبدالله بن سلیمان م

است و بآن ملقب شده مختار بن ابو عبیده و مراد بولد کیسا اهل مکر است که شیعه امامیه نیستند

و بدروغ خود را از شیعه امامیه میشمارند السواد بفتح سین بی‌نقطه ناحیتی است متصل

بعراق عرب بطول از عراق سی و پنج فرسخ و حد آن در طول از موصل است تا عبادان

و در عرض از عذیب است تا حلوان و تسمیه آن بسواد برای کمال سبزی درختان و زراعت

آنجاست یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را همیشه از ما

پنهان بود تا آنکه افتاده در دست اهل مکر و فریب پس نقل کردند از ما اد رواه کنه

و در دهای سواد عراق هفتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول والله ان احب اصحابی

الی اورعهم و افقههم و اکتمهم لحدیثنا و ان اسوأهم عندی حالا و امقتهم

الذی اذا سمع الحدیث ینسب الینا و یروی عنا فلم یقبله اشمأز منه و جحده و کفر

من دان به و هو لا یدری لعل الحدیث من عندنا خرج و الینا اسند فیکون بذلک

خارجا من ولایتنا شرح اسند بسین بی‌نقطه و نون و دال بی‌نقطه بصیغه مجهول

باب افعال است او اسناد تکیه دادن چیزی بر دیوار و مانند آن و مراد اینجا و الکذا کتب

علم بتفصیل و تاویل چیزی سوی کسی است و فاعل آن الله تعالی است و تقدیم ظرف

برای حصر است و اشارت است بایت سوره یونس بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لما یاتهم

تاویله و بیان شده در شرح خطبه مصنف یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام

میگفت بخدا قسم که بدرستی که محبوب‌تر یاران من بسوی من پرهیزکارتر ایشان و فهمیده

تر ایشان و پنهان کننده‌تر ایشان حدیث ما راست و بدرستی که بدحالتر ایشان نزد من

و دشمن داشته‌تر ایشان کسی است که چون شنید حدیث را که نسبت داده میشود

سوی ما و روایت کرده میشود از ما پس دل او قبول نکرد آن را و روی خود را درهم کشید از آن

و منکر شد آن را و کافر شمرد کسی را که اعتقاد کرد بآن و حال آنکه او نمیداند تحقیق

حال را شاید که آن حدیث از نزد ما بیرون آمده باشد نه از نزد مخالفان ما و سوی

مانکیر

مانکیر داده شده باشند سوی ما پس میباشد بآن انکار و تکفیر بیرون

از دوستی ما هشتم اصل عن معلی بن خنیس قال قال ابو عبد الله علیه السلام یا معلی اکتم امرنا و لا

تذعه فانه من کتم امرنا و لم یذعه اعزه الله به فی الدنیا و جعله نورا بین عینیه فی

الآخرة یقوده الی الجنة یا معلی من اذاع امرنا و لم یکتمه اذله الله به فی الدنیا و نزع

النور من بین عینیه فی الآخرة و جعله ظلمة تقوده الی النار یا معلی ان الله

یحب ان یعبد فی السر کما یحب ان یعبد فی العلانیة یا معلی ان المذیع لامرنا کالجاحد له

شرح روایت است از معلی بن خنیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای معلی پنهان

کن کار ما را و فاش مکن آن را چه بدرستی که شان این است که هر که پنهان کند کار ما را و فاش

نکند آن را عزیز میکند او را الله تعالی بسبب آن پنهان کردن در دنیا و میکرداند کار ما را

روشنی میان دو چشم او در آخرت که میکشاند او را سوی بهشت ای معلی هر که فاش کند

کار ما را و پنهان نکند آن را خوار میکند او را الله تعالی بسبب فاش کردن در دنیا و بر طرف میکند

روشنی را از میان دو چشم او در آخرت و میکرداند کار ما را تاریکی که میکشاند او را

سوی جهنم ای معلی بدرستی که تقیه از جمله دین من و دین پدران منست و دین صحیح نیست کسی که

تقیه نیست او را ای معلی بدرستی که الله تعالی دوست میدارد که عبادت کرده شود در پنهان

در مواضع تقیه چنانچه دوست میدارد که عبادت کرده شود در آشکارا در مواضع غیر

تقیه ای معلی فاش کننده کار ما مانند منکر کار ماست در استحقاق عذاب جهنم نهم اصل

عن عمار قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام اخبرت به احدا قلت لا الا سلیمان بن

خالد قال احسنت اما سمعت قول الشاعر و لا یعدون سری و سرک ثالثا الا کل سر

جاوز اثنین شایع شرح اخبرت بصیغه مخاطب باب افعال است بتقدیر استفهام و مقصود

بود که همزه استفهام و صیغه مخاطب باب تفعیل باشد او یعدون مؤکد بنون خفیفه

بصیغه نهی غائب معتل اللام باب ضرب است اثنین عبارت از دو کس است و بعضی

میکویند عبارت از دولت است و آن مناسب نیست یعنی روایتست از عمار کفت که کفتم

امام جعفر صادق علیه السلم آیا خبر دادی آنچه خبر دادم ترا بآن یعنی آنکه کفتم نه مکر سلیمان بن خالد را

امام کفت خوب نکردی آیا نشنیدی قول شاعر را که و باید که البته تجاوز نکند از من و از تو

بسوی آنکاه باش هر رازی که تجاوز کرد از دو کس مشهور است باین معنی که مشهور میشود بنحوی که

خواندن شود و این مقام اشعار باینست که عقل صریح حکم میکند به آن سکند و احتیاج بشنیدن از

از صاحب شرع نیست دهم اصل عَنْ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِي نَصْرٍ قَالَ سَاَلْتُ اَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا صَلَوَاتُ اللهِ

عَلَيْهِ عَنْ مَسْاَلَةٍ فَاَبَى وَاَمْسَكَ ثُمَّ قَالَ لَوْ اَعْطَيْنَاكُمْ كُلَّ مَا تُرِيدُونَ كَانَ شَرًّا لَكُمْ وَاُخِذَ

بِرَقَبَةِ صَاحِبِ هَذَا الْاَمْرِ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ وِلَايَةُ اللهِ اَسَرَّهَا اِلَى جَبْرَئِيلَ وَاَسَرَّهَا جَبْرَئِيلُ

اِلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاَسَرَّهَا مُحَمَّدٌ اِلَى عَلِيٍّ وَاَسَرَّهَا عَلِيٌّ اِلَى مَنْ شَاءَ اللهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تُذِيعُونَ

ذَلِكَ مَنِ الَّذِي اَمْسَكَ حَرْفًا سَمِعَهُ قَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ فِي حِكْمَةِ آلِ دَاوُدَ يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ

اَنْ يَكُونَ مَالِكًا لِنَفْسِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَاْنِهِ عَارِفًا بِاَهْلِ زَمَانِهِ شرح آخذ بصیغه افعل

التفضیل است نسبت آخذ باعطا از قبیل نسبت فعل بباعث است صاحب هذا الامر امام حقست

که خود ش باشد الولایه بکسر واو حکومت و مراد اینجا تعیین اوقات حوادث دوران که وارد است

نمود در تو انتم بر ای تعجب است یعنی روایتست از بزنطی کفت پرسیدم امام رضا صلوات الله

علیه را از مسئله که فلان چیزی که حادث خواهد شد پس امتناع کرد و خودداری کرد

از جواب و بعد از آن کفت اکر اعطا کنم شما را هر چیزی که میخواهید میباشد بدتر برای

شما و باعث تسلط مخالفان بر چسپیدن بحلق صاحب این امامت حق کفت امام محمد باقر علیه السلم

کیفیت حکومت الله تعالی در حوادث وحی کرده آنرا الله تعالی بسوی جبرئیل و وحی کرده

آنرا جبرئیل بسوی محمد صلی الله علیه و آله در قرآن که تبیان کل شیء است و بعنوان راز

رسانیده آنرا محمد بسوی علی بعنوان راز و رسانیده آنرا علی بسوی آنکه خواسته الله تعالی که وصی

او باشد و تا آخر اوصیا بهمین روش است باز چون آن شما شهرت میدهید آن حکومت را

اکر

حکمت آل داود عبارتست از زبور که بر داود وحی شده و مشتملست بر کلمات حکمت و در صحیح و تأکید اکر در زبور نیست و مراد از حکمت عبارتست

اگر چیزی از آن بشما رسد کینا از شیعه که نکاه داشته باشد بلکه مخفی و اکر شنیده باشند آنرا

کفت امام محمد باقر علیه السلم در کلمات حکمتی که وحی شده بسلیمان بن داود آل داود و آنست که فضل

دارست برای مسلم اینکه باشد ضابط نفس خود از سخن لغو و آوردند بر کار ضروری خود شناسا

باهل زمان خود که قابل سپردن راز نیستند اصل فَاتَّقُوا اللهَ وَلَا تُذِيعُوا حَدِيثَنَا فَلَوْلَا

اَنَّ اللهَ يُدَافِعُ عَنْ اَوْلِيَائِهِ وَيَنْتَقِمُ لِاَوْلِيَائِهِ مِنْ اَعْدَائِهِ اَمَا رَاَيْتَ مَا صَنَعَ اللهُ بِآلِ

بَرْمَكَ وَمَا انْتَقَمَ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ وَقَدْ كَانَ بَنُو الْاَشْعَثِ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ فَدَفَعَ اللهُ عَنْهُمْ

بِوِلَايَتِهِمْ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَمُ اَنْتُمْ بِالْعِرَاقِ تَرَوْنَ اَعْمَالَ هَؤُلَاءِ الْفَرَاعِنَةِ وَمَا اَمْهَلَ اللهُ

لَهُمْ فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الدُّنْيَا وَلَا تَغْتَرُّوا بِمَنْ قَدْ اُمْهِلَ لَهُ فَكَاَنَّ الْاَمْرَ

قَدْ وَصَلَ اِلَيْكُمْ شرح فاء در فلولا بیانیه است و جزای شرط محذوفست بتقدیر لولا

تقطع سلسله ائمه اهل البیت و شیعتهم بترکهم التقیه برمک بفتح باء یک نقطه و سکون

راء بی نقطه و فتح میم جد یحیی بن خالد برمکی است و یحیی سعی در قتل امام موسی کاظم علیه السلم

کرد برای حسدی که داشت بر جعفر بن محمد بن اشعث که دختر هارون در خانه او بود

و از شیعه امامیه بود با خویشان خود چنانچه بیان شده در حدیث ششم مولد ابی عبد الله

جعفر بن محمد علیهما السلام از کتاب الحجه و ما انتقم اشاره است بانتقام از علی بن

اسمعیل بن جعفر بن محمد که چون باغوای یحیی بدکویی عموی خود امام موسی کاظم علیه السلم

نزد هارون کرد امان نیافت اینقدر که باو رسد عطای دویست هزار درهم که حاضر شده

چنانچه کذشت در حدیث هشتم مولد ابی الحسن موسی علیه السلم از کتاب الحجه اشعث

بشین بانقطه و عین بی نقطه و ثاء سه نقطه ابن قیس الکندی از جمله منافقان بوده است

و ابوبکر بن ابی قحافه خواهر خود ام فروه را زن او کرده و محمد و قیس و عبد الرحمن

که از جمله ساعیان در قتل امام حسین و اصحاب بودند از اولاد اشعث اند و چون الله

میدانست که اولاد او دانیها از شیعه امامیه میشوند ایشان را در دنیا مهلت داد و سیاستهای

در کتاب الحجه

وقتل جعفر بن یحیی کذشت در کتاب الحجه در حدیث پنجم مولد ابی الحسن الرضا علیه السلام

بود

در کتاب الحجه

گویا گویند که بر سر آن لشکر آمد بتوسط ابراهیم بن مالک اشتر نخعی و مختار بن ابو عبیده

ثقفی و غیر ایشان و بر این جماعت نیامده و صواب عبارت از ظهور قائم علیه السلام یا قیام قیامت

یاد و نزول مومنست یعنی بپرهیز کنید از عذاب الهی و آشکار مکنید حدیثها بر کسی مخصوص

ماست یا بمعنی که باشاهد باد و شاهد از قرآن بر آنها نیافته باشید چنانچه گذشت در حدیث

چهارم این باب بیان این آنکه اگر این می بود که الله تعالی گاهی بر میگرداند بلدوا انده وستان

خود چنانچه علی بن الحسین علیهما السلام محفوظ ماند از یزید و تابعان او و گاهی

دیگر انتقام میکشد برای دوستان خود از دشمنان منقطع میشد سلسله ائمه هدی

و شیعه ایشان بسبب هرزه گوئی شیعه آیا ندیدید آنچه را که کرد الله تعالی با اولاد برمک

اشارتست بقتل هرون یحیی بن خالد و جعفر بن یحیی و امثال ایشان را بانواع سیاست

و آیا ندیدید انتقام الله تعالی را از محمد بن اسمعیل بن جعفر برای امام موسی کاظم علیه السلام

و بنی عباس و اولاد اشعث بر خطری بزرگ که بنا بود ندید دفع کرد الله تعالی از ایشان آن را

آن علما بر شما باد که بپرهیز کنید از عذاب الهی و باید که باری ندهد شما را الذهاب عنی

دنیا که نزد فراغت است و باری نخواهید بحکومت کسی که بحقیق مهلت داده شد

برای او و بخیال اینکه حکومت همیشه در دست ظالمان خواهد بود بیان این آنکه

گویا که حکومت رسیده بسوی شما یازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طُوبَى

لِعَبْدٍ نُوَمَةٍ عَرَفَهُ اللَّهُ وَلَمْ يَعْرِفْهُ النَّاسُ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَيَنَابِيعُ الْعِلْمِ يَنْجَلِي

عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ لَيْسُوا بِالْمَذَايِيعِ الْبُذُرِ وَلَا بِالْجُفَاةِ الْمُرَائِينَ شرح النومه

بضم نون و فتح واو کسی که مشهور نباشد و کسی که فروتنی کند برای الله تعالی مثل

اینکه حکم از روی خود رائی نکند در مسائل مختلف فیها و هر دو اینجا مناسب است عرفه

از باب تفعیل لم یعرفه از باب تفعیل یا باب ضرب است مثل الیه اولئک مخبی

عبد نومه است ینجلی بجیم بصیغه مضارع غایب یا باب انفعال یا باب تفعلت الفتنه

بسبب دوستی او لاولیاء الله و ایشان امام موسی کاظم علیه السلام را و ایشان در کوفه می بینند خدمتهای این فرعون بنی العباس را و مهلت داون اهل البیت ایشان را صح

ضرب است و انکشف مرفوع با سناد شاهوار مجاز است صح

بلقعن

بکسر فاء و سکون تاء دو نقطه در بالا و نون اختلاف آرا المذابیع بفتح میم اوذال با نقطه و الف

و دو یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه جمع مذیاع بکسر میم و سکون ذال کسانی که فاش

کنند سرها را البذر بضم با یکنقطه و ضم ذال با نقطه و راء بی نقطه جمع بذیر بفتح با و ضم

ذال و سکون واو یعنی جنبانان الجفاة بضم جیم و فاء و الف جمع جافی جاهلان دور از حق

یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله خوشترباد برای بنده صاحب خمول که شناسا شد حق

در مسائل مشکل مختلف فیها که داد او را الله تعالی محکمات قرآن که صریح در وجوب سؤال

اهل الذکر و ترک خود رائی است و عیب آن نکردند او را مردم یا بمعنی که علم بعیه قیل و قال

و حکم از روی ظن و اواز مردم یاد نگرفته و در آنها برخود بسته یا مراد اینست که عیب

نکردند او را مردم آن بندگان چراغهای راستی و چشمهای علمند بر طرف میشود از آن

بندگان ضرر هر اختلاف که تاریک و مشکل نباشند آن بندگان جمعی که سر فاش کنان

و سخن جنبانند و نه جمعی که جاهلان خودنما باشند دوازدهم اصل قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ طُوبَى لِكُلِّ عَبْدٍ نُوَمَةٍ لَا يُؤْبَهُ لَهُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُهُ النَّاسُ يَعْرِفُهُ اللَّهُ

مِنْهُ بِرِضْوَانٍ أُولَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَنْجَلِي عَنْهُمْ كُلُّ فِتْنَةٍ مُظْلِمَةٍ وَيُفْتَحُ لَهُمْ بَابُ كُلِّ رَحْمَةٍ لَيْسُوا

بِالْبُذُرِ الْمَذَايِيعِ وَلَا بِالْجُفَاةِ الْمُرَائِينَ شرح مضمون این نزدیک بما سبقست لا یؤبه

بواو یا همزه و با یکنقطه و ها بصیغه مضارع مجهول از باب منع یا باب علم است او به بفتح

واو و سکون و فتح باء و او به بفتح همزه و سکون و فتح باء پروا کردن برای چیزی بسبب

شناختن قدر آن یعرفه الله از باب تفعیل منه بفتح میم و تشدید نون مفعول دوم یعرفه است

الملی مصدر باب نصر انعام و مراد اینجا امامت رضوان باز راه تصدیق امام زمان است

چنانچه گفته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و می تواند بود که منه بکسر میم و سکون

نون جار باشد و من برای ابتدا باشد و مفعول دوم یعرفه محذوف باشد یا بمعنی که آن

بنده را عارف حق در مسائل مشکل دینی که اختلاف در آنها شده میکند از جانب خود

ضرب است استیناف بیانی است و ضمیر راجع بعموم عرفت ناس او را است منه بکسر میم و سکون نون و ضمیر راجع بعبد است و من برای ابتدا است یا مراد است و ظرف حال ضمیر یعرفه است یا مفعول دوم است یا برای سببیت و ظرف حال مستقل بظرف حال الرضوان اگر ضم راء را کامل رضا صح

وانستن حراة باطن او را مردمان صح

ینق

تصدیق اهل الذکر و سؤال ایشان در مشکلات و بر هر تقدیر ضمیر راجع بالله است و ما
در رضوان برای سببیت یا برای ملابست است و ظرف متعلق بتحر نیست یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلام خوشتر باد برای هر بنده صاحب خمول که بیرو اکرده نمیشود برای او یا بمعنی که مجهول
القدر است می‌شناسد مردم را و نمیشناسند او را مردم میشناسانند او را الله تعالی بمعنی تحفظ
بر خلاف بسبب راضی بودن الله تعالی از او و یا با رضای آن بنده بهمین مرتبه و ترک
طلب شناختن مردم قدر او را آن بندگان چراغهای راستی اند برطرف میشود از ایشان
ضرر هر ایجاد فتنه تاریک و کشوده میشود برای ایشان در هر رحمتی نیستند ایشان جمعی
که سخن چینان سرفاش کنانند و نه جمعی که جاهلان خود نما باشند **اصل** و قال قولوا الخیر
تعرفوا به واعملوا الخیر تکونوا من اهله ولا تکونوا عجالاً مذاییع فان خیارکم الذین اذا نظر الیهم
ذُکر الله و شرارکم المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة المبتغون للبرآء
المعایب **شرح** العجل بضم عین بینقطه وضم جیم جمع عجول بفتح عین وضم جیم شتاب زدگان
یعنی و گفت امیر المؤمنین علیه السلام گوئید سخن خیر را تا شناخته شوید بخیر و بجا آورید
خیر را تا باشید از اهل خیر و محض قول نباشد و مباشید شتاب زدگان سرفاش کنان
چه بدرستی که خوبان شما جمعیند که چون نظر کرده شود سوی قول و فعل ایشان
بیاد آورده شود ربوبیت الله تعالی و بدان شما جمعیند که بغایت رونده‌گان میان
خلایق اند با سخن چینی جمعی که جدائی اندازند کاشند میان دوستان و جمعی که
طلب کنندگان اند برای بی عیبان در ظاهر عیبهای باطن را **سیزدهم اصل** قال ابو عبد الله
علیه السلام کفوا السنتکم والزموا بیوتکم فانه لا یصیبکم امر تخصون به ابداً ولا یزال
الزیدیة لکم وقاء ابداً **شرح** الوقا بفتح و کسر واو و قاف و الف ممدوده آنچه
با آن نگاه داشته شود چیزی از دیگری **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام نگاه
دارید زبانهای خود را بمعنی که تقیه کنید و سرفاش مکنید و ساکن باشید در خانهای

برجائی که از جانب آن بنده است
بسبب کمال رضای او بآن ح

من اهله ولا تکونوا ح

خود

مکنید
خود یا بمعنی که خروج مکنید بر حکام ضلالت تا خروج مهدی علیه السلام چه بدرستی که چون
چنین کنید بر نمیخورید شما ابلائی که مخصوص شوید با آن و همیشه زیدیه برای شما سپر خواهند بود
و این کلام اشارتست باینکه چون مذهب زیدیه اینست که فاطمی مجتهد میباید که خروج بسیف کند
و این مخالف مذهب شیعه امامیه است پس اگر شیعه امامیه زبان خود را نگاه دارند محفوظ از ایشان
خواهند بود و بلاهای مخالفان شیعه متوجه زیدیه خواهد بود تا خروج مهدی علیه السلام
چهاردهم اصل عن ابی الحسن ع قال ان کان فی یدک هذه شیء فان استطعت ان لا تعلم
هذه فافعل قال کان عنده اناس فتذاکروا الاذاعة فقال احفظ لسانک تعز ولا تمکن
الناس من قیاد رقبتک فتذل **شرح** القیاد بکسر قاف و یاء دو نقطه در پایین و الف و دال
ریسمانی که با آن چارپا و مانند آن را از پیش میکشند هر جا که خواهند **یعنی** روایتست از امام
موسی کاظم علیه السلام که گفت اگر باشد در این دست تو چیزی پس اگر توانائی که ندانند این دست دیگر تو آن
دست جیست پس بکن اشارتست بوجوب کمال تقیه راوی گفت و بود نزد امام علیه السلام مردی
که سرفاش میکرد پس یاران مجلس گفتگو کردند در سرفاش کردن آن مرد پس امام علیه السلام گفت
آن مرد را که نگاهدار زبان خود را تا عزیز شوی و تمکین مکن مردم مخالف را از کشیدن
کردن خود بریسمانی که بسبب نگاه نداشتن زبان باشد تا خوار شوی **پانزدهم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان امرنا مستور مقنع بالمیثاق فمن هتک علینا اذله
الله **شرح** المقنع بقاف و نون و عین بی نقطه بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل پوشیده شده
ببرده **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که کار ما پوشیده شده است
بعهد الهی که تا زمان ظهور مهدی علیه السلام ظاهر نشود پس هر که پرده دری کند بر ما باظهار
اسرار ما نزد مخالفان خوار میکند یا خوار کناد او را الله **شانزدهم اصل** عن محمد بن مسلم
عن محمد بن سعید بن غزوان عن علی بن الحکم عن عمر بن ابان عن عیسی بن ابی منصور قال
سمعت ابا عبد الله ع یقول نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح وهمه لامرنا عبادة وکتمانه

موافقان مذهب زید از جمله فرق شیعه که حکومت
خواهند یافت مثل الخ در مکه و مدینه است و
چون ایشان با شما دشمنی صریح نخواهند کرد باری
شما میکنند ح
عن عثمان بن عیسی ح

از عثمن بن عیسی ح

میثاق عبارتست از کتاب وصیت نازل از آسمان که
مذکور شده در کتاب الحجه در حدیث اول باب ان الائمه
علیهم السلام لم یفعلوا شیئا ولا یفعلون الا بعهد من الله
عز و جل وامر منه لا یتجاوزونه که بابی نیست و ممکن است
که عبارتست از آیات بینات محکمات نامیه از
پیروی ظن و از اختلاف ازو ظن موافق این سوره
اعراف الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا
علی الله الا الحق حکم

لزناچها ده فی سبیل الله قال لی محمد بن سعید اکتب هذا بالذهب فما کتبت شیئا احسن منه

شرح قال ابا آخر کلام محمد بن سلم است وظاهر اینست که بجای سلم اسلم باید داد و قائل ای تعلیل آست

یعنی روایت از محمد بن مسلم از محمد بن سعید بن غزوان از علی بن الحکم از عمر بن ابان از عیسی

ابی منصور گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت نفس کشیدن کسی که دلگیر

باشد برای ما یعنی که دعای فرج آل محمد میکرده باشد یعنی تا کی باشد برای مظلومیت ما تسبیح است

و فکر او برای کار ما عبادت است مثل نماز و پوشانیدن او سر ما را جهاد است در راه الله

گفت محمد بن سعید که بنویس این حدیث را بطلا یعنی که قدر این حدیث را بشناس

چه ننوشتی چیزی که بهتر باشد از آن باب نوع و هو اصل باب المؤمن و علاماته و صفاته

شرح این باب بیان مؤمن و علامتهای او و خوبیهای اوست در این باب یک حدیث است اوّل اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قام رجل یقال له همّام و کان عابدا

ناسکا مجتهدا الی امیر المؤمنین علیه السلام و هو یخطب فقال یا امیر المؤمنین صف لنا صفة

المؤمن کانّنا ننظر الیه شرح این حکایت منقولست در نهج البلاغه با تفاوت بسیار

در سؤال و جواب از آنجمله اینست که امیر المؤمنین علیه السلام جواب همّام نگفته تا همّام مکرر کرده و

جواب گفته و این مناسب آخر حدیثست که لقد کنت اخافها علیه النسک بفتح و ضم و کسر نون

و سکون سین بی نقطه و بضم نون و ضم سین مصدر باب نصر و حسن مداومت بر عمل خیر

و پاکیزه کردن چیزی و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

گفت برخاست مردی که گفته میشد او را همّام بفتح ها و تشدید میم بود عابد مداومت کننده

بر عبادت صاحب جد در عبادت سوی امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که او خطبه میگفت

پس گفت ای امیر المؤمنین بیان کن برای ما حال مؤمن را چنانچه گویا که ما معاینه میبینیم

مؤمن را و آن بیان مراد طلب کامل التوضیح است اصل فقال یا همّام المؤمن هو الکیّس الفطن بشره

فی وجهه و حزنه فی قلبه اوسع شیء صدرا و اذلّ شیء نفسا زاجر عن کلّ فان

حاض

حاضّ علی کلّ حسن لا حقود و لا حسود و لا وثّاب و لا سبّاب و لا عیّاب و لا مغتاب یکره الرّفعة

و یشنأ السّمعة شرح الکیّس بفتح کاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین مکسوره و سین بی نقطه

عاقل الفطن بفتح فا و کسر و ضم و سکون طاء بی نقطه زیرک البشر بکسر باء یک نقطه و سکون شین با نقطه

و راء بی نقطه گشاده رویی الرفعه بکسر راء بی نقطه و فا و عین بی نقطه شرف دنیا یشنأ بشین

با نقطه و نون و همزه بصیغه مضارع غایب باب منع و علم است السمعة بضم و فتح سین بی نقطه

و سکون میم و بفتح سین و فتح میم فعلی که کرده شود تا مذکور شود و شنوده شود یعنی

پس گفت ای همّام مؤمن اوست عاقل زیرک گشاده رویی او در روی اوست یعنی که

اثر آن بدل او نمیرسد و اندوه او در دل اوست یعنی که اثر آن بروی او نمیرسد فراخترست

از هر چیز باعتبار سینه یعنی که تحمل بسیار دارد و خوارتر است از هر چیز باعتبار نفس

یعنی که نزد خود خوش بی اعتبار است منع کننده است از رغبت در هر زایل یعنی که نهی

از رغبت در امور دنیا میکند حرص فرماینده است بر هر فعل نیکی که اثر آن در آخرت

ظاهر میشود نه کینه ورست و نه صاحب رشک است و نه جهنده بر روی مردم در فتنه و نه دشنام

دهنده است و نه عیب جوست و نه غیبت کننده است ناخوش میشمارد بلندی مرتبه دنیا را

و دشمنست با فعلی که بقصد شهرت باشد اصل طویل الغمّ بعید الهمّ کثیر الصّمت وقور ذکور

صبور شکور مغموم بفکره مسرور بفقره سهل الخلیقة لیّن العریکة رصین الوفاء

قلیل الاذی لا متأفّک و لا متهتّک ان ضحک لم یخرق و ان غضب لم ینزق ضحکه

تبسّم و استفهامه تعلّم و مراجعته تفهّم کثیر علمه عظیم حلمه شرح دراز غمست

یعنی که همیشه در غم آخرتست دور فکرست یعنی که عاقبت اندیش است بسیار

سکوت است یعنی که در نادانسته سخن نمیگوید و در دانسته هم ضرور نشود سخن نمیگوید

بغایت آهسته است بغایت بیاد آخرتست بغایت صاحب صبر است بر بلا بغایت

شکر کننده است در نعمت غمناکست بفکر خود یعنی که فکر در عاقبت و آخرت کند اندوه

احتمال عذاب او را فرو میکیرد خوشحالست به بیمالی خود چون اشکال الحساب وادای حقوق را او
کمتر است هموار طبیعت است نرم جانست یا بمعنی که خوشخوست مستحکم وفا است در پیمان کزارا
نه افترا کننده است و نه پرده در است اکر خنده کند بیعقلی نمیکند و اکر غضبناک شود
تندی نمیکند خنده او لبخنده است و سوال او برای یاد کرفتن است و تکرار سوال او برای
فهمیدن جواب بسیار است علم او بزرکست خردمندی او **اصل** کثیر الرحمة لا یبخل ولا یعجل
ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمه ولا یجور فی علمه نفسه اصلب من الصلد ومکادحته
احلی من الشهد لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف ولا متعمق **شرح** یبخل بباء
وجیم بصیغه مضارع غائب باب نصر است البخل بفتح نون و سکون جیم اندلختن یا بباء
یکنقطه وجیم از باب علم است بخل بفتح با و فتح جیم بهمان یا بباء یکنقطه وخاء بانقطه است
از باب علم وحسن البخل بضم با و سکون خاء ضد کرم همه اینجا مناسب است یعجل بعین
بینقطه وجیم بصیغه مضارع غائب باب علم یا باب علم یا با تفعیل است یضجر بضاد با نقطه
وجیم و راء بینقطه از باب علم است یبطر بباء یکنقطه وطاء بینقطه و راء بینقطه از باب
علم است یحیف بحاء بینقطه و یاء دو نقطه در پایین و فاء از معتل العین باب ضرب است یجور
بجیم و زای با نقطه از معتل العین باب نصر است الصلد بفتح و کسر صاد بینقطه و سکون
لام و دال بینقطه سنک سخت که هموار باشد المکادحه بدال بینقطه و حاء بینقطه از روی
سعی کفتکو کردن با کسی در معامله الجشع بفتح جیم و کسر شین بانقطه و عین بینقطه حریص
الهلع بفتح هاء و کسر لام و عین بینقطه جزع کننده در مصیبت العنف بفتح عین و کسر نون
و فاء ناهموار در قول و فعل الصلف بفتح صاد بینقطه و کسر لام و لاف زن المتعمق بعین
بینقطه و قاف بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که فرو رود و خورده بینی کند در آنچه
در وسع او نیست یا لایق او نیست و کذشت در حدیث سوم باب هفتم کتاب التوحید که
باب النسبت است نهی از تعمق **یعنی** بسیار رحمت بخل نمیکند نکرانه سخن را از ذهن بیرون نمی

بیاء یکنقطه و خاء با نقطه از باب علم و حسن است
البخل بضم با و سکون خاء ضد کرم است

در کتاب التوحید

اندار

اندازد و شتاب در سخن و کار نمیکند و ملول از کسی نمیشود و فخر نمیکند در حکم خود و در نمیکند
در طلب علم خود از علم ضرور رجان او مستحکمتر است از سنک سخت یا بمعنی که بشبهات و تسویلات
شیطانی از جا نمیکشد و نزاع او با کسی شیرین تر از عسلست نه حریص است و نه صاحب جزع است
و نه ناهموار است و نه لاف زن است و نه بر خود می بندد چیزی را و نه خورده بینی در
معاملات و مانند آنها میکند **یعنی** بسیار رحمت است نکرانه سخن را از ذهن بیرون نمی
اندازد و شتاب در سخن و کار نمیکند و ملول از کسی نمیشود و فخر نمیکند و ظلم نمیکند در حکم خود و در
نمیکند در طلب علم خود از علم ضرور رجان او مستحکمتر است از سنک سخت یا بمعنی که بشبهات
و تسویلات شیطانی از جا نمیکشد و نزاع او با کسی شیرین تر از عسلست نه حریص است و نه
صاحب جزع است و نه ناهموار است و نه لاف زن است و نه بر خود می بندد چیزی را
و نه خورده بینی در معاملات و مانند آنها میکند **اصل** جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل
ان غضب رفیق ان طلب لا یتهور ولا یتهتک ولا یتجبر خالص الود وثیق العهد
وفی العقد شفیق وصول حلیم خمول قلیل الفضول راض عن الله عز وجل مخالف
لهواه **شرح** خوشنماست نزاعش بی عیبست بازکشت در سوالش بغایت عادلست
اکر غضبناک شود هموار است اکر طلب چیزی کند افراط در جرات نمیکند و پرده دری نمیکند
و بر خود بزرکی نمی بندد صافست دوستی او مستحکمست پیمان او کاملست عقد او مهربانست
پیوند کننده رحم و مانند آنست عاقلست بردبار است کمست سخنهای و فعلهای نابکار
او راضی است از الله عز وجل در قضا و قدر الهی خلاف کننده خواهش نفس خودست
در قضا و قدر و احکام الهی **اصل** لا یغلظ علی من دونه ولا یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدین
محام عن المؤمنین کهف للمسلمین لا یخرق الثناء سمعه ولا ینکی الطمع قلبه ولا
یصرف اللعب حکمه ولا یطلع الجاهل علمه **شرح** لا یغلظ بغین با نقطه و ظاء با نقطه بصیغه
معلوم باب تفعل است یعنیه بعین بینقطه و نون و یاء دو نقطه پایین بصیغه معلوم

و ظلم میکند

ضرب یا حسن یا افعال یا تفعیل مستوانه بود

باب ضرب است العنایه بکسر و فتح عین مهمله بودن چیزی و ضمیر مستتر راجع باست و ضمیر بارز

راجع بمرجع صه ضمیر لا یخوض است لا یخرق بخا با نقطه و را بی نقطه بصیغه معلوم باب

افعال است یعنی درشتی نمیکند بر کسی که با این او ست و فرو نمیرود در چیزی که بکار او

نمی آید مدح کننده دین اسلام ست دفع ضرر کننده است از مؤمنان بنا هست بر اهل

اسلام و لحوق نمیکند مدح کردن او را باینمعنی که از مدح کسی او را بانچیز ی مدح و کردن آن

نمی اندازد و جراحت نمیکند طمع دل او را باین معنی که طمع در مال کسی نمیکند و دل

خود را از طمع بآزار نمی اندازد و بر نمیکرد اند بازیچه حکمتا و را باینمعنی که التفات

بآن نمیکند چنانچه گفته در سوره فرقان واذا مروا باللغو مروا کراما و آگاه نمیکند

نا خردمندان علم خود باین معنی که در تعقبه است نزد نا خردمندان **اصل** قوال

عالم حازم لا یتخاشی ولا یطیش بتر وصول فی غیر عنف بذول فی غیر سرف لا یختل

ولا یتعدی ولا یقتفی اثرا ولا یحیف بشرا رفیق بالخلق ساع فی الارض عون

للضعیف غوث الملهوف ولا یهتک سترا ولا یکشف سرا **شرح** فی مبالغة در جا

و امثال آن نعرض است رجا القان فی بمعنی مع است العنف بفتح و ضم و کسر عین بی نقطه

و سکون نون زور آوردن و رکبی الختال الخا با نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا

بغایت فریب دهنده الغدار بغین با نقطه و تشدید دال بی نقطه و را بی نقطه

بغایت خلاف کننده عهد **یعنی** بغایت گوینده حقست بغایت عمل کننده بحقست

دانا است بامور دین و احوال اهل زمان خود است صاحب احتیاط در دینست نه بغایت بخیل

کوست و نه بغایت تندست بغایت پیوند کننده است با دوستان خود لیکن لکه ها

ولیکن نبازد و بغایت بخشنده است لیکن بیجا و اسراف کند نه فریبنده است و نه

مکنت و بین و بی نمیکند چیزیرا تا مبادا که عیب کسی برو ظاهر شود و ظلم نمیکند تا

همواره است با خلق سعی کننده است در حاجتهای مؤمنان در عبادت الهی

مدوست برای ضعیف فریاد رس است برای دادخواه نمیدرد پرده کسی را و آشکار نمیکند راز کسی را

اصل کثیر البلوی قلیل الشکوی ان رای خیرا ذکره وان عاین شرا ستره ستیر العیب یحفظ

الغیب یقیل العثرة و یغفر الزلة لا یطلع علی نصح فیذره ولا یدع جنح حیف فیصلحه امین

رضین تقی نقی زکی رضی **شرح** البلوی بفتح با یکنقطه و سکون لام و الف مقصوره

محنت دو رکار الشکوی بفتح شین با نقطه و سکون کاف و الف مقصوره شکایت حفظ

غیب بفتح غین با نقطه و سکون یا دو نقطه در این عبارت از اینست که غائبانه

مردم مثل حاضرانه ایشان باشد الوقاله بقاف نابود شمردن چیزی که واقع باشد لا یطلع

بصیغه مضارع غایب معلوم باب افتعال و مفعول آن محذوف است و تقدیر

لا یطلع ثالثا النصح بضم نون و سکون صاد بی نقطه و حا بی نقطه نصیحت فیذره بذال

با نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب مضاعف باب نصر منصوب است

بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و ضمیر منصوب راجع بنصح است الذر شمرده کردن لا یدع

بدال بی نقطه و تشدید عین بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم مضاعف باب نصر است

الدع دفع چیزی بعنوان درشتی الجنح بکسر و ضم جیم و سکون نون و حا بی نقطه یعنی

ازشب مانند آن و آن مفعول مطلق است برای نوع زیرا که مضاف است به حیف بفتح

و فتح نون مصدر باب علم یعنی میل از حق بباطل الحیف بفتح حا بی نقطه و سکون یا دو نقطه

و در اینجا مصدر باب ضرب بمعنی بیجا کردن و می تواند بود که جنح مفعول به باشد و بر

تقدیر اول انیست که در نهی شکر و درشتی نمیکند بعنوانی که در آن اندک تجاوز از حق

بباطل باشد بلکه اگر درشتی کند در جائی میکند که ضرور و واجب باشد فیصلحه منصوب است

بتقدیر ان ناصبه بعد از نفی و ضمیر منصوب راجع بجنح است یا راجع بحیف است

یا راجع بمصدر یدع است و حاصل همه یکی است و اگر جنح مفعول به باشد احتمال

سوم متعین است الرضین بفتح را بی نقطه و کسر ضاد با نقطه استوار و حاجت

بشده طا بنقطه م

معلوم مستقبل الفا و واو باب فتح مرفوع و محذوف در مستقبل است م

مستقبل الفا و واو باب فتح است م

حیف بفتح حا بنقطه و سکون یا دو نقطه و در اینجا مصدر باب ضرب و فتح جیم

و واکننده یا زخود وهرد و اینجا مناسب است الزکی بزای بانقطه بغیش وبذل الانقطه حبانخید
در بعض نسخ است زیرك یعنی بسیار هجنتا است کمر نکابیتا ستا کرد یداز کسی خوبرا
میکویدآنرا واکر دیدبد رامیپوشاند آنرا میپوشاند عیب مردم را و نکاه میدارد ادب
غایبانه را و نابود محل نکاه در مردم درآمدن را نجاش میکند لغزش را آکاه نمیکند
دیکری را بر نصیحتی که با کسی کند تا مشهور میکرده باشد آن نصیحت را ودفع حنیف
نمیکند جینی را بعنوان اندك میل از جوب ساطلها تا اصلاح میکرده باشد آنرا دفع را بعد
خواهی عمل امانت استوار است پرهیزکار است پاکیزه رو زکار است بیغش است
پسندیده مؤمنان است اصل یقبل العذر ویجمل الذکر ویحسن بالناس الظن ویتهم
علی الغیب نفسه یحب فی الله بفقه وعلم ویقطع فی الله بحزم وعزم ولا یخرق به
فرح ولا یطیش به مرح مذکر للعالم معلم للجاهل ولا یتوقع له بائقة ولا یخاف
له غائلة شرح یجمل بجیم ازباب افعالست ویحسن نیز ازباب افعالست ویتهم بتشدید
تاء دونقطه در بالا وازباب افتعالست واصل تاء اول واو بوده علی بنا ئیه است الغیب
بغین بانقطه عبارت از مظنون در فقره سابقه است وآن خوبی حال دونی مردم است
بی الف لام برای عهد خارجیست لا یخرق بخاء بانقطه وراء بینقطه ازباب حسن
باد ربه برای تعدیه است المرح بفتح میم وفتح راء بینقطه وحاء بینقطه افراط شادی
التوقع انتظار چیزی خواه محبوب وخواه مکروه البائقه بباء یکنقطه وقاف
بمعنی بلا و بهتان الغائله بغین بانقطه بلای هلاک کننده یعنی قبول میکند
عذر عذر خواهی را و نیکو میکند یاد مردم را و خوب میکند به مردم کمان احوال در ونی ایشانرا
که داخل غیب است وتهمت میدارد بنا برآن احوال درونی مردم خود را دوست میدارد
هر کرا که دوست میدارد در راه الله تعالی از روی فهم و دانش و میبرد آشنایی هر کرا که
میبرد در راه الله تعالی بجزم یعنی آنکس بجد ر بریدن نه بر سبیل خشم و دنیا

بعقل

بی عقل نمیکند او را شادی وتند نمیکند او را بسیاری شادی یاد آورنده است برای دانا احوال آخرت
را یا مسائل دین را وتعلیم کننده است برای جاهل آشکار احتمال داده نمیشود برای او سخنی که باطل
باشد و ترسیده نمیشود برای او مهلکه با نیمعنی که خاطر مردم جمعست که از و باطل و هلاك بایشان
نمیرسد اصل کل سعی اخلص عنده من سعیه وکل نفس اصلح عنده من نفسه عالم بعیبه
شاغل بغمه لا یثق بغیر ربه قریب وحید حزین یحب فی الله ویجاهد فی الله لیتبع رضاه
ولا ینتقم لنفسه بنفسه ولا یوالی فی سخط ربه شرح بنا بر حسن ظن او بمردم هر عبادتی
خالص تر است نزد او از عبادت او وهر دلی بهتر است نزد او از دل او وبیان این آنکه
دانا است بعیب خود کرفتار است بغم آخرت خود اعتماد نمیکند بر غیر صاحب کل اختیار خود
نزدیکست بدریافتن هر مشکلی که مردم از آن غافلند یا مراد اینست که نزدیکست بدرکاه الهی یکانه
زمانه است چرا کثر خلایق ترتیب درغلط میکنند یا مراد اینست که صبر بر تنهایی داده اند و ضاکت
دوست میدارد هر چرا که دوست میدارد در راه الله تعالی و سعی بلیغ میکند در راه الله
تا تابع رضای الهی باشد و انتقام از ظالم نمیکند برای خوشنودی خود بخودی خود بانمعنی
که اگر کسی ظلم برای وکند انتقام آنرا با آخرت میاندازد و دوستی نمیکند در راه غضب صاحب
کل اختیار او اصل مجالس لاهل الفقر مصادق لاهل الصدق موازر لاهل الحق عون للغریب
اب لليتيم بعل للارملة حفی باهل المسكنة مرجو لكل كريهة مامول لكل شدة هشاش بشاش
لا بعباس ولا بجساس صليب كظام بسام شرح فرق میان فقیر ومسکین می آید در کتاب
الزکوة در حدیث هفدهم ونوزدهم باب اول که الفقیر الذی لا یسأل الناس والمسکین اجهد منه
مراد اینست که شدت مشقت مسکین او را بجد سوال میرساند بس تخصیص مجالست
بفقرا باعتبار اینست که همنشین با سایلان میسر نمیشود مکر برای امثال خودشان نبی منا سب
ایشان مهربانیست بعطاداوان وزود بکردانیدن الارمله بفتح همزه وسکون راء بینقطه
وفتح میم زن بی شوهر که محتاج باشد الحفی بفتح حاء بینقطه وفاء وتشدید یاء مهربان و عطا دهنده

فرق میان رجا و امل اینست که رجا چیزی نزدیکتر است بوقوع از امل یعنی همنشین است برای بیماران
نفع او دوستان است برای راستگویان مددکار است برای اهل حق مدد است برای غریب بلاد
برای یتیم شوهرست برای بیوه مهربانست با سائلان نیازمندان امید داشته شده مردمست
برای هر بدیی که بسر ایشان آید مثل ظلم ظالمان آرزو داشته شده است برای هر سختی
مثل افلاس بغایت سبک روحست بغایت گشاده رویست نه ترش رویست نه عبوس
جوست تمکینست در دین بغایت خشم فرو خورنده است بغایت لبخند کننده است
اصل دقيق النظر عظيم الحذر لا يبخل وان بُخل عليه صبر عقل فاستحيى وقنع فاستغنى حياؤه
يعلو شهوته ووده يعلو حسده وعفوه يعلو حقده لا ينطق بغير صواب ولا يلبس الا
الاقتصاد مشيه التواضع خاضع لربه بطاعته راض عنه في كل حالاته شرح
باریک بینست بزرگ احتیاطست منع حق کسی نمیکند و اگر منع کرده شود از حق خود
شکیبائی میکند فهمید قبح چیزها را پس شرم کرد از ارتکاب آنها و قناعت کرد پس بی نیاز شد
از طلب چیزی از کسی شرم او بالا میگیرد خواهش طبع او را یعنی که شرم او غالب است بر خواهش
او است و مانع مقتضای خواهش است و دوستی او بالا میگیرد رشک او را یعنی بیش
او بالا میگیرد کینه او را سخن نمیگوید بغیر راستی و نمیپوشد لباسی مگر میانه که
نه در آن افراط باشد و نه تفریط نسبت بحال خود شیوه رفتن او فروتنیست یعنی با
که متکبرانه نیست فروتنی کننده است برای صاحب کل اختیار خود بفرمان برداری
صاحب کل الاختیار راضی است از او در جمیع احوال خود خواه صحت و خواه مرض
و خواه وسعت و خواه تنگی اصل نيته خالصة اعماله ليس فيها غش ولا خديعة
نظره عبرة وسكوته فكرة وكلامه حكمة مناصحا متباذلا متواخيا ناصح في السر
والعلانية لا يهجر اخاه ولا يغتابه ولا يمكر به ولا يأسف على ما فاته ولا يحزن
على ما اصابه ولا يرجو ما لا يجوز له الرجاء ولا يفشل في الشدة ولا يبطر في الرخاء

يمزج

بسبب بشاشت ترش رو نیست
غالب میشود
غالب میشود

يمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر شرح هر یک از مناصحا الی متواخیا بکسر صاد بی نقطه و متباذلا بکسر ذال
بانقطه و متواخیا بکسر خاء بانقطه منصوبست بر اختصاص و عبارت از ضمیر کلامه است
و میتواند بود که منصوب بر حال باشد بنا بر اینکه حال از مضاف الیه و مسند الیه باشد
یعنی قصد او در عبادات محض رضای الهی است عملهای او نیست در آنها آلودگی نفسانی
و نه فریب چنانچه جمعی حیلهای نامعقول میکنند و آنها را حیله شرعی مینامند نگاه او در مخلوقات
الهی استدلالست بر رعایت حکمت خالق آنها و خاموشی او فکرست در عاقبت کار خود
و سخن او مصلحت بینی است نصیحت کننده بخشنده هر آنچه دارد از سخن حق و اداری کننده با مخاطب
بآن سخن بطلب حاجات آخرت برای او و نصیحت کننده است در پنهان و آشکارا ترک نمیکند
برادر مؤمن خود را و غیبت نمیکند او را و مکر نمیکند با او و تاسف نمیخورد بر منفعتی که باو
نرسیده بقضا و قدر الهی و دلگیر نمیشود بر ضرری که باو رسیده بقضا و قدر الهی
و امید نمیدارد چیزی را که جایز نیست برای او امیدواری و سست در کار خود نمیشود
در سختی روزگار و بغایت شاد نمیشود در فراخی روزگار آمیخته میکند دانش خود را
با خردمندی و فهمیدگی احوال خلایق را با شکیبائی اصل تراه بعيدا كسله دائما نشاطه
قريبا امله قليلا زلله متوقعا لاجله خاشعا قلبه ذاكرا ربه قانعة نفسه منفيا جهله
سهلا امره حزينا لذنبه ميتة شهوته كظوما غيظه صافيا خلقه آمنا منه جاره
ضعيفا كبره قانعا بالذي قدر له متينا صبره محكما امره كثيرا ذكره شرح می بینی او را که
دورست کاهلی او در عبادات دائمی است رغبت او در عبادات نزدیکست آرزوی او یعنی
که آرزوهای دور و دراز در دنیا ندارد کمست لغزش او و منتظرست برای اجل خود صاحب
خشوعست دل او یاد کننده است صاحب کل اختیار خود را قناعت کننده است نفس او
بر طرف کرده شده است نادانی او و هموارست کار او دلگیرست برای گناه خود مرده است
خواهش طبع او فرو خورده است خشم خود را بغایت است خوی او و خاطر جمعست از او همسایه او

ضمیر راجع بابا راجع بمؤمن است و بنا بر اول ظرف
متعلق بالرجاست و تقدیم ظرف برای حصر است
و مراد اینست که آرزو میکند الخود اگر ار عمر او
یعنی اگرچه آرزو کند مثل ابن او و بنا بر دوم ظرف
متعلق بلا تجوز است

الکبر بضم و کسر کاف و سکون باء بی نقطه عمده جبر
و ضعف آن عبارتست از اینکه عمده مال او
حقیر است در جنب مال دیگران یعنی

عمره تكيتا
ضعيفست خبر كي كوي او قناعت كننده است بآنچه مقدر شده براى وى وبخت است كه بناى
او سخت كى كار او بسيار است ياد الله تعالى را **اصل** يخالط الناس ليعلم ويصمت ليسلم ويسأل
ليفهم ويتجر ليغنم لا ينصت للخير ليفخر به ولا يتكلم ليتجبر به على من سواه نفسه
منه في عناء والناس منه في راحة اتعب نفسه لآخرته فاراح الناس من نفسه
ان بغى عليه صبر حتى يكون الله الذي ينتصر له **شرح** اختلاط ميكند با مردم تا ياد كيرد
مسائل دين خود را وخاموش ميباشد تا سلامت ماند از ضرر سخن وسوال ميكند تا فهمد سخن
متكلم را اكر فهمد وتجارت ميكند تا فائده برد نه براى محض خبر كوش بسخن حق نمى دارد
براى اينكه فخر كند بنقل آن در مجلسى ديكر ونميكويد آنرا تا بزركى بجوى بنده بالطهار كمال آن
بر ديكران بدن او ازو در تعب است ومردم ازو در راحتند تعب داد خورش را براى
ثواب آخرت خود پس راحت انداخت مردم را از خود شر اكر دنيا دنى كرده شود براو تكيتا
ميكند تا باشد الله تعالى انتقام كننده در آخرت يا دنيا براى او **اصل** بعده عمن تباعد منه
بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة ليس تباعده تكبرا ولا عظمة ولا دنوه
خديعة ولا خلابة بل يقتدى بمن كان قبله من اهل الخير فهو امام لمن بعده من اهل
البر **شرح** النزاهة بفتح نون وزاى با نقطه دورى از نقصان الخلابة بكسر خاء
است
با نقطه وباء يكنقطه ساختكى **يعنى** دورى او از هركه دورى جست از او عداوت دينى
ودورى است از نقصان آميختكى با فاسقان ونزديكى او وسبب بهر كه نزديكى كرد سبب ملايى
نرمى است ومهربانيست دورى جستن او از روى جستن بزركى دنيا ء خود ونه
از روى بزركى واقعى ونه نزديكى او بآنكه داد است ونه ساختكى است بلكه اقتدا
ميكند در اين دورى ونزديكى جمعى كه بوده اند پيش از او از اهل اعمال خير پس بشوا ومقتدا   ست
براى جمعى كه بعد از او اند از اهل نيكى **اصل** قال فصاح همام صيحة ثم وقع مغشيا
عليه فقال امير المؤمنين عليه السلام اما والله لقد كنت اخافها عليه وقال هكذا

تضنع

تضنع الموعظة البالغة باهلها فقال له قائل فما بالك يا امير المؤمنين فقال ان لكل اجل
وقتا لا يعدوه وسببا لا يتجاوزه فمهلا لا تعد لمثلها فانما نفث على لسانك شيطان **صعق**
المغشى عليه بيهوش ويا دايغا مرده است ودر نهج البلاغه چنين است فصعق
همام صعقة كانت نفسه فيها **يعنى فرياد زد** همام فرياد عظيمى كه بود جان او در آن فرياد
با يعنى كه فرياد وجان هر دو يكبار از او بيرون آمد هكذا ادر محل نصب است بنابر
مفعول مطلق تصنع است وتقديم براى حصر است ومشار اليه هكذا نوعى از تاثير است
بيهوشى
كه در همام سبب مردن او شد واين منافات ندارد با اينكه در غير همام همين نوع تاثير باشد
بيهوشى
وسبب مردن او نشود مراد با هلها كسى است كه آن موعظه را بجا نجر بايد وشايد فهمد
كلام قائل بعد از علم او باينست كه مشار اليه هكذا اين نوع تاثير است وحاصل سوال —
بيهوشى
اينست كه چرا در همام سبب مردن شد ودر تو نشد وقتى كه از رسول عليه السلام شنيدى واين
سوال محض بى ادبى واز تسويلات شيطانست وميتواند بود كه كلام قائل مبنى باشد
بيهوش كردن
بر توهم اينكه مشار اليه هكذا ميرانيدن است وحاصل جواب تنبيه بر بطلان اين
توهم وتوضيح مشار اليه باشد **اكر كوئى كه** اين منافات دارد با آنچه مى آيد در كتاب
فضل القرآن در باب سيم كه باب من يظهر الغشية عند القرآن است كه عن جابر
عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت ان قوما اذا ذكروا شيئا من القرآن او حدثوا به صعق
احدهم حتى يرى ان احدهم لو قطعت يداه او رجلاه لم يشعر بذلك فقال سبحان الله
ذلك من الشيطان ما بهذا نعتوا انما هو اللين والرقة والدمعة والوجل زيرا كه اكر سماع
بيهوشى
وفهم قرآن سبب بيهوشى ايشان نتواند شد سماع وفهم غير قرآن سبب بيهوشى
نتواند شد بطريق اولى **كوئيم** آنچه در اينجاست محمول بر نادر شاذ است وموافق اين مى آيد
الحسن
در كتاب فضل القرآن در حديث چهارم باب بهم كه باب ترتيل القرآن بالصوت   است
كلام
وآنچه در كتاب است خبر از حال جمعى است كه عادت خود كرده اند در مجالس بيكوز از هر   فضل القرآن ص

ان لکل اجلا من برامنت کرکذشت درکتاب الرحم درباب جیب وحجم کرلاکمون شی فی الارض ولا فی السماء الابجذه الخصال السبع مشیة وارادة وقدر وقضاء واذن وکتاب واجل حد اکثر در نهج البلاغه در کلام راوی چنین است که حضرت همام صعقة کانت نفسه فیها وبنابراین مستوانند بود که مراد بمنزلة علیه مردن باشد ومراد تکمیل کلوات دی باکمل اجل موعظة بالغه باشد ومراد باجل آخر عمر باشد

ایشان صادر میشود مثل صوفیه بر منافات بحث یعنی امام جعفر صادق علیه السلم کفت بی آوازی کرد همام آوازی عظیم بعد از آن افتاد مرده پس کفت امیر المؤمنین علیه السلم آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه بتحقیق میترسیدم آن حالت را براو مراد بیان وجه در جواب کفتن آنست بنابر آنچه از نهج البلاغه منقول است در شرح اول حدیث وکفت چنین میکنند نصیحتهای رسا باهل آن نصیحت پس کفت او را کوینده پس چیست حال تو ای امیر المؤمنین پس کفت بدرستی که برای هر کس اجلیست که البته درنمیکذرد از آن نه بتقدیم ونه بتاخیر وسببی است برای مردن که بدو نمیکذرد از آن پس آهسته باش دیکر بر مکرد مثل این سخن که او باو نه چه چیز این بنت کردمید بر زبان تو این سخن را شیطان دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَمَانُ خِصَالٍ وَقُورٌ عِنْدَ الْهَزَاهِزِ صَبُورٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ شَكُورٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ قَانِعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامَلُ لِلْأَصْدِقَاءِ بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ إِنَّ الْعِلْمَ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ وَالْحِلْمَ وَزِيرُهُ وَالصَّبْرَ أَمِيرُ جُنُودِهِ وَالرِّفْقَ أَخُوهُ وَاللِّينَ وَالِدُهُ شرح بجای وقار وقور کفت برای اشارت باینکه این خصلت در الکز مؤمنان میباشد وبر این قیاس است نظایر آن الهزاهز بضم ها وزای با نقطه والف وکسرها وزای با نقطه آنچه مردم را باضطراب اندازد خواه محبوب مثل نعمت غنیمت وخواه مکروه مثل حروب وبفتح ها اول جمع هزهز بفتح دو ها وسکون زای اول یعنی معنی التحامل برداشتن باری بمشقت ومراد اینجا ساختکی است برای نفع کسی مثل کواهی ناحق برای آنکه او جنود جنود مؤمن جنود عقلست که تفصیل بیان شد در حدیث چهاردهم باب اول کتاب العقل واشارتست باینکه ایمان عقلست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت سزاوار است برای مؤمن اینکه باشد در او هشت خصلت یعنی که میباشد اینها در او اول اینکه صاحب تمکین است در موضع اضطراب مردم دوم اینکه شکیباست نزد بلای روزکار سوم شکرکذار ودوست

خاء

این ظاهرست از آنچه کذشت در شرح اول باب جهت وسیم

ابن

نزد فراخی حالی چهارم اینکه قناعت کننده است بآنچه روزی کرده او را الله تعالی پنجم ستم نمیکند دشمنان را چه جای دیکران ششم اینکه ساختکی باربر دوش خود نمیکذارد برای دوستان چه جای دیکران هفتم اینکه بدن او از او در آزارست هشتم اینکه مردم از او در آسایشند بدرستی که دانش سازکاری دوست در روش مؤمنست یعنی که همیشه در طلب خواهش آنست وبردباری مددکار مؤمنست وشکیبایی در بلاها سپهسالار لشکرهای اوست وهمواری برادر اوست وبیداری پدر اوست سوم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ يَصْمُتُ لِيَسْلَمَ وَيَنْطِقُ لِيَغْنَمَ لَا يُحَدِّثُ أَمَانَتَهُ الْأَصْدِقَاءَ وَلَا يَكْتُمُ شَهَادَتَهُ مِنَ الْبُعَدَاءِ وَلَا يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ رِيَاءً وَلَا يَتْرُكُهُ حَيَاءً إِنْ زُكِّيَ خَافَ مِمَّا يَقُولُونَ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ لَا يَغُرُّهُ قَوْلُ مَنْ جَهِلَهُ وَيَخَافُ إِحْصَاءَ مَا عَمِلَهُ شرح روایتست از امام زین العابدین علیه السلم کفت مؤمن خاموش میباشد تا سلامت ماند از ضرر سخن وسخن میکوید تا فایده حاصل کند نه برای اظهار کمال حکایت نمیکند سخنی را که باو سپرده شده باشد برای دوستان چه جای دیکران وپنهان نمیکند کواهی خود را از دوران چه جای نزدیکان یعنی که اکر شهادتی برای شخص داشته باشد وآن دشمن نداند اظهار آن نزد او میکند تا در وقت حاجت ادای شهادت کند وعمل نمیکند چیزی را از اعمال دینی برای خود نمایی وو امیکذارد آنرا برای شرم از کسان اکر مدح کرده شود میترسد از آنچه مادحان میکویند که مبادا مغرور شود وطلب آمرزش میکند از الله تعالی برای کناهانی که آن مادحان نمیدانند واکر میدانستند مذمت میکردند ومدح نمیکردند بازی نمیدهد او را سخن مدح کسی که ندانسته عیبهای او را ومیترسد از آنکه ملائکه راست ودست چپ روز بروز وشب بشب وساعت بساعت ودم بدم شمرده ونوشته اند آنچه را که کرده چهارم اصل رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ لَهُ قُوَّةٌ فِي دِينٍ وَحَزْمٌ فِي لِينٍ وَإِيمَانٌ فِي يَقِينٍ وَحِرْصٌ فِي فِقْهٍ وَنَشَاطٌ فِي هُدًى

الاعداء ٩

این ظاهرست از آنچه کذشت در شرح حدیث دوم باب الحکم باب سی ودوم است وتفاوت در لفظ سهل است

ند

عن احمد بن محمد بن خالد عن بعض رواه

وَبِرٍّ فِي اسْتِقَامَةٍ وَعِلْمٍ فِي حِلْمٍ وَكَيْسٍ فِي رِفْقٍ وَسَخَاءٍ فِي حَقٍّ وَقَصْدٍ فِي غِنًى وَتَجَمُّلٍ فِي فَاقَةٍ
وَعَفْوٍ فِي قُدْرَةٍ وَطَاعَةٍ لِلّٰهِ فِي نَصِيحَةٍ وَانْتِهَاءٍ فِي شَهْوَةٍ وَوَرَعٍ فِي رَغْبَةٍ وَحِرْصٍ
فِي جِهَادٍ وَصَلٰوةٍ فِي شُغُلٍ وَصَبْرٍ فِي شِدَّةٍ شرح فی در بعض مواضع برای ظرفیت است
و در بعضی بمعنی مع است یعنی راوی بالای سند حدیث را تا امام جعفر صادق
علیه السلم که گفت مؤمن را قوت است در دین داری و احتیاطست با نرمی و ایمانست با
خاطر بر ثواب و عقاب و حرص در عبادتست با دانش مسائل متعلقه بآن و رغبت
در عبادتست با راه یافتن بحق و نیکویی با مردمان است با راستی یعنی که نیکویی بجای حق
میکند و دانش است با خردمندی و زیرکیست با هواری نه مانند زیرکان در امور دنیا
که تندی میکنند و بخشش است در بکار آمدنی یعنی که اسراف نمیکند و میانه روی
در خرج است در حال نیازمندی و بردبارست در نیازمندی و بخشایش گناهست در وقت
توانایی بر انتقام و فرمان بردار است برای الله تعالی با اخلاص و قبول نصیحت الهی است
در وقت شهوت حرام و پرهیزکاری از شبهه ناکست در وقت رغبت بآن و حرص است
در ظاهر ساختن دین اسلام و نماز اوست با مشغول بودن دل او بآن نماز با مراد اینست
که با وجود شغل کسب معاش در وقت نماز آن را ترک نمیکند و مشغول نماز میشود و شکیبا است
در سختی اصل وَفِي الْهَزَاهِزِ وَقُورٌ وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَفِي الرَّخَاءِ شَكُورٌ وَلَا يَغْتَابُ
وَلَا يَتَكَبَّرُ وَلَا يَقْطَعُ الرَّحِمَ وَلَيْسَ بِوَاهِنٍ وَلَا فَظٍّ وَلَا غَلِيظٍ وَلَا يَسْبِقُهُ بَصَرُهُ
وَلَا يَفْضَحُهُ بَطْنُهُ وَلَا يَغْلِبُهُ فَرْجُهُ وَلَا يَحْسُدُ النَّاسَ يُعَيَّرُ وَلَا يُعَيِّرُ وَلَا يُسْرِفُ
يَنْصُرُ الْمَظْلُومَ وَيَرْحَمُ الْمِسْكِينَ نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ شرح
الفظ بفتح فاء و تشدید ظاء با نقطه درشت درشت و افعال الجوارح الغلیظ درشت
درد لکه بی رحم باشد یعنی و در مواضع اضطراب مردمان صاحب تمکین است و در
آزارها شکیباست و در فراخی حال شکرگزارست غیبت مؤمن نمیکند و تکبر نمیکند

ویغیر

روایت از احمد بن محمد بن خالد است
آنکه روایت کرد حدیث را از

وبغیر پیوند خویشان خود را و نیست سست در اعمال دین و نه درشت ظاهر و نه درشت
باطن و پیشی نمیگیرد او را چشم او یعنی که بیگانه هرجا نگاه نمیکند و رسوا نمیکند او را
شکم او یعنی که از پی طلب سیر طعامی نمیرود و غالب نمیشود او را فرج او یعنی که زنا
و مانند آن نمیکند و رشک نمیکند مردمان را سرزنش کرده میشود بیجا بنا متعارف بودن
و مانند آن و سرزنش نمیکند بیجا و اسراف در خرج نمیکند مدد میکند مظلوم را و رحم
میکند صاحب شکستگی را بدن او آزار او را آزارست و مردمان از او در فراغتند اصل
لَا يَرْغَبُ فِي عِزِّ الدُّنْيَا وَلَا يَجْزَعُ مِنْ ذُلِّهَا لِلنَّاسِ هَمٌّ قَدْ أَقْبَلُوا عَلَيْهِ وَلَهُ هَمٌّ قَدْ شَغَلَهُ
لَا يُرَى فِي حِكْمَتِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ وَلَا فِي دِينِهِ ضَيَاعٌ يُرْشِدُ مَنِ اسْتَشَارَهُ وَيُسَاعِدُ
مَنْ سَاعَدَهُ وَيَكِيعُ عَنِ الْخَنَاءِ وَالْجَهْلِ شرح مراد بمساعده مؤمن استجیب
هر مؤمن است مدد کرده مؤمنان دیگر را بتصدیق دین ایشان و موافقت با ایشان
در ایمان یکیع بیاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین
باز ضرب است الکیع بفتح کاف و سکون یاء اجتناب از چیزی برای ترس ضرر آن
الخنا بفتح خاء با نقطه و نون و الف ممدوده فحش یعنی رغبت نمیکند در عزت
دنیا و بیتابی نمیکند از خواری دنیا برای مردمان فکر کاریست که بتحقیق رو آورده اند
فکر کار دیگر است که بتحقیق وا داشته او را از غیر
بآن و او را فکرهای که مردمان دارند دیده نمیشود در حکم او نقصان و نه در رای او سستی
و نه در دین او ضایع شدن راه حق مینماید هر کرا که مشورت کرد با او و مدد میکند
هر کرا که مدد کرد او را بموافقت در ایمان و احتراز میکند از فحش و دشنام پنجم اصل
مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَجْلِسٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَإِذَا هُوَ بِقَوْمٍ بِيضٍ ثِيَابُهُمْ صَافِيَةٍ أَلْوَانُهُمْ
كَثِيرٍ ضِحْكُهُمْ يُشِيرُونَ بِأَصَابِعِهِمْ إِلَى مَنْ يَمُرُّ بِهِمْ ثُمَّ مَرَّ بِمَجْلِسٍ لِلْأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ فَإِذَا
أَقْوَامٌ بَلِيَتْ مِنْهُمُ الْأَبْدَانُ وَدَقَّتْ مِنْهُمُ الرِّقَابُ وَاصْفَرَّتْ مِنْهُمُ الْأَلْوَانُ
وَقَدْ تَوَاصَفُوا بِالْكَلَامِ شرح البیض بکسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه

تواصفوا

دریابین وضاد با نقطه جمع ابیض سفید هاو مراد اینجا پاکیزهاست و بیض و نقا
آن مجرور و مرفوع میتواند بود تو اصیغه ابضا بنقطه وفا است و در بعضی نسخ نقا
با نقطه و عین بنقطه است و بنا بر واقد لا برای سببیت است مراد اینست که بیان
ایشان چیزی برای یکدیگر سخن بود نه باشارت باصابع یا مراد اینست که سخن ایشان
لغو نبود بلکه برای محض تعلیم مسائل یکدیگر را و نقل آنچه از رسول علیه السلم شنیده بودند
برای یکدیگر بود و بنا بر دو مربا بمعنی فی است مراد اینست که فروتنی با هم میکردند در سخن
و بر این تقادیر جمله حالیه است یا با بمعنی مع است مراد اینست که برخاستند
برای تعظیم امیر المؤمنین و سخن در تعظیم او گفتند و بر این تقدیر جمله عطف
بر مجلس است یعنی گذر کرد امیر المؤمنین علیه السلم بمجلسی از اهل مکه که در مدینه
بودند پس ناگاه او بجمعی رسید که پاکیزه بود جامهای ایشان صاف بود رنگهای
ایشان بسیار بود خندهٔ ایشان اشارت میکردند بانگشتان خود سوی هر که میگذشت
بایشان چنانچه عیب جویان میکنند بعد از آن گذشت بمجلسی که برای اوس و خزرج
بود که وطایفه اند از انصار پس ناگاه جماعتی چند بودند که از کثرت عبادت
کهنه شده بود از ایشان بدنها و باریک شده بود از ایشان گردنها و زرد شده
بود از ایشان رنگها و حالی که بیان میکردند برای هم مسائل را بسخن اصل
نتعجب علی علیه السلم من ذلک ودخل علی رسول الله صلی الله علیه وآله فقال بابی
انت وامی انی مررت بمجلس لآل فلان ثم وصفهم ومررت بمجلس للاوس
والخزرج فوصفهم ثم قال وجمیع مؤمنون فاخبرنی یا رسول الله بصفة
المؤمن شرح پس تعجب کرد علی علیه السلم از آن تفاوت دو مجلس و داخل شد
بر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم پس گفت پدرم فدای تو باد و مادرم بدرستیکه
من گذشتم بمجلسی که برای آل فلان از اهل مکه بود بعد از آن بیان کرد حال ایشان

را که مذکور شد بعد از آن گفت بجمیع اهل آن دو مجلس مؤمنند بحسب ظاهر پس خبر ده مرا
بحال مؤمن واقعی تا بدانم که کدام محض ظاهر است و کدام واقعی است اصل فنکس رسول الله
صلی الله علیه وآله رأسه ثم رفع رأسه فقال عشرون خصلة فی المؤمن فان لم یکن فیه لم
یکمل ایمانه ان من اخلاق المؤمنین یا علی الحاضرون الصلوة والمسارعون الی الزکوة
والمطعمون المسکین الماسحون رأس الیتیم المطهرون اطمارهم المتزرون علی اوساطهم
شرح پس بشیب افکند رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را برای دلگیری از احوال
قریش و در فکر آنچه خواهند کرد بعد از وی با اوصیا و اهل بیت او و بعد از آن برداشت سر خود را
پس گفت بیست خصلت است در مؤمن واقعی که اگر نباشند آنها در مؤمن ظاهری تمام نیست
ایمان او بدرستیکه از جملهٔ خوهای مؤمنان واقعی ای علی اول اینست که حاضر اند
نماز را باینمعنی که در اول وقت فریضه مهیای نمازند اگر جماعت میسر است بهتر و الا
تنها دوم اینست که شتاب کنند کانند سوی ادای زکوة تغافل نمی کنند سیوم اینست
که طعام دهند کاسند شکسته را چهارم اینست که دست التفات مالند کاسند بر سر یتیم
پنجم اینست که تطهیر دهند کان از نجاسات جامهای کهنه خود را ششم اینست
که ازار بندکاسند بر میانهای خود میتوانند بود که کنایت از سعی در عبادت باشد و میتواند
بود که مراد بستن لنگ باشد چه چون عورت بیب جامه ندارد بستن لنگ باعث ستر عورت
بشود میشود اصل الذین ان حدثوا لم یکذبوا واذا وعدوا لم یخلفوا واذا ائتمنوا
لم یخونوا وان تکلموا صدقوا رهبان باللیل اسد بالنهار صائمون النهار قائمون اللیل
لا یؤذون جارا ولا یتأذی بهم جار الذین مشیهم علی الارض هون وخطاهم
الی بیوت الارامل وعلی اثر الجنائز جعلنا الله وایاکم من المتقین شرح حدثوا بصیغه
مجهول باب تفعیل و لم یکذبوا بصیغه معلوم باب تفعیل و اگر حدثوا بصیغه
معلوم و لم یکذبوا از باب ضرب باشد تکرار در روان تکلموا صدقوا لازم می آید الخلق

وگذشتم بمجلسی که برای اوس و خزرج بود
پس بیان کرد حال ایشان را که
مذکور شد ح

الاخلاق جمع خلق بفتح خا و با لفظ و فتح لام کهنه
شدگان از کثرت عبادت بخیال کرگشت و از وصف
اوس و خزرج یا جمع خلق بضم خا و سکون و ضم لام
مرده و بنا بر دوم الخلقون بتقدیر حال الخلق کرک است کرر
ح

خا با نقطه وفا بصیغه مضارع باب انفعال است یعنی هفتم اینست که جمعیند که اگر سخنی
نقل کرده شود با ایشان وحقیقت آن ندانسته باشند تکذیب آن نمیکنند اگرچه تصدیق نیز نکنند
هشتم جمعیتیم اینست که اگر وعده کنند خلاف آن نمیکنند نهم جمعیتند اینست که اگر امانتی با ایشان سپرده شود
خواه سخن وخواه غیر آن خیانت نمیکنند دهم جمعیتند اینست که اگر سخن گویند راست میگویند یازدهم
اینست که رویها شکسته اند در شب بعبادت دوازدهم اینست که شیرانند در روز در وقت
جهاد سیزدهم اینست که روزه دارانند در روز چهاردهم اینست که شجیع اند یا نیز
جمعیتند اینست که آزار رسانند نمیکنند همسایه را شانزدهم جمعیتند اینست که آزار نمیکنند بسبب ایشان همسایه
ندانسته ایشان یعنی که احتیاط میکنند وسفارش منسوبان خود میکنند که مبادا که
آزاری بهمسایه رسد هفدهم اینست که جمعیند که رفتار ایشان بر زمین بمهلت
از روی تکبر نیست هجدهم جمعیتند اینست که گامهای ایشان سوی خانهای زنان بیشوهر است
نوزدهم جمعیتند اینست که گامهای ایشان بر عقب جنازهای مؤمنانست بیستم اینست که متقیانند
چنانچه اشارت بآن کرده در ضمن دعا که گفته که دانا داند الله تعالی ما را وشما را از پرهیز
کاران از حرامها واز شبهها گها ششم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ
وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که خوشحال کند او را
هر عبادت خودش خواه فریضه وخواه غیر فریضه یعنی که عبادات او بجهت حظ
ظاهر نباشد ودلگیر کند او را هر معصیت خودش خواه کبیره وخواه صغیره یعنی که وجود
وعدم آن در دل او برابر نباشد از کال بی پروائی واین منافات ندارد با اصرار بر صغیره
اما نه بحدی که بکال بی پروائی رسد بس گوییم است بظاهر وباطن دل بربوبیت رب
العالمین مراد اینجا بیان اقل ایمانست وشبیه باین مضمون می آید در حدیث سی ویکم و دوم
اینجا بیان اقل ایمان نیست هفتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ شِيعَتُنَا النَّاحِبُونَ
الذَّابِلُونَ النَّاحِلُونَ الَّذِينَ إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ اسْتَقْبَلُوهُ بِحُزْنٍ شرح النّاحب بسین

بانقطه

با نقطه وحا بی نقطه وبا یک نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر ونفع وحسن کسی که تغییر رنگ
او شده باشد از گرسنگی ومانند آن الذابل بذال با نقطه وبا یک نقطه بصیغه اسم فاعل
باب نصر وحسن گیاهی که باریک شده باشد از خشک شدن ومانند آن الناحل بنون وحا
بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع کسی که خود رائی نکند وهر سخنی وا نسبت دهد بمحکمات
قرآن خواه بی واسطه وخواه بواسطه امام عالم بجمیع احکام که محکمات را وت بر امامت
کند ضمیر منصوب در استقبلوه راجع بمصدر جنهم است یا راجع به اللیل
الحزن بفتح حاء بی نقطه وسکون زای با نقطه مصدر باب نصر ترتیل قرآن چنانچه
می آید در کتاب فضل القرآن در حدیث دهم باب دوم وحدیث دوم باب نهم
وبضم حا وسکون زای وبفتح حاء وفتح زای مصدر باب علم اند وهناک بودن یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه امامیه ما شکسته رنگانند بار یکانند
پیر وانند جمعیند که چون بپوشانند ایشان را شب پیشواز میکنند آن پوشانیدن را با شب
را بترتیل قرآن یا باندوه آخرت یعنی که بنا نخفتن را در وقت فضیلت آن میکنند
یا یعنی که بنا نشام را در اول وقت میکنند هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
قَالَ شِيعَتُنَا أَهْلُ الْهُدَى وَأَهْلُ التُّقَى وَأَهْلُ الْخَيْرِ وَأَهْلُ الْإِيمَانِ وَأَهْلُ الْفَتْحِ وَالظَّفَرِ
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شیعه امامیه ما اهل راه راستی
وراه یافتن بحقند واهل پرهیزکاری از معاصی وشبهها اند واهل کمال اعمال
اند واهل ایمان بربوبیت رب العالمین اند بر یک پیروی ظن واهل فتح وظفر بر مخالفان
در استدلال وبرهان باعتبار استنای ایشان بمحکمات قرآن واستنای مخالفان
بشبهات شیطان نهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ
عَلِيٍّ مَنْ عَفَّ بَطْنُهُ وَفَرْجُهُ وَاشْتَدَّ جِهَادُهُ وَعَمِلَ لِخَالِقِهِ وَرَجَا ثَوَابَهُ وَخَافَ
عِقَابَهُ فَإِذَا رَأَيْتَ أُولَئِكَ فَأُولَئِكَ شِيعَةُ جَعْفَرٍ شرح السفله بفتح سین بی نقطه

گر گرسنگی زرد شده ایستند بوده ا از گرسنگی م

وهم واندوه حزن بود از گرسنگی عبادت م

باشتغال بکارآخرت م
گرسنه سگانند از روزه داشتن
از کثرت عبادت م

اهل الخیر بفتح خا با نقطه وفتح یا یک نقطه ودر آخر مفتوح
عبارت از جمعیت که پیروی ظن نمیکنند و اتباع را
اعتبار بود بینا منند بنابر آنکه عمل بروایات ائمه
میکنند اگرچه فتوی وقضا بسبب آنها میکنند
ونیز واگر بفتح خا با نقطه وسکون یا در وسط
باشد باشد جیا که در علامه نسخ است ذکر آن
نیز از اهل السفوی بود بنابر اکرم او بخیر احسن
الحدیث باشد که مذکور است در سوره زمر وعبارت
باشد از آیات بینات محکمات نه پیروی از روی
ظن واحتیاط از روی ظن الاهان فتوی وقضا
از روی علم زیرا که آن موجب یقینی شستی و
متکلم است از خطا چنانکه در ائمه بوده است ومراد
با اهل الایمان جمعیند که پیروی ظن مجتهد نمیکنند م

وفتح فا جمع سائل است فطن بتا و بکسر طا و سکون فا، یعنی فطنت و هوش و اینجا مناسب
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام دور دار ایشان را از خود زیرا که چنین نیست که شیعه
علی کسی است که خودداری کند از راه دین شکم او و فرج او و سخت باشد سعی او در ظاهر شدن
اسلام و عمل کند برای کردگار خود نه برای ریا و امیدوار باشد ثواب خالق را و بترسد عذاب او را
پس چون دیدی ایشان را پس ایشان شیعه جعفرند دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انّ
شیعة علیّ کانوا خمص البطون ذبل الشفاه اهل رأفة و علم و حلم یعرفون بالرهبانیة فاعینوا
علی ما انتم علیه بالورع والاجتهاد شرح الخمص بضم خا، با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه
جمع اخمص بفتح همزه و سکون خا و فتح میم شکم لاغر از روزه و مانند آن الذبل بضم ذال
با نقطه و سکون با، یک نقطه جمع ذبل بفتح ذال و سکون با، و الف ممدوده لب خشک
شدگان از دعا و مانند آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
شیعه علی علیه السلام لاغر شکمانند خشک لبانند اهل کمال رحمت و دانش و خردمندی اند
شناخته میشوند برهبانیت یعنی در عبادت شب و روز پس مدد کنید بر آنچه شما بر آنید
که دعوی شیعه علی علیه السلام بودنست بپرهیزکاری و سعی در عبادت یازدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام انّما المؤمن الّذی اذا غضب لم یخرجه غضبه من حقّ و اذا
رضی لم یدخله رضاه فی باطل و اذا قدر لم یأخذ اکثر من ماله شرح من ماله بکسر لام است
و در بعض نسخ ماله است و بر این تقدیر بفتح لام است و حاصل هر دو یکیست یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام خبر این نیست که مؤمن حقیقی آنکس است که چون غضبناک
شود بر کسی بیرون نمیبرد او را غضب او از کار آمدنی مثل شهادت حق برای او و چون
راضی شود از کسی داخل نکند او را رضای او در ریا بکار آمدنی مثل اظهار شهادت ناحق
برای او و چون توانا شود که هر چه خواهد از کسی بگیرد نگیرد بیشتر از مال خود را که در
ذمت آنکس دارد دوازدهم اصل عن سلیمان بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام قال قال

ابو جعفر

دعوی خود را از شیعه بودن اظهار نکنید دعوی میکنند که از شیعه علی اند و...

از لب مثل خشک و باریک از دعا و غیره

مراد بر رهبانیت اینجا عبارت از کثرت عبادت است چنانکه ظاهر است در آنچه گذشته در شرح حدیث اول باب دوازدهم و مراد من الجوع آید در کتاب الصلوة در حدیث دوازدهم باب النوادر کتاب صدم است

قال ابو

بماله

ابو جعفر علیه السلام یا سلیمان اتدری من المسلم قلت جعلت فداک انت اعلم قال المسلم من
سلم المسلمون من لسانه و یده ثم قال و تدری من المؤمن قال قلت انت اعلم قال المؤ
من من ائتمنه المسلمون علی اموالهم و انفسهم و المسلم حرام علی المسلم ان یظلمه او یخذ
له او یدفعه دفعة تعنته شرح مسلم در اصل لغت یعنی بی ضرر کننده است و مؤمن در اصل
لغت یعنی ایمن کننده است و مقصود اینست که در استعمالات شرع رعایت مناسبت با
با معنی اصلی منظور است در این دو لفظ تعنته بعین بی نقطه و نون و تا، دو نقطه در بالا
بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعیلست یعنی روایتست از سلیمان بن خالد از امام
محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای سلیمان آیا میدانی که کیست مسلم
با معنی که بجهت مناسبت کسی را که نفی شریک از الله تعالی کرده باشد مسلم می نامند گفتم قربانت
شوم تو بهتر میدانی گفت مسلم کسی است که بی ضرر باشند مسلمانان از زبان او و دست
او و بعد از آن گفت و آیا میدانی که کیست مؤمن با معنی که بجهت مناسبت کسی را که نظام
و با طمینان دل گرویده باشد بر بوبیت رب العالمین مؤمن مینامند سلیمان گفت گفتم تو بهتر
میدانی گفت مؤمن کسی است که امین شمارند او را مؤمنان بر مالهای ایشان و بر
خودشان با معنی که بفتوای او عمل کنند تا از ضرر آخرت محفوظ شوند و مسلم حرامست
بر مسلم دیگر اینکه ستم کند بر او یا بی مدد گذارد او را در صورتی که طلب مدد کند و او توانا
او منعه کرده دفع کند از او کند او را ...
باشد بر مدد یا دفع کند او را در صورتی که طلب مدد کند و او توانا باشد بر مدد
مراد اینست که میباید که آن دفع بعنوان همواره و عذرخواهی معقول باشد شرح
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال انّما المؤمن الّذی اذا رضی لم یدخله رضاه
فی اثم و لا باطل و اذا سخط لم یخرجه سخطه من قول الحقّ و الّذی اذا قدر لم
یخرجه قدرته الی التعدّی الی ما لیس له بحقّ شرح روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت خبر این نیست که مؤمن آنکس است که چون راضی شود داخل نمیکند او را

راضی بودن او در کناهی ونه در چیزی که بکار نیاید ولغو باشد وچون غضبناک شود بیرون
نمیبرد او را غضب او از کفتن بکار آمدنی وانکی است که چون توانا شود بیرون نمیبرد
او را توانائی او وسعی کنش از حق سوی آنچه نیست او را وحق مراد کرفتن زیاد بر حق خود است

عن ابی البختری رفعه قال

چهاردهم اصل سمعته یقول المؤمنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد وان

المؤمنون

انیخ علی صخرة استناخ شرح این حدیث مضمر است یعنی ضمیر سمعته راجع بامامیست که حضرت
او مجهول است الهین بفتح ها وتشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره وتخفیف وسکون
یا نیز جایز است ونون را اللین بفتح لام وتشدید یاء دو نقطه در پایین وتخفیف
وسکون یاء نیز جایز است ونون را الجمل بفتح جیم و وفتح میم شتر را الانف بفتح
همزه وکسر نون شتری که بینی او از مهار آزاری داشته باشد تشبیه بنا[؟] انفه نشد
برای اشارت باینکه مؤمن تواناست بر سرکشی ولیکن مانعی عظیم او را پیش آمده آن
مانع ایمان وبوبیت است یعنی شنیدم از امام حسن علیه السلام که میکفت مؤمنان آسانند نرمند
مانند شتر صاحب کوفت بینی اکر کشیده شود مهاری کرد رعنی آنست فرمان بردار
میکند واکر خوابانیده شود بر سنکی که مکان بی آن داشته باشد میخوابد یازدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ثلثة من علامات المؤمن العلم بالله ومن یحب ومن
یکره شرح یحب بحاء بی نقطه وتشدید باء یک نقطه بصیغه مجهول یا معلوم باب
افعال است یکره بصیغه مجهول یا معلوم باب علم است یعنی سه چیز از علامتهای
ایمان مؤمنست اول دانش او بربوبیت رب العالمین بترک پیروی ظن دوم
دانش او بامامی یا کسی که باید دوست داشته شود سوم دانش او بامامی یا کسی که باید
نفرت کرده شود شانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله المؤمن
کمثل شجرة لا تتحات ورقها فی شتاء ولا صیف قالوا یا رسول الله وما هی قال النخلة
شرح کمثل اکر بکسر میم وسکون ثاء سه نقطه است کاف زائده است واکر بفتح میم

ابو البختری بفتح باء یک نقطه وسکون خاء با نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وکسر راء بی نقطه وتشدید یاء وهب بن وهب راوی امام جعفر صادق علیه السلام است لیس رفعه نیز نسبت الحدیث الی ابی عبد الله علیه السلام است وضمیر سمعته راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است

روایت از ابو البختری نسبت داده حدیث را کفت که صح

روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام کفت که صح

المثل بفتح میم وکسر ثاء سه نقطه فاضل را کج صح

رفع

وفتح ثاء است تقدیر کلام اینست مثل المؤمن کمثل شجرة باینمعنی که صفت عجیب مؤمن
مانند صفت عجیب درختی است وظاهر اینست که بجای کمثل کمثلی باید بضم میم وسکون
ثاء سه نقطه ولام والف مقصوره مؤنث امثل بمعنی فاضلتر وما الیه اشرح میکنیم
یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه وآله مؤمن مانند فاضلترین درختی است که نمیریزد
برکهای آن در زمستان ونه تابستان اصحاب کفتند ای رسول الله وکدامست
آن فاضلترین درخت کفت آن درخت خرماست هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
المؤمن حلیم لا یجهل وان جهل علیه یحلم ولا یظلم وان ظلم غفر ولا یبخل وان
بخل علیه صبر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت مؤمن بردبار است
درشتی نمیکند واکر درشتی کرده شود با او بردباری میکند وستم نمیکند واکر ستم کرده شود
بخشایش میکند وخوکسی را نمیبرد واکر برده شود حق او صبر میکند هجدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال المؤمن من طاب مکسبه وحسنت خلیقته وصحت
سریرته وانفق الفضل من ماله وامسک الفضل من کلامه وکفی الناس شره وانصف
الناس من نفسه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت مؤمن کسی است
که حلال وپاکیزه باشد کسب معاش او ونیکو باشد طبیعت وخوی او ودرست باشد نیت
وقصد او وصرف کند در حلال زیادتی را از جمله مال خود ونکاه دارد زیادتی
از جمله سخن خود باینمعنی که زیادتی قدر ضرورت سخن نکوید وکفایت کند مردم را از بدی
باینمعنی که مردم را از بدی خود نکاه دارد وانصاف دهد مردم را بجای خود بعنایت
حاکم وناصح وماننده آن نوزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا انبئکم
بالمؤمن من ائتمنه المسلمون علی انفسهم واموالهم الا انبئکم بالمسلم من سلم
المسلمون من لسانه ویده والمهاجر من هجر السیئات وترک ما حرم الله
والمؤمن حرام علی المؤمن ان یظلمه او یخذله او یغتابه او یدفعه شرح

نصف

دفعه صح

مضمون این نزدیکست بمضمون حدیث دوازدهم و اینجا دو چیز زیاد شده اول اینکه مهاجر
کسی است که جدا شده باشد از بدیها و ترک کرده باشد آن چیزها را که حرام کرده الله تعالی باین معنی که در لغت
مهاجر کسی که ترک وطن و جای شرک مثل مکه کرده باشد بجای اسلام مثل مدینه آمده باشد پس مناسبت
با معنی اصلی منظور است دوم اینکه غیبت مؤمن و مؤمن حرامست بیست و نهم اصل قال ابو جعفر
علیه السلام انما شیعة علی الحلماء العلماء الذبل الشفاه تعرف الرهبانیة علی وجوههم شرح گفت
امام محمد باقر علیه السلام جز این نیست که شیعه علی علیه السلام عاقلان و دانایانند بسائر اعمال صالحه
خود خشک لبانند از کثرت دعا و تلاوت و امثال آنها شناخته میشود ریاضت کشی از شب
مردم و امثال آنها که موافق سنت و مخالف بدعت باشد بر روهای ایشان بیست و یکم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال صلی امیر المؤمنین علیه السلام بالناس الصبح بالعراق فلما
انصرف وعظهم فبکی وابکاهم من خوف الله ثم قال اما والله لقد عهدت اقواما علی
عهد خلیلی رسول الله صلی الله علیه وآله وانهم لیصبحون ویمسون شعثا غبرا
خمصا بین اعینهم کرکب المعزاء یبیتون لربهم سجدا وقیاما یراوحون بین
اقدامهم وجباههم یناجون ربهم ویسألونه فکاک رقابهم من النار
والله لقد رأیتهم مع هذا وهم خائفون مشفقون شرح مراد بعراق کوفه
و نواحی آن است الشعث بضم شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و ثاء سه نقطه
جمع اشعث یعنی سامان نادار الغبر بضم غین با نقطه و سکون باء یکنقطه و راء بی نقطه جمع
اغبر گردآلود است الخمص بضم خاء با نقطه و سکون میم و صاد بی نقطه شکم خالیان المعزاء
بکسر میم و سکون عین بی نقطه و زای با نقطه و الف ممدوده و گاهی مقصوره نیز
میباشد بز یبیتون لربهم سجدا وقیاما از سوره فرقان است اکتفا بذکر بیتوته و حالت
سجود و حالت قیام از قبیل اکتفا بعمده است چه عبادت شب دو رکعت است از ریا
و مانند آن و طول سجود و طول قنوت و قرائت مستحب تر از طول حالات دیگر غاز

وتقدیم

یراوحون من اقدامهم وجباههم م
و مراد اینست که طول سجود بقدر طول
قیام بوده م

و تقدیم حالت قیام در حدیث با وجود تاخیر آن در آیت اشارتست باینکه تاخیر آن
در آیت برای رعایت حرف سجع در آیات سابقه و لاحقه است (زیادتی قرب در سجود) یعنی [illegible]
از امام محمد باقر علیه السلام گفت گزارد امیر المؤمنین علیه السلام با مردمان نماز صبح را در کوفه
پس چون فارغ شد نصیحت کرد مردمان را پس گریه کرد و گریانید ایشان را از ترس عذاب الله
تعالی بعد از آن گفت آگاه باشید بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دریافتم جمعی چند را در زمان
دوست در وقتی من رسول الله صلی الله علیه و آله بحالی که بدرستی که ایشان هر آینه
بصبح میرسیدند و بشام میرسیدند پریشان احوال گردآلودگان شکم لاغران
از گرسنگی روزه و مانند آن میان چشمهای ایشان از کثرت سجود مانند زانوهای بز بود
شب و روز بجا آورند برای صاحب کل اختیارشان سجده کنندگان و ایستادگان بیان این
آنکه نوبت میکردند در کار رفتن (گذاشتن سر را زمین) در اکثر وقت عبادت میان پاهای خود و ایشان
و پیشانیها و مناجات میکردند صاحب کل اختیار خود را و طلب میکردند از او رها کردن
گردنهای ایشان را از آتش جهنم بخدا قسم که هر آینه دیدم ایشان را با این جد و عبادت
بحالی که ترسناکان بودند و خاطر جمع از عذاب الهی نبودند که مبادا که کاری کنند
که اینها باطل شود بیست و دوم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال صلی امیر المؤ منین
علیه السلام الفجر ثم لم یزل فی موضعه حتی صارت الشمس علی قید رمح واقبل علی الناس بوجهه
فقال والله لقد ادرکت اقواما یبیتون لربهم سجدا وقیاما یخالفون بین
جباههم ورکبهم کأن زفیر النار فی آذانهم اذا ذکر الله عندهم مادوا
کما یمید الشجر کأنما القوم باتوا غافلین قال ثم قام فما رئی ضاحکا حتی قبض
صلوات الله علیه شرح القید بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه
مقدار یخالفون بخاء با نقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم از مفاعله است الزفیر
بفتح زای با نقطه و کسر فاء و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه آواز [illegible]

آتش ماو و بتخفیف الف بنقطه بصیغه ماضی معلوم معتل العین باب ضرب است القوم
عبارت از اقوام مذکوره پیش است با عبارت از جمعیت که در زمان این کلام
زنده بوده اند و مؤید احتمال اول اینست که در بعض نسخ فکانما است یعنی روایت
از امام زین العابدین علیه السلم گفت کرد امیر المؤمنین علیه السلم نماز صبح را پس نشست بعد از آن
مانده در جای خود تا آنکه کردید آفتاب بلند بمقدار یک نیزه پس روی خود به جانب
نشسته بود و سایر بدن او بطرف قبله بود چنانچه کسی آزرده است از چیزی میکند
پس گفت بخدا قسم که هر آینه دریافتم جمعی چند را که شب و روز میرسانیدند برای ضبا
کل اختیار خود شان سجده کنان و ایستادگان تفاوت قرار میکردند میان ایستا[دن]
خود و زانوهای خود بانیمعنی که حالت سجود ایشان بسیار بیشتر از حالت جلوس ایشان
بود چنانچه گویا که آواز افروختگی آتش جهنم در گوشهای ایشان پیچیده بود
چون مذکور میشد الله تعالی نزد ایشان مضطرب میشدند چنانچه حرکت
میکنند درختان از باد گویا که آن جماعت شب و روز آورده اند غافلان
بانیمعنی که اضطراب ایشان باضطراب غافلی که متنبه شده باشد شبیه بود
امام زین العابدین علیه السلام گفت بعد از آن برخاست امیر المؤمنین علیه السلم
پس دیگر دیده نشد خنده کننده تا وقتی که از دنیا گرفته شد صلوات الله علیه
بیست و سوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا اردت ان تعرف اصحابی فانظر من
اشتد ورعه وخاف خالقه ورجا ثوابه فاذا رأیت هؤلاء فهؤلاء اصحابی
شرح گفت امام جعفر صادق ع چون خواهی که شناسی یاران مرا که ببینند بعد منند
پس ملاحظه کن هر کرا که بسیار شده پرهیزکاری او از معاصی و شبهناکها و ترسد
از عذاب آفریدگار او و امیدوار شده ثواب او را پس چون دیدی ایشان را پس ایشان
که ایشان یاران منند نه جمعی که خود را شیعه میشمارند و این خصلتها ندارند

از جمله شکر او و در کوه ذکر اطاعت او
نیکرده اند در امر بجهاد و بنا بر اول امر حجت
و بنا بر دوم وهم است صح

بیست و چهارم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم شیعتنا المباذلون فی ولایتنا
المتحابون فی مودتنا المتزاورون فی احیاء امرنا الذین ان غضبوا لم یظلموا وان
رضوا لم یسرفوا برکة علی من جاوروا سلم لمن خالطوا شرح فی همه جا برای
سببیت است الولایه بفتح واو نصرت و بکسر واو امامت و جایز است کسر نیز در معنی
اول و جایز است فتح نیز در معنی دوم و معنی اول اینجا مناسبتر است و مضاف محذوف است
السلم بفتح سین بنقطه و سکون لام بی آزار و صلح و هر دو اینجا مناسب است و بمعنی
دوم بکسر سین نیز میباشد یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم شیعه ما جمعیند که
مال بهم میبخشند برای نصرت ما و دوستی با هم میکنند برای دوستی ما بدیدن
یکدیگر میروند برای زنده داشتن تصدیق امامت ما آن جماعتند که اگر غضبناک
شوند بر کسی ستم نمیکنند و اگر راضی شوند تجاوز از حد نمیکنند نفع اند بر کسی که
آشنا او شوند بی آزارند برای کسی که مصاحب او شوند بیست و پنجم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه
من الطعام وعفی نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله
هؤلاء اولیاء الله شرح عفی بفا مشدده بصیغه ماضی معلوم معتل اللام
باب تفعیل است ماخوذ است از عفاء بفتح عین و الف ممدوده مصدر باب نصر
کهنه و مندرس شدن و در بعض نسخ عنی بنون مشدده است التعنیه بتعب
انداختن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که شناخت ربوبیت الله تعالی
را و عظیم شمرد او را باز داشت دهن خود را از سخن بی اندازه و شکم خود را از طعام
بسیار و مندرس کرد بدن خود را بروزه و شب خیزی اصحاب گفتند فدای تو باد
پدرها و مادرهای ما ای رسول الله آیا آن جماعت که صفت کردی اولیاء الله اند
بانیمعنی که کاملاند در دوستی الله تعالی اند اصل قال ان اولیاء الله سکتوا فکان

عفی او

بر خلوص این اثر در نهایه کلمه عفا الشی
یعفو او اصفا و خلص بابن

سکوتهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا
فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تقرّ ارواحهم فی اجسادهم
خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب شرح گفت برای بیان اینکه اولیاء الله فاضل تر اند
از آن جماعت که صفت کردم بدرستی که اولیاء الله خاموش شدند باین روش که شد خاموشی
ایشان مایاد ربوبیت الهی واحوال آخرت ومانند آنها ونظر کردند در مخلوقات الهی
باین روش که شد نگاه ایشان استدلال بر حکمت خالق وعبث نبودن این مخلوقات تا معلوم
شود که وجود این مخلوقات برای محض دنیا نیست وآخرتی خواهند بود برای جزای
اعمال وسخن گفتند باین روش که شد سخن ایشان سخنی که با رعایت مصلحت باشد ورا ه
رفتند باین روش که شد رفتار ایشان میان مردم نفعی رسانیدن اگر نبود اجلهایی که
بتحقیق لازم کرده شده باشد بر ایشان که تقدیم وتاخیر از آنها موافق حکمت نیست
قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنهای ایشان از ترس عذاب که مبادا در
عاقبت چیزی از ایشان صادر شود که باطل کند اعمال وایمان ایشان را واز اشتیاق
بثواب آخرت بیست وششم اصل خطب الناس الحسن بن علی علیهما الصلوة والسلم
فقال ایها الناس انا اخبرکم عن اخ لی کان من اعظم الناس فی عینی وکان رأس
ما عظم به فی عینی صغر الدنیا فی عینه شرح خطبه گفت امام حسن بن علی علیهما الصلوة
والسلام پس گفت ای مردم خبر این نیست که خبر میدهم شما را از برادر مؤمنی برای
من که بود از جمله بزرگترین مردم در نظر من وبود عمده آنچه بزرگ شده بود بسبب آن
در نظر من کوچکی دنیا باعتبار دیده نیا در نظر او اصل کان خارجا من سلطان
بطنه فلا یشتهی ما لا یجد ولا یکثر اذا وجد کان خارجا من سلطان فرجه
فلا یستخف له عقله ولا رایه کان خارجا من سلطان الجهالة فلا یمد یده
الا علی ثقة لمنفعة شرح الجهالة بفتح جیم نادانی وهرزه کاری ومراد اینجا

اخ لی عبارت از ابوذر است و شاید که سلمان یا مقداد او باشد ... م

اعراض دوست یعنی بود آن برادر مؤمن بیرون از تسلط شکم خود باین معنی که سیر بود
نبود بی آرزو نمیکرد طعامی که نمی یافت از لذتهای دنیا وبسیار نمیخورد چون می یافت
بود بیرون از تسلط فرج خود پس سبک نمیکرد فرج او برای او عقلش را بخواهش جماع
حرام و نمیدید رای خود را بخواهش جماع زن نامناسب که خواستن او مکروه است مثل زن
صاحب حسن که بد اصل باشد بود بیرون از تسلط بی دینی در افعال واقوال
وهر بیکاری پس دراز نمیکرد دست خود را باین معنی که حرکت نمیداد دست خود را
بجانبی چه جای اعضای دیگر مگر بنا بر اعتماد وعلم یقینی بجواز آن حرکت شرعا وبرای
نفعی در دنیا یا آخرت باین معنی که نه حرکت مجهول الجواز میکرد ونه حرکت عبث
میکرد اصل کان لا یتشهی ولا یتسخط ولا یتبرم کان اکثر دهره صامتا فاذا
قال بذّ القائلین کان لا یدخل فی مراء ولا یشارک فی دعوی ولا یدلی بحجة حتی
یری قاضیا وکان لا یغفل عن اخوانه ولا یخص نفسه بشیء دونهم
شرح لا یتشهی بشین بانقطه ولا یتسخط بسین بنقطه وخاء بانقطه وطاء بینقطه
ولا یتبرم بباء یکنقطه وراء بینقطه هر سه بصیغه مضارع غائب باب تفعل است برای
تکلف الصمات بضم صاد بینقطه وتخفیف میم والف وتاء دونقطه در بالا سکون وفتح
صاد وتشدید میم بغایت ساکت وحاصل هر ویکبیت چه حمل مصدر افاده مبالغه
میکند بذّ بباء یکنقطه وذال المشدده بانقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب
نصر است یدلی بدال بینقطه بصیغه مضارع غایب باب افعال است حتی یری
استثنا است یری بصیغه مضارع معلوم باب افعال منصوب است القاضی یعنی
وصاد بینقطه خادم کننده از بلاد وبقاف وضاد بانقطه رهان قاطع یعنی
عادت این بود که بیجا آزروی چیزی نمیکرد وبیجا غضبناک نمیشد وبیجا ملول
از کسی نمیشد بود در بیشتر عمر خود بغایت ساکت پس چون گفتگو میکرد غالب میشد

المراء بکسر میم ورا منقوطه والف ممدوده مصدر باب مفاعله جدال بیجا مشارکت در دعوی عبارت است از حکم از پیش خود در مختلف فیه چنانکه گذشت ودر کتاب الحجة در حدیث چهارم باب اول که خاتمت افراشته رسول الله صلی الله علیه وآله ... م

بر گفتگو کنند کان دیگر با عتبار خوش گفتاری بیان این آنکه عادتش آن بود که دخل
نمیشد در جدال و مجالس و شریک دیگران نمیشد در دعوی برای رعایت خلص
ایشان و حاضر نمیکرد تمسک خود را مگر آنکه مبنی بر برهانی که خلاص کند از شبهه و فاصل
میان حق و باطل باشد و عادتش این بود که غافل نمی شد از برادران مؤمن خود و ممتن
نمیکرد خود شرا بتحفه که بجا بایشان صرف کند اصل کان ضعیفا مستضعفا
فاذا جاء الجد کان لیثا غادیا کان لا یلوم احدا فیما یقع العذر فی مثله حتی یری
اعتذاره کان یفعل ما یقول و یفعل ما لا یقول کان اذا ابتزه امران لا یدری
ایهما افضل نظر الی اقربهما الی الهوی فخالفه شرح اللیث بفتح لام و سکون
یاء دو نقطه در پایین و ثاء سه نقطه شیر الغادی بغین با نقطه و الف و دال
بنقطه و تخفیف یاء دو نقطه در پایین قسمی از شیر که اول در فتن روز و دنبال رود
و بعین بی نقطه اول کسی که حمله میکند بر دشمن در روز مصاف و دو و بجای
کننده از رفقای خود و دشمن کننده و همه اینجا مناسب است ابتز بباء یکنقطه
و تشدید راء بی نقطه است بصیغه ماضی معلوم از باب افتعال الدیر را خواندن
کسی را بجانب خیر و مراد اینجا اینست که هر کدام از دو عمل خیر او را بجانب خود
خوانند و اگر بتشدید زای با نقطه باشد چنانچه در اکثر نسخ است یعنی اسیر
کردنست و مراد اینجا حیران کردنست یعنی در عین روز جد و جهد ضعیف
ضعیف شمرده شده بس چون میآمد روز جد و سعی بود شیر رونده کار عادتش
این بود که ملامت نمیکرد هیچیک را در کاری که واقع میشود در مثل آن کار عذر
تا آنکه می یافت عذری را از جانب آنکس که آن کار را کرده عادتش این بود که
میکرد آنچه را که میگفت و گاهی میکرد چیزی را که نمی گفت برای رعایت مصلحت
عادتش این بود که چون بجانب خود میخواندند او را هر یک از دو کار خوب که

که نمیدا

که نمیدانست که کدام آنها فاضلترست نظر میکرد سوی نزدیکتر آنها سوی خواهش
نفس پس مخالفت آن میکرد یا بر تکاب ضد آن چه رعایت اخلاص در آن بیشتر است
اصل کان لا یشکو وجعا الا عند من یرجو عنده البرء و لا یستشیر الا من
یرجو عنده النصیحة کان لا یتبرم و لا یتسخط و لا یتشکی و لا یتشهی و لا
ینتقم و لا یغفل عن العدو فعلیکم بمثل هذه الاخلاق الکریمة ان اطقتموها
فان لم تطیقوها کلها فاخذ القلیل خیر من ترک الکثیر و لا حول و لا قوة
الا بالله شرح تکرار نفی تبرم و تسخط و تشهی بتقریب نفی نظایر آنهاست
تا تفصیل یکجا شده باشد یعنی عادتش این بود که شکایت دردی نمیکرد مگر نزد
طبیبی که امید میداشت نزد او صحت را و طلب مشورت خود نمیکرد مگر کسی را
که امید میداشت نزد او خالص گفتگو را عادتش این بود که بجا ملول نمیشد و بجا
غضبناک نمیشد و بجا شکایت نمیکرد و بجا آرزوی چیزی نمیکرد و انتقام از دشمن
در دنیا نمیکشید و غافل نمیشد از مکر دشمن پس بر شما باد مثل این خوهای گرامی اگر طاقت
آن داشته باشید پس اگر طاقت نداشته باشید آنها را همگی پس فرا گرفتن کم بهترست
از ترک جمیع و نیست کجی عزم و فعلی بترک آن فعل و نه قوة عزم و فعلی مگر بوسیله
الله تعالی بیت و هفتم اصل عن مهزم الاسدی قال قال ابو عبد الله
علیه السلام یا مهزم شیعتنا من لا یعدو صوته سمعه و لا شحناؤه بدنه و لا
یمتدح بنا معلنا و لا یجالس لنا عائبا و لا یخاصم لنا قالیا ان لقی مؤمنا اکرمه
و ان لقی جاهلا هجره شرح مهزم بکسر میم و سکون ها و فتح زای با نقطه است
السمع بضم سین بی نقطه و ضم میم مخففه و عین بی نقطه جمع سموع بفتح
سین بغایت شنوندگان و بفتح میم مشدده جمع سامع شنوندگان الشحناء
بفتح شین با نقطه و سکون حاء بی نقطه و نون و الف ممدوده عداوت و کینه

بفتح نون وکسر دال بی‌نقطه وتشدید یا، دو نقطه در پایین اهل مجلس المتداح بدال
بی‌نقطه مصدر باب انتعال مدح بنا متعلق بعلی است ودر این قیاس استغفار
آن المعلن بعین بی‌نقطه صیغه اسم فاعل باب افعال کسی که اظهار کند چیزی را ومراد
اینجا اظهار کننده حال امامت بترک تقیه در جایی که تقیه واجب است و اعلان
گاهی متعدی بنفس است وگاهی متعدی بباء چنانچه اینجاست یعنی روایت است از
مهزم اسدی گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام ای مهزم شیعه ما کسی است که
تجاوز نمیکند آواز او از جماعتی که بغایت شنوایان و مطیعان او باشند یعنی
که تا اعتماد بر کسی نداشته باشد که سخن او را البته میشنود سخنی با او نمیگوید در
در زمان تقیه و تجاوز نمیکند عداوت او با ائمه ضلالت و اتباع ایشان از اهل
مجلس او یعنی که تا اعتماد نداشته باشد بر اهل مجلس که سخن او را در جایی
دیگر نقل نمیکنند اظهار عداوت ائمه ضلالت و اتباع ایشان نمیکند
در زمان تقیه و ثنا نمیگوید کسی را که ظاهر کننده امامت ماست نزد مخالفان
وهمنشینی نمیکند با کسی که عیب گوست برای ما و مجادله نمیکند با کسی که دشمنست
برای ما اگر برخورد مؤمنی را گرامی میدارد او را واگر برخورد نا خردمند را
دوری میکند از او **اصل** قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَكَيْفَ أَصْنَعُ بِهَؤُلَاءِ الْمُتَشَيِّعَةِ
فَقَالَ فِيهِمُ التَّمْيِيزُ وَفِيهِمُ التَّبْدِيلُ وَفِيهِمُ التَّمْحِيصُ تَأْتِي عَلَيْهِمْ سِنُونَ تُفْنِيهِمْ
وَطَاعُونٌ يَقْتُلُهُمْ وَاخْتِلَافٌ يُبَدِّدُهُمْ شِيعَتُنَا مَنْ لَا يَهِرُّ هَرِيرَ الْكَلْبِ وَلَا
يَطْمَعُ طَمَعَ الْغُرَابِ وَلَا يَسْأَلُ عَدُوَّنَا وَإِنْ مَاتَ جُوعاً **شرح** فی فیهم در سه جا
برای تعلیل است وظرف خبر مبتداست مقدم شده تا افاده حصر کند والف
لام التمیز والتبدیل والتمحیص برای عهد خارجیست چه در این سه فقره
اشارتست بآنچه منقول شده از امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث اول باب

هشتاد و دوم

هشتاد و دوم کتاب الحجة که باب التمحیص والامتحان است ومراد اینست که آنچه در آن
حدیث منقول شده که تمییز مؤمن از منافق خواهد شد یعنی خالص کردن مؤمن از
چنانچه طلا در بوته خالص میشود برای اخراج آن جماعت متشیعه وامثال اینها نیست
وبی‌چیز مخالف آن حدیث شیعه بوده‌اند تأتی علیهم تا آخر جمله انشائیه است
ومراد نفرین بر ایشانست السنون بکسر سین جمع سنه بفتح سین قحطها او یهر بتشدید
راء بی‌نقطه بصیغه مضارع باب ضرب است الهریر بفتح هاء وکسر راء وسکون یا
دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه ناله سگ از کم صبری بر سرما و مانند آن
ومراد اینجا تشبیه ضعیف نالی اهل طمع است بصوت سگ وکلاغ ضرب المثلست
در باب طمع و رفتن بخانه‌ها از برای طمع دانه واین بر سبیل تعرض بر متشیعه است
یعنی گفتم قربانت شوم پس چه کنم با این جماعتی که شیعه بودن را بر خود بسته اند
وبدر خانه‌های مخالفان برای طمع میروند و ما را رسوا میکنند گفت برای اینها
آن تمیز و برای اینانست آن تبدیل و برای اینانست آن امتحان در بوته که
که امیر المؤمنین گفته که واقع خواهد شد یاد و بر اینان قحطها که فنا کند اینها را
وطاعونی که کشد اینها را و اختلافی که پراکنده کند اینها را شیعه خالص ما کسی است
که ضعیف نالی نمیکند مانند ضعیف نالی سگ وطمع نمیکند مانند طمع کلاغ وچیزی
نمیطلبد از دشمن ما هرچند که میرد از گرسنگی **اصل** قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيْنَ
أَطْلُبُ هَؤُلَاءِ قَالَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ أُولَئِكَ الْخَفِيضُ عَيْشُهُمُ الْمُنْتَقِلَةُ دِيَارُهُمُ
إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا وَإِنْ غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا وَمِنَ الْمَوْتِ لَا يَجْزَعُونَ وَفِي الْقُبُورِ
يَتَزَاوَرُونَ وَإِنْ لَجَأَ إِلَيْهِمْ ذُو حَاجَةٍ مِنْهُمْ رَحِمُوهُ لَنْ تَخْتَلِفَ قُلُوبُهُمْ وَإِنِ اخْتَلَفَتْ بِهِمُ
الدِّيَارُ **شرح** فی اینجا بمعنی الی است مثل ادخلوا فی امم ومع اینجا بمعنی عند است چنانچه
محملست در فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل الاطراف جمع طرف بفتحتین

از دوست او و افتخار میکند با رجال که آشکار کننده باشند در زمان تقیه

لا تهر هریرا

ملخص

عنی مؤمن

الدال

مراد اینجا علما است مثل آیت سوره رعد ننقصها من اطرافها چنانچه گذشت در کتاب العقل

در حدیث ششم باب هشتم که باب فقد العلما است للخفیض و قیل یعنی فاعل یا بحرمت اهل

و آسان انتقال دیار عبارت از اختیار غربت است برای طلب علم مثل حال جمعی که از کوفه

بمدینه رفته اند برای کسب علم دین از امام جعفر صادق علیه السلام من در مس المؤمنین بولی

تعلیلست و ظرف متعلق بنفی ولا یجزعون است نه به منفی و تقدیم ظرف افاده حصر میکند

باینمعنی که عدم جزع ایشان از اوضاع اهل روزگار برای همین است که علم دارند بانقضای آن

اوضاع بمرگ و انتقام از اهل آنها بعد از مرگ القبور عبارتست از مواضع مردن دلها

و اشارتست بآیت سوره فاطر وما انت بمسمع من فی القبور و تقدیم ظرف برای حصر است

تا افاده کند که زنده دلی علمای ایشان در مجالس ایشان از جمله رعیت نیست اصلا یعنی

گفتم قربانت شوم پس کجا طلب کنم آنجماعت شیعه را خالص را گفت نزد علمای روی

زمین ایشان حمید که بفراغت زیند کالای ایشان باینمعنی که داخل در هرزه

کارهای دنیا نمیشوند تعبیر میباید بخانهای ایشان تا بخدمت عالم به مسائل دین رسند

بیان این آنکه اگر حاضر شوند در میان مردم شهری که عالم در آنجاست شناخته نمیشوند

چون غریبند و اگر غایب شوند از آنجا تفحص کرده نمیشوند چون آشنایی با مردم آنجا

نکرده اند و بسبب هر کست که اضطراب نمیکنند و در قبرها و بین زیارت قبرها نمیکنند

میکنند و اگر بناه آورد سوی ایشان صاحب حاجتی از جمله ایشان مهربانی میکنند

با او و هرگز احتلاف با یکدیگر نمیکنند و دلهای ایشان اگرچه مختلف کرده باشند

ایشان از خانهای ایشان باینمعنی که هر کدام از شهری و موضعی علیحده باشند

اصل ثم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا المدینة و علی الباب و کذب

من زعم انه یدخل المدینة لا من قبل الباب و کذب من زعم انه یحبنی و

یبغض علیا یعنی شرح نقل کلام رسول علیه السلام اینجا اشارتست با خبر امیر المؤمنین

علیه السلام در آخر الخبر منقول شد نا ورحدیث اول باب هشتاد و دوم کتاب الحجه گفته

که آنچه گفتم که مضمون نمیشود تبدیل و تحمیص باشد واقع خواهد شد دروغ نیست

و از رسول علیه السلام شنیدم پس مراد ببعض علما اینجا نسبت دروغ باو و مانند آنست

یعنی بعد از آن گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله من شهر علم و علیست در آن

شهر و دروغ گفت هر که دعوی کرد که او داخل میشود شهر را نه از جانب در و دروغ گفت

هر که دعوی کرد که او دوست میدارد مرا و دشمن میدارد علی را بیست و هفتم اصل

عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال من عامل الناس فلم یظلمهم و حدثهم فلم یکذبهم

و وعدهم فلم یخلفهم کان ممن حرمت غیبته و کملت مروته و ظهر عدله و

وجبت اخوته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت

که امام گفت هر که معامله کرد با مردمان بیع و شری که ستم نکرد بر ایشان و گفتگو کرد

با ایشان سخن از جمله بیع و شری که دروغ نگفت با ایشان و وعده کرد با ایشان بی خلف

وعده نکرد با ایشان شد از جمله جمعی که حرام شده غیبت ایشان و کامل مردی ایشان

و ظاهر شده عدالت ایشان باینمعنی که اقتدا با ایشان میتوان کرد در غاز و شهادت

ایشان در دعواها مقبولست و لازم شد برادری کردن مؤمنان با ایشان

بیست و نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث خصال من کن فیه استکمل

خصال الایمان اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل و اذا غضب لم یخرجه الغضب من الحق و اذا قدر

لم یتعاط ما لیس له شرح التعاطی بعین سقطه و طاء نبقطه مصدر معتل اللام

باب تفاعل گرفتن مطلقا و گرفتن ناحق و هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت

رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلت هر که باشد آنها در او بتمام جمع کرده خصلتهای

ایمان را چون راضی شود از کسی داخل نکند او را رضای او در ناحقی برای آنکس

و چون غضبناک شود بر کسی بیرون نبرد او را آن غضب از حق که برای آنکس باشد

وچون قادر شود که هرچه خواهد تواند کرد فرو نگیرد چیزی را که جای نیست او را گرفتن آن
سی ام اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ان لاهل الدین
علامات یعرفون بها صدق الحدیث واداء الامانة ووفاء بالعهد وصلة الارحام
ورحمة الضعفاء وقلة المراقبة للنساء او قال قلة المواتات للنساء وبذل المعروف
وحسن الخلق وسعة الخلق واتباع العلم وما یقرب الی الله عز وجل زلفی طوبی
لهم وحسن مآب شرح المراقبة براء بی نقطه وقاف وباء یک نقطه مصدر باب
مفاعله محافظت و پیروی نفس است بروشی که مخالفت آن نشود اصل المواتاة
بهمزه وتاء دو نقطه در بالا والف مصدر باب مفاعله از معتل اللام ومرادی [?] شتاب
ومراد اینجا شتاب در سخن شنیدن است طوبی مونث اطیب است که افعل التفضیل است
بمعنی بهتر وتانیث باعتبار اینست که موصوف آن خصلت است یعنی روایت است از ابو
بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام بدرستی که برای
جمعی که اهل دین اسلامند که محافظت آن میکنند چند علامت است که شناخته میشوند
بآنها اول راستی گفتار ودوم بجا رسانیدن امانت وسوم وفا کردن به پیمان
وچهارم پیوند خویشان نسبی وپنجم نازکدلی با ضعیفان ششم کمی پیروی سخن زنان یا امام
جعفر صادق بجای آن گفت کمی شتاب در سخن شنوی برای زنان حاصل هر دو یکی است
وشک از ابو بصیر است وهفتم دادن عطا باهل استحقاق وبرادران مومن وهشتم
خوش خوئی ونهم وسعت خلق یعنی که با همه کس در همه چیز خوش خوئی کند اشارت بآنکه
خوش خوئی کاهی در چیزی بغایت زیاد می‌آید چنانچه میگویند نعوذ بالله من غضب
الحلیم ودهم پیروی علم یعنی که در قول وفعل پیروی ظن نکنند اصلا ویازدهم
بجا آوردن عباداتی که نزدیک میکند سوی الله عز وجل باعتبار مرتبه بهتر باد ایشان را که
این علامت دارند وخوشی بازگشت باد ایشان را اشارت بآیت سوره رعد اصل وطوبی

شجرة فی الجنة اصلها فی دار النبی محمد صلی الله علیه وآله ولیس من مومن الا وفی داره
غصن منها لا یخطر علی قلبه شهوة شیء الا اتاه به ذلک ولو ان راکبا مجدا سار فی
ظلها مائة عام ما خرج منها ولو طار من اسفلها غراب ما بلغ اعلاها حتی یسقط هرما
شرح این عبارت تا آخر حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام است گذشت در کتاب
الحجة در حدیث هفتم باب صد وبیست وچهارم که باب ما جاء فی الاثنی عشر والنص علیهم
علیهم السلام است باینکه منزل محمد وجمیع مخصوصان او در افضل مواضع جنت عدن است
المجد بضم میم وکسر جیم وتشدید دال بی نقطه بصیغه اسم فاعل مضاعف باب افعال کوشا
جد یعنی وطوبی درختی است در بهشت بیخ آن در خانه نبی است که محمد است صلی الله
علیه واله ونیست هیچ مومنی الا بر حالی که در خانه او شاخی از آن درخت هست نمیگذرد بر دل
آن مومن میل چیزی مگر اینکه می آورد آن شاخ نزد او آنرا یعنی که از شاخ میوه بیاید اگر
اینکه سواری صاحب شتاب بسفر کند در سایه آن درخت صد سال بیرون نرود
میوه از آن واگر اینکه پرواز کند از پایین آن درخت کلاغی نمیرسد بالای آن در آخر
تا اینکه افتد از کمال پیری بیفوتی اصل الا فغی هذا فارغبوا ان المؤمن من نفسه
فی شغل والناس منه فی راحة اذا جن علیه اللیل افترش وجهه وسجد لله عز وجل
بمکارم بدنه یناجی الذی خلقه فی فکاک رقبته الا فهکذا فکونوا شرح فاء در
فارغبوا تاکید فاء اولست مثل فاء در فکونوا من بکسر میم حرف جر است ونفسه مجرور
آنست یا بفتح میم موصوله است ونفسه مرفوع است بابتداء المکارم بفتح میم وکسر راء
بی نقطه جمع مکرمه بفتح میم وسکون کاف وفتح راء پاکیزها مثل اعضای آدمی که در
روی اوست فی در فی فکاک برای تعلیلست یعنی آگاه باشید پیروی این اهل دین بود
رغبت کنید بدرستیکه مومن از خود در کاری وآزاری است ومردم از او در
فراغتند چون پرده پوشانند بر او شب یعنی که تنها ماند ومردم وعیال او

عن ابی بصیر

گذشت در حدیث سیوم باب ... وششم کتاب اصول ...

خوابیدند فرش کرده روی خود را یعنی که روی خود را بر زمین نهادند و سجده کردند در نماز شب
و مانند آن برای الله تعالی عز وجل بپاکیزهای بدن خود که پیشانی و دو دست و دو زانو و دو انگشت
پا باشد در حالی که مناجات میکنند آنکس را که آفریده او را و رهانیدن کردن او از آتش
دوزخ آگاه باشید بدین چنین باشید که در صفت مومن مذکور شد سی و یکم اصل سئل النبی
صلی الله علیه و آله عن خیار العباد فقال الذین اذا احسنوا استبشروا واذا اساؤا استغفروا واذا
اعطوا شکروا واذا ابتلوا صبروا واذا غضبوا غفروا شرح پرسیده شد نبی صلی الله
علیه و آله از بهترین بندگان پس گفت ایشان جمعی‌اند که چون نیک کنند خوشحال شوند
و چون بد کنند طلب آمرزش میکنند و چون عطا داده شوند شکر میکنند و چون مبتلا
بلا می‌شوند صبر میکنند و چون غضبناک شوند بر کسی بخشایش مینمایند گناه آنکس را
سی و دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان خیارکم اولو النهی قیل یا رسول الله ومن
اولو النهی قال هم اولو الاخلاق الحسنة والاحلام الرزینة وصلة الارحام والبررة
بالامهات والاباء والمتعاهدین للفقراء والجیران والیتامی ویطعمون الطعام ویفشون
السلام فی العالم ویصلون والناس نیام غافلون شرح النهی بضم نون و فتح
ها والف مقصوره جمع نهیه بضم نون و سکون ها و یاء دو نقطه در پایین خردمندها
الاحلام بحاء بی‌نقطه جمع حلم بکسر حا و سکون لام آهستگیها الرزین بفتح
راء بی‌نقطه و کسر زای بانقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون سنجیده در نسخ
المتعاهدین است و آن منصوب است بر مدح برای اشعار بکمال فضیلت آن مثل آیت
سوره نساء والمقیمین الصلوة والموتون الزکوة بمذهب سیبویه و بصریین و شاید که
نصب از غلط کاتبان باشد و رفع باید چنانچه در بعضی در آیت مذکور گفته‌اند
و در مجمع البیان مذکور است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که نیکان شما
صاحبان خردمندها اند گفته شد ای رسول الله و کیانند صاحبان خردمندها

المتعاهدون

یعنی

یا یعنی که ایشان صاحبان خوهای خوب و آهستگیهای سنجیده
محکم و پیوند خویشان نسبی اند و نیکی کنندگانند با مادران و پدران و وارسندگانند برای
فقیران و همسایگان و یتیمان و میخورانند طعام را و فاش میکنند سلام را در عالم و جهان یا یعنی که بیش
سلام مینمایند و نماز میگذارند در حالی که مردم خوابیدگان غافلانند سی و سوم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام ای الخصال بالمرء اجمل فقال وقار بلا مهابة وسماح بلا طلب مكافاة
وتشاغل بغیر متاع الدنیا شرح المهابه بفتح میم و ها والف و باء یک نقطه مصدر
میمی معتل العین واوی از باب نصر و مراد اینجا تکبر است المکافاة بهمزه و بالف بعد از فا
مصدر باب مفاعله عوض دادن یعنی گفتم ابا جعفر صادق علیه السلام را که کدام از
جمله خصلتهای که با مرد باشد خوشنماتر است پس گفت سنجیدگی که بی تکبر باشد و بخششی
که بی چشم داشت مکافات باشد و مشغول بودن بغیر نفع دنیا یعنی که محض نفع
دنیا منظور نباشد پس تشاغل بکسب معاش واجب النفقه داخلست سی و چهارم اصل
کان علی بن الحسین علیهما السلام یقول ان المعرفة بکمال دین المسلم ترکه الکلام فیما
لا یعنیه وقلة مرائه وحلمه وصبره وحسن خلقه شرح امام زین العابدین
علیه السلام میگفت بدرستی که باعث شناخت کامل بودن دین مسلمان ترک اوست
سخن را در آنچه ضرور نیست او را و کمی جدال اوست در مجالس و عقل اوست و شکیبائی
در بلاهاست و خوش خوئی اوست سی و پنجم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله الا
اخبرکم باشبهکم بی قالوا بلی یا رسول الله قال احسنکم خلقا والینکم کنفا وابرکم بقرابته
واشدکم حبا لاخوانه فی دینه واصبرکم علی الحق واکظمکم للغیظ واحسنکم عفوا
واشدکم من نفسه انصافا فی الرضا والغضب شرح الکنف بفتح کاف و فتح نون و فا
پهلو القرابه بفتح قاف و راء بی‌نقطه و الف و باء یک نقطه خویشان نسبی یعنی
گفت نبی صلی الله علیه و آله آیا خبردار نکنم شما را بمانندترین شما بمن گفتند بلی خبردار کن

ای رسول الله گفت نیکوترِ شما باعتبار پهلو یعنی که کسی در پهلوی او زاری نکند

و نیکی کنند ترِ شما بخویشان نسبی خود و سخی‌ترِ شما باعتبار دوستی برای برادران مؤمن خود

و صبر کننده‌ترِ شما بر حق و فرو خورنده‌ترِ شما خشم را و بهترِ شما باعتبار بخشایش گناهان

مردم و سخت‌ترِ شما باعتبار انصاف و زیادی در وقت راضی بودن از کسی و در وقت غضب

و کینه سی و ششم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ

عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ وَالتَّوَسُّعُ عَلَى قَدْرِ التَّوْسِيعِ وَإِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَابْتِدَاؤُهُ

إِيَّاهُمْ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِمْ شرح الانفاق بنون و فا و قاف مصدر باب افعال نفقه شدن

و مراد اینجا نفقه دادن زیستن است الاقتار بقاف و بنون و تاء دو نقطه در بالا و را بی‌نقطه

مصدر باب افعال تنگ کردن الله تعالی رزق کسی را التوسع مصدر باب تفعل فراخ

گرفتن کسی معاش را بر خود و عیال خود و مانند اینان التوسیع مصدر باب تفعیل

فراخ کردن الله تعالی رزق کسی را یعنی روایتست از امام زین العابدین علیه السلم گفت

از جمله خوهای مؤمن نفقه دادن زیستن است بر قدر تنگ کردن رزق او و فراخ گرفتن

معاش است بر قدر فراخ کردن رزق او و انصاف در زیادتی با مردم است از خودی

خود بی حاجت بجبر حاکم و ابتدا کردن او ست مردم را بسلام بر ایشان سی و

هفتم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْمُؤْمِنُ أَصْلَبُ مِنَ الْجَبَلِ الْجَبَلُ يُسْتَقَلُّ مِنْهُ وَالْمُؤْمِنُ

لَا يُسْتَقَلُّ مِنْ دِينِهِ شَيْءٌ شرح یستقل در دو جا بصیغه مضارع مجهول غایب باب استفعال

است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت مؤمن سخت‌تر از کوه است بیان این

آنکه کوه کم کرده میشود از آن بتیشه و مانند آن چنانچه کوهکنان میکنند و مؤمن کم کرده

نمیشود از دین او بشبهه و اغوای شیطان چیزی سی و هشتم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

قَالَ الْمُؤْمِنُ حَسَنُ الْمَعُونَةِ خَفِيفُ الْمَؤُونَةِ جَيِّدُ التَّدْبِيرِ لِمَعِيشَتِهِ لَا يُلْسَعُ مِنْ جُحْرٍ

مَرَّتَيْنِ شرح یلسع بسین بی‌نقطه و عین بی‌نقطه بصیغه مجهول باب منع الجحر

باعتبار خوی و نرمتر شما

بضم

بضم جیم و سکون حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه سوراخ مار و عقرب و مانند آنها یعنی

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مؤمن خوش مدد داشت برای مردم متحمل است

مردم خوش تدبیر است برای معاش خود بیان این آنکه گزیده نمیشود از سوراخی دو بار

یعنی که یکبار که از کسی بازی خورد دیگر اعتماد بر او و امثال او نمیکند پس در معاش خود

مضطرب نمیشود سی و نهم اصل سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا

حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَسُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَسُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا

السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا

مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمُدَارَاةُ النَّاسِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ

أَمَرَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمُدَارَاةِ النَّاسِ فَقَالَ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ

وَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالصَّبْرُ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ شرح عالم خبر مبتدای

محذوفست و جمله استیناف بیانی جهل رسول علیه السلم است بالخبر موعود است برای

این امت که فتح جمیع روی زمین باشد الغیب قضیه که نه بدیهی باشد و نه

از نقلیات شده باشد فا در فلا نظهر تعقیبیه است یا بیانیه است من در من

رسول ابتدائیه است و تنوین برای تعظیم است و اشارتست بانچه گذشت در کتاب

الحجة در حدیث سوم باب جهل و سوم که باب لولا ان الائمة یزدادون لنفد ما

عندهم است که اما انه اذا کان ذلک عرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله ثم علی الائمة

ثم انتهی الامر الینا العفو خذ طریقت خود کردن کار برا و فراگرفتن و دو اینجا محتملست

العفو بخشایش ادنی و مالی که زیادتر از قدر احتیاج باشد و دادن آن بکسی میسر

باشد و هر دو اینجا محتملست و می‌آید در کتاب الزکوة در حدیث هشتم باب

بیست و دوم که باب ادب المصدق است که امرنا ان ناخذ منهم العفو و در حدیث

سیوم باب هشتاد و ششم که باب فضل القصد است که قال العفو الوسط باد بالعرف

سبکبار است بر دیگران ه

معلوم نشده باشد بضرورت مشترکه میان جمیع عقلا و نه برهان عقلی محض که منتهی باشد سوی آن ضروریات و بیان میشود در شرح حدیث اول باب وجوه الکفر که باب صد و هشتاد و ششم است

صح

رای ما و بیت می تواند بود و صله و امر می تواند بود العرف بتدریج بودن چیزی

با معنی که امر تکالیف شرعیه یکبار نشود تا مباد اشکل شود و مردم که تازه مایل دین در آمده اند

وجمع عزما، بفتح عین و سکون را و الف ممدوده خصلتهای خوش یعنی مستحسن جمع طبایع

مثل صدق و کرم و مانند آنها و معروف یعنی مستحسن میلی جمیع شرایع که پیروی علم و ترک

پیروی ظن باشد یا بمعنی خصلت مستحسن طبایع و همه اینجا محتملست یعنی شنیدم از امام

رضا علیه السلم که میگفت نمیباشد مومن مومن حقیقی مگر اینکه باشد در وی سه خصلت

اول طریقتی و عادتی که از صاحب کل اختیار اوست دوم طریقتی که از پیغمبر اوست

وسوم طریقتی که از امام اوست پس اما آن طریقت که از صاحب کل اختیار اوست

پی پوشانیدن راز اوست تا وقت مصلحت بیان این آنکه گفته الله عزوجل در سوره

جن الله داناء این غیب است پس از این غالب و قادر نمیکند بر استنباط این غیب خود

از قرآن هیچکس را مگر کسی که راضی شده باشد الله تعالی که او امام بحق باشد ابتدای غالب

کردن از رسولیست عالیشان بیان این آیت شده در شرح حدیث دوم باب جمل

بحجم کتاب الحجة که باب نادر فیه ذکر الغیب است و در آنجا بیان شد که مراد باین غیب

وقت ظهور قائم علیه السلم است و اما آن طریقت که از پیغمبر اوست پس ملایمت با مردمانست

چه بدرستی که الله عزوجل امر کرد پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله علیه بملایمت با مردمان

بیان این آنکه گفته در سوره اعراف و سیرت خود کن بخشایش و مدارا او امر کن

بتکالیف شرعیه بعنوان تدریج و اما آن طریقت که از امام اوست پس شکیبائیست

در سختی زمانه و نقصان مال و مانند آن اشارتست بآیت سوره بقره

والصابرین فی الباساء والضراء باب صدم اصل باب فی قلة عدد المؤمنین

شرح این باب است در کمی عدد مؤمنان حقیقی در این باب هفت حدیث است

اول اصل سمعت ابی عبدالله علیه السلم یقول المؤمنة اعز من المؤمن والمؤمن

اعز من

در سوره بقره چنین است و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین فی الباساء والضراء و در ان جهت ... نشده باینکه داوود و والصابرین منصوب است ... عطف ... و آن ... عهد الله ... ولهذا اول ... کرده و در اینجا نکرده صح

در کتاب الغز صح

اعز من الکبریت الاحمر فمن رای منکم الکبریت الاحمر شرح الکبریت بکسر کاف

و سکون با، یکنقطه و کسر را، بینقطه و سکون یا، دو نقطه در پایین و تا، دو نقطه در بالای

بر وزن فعلیل یاقوت سرخ وصف آن با حمر برای مبالغه در خوبی آنست من برای استفهام

انکاریست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت زن مومنه کم

یابتر است از مرد مومن و مرد مومن کمیابتر است از یاقوت سرخ اعلا پس که دیده از جمله

شما یاقوت سرخ اعلا را دوم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول الناس کلهم بهائم

ثلثا الا قلیلا من المؤمنین والمؤمن غریب ثلث مرات شرح ثلثا کلام راوی

که در میان کلام امام در آمده ثلاث مرات نیز کلام راوی است من بیانیه است

و میتواند بود که بتعیضیه باشد اگر مراد بمؤمنین اعم از ظاهری و باطنی باشد یعنی

از امام محمد باقر علیه السلم که میگفت مردم همگی ایشان چارپایانند این سه بار

گفت مگر کمی مومنانند و مومن کمیابست این نیز سه بار گفت سیوم اصل سمعت

ابا عبدالله علیه السلم یقول لابی بصیر اما والله لو انی اجد منکم ثلثة مؤمنین یکتمون

حدیثی ما استحللت ان اکتمهم شرح ثلثة بالتنوین است و مؤمنین

صفت آنست یا بی تنوین است و مؤمنین تمیز است یعنی شنیدم از امام جعفر

صادق علیه السلم که میگفت آگاه باش بخدا قسم که اگر اینکه من می یابم از جمله شما شیعه

امامیه سه کس را که مومنان خالص باشند که پنهان کنند گفتگوی مرا حلال نمیشمردم این که پنهان

کنم از ایشان گفتگوی را اینست که گاهی بتقیه گفتگو میکنم یا جواب آنچه میرسند

نمیگویم برای هرزه گوی شیعه چهارم اصل عن سدیر الصیرفی قال دخلت علی ابی عبدالله

علیه السلم فقلت له والله ما یسعک القعود قال ولم یا سدیر قلت لکثرة

موالیک وشیعتک وانصارک والله لو کان لامیر المؤمنین علیه السلم مالک

من الشیعة والانصار والموالی ما طمع فیه تیم ولا عدی شرح روایت

وکبریت احمر جوهری است که اهل کیمیا طلب او میکنند و صاحب قاموس گفته الکبریت من الحجارة الموقد بها والیاقوت الاحمر والذهب او جوهر معدنه خلف التبت نوادر النمل صح

عزیب

است

حدیثا صح

از سدیر صراف بفتح سین بنقطه وکسر دال بنقطه وسکون یا، دو نقطه در پایین ورا،
بنقطه گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفتم او را بخدا قسم که کنجایش
نیست ترا نشستن در کنج خانه گفت وچرا کنجایش نیست ای سدیر گفتم برای بسیاری
غلامان تو وپیروان ومددکاران تو بخدا قسم که اگر میبود برای امیر المؤمنین علیه السلام
آنچه تراست از پیروان ومددکاران وغلامان طمع نمیکرد در امامت او تیم که قبیله
ابو بکراست وعدی که قبیله عمر است اصل فَقَالَ يَا سَدِيرُ وَكَمْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا قُلْتُ
مِائَةَ أَلْفٍ قَالَ مِائَةَ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَمِائَتَيْ أَلْفٍ فَقَالَ وَمِائَتَيْ أَلْفٍ قُلْتُ نَعَمْ وَنِصْفَ
الدُّنْيَا قَالَ فَسَكَتَ عَنِّي ثُمَّ قَالَ يَخِفُّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعَنَا إِلَى يَنْبُعَ قُلْتُ نَعَمْ فَأَمَرَ
بِحِمَارٍ وَبَغْلٍ أَنْ يُسْرَجَا فَبَادَرْتُ فَرَكِبْتُ الْحِمَارَ فَقَالَ يَا سَدِيرُ تَرَى أَنْ تُؤْثِرَنِي
بِالْحِمَارِ قُلْتُ الْبَغْلُ أَزْيَنُ وَأَنْبَلُ قَالَ الْحِمَارُ أَرْفَقُ بِي فَنَزَلْتُ فَرَكِبَ الْحِمَارَ وَرَكِبْتُ
الْبَغْلَ شرح ان یسرجا بصیغه مجهول بدل حمار وبغل است یعنی پس گفت
ای سدیر وچند کس شاید که باشند گفتم صدهزار کس گفت از روی تعجب
صدهزار کس گفتم آری ودویست هزار کس پس گفت ودویست هزار گفتم
آری ونصف دنیا یعنی نصف امت رسول علیه السلم سدیر گفت پس امام
خاموش شد از سخن با من بعد از آن گفت آیا آسان میشود بر تو که آیی با ما
تا ینبع بفتح یا، دو نقطه در پایین وسکون نون وضم با یکنقطه وعین بی نقطه
موضعی مشهور وبسیار نزدیک چشمه است در چهار روزه مدینه وهفت
گفته شده در طرف دریا واز موقوفات امیر المؤمنین علیه السلم است گفتم آری
پس امر کرد با ستری که زین کرده شود دراز گوشی واستری پس شتاب کردم با نشستن
که سوار شدم دراز گوش را پس گفت ای سدیر آیا از خود می بینی که ترجیح دهی مرا
بر کوب دراز گوش گفتم استر آراسته تر وعالی تر است مرا دانیست که ترجیح داشت

نه در

نه دُرا از گوش گفت دراز گوش هموار تر است میکند با من در رفتار پس فرود آمدم
پس سوار شده دراز گوش را وسوار شدم استر را اصل فَمَضَيْنَا فَحَانَتِ الصَّلَاةُ فَقَالَ
يَا سَدِيرُ انْزِلْ بِنَا نُصَلِّ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ سَبِخَةٌ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ فِيهَا فَسِرْنَا حَتَّى صِرْنَا
إِلَى أَرْضٍ حَمْرَاءَ وَنَظَرَ إِلَى غُلَامٍ يَرْعَى جِدَاءً فَقَالَ وَاللَّهِ يَا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ
بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِي الْقُعُودُ وَنَزَلْنَا وَصَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ
عَطَفْتُ إِلَى الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ شرح حانت بحا، بنقطه والف
ونون بصیغه ماضی معتل العین باب ضرب است حین بفتح حا، وسکون یا،
نزدیک شدن ورسیدن وقت چیزی وهر دو اینجا مناسب است ارض با تنوین است
السبخة بفتح سین بنقطه وفتح وسکون باء یکنقطه شوره زار لا تجوز تو فیها
محمول بر کراهت است ومی آید در کتاب الصلوة در حدیث پنجم باب الصلوة فی الکعبة
وفوقها که باب پنجاه وهشتم است که وکره الصلوة فی السبخة الا ان تکون مکانا لیّنا
تقع علیه الجبهة مستویا الجداء بکسر جیم ودال بنقطه والف ممدوده جمع جدی بفتح
جیم وسکون دال وتخفیف یاء بزغالها عطفت بعین بی نقطه وطا بی نقطه
وفاء بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده است یعنی پس روانه شدیم پس نزدیک
شد نماز پس گفت ای سدیر فرود بیا با ما نماز میکذاریم بعد از آن گفت این زمین
شوره زار جایز نیست نماز در آن پس حرکت کردیم تا رسیدیم سوی زمینی که سرخ
بود با زمینی که خاک آن بی سفیدی شوره بود ونگاه کرد سوی پسری که میچرانید
بزغالها چند را پس گفت بخدا قسم ای سدیر که اگر میبود برای من شیعه حقیقی به
عدد این بزغالها کنجایش نبود مرا نشستن مراد اینست که در میان آنها کفی
از لشکر بعدد این بزغالها مخلص میبایدکه طلب حق خود ممکن باشد واز این لازم
نمی آید که محض آن عدد کافی باشد پس چون فارغ شدیم از نماز میل کردم سوی آنها

وخا بانقطه م

علیه الجبهة برابر

منافات ندارد با آنکه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب فی الغیبة که باب هشتاد وهشتم است که حدیث با اصحاب سرکس مرا باشد پی دوم فرزند

بزغالهایی شیرده را که آنها بمنزله آنها هفده بودند پنجم اصل عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ
قَالَ قَالَ لِي عَبْدٌ صَالِحٌ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ يَا سَمَاعَةُ أَمِنُوا عَلَى فُرُشِهِمْ وَأَخَافُونِي أَمَا وَاللّٰهِ
لَقَدْ كَانَتِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا إِلَّا وَاحِدٌ يَعْبُدُ اللّٰهَ وَلَوْ كَانَ مَعَهُ غَيْرُهُ لَأَضَافَهُ اللّٰهُ
عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ حَيْثُ يَقُولُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَغَبَرَ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ آنَسَهُ بِإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ فَصَارُوا
ثَلَاثَةً شرح أَمِنُوا بصیغه ماضی معلوم باب علم است وضمیر راجع بطائفه
ایست که اظهار شیعه بودن کردند و تقیه نکردند ما در و ما فیها نافیه است
الا مه گروه و مراد اینجا گروه مؤمنانست وحمل مجازی است باعتبار آنکه چون
غیر او مؤمنی نبوده قائم مقام جماعت مؤمنان بوده قانتا خبر دیگر است
واگر نعت امه میبود مؤنث میبود فغبر بغین با نقطه و با یکنقطه و را بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الغبور درنگ کردن و رفتن وهر دو اینجا
مناسب است و بنا بر اول ضمیر مستتر است و راجع با براهیم است و بنا بر دوم
ضمیر نیست و ما فاعلست و در بعضی نسخ بصاد بی نقطه است و موافق احتمال
اولست و در بعضی نسخ بعین بی نقطه است و موافق احتمال دوم است یعنی
روایتست از سماعة بن مهران که گفت که گفت مرا امام موسی کاظم صلوات الله علیه
ای سماعه این شدند این جماعت بر فراشهای خود در خانها و ترسانیدند
مرا هر روزه گوییا آگاه باش بخدا قسم که هر آینه بوده دنیا و نبوده در آن مؤمنی مگر یکمرد
که عبادت میکرد الله تعالی را و اگر میبود با او غیر او از مؤمنان هر آینه ضم میکرد
او را الله عز و جل سوی او جایی که میگوید در سوره نحل بدرستی که ابراهیم
بود گروهی بود فرمان بردار برای الله تعالی بود خالص مخلص و نبود از جمله
مشرکان در بعضی از افعال الصلوة احتراز است از کسی که خالص مخلص باشد

در بعضی

در بعضی افعال و مشرک باشد در بعضی دیگر پس درنگ کرد با تنهایی زمانی که خواست
الله تعالی بعد از آن بدرستی که انس داد الله تعالی او را با سمعیل و اسحق پس گردیدند
سه مؤمن اصل أَمَا وَاللّٰهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَقَلِيلٌ وَإِنَّ أَهْلَ الْكُفْرِ لَكَثِيرٌ أَتَدْرِي لِمَ ذَاكَ
فَقُلْتُ لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ صُيِّرُوا أُنْساً لِلْمُؤْمِنِينَ يَبُثُّونَ إِلَيْهِمْ مَا فِي صُدُورِ
هِمْ فَيَسْتَرِيحُونَ إِلَى ذَلِكَ وَيَسْكُنُونَ إِلَيْهِ شرح مشار الیه ذاک خلق اهل کفر
الی در ان لی ذلک ودر الیه بمعنی مع است یا برای انتهاست بتضمین معنی یتوجهون
در متعلق آن یعنی آگاه باش بخدا قسم که بدرستی که مؤمن حقیقی هر آینه
کمست و بدرستی که اهل کفر که اظهار تشیع میکنند هر آینه بسیارند آیا میدانی که
برای چیست خلقت این قسم از طوایف کفار پس گفتم نمیدانم قربانت شوم پس گفت
گردانیده شده اند باعث انس گرفتن برای مؤمنان بیان این آنکه نقل میکنند
برای آن کفار چیزی را که در سینهای ایشانست مثل فضایل اهل البیت و مطاعن
ائمه ضلالت پس استراحت میکنند با آن نقل و ساکن میشوند از وحشت
با آن نقل ششم اصل عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ مَا أَقَلَّنَا لَوِ اجْتَمَعْنَا عَلَى شَاةٍ مَا أَفْنَيْنَاهَا فَقَالَ أَلَا أُحَدِّثُكَ بِأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ
الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ ذَهَبُوا إِلَّا وَأَشَارَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً قَالَ حُمْرَانُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ
فِدَاكَ مَا حَالُ عَمَّارٍ قَالَ رَحِمَ اللّٰهُ عَمَّاراً أَبَا الْيَقْظَانِ بَايَعَ وَقُتِلَ شَهِيداً فَقُلْتُ
فِي نَفْسِي مَا شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنَ الشَّهَادَةِ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ مِثْلُ الثَّلَاثَةِ
أَيْهَاتَ أَيْهَاتَ شرح ما اقلنا صیغه تعجب است و اشار بیده سخن راویست که در
میان سخن امام در آمده و مراد اشارت به انگشت است ثلثه عبارتست از سلمان و مقداد
و ابوذر است رحمهم الله تعالی عمار رحمه الله تعالی در اول اضطرابی کرده بود و زود
برگشته و بیعت با امیر المؤمنین علیه السلم کرده و در صفین شهید شده ایهات لغتی است

مراد بعد از وفات لوط علیه السلم است

کلام امام است و سخنان است دوم

[illegible]

درجیهات یعنی روایت از حمران بن اعین گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلام را
قربانت شوم چه کمیم ما شیعه امامیه اگر جمع شویم بر گوسفندی نمیتوانیم خورد
همه آن را پس گفت آیا خبر ندهم ترا بعجیبتر از آنکه گفتی مهاجران و انصار که اصحاب
رسول علیه السلام بودند بیرون رفتند بعد از وفات رسول علیه السلام از ایمان مگر
و در این اثنا اشارت کرد به سه انگشت خود به سه کس گفت حمران پس گفتم قربانت شوم چیست
حال عمار گفت رحمت کناد الله تعالی عمار را که کنیت او ابو الیقظان است بیعت
کرد با امیر المؤمنین و کشته شد شهید پس گفتم در خاطر خود که نیست چیزی فاضلتر
از شهید شدن اشارت باینکه آن سه کس شهید نشدند پس امام علیه السلام نگاه کرد
سوی من پس گفت شاید که خیال کنی که عمار مثل آن سه کس باشد در فضل دور است
دور است این خیال از حق هفتم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لیس کل من
قال بولایتنا مؤمنا ولکن جعلوا انسا للمؤمنین شرح شنیدم از امام موسی
کاظم علیه السلام میگفت نیست هر که اعتقاد کرد بامامت ما مومن باین معنی که شرط
ایمان بسیار است و در اکثر آن جماعت اکثر شرط نیست ولیکن گردانیده شده اند آن
اکثر باعث انس مومنان چنانچه بیان شده در حدیث پنجم این باب باب
صد و یکم اصل باب الرضا بموهبة الایمان والصبر علی کل شیء بعده
شرح این باب بیان فضیلت راضی بودن ببخشش توفیق ایمان و صبر کردن
بر هر بلائی بعد از آن بخشش است باین معنی که آن را رها بعد از آن بخشش راحت
پس طمع زیادتی نباید کرد و در این باب شش حدیث است اول اصل عن عبد الوا
حد بن المختار الانصاری قال قال ابو جعفر علیه السلام یا عبد الواحد ما یضر رجلا
اذا کان علی ذا الرای ما قال الناس له ولو قالوا مجنون وما یضره ولو
کان علی رأس جبل یعبد الله حتی یجیئه الموت شرح روایت از عبد

الواحد

الواحد بن مختار انصاری گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای ابو عبد الواحد ضرر نمیرساند
مردی را چون باشد بر این مذهب حق آنچه گویند مردمان برای او هر چند که گویند دیوانه است
و ضرر نمیرساند سخن مردمان او را هر چند که کثرت و شدت آن باعث آن شود که باشد بر سر کوهی
بیان این آنکه عبادت میکند الله تعالی را تا آید نزد او مرگ اشارت باینست که اندک رهائی
زمان ریاضت عبادت و باعث کرامت ابدی میشود دوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله قال الله تبارک وتعالی لو لم یکن فی الارض الا مؤمن واحد لاستغنیت به عن
جمیع خلقی ولجعلت له من ایمانه انسا لا یحتاج الی احد شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله که گفت الله تبارک وتعالی در حدیث قدسی که اگر نمیبود در زمین مگر یک مومن هر آینه
اکتفا میکردم باو و بی نیاز میگشتم از جمیع مخلوقات خود باین معنی که مدار آسمان و قرار زمین
و باریدن باران و رویدن گیاه و بقای خلایق و رزق ایشان بحال خود میماند برکت
آن مومن این معنا چنانچه در زمان ابراهیم بوده و بیان شده در حدیث پنجم باب سابق و هر آینه میگردا
نیدم برای آن مومن بسبب ایمان او انسی که محتاج نباشد سوی دیگری که مومن شود با او رفیق
داشته باشد سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما یبالی من عرفه الله هذا الامر ان
یکون علی قلة جبل یاکل من نبات الارض حتی یأتیه الموت شرح روایت از امام محمد
باقر علیه السلام گفت باکی ندارد هر کسی که شناسانید او را الله تعالی این امارت اهل البیت
معصومین از اینکه باشد بر سر کوهی که اکل داشته باشد میخورده باشد از گیاه زمین تا آید
نزد او مرگ چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول ما ینبغی للمؤمن ان یستوحش
الی اخیه فمن دونه المؤمن عزیز فی دینه شرح الی بمعنی مع است مراد باخیه برادر
نسبی اوست من در من دونه بفتح میم موصوله است و دون منصوب است بظرفیت
و ضمیر راجع باخیه است و فی برای سببیت است و میتواند بود که مراد باخیه برادر
مؤمن او باشد و من در من دونه بکسر میم حرف جر باشد بمعنی فی و دونه مجرور باشد

نبت ح

عن کلیب بن معویه صح

الاستیحاش یافتن وحشت بغیر اندوه در خود و قوله آن
الی بمعنی مع است و مانند آنست و مراد باخیه برادر
نسبی اوست من در من دونه بفتح میم موصول است
و دون منصوب بظرفیت و ضمیر راجع باخیه است
و فی برای سببیت و مراد بمن مومن از ترک صبر از تنها
بودن و معاشرت کردن با غیر مومن است هر چند که برادر
و مانند آن باشد موافق آیه سوره مجادله لا تجد قوما
یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله
ورسوله ولو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او
عشیرتهم صح م

از کلیب حزنی کاف ابن حیوه م

وضمیر راجع بصدر بیتو حتی باشد وجار ومجرور صفت محذوف باشد تقدیر فی الله
من دونه وفی برای ظرفیت باشد ودینه بتقدیر اهل دینه باشد لیکن بر تقدیر دوم
این حدیث مناسب این باب نیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت شنیدم از او که میگفت سزاوار نیست برای مؤمن اینکه وحشتی در خود یابد مستوحش شود
تا برادر دینی خود اگر کافر باشند پس هر که مرتبه یا بیشتر برادر باشد از خویشان و بیگانگان
گر کافر باشند بیان آن اینکه مؤمن عزیز است بسبب دین حق خود نه بسبب آبای قبیله خود ملاوت
ونه بسبب کثرت سیم ودینار خود بیست و پنجم اصل عن فضیل بن یسار قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلم فی مرضة مرضها لم یبق منه الا راسه فقال یا فضیل انّنی کثیرا ما اقول ما علی رجل
عرّفه الله هذا الامر لو کان فی راس جبل حتی یاتیه الموت یا فضیل بن یسار انّ الناس
اخذوا یمینا وشمالا وانا وشیعتنا هدینا الصراط المستقیم شرح تا در مرضة برای حکایت
نوعیت ضمیر بارز در مرضها مفعول مطلق است ما در کثیرا ما برای ابهامست ما در ما علی را
استفهام انکاریست یا نافیه است وحاصل هر دو یکی است یعنی روایتست از فضیل
بن یسار گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم در بیماری عظیمی که بیمار شد آن
قسم بیماری نمانده بود از او مگر سرش یعنی که اعضای یکو از حس وحرکت افتاده بود
پس گفت ای فضیل بدرستی که من در بسیاری از اوقات میگویم چه ضرر است بر مردی
که شناسانید او را الله تعالی این امارت ما اگر باشد بر سر کوهی تا آنکه آید نزد او مرگ ای
فضیل بن یسار بدرستی که مردم رفتند در طرف راست و طرف چپ یعنی که براه راست
نرفتند و بدرستیکه ما و شیعه ما نموده شدیم راه راست اصل یا فضیل بن یسار انّ المؤمن
لو اصبح له ما بین المشرق والمغرب کان ذلک خیرا له ولو اصبح مقطّعا اعضاؤه کان
ذلک خیرا له یا فضیل بن یسار انّ الله لا یفعل بالمؤمن الا ما هو خیر له یا فضیل
بن یسار لو عدلت الدنیا عند الله جناح بعوضة ما سقی عدوّه منها شربة ماءٍ

یا فضیل

مضمون صدر این گذشت در حدیث ششم باب الرضا بالقضاء که باب بیست و یکم است ح

یا فضیل بن یسار انّه من کان همّه همّا واحدا کفی الله همّه ومن کان همّه فی کلّ وادٍ
لم یبال الله بایّ وادٍ هلک شرح اصبح بمعنی صار است مقطّعا بصیغه اسم
مفعول باب تفعیل است برای کثرت اعضاؤه منصوب بر تمیز از ضمیر مستتر در مقطّعا
یعنی ای فضیل بن یسار بدرستی که مؤمن اگر میگردید از او آنچه میان مشرق و مغرب
است میشد بهتر برای او باعتبار حکمت ومصلحتی که الله تعالی میدانست و آن مؤمن
شکر کردی آن و ادای حقوق آن میکرد و اگر میگردید مؤمن پاره پاره باعتبار اعضای
او میبود آن بهتر برای او باعتبار حکمت ومصلحتی که الله تعالی میدانست و آن مؤمن
بر آن صبر میکرد ای فضیل بن یسار بدرستی که شأن اینست الله تعالی نمیکند با مؤمن
مگر آن چیز را که بهتر است برای آن مؤمن ای فضیل بن یسار اگر همتا میبود دنیا نزد الله
تعالی بپر پشه را نمی آشامانید دشمن خود را از دنیا مقدار یک آشامیدن از آب ای فضیل
بن یسار بدرستی که شأن اینست که هر که باشد منظور خاطر او یک منظور خاطر که بری
حق باشد و بس در همه اصل فعلی وقولی میسازد الله تعالی منظور خاطر او را یعنی
که منظور او بفعل بجا آید و هر که منظور خاطر او در هر دره ایست یعنی که مروّج
میکند بی روی باطل را با پیروی حق باک نمیدارد الله تعالی که در کدام دره باطل جهنمی شود
یعنی که البته جهنمی میشود در باطلی از باطلها ششم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله قال الله عزّ وجلّ ما تردّدت فی شیء انا فاعله کتردّدی فی موت عبدی المؤمن
انّنی لاحبّ لقاءه ویکره الموت فاصرفه عنه وانّه لیدعونی فاجیبه وانّه لیسألنی
فاعطیه ولو لم یکن فی الدنیا الا واحد من عبیدی مؤمن لاستغنیت به عن
جمیع خلقی ولجعلت له من ایمانه انسا لا یستوحش الی احد شرح التردّد مصدر باب
تفعّل برگشتن کسی از کردن کاری که اراده آن کرده وانجا استعاره شده برای ترک
کار برای مانعی که اگر آن مانع نمیبود اراده آن کار میشد واین ترک بر دو قسمت اول

ترك بالكلية دوم ترك در وقتی وتاخیر در وقتی دیگر وتعدیه قسم دوم بفی جایزست مثل اینجا وبعن جایزست مثل آنچه می آید در حدیث هفتم باب صد وچهل وپنجم وانا فاعله لحتراز از قسم اول ترك ستانی بکسر همزه استیناف بیانی است واو در وانه بکسر همزه حالیه است واشارتست باینکه کراهت بود وقسم است اول محض نفرت طبع وآن با اراده وطلب مکروه جمع میشود مثل اراده خوردن دوای کریه وخوبی داروی آن دوم کریزان بودن از چیزی وطلب نجات ازان ومراد اینجا قسم دوست ومیتواند بود که واو برای عطف بر انی باشد وچون سوال عبارتست از سوال نجات از مرک باشد همان اشارت تصفیه شود ومیتواند بود که واو برای عطف بر ما ترددت باشد وسوال مطلق باشد الدعا خواندن کسی یکی را برای حاجتی مثل گفتن یا الله وطلب حاجت مثل گفتن لبیک عبدی وبر آوردن حاجت ومراد اینجا معنی اول است السوال طلب حاجت که بعد از خواندن میباشد الاستغنا بی نیازی ومراد اینجا ترك بر طرف کردن نظام عالمست برای حصول مصلحتی در باقی داشتن تعدیه بتوحش بالی برای تضمین معنی محتاج است چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دوم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله عز وجل در حدیث قدسی تردد نکردم در چیزی که من در آخر میکنم آن را مانند تردد من در مرگ بنده من که مومنست بیان این آنکه بدرستی که من میخواهم ملاقات او را یعنی دادن ثواب عمل او را واو میخواهد مرگ را پس بر میگردانم مرگ را از او در حالی که بدرستی که آن مومن هر آینه میخواند مرا پس جواب میگویم او را در حالی که بدرستی که طلب برگردانیدن مرگ میکند از من پس میدهم او را آن مطلوب را وعزت مومن نزد من بمرتبه ایست که اگر نبود در دنیا مگر یکی از بندگان من که مومن باشد هر آینه باقی داشتن نظام عالم وروزی خلایق بی نیاز میشدم از ایمان جمیع مخلوقین دیگر من ومیگردانیدم برای او بسبب ایمان او آرامی که وحشت نمیکرد ومحتاج نمیشد بسوی یکی

اصرف عنی المرت ومراد اینجا معنی اول است الاجابه جواب خواندن کسی مثل گفتن

که رفیق

که رفیق وهم مذهب او باشد باب صد وسوم اصل باب ان المومن یسکن الی المومن شرح الی هعنی مع است یعنی این بابیست در بیان آرام گرفتن مومن با مومن در این باب یك حدیثاست اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان المومن لیسکن الی المومن کما یسکن الظمآن الی الماء البارد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مومن هر آینه آرام میگیرد با مومن چنانچه آرام میگیرد تشنه با آب خنک باب صد وسوم اصل باب فیما یدفع الله بالمومن شرح این بابیست در بیان آنچه دفع میکند الله تعالی از بلاها ببرکت مومن در این باب سه حدیثاست اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الله لیدفع بالمومن الواحد عن القریة الفناء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع میکند ببرکت یك مومن از مجمع مردم مثل شهر وده طاعون وماننده آن را مراد اینست که گاهی باین سبب دفع می کند چنانچه در حدیث آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لا یصیب قریة عذاب وفیها سبعة من المومنین شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نمی رسد بمجمع مردم عذاب مثل طاعون در حالی که در آن مجمع هفت کس از مومنان باشند سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قیل له فی العذاب اذا نزل بقوم یصیب المومنین قال نعم ولکن یخلصون بعده شرح ضمیر یخلصون بصیغه معلوم باب نصر راجع بمومنین است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفته شد امام را در عذاب مثل طاعون وقحط چون نازل شود بمجمع که آیا میرسد مومنان را گفت آری ولیکن مومنان خالص میشوند بعد از آن عذاب یعنی که اهوال قیامت که می آید ربا نمی بیند باب صد وچهارم اصل باب ان المومن صنفان شرح این بابیست در بیان اینکه مومن دو قسم است در این باب سه حدیثاست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال المومن مومنان فمومن صدق بعهد الله ووفی بشرطه وذلك قول الله عز وجل

مراد از عذاب در اینجا کو کیست

مغیر بوده راجع

رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ الَّذِي لَا يُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ
وَذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ وَمُؤْمِنٌ كَخَامَةِ الزَّرْعِ يَعْوَجُّ أَحْيَاناً وَيَقُومُ أَحْيَاناً
فَذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَأَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَذَلِكَ مِمَّنْ يُشْفَعُ لَهُ وَلَا يَشْفَعُ
شرح صدقوا بصیغه معلوم باب نصر یا ضرب با دو مفعول بعید بمعنی فی است و اشارت است باینکه ما عاهد
بتقدیر بما عاهد است اهوال جمع هول بفتح ها و سکون واو چیزهای که از آنها ترسند و ندانند
که عاقبت چه خواهد شد الخامه بخاء با نقطه و الف و تخفیف میم مانند ندی از گیاه
که ساق داشته باشد و اضافه آن بتقدیر من است الزرع بفتح زای با نقطه و سکون
راء بی نقطه و عین بی نقطه آنچه رویده باشد یعوج بتقدیم جیم بصیغه معلوم باب
افعلال است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مؤمن دو قسم است بیان این
آنکه مؤمنی راست گفت در پیمانی که با الله تعالی کرده و آن اظهار ربوبیت رب العالمین
است چنانچه در سوره اعراف گفته أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى و بیان شد در شرح حدیث
چهارم باب ششم و وفا کرده بشرط الله تعالی که در سوره طه گفته وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ
وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى و بیان شد در شرح حدیث سوم باب بیست و سوم و آن مضمون
قول الله تعالی است در سوره احزاب مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ از جمله مؤمنان مردانند که
راست گفتند در آنچه پیمان کردند با الله تعالی بر آن پس آن مؤمن کسی است که نمیخورد
او را هولهای دنیا مثل قحط و طاعون در ایام زندگی و مثل دیدن مهیب در وقت
مردن و نه هولهای آخرت و آن مؤمن از جمله کسانی است که در آخرت شفاعت
میکنند و شفاعت کرده نمیشود برای ایشان و مؤمنی دیگر مانند نهالست از جمله زرع
کج میشود در اوقاتی و راست می ایستد در اوقاتی پس آن مؤمن از جمله کسانیست که
برمیخورد ایشان را هولهای دنیا و هولهای آخرت و آن مؤمن از جمله کسانیست که
شفاعت کرده میشود برای ایشان و شفاعت نمیکنند باینمعنی که مأذون در شفاعت

الصدق راست بودن در سخن و راست گفتن سخن را و بنا بر اول متعدی بفی میشود و بنا بر دوم متعدی بنفس میشود پس با در صیغه بمعنی فی است حم

نفی اصابة اهوال دنیا و آخرت مبنی بر اینست که راضی بقضاء الله آزرده نمیشود از آنچه واقع شود از مصایب و غیر آنها بلکه بعضی از ایشان مسرور میباشند حم

بتخفیف جیم معلوم باب علم است با حم

مثل گفته گران نخواهد بار با تهون عرنکم سیاکم و ده نخلکم در حفل کرنا حم

میشوند دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنٌ
وَفَى لِلهِ بِشُرُوطِهِ الَّتِي اشْتَرَطَهَا عَلَيْهِ فَذَلِكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً وَذَلِكَ مِمَّنْ يَشْفَعُ وَلَا يُشْفَعُ لَهُ وَذَلِكَ مِمَّنْ لَا تُصِيبُهُ
أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَلَا أَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَمُؤْمِنٌ زَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ فَذَلِكَ كَخَامَةِ الزَّرْعِ كَيْفَمَا
كَفَأَتْهُ الرِّيحُ انْكَفَأَ وَذَلِكَ مِمَّنْ تُصِيبُهُ أَهْوَالُ الدُّنْيَا وَأَهْوَالُ الْآخِرَةِ وَيُشْفَعُ لَهُ وَهُوَ
عَلَى خَيْرٍ شرح کیفما مرکبست از کیف که برای شرطست و ما که زائده است برای تأکید کفا
بفاء و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است با دو به برای ملابست یا برای تعدیه
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت مؤمن دو
قسمست مؤمنی که وفا کرده برای الله تعالی بچهار شرطی که شرط کرده الله تعالی آنها را
بر او در آیت سوره نساء که مذکور شد در شرح حدیث سابق پس آن مؤمن چون از جمله من یطع الله
و الرسول اوکرده چنانچه در سوره نساء است با پیغمبرانست و با نبیانست راست گویان
که اوصیا اند و با شهیدانست و با صالحانست و خوبند آن مؤمنان باعتبار رفیق
یا مراد اینست که خوبند انبیا و صدیقان و شهداء و صالحان باعتبار اینکه رفیق کسی باشند
و حاصل هر دو یکیست و آن مؤمن از جمله جمعیست که شفاعت میکنند و شفاعت کرده
نمیشود برای ایشان و آن مؤمن از جمله جمعیست که برنمیخورد ایشان را هولهای دنیا و نه
هولهای آخرت و مؤمنی که لغزید از جمله اعضایی که با اوست پایی باینمعنی که معصیتی
کرد پس آن مؤمن مانند نهالست از جمله روییده هر روش که سرنشیب میکند
آنرا باد سرنشیب میشود و آن مؤمن از جمله جمعیست که برمیخورد ایشان را هولهای دنیا
و هولهای آخرت و شفاعت کرده میشود برای او و او عاقبت بخیر است سوم اصل
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَامَ رَجُلٌ بِالْبَصْرَةِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
أَخْبِرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ فَقَالَ الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِخْوَانُ الثِّقَةِ وَإِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةِ فَأَمَّا

من حضرت عزوجل حم

مقارنتی که معلوم است از مع النبیین از قبیل مقارنت جزء است با کل و الا بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سی و پنجم ابواب التاریخ مولد النبی صلی الله علیه و آله و در خاتمه کتاب باب صد و دوم است در توضیح آیه سوره نساء و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین تا آخر ظاهر این میبود که من النبیین باشد بجای مع النبیین و من برای تبعیض باشد زیرا که صنف اول مؤمن اگر نبی است از جمله نبیین است و اگر نبی نیست و صدیق است از جمله صدیقین است و اگر صدیق نیست شهید است و اگر شهید نیست از جمله صالحین است دیگر که از صنف دوم مؤمن باشد مانند کزیدگان میباشند در بهشت بوسیله شفاعت ایشان و اشارت باین شد در شرح حدیث دوازدهم باب الورع کتاب ... و الله اعلم الزل بفتح زاء با نقطه و تشدید لام مصدر باب ضرب و الزلل بفتح زاء و فتح لام اول مصدر باب علم لغزیدن و این احتراز است از آنکه از روی اصرار باشد یا در بدو برای ... است و این احتراز است از آنکه از روی خطا یا نسیان یا اکراه باشد و میتواند بود که ... بمعنی من باشد حم

اِخْوانُ الثِّقَةِ فَهُمُ الكَفُّ وَالجَناحُ وَالاَهْلُ وَالمالُ فَاِذا كُنْتَ مِنْ اَخيكَ عَلى حَدِّ الثِّقَةِ
فَابْذُلْ لَهُ مالَكَ وَيَدَكَ وَصافِ مَنْ صافاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَاكْتُمْ سِرَّهُ وَعَيْبَهُ وَاَظْهِرْ
مِنْهُ الحَسَنَ وَاعْلَمْ اَيُّهَا السّائِلُ اَنَّهُمْ اَقَلُّ مِنَ الكِبْريتِ الاَحْمَرِ وَاَمّا اِخْوانُ المُكاشَرَةِ فَاِنَّكَ
تُصيبُ لَذَّتَكَ مِنْهُمْ فَلا تَقْطَعَنَّ ذلِكَ مِنْهُمْ وَلا تَطْلُبَنَّ ما وَراءَ ذلِكَ مِنْ ضَميرِهِمْ
وَابْذُلْ لَهُمْ ما بَذَلوا لَكَ مِنْ طَلاقَةِ الوَجْهِ وَحَلاوَةِ اللِّسانِ شرح المکاشره
بشین با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب مفاعله کشاده روئی کردن دو کس با هم خنده روی
و مانند آن بیان کبریت احمر شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلم گفت برخاست مردی در بصره سوی امیر المؤمنین علیه السلم پس
گفت ای امیر المؤمنین خبر ده ما را از احوال برادران مومن پس گفت برادران دو قسمند
برادران اعتماد و برادران کشاده روئی پس اما برادران اعتماد پس ایشان دست و
بازو و اهل و مال اند برای اینکه پس چون شدی نسبت ببرادر مومن خود بمرتبه اعتماد
پس عطا کن برای او مالت را که محتاج بآن باشد و مدد کن او را ببدن خود چون
محتاج بآن شود و دوستی خالص کن با هر که او دوستی خالص کرد با او و دشمنی کن با هر که
دشمنی کرد با او پنهان کن راز او را و عیب او را و ~~احوالی که در نظرها عیب باشد~~
~~نخواهی که مذکور شود~~ و ظاهر کن از جمله احوال او خوبی را و بدان ای پرسنده
که آن قسم مومنان کمیابترند از ~~یاقوت سرخ اعلا~~ کبریت احمر که طالبان کیمیا در طلب آنند
باشند و اما برادران کشاده روئی پس بدرستیکه تو در می یابی لذت خود را از ایشان
بمصاحبت و همزبانی و مانند آنها پس قطع مکن البته آن دریافتن لذت را از ایشان
و تفحص مکن البته آنچه را که در پس آن کشاده روئیست که چیزی باشد که در دل
ایشانست و عطا کن برای ایشان آنچه را که عطا کردند برای تو که کشاده روئی و شیرین
زبان باشد مراد اینست که اگر تفحص دل ایشان کنی ممکن است که نفاق و مانند آنها
حسدم

آنکه در دل او باشد چنانکه می آید در حدیث دوازدهم باب شده ابتلاء المؤمن ... صح

از اخلاق ذمیمه ظاهر شود و تو از لذت کشاده روئی در مصاحبت ایمانی باب صدق
بیخم اصل باب ما اخذه الله علی المؤمن من الصبر علی ما یلحقه فیما ابتلی به شرح این
باب بیان چیزیست که پیمان گرفته شود آن الله تعالی بر مؤمن آن صبر مؤمن
بر هر آزاری که میرسد باو بسبب وقوع آنچه مکلف شده بآن مراد امر بمعروف و نهی از منکر و ما شابه
آنست در این باب نه حدیث است اول الاصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لقد
اخذ الله میثاق المؤمن علی ان لا یصدق مقالته و لا ینتصف من عدوه و ما من
مؤمن یشفی نفسه الا بفضیحتها لان کل مؤمن ملجم شرح تشفی بشین بانقطه
و فاء بصیغه مضارع معلوم غائبه معتل اللام یائی باب علم یا باب ضرب است التشفی
بفتح شین و فا و الف مقصوره غروب آفتاب و مراد انجام دادن است نفسه مرفوع
و فاعل تشفی است و بفضیحتها برای ملابست ملجم بجیم بصیغه اسم مفعول باب افعالست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت گرفته الله تعالی پیمان مومن را
بر صبر بر اینکه در زمان دولت باطل قبول کرده نشود سخن او و انتقام کشیده نشود
از دشمن او و نیست هیچ مومنی که وفات یابد جان او مگر با رسوائی و قبول نکردن
سخنش و انتقام نکشیدن از دشمنش برای اینکه هر مومنی ممنوع است از سخنانی که
باعث رسوائی مطالبه دنیا شود در زمان دولت باطل دوم الاصل قال رسول
الله صلی الله علیه و آله ان الله اخذ میثاق المؤمن علی بلایا اربع ایسرها علیه
مؤمن یقول بقوله یحسده او منافق یقفو اثره او شیطان یغویه او کافر
یری جهاده فما بقاء المؤمن بعد هذا شرح یغویه از باب تفعیل التغویه گمراه
گمراه شمردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه الله تعالی
گرفته پیمان مومن را بر چهار بلیه ... مومنی که موافق اعتقاد
اوست که حسد میکند او را یا بلای منافقی که پیروی و تتبع میکند ...
مثل

که عیب جوئی او میکند یا بدی شیطان او را با بدی کافر صریحی که فتوی میدهد و قصد میکند جنگ مؤمن را برای جهت بقای مؤمن در دنیا بعد از اینکه مذکور شد او است (صفتی که کراه میشود)

که پس مؤمن بغایت کمیاب خواهد بود **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما افلت المؤمن من واحدة من ثلث ولربما اجتمعت الثلث علیه اما بعض من یکون معه فی الدار یغلق علیه بابه یؤذیه او جار یؤذیه او من فی طریقه الی حوائجه یؤذیه ولو ان مؤمنا علی قلة جبل لبعث الله عز وجل الیه شیطانا یؤذیه ویجعل (علیه) الله له من ایمانه انسا لا یستوحش معه الی احد **شرح** بعض بفتح با یکنقطه و سکون عین بی نقطه و ضاد با نقطه مبتدا ست خبرش یؤذیه است یغلق بغین با نقطه (مشدد) مضارع معلوم یا مجهول از باب افعال است و فاعل آن ضمیر مستتر است یا محذوف است و نایب فاعل بابه است ضمیر علیه راجع بمرجع ضمیر مستتر در یکون است و جمله یغلق علیه بابه حالست از ضمیر یکون و مراد اینست که از اهل آن خانه است برای کاری آنجا بیا مده مراد بشیطان شیطان حقیقی است چه کاویدن شیطان با مؤمن بیشتر از کافر بدن او یا منافق است چه انس اصل از منافق فارغ شده و میتواند بود که مراد شیطان صفت باشد (واو در ویجعل حالیه است) الی را الی احد برای تضمین یستوحش معنی یحتاج است چنانچه بیان شده در شرح حدیث ششم باب صد و یکم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت خلاص نشد مؤمن از سه خصلت و هر آینه بسا که جمع شد آن سه خصلت بر آن مؤمن (از یکی) یا بعض جماعتی که میباشند با او در خانه و حالی که می بندد بر او در خود را آزار او میکند یا همسایه آزار او میکند یا کسی که در راه اوست سوی حاجتهای او که آمد و رفت میکند در آن راه آزار او میکند و اگر اینکه مؤمنی بر سر کوهی میبود هر آینه برمی انگیزانید الله عز وجل بقضا و قدر خود سوی او شیطانی را که آزار کند او را و میکردانید الله تعالی برای آن مؤمن بسبب ایمان او آرامی که وحشت نکند با آن آرام

صفحه

و محتاج نشود سوی یکی رفیق او باشد **چهارم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اربع لا یخلو منهن المؤمن او واحدة منهن مؤمن یحسده وهو اشدهن علیه ومنافق یقفو اثره او عدو یجاهده او شیطان یغویه **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت چهار خصلت خالی نیست از آنها مؤمن یا خالی نیست از یکی از آن خصلتها **اول** حسد مومنی که حسد کند او را و آن حسد مؤمن مشکلتر آن چهار خصلت است بر آن مؤمن **دوم** پیروی منافقی که پیروی فعل او میکند یا نمیمی که در فکر عیب جوئیا وست **سوم** دشمن صریحی که جنگ میکند با او **چهارم** شیطان صفتی که گمراه میشود او را **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله جعل ولیه فی الدنیا غرضا لعدوه **شرح** الغرض بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه و ضاد با نقطه هدف **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه الله تعالی گردانیده دوست خود را در دنیا هدف تیر برای دشمن خود **ششم اصل** کنت عند ابی عبد الله علیه السلم فشکا الیه رجل الحاجة فقال اصبر فان الله سیجعل لک فرجا قال ثم سکت ساعة ثم اقبل علی الرجل فقال اخبرنی عن سجن الکوفة کیف هو فقال اصلحک الله ضیق منتن واهله باسوء حال قال فانما انت فی السجن فترید ان تکون فیه فی سعة اما علمت ان الدنیا سجن المؤمن **شرح** بود مرد از امام جعفر (صادق علیه السلم) پس شکایت برد سوی او مردی باظهار احتیاج کرد پس امام علیه السلم گفت صبر کن چه بدرستیکه الله تعالی زود خواهد گردانید برای تو خلاصی از احتیاج مراد مرگ مؤمنست راوی گفت بعد از آن امام علیه السلم خاموش شد ساعتی بعد از آن رو آورد بر آن مرد پس گفت خبر ده مرا از زندان کوفه که چگونه است آن پس آن مرد گفت نگاهدارد ترا الله تعالی آن زندان تنگ گندیده است و اهل آن زندان ببدترین حالی گرفتارند امام گفت پس جز این نیست که تو در زندانی پس آیا میخواهی که باشی در زندان بر حال وسعت آیا ندانستی اینرا که دنیا زندان مؤمنست **هفتم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم

يقول الدنيا سجن المؤمن فأي سجن جاء منه خير شرح اى براى استفهام انكاريست
يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلم كه ميگفت دنيا زندان مومنست پس كدام زندان
است كه آمد از وى خيرى مراد اينست كه توقع مومن فراغت دنيا را بيجا است هشتم اصل
عن داود بن ابي يزيد عن ابي عبد الله عليه السلم قال المؤمن مكفر وفي رواية اخرى
وذلك ان معروفه يصعد الى الله فلا ينتشر في الناس والكافر مشكور شرح المكفر
بفا و راء بى نقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل براى كثرتست كسى كه نعمت بسيار دهد
وقدر نعمت بسيار او را ندانند واگر كثرت ملحوظ نشود او را مكفور ميگويند چنانچه
گفته در سوره بقره ولا تكفرون يعني روايتست از داود بن ابو يزيد از امام جعفر
صادق عليه السلم گفت مومن كفران نعمت بسيار او كرده شده است ودر روايتي ديگر از
امام جعفر صادق عليه السلم كه غير روايت داود است در اين موضع اين زيادتي هست
كه وآن كفران نعمت بسيار او براى اينست كه نعمت بسيار او بالا ميرود بسوى الله تعالى
پس مشهور نميشود ميان مردمان مراد اينست كه قدر نعمت بسيار مومن را غير الله تعالى
وكسى كه بوسيله وحى او برسول دانسته باشد كسى نميداند زيرا كه نعمت بسيار او
از قبيل دادن زر وسيم نيست بلكه از نعمتهاى او اينست كه حيات جميع خلايق وبقاى
ايشان بطفيل ايمان اوست وموافق اينست آنچه گذشت در حديث شانزدهم
باب هفتاد وهفتم هشتم كه باب المصافحه است كه وان المؤمن لا يوصف
واگر مراد اين باشد كه عطاى مومن مخصوص مستحقين بيزبانست ونهانست
توهم منافات ميشود ميان اين حديث وآنچه مى آيد در حديث سيزدهم باب
صدوشانزدهم وممكنست دفع منافات باينكه مراد اينجا عبادات ماليه باشد
ومراد بآنچه مى آيد عبادات بدنيه باشد يا باينكه مراد اينجا مومن كامل باشد ومراد
بآنچه مى آيد مومن ناقص شيعى در هر دو روايت اين هست كه وكافر شكر نعمت كرده

شده

شده است مراد اينست كه چون بمردم بى حيا وهرزه گو عطا ميدهد مشهور ميشود بكرم
نهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ما من مؤمن الا وقد وكل الله به اربعة
شيطانا يغويه يريد ان يضله وكافرا يغتاله ومؤمنا يحسده وهو اشدهم عليه
ومنافقا يتتبع عثراته شرح يريد ان يضله بيان يغويه است براى دفع توهم
غوايه مؤمن الاغتيال بغين با نقطه مصدر باب افتعال هلاك العثرات بفتح
عين بى نقطه وفتح ثاء سه نقطه وراء بى نقطه جمع عثر بسكون ثاء در آمدن پا
اينجا فى مضمون حديث دوم است دهم اصل عن ابي جعفر عليه السلم قال سمعته يقول
اذا مات المؤمن خلى على جيرانه من الشياطين عدد ربيعة ومضر كانوا مشتغلين
به شرح ربيعه بفتح راء بى نقطه وكسر باء يك نقطه وسكون ياء دو نقطه در زير
وعين بى نقطه ومضر بضم ميم وفتح ضاد با نقطه وراء بى نقطه دو قبيله اند كه
در كثرت ضرب المثل ميشوند ضمير كانوا راجع بشياطين است يا راجع بجيرانه
المشتغل بكسر غين با نقطه وگاهى مفتوح مستعمل ميشود ممنوع از كارى يعني
روايتست از امام محمد باقر عليه السلم راوى گفت شنيدم از او كه ميگفت چون
مرد مومن سر داده ميشود بر همسايگان وآشنايان او از جمله شياطين عدد ربيعه
ومضر بودند آن شياطين ممنوعان از اغواى جيران بوسيله آن مومن يا مراد اينست
كه براى وجود او آن جيران معاصى نميكردند چون برطرف شد شروع در معاصى ميكنند
وحاصل هر دو يكى است يازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ما كان ولا
يكون وليس بكائن مؤمن الا وله جار يؤذيه ولو ان مؤمنا في جزيرة
من جزائر البحر لابتعث الله له من يؤذيه شرح الجار بجيم والف وراء بى نقطه
آشنا مثل همسايه ورفيق وهم معامله وحد همسايه يكى تا چهل خانه است يعني
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت نبوده ونخواهد بود ونيست مومنى

عن جابر م

از جابر م

مگر بر حالی که او را آشنایی است که آزار میکند و را او کر اینکه مومنی در جزیره از جزیرها ی
دریا باشد هر آینه بر می انگیزد الله تعالی بقضا و قدر خود برای او کسی را که آزار کند
او را دوازدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ لَمَّا كَانَ فِيمَا مَضَى وَلَا فِيمَا بَقِيَ
وَلَا فِيمَا اَنْتُمْ فِيهِ مُؤْمِنٌ اِلَّا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ شرح وَلَا فِيمَا بَقِيَ بتقدیر ولا یکون فیما
بقی است و بقی بمعنی یجیئی است و لا فیما انتم فیه بمعنی و لیس فیما انتم فیه است و مضمون
این موافق سابقست سیزدهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ
مَا كَانَ وَلَا يَكُونُ اِلَى اَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مُؤْمِنٌ اِلَّا وَلَهُ جَارٌ يُؤْذِيهِ شرح مضمون
این ظاهر است از سابق باب صد و ششم اصل بَابُ شِدَّةِ اِبْتِلَاءِ الْمُؤْمِنِ شرح این باب
بیان سختی مبتلا کردن الله تعالی مومن راست در این باب سی حدیث است
اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْاَنْبِيَاءُ ثُمَّ الَّذِينَ
يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بدرستی که سخت ترین مردم با عتبار بلا پیغمبرانند بعد از آن جمعی که متصل با ایشانند
که اوصیا باشند بعد از آن افضل مومنان پس افضل یا یعنی که هر کدام بقدر
فضیلت خود مبتلا میشوند دوم اصل ذُكِرَ عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم الْبَلَاءُ
وَمَا يَخُصُّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ سُئِلَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ
اَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا فَقَالَ النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ وَيُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ
بَعْدُ عَلَى قَدْرِ اِيمَانِهِ وَحُسْنِ اَعْمَالِهِ فَمَنْ صَحَّ اِيمَانُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ
وَمَنْ سَخُفَ اِيمَانُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ شرح مذکور شد نزد امام جعفر
صادق علیه السلام بلا و آنچه ممتاز میکند الله تعالی بآن از جمله بلاها
مومن را پس امام علیه السلم گفت که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که
کیست سخت تر مردمان با عتبار بلا در دنیا پس گفت پیغمبران بعد از ایشان

افضل

عن سماعة بن عمار م

گذشت در کتاب الحجه در حدیث نوزدهم باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایه که باب صد و هشتم است تفسیر الساعه که مذکورست در سوره مریم بخروج قایم شده و باقی م

مراد بالناس در امثال این حدیث اولیاء الله خاکه بیان میشود در شرح حدیث دوم باب ما در اینکه باب صد و نود و نهم است و آنکه دفع منافات میشود میان امثال این و آیه سوره شوری و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم عفی م

افضل اوصیا پس افضل و مبتلا میشود مومن بعد از آنکه مذکور شد بقدر ایمانش پس
اعمالش پس هر که بی عیب شد ایمانش و خوب شد عملش سخت شد بلای او و هر که
تنگ شد ایمانش و ضعیف شد عملش کم شد بلای او سوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عليه السلم قَالَ اِنَّ عِظَمَ الْاَجْرِ لَمَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ وَمَا اَحَبَّ اللّٰهُ قَوْمًا اِلَّا ابْتَلَاهُمْ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که بزرگی از جمله ثواب هر آینه با بزرگی
از جمله بلاست و دوست نداشت الله تعالی جمعی را مگر آنکه مبتلا کرد ایشان را
چهارم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلم قَالَ اَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً الْاَنْبِيَاءُ ثُمَّ الْاَوْصِيَاءُ
ثُمَّ الْاَمَاثِلُ شرح مضمون این موافق حدیث اولست پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلم قَالَ اِنَّ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عِبَادًا فِي الْاَرْضِ مِنْ خَالِصِ عِبَادِهِ مَا يَنْزِلُ
مِنَ السَّمَاءِ تُحْفَةٌ اِلَى الْاَرْضِ اِلَّا صَرَفَهَا عَنْهُمْ اِلَى غَيْرِهِمْ وَلَا بَلِيَّةٌ اِلَّا صَرَفَهَا
اِلَيْهِمْ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که برای الله
عز و جل بندگانیند در زمین از جمله خالص بندگان او فرود نمی آید از قضا
و قدر الهی تحفه نعمتی سوی زمین مگر اینکه گردانیده آن تحفه را از ایشان
سوی غیر ایشان و فرود نمی آید بلایی مگر آنکه گردانیده آنرا سوی ایشان
ششم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم اَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِهِ سَدِيرٍ اِنَّ اللّٰهَ اِذَا اَحَبَّ
عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَاِنَّا وَاِيَّاكُمْ يَا سَدِيرُ لَنُصْبِحُ بِهِ وَنُمْسِي شرح غته
بغین با نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب نصر است
الغت بفتح غین غمناک کردن و گلوی کسی را گرفتن و هر دو اینجا مناسب است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت بر حالی که نزد او سدیر
صیرفی بود بدرستی که الله تعالی چون دوست داشت بنده را غمناک میکند
او را ببلا غمناک کردنی عظیم و بدرستی که ما و شما ای سدیر هر آینه بصبح میرسیم

با بزرگی

فالاماثل م

با آن غمناک کردن ببلا و بنام میرسیم بهمان روش هفتم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال ان الله تبارک وتعالی اذا احب عبداً غتّه بالبلاء غتّاً
وثجّه بالبلاء ثجّاً فاذا دعاه قال لبیک عبدی لئن عجّلت لک ما سألت
انی علی ذلک لقادر ولکن ادّخرت لک فما ادّخرت لک خیر لک شرح
ثجه بثاء سه نقطه وتشدید جیم بصیغه ماضی معلوم باب نصر ست الثج بفتح
ثا روانه کردن آب وخون ومانند آنها ومراد اینجا روانه کردن کسی است بدبختیها
قاضی الحاجات یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت بدرستیکه الله
تبارک وتعالی چون دوست داشت بنده را غمناک کرده او را ببلای غمناک
کردنی عظیم و روانه کرد او را ~~ببلاهای خود بسبب آن~~ بلا و روانه کردنی عظیم
پس چون دعا کرد او را کفت لبیک ای بنده من هر آینه اکر بتعجیل کنم برای تو
آنچیز را که طلبیدی بدرستیکه من بر آن هر آینه قادرم ولیکن ذخیره نهادم
کردم برای تو بیان کنم این آنکه آنچیز ذخیره کردم برای تو بهتر است برای تو
از نعمت دنیا هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان عظیم البلاء یکافا
به عظیم الجزاء فاذا احب الله عبداً ابتلاه بعظیم البلاء فمن رضی فله
عند الله الرضا ومن سخط البلاء فله عند الله السخط شرح یکافا
بصیغه مضارع مجهول مهموز اللام باب مفاعله است یعنی کفت رسول الله
صلی الله علیه وآله بدرستیکه بزرک از جمله بلا برابر کرده میشود با آن برای
جزای آن در روز قیامت بزرک از جمله ثواب پس چون دوست داشت الله تعالی
بنده را مبتلا کرد او را ببزرک از جمله بلا پس هرکه راضی شد بقضای الهی
در آن بلا پس برای اوست نزد الله تعالی رضوان الهی و هرکه نخواست بلا را
پس برای اوست نزد الله تعالی غضب نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم

قال

قال انما یبتلی المؤمن فی الدنیا علی قدر دینه او قال علی حسب دینه شرح روایتست از
امام محمد باقر علیه السلم کفت جز این نیست که مبتلا میشود مؤمن در دنیا بقدر دین داری
او یا بجای قدر حسب بفتح حا بی نقطه وفتح سین بی نقطه و با یکنقطه کفت بهر حال
معنیت وشک از راوی است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما المؤمن
بمنزلة کفة المیزان کلما زید فی ایمانه زید فی بلائه شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم کفت جز این نیست که مؤمن مانند کفه ترازوست ~~و اینکه هر چند در آن میکذارند~~
در کفه دیکر هموزن آن را میکذارند در وقت کشیدن ~~بیان~~ این آنکه هر چند که بقضا و قدر
الهی زیاد کرده میشود در ایمان او زیاد کرده میشود در بلای او ~~واشارتست باینکه کافری که~~
~~با او مؤمن از جانب اوست بمنزله کفه ترازوی دیکر است خواه آن کافر از انس باشد و خواه~~
~~از جن و چند آنکه مؤمن ایمان خود را زیاد میکند کافر بلای خود را که بر مؤمن می~~
~~آورد زیاد میکند~~ یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول المؤمن لا یمضی علیه
اربعون لیلة الا عرض له امر یحزنه یذکّر به شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میکفت مؤمن نمیکذرد بر او چهل شب مکر آنکه واقع میشود برای او کاری که غمنا ک
کند او را یاد او انداخته میشود بسبب آن باینمعنی که در ربوبیت رب العالمین و تنبه
بدر کاه او میکند بسبب آن دوازدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم ان المغیرة یقول
ان المؤمن لا یبتلی بالجذام ولا بالبرص ولا بکذا ولا بکذا فقال ان کان لغافلاً عن
صاحب یاسین انه کان مکنّعاً ثم ردّ اصابعه فقال کانی انظر الی تکنیعه اتاهم فانذرهم
ثم عاد الیهم من الغد فقتلوه ثم قال ان المؤمن یبتلی بکل بلیة ویموت بکل میتة
الا انه لا یقتل نفسه شرح مغیره بضم میم وکسر غین با نقطه وسکون یاء دو نقطه
در پایین و راء بی نقطه ابن سعد بفتح سین بی نقطه وسکون عین بی نقطه ودال بی نقطه
زیدی بوده ولقب او ابتر بوده بفتح همزه وسکون باء یکنقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا و راء

جابر بن یزید از صو

مقصود تشبیه مؤمن است باعتبار ایمان او و جان او
در کفه ترازو چیزیست که میکشند و دو چیز را
با آن تا برابر شود تمیز

بسیلاب بلاهاست انی بکسر همزه جواب لان عجلت
مثبت و الاظهر انی مسلمفت بلکه استیناف بیانست
وجواب شرط محذوفست سقدیر لم ادّرها خیر لک
با مانند آن حم

نخواسته ام خیر ترا بیان این آنکه حم

من جابر بن یزید حم

ذکر رجب سخابه

بنقطه وباو منسوبند بتريد بضم با و سکون تا، که طايفه از زيديه اند ان بکر بعمره و تخفيف نون ساکنه مخففه از متقله است صاحب يا سين عبارت از جبيب نجار است که در زمان وصی عيسی شمعون يا در زمان عيسی عليه السلام دعوت کرد اهل انطاکيه را بدين عيسی و تابع شد رسولان الهی شمعون که وصی عيسی بود و تومان و يحيی که پيش از شمعون بانطاکيه رفته بودند يا تابع شد رسولان عيسی را که ذکر او در سوره يس شده که قال يا قوم اتبعوا المرسلين المکتع تبا، دو نقطه در باء و عين بنقطه بصيغه اسم مفعول باب تفعيل کسی که اندلخته شده باشد انگشتان او يعنی خوره و کاهی انگشتان اندلخته شده نيز استعمال ميکنند چنانچه مي آيد در حديث سيم اين باب و در کتاب الدعا در حديث چهارم باب الدعا للعلل والامراض و در بعض نسخ بجای تا نون است و آن بهمين معنی است تکنيعه مصدر مبنی از برای مفعول است يعنی گفتم امام محمد باقر عليه السلام و اگر بباء يکنقطه باشد نيز بهمين معنی است و اگر بميم باشد نيز بهمين معنی است
بدرستی که مغيره ميگويد که بدرستی که مومن مبتلا نميشود بخوره و نه بلا که سفيد و نه بجنين و نه بجنين مراد آنها ای باعث تمر است پس گفت بدرستی که مغيره بوده است غافل از حال آنکه در سوره يس مذکور است اشارت باينکه من اقصی المدينه در سوره قصص و سوره يس برای اينست که برای بلای در ميان شهر نبوده و ايضا اوراجا بفتح نون و تشديد جيم و الف و را بنقطه ميگفتند يعنی بغايت صاحب خوره ماخوذ است از نجر بفتح نون و فتح جيم که مرضی است در رشتن در گوسفند که از خوردن مار بهم ميرسد و آنرا ميکشد بدرستی که افتاده انگشتان بسبب خوره بعد از آن امام عليه السلام کج کرد انگشتان خود را برونی که دست او شبيه بدست بی انگشتان شود تا ظاهر شود بمخاطب که صاحب يس چنين بوده پس گفت گويا که من نظر ميکنم بسوی صورت افتادن انگشتان دو دست صاحب يس آمد نزد اصحاب قريه انطاکيه پس ترسانيد

او بود هو

ايشانرا از عذاب الهی بمخالفت دين حق بعد از آن برگشت بسوی ايشان در فردای

آذور

آنوز برای ترساندن از عذاب پس کشتند او را بعد از آن امام عليه السلام گفت بدرستی که مومن مبتلا ميشود بهر بلائی و ميميرد بهر قسم مردنی غير اينکه او نميکشد خود را ترک تقيه در وقت وجوب تقيه و مانند آن الکوفی اين حديث و حديث بيست و هفتم و حديث سيم منافات دارد با آنچه می آيد در کتاب روضه در ذيل حديث ابی بصير مع المراه اذا بلغ المومن اربعين سنة آمنه الله من الادواء الثلثه البرص والجذام والجنون کوبيم آنچه در کتاب الروضه است در غالب سنين ميتواند بود که کسی امانی او بيابد قوی باشد بعد از اربعين نيز گرفتار شود چنانچه اشعار بان دارد حديث دوم اين باب سيزدهم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ان المومن من الله عز و جل لبافضل مکان ثلثا انه ليبتليه بالبلاء ثم ينزع نفسه عضوا عضوا من جسده وهو حامد الله على ذلك شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت بدرستی که مومن نسبت بالله عز و جل در فاضلتر مرتبه ايستاده است امام عليه السلام سه بار گفت بيان فاضلتر بودن اينکه بدرستی که الله عز و جل هر آينه مبتلا ميکند او را بمرض يا بلائی ديگر بعد از آن وقت مردن ميکند جان او را از عضو عضو از بدن او و آن مومن حمد الله تعالی ميگويد بر آن قضا و قدر چهاردهم اصل عن ابی عبد الله عليه السلام قال ان فی الجنة منزلة لا يبلغها عبد الا بالابتلاء فی جسده شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستی که در بهشت مرتبه ايست عالی که نميرسد بان مرتبه بنده مگر مبتلا شدن بآفتی در بدن او پانزدهم اصل عن ابی يحيی الحناط عن عبد الله بن ابی يعفور قال شکوت الی ابی عبد الله عليه السلام ما القى من الاوجاع وکان مسقاما فقال لی يا عبد الله لو يعلم المومن ما له من الاجر فی المصائب لتمنی انه قرض بالمقاريض شرح وکان مسقاما عبارت ابی يحيی است و ضمير کان راجع بعبد الله است المسقام بکسر ميم و سکون سين بنقطه و قاف و الف کسی که

ذکر است هم
بنابر قاعده اصولی که کوئی استعمال با عام احتمال قرينه عموم است هم

بنزع بنون و زاء بانقطه و عين بينقطه مضارع معلوم باب ضرب است ... بفتح نون و ... فا و سين ... بضم ... و سکون ... و ... نفس است ... و حاصل ... ماسلمی مرح است بحر

بسیار بیمار میشود ما موصوله و استفهامیه مبتدا اند بود الاجر بفتح همزه و سکون جیم
و راء بی نقطه مزد عمل اختیاری و مراد اینجا عوض است چه بیماری اختیاری نیست مگر آنکه
آنکه مراد صبر بر بیماری و ترک جزع باشد قرض بقاف و راء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه
مجهول باب تفعیل برای مبالغه یا از باب ضرب است یعنی روایتست از ابو یحیی کندم فروشی
از عبد الله بن ابی یعفور گفت عرض کردم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلم آنچه
را که بر میخوردم آن را از کوفت و بود بسیار مرض پس امام گفت مرا ای عبد الله اگر
میدانست مؤمن آنچه را که برای اوست در بهشت از جمله عوض آزارهای
که بر میخورد او را در دنیا هر آینه آرزو میکرد اینکه او را بکاردها پاره پاره کرده
می شد بمقراضها شانزدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ اِنَّ اَهْلَ الْحَقِّ
لَمْ یَزَالُوْا مُنْذُ کَانُوْا فِیْ شِدَّةٍ اَمَا اِنَّ ذٰلِکَ اِلٰی مُدَّةٍ قَلِیْلَةٍ وَعَافِیَةٍ طَوِیْلَةٍ شرح کانوا
تامه است نه ناقصه خبر لم یزالوا است الی بمعنی مع است و میتواند بود که برای انتها
باشد و مراد بمدت اجل باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
بدرستی که اهل حق همیشه بوده اند از آن وقت که بوده اند در سختی آگاه باش بدرستی که
آن سختی باندک زمانیست و با فراغت دور و دراز است هفدهم اصل عَنْ اَبِیْ جَعْفَرٍ
عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَیَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ کَمَا یَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ اَهْلَهُ
بِالْهَدِیَّةِ مِنَ الْغَیْبَةِ وَیَحْمِیْهِ الدُّنْیَا کَمَا یَحْمِی الطَّبِیْبُ الْمَرِیْضَ شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل هر آینه وا میرسد و یاد
بود میکند مؤمن را ببلا چنانچه وا میرسد مرد اهل و عیال خود را بهدیه در
سفر و الله تعالی پرهیز میفرماید مؤمن را از نعمت دنیا چنانچه پرهیز میفرماید
طبیب بیمار را از مضرات هجدهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُوْلُ لَمْ یُؤْمَنِ
الْمُؤْمِنُ مِنْ هَزَاهِزِ الدُّنْیَا وَلٰکِنَّهُ آمَنَهُ مِنَ الْعَمٰی فِیْهَا وَالشَّقَاءِ فِی الْآخِرَةِ شرح

[margin: ذات مس لمسکم الی یوم القیامه بخیر م]

[margin: در زمانی اندک است م]

شرح الهزاهز بفتح ها و زای با نقطه و الف و کسر ها و زای با نقطه جمع هزهزه
که مصدر باب رباعی مجرد بمعنی اسم فاعلست یا جمع مهزهز که بصیغه اسم فاعل رباعی مجرد است
بلاهایی که مضطرب کننده است الشقا بفتح شین با نقطه و قاف و الف مقصوره
و کاهی ممدوده نیز میباشد بمعنی سختی یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت ایمن
نکرده الله تعالی مؤمن را از مضطرب کنندهای دنیا و لیکن الله تعالی ایمن کرده او را
از کوری باطن در دنیا و سختی در آخرت نوزدهم اصل کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا
یَقُوْلُ اِنِّیْ لَاَکْرَهُ لِلرَّجُلِ اَنْ یُعَافٰی فِی الدُّنْیَا فَلَا یُصِیْبَهُ شَیْءٌ مِنَ الْمَصَائِبِ شرح میگفت
امام زین العابدین علیه السلم بدرستی که من هر آینه دوست نمیدارم برای مرد اینکه در
فراغت اندازه شود در دنیا با اینروش که بر نخورد او را چیزی از آزارها بیستم اصل
قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ دُعِیَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِلٰی طَعَامٍ فَلَمَّا دَخَلَ مَنْزِلَ الرَّجُلِ
نَظَرَ اِلٰی دَجَاجَةٍ فَوْقَ حَائِطٍ قَدْ بَاضَتْ فَتَقَعُ الْبَیْضَةُ عَلَی وَتَدٍ فِیْ حَائِطٍ فَثَبَتَتْ
عَلَیْهِ وَلَمْ تَسْقُطْ وَلَمْ تَنْکَسِرْ فَتَعَجَّبَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ
اَعَجِبْتَ مِنْ هٰذِهِ الْبَیْضَةِ فَوَالَّذِیْ بَعَثَکَ بِالْحَقِّ مَا رُزِئْتُ شَیْئًا قَطُّ فَنَهَضَ
رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَلَمْ یَاْکُلْ مِنْ طَعَامِهِ شَیْئًا وَقَالَ مَنْ لَمْ یُرْزَاْ فَمَا لِلّٰهِ فِیْهِ
مِنْ حَاجَةٍ شرح فتقع بنون و قاف و فتح عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است
النقع بلند کردن آواز اعجبت بهمزه استفهام و صیغه ماضی معلوم مخاطب باب علم است
رزئت براء بی نقطه و زای با نقطه و همزه بصیغه ماضی متکلم وحده مجهول باب
منع و ضمیر متکلم مفعول اول و نایب فاعلست شیئا مفعول دوم است لم یرزا بهمزه بصیغه
مجهولست و مفعول دوم محذوفست استعمال حاجت بکیر در حق الله تعالی مجاز است
و عبارت از این نیست که الله تعالی رعایت مصلحت در خلق عالم برای وجود او و امثال
او از مؤمنان حقیقی کرده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم خوانده شد نبی صلی

[margin: الله]

[margin: در اینجا بیان شده در شرح حدیث اول باب بیست و سیوم م]

[margin: بود علی بن الحسین صلوات الله علیهما که میگفته م]

صلی الله علیه و آله بسوی طعامی پس چون داخل منزل آن مرد شد نظر کرد بسوی مرغ ...
خانگی بالای دیواری بر حالیکه کرد پس صدای بلند کرد آن تخم پس بیحرکت در دیواری پس
بر جا ماند بربالای آن میخ و نیفتاد و نشکست پس تعجب کرد نبی صلی الله علیه و آله از آن
پس گفت او را آن مرد آیا تعجب کردی از این تخم پس قسم بآنکه فرستاد ترا باقرآن که ناقص کرده
نشدم هیچ چیز هرگز یا یمنی که هرگز نقصانی بمن نرسیده امام گفت پس برخاست رسول
صلی الله علیه و آله و نخورد از طعام آن مرد چیزی را و گفت کسی که نقصانی باو نرسیده
پس نیست الله تعالی را در او هیچ حاجت مراد اینست که مؤمن حقیقی نیست بیت و
یکم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا حاجة لله فیمن لیس له فی ماله
و بدنه نصیب شرح بیان حاجت الهی شده در شرح حدیث سابق مراد بنصیب
حصه ایست که ناقص شود بقضا و قدر الهی از کسی بی اختیار او برای ذخیره آخرت یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حاجتی نیست برای الله تعالی در کسی که نیست
الله تعالی را در مال آنکس و بدن آنکس حصه بیت و دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ان الله عز و جل یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا
یبتلیه بذهاب عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و علی ولده و علی
اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط علی عقله ترک له لیوحد الله به شرح روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه الله عز و جل مبتلا میکند مؤمن را بهر
بلائی و میمیراند او را بهر نوع مردنی و مبتلا نمیکند او را برفتن عقلش آیا نمی بینی
ایوب نبی علیه الصلوة و السلم را که چون مسلط شد ابلیس علیه اللعنة بر مال آن نبی
و گوسفندان که بتاراج ظالمان رفت و بر اولادش که بظلم کشته شدند و بر اهل
بیتش که از و نفرت گرفتند باغوای ابلیس و بر هر چیزی از او و مثل خانه و اثاث البیت و
ستان و مسلط نشد بر عقلش و اگذاشته شد عقلش برای و تا یگانه شمرد الله تعالی

در دو بیت و الوهیت بآن عقل بیت و سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال انه
لیکون للعبد منزلة عند الله فما ینالها الا باحدی خصلتین اما بذهاب ماله او ببلیة
فی جسده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستیکه شان اینست
که هر آینه میباشد برای بنده مرتبه عظیمی نزد الله تعالی با بنروش که در نمی یابد آن
مرتبه را مگر بیکی از دو خصلت یا برفتن مالش یا بلائی در بدنش بیت و چهارم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عز و جل لولا ان یجد عبدی المؤمن فی قلبه
لعصبت راس الکافر بعصابة حدید لا یصدع راسه ابدا شرح لولا تا آخر اشارت
باینکه مؤمن خالص از هیچ چیز اند و هناک نمیشود چنانچه گفته الکیلا تاسوا علی
ما فاتکم یجد بجیم و دال بی نقطه بصیغه غائب مضارع معلوم باب حسب منصوبست فقط
اشارت باینست که مؤمن خالص اگر اند و هکین میشد اظهار اندوه خود میکرد عصبت
بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و باء یکنقطه بصیغه ماضی متکلم وحده از باب تفعیل
العصب بفتح عین و سکون صاد مستحکم کردن چیزی التعصیب بستن عصابه بر سر
کسی العصابه بکسر عین آنچه با آن مستحکم کنند و سربند یصدع بصاد بی نقطه و دال
بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب فعالت او صدع صاحب
صدع شدن و صدع بفتح صاد و فتح دال یعنی زنگ و چرکیست که بربالای آهن
ظاهر میشود و جمله نعت حدیدست و ضمیر راسه راجع بحدیدست یعنی روایت
از امام جعفر صادق که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی اگر نمیبود اینکه لولا اندوه
هگین شود بنده من که مؤمنست در دل خود هر آینه مستحکم میکردم سر کافر را بآلتی
از آهنی که صاحب زنگ نشود بالای آن آهن هرگز بیت و پنجم اصل قال رسول
صلی الله علیه و آله مثل المؤمن کمثل خامة الزرع تکفئها الرياح کذا و کذا و کذلک
المؤمن تکفئه الاوجاع و الامراض و مثل المنافق کمثل الارزبة المستقیمة التی لا

او يُصِيبُهَا شَيْءٌ حَتَّى يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ فَيَقْصِفُهُ قَصْفاً شرح خامه الزرع بیان شده
حدیث اول باب صد و چهارم تفاوت میان این تشبیه که شامل جمیع مؤمنانست
و تشبیه سابق که مخصوص بعض مؤمنانست باعتبار اینست که اینجا تشبیه اوجاع
و امراض بباد شده و آنجا تشبیه معصیت بباد شده تکفئها بفاء و همزه بصیغه مضارع
غائبه یا با فعالست و در بعض نسخ بعد از فا صورت العنب و برین تقدیر از باب
شمع است و هر و سیله معنی استاده رزیه بکسر همزه و سکون را بنقطه و فتح زاء
با نقطه و تشدید یاء یکنقطه عطا عصای کوچکی که از آهن است حتی متعلق بجار و
مجرور در کمثل او رزیه فیقصفه بقاف و صاد بی نقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم
غائب باب ضرب است قصفاً بفتح قاف و سکون صاد مفعول مطلق برای نوعست
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله حال مؤمن مانند حال نخل ساقدار از جمله
رویده است سر بشیب میکند از بادها چنین و چنین یعنی هر طرفی و همچنانست
مؤمن مضطرب میکند او را دردها و بیماریها و حال منافق مانند حال عصای کو
چک آهنی است که راستاست این صفت دارد که برنمیخورد او را چیزی که آنرا کج کند
تا آنکه آید نزد آن منافق مرگ پس بشکند او را شکستنی عظیم بیست و ششم اصل عن ابی
عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْماً لِأَصْحَابِهِ مَلْعُونٌ كُلُّ مَالٍ لَا
يُزَكَّى مَلْعُونٌ كُلُّ جَسَدٍ لَا يُزَكَّى وَ لَوْ فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ يَوْماً مَرَّةً فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا
زَكَاةُ الْمَالِ فَقَدْ عَرَفْنَاهَا فَمَا زَكَاةُ الْأَجْسَادِ فَقَالَ لَهُمْ أَنْ تُصَابَ بِآفَةٍ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت نبی صلی الله علیه و آله روزی
برای اصحابش ملعونست هر مالی که زکوة آن گرفته نشود ملعونست هر بدنی که زکوة
آن گرفته نشود هر چند که در هر چهل روز یکبار باشد پس گفته شد ای رسول الله
اما زکوة مال پس بتحقیق شناخته ایم آنرا پس چیست زکوة بدنها پس گفت برای ایشان

ابکه

اینکه برخورده شوند بآفتی اصل قَالَ فَتَغَيَّرَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْهُ فَلَمَّا رَآهُمْ
قَدْ تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ قَالَ لَهُمْ هَلْ تَدْرُونَ مَا عَنَيْتُ بِقَوْلِي قَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ
قَالَ بَلَى الرَّجُلُ يُخْدَشُ الْخَدْشَةَ وَ يُنْكَبُ النَّكْبَةَ وَ يَعْثُرُ الْعَثْرَةَ وَ يَمْرَضُ الْمَرْضَةَ وَ يُشَاكُ
الشَّوْكَةَ وَ مَا أَشْبَهَ هَذَا حَتَّى ذَكَرَ فِي حَدِيثِهِ اخْتِلَاجَ الْعَيْنِ شرح البلی بکسر باء
یکنقطه و فتح لام و الف مقصوره مصدر معتل اللام یائی باب علم کهنگی و مراد اینجا
آزار است الرجل مجرور و مضاف الیه است جمله یخدش تا آخر صفت الرجل است
چه آن در حکم نکره است باعتبار آنکه الف لام آن برای عهد ذهنی است یخدش بیا با نقطه
و دال بی نقطه و شین با نقطه بصیغه مضارع مجهول باب ضربست الخدشة مفعول
و مفعول مطلق است و تاء برای وحدت است و او در و ینکب بمعنی او است و برین
قیاس است نظایر آن ینکب بنون و باء یکنقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است
یعثر بعین بی نقطه و ثاء سه نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر
و ضرب و علم و حسن است یمرض براء بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم
باب علم است المرض بسکون و فتح راء بیماری یشاک بشین با نقطه و الف بصیغه
مضارع مجهول معتل العین باب نصر است و ما اشبه هذا تا آخر کلام امام
جعفر صادق علیه السلام است و ضمیر حدیثه راجع بنبی علیه السلام است اختلاج بخاء
با نقطه و جیم پریدن چشم و مانند آن یعنی امام گفت پس از ترس آن سخن متغیر
شد روهای جمعی که شنیدند آنرا از وی پس چون دید ایشانرا که بتحقیق متغیر شد
رنگهای ایشان گفت ایشانرا آیا میدانید که چه قصد کردم بسخن خود یا نمیدانید که
مراد من بآفة شامل چه چیز است گفتند نه ای رسول الله گفت آزار مرد یعنی آزار حال
که خراشیده شود خراشیدنی خواه بسیار خواه کم یا انداخته شود انداختنی
یا بسر در آید بسر در آمدنی یا بیمار شود بیماریی یا بخار خلیده شود خلیدنی خار رسول

بلی بفتح باء یکنقطه و تخفیف لام و الف برای ابطال نفی است و مراد اینست که نفهمیدیم از اینکه ظاهر البطلان است که مراد عموم واقع است الرجل منصوب و مفعول هنیئت مقدر است و مراد حالة الرجل است م

بلی میدانید قصد کردم م

علیه السلم گفت هرچه را که مانند بود آنرا که مذکور شد تا آنکه مذکور کرده در بیخ خود و بدن چشم را **بیست وهفتم اصل** سَأَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللّهِ عليه السلم اَيُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بِالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَاَشْبَاهِ هٰذَا فَقَالَ وَهَلْ كُتِبَ الْبَلَاءُ اِلَّا عَلَى الْمُؤْمِنِ **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که آیا مبتلا میشود مؤمن بجذام و برص و امثال این راوی گفت بلی اما مرگفت و آیا نوشته و واجب شده از جانب قضا و قدر الله تعالی بلا مگر و مؤمن را اینست که مبتلا میشود باین بلاها **بیست وهشتم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَكْرُمُ عَلَى اللّهِ حَتّٰى لَوْ سَاَلَهُ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا اَعْطَاهُ ذٰلِكَ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا وَاِنَّ الْكَافِرَ لَيَهُونُ عَلَى اللّهِ حَتّٰى لَوْ سَاَلَهُ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا اَعْطَاهُ ذٰلِكَ مِنْ غَيْرِ اَنْ يَنْتَقِصَ مِنْ مُلْكِهِ شَيْئًا **شرح** هر دو جا لو شرطیه امتناعیه است و اعطا خوا است و دلالت میکند بر اینکه مؤمن اگرچه الله تعالی را بصفات ربوبیت شناخته اما طلب جمیع از او نمیکند و شر کامیخواهد و کافر محالست که آنچه طلب کند از الله تعالی باشد زیرا که چون الله تعالی مدرک نگشته یا بشخص بیشود شناخت او و بشخص شود شناخته و بصفات ربوبیت او و کافر او را بصفات ربوبیت نشناخته مثل کسی که تابع مذهب زنادقه شده باشد و گوید واجب الوجود بالذات فاعل موجب است و عقول عشره و عناصر معلول واجب الوجود بالذات است و آن عقل عاشر است و در این قیاس است باقی اعتقادات ملحدین و صفات الله تعالی در نزد ایشان در غایت فکر او شناسنده نیست و اشارت باین شده در سوره بقره اجیب دعوة الداع اذا دعان پس کسی اعتراض نکند که این حدیث دلالت میکند بر اینکه اگر کافر وسعت دنیا بیش از آنچه دارد طلب کند داده میشود و این خلاف واقعست شیئا هر دو جا منصوبست چون قایم مقام مفعول مطلقست یعنی انتقاصا لیهون بفتح ادم و صیغه مضارع معلوم معتل العین باب نصر است

بفتح

عن ابن بکیر قال

روایت از عبد الله ... قال

یکرم مضارع ... است

سوال میکند الله تعالی را ... مثل این حدیث ینتقص متعدی و لازم مساوی بود و بنا بر اول فاعلش ضمیر مستتر راجع بمصدر اعطاء است و شیئا مفعول به است و بنا بر دوم من اسم بمعنی بعض است و فاعل است و شیئا مفعول مطلق است ملکه بضم میم و سکون لام ... پادشاهی و کمال قدرت ... خواهد ... یهون مضارع ... الهوان خواری سالہ الدنیا بما فیها ... الدنیا بما فیها ... کافر سوال نمیکند انقیاد ... زیرا که این ... جنون و خروج از ...

بفتح هاء و سکون واو و سهولت چیزی در نظر کسی یا بمعنی که وجود آن الی اعتباری مانند عدم آن باشد در اینکه از جا در رفتن او رد آنکس را و آنکس از او آزرده نباشد اصلا **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مؤمن هر آینه عزیز میباشد بر الله تعالی حتی اگر سوال میکرد بهشت با هر چه در آنست میداد الله او را آن مطلب آنکه کم شود از پادشاهی او چیزی و بدرستی که کافر خوار و سهل میکند بر الله تعالی حتی اگر سوال میکرد بر فرض محال از الله تعالی دنیا را با هر چه در آنست میداد او را آن مطلب آنکه کم شود از پادشاهی او چیزی کم چیزی که مقدرات او غیر متناهیست و وجود مقدور او بحضور او خزینه پادشاهی را بنهایت کم نمیشود **اصل** وَاِنَّ اللّهَ لَيَتَعَاهَدُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الْغَائِبُ اَهْلَهُ بِالطُّرَفِ وَاِنَّهُ لَيَحْمِيهِ الدُّنْيَا كَمَا يَحْمِي الطَّبِيبُ الْمَرِيضَ **شرح** الطرف بضم طاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه جمع طرفه مالهای تازه کسب شده و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث هفدهم این باب **بیست ونهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلم اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْوَصِيُّونَ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ وَاِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ عَلَى قَدْرِ اَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ صَحَّ دِينُهُ وَحَسُنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ **شرح** مضمون این موافق حدیث اول و دوم این باب **اصل** وَذٰلِكَ اَنَّ اللّهَ لَمْ يَجْعَلِ الدُّنْيَا ثَوَابًا لِلْمُؤْمِنِ وَلَا عُقُوبَةً لِلْكَافِرِ وَمَنْ سَخُفَ دِينُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ وَاِنَّ الْبَلَاءَ اَسْرَعُ اِلَى الْمُؤْمِنِ التَّقِيِّ مِنَ الْمَطَرِ اِلَى قَرَارِ الْاَرْضِ **شرح** لم یجعل الدنیا ثوابا للکافر از قبیل وضع نفی لازم در موضع نفی ملزوم مراد اینست که دنیا نزد الله تعالی برابر نیست و اورا دادن دنیا را فی الجمله ثواب مؤمن میکرد و اگر تنگی دنیا فی الجمله عقوبت کافر میکرد و بیان شده در حدیث بیست وهشتم این باب اعتبار مؤمن و بی اعتباری کافر نزد الله تعالی و اعتبار آخرت نزد الله تعالی معلوم گرد است پس دادن دنیا برای محض حاصل آخرت منظور است که هر دو وعده اند در نظر الله تعالی و برای کافر

برای بیان اینست که وسعت دنیا ثواب ایمان مؤمن نیست و ضیق دنیا عقاب کفر کافر نیست پس منافات ندارد با امثال الخبر که آمده در حدیث سیوم باب الذنوب که باب صد و یازدهم است که اما انه لیس من عرق یضرب ولا نکبة ولا صداع ولا مرض الا بذنب و ذلک قول الله عز و جل فی کتابه وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر

محض مصلحت دنیا منظور نیست که هر دو بی اعتبار در نظر الله تعالی یعنی و آنچه مذکور شد
برای اینست که الله تعالی نکرده دنیا را ثوابی برای مومنی و نه عذابی برای کافری و هر که تنگ
شده بر او زیست شد عمل آخرت او کم شد بلای او و بدبختی که بلا شناسا با بتر است سوی
مومن پرهیزکار از باران تازه بارید سوی نشیب از جمله زمین سی ام اصل عن یونس
بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان هذا الذی ظهر بوجهی یزعم الناس ان
الله لم یبتل به عبدا له فیه حاجة قال فقال لی لقد کان مومن آل فرعون مکنع
الاصابع فکان یقول هکذا و یمد یدیه و یقول یا قوم اتبعوا المرسلین شرح
بیان حقیقت حاجت الهی شده در شرح حدیث بیستم این باب الطلاق مومن آل فرعون
بر صاحب پیسی شده در اینجا چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث دوازدهم این
باب برای اشعار باینکه هر دو عبارت از یک کس است و بغایت طویل العمر بوده چه مومن
آل فرعون در زمان موسی بوده و در سوره قصص و سوره مومن مذکور است
و قایل یا قوم اتبعوا المرسلین در زمان وصی عیسی شمعون یا در زمان عیسی بوده و در سوره
یس مذکور است و میان موسی و عیسی بروایت ابن جوزی در کتاب تنقیح هزار و
ششصد و سی و دو سال بوده پس قول الله تعالی در سوره یس و جاء من اقصی المدینة
رجل یسعی و مثل آن در سوره قصص اشارت باینست که چون خوره داشته در میان
شهر نبوده و چون بغایت ناتوان بوده به مشقت می آمده و اسم او حبیب نجار
است بفتح نون و تشدید جیم و الف و راء بی نقطه و مذکور شده در شرح حدیث
دوازدهم این باب و اسم دیگر او مومن آل یاسین است چنانچه در کتاب خصال
ابن بابویه در باب الثلاثة مذکور است و قاموس در فصل خاء با نقطه و اسم گفته
خربیل بالمهمله گفته اند یا اسم مومن آل یاسین و علی بن ابراهیم در تفسیر سوره مومن
در آیت و قال رجل مومن من آل فرعون یکتم ایمانه گفته و کان مجذوما

مکنعا

[Right margin note:] چون میان موسی و عیسی بنا بر آنچه ابن جوزی در تنقیح گفته هزار و ششصد و سی و دو سال است پس میتواند بود که مراد بمومن آل فرعون اینجا جبار زمان عیسی باشد و این دو مومن غیر یکدیگر باشند و منسوب نبوده باشد

مکنعا و هو الذی یبس و قبضت اصابعه و کان یشیر الی قومه بیدیه المقبوضتین و یقول
یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد بیان مکنع شده در حدیث دوازدهم این باب منقول
یعقوب در اول بحذف قبت و آن جاری مجرای فعل او نیست مشار الیه مکنا در امام
اصابع خود راست چنانچه مذکور شد در حدیث دوازدهم یعنی روایتست از
یونس بن عمار گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که این برصی که ظاهر شده
بروی من دعوی میکنند مردم که الله تعالی مبتلا نکرده باین بنده را که او را در آن
بنده حاجتی باشد باین معنی که آن بنده مومن باشد راوی گفت پس امام گفت
مراد اینکه بتحقیق بود حبیب نجار رنجیده انگشتان دست از خوره پس بنحو میکرد
چنین و میکشید دو دست خود را و میگفت ای جماعت من تابع باشید (شوید)
فرستادگان عیسی را اصل ثم قال اذا کان الثلث الاخیر من اللیل
اوله فتوضا وقم الی صلوتک التی تصلیها فاذا کنت فی السجدة الاخیرة من
الرکعتین الاولیین فقل و انت ساجد یا علی یا عظیم یا رحمن یا رحیم یا سامع
الدعوات یا معطی الخیرات صل علی محمد و آل محمد و اعطنی من خیر الدنیا و الاخرة
ما انت اهله و اصرف عنی من شر الدنیا و الاخرة ما انت اهله و اذهب عنی بهذا الوجع
و تسمیه فانه قد غاظنی و احزننی و الح فی الدعاء قال فما وصلت الی الکوفة حتی
اذهب الله به عنی کله شرح کان ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع به الوقت
و مانند آنست الثلث منصوبست بر ظرف زمان بقرینه فی اوله که بدل الثلث
است فظرف خبر کان است و اگر الثلث مرفوع و اسم کان باشد و فی اوله خبر باشد
لازم می آید که خبر ظرف کل شود حقیقت معنی صل علی محمد و آل محمد مفصل مذکور
شده در شرح حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة و تسمیه کلمه ایما
ست که در میان اجزای دعا در آمده و داخل عانیت یعنی بعد از آن گفتم مرا

[Left margin note:] مومن آل فرعون صح

چون شود جهان در دود آنک آخر از شب در اول آن دو دانك پس وضو بساز و
خیز سوی نماز شب خود که بگذاری آنرا در هر شب پس چون شدی در سجدهٔ
چهارم از دو رکعت اول پس بگو بر حالی که تو در سجده باشی ای عالیمرتبه ای بزرگمرتبه ای
مدبر کل عالم ای مهربان بمؤمنان ای شنوای دعاها ای دهندهٔ خوبترها درود کن
بر محمد و آل محمد و بده مرا از جمله بهتر دنیا و آخرت آنچه تو اهل آن باشی که
دیگری اختیاری در آن ندارد و بگردان از من از جمله شر دنیا و آخرت آنچه را که
تو اهل آن دیگری اختیاری ندارد در آن و بر طرف کن از من این آزار او نام
بر آن آزار را با نیمغی که بجای هذا الوجع بگو هذا البرص و این تعبیر اشارتست باینکه
این دعا در غیر برص نیز مقبولست چه بدرستیکه آن آزار تحقیق نختم او
مرا و اندوهنا ک گردانید و الحاح و زاری کن در دعا مثل اینکه گوئی اسالك
بحق الخمسة محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین چنانچه می آید در کتاب الدعاء در حدیث
یازدهم باب دعوات موجزات لجمیع الحوائج للدنیا و الآخره یونس گفت پس نه
سیدم از مدینه سوی کوفه تا آنکه بر طرف کرد الله تعالی بسبب آن دعا از من جمیع آن
آزار را و اثری از آن نماند اصلا باب صد و هفتم اصل باب فضل فقراء
المسلمین شرح این باب بیان فضیلت فقیران مسلمانانست یعنی زیادتی
خوبی ایشان بر اغنیای مسلمانان مخفی نماند که مراد بیان فضیلت جمعی است
که فقر ایشان بسبب گناه ایشان نیست مثل اینکه از اول فقراء مخلوق شده اند و فقر
ایشان تا آخر عمر باقیست پس منافات ندارد با احادیثی که می آید در باب صد و
یازدهم که باب الذنوب است که گاهی گناه باعث حدوث فقر بعد از غنی میشود
و عمل صالح باعث غنی بعد از فقر میشود در این باب بیست و سه حدیث است
اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان فقراء المؤمنین یتقلبون فی ریاض

الجنة

ریاض الجنة قبل اغنیائهم باربعین خریفا ثم قال ساضرب لك مثل ذلك انما
مثل ذلك مثل سفینتین مر بهما علی عاشر فنظر فی احدهما فلم یر فیها شیئا فقال
اسربوها و نظر فی الاخری فاذا هی موقورة فقال احبسوها شرح یتقلبون بقاف
و تشدید لام مرکبا با یکنقطه بصیغهٔ مضارع باب تفعلست التقلب غلطیدن
برای فراغت و انتقال از جایی بجایی برای سیر و تفرج و همه اینجا مناسبست
الخریف بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و فاء پاییزکه وقت بریدن و چیدن میوه هاست و مراد اینجا سالست و تعبیر از سال
بپاییز باعتبار اینست که هر صاحب مواجبی سالیانه خود را در آن وقت بالتمام
میگیرد و تر بتشدید راء بی نقطه به صیغه ماضی مجهول معلوم مضاعف باب نصرست
یا در رهما برای تعدیه است و ظرف نائب فاعلست العاشر کسی که ده یك
میگیرد از تجار اسربوها بسین بی نقطه و راء بی نقطه و باء یکنقطه بصیغه امر
حاضر باب افعالست موقرة بواو و قاف و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول
یا اسم فاعل باب افعالست الایقار سنگین کردن و صاحب بار سنگین شدن احبسوها
بصیغه امر باب ضربست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بدرستیکه فقیران مومنان بفراغت و امی غلطند در باغهای بهشت پیش
از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از آن گفت خواهم زد برای تو مثل آنرا جز این
نیست که مثل آن مثل دو کشتی است که گذرانیده شدند بر ده یک گیری پس نگاه
کرد در یکی از آن دو پس ندید در آن متاعی پس علاوه و نفله خود را گفت راهی
کنید آنرا و نگاه کرد در دیگری پس ناگاه آن سنگین کرده شده و پربار بود پس
گفت نگاهدارید آنرا دوم اصل قال ابو عبدالله علیه السلم المصائب
منح من الله و الفقر مخزون عند الله شرح المنح بکسر میم و فتح نون و حاء بی نقطه

جمع منحه بکسر میم وسکون نون عطاها یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
مصیبتها بخششهاست از جانب الله تعالی برای مؤمنان ومؤمن یکی از جمله مصیبتها
در خزینه کرده شده است نزد الله تعالی یا یعنی که عوض آن بغایت عظیمست
سیوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ اِنَّ اللهَ جَعَلَ الْفَقْرَ
اَمَانَةً عِنْدَ خَلْقِهِ فَمَنْ سَتَرَهُ اَعْطَاهُ اللهُ مِثْلَ اَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ وَمَنْ اَفْشَاهُ
اِلَى مَنْ يَقْدِرُ عَلَى قَضَاءِ حَاجَتِهِ فَلَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ قَتَلَهُ اَمَا اِنَّهُ مَا قَتَلَهُ بِسَيْفٍ وَلَا
رُمْحٍ وَلٰكِنَّهُ قَتَلَهُ بِمَا نَكَا مِنْ قَلْبِهِ شرح نکا بنون وهمزه بصیغه ماضی معلوم
باب منع است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای علی بدرستی که الله تعالی
کرد است فقر را امانت نزد مؤمنان پس هر که پوشاند آن را میدهد او را الله تعالی
او را مثل ثواب روزه دار شب خیز وهر که اظهار کند آن را بسوی کسی که توانائی
میدارد بر براوردن حاجت او وبر نکند پس بتحقیق کشته او را آگاه باش
بدرستی که او نکشته او را بشمشیر ونه نیزه ولیکن او کشته او را بسبب آنچه
جراحت کرده آن را از جمله دل او چهارم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُلَّمَا
اِزْدَادَ الْعَبْدُ اِيمَانًا اِزْدَادَ ضِيقًا فِي مَعِيشَتِهِ شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلام هر چند که زیاده میشود بنده باعتبار ایمان زیاده میشود باعتبار
تنگی در معاش خود پنجم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْلَا اِلْحَاحُ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَى اللهِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لَنَقَلَهُمْ مِنَ الْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا اِلَى حَالٍ اَضْيَقَ
مِنْهَا شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر نبود زاری مؤمنان نزد الله
تعالی در طلب وسعت رزق هر آینه میگردانید ایشان را از حالی که ایشان
در آنند سوی حالی که تنگتر از آن باشد در معاش ششم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اُعْطِيَ عَبْدٌ مِنَ الدُّنْيَا اِلَّا اعْتِبَارًا وَلَا زُوِيَ عَنْهُ اِلَّا اخْتِبَارًا

رحمه

عظیمست پس جمیع آنچه در دنیا او میشود از شدت محلات مصایب دیگر

اما در اول نایده ودر دوم مصدر است

من اسم است بمعنی بعض و مضر آن است

شرح الوعثاء بعین بنقطه ویاء دو نقطه در پایین وراء بنقطه مصدر باب افعال
عیبنا کشمردن ماخوذ است از عثر بفتح عین وسکون یاء بمعنی در آن کوشش ونصب آن
واو مفعول له است وزوی بزای با نقطه بصیغه ماضی مجهول باب ضرب است و
باب فاعلت وفاعل محذوف ونیست اختیار گزیدن یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام داده نشد بنده مؤمن از مال دنیا مگر برای عیبناک شمردن الله تعالی او را
ودور کرده از او نشد مگر برای عیب شمردن الله تعالی او را هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَيْسَ لِمُصَاصِ شِيعَتِنَا فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ اِلَّا الْقُوتُ شَرِّقُوا اِنْ شِئْتُمْ
اَوْ غَرِّبُوا لَنْ تُرْزَقُوا اِلَّا الْقُوتَ شرح المصاص بضم میم وصاد بنقطه والف وصاد
بنقطه خالص یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست برای خالص
شیعه امامیه ما در نوبت پادشاهی باطل مگر قوت او بروید مشرق و بروید اگر خواهید
نداری شیعیان خالص مگر قوت هشتم اصل قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا عَلِيُّ الْحَا
جَةُ اَمَانَةُ اللهِ عِنْدَ خَلْقِهِ فَمَنْ كَتَمَهَا عَلَى نَفْسِهِ اَعْطَاهُ اللهُ ثَوَابَ مَنْ صَلَّى وَمَنْ
كَشَفَهَا اِلَى مَنْ يَقْدِرُ اَنْ يُفَرِّجَ عَنْهُ وَلَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ قَتَلَهُ اَمَا اِنَّهُ لَمْ يَقْتُلْهُ بِسَيْفٍ وَلَا
سِنَانٍ وَلَا سَهْمٍ وَلٰكِنْ قَتَلَهُ بِمَا نَكَا مِنْ قَلْبِهِ شرح السنان بکسر سین ودو نون
سر نیزه مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سیوم این باب است نهم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ يَلْتَفِتُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِلَى فُقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ شَبِيهًا بِالْمُعْتَذِرِ
اِلَيْهِمْ فَيَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي مَا اَفْقَرْتُكُمْ فِي الدُّنْيَا مِنْ هَوَانٍ بِكُمْ عَلَيَّ وَلَتَرَوُنَّ
مَا اَصْنَعُ بِكُمُ الْيَوْمَ فَمَنْ زَوَّدَ اَحَدًا مِنْكُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فَخُذُوا بِيَدِهِ فَاَدْ
خِلُوهُ الْجَنَّةَ شرح لترون بسکون واو وتخفیف نون مفتوحه یا بضم واو وتشدید
نون تاکید ثقیله است ما موصوله یا استفهامیه است زود بزای با نقطه ودال بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست من در منکم اسم است بمعنی بعض ودر بعض نسخ

ومضمون مستراح بمعنی مستراح الدنیا است

مراد از زمان دولت باطل است پس منافات ندارد
حدیث آینده با ما شاء الله می آید در باب اول کتاب
المعیشه در بیان حال شیعیان که لم نجد الله عز وجل عاب علیه ذلک و
لا اصدا من المؤمنین

یا مغرب بروید هرگز روزی کرده نخواهید

احدا منکم است و بنا بر تقدیر حرف جر است برای تبعیض معروفا صفت مفعول مطلق محذوفست بتقدیر توفیقا معروفا یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که الله عز وجل توجه میکند در قیامت بسوی فقرای مومنان مانند عذرخواه بسوی ایشان با زیادتی که میگوید قسم بعزت و بزرگی خود مر که فقیر نکرده شما را در دنیا بسبب خواری که شما را باشد نزد من و هر آینه می بینید آنچه را که میکنم با شما امروز پس هر که طعمه داد یکی از شما را در خانه دنیا طعمه داد خوراکی که بقصد رضای الهی و بی منت و آزار باشد پس خوب بگیرید دست او را و بهشت داخل کنید او را در بهشت

اصل قال فیقول رجل منهم یا رب ان اهل الدنیا تنافسوا فی دنیاهم فنکحوا النساء و لبسوا الثیاب اللینة و اکلوا الطعام و سکنوا الدور و رکبوا المشهور من الدواب فاعطنی مثل ما اعطیتهم فیقول تبارک و تعالی لک و لکل عبد منکم مثل ما اعطیت اهل الدنیا منذ کانت الدنیا الی ان انقضت الدنیا سبعون ضعفا شرح التنافس بنون و فا و سین بی نقطه مصدر باب تفاعل رغبت جمع در چیزی بقصد غالب شدن بر یکدیگر پس بعنوان مبالغه خواهد بود یعنی امام گفت پس میگوید مردی از جمله فقرای مومنان ای صاحب کل اختیار من بدرستی که اهل دنیا زان دنیا بغایت رغبت در دنیای خود کردند پس جماع کردند زنان متعدد را و پوشیدند جامهای نرم را و خوردند طعام دلخواه خود را و نشستند در خانهای متعدد مثل تابستانی و زمستانی و سوار شدند عالی مرتبه مشهور در خوبی از جانوران سواری پس بده مرا مثل آنچه دادی ایشان را پس میگوید الله تبارک و تعالی برای تست و برای هر بنده از جمله شما فقرای مومنان مثل آنچه دادم اهل دنیا را از آن وقت که موجود شده دنیا تا آنکه آخر شده دنیا هفتاد برابر دهم اصل عن اسمعیل بن سهل و اسمعیل بن عباد جمیعا یرفعانه الی ابی عبد الله علیه السلم قال ما کان من ولد آدم مومن الا فقیرا و لا کافر الا غنیا حتی جاء ابراهیم علیه السلام فقال ربنا لا تجعلنا

هنا

فتنة للذین کفروا فصیر الله فی هؤلاء اموالا و حاجة و فی هؤلاء اموالا و حاجة شرح روایتست از اسمعیل بن سهل و اسمعیل بن عباد هر دو در حالی که بالا میبرند روایت را تا امام جعفر صادق علیه السلم که گفت نبود از فرزندان آدم مومنی مگر بی چیز و نبود کافری مگر بی نیاز تا آنکه آمد ابراهیم علیه السلم پس گفت ای صاحب کل اختیار ما مگردان ما را باعث زیادتی ضلالت باشد کافران بیشتر بجد میشوند و زیاد میکنند کفر خود را پس گردانید الله تعالی در مومنان مالها و حاجت یعنی که بعضی ایشان را مالدار خلق کرد و بعضی دیگر را حاجتمند و گردانید در کفار مالها و حاجت یازدهم اصل جاء رجل موسر الی رسول الله صلی الله علیه و آله نقی الثوب فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله فجاء رجل معسر درن الثوب فجلس الی جنب الموسر فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله اخفت ان یمسک من فقره شیء قال لا قال فخفت ان یصیبه من غناک شیء قال لا قال فخفت ان یوسخ ثیابک قال لا شرح ثیابه یعنی اطراف ثوب است من تحت فخذیه ضمیر فخذیه راجع بموسر است و اشارتست باینکه چهار زانو نشسته بود و جمع کردن طرفی دیگر برای موافقت آن طرفست خفت بکسر خاء با نقطه بصیغه معتل واوی مخاطب باب علم است در اصل خوفت بوده نقل حرکت واو بما قبل شده و محذوف شده برای التقاء ساکنین و نزد بعضی بفتح خاء است بقلب واو بالف و حذف آن یمسک بتشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب علم است یوسخ بواو و سین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بمعسر فاعلست و ثیابک منصوب و مفعولست یا از باب علم است و ثیابک مرفوع و فاعلست یعنی آمد مردی صاحب ثروت سوی رسول الله صلی الله علیه و آله که پاکیزه جامه بود پس نشست سوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس آمد مردی

برای جمعی که کافر شدند اشارتست بآیت سوره ممتحنه و باینکه اگر در میان مومنان بی نیاز اصلا ...

و ظاهر ذکر من اینست که دست راست خود را از جانب الیتی خود بیامن ران چپ برده باشد برای جمع آنچه در جانب چپ است و بر اینکه آنست جانب راست ... العین

تنگدست چرکین جامه پس نشست سوی آن صاحب ثروت پس جمع کرد آن صاحب
ثروت اطراف جامه خود را در زیر ران خود پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه
و آله آیا ترسیدی که ملاقات کند ترا از جمله فقرا چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که برخورد
او از بی نیازی تو چیزی گفت نه گفت پس ترسیدی که چرکین کند اطراف جامه ترا گفت نه
اصل قال فما حملک علی ما صنعت فقال یا رسول الله ان لی قرینا یزین لی کل قبیح و یقبح لی کل
حسن و قد جعلت له نصف مالی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله للمعسر اتقبل قال
لا فقال له الرجل و لم قال اخاف ان یدخلنی ما دخلک شرح قرین بفتح قاف و کسر رای منقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون عبارت از همراه بیاست یا عبارت از شیطانیست که با
مالداران میباشد و حاصل هر دو یکی است یعنی رسول علیه السلام گفت پس چه باعث شد ترا
بر آنچه کردی پس آن مرد گفت ای رسول الله بدرستی که مرا همراهیست که خوب وا مینماید برای من
هر بدی را و بد وا مینماید برای من هر خوبی را و بتحقیق که داشتیم برای آن معسر نصف مال
خود را پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله معسر را آیا قبول میکنی گفت نه پس از روی
تعجب گفت آن مرد موسر چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که داخل شود مرا آنچه داخل شده
ترا که قرین باشد یا خوب نمودن هر بدیرا و بد نمودن هر خوب باشد و حاصل هر دو یکی است
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فی مناجاة موسی علیه السلام یا موسی
اذا رأیت الفقر مقبلا فقل مرحبا بشعار الصالحین و اذا رأیت الغنی مقبلا فقل
ذنب عجلت عقوبته شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در رازی
که الله تعالی وحی بموسی علیه السلام کرد اینکه ای موسی چون دیدی فقیری را رو آورنده
بر خود یا بر دیگری پس بگو خوش آمد لباس روز صالحان و چون دیدی بی نیازی را
رو آورنده پس بگو این گناهیست که تعجیل داده شده آزار آن یعنی که بسبب فسقی است
که الله تعالی در صاحبش دانسته و آزار آن در دنیا بصاحبش میرسد چنانچه مجرب است

در مالداران و مضمون این نزدیکست بآنچه گذشت در حدیث ششم این باب سیزدهم
اصل قال النبی صلی الله علیه و آله طوبی للمساکین بالصبر و هم یرون ملکوت السموات
و الارض شرح حقیقت طوبی بیان شده در حدیث سیم باب نود و نهم و بالصبر متعلق است بمساکین
چه آن در حکم مفعول است بواسطه حرف جر یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بهتر باد
برای مسکینان بر حالی که با شکیبایی باشند و ایشانند جمعی که خوب میدانند کمال پادشاهی
آسمانها و زمین را یعنی که میفهمند که صاحب آن ملکوت عاجز یا بخیل نیست پس برای
مصلحتی عظیم بعض مومنان را تنگدست کرده چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله یا معشر المساکین طیبوا نفسا و اعطوا الله الرضا من قلوبکم یثبکم الله عز و جل
علی فقرکم فان لم تفعلوا فلا ثواب لکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای
گروه مسکینان خوشباشید باعتبار خاطر و بدهید الله تعالی را رضا به مسکین
بودن خود از دلهای خود تا ثواب دهد شما را الله عز و جل بسبب بی چیزی شما و محض
عوض نباشد پس اگر نکنید یعنی که ندهید آن رضا را پس نیست ثوابی برای شما
بسبب بی چیزی مراد اینست که ثواب در مقابل فعل اختیاریست و فقر اختیاری نیست
پس ثواب ندارد محض عوض خواهد بود پانزدهم اصل عن ابی عبد الله جعفر علیه السلام
قال اذا کان یوم القیمة امر الله تبارک و تعالی منادیا ینادی بین یدیه این
الفقراء فیقوم عنق من الناس کثیر فیقولون لبیک ربنا فیقول انی لم افقر
کم لهوان بکم علی و لکنی انما اخترتکم لمثل هذا الیوم تصفحوا وجوه الناس فمن صنع
الیکم معروفا لم یصنعه الا فی فکافوه عنی بالجنة شرح بوصف مضبوط میتواند
بود چنانچه گذشت در حدیث آخر باب صد و بیست و ششم و میتواند بود که مرفوع باشد
و کلام نامه باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون شود
عالم در روز قیامت امر میکند الله تعالی ندا کننده را که ندا میکند نزد الله تعالی

بایشمعنی که چنانچه الله تعالی نزد همه کس حاضر است ندای او نیز بهمه کس میرسد که کجا
اند جمعی که بی چیزان بودند در دنیا پس برمیخیزند جمعی از مردم که بسیارند پس الله تعالی
میگوید ای بندگان من پس ایشان میگویند لبیک ای صاحب کل اختیار پس
الله تعالی میگوید بدرستی که من بی چیز نکرده شما را در دنیا برای خواری که باشد
باشما بر من ولیکن سبب این است که برگزیدم شما را به بی چیز کردن شما برای
چنین روزی و ارسید روهای مردم را پس هر که کرده باشد در دنیا سوی شما عطائی که
نکرده باشد آنرا مگر در راه رضای من پس مکافات کنید او را بوکالت من ببهشت
شانزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لولا الحاح هذه الشیعة علی الله
فی طلب الرزق لنقلهم من الحال التی هم فیها الی ما هو اضیق شرح هذه
الشیعه اشارت بشیعه امامیه است و احتراز است از زیدیه و امثال ایشان و مضمون
این گذشت در حدیث پنجم این باب هفدهم اصل عن محمد بن الحسین بن کثیر الخزاز
عن ابی عبد الله ع قال قال لی اما تدخل السوق اما تری الفاکهة تباع والشیء مما تشتهیه
فقلت بلی فقال اما ان لك بكل ما تراه فلا تقدر علی شرائه حسنة شرح روایت
از محمد بن حسین بن کثیر خز فروش از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت مرا
آیا داخل نمیشوی بازار را آیا نمی بینی میوه را که فروخته میشود و چیزی را که غیر
میوه است از متاعها که فروخته میشود از جمله آنچه تو شوق داری آنرا و میسر
نیست ترا خریدن آن برای بی چیزی پس گفتم بلی پس گفت آگاه باش بدرستی که
ترا بهر چه می بینی آنرا و قدرت نداری بر خریدن آن حسنه ایست نزد الله تعالی
مراد بحسنه اینجا عوض است و میتواند بود که مراد ثواب در مقابل صبر و رضا بقضا باشد
چه آن فعل اختیاری است هجدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
عز و جل لیعتذر الی عبده المؤمن المحوج فی الدنیا کما یعتذر الاخ الی

اخیه

اخیه فیقول و عزتی و جلالی ما احوجتك فی الدنیا من هوان کان بك علی فارفع
هذا السجف فانظر الی ما عوضتك من الدنیا قال فیرفع فیقول ما ضرنی ما منعتنی
مع ما عوضتنی شرح لیعتذر بسبیل مجاز است چنانچه ظاهر شد در حدیث نهم این باب
المحوج بضم میم و سکون حاء بی نقطه و فتح واو و جیم صاحب حاجت شده و اینجا منا
سب است السجف بفتح و کسر سین بی نقطه و سکون جیم و فا پرده ما در ما ضرنی نافیه است
ما در ما منعتنی مصدریه است ما در ما عوضتنی موصوله است و مصدریه نیز
میتواند بود یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله
جل ثناؤه هر آینه عذر خواهی میکند سوی بنده خود که مؤمن است صاحب فقر و حاجت
کرده شده است در دنیا چنانچه عذر خواهی میکند برادر سوی برادر خود پس میگوید
قسم بعزت و بزرگی خودم که صاحب حاجت نکردم ترا در دنیا بسبب قدری که باشد
با تو نزد من پس بردار این پرده را پس نظر کن سوی آنچه عوض دادم ترا از دنیا امام
گفت پس برمیدارد پرده را پس میگوید ضرر نکرد مرا ندادن تو مرا با آنچه عوض
دادی مرا نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان یوم القیمة قام
عنق من الناس حتی یاتوا باب الجنة فیضربوا باب الجنة فیقال لهم من انتم
فیقولون نحن الفقراء فیقال لهم اقبل الحساب فیقولون ما اعطیتمونا شیئا
تحاسبونا علیه فیقول الله عز و جل صدقوا ادخلوا الجنة شرح تحاسبونا بتشدید
و تخفیف نون جایز است مثل دو قراءت از جمله سه قراءت در سوره زمر تامرونی
که غیر نافع و ابن عامر بتشدید نون خوانده اند و نافع بتخفیف نون خوانده و ابن
عامر بدو نون اول مفتوح و ثانی مکسور خوانده مخاطب در صدقوا ملائکه اند
ادخلوا الجنة بصیغه امر باب افعال است و مخاطب اینجا نیز ملائکه است و از قبیل ذکر
لازم و اراده ملزوم است و لهذا کنایت از فتح الباب است و لهذا اخذ

کرده شده و بکسر واو صاحب حاجت

مشغول شده تا مراد این باشد که فتح باب باعث دخول هر مستحق دخولست خواه فقرا خواه غیر فقرا اگرچه فقرا باعث فتح شده باشند اول و میتواند بود که اد خلوا بصیغه امر باید شد باشد و مخاطب فقرا باشند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون شود عالم در روز قیامت برمیخیزند جمعی از مردم تا اینکه آیند به در بهشت پس کوبند در بهشت را پس گفته میشود ایشانرا از جانب ملکه خازنان بهشت که کیانید شما پس میگویند ما فقرا از جمله مومنان پس گفته میشود ایشانرا بر سبیل تعجب که آیا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید پس میگویند نداده بما را در دنیا چیزی که حساب خواهید از ما پس آن بایمعنی که الله تعالی ندا او نسبت بملکه باعتبار آنست که ایشان مقربان کار الله تعالی اند مانند وکلای پس میگوید الله عز وجل راست گفتند بگشا بید در را تا شروع در دخول بهشت شود **بیست و نهم اصل** سَمِعْتُ اَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَمُ يَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِنِّي لَمْ اُغْنِ الْغَنِيَّ لِكَرَامَةٍ بِهِ عَلَيَّ وَلَمْ اُفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ وَهُوَ مِمَّا ابْتَلَيْتُ بِهِ الْاَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ لَمْ يَصْلُحْ لِلْاَغْنِيَاءِ الْجَنَّةُ **شرح** هون بجمع است تفاوت که مفهوم از کلام ساقیست **یعنی** شنیدم از امام موسی کاظم علیه الصلوة والسلام میگفت بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی بدرستی که من بی نیاز نکردم بی نیاز مومن را برای گرامی بودنی که با او ست بر من و پریشان نکردم پریشان مومن را برای خواری که با او ست بر من و آن تفاوت میان اغنیا و فقرا از جمله چیزهاییست که آزموده کرده ام با آنها اغنیا را بسبب وجود فقرا مستحق نمیشدند اغنیا بهشت را بایمعنی که از جمله عمده عبادات اغنیا رسیدن بفقرا است **بیست و یکم اصل** قَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَمُ مَيَاسِيرُ شِيعَتِنَا اُمَنَاؤُنَا عَلَى مَحَاوِيجِهِمْ فَاحْفَظُونَا فِيهِمْ يَحْفَظْكُمُ اللّٰهُ **شرح** المیاسیر بفتح میم و یاء دو نقطه در پایین و الف و کسر سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه

مناسب این می آید در کتاب الاطعمه در شش دوم باب آخر فی المقدر وان الطعام لاحساب به کر باب بیست و سوم است ص ولولا الفقراء ص

واکر بمیرد ... فقرا ص

دریابی

در پایین و راء بی نقطه جمع موسر بصیغه اسم فاعل باب افعال صاحبان وسعت بر اهل کمال ~~المحاویج بحاء بی نقطه و جیم بر وزن میاسیر جمع محوج اسم فاعل باب افعال صاحبان~~ حاجت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم صاحبان کمال وسعت از جمله شیعه ما امینان ما اند بر صاحبان حاجت شیعه ما بایمعنی که مال ایشان از ماست چنانچه بیان شد در باب صد و چهارم کتاب الحجة و ایشان وکلای ما اند در نفقه دادن اهل حاجت شیعه پس نگاه دارید جانب ما را بترک خیانت تا نگاه دارد جانب شما را الله تعالی در روز قیامت مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که حصه امام را از خمس باهل حاجت توان داد **بیست و دوم اصل** قَالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْفَقْرُ اَزْيَنُ لِلْمُؤْمِنِ مِنَ الْعِذَارِ عَلَى خَدِّ الْفَرَسِ **شرح** او مرد للمؤمن برای تعدیه است العذار بکسر عین بی نقطه و ذال با نقطه و الف و راء بی نقطه آنچه از لجام بر خد است الخد بفتح خاء با نقطه و تشدید دال بی نقطه آنچه از رو میان چشم و طرف دهن است **یعنی** گفت امیر المومنین صلوات الله علیه چیزی آرایش دهنده تر است مومن را از عذاب بر طرف پهلوی روی اسب تنبیه فقر بعد از دور باز داشتن از بعض حرکات بغایت لطف است **بیست و سوم اصل** سَاَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمَا عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْلَا اَنْ يَكُونَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً قَالَ عَنَى بِذَلِكَ اُمَّةَ مُحَمَّدٍ اَنْ يَكُونُوا عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ كُفَّارًا كُلُّهُمْ لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَلَوْ فَعَلَ اللّٰهُ ذَلِكَ بِاُمَّةِ مُحَمَّدٍ لَحَزِنَ الْمُؤْمِنُونَ وَغَمَّهُمْ ذَلِكَ وَلَمْ يُنَاكِحُوهُمْ وَلَمْ يُوَارِثُوهُمْ **شرح** خواندن لجعلنا تا آخر برای استدلال بر اراده معنی مذکور است لبیوتهم بدل اشتمال لمن یکفر غمهم بغین با نقطه است و مشار الیه ذلک مصدر فعل است و میتواند بود که بی نقطه باشد و مشار الیه ذلک مصدر حزن باشد **یعنی** پرسیدم از امام زین العابدین

میار بکسر میم و سکون یا بی نقطه اسم آلت ... ص

در کتاب الحجة ص

حکم خمس امام ...

کمال ص

من سعید بن المسیب ... ص

علیه السلم را از قول الله تعالی در سوره زخرف که واگرنه این میبود که شوند مردمان یک
گروه گفت خواست بآن قول امت محمد را یعنی که مراد به الناس امت محمد است چه این
یکون الناس امة واحدة مضارعست وبعد از نزول این آیت امتی غیر امت محمد نیست این را خواسته
که شوند بعثت بر یک دین کفار باشند جمیع ایشان یعنی که مراد بامة واحدة جمعیت
که اجماع بر کفر کنند ولهذا در تتمه آیت گفته هر آینه میکردانیدیم برای هر که کافر شود
بعد بر کل عالم با نکار امام عالم بجمیع احکام بعد از محمد علیه السلم برای خانهای ایشان
سقفها از نقره ودلالت محمد امام در بیان این استدلال گفت واگر میکرد الله تعالی
آن کار که گفته سقفها نقره را با امت محمد که کافر شدند با نکار امام حق هر آینه
دلگیر میشدند مؤمنان که اقرار بامام حق کردند وغمگین میکرد آن فعل الهی ایشان را و از
وجت نمیکردند کافران با مؤمنان یعنی که نه دختر میدادند بایشان ونه دختر
از ایشان میخواستند ونسبتی که باعث میراث شود نمیکردند با ایشان مراد اینست که
چون کافران چنین میکردند با مؤمنان مؤمنان از ایمان برمیگشتند پس
جمیع مردم کفار میبودند باب صد و هشتم اصل باب سی و نهم این بابرا بی عنوان آورد
بکمال مناسبت بباب سابق فرقی نیست که در این باب دلالت بر فضل فقر لیکن
باعتبار منطوق کلام ورد و در بعض نسخ لفظ باب اینجا نیست در این باب دو حدیث
است اول اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم اَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ
اَصْلَحَكَ اللّٰهُ اِنِّي رَجُلٌ مُنْقَطِعُ اِلَيْكُمْ بِمَوَدَّتِي فَلَمْ يَرْزُقْنِي وَقَدْ اَصَابَتْنِي حَاجَةٌ
شَدِيدَةٌ وَقَدْ تَقَرَّبْتُ بِذٰلِكَ اِلَى اَهْلِ بَيْتِي وَقَوْمِي فَلَمْ يَزِدْنِي بِذٰلِكَ مِنْهُمْ اِلَّا
بُعْدًا قَالَ فَمَا اَتَاكَ اللّٰهُ خَيْرٌ مِمَّا اَخَذَ مِنْكَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ اُدْعُ اللّٰهَ لِي اَنْ
يُغْنِيَنِي عَنْ خَلْقِهِ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ قَسَمَ رِزْقَ مَنْ شَاءَ عَلَى يَدَيْ مَنْ شَاءَ وَلٰكِنْ
اَسْاَلُ اللّٰهَ اَنْ يُغْنِيَكَ عَنِ الْحَاجَةِ الَّتِي تَضْطَرُّكَ اِلَى لِئَامِ خَلْقِهِ شرح

امام م

خوب تامل کن در لفظ لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة م

امام معصوم تنها ولی بر میانه خدا گذاشت در دو حدیث بیست وچهارم باب سابق م

برای

مفهوم واشارت نه باعتبار م

تعدیه

تعدیه منقطع بالی مبنی بر تضمین معنی متوجه است یا در بذلک برای ملابست
ومشار الیه ذلک مصدر اصابتنی است ضمیر مستتر در فلم یزدنی راجع بمصدر تقربت
است بعد استثنای مفرغ ومفعول لم یزدنی است فا در فما برای تفریع بر انی رجل
منقطع الیکم تا آخر است ما موصوله است وعبارت از مضمون منقطع الیکم بمودتی است
ومبتدا است آتاک بمد همزه والف و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال
خبر مرفوعست وخبر مبتدا است اللئام بکسر لام وهمزه وگاهی منقلب بیاء میشود والف
جمع لئیم بفتح لام وکسر همزه وسکون یاء خسیسان یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم که شان اینست که داخل شد بر او یکی از مردمان پس گفت امام را نکاه دارد
ترا الله تعالی بدرستیکه من مردی ام گسسته از ائمه دیگر متوجه سوی شما بدوستی خود
وبتحقیق در یافته مرا احتیاجی سخت وبتحقیق نزدیکی کردم با آن حال سوی اهل
بیت خود وخویشان خود پس زیاد نکرد آن نزدیکی برای من بسبب آن حال از جانب
ایشان مگر دوری امام گفت پس آن دوستی اهل البیت که داده ترا الله تعالی
بهتر است از مال دنیا که گرفته از تو آن مرد گفت قربانت شوم دعا کن الله تعالی را برای
من که بی نیاز کند مرا از مخلوقان او امام گفت بدرستیکه الله تعالی نصیب کرده روزی
هر کرا که خواسته بر دو دست هر که خواسته ولیکن میطلبم از الله تعالی که بی نیاز کند
ترا از احتیاجی که بیچاره وملجا کند ترا سوی نامردان مخلوقین او که ائمه ضلالت
وتابعان ایشان وامثال ایشان باشند دوم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم
قَالَ اَلْفَقْرُ اَلْمَوْتُ الْاَحْمَرُ فَقُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم اَلْفَقْرُ مِنَ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ
فَقَالَ لَا وَلٰكِنْ مِنَ الدِّينِ شرح الموت الاحمر مرگ سخت وکشته شدن وهر دو اینجا
مناسب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت پی چیزی مرگ سرخ است پس گفتم
امام علیه السلم را آیا مراد پی چیزی از زر طلا و زر نقره است پس گفت نه ولیکن

مرادی چیزی از دین حقست باب صد و نهم اصل باب ان للقلب اذنين ينفث فيهما
الملك والشيطان شرح این باب بیان آنست که دل را دو گوش است که قصد میکند در آنها
فرشته در یکی بامر باعمال خیر و نهی از اعمال شر و شیطان در دیگری بامر باعمال شر و نهی
از اعمال خیر و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما
من قلب الا وله اذنان على احدهما ملك مرشد وعلى الاخرى شيطان مفتن
هذا يأمره وهذا يزجره الشيطان يأمره بالمعاصي والملك يزجره عنها وهو
قول الله عز وجل عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول الا لديه رقيب
عتيد شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ دلی مگر بر حالی
که او راست دو گوش شنوا بر یکی از آنها فرشته ایست راهنما و بر دیگری دیو سخت
گمراه کننده این امر میکند او را بچیزی و این نهی میکند او را از آنها و آنچه گفته شده
مضمون قول الله عز وجل است در سوره ق از جانب راست و از جانب چپ
نشسته هست باین معنی که از جانب راست فرشته است و از جانب چپ دیوست
نمیگوید آدمی هیچ سخنی مگر آنکه نزد او پاینده ایست حاضر بیان شده در حدیث چهاردهم
باب هفتاد و هشتم که آن پاینده حاضر الله تعالی است دوم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال ان للقلب اذنين فاذا هم العبد بذنب قال له
روح الايمان لا تفعل وقال الشيطان افعل واذا كان على بطنها نزع منه
روح الايمان شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه
دل آدمی را دو گوش شنواست پس چون قصد گناهی کند میگوید او را باعث
زندگی ایمان که فرشته ایست که بر گوش راست است مکن و میگوید او را
دیو که بر گوش چپ است بکن و چون باشد آدمی بر شکم زن زانیه برطرف کرده
میشود از او باعث زندگی ایمان سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما

ازان چیز بیان این آنکه
و او امر میکند او را بمعصیت و
فرشته نهی میکند او را

مؤمن

مؤمن الا ولقلبه اذنان في جوفه اذن ينفث فيها الوسواس الخناس واذن
ينفث فيها الملك فيؤيد الله المؤمن بالملك فذلك قوله تعالى وايدهم بروح منه
شرح ذکر فی جوفه برای دفع توهم اراده دو گوش ظاهرست چه آنها نیز بدل میرسد
الوسواس بفتح واو اسم مصدر و استعمال آن در وسوسه کننده برای مبالغه است
یعنی اینکه بغایت ترغیب کننده بمعصیت است و بکسر واو مصدرست بمعنی ترغیب
دل بمعصیت الخناس بغایت واپس رونده در وقت طاعت یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی مگر بر حالی که برای دل او دو گوش
شنواست در درون او گوشی میدمد در آن دیو بغایت وسوسه کننده بغایت
واپس رونده و گوشی میدمد در آن فرشته پس قوی میکند الله تعالی مومن را بتقویت
میل بجانب فرشته بیان این آنکه آنچه مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره
مجادله و مدح کرد الله تعالی مؤمنان را بباعث زندگی از جانب او باب صد و دهم
اصل باب الروح الذي ايد به المؤمن شرح این باب بیان باعث زندگی که مدح کرده
شده بآن مؤمن و در این باب یک حدیث است اصل دخلت على ابي الحسن صلوات الله عليه
فقال لي ان الله تبارك وتعالى ايد المؤمن بروح منه تحضره في كل وقت
يحسن فيه ويتقي وتغيب عنه في كل وقت يذنب فيه ويعتدي فهي معه تهتز
سرورا عند احسانه وتسيخ في الثرى عند اساءته شرح داخل شدم در مجلس
امام موسی کاظم صلوات الله علیه پس گفت مرا بدرستیکه الله تبارک و تعالی
مدح کرده مؤمن را بباعث زندگی که از جانب اوست و آن فرشته است چنانچه
در حدیث آخر باب سابق مذکور شد حاضر میباشد نزد او در هر وقت که نیکوکاری
میکند در آن وقت و پرهیزکاری میکند و غایب میشود از او در هر وقت که
گناه میکند در آن وقت و تجاوز از حدود شرع میکند تا آنکه در کبیره پس

عن ابی خدیجه قال

روایت از ابو خدیجه سالم بن مکرم گفت

آن روح با او ست بحرکت در می آید از خوشحالی نزد نیکوکاری او و فرو میرود در فرو نشین

که کلفت ناک است نزد بدکاری او **اصل** فَتَعَاهَدُوا عِبَادَ اللّٰهِ نِعْمَةً بِاِصْلَاحِكُمْ اَنْفُسَكُمْ تَزْدَادُوا

يَقِيْنًا وَتَرْبَحُوا نَفِيْسًا ثَمِيْنًا رَحِمَ اللّٰهُ امْرَءًا هَمَّ بِخَيْرٍ فَعَمِلَهُ اَوْ هَمَّ بِشَرٍّ فَارْتَدَعَ عَنْهُ ثُمَّ

قَالَ نَحْنُ نُؤَيِّدُ الرُّوْحَ بِالطَّاعَةِ لِلّٰهِ وَالْعَمَلِ لَهُ **شرح** التعاهد مصدر باب تفاعل

طلب چیزی نزد غائب شدن آن النعمه بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه و میم و ها اسم

تنعم بمعنی رفاهیت و مراد انجار فاهیت ~~و مراد انجار فاهیت~~ آن فرشته است که

خوشحال میشود نزد احسان و تنوین آن برای تعظیم یقینا تمییز است نفیسا مفعول

به است **یعنی** پس طلب کنید ای بندگان الله تعالی تنعم عظیم را برای روح بسبب

اصلاح شما خود تا تو ابترک معاصی و فعل طاعات تا زیاد شوید باعتبار اطمینان خاطر

بر تصدیق ربوبیت رب العالمین و فایده برید بهشتی را که نفیس گران بها ست

رحمت کناد الله تعالی مردی را که قصد خیر کند که دین بجا آورد آنرا یا قصد شر

کرد پس برگشته شد از آن بعد از آن امام علیه السلام گفت ما ائمه هدی زیاد میکنیم

روح را یا نیمعنی که او را خوشحال میکنیم چنانچه گویا که بر خود میبالد بسبب فرمان

برداری برای الله تعالی و عمل برای الله تعالی **باب صد و یازدهم اصل باب الذنوب**

شرح این باب بیان اثر گناهانست در این باب سی و یک حدیث است

اول اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ كَانَ اَبِیْ يَقُوْلُ مَا مِنْ شَیْءٍ

اَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيْئَةٍ اِنَّ الْقَلْبَ لَيُوَاقِعُ الْخَطِيْئَةَ فَمَا تَزَالُ بِهِ حَتّٰى تَغْلِبَ

عَلَيْهِ فَتُصَيِّرَ اَعْلَاهُ اَسْفَلَهُ **شرح** مواقعه در اصل یعنی ~~ماده~~ مصدر باب مفاعل نزدیکی از دو تن

حقیقه مثل آنچه در مجامعت و مانند آنست و خواه حکما مثل آنچه در مجاز

است ما تزال بصیغه غائبه از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر مستتر

راجع بخطیه است خبر ست و ظرف متعلق بفعل محذوف است بتقدیر تلم ل

تفعل

تفعل به یا بمعنی که همیشه چند انکه توبه نکرده آن گناه میکاود با آن دل ابلیل فرمودن

آن گناه آن دل را سوی امثال خود تر از گناهان **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق

علیه السلام گفت بدرم میگفت نیست هیچ چیز ضایع کننده تر دل را از گناهی بیان این انکه

مد نیستی که دل مر آینه کاهی مباشر گناه میشود پس همیشه آن گناه میکاود با آن دل تا

غالب میشود آن گناه بود دل یا بمعنی که باعث تکذیب علامات ربوبیت رب العالمین

میشود چنانچه گفته در سوره روم ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِيْنَ اَسَاؤُا السُّوْاۤى اَنْ كَذَّبُوْا

بِاٰيَاتِ اللّٰهِ **دوم اصل** عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِیْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا اَصْبَرَهُمْ

عَلَى النَّارِ فَقَالَ مَا اَصْبَرَهُمْ عَلٰى فِعْلِ مَا يَعْلَمُوْنَ اَنَّهُ يُصَيِّرُهُمْ اِلَى النَّارِ **شرح** روایتست

از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله تعالی در سوره بقره بر آن جمع که خریداری

نمودند گمراهی را بگذاشتن راستی و عذاب را بگذاشتن بخشایش الهی بغایت

صبر دارند بر آتش دوزخ یا بمعنی که پرسیده شد از معنی این پس گفت مراد اینست

که بغایت صبر دارند بر چیزی که میدانند که آن میبرد ایشان را سوی آتش جهنم

سوم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ اَمَا اَنَّهُ لَيْسَ مِنْ عِرْقٍ يَضْرِبُ وَلَا نَكْبَةٍ وَلَا

صُدَاعٍ وَلَا مَرَضٍ اِلَّا بِذَنْبٍ وَذٰلِكَ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِیْ كِتَابِهِ وَمَا اَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيْبَةٍ

فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ وَيَعْفُوْ عَنْ كَثِيْرٍ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَمَا يَعْفُو اللّٰهُ اَكْثَرُ مِمَّا يُؤَاخِذُ بِهِ

شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آگاه باش بدرستی که نیست

رگی که بجهد و نه هیچ اندوختنی که بر خورد بکسی و نه هیچ درد سری و نه هیچ

بیماری مثل او مگر بگناهی که آنها کفاره آنست و آنچه مذکور شد مضمون قول الله عز و جل

در قرآن در سوره شوری و آنچه برخورد شما را از افتی پس بسبب آنست که بدستهای خود

کرده اید و میبخشاید در میگذرد الله تعالی از بسیاری از گناهان شما راوی گفت

بعد از آن امام علیه السلام گفت و آنچه بخشایش میکند الله تعالی بیشتر ست از آنچه گرفت

اصرار بر کبیره میشود پس میگرداند
آن دل را زیر و زبر یا بمعنی که باعث
صح

~~این نفی و الا در اولیاء الله جاری نمیشود~~
~~چون مذکور در شرح احادیث باب ... باب صد و نود و نهم است در توضیح ظاهر~~
~~ما اصابکم من مصیبة تا آخر~~
است

در خطاب بمومنان ~~بغیر اولیاء الله~~ کرده صح

و مراد آنست که عفو کند الله تعالی گناهان بسیاری
از مومنان که شنوا امیر اند راوی گفت که و
امام گفت که آن گناهان که عفو میکند الله تعالی
از مومنان بیشتر است از گناهان که مواخذه میکند
ایشان را بآن در مصیبتهای ایشان صح

ویکیر میکند بسبب آن مخفی نماند که این آیت در غیر ائمه معصومین علیهم السلام است
و در معصومین قول الله تعالی است در سوره حدید مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ
وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا
عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ و بیان شده در حدیث اول باب چهل و یکم کتاب الحجة که باب فی شأن انا
انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرهاست و در باب صد و نود و نهم مذکور میشود که امام زین
العابدین علیه السلام اشارت باین فرق کرده نزد یزید علیه اللعنه چهارم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال اما من نکبة تصیب العبد الا بذنب و ما یعفو الله عز و جل عنه اکثر شرح
این ظاهر ست از شرح حدیث سابق پنجم اصل کان امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله
یقول لا تبدین عن واضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة ولا یامن البیات
من عمل السیئات شرح الواضحة بضاد با نقطه و حاء بی نقطه جمع واضح دندانهای
پیش که وقت خنده ظاهر میشود و قد عملت جمله حالیست و لا یامن مرفوع و معطوف
بر جمله حالیه است یا آن نیز حالیست و لا نافیه است و میتواند بود که و لا یامن
مجزوم و معطوف بر لا تبدین باشد و لا ناهیه باشد و نون مکسور به التقاء ساکنین
باشد البیات بفتح باء یکنقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و تاء دو نقطه در بالا
اسم تبییت مصدر باب تفعیل آمدن نزد دشمن در شب برای شبیخون و مانند آن
و مراد اینجا گرفتن بغفلتست یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت در خطاب با فرزند
آدم که فاسق باشد که مکشا دندانهای پیش را بخنده و حال آنکه کردی عملهای رسوا کننده را
و ایمن نباشد از گرفتن بغفلت کسی که بدیها کرده باشد ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول تعوذوا بالله من سطوات الله بالليل والنهار قال قلت وما
سطوات الله قال الاخذ على المعاصي شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت پناه خواهید بالله تعالی از گرفتگیهای الله تعالی

عن ابی اسامه صح

از ابو اسامه زید شحام صح

در شب

در شب و در روز راوی گفت گفتم و چیست گرفتگیهای الله تعالی گفت گرفتن و گیر
بسبب گناهان اشارتست بآنچه گذشت در حدیث سوم این باب هفتم اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال الذنوب كلها شديدة وأشدها ما نبت عليه اللحم والدم لانه
اما مرجوم او معذب والجنة لا يدخلها الا الطيب شرح او بنا بر استدلالست بر دعوی
دوم و ضمیر لانه بناست که مجموع لحم و دم راست المرجوم بجیم انداخته شده یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت گناهان همگی مشکلست یعنی کمی توبه از آنها
که جامع شروط صحت باشد مشکلست و مشکلتر گناهان گناهیست که رویده باشد بآن
گوشت و خون حرام و ناپاک زیرا که آن گوشت و خون که ناپاکست یا انداخته
میشود از بدن صاحبش بمحنتهای دنیا چنانچه در نهج البلاغه مذکور شده ست یا معذب
میشود در آخرت و در بهشت داخل نمیشود مگر پاکیزه یعنی گوشت و خونی که از حرام حاصل
نشده باشد هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان العبد ليذنب الذنب فيزوى عنه
الرزق شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که بنده هر آینه گناه
میکند گناهی را پس گناه دور میکند از او وسعت رزق را مراد اینست که بعضی از افراط
کم رزقی باین سبب واقع میشود نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ملعون
ملعون ملعون من عبد الدينار والدرهم ملعون ملعون من كمه اعمى ملعون ملعون
من نكح بهيمة شرح كمه بفتح كاف و كسر ميم و فتح هاء بصيغه ماضى معلوم باب علم است
الكمه پيش گرفتن راهى كه معلوم نباشد كه بكجا منتهى ميشود اعمى منصوبست تقديرا
تا حال از ضمير مستتر در كمه باشد او عمى كور چشم و مراد اينجا كور باطنست و فايده ذكر
اعمى اشعار باينست كه مراد اينكه اختيار مذهب مجهول است با وجود كثرت علامات مذهب
حق از شواهد ربوبيت و محكمات قرآن كه هر يك دالست بر وجوب پيروى امام عالم بجميع
احكام و ترك اهل ظن و اختلاف در احكام الهى نكح بنون و حاء بى نقطه بصيغه ماضى

برای م

او بر بانیستها و عبادتها
و امثال آنها که شرط صحت توبه
از النقم گناهست صح

ملعون صح

باب تفعیل است الکمه مرزش کور بودن
مفعول به است یا معلوم صح

ماضی معلوم از باب ضرب و منع است النکاح جماع و عقد برای جماع و هر دو اینجا
مناسب است و بنابر اول بهیمة حار است و بنا بر دوم مراد به بهیمه مخالف مذهب
شیعه امامیه است چنانچه گذشت در حدیث دوم باب صدم و شاید که نهی از
خود کردن مخالف باشد چنانچه مستفاد میشود از قول الله تعالی در سوره مجادله
یوادون من حاد الله و رسوله و بنابر اول نکح از باب تفعیل و بهیمه یعنی مخالف
میتواند بود تا راجع بمعنی دوم شود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ملعونست
ملعونست هر که اختیار مذهب مجهول کند با وجود ظهور علامات مذهب حق ملعونست
ملعونست هر که جماع کردن جاریه را بیرون آورد دهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ
يَقُولُ اتَّقُوا الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا طَالِباً يَقُولُ أَحَدُكُمْ أُذْنِبُ وَ أَسْتَغْفِرُ
إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ سَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ
فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ
فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ
شرح سین در سنکتب برای تاکید است و آن نقل بالمعنی است از سوره یس که
برای اشارت باینکه إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا بعضی روایت کرده اند نحن
نحیی الموتی و انا نحن نکتب ما قدموا و ضمیر انها راجع بظلم است در ان الشرک لظلم عظیم
و تانیث باعتبار آنست که سیه است خردل دانه ایست بغایت کوچک که اطبا را
استعمال نصاحب سهال میخورانند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
راوی گفت شنیدم از او که میگفت احتراز کنید از حقیر شمردن گناهان از جمله گناهان چه
بدرستی که آنها را باز خواست کننده ایست از جمله آیات قرآن بیان محقرات
اینکه یا بخود میگوید یکی از شما که گناه میکنم و استغفار و توبه خواهم کرد بیان
طالب آنکه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره یس البته مینویسیم

پرسش کرد از طلا و از نقره را بسبب زکوة مفروضه و مانند آن ملعونست ملعونست هر که صح

در قرآن یا در نامه اعمال آنچه را که پیش فرستاده اند در زمان حیات خود و آنچه
را که باعث شدند که دیگران از پی ایشان رفتند بعد از ممات ایشان و در حیات
ایشان و هر چیز را شمردیم آنرا برای جزا در پیشوایی که ظاهر کننده حق است مراد امام عالم بقرآن است
تبیان کل شیء است و معنی جمیع آیات آن در ذهن امام زمان ظاهر هست و اظهار میکند
در وقت حاجت یا مراد بامام مبین قرآنست و معنی مبین می آید در حدیث بیستم باب آخر
کتاب فضل القرآن و گفت تبارک و تعالی در سوره لقمان بدرستی که سیئه اگر باشد همورن
دانه از خردل پس باشد در سنگی سخت و بزرگ یا در آسمانها یا در زمین می آورد آنرا الله
تعالی در روز حساب بدرستی که الله تعالی باریک کار خبردار است یازدهم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ الذَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ شرح یحرم بصیغه
مضارع معلوم از باب ضرب و علم است و مضمون این موافق حدیث هشتم است دوازدهم
اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْرَأُ عَنْهُ الرِّزْقُ وَ تَلَا هَذِهِ
الْآيَةَ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لَا يَسْتَثْنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ
وَ هُمْ نَائِمُونَ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که مرد هر آینه گناه
میکند نوعی از گناه پس دفع کرده میشود از او وسعت رزق و خواند این آیت را
از سوره ن وقتی که قسم خوردند که هر آینه بچینند خرما را بر جای که درآوند صبح
باشند تا مستحقین خبردار نشوند از رفتن ایشان بباغ خرما بر حالی قسم خوردند که
استثنا نمیکردند یعنی ان شاء الله نمیگفتند پس احاطه کرد بر آن خرما و باغ احاطه
کننده از جانب صاحب کل اختیار تو بر حالی که ایشان خوابیدگان بودند منقولست
که آن باغ در یمن بود در دهی که آنرا ضروان مینامند میان آن و صنعا دوازده میل
و آن باغ از پیرمردی بود از حاصل آن قدر کفایت خود و عیال خود را نگاه میداشت
و باقی را تصدق میکرد و چون از دنیا رحلت کرد فرزندانش گفتند ما را امیر نیست آنچه

در حیات ایشان و صح

معصیت نبی و وصی صح

صاحب لطف یا نبی و وصی است صح

عن محمد بن مسلم صح

پدر مال را میکرد چون ابن تصید کرد و آن باغ سوخت بالکلیه **سیزدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم قال یقول اذا اذنب الرجل خرج فی قلبه نکتة سوداء فان تاب انمحت و ان زاد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها ابدا **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون گناه کند مرد بیرون می‌آید در دل او نقطه سیاهی پس چون توبه کند محو میشود آن نقطه و اگر زیاد کند گناه را زیاد میشود آن نقطه تا غالب شود بر دل او پس بعد از آن نقطه غالب شده هرگز رستگار نمیشود یعنی که از بهشت محروم شده داخل جهنم میشود

چهاردهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان العبد یسأل الله الحاجة فیکون من شانه قضاؤها الی اجل قریب او الی وقت بطیء فیذنب العبد ذنبا فیقول الله تبارک و تعالی للملک لا تقض حاجته و احرمه ایاها فانه تعرض لسخطی و استوجب الحرمان منی **شرح** ضمیر شانه راجع بمصدر یسال است یا راجع بعبد است یا راجع بالله تعالی است و حاصل همه یکیست مراد اینست که قابلیت بر آوردن حاجت دارد اگر بآن طلب کند و اگر فاسد نسازد بر آورده میشود **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که گاهی بنده میطلبد از الله تعالی حاجتی را میباشد از حال آن طلب بر آوردن الله تعالی آن حاجت را وقتی نزدیک یا تا وقتی دیر پس گناه میکند آن بنده نوعی از گناه پس میگوید الله فرشته را که موکل بر آن بنده است برای آوردن بعض حاجات او که بر میاور حاجت او را و محروم کن او را از آن حاجت چه بدرستی که او خود را قابل ناراضایی من کرده و مستحق محروم شدن از عطای من شده **پانزدهم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال سمعته یقول انه ما من سنة اقل مطرا من سنة و لکن الله یضعه حیث یشاء ان الله عز و جل اذا عمل قوم بالمعاصی صرف عنهم ما کان قدر لهم من المطر فی تلک السنة الی غیرهم و الی الفیافی و البحار و الجبال **شرح** الفیافی بفتح فاء و یاء دو نقطه در پایین و الف و فاء مکسوره و یاء مخففه ساکنه

تبارک و تعالی

عن ابی حمزه

ع

جمع فیفاء بفتح فاء و سکون یاء و الف ممدوده و گاهی مقصوره نیز میباشد بیابان را **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت هیچ سالی کم باران تر از سالی دیگر نیست لیکن الله تعالی میباراند باران را در جایی که میخواهد بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل چون عمل کنند جمعی بمعصیتها می‌گرداند از ایشان آنچه را که بر تقدیر عدم عصیان ایشان برای ایشان مقرر کرده بود از باران در آن سال میبرد بسوی غیر ایشان اگر آن غیر مطیعان مستحقان آن باران باشند و بسوی بیابانها و دریاها و کوهها اگر ایشان نیز مطیعان و مستحقان نباشند **اصل** و ان الله لیعذب الجعل فی جحرها فیحبس المطر عن الارض التی هی بمحلها بخطایا من بحضرتها و قد جعل الله لها السبیل فی مسلک سوی محلة اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر علیه السلم فاعتبروا یا اولی الابصار **شرح** الجعل بضم جیم و فتح عین بی‌نقطه حیوانکی سیاه که معروفست نسبت عذاب بآن بر سبیل استعاره است چه آن مکلف نیست بحسب مشهور پس مراد عذاب ضعیفا نیست از بنی آدم که قدرت بر انتقال از جای اهل معاصی بجای دیگر دارند و شاید که بر سبیل حقیقت باشد چه حیوانات را علوم میباشد و شاید که بعض تکلیفات متعلق بایشان نیز شود مثل هدهد که در زمان سلیمان عالم بود و تکلیف بودن مکتوب بتیمه باین تعلق ... باو گرفت فی برای تعلیل است جحر بضم جیم و سکون حاء بی‌نقطه و راء بی‌نقطه است یحبس المطر بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و نصب المطر است یا بیاء جاره و مصدر باب ضرب و جر المطر است المحل و المحلة بفتح میم و کسر و فتح حاء بی‌نقطه و تشدید دال اسم منزل و ماوای کسی از جمله زمین پس اضافه در محلها از قبیل اضافه جزء بکل است و عامل آن یحبس است یا یعذب است و بر هر تقدیر افاده این میکند که اگر آن جعل را خروج میسر نباشد عذاب حبس مطر از اهل معاصی نیز دفع میشود ببرکت او **یعنی** و بدرستی که الله تعالی هر آینه گاهی عذاب

ابو حمزه

و قد جعل جهات

میکند جعل را بوسیله تعلق او بو راخشی بیان این آنکه نگاه میدارد با اثر از زمینی
که آن جعل در منزل آن زمینست بسبب معصیتهای جمعی که نزد وی بند بر حالی که کرده اند که
باشد الله تعالی بر آن جعل راه معاشی در غیر جای سلوک اهل معاصی را وی گفت
بعد از آن گفت امام علیه السلم عبرت گیرید ای صاحبان بصیرتها باین معنی که هرگاه
مثل جعل معذب شود برای عدم مفارقت اهل معاصی در وقت قدرت بر مفارقت
پس دیگران بطریق اولی معذب میشوند **شانزدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم
قال ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوة اللیل وان العمل السیئ اسرع فی صاحبه
من السکین فی اللحم **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مرد
کاهی گناه (نوعی از گناه م) میکند پس محروم میشود از نماز شب بسبب بی توفیقی و بدرستیکه عمل بد تند اثرترست
در صاحبش از کارد در گوشت **هفدهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من هم بسیئة
فلا یعملها فانه ربما یعمل العبد السیئة فیراه الرب تبارک و تعالی فیقول وعزتی
وجلالی لا اغفر لک بعد ذلک ابدا **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت هر که قصد کند گناهی را پس باید که بعمل نیاورد آن را چه بدرستی که بسا که
بعمل آورد بنده گناهی را پس داند حال او را صاحب کل اختیار تبارک و تعالی یا یعنی
که داند که او از باب سهل شمردن گناه و مانند آن آن را کرده پس گوید قسم بعزت و
بزرگی خود مرکه نمی آمرزم تر بعد از آن گناه هرگز یا یعنی که توفیق توبه نمی یابی
هجدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلم قال حق علی الله ان لا یعصی فی دار الا اضحاها
للشمس حتی یطهرها **شرح** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم گفت لازم است
بر الله تعالی اینکه عصیان کرده نشود در خانه مگر اینکه ظاهر و هویدا کند آن
خانه را برای آفتاب بویران کردن آن خانه تا آفتاب پاکیزه کند آن خانه را از نجاست
معنوی **نوزدهم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان العبد لیحبس علی

ذنب

الذنب منصوب و مفعول مطلق است والف لام برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یعنی نوعی از انواع گناه **یعنی** م

تتنعمن

ذنب من ذنوبه مائة عام وانه لینظر الی ازواجه فی الجنة یتنعمن **شرح** گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که گاهی بنده هر آینه محبوس میماند در آخرت
با یعنی که بخصوص دخول بهشت نمی یابد بسبب گناهی از گناهان او صد سال و بدرستی که
او هر آینه نظر میکند سوی زنانی که جفت او بند از حور و مانند آنها در بهشت که
تنعم میکنند و او حسرت میخورد **بیستم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من عبد الا و
فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب
ذلک السواد وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض لم یرجع
صاحبه الی خیر ابدا و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هیچ بنده نیست مگر بجای
که در دل او نقطه سفید هست چنانچه می آید در حدیث بیست و پنجم که آن رحمتی
سبقت غضبی پس چون گناه کرد آن بنده نوعی از گناه بیرون می آید در آن نقطه
نقطه سیاه پس اگر توبه کند میرود آن سیاهی و اگر مستمر ماند در گناهان زیاد میشود
آن سیاهی تا بپوشاند سفید را پس چون پوشانید سفید را برنمیگردد صاحب آن دل
یا صاحب آن سیاهی سوی خیر هرگز یا یعنی که توفیق کردن عمل خوب نمی یابد و آنچه
مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره مطففین خوب آگاه باش بلکه غالب
شده و چرکن کردن بر دلهای جمعی که آیات ما را افسانهای گذشتگان شمردند
آنچه میکردند از گناهان تا حدی که گوش بحق نمیکنند اصلا **بیست و یکم اصل**
قال امیر المؤمنین علیه السلم لا تبدین عن واضحة وقد عملت الاعمال الفاضحة
ولا تامن البیات وقد عملت السیئات **شرح** مضمون این موافق حدیث
پنجم است **بیست و دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول کان ابی
علیه السلم یقول ان الله قضی قضاء حتما لا ینعم علی العبد بنعمة فیسلبها ایاه

فاذا غطی البیاض م

عن ابی عمرو المدائنی م

حَتّٰی یُحْدِثَ الْعَبْدُ ذَنْباً یَسْتَحِقُّ بِذٰلِكَ النِّقْمَةَ شرح قضاء حتماً اشارتست باینکه آیت
سورهٔ رعد ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم از جملهٔ محکماتست چنانچه می
آید در کتاب الروضه در خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلم کرده و در ذیل حدیث علی بن الحسین علیهما السلام
مع یزید لعنه الله است او بنیم مرفوع و استیناف بیانی است یا بتقدیر ان ناصبه و لما
آنست یا منصوبست بتقدیر ان و اعمال آن قلیلها بصیغهٔ مضارع باب نصر عطف
نیعم است نه بر او نیعم شار الیه ذلک مصدر یحدث است یا ذنبا است و حاصل هر دو
یکی است حتی برای استثناست النقمه بفتح نون و کسر قاف عذاب و آن منصوبست مفعول
یستحق باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او
می گفت که پدرم میگفت بدرستی که الله تعالی حکم کرده حکمی لازم بیان این آنکه
نمیکند این اگر انعام کند بر بنده بنعمتی پس واگیرد آن نعمت را از آن بنده مگر آنکه تازه
کند آن بنده گناهی اگر مستحق شود بسبب آن تازه کردن آن عذاب را اگر نعمت

بیست و سوم اصل سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا بَاعِدْ
بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ الْآيَةَ فَقَالَ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَانَتْ لَهُمْ قُرًى مُتَّصِلَةٌ يَنْظُرُ
بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَنْهَارٌ جَارِيَةٌ وَأَمْوَالٌ ظَاهِرَةٌ فَكَفَرُوا نِعَمَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَغَيَّرُوا
مَا بِأَنْفُسِهِمْ مِنْ نِعْمَةٍ وَإِنَّ اللهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ شرح
پرسید مردی امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عزوجل سورهٔ سبا میگفتند
جماعت سبا ای صاحب کل اختیار ما دوری انداز میان سفرهای ما و ظلم
کردند بر یکدیگر یعنی که اهل هر دهی مجاورت اهل دهی دیگر را نخواستند و آرزوی
دوری آن مجاور کردند و اهل هر دهی بر اهل دهی دیگر ظلم کردند تمام آیت اینست
فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ
پس گردانیدیم جماعت سبا را ضرب المثل در رفتن نعمتها و پراکنده کردیم ایشان را هر

پراکنده

پراکنده کردن بدرستی که در آنچه مذکور شد از احوال جماعت سبا هر آینه نشانهای
قدرتست برای هر بغایت صبر کننده بر آزار همسایه و مانند آن که بغایت شکرگذار باشد
پس امام گفت این جماعت سبا جمعیند که بود ایشان را دههای مجاور هم بیان مجاورت
اینکه نظر میکردند بعض اهل دهها سوی بعضی دیگر که در ده مجاور آن بودند با نفی
که مراد باتصال بودن دوری نقد هد نظر هست و دهها میان مکه و شام بر خط
مستقیم بود پس اهل هر دهی از دهها وسط دو ده را در نظر میکردند ایستاده در یکجائی
از دست راست و یکی از دست چپ و هر دهی از کثرت اشجار مانند یک باغ بود و اینست
مراد بجنتان عن یمین و شمال در آیت سابق بر این آیت و بود ایشان را نهرهای روان
با استمرار و بود ایشان را مالهای آشکارا یعنی شتران و گوسفندان و گاوان که بچرا
میرفتند پس قدر ناشناسی کردند بنعمتهای الله تعالی عزوجل و باعث تغییر شدند آن خیر
را که با ایشان بود از فراغتی که الله تعالی بایشان عطا کرده بود پس تغییر داد الله تعالی
الخیر را که با ایشان بود از نعمتهای خود و بدرستی که الله تعالی تغییر نمیدهد نعمتی را که با
باشد مگر آنکه ایشان باعث شوند تغییر آن الخیر را که با ایشان است اشارتست بآیت
سورهٔ رعد و بمضمون آیت سورهٔ انفال است اصل فَأَرْسَلَ اللهُ عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَفَرَّقَ
قُرَاهُمْ وَخَرَّبَ دِيَارَهُمْ وَذَهَبَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَبْدَلَهُمْ مَكَانَ جَنَّاتِهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ
أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي
إِلَّا الْكَفُورَ شرح العرم بفتح عین بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه سدی که در میان دو کوه
بندند تا آب سیل جمع کند و بتدریج صرف شود غرق و خرب بصیغهٔ ماضی معلوم
باب تفعیلست اکل بضم همزه و ضم کاف خوردنی الخمط بفتح خاء با نقطه میوه که
از نوع از درخت مسواک حاصل میشود الاثل بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه میوه
که از نوعی از درخت گز حاصل میشود یعنی پس روان کرد الله تعالی بر جماعت

و گوسفندان

سبا سیل سد الخراب کردن آن سد پس غرق کرد دهها ایشانرا و خراب کرد
خلقهای ایشانرا و برد شتران و گاوان ایشانرا و عوض داد بجای باغهای ایشان
دو باغ با نیمی که آن اتصال دهها بر طرف شد و دوری در سفرهای ایشان بهم رسید
با نیزوبش که مجموع مکان سبا بود و بهم رسید که صاحبان خوردنی
بودند آن خوردنی میوه مسواک بود و میوه گز بود و چیزی از میوه سدر بود که
بود با نیمی که خمط و اثل بیشتر از سدر بود بعد از آن گفت الله تعالی در آیتی دیگر در سوره
سبا آنرا جزا دادیم بایشان بسبب کفران نعمت ایشان و آیا جزای بد میدهیم مگر بغیر
قدرناشناس نعمت را بیست و چهارم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ مَا أَنْعَمَ
اللهُ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً فَسَلَبَهَا إِيَّاهُ حَتَّى يُذْنِبَ ذَنْباً يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ السَّلْبَ شرح این ظاهر است
از شرح حدیث بیست و دوم بیست و پنجم اصل سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام يَقُولُ
إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ نَبِيّاً مِنْ أَنْبِيَائِهِ إِلَى قَوْمِهِ وَأَوْحَى إِلَيْهِ أَنْ قُلْ لِقَوْمِكَ إِنَّهُ
لَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أُنَاسٍ كَانُوا عَلَى طَاعَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا سَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أُحِبُّ إِلَى
مَا أَكْرَهُ إِلَّا تَحَوَّلْتُ لَهُمْ عَمَّا يُحِبُّونَ إِلَى مَا يَكْرَهُونَ وَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ قَرْيَةٍ وَلَا أَهْلِ بَيْتٍ
كَانُوا عَلَى مَعْصِيَتِي فَأَصَابَهُمْ فِيهَا ضَرَّاءُ فَتَحَوَّلُوا عَمَّا أَكْرَهُ إِلَى مَا أُحِبُّ إِلَّا تَحَوَّلْتُ
لَهُمْ عَمَّا يَكْرَهُونَ إِلَى مَا يُحِبُّونَ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت
بدرستی که الله عز و جل فرستاد پیغمبری از پیغمبران سوی جماعت او که امت او بودند
و وحی کرد سوی او که بگوی جماعت خود را بدرستی که شان اینست که نیست هیچ اهل
شهری و هیچ گروهی در صحراها میباشند و نه هیچ اهل خانه واده که بوده باشند بر طاعت
من پس رسیده باشد ایشانرا در آن طاعت حالت خوش حالی پس منتقل شده
باشند از آنچه میخواهم سوی آنچه نمیخواهم مگر آنکه من نیز منتقل شدم برای
ایشان از آنچه میخواهند و نیست هیچ اهل شهری و نه اهل خانه واده که بوده باشند
میخواهند سوی آنچه م

عن هیثم بن واقد الجزری قال

روایت از هیثم بفتح ها و سکون یا و در ... بن و فتح تا ... نقطه ابن واقد ... و ال منقوط جزری بجیم و فتح زا با نقطه ... منقوط گفت

برنافرمانی

ان رحمتی سبقت غضبی

بر نافرمانی من پس دریافته باشد ایشانرا در آن نافرمانی حالتی که بد حالی
باشد پس منتقل شده باشند از آنچه نمیخواهم سوی آنچه میخواهم مگر آنکه من نیز
منتقل شدم از آنچه نمیخواهند سوی آنچه میخواهند اصل وَقُلْ لَهُمْ إِنَّ رَحْمَتِي
سَبَقَتْ غَضَبِي فَلَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِي فَإِنَّهُ لَا يَتَعَاظَمُ عِنْدِي ذَنْبٌ أَغْفِرُهُ
وَقُلْ لَهُمْ لَا يَتَعَرَّضُوا مُعَانِدِينَ لِسَخَطِي وَلَا يَسْتَخِفُّوا بِأَوْلِيَائِي فَإِنَّ لِي سَطَوَاتٍ
عِنْدَ غَضَبِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ مِنْ خَلْقِي شرح سابق بودن رحمت بر غضب شامل
چند وجه است اول اینکه نعمت جسم و گوش و مانند آنها سابقست بر تکلیف
و غضب بعد از تکلیف میباشد دوم اینکه راه رحمت آسانتر و سهلتر است از راه
غضب چنانچه گفته اند در تفسیر آیت سورة البقرة لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت
و چنانچه بعضی عبادات سهل کفاره گناهان فاعلش و مثوبات فاعلش مثل
مثل آنچه میآید در کتاب فضل القرآن در حدیث یازدهم باب سیزدهم که باب
فضل القرآنست سوم اینکه امام در رحمت و هدایت و بیش کننده بر امام غضب
و ضلالت باعتبار کمال وضوح برهان حقیت اول و بطلان دوم در شواهد
ربوبیت و محکمات کتب الهی که در آنها امر به پیروی علم و نهی از پیروی ظن صریح
شده چنانچه گفته در سوره مائده وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ
حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ و باعتبار اینکه هیچ امامی که باطل باشد دعوی امامت
نکرده و نخواهد کرد مگر وقتی که پیش از آن وقت در آن وقت امام حق باشد
چنانچه آدم علیه السلام و اوصیای او پیش از دعوی اولاد قابیل امامت را بوده اند
هر یک از لا یتعرضوا و لا یستخفوا بصیغه خطاب و صیغه غیبت میتواند
بود و بنابر اول لا ناهیه است و بنابر دوم (و بنابر دوم در جواب امر است) نافیه است الاولیا جمع ولی امامان
یعنی و بگو ایشانرا بدرستی که رحمت من پیش از غضب من شده پس نا امید

مشوید از رحمت من چه بدرستی که بزرك نمینماید نزد من کناهی که آمرزم
آنرا بتوبه وبکو ایشانرا که خود را قابل نارضایی من مکنید بحالی که صاحبان عناد
باشید وکبیره دانسته با اصرار کنید وسبکی مکنید با امامانی که تعیین کرده ام حجه
بدرستی که مرا تخت کبریائی هست نزد اراده عذاب من که تاب نمی آورد آنرا
چیزی از مخلوقات من بیست وششم اصل عَنِ الرِّضا علیه السلم قالَ اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَ جلّ
اِلی نَبِیٍّ مِنَ الاَنْبِیاءِ اِذا اُطِعْتُ رَضِیتُ وَاِذا رَضِیتُ بارَکْتُ وَلَیْسَ لِبَرَکَتِی نِهایَةٌ
وَاِذا عُصِیتُ غَضِبْتُ وَاِذا غَضِبْتُ لَعَنْتُ وَلَعْنَتِی تَبْلُغُ السّابِعَ مِنَ الوَرَی
شرح تبلغ بباء یکنقطه وغین بانقطه بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل یا افعال است
السابع منصوب ومفعول به تبلغ است ومفعول اول محذوف ومن برای
تبعیض است الوری بفتح واو وسکون راء بنقطه وباء افروخته شدن آتش
یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم کفت وحی کرد الله عز وجل سوی پیغمبری
از پیغمبران که چون اطاعت کرده شوم راضی میشوم وچون راضی شوم نفع میرسانم
ونیست برای نفع من آخری نه در مدت ونه در شدت اشارتست بخلود اهل
بهشت وبانکه هر آرزوئی که کنند حاصل میشود وچون عصیان کرده شوم
اراده عذاب میکنم وچون اراده عذاب کنم دور از رحمت خود میکنم ودور
کردن من از رحمت خود میرساند ملعون را بهفتم از جمله مراتب افروختگی
آتش که در طبقه هفتم جهنمست بیست وهفتم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِاللهِ علیه السلم
اَنَّهُ قالَ اِنَّ اَحَدَکُمْ لَیَکْثُرُ بِهِ الخَوْفُ مِنَ السُّلْطانِ وَما ذلِکَ اِلّا بِالذُّنُوبِ فَتَوَقَّوْها
مَا اسْتَطَعْتُمْ وَلا تَمادَوْا فِیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او کفت
بدرستی که از شما هر آینه بسیار میشود با او ترس از پادشاه وجای نیست آن
بسیاری ترس مکر بسبب کناهان اشارتست باانچه می آید در حدیث سی ام

احدکم اخوف است از ائمه طاهره موافق اخبار مراد آنه ودر حدیث سیوم باب ناور الیضا از باب صدوره فرموده مهم است بس ص

بی

بی نگاه دارید خود را از کناهان چندانکه توانسته باشید ومستمر مباشید در کناهان
اکر از شما صادر شده باشد بیست وهشتم اصل قالَ اَمِیرُ المُؤْمِنِینَ علیه السلام اَوْجَعُ ج
لِلْقُلُوبِ مِنَ الذُّنُوبِ وَلا خَوْفَ اَشَدُّ مِنَ المَوْتِ وَکَفَی بِما سَلَفَ تَفَکُّراً وَکَفَی بِالمَوْتِ واعِظاً
شرح مِنَ المَوْتِ بتقدیر من خوف الموت است یا او خوف بمعنی او مخوفست با در بالموت در
بالموت زایده است تفکراً تمیز از نسبتست ولای متعلق ما سلف است واعظا نظیر زید حسن الوجه ص
نیز تمیز از نسبتست اما برای الموت است نه برای متعلق آن یعنی کفت امیر المؤمنین نظیر مد دره فارسا ص
علیه السلم نیست دردی بدرد آورنده تر دلها را از کناهان ونیست ترسی در دنیا بیشتر
از مرک زیرا که بعد از آن عذاب الیم می باشد بسبب ذنوب چنانچه ثواب دایم بسبب ترش ص
طاعات وکافیست برای پند کرفتن با احتراز از ذنوب تفکر آنچه کذشت از احوال خود واحوال
دیکران مثل فکر در اینکه از لذت معاصی ومشقت طاعات اثری نماند وحیات مستعار احوال ص
دنیا بغایت بی اعتبار است وکافیست از جمله آنچه کذشته مرک باعتبار اینکه پند دهنده
باشد مراد اینست که اکر کسی در هیچ چیز از آنچه کذشته فکر نکند عبن مرك همان بس است
برای پند کرفتن بزبان فصیح وبیان صریح پند میدهد ومیکوید که خبردار خود باش
که از بزرکان وکوچکان اهل معاصی وطاعات جمعی کثیر از پدران ومادران وهمسایکان
ومانند ایشان رفتند ودر کرو عملهای خود مانده اند در قبرها ومنتظرند تا چه بر سر ایشان
آید در روز قیامت بیست ونهم اصل سَمِعْتُ الرِّضا علیه السلم یَقُولُ کُلَّما اَحْدَثَ العِبادُ مِنَ
الذُّنُوبِ ما لَمْ یَکُونُوا یَعْمَلُونَ اَحْدَثَ اللهُ لَهُمْ مِنَ البَلاءِ ما لَمْ یَکُونُوا یَعْرِفُونَ شرح
شنیدم از امام رضا علیه السلم میکفت هر بار که تازه کنند بندکان از جمله کناهان چیزی را
که پیشتر نمیکرده باشند مثل آنچه بدعتها در دین تازه میکند الله تعالی برای ایشان از جمله آفت
مثل ظلم ظالمان چیزی را که پیشتر نمیشناخته باشند آن قسم آفت وظلم را سی ام اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِاللهِ علیه السلم قالَ یَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِذا عَصانِی مَنْ عَرَفَنِی سَلَّطْتُ عَلَیْهِ مَنْ لا یَعْرِفُنِی

شرح از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که میگوید الله عز و جل در حدیث قدسی چون
عصیان آکنند مرا کسی که میشناسد مرا یعنی که اقرار بربوبیت من دارد و از شیعه امامیه است
مسلط میکنم بر او کسی را که نمیشناسد مرا مثل خلفای بنی امیه و بنی العباس حدیث یکم اصل عن ابی
الحسن علیه السلم قال ان لله عز و جل فی کل یوم و لیلة منادیا ینادی مهلا مهلا عباد الله
عن معاصی الله فلولا بهائم رتع وصبیة رضع وشیوخ رکع لصب علیکم العذاب صبا
ترضون به رضا شرح مهلا بفتح میم و سکون ها و تنوین اسم فعلست بمعنی آهسته
باش یا مصدر است بمعنی آهستگی و منصوبست باعزاء بتقدیر الزموا مهلا و حاصل
هر دو یکی است رتع بضم را بی نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالای مفتوحه و عین
بی نقطه جمع راتع است و بر این قیاس است رضع و رکع الصبیة بکسر صاد بی نقطه
و سکون با یک نقطه و یا دو نقطه در پایین جمع صبی اطفال ترضون را بی نقطه
و ضاد با نقطه بصیغه مضارع جمع مذکر مخاطب مجهول مضاعف باب نصر است یعنی
روایتست از امام جعفر رضا علیه السلم گفت بدرستی که برای الله عز و جل در هر روز
و شبی منادی از فرشتگان هست که ندا میکند که دست کوتاه کنید دست کوتاه کنید
ای بندگان الله تعالی از نافرمانیهای الله تعالی بیان این آنکه اگر نمیبود نه چارپایان
ها چرندگان و اطفال شیرخوارگان و پیران منحنیان هر آینه ریخته می شد بر شما
عذاب نوعی از ریختن که کوفته شوید بآن نوعی عظیم از کوفته شدن باب صد و
دوازدهم اصل باب الکبائر شرح این باب بیان گناهان بزرگست و بیان آنچه
متعلق بآنهاست مثل اینکه اصرار بر یکی از آنها با ایمان جمع نمیشود در این باب بیست و سه
حدیث است اگر حدیث چهاردهم را و حدیث حادی یکم اول اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم فی قول الله عز و جل ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ند
خلکم مدخلا کریما قال الکبائر التی اوجب الله عز و جل علیها النار شرح مدخل

مکان باب افعال یا مصدر میمی باب افعال میتواند بود الکبائر مرفوع میتواند بود
بخبریت مبتدای محذوف بتقدیر المراد بالکبائر منصوب میتواند بود بحکایت
و بر تقدیر التی صفت الکبائر است و مراد بایجاب ایجاب بر جمیع تقادیر است و افاده
میکند که کبائر دو اطلاق دارد اول گناهانی که وعید جهنم تعلق بآنها گرفته و در بعض
صور آنها خواه تعلق بیابد فی صورتی گرفته باشد مثل شرک و خواه نه مثل اصل زنا که وعید
متعلق بصورت اصرار بر آنست بقرینه آنچه می آید در شرح حدیث بیست و پنجم
این باب که علامت اصحاب المشأمه در سوره واقعه اینست و کانوا یصرون علی الحنث
العظیم دوم گناهانی که وعید جهنم متعلق بآنها گرفته در جمیع صور آنها مثل شرک
و مثل اصرار بر زنا چه وعید متعلق بجمع صور اصرار است و مراد بکبائر در این
آیت معنی دوم است پس مراد افراد کفر و شرکست خواه کفر اصرار است بر کبائر بمعنی اول
و خواه کفر ارتکاب صغیره بعنوان اباء و استکبار چنانچه می آید در حدیث دوم باب
صد و شصت و پنجم و میتواند بود که الکبائر مرفوع و مبتدا باشد و التی خبر باشد
و مراد بایجاب ایجاب فی الجمله باشد و مقصود تعریف کبائر بمعنی اول باشد و بنا بر این تکفیر
بمعنی عدم مواخذه در دنیاست چنانچه گفته در سوره شوری و ما اصابکم من
مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر او جب گفت و اوعد نگفت برای افاده
خلود اهل اصرار بر کبائر در نار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول
الله عز و جل در سوره نساء اگر اجتناب کنید از بزرگهای آنچه نهی کرده میشوید از آن
میپوشانیم و برطرف میکنیم از شما اثر اعمال بد شما را اگر غیر آن کبائر است و داخل میکنیم شما را
در محل داخل کردنی که گرامی است مراد بهشت است امام گفت مراد گناهان بزرگ
که او وعده کرده الله عز و جل بنا بر آنها آتش جهنم را برای فاعل آنها اگر بی توبه میرد
دوم اصل کتب معی بعض اصحابنا الی ابی الحسن علیه السلم یسأله عن الکبائر کم هی و ما

عن ابن محبوب

فی الآیة الاولی خبر مبتدا است او جب ... مراد بکبائر شرک و ما فوق شرکست و آن کفر است چنانچه در حدیث دوم باب الکفر که باب بیست و ... و این اشارتست بدو آیه سوره نساء ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ... آنکه دون بمعنی تحت باشد و لمن یشاء احتراز باشد از مصر بر حنث عظیم مثل زنا از جمله ما دون ذلک چنانچه می آید در حدیث یازدهم این باب ...

فی الکبایر

نکتب الکبائر من اجتنب ما وعد الله علیه النار کفر عنه سیئاته اذا کان مؤمناً والسبع الموجبات قتل النفس الحرام وعقوق الوالدین واکل الربا والتعرب بعد الهجرة وقذف المحصنة واکل مال الیتیم والفرار من الزحف شرح اولی در ترتیب سوال این بود که ما هی یعنی از کمی باشد و لهذا امام جواب را بعکس ترتیب سوال نوشته الکبائر مرفوع و خبر مبتدای محذوفست و دو مضاف بر محذوفست بتقدیر هذا بیان حقیقة الکبائر و مقصود از این تا مؤمنا جواب سوال دوم است و مقصود از باقی جواب سوال اول است من اجتنب مبتداست کفر عنه خبر مبتداست و مقصود بیان حقیقت کبائر است در ضمن تفسیر آیتی که در حدیث سابق گذشت الوعد نوید دادن و گاهی در وعید نوید بر مستعمل میشود و بنابر این قول النار بخلود در جهنم است چه دلالت میکند بر اینکه نویدی نیست بر کبایر و بجای نوید آتش جهنم است مخفی نماند که دو احتمالی که مذکور شد در شرح حدیث سابق در ایجاب جاریست در ایجاد و وعد الموجبات یکی جمیع معصیتهایی که توفیق توبه از آنها نادرست یعنی گویا که لازم دارد جهنم را و اکثر بفتح جیم باشد یعنی معصیتهاییست که اهل این زمان بسیار مرتکب آنها میشوند بقضا و قدر الهی و این منافات ندارد با اینکه اهل زمانی دیگر چنان نباشند کفر بصیغه معلوم باب تفعیل و ضمیر مستتر راجع بالله تعالی است و سیئاته منصوب و مفعول کفر است نصب آن بکسره است یا کفر بصیغه مجهول است و سیئاته مرفوع و نایب فاعلست اذا کان مؤمنا اشارتست باینکه مراد بکبائر اینجا امور وجودیه است دیگر شامل ترک نماز مثلا نیست و تکفیر سیئات چنانچه مشروطست از جملهای بزرگ مشروطست باتیان بواجبهای بزرگ مثل ولایت و نماز و روزه که از

ایمانست

ایمانست و میتواند بود که اشارت باشد بآنچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم که کفر بر دو قسمست یکی کبیره بعنوان اصرار و دیگری صغیره بعنوان اباء و استکبار التعرب مانند اعراب زیستن و ترک طلب علم مسائل دین الهجرة بکسر ها و سکون جیم جدا بودن و مراد اینجا جدا بودن از موضعی است که عالم در آنجا باشد خواه آن جدا بودن بنقل مکانی باشد و آنرا مهاجرت بنزد میناسند و خواه نه بعدیت در بعد الهجرة زمانیست ماننت زمان حدوث هجرت نه نسبت بزمان انقضای هجرت و نظیر اینست آیت سوره رعد ینقضون عهد الله من بعد میثاقه پس مراد اینست که ترک طلب علم دین با وجود بودن در موضعی که عالم در آنجا باشد از کبائرست یعنی نوشت با من بعض یاران ما باین معنی که نوشته را من برد بسوی امام موسی کاظم علیه السلام یا امام رضا علیه السلام میپرسیدم امام را از گناهان کبیره که چندست آنها وکدامست آنها پس امام علیه السلام نوشت اینکه کبایر بیان حقیقت کبائرست هر که اجتناب کند هر چه را که وعید کرده الله تعالی بنابر آن آتش جهنم را برای فاعلش اجتناب میکند و بر طرف میکند از او اثر گناهان دیگر او را اگر باشد اتیان کننده ارکان ایمان و هفت گناه از جمله کبائر که بقضا و قدر الهی لازم کنند آتش جهنم است یا بمعنی که توبه از آنها نادرست آنهاست اول کشتن جاندار صاحب حرمت یعنی کشتن مؤمن عمدا دوم نافرمانی پدر و مادر و سوم خوردن ربا که سود و چهارم مانند اعرابی شدن با وجود مجاورت عالم و میسر بودن کسب علم از او و بعضی میگویند که مراد برگشتن بدیار شرک بعد از انتقال بدیار اسلامست و می آید در حدیث چهاردهم این باب که والتعرب والشرک واحد و پنجم دشنام زنا دادن زنی که عفیفه است و ششم خوردن مال یتیم از روی ظلم و هفتم گریختن از لشکر گاه اهل اسلام که برای جهاد آمده باشند سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبائر سبع قتل المؤمن متعمداً وقذف المحصنة والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة واکل

روایت از حسن بن محبوب گفت م

کبایر هول اینست که م

بیان میشود در حدیث آینده م

قرب بعد از هجرت م

عن محمد بن مسلم م

مالِ الیَتیمِ ظُلماً واَکلُ الرِّبا بَعدَ البَیِّنَةِ وکُلُّ ما اَوجَبَ اللهُ عَلَیهِ النّارَ شرح ظلما احتراز است

از خوردن مال یتیم از روی معروف چنانچه گفته در سوره نساء فَلیَأکُل بِالمَعروفِ

البینة بفتح با یکنقطه وتشدید وکسر یاء دونقطه در پایین ونون آنچه افاده علم

کند بچیزی خواه بحکم واقعی مثل محکم قرآن وخواه بحکم واصلی یعنی وجوب عمل مثل ظاهر

قرآن ومثل خبر واحد جامع شروط وجوب عمل آن وذکر اینکه کبیره بودن اکل ربا بعد از اطلاع

بر حرمت که مفید علم باشد باینکه داخل رباست برای اینست که در مسائل ربا اختلاف

واشتباه بسیار است وبعضی از معاملات بیع شبیه برباست وآنرا عینه بکسر عین

بی‌نقطه وسکون یاء دونقطه در پایین ونون مینامند وبعضی ربای شبیه بیع است

مثل اکثر تجزیه وآن را حیله شرعیه مینامند وآن بدتر از ربای صریح است بنابر آنچه روایت

کرده ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه که اربی الربا الکذب کل ما اوجب الله

علیه النار یعنی ما عدای آن شش مذکور است از جمله چیزهای که همیشگی کرده الله

بنابر آنها آتش جهنم را واو در جمیع قسم آن چیز میشود ومضمون این حدیث وتکرار

مضمون حدیث دوم است چهارم اصل عَن عَبدِ اللهِ بنِ سِنانٍ قالَ سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ

علیه السلام یَقولُ اِنَّ مِنَ الکَبائِرِ عُقوقَ الوالِدَینِ وَالیَأسَ مِن رَوحِ اللهِ وَالاَمنَ

مِن مَکرِ اللهِ وَقَد رُوِیَ اَکبَرُ الکَبائِرِ الشِّرکُ بِاللهِ شرح وقد روی عبارت عبد الله

بن سنان است وجمله حالیه است وسمعت در روی بصیغه مجهول باب ضرب است

ومراد اینست که سابق را خود شنیدم ولاحق را دیگری نیز از شنیده آن بمن نقل کرده

بود از امام جعفر صادق علیه السلام یعنی روایتست از عبد الله بن سنان گفت شنیدم

از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستیکه از جمله گناهان کبیره نافرمانی پدر و

مادر است ونا امیدی از رحمت الله تعالی است مثل خیال اینکه بعد از وفات

رسول علیه السلام امامی که عالم بجمیع علم رسول باشد نخواهد بود وایمن بودن از فریب

الله تعالی ست یعنی کاری پنهان که باعث گمراهی کسی شود وآنرا اراده ضلالت واضلال

نیز مینامند مثل خیال اینکه چون بعد از رسول علیه السلام معارضان اهل البیت متغلب

در مدتهای مدید شدند باوجود جهل ایشان با احکام الهی پیروی ایشان میتوان

کرد بیهوده بخر بابی در اری بنود ومثل اینکه کسی بطاعت خود مغرور شود یا خیال کند

بعد از این البته هرگز گمراه نخواهد شد این را شنیدم بر حالیکه روایت کرده شده بود

از امام جعفر صادق علیه السلام که بزرگترین گناهان کبیره قرار دادن شریک با الله تعالی

الکوکبی این منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب صد وبیست وپنجم

که باب الکفر است که کفر اخبث واعظم از شرکست کو یم کفر از اصرار بر کبیره یا اباء وشک

در صغیره بهم میرسد نه از اصل کبیره ومراد اینجا نسبت میان اصل شرک واصل کبائر

دیگر است پس منافات ندارد پنجم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ علیه السلام یَقولُ مَن زَنا

خَرَجَ مِنَ الاِیمانِ وَمَن شَرِبَ الخَمرَ خَرَجَ مِنَ الاِیمانِ وَمَن اَفطَرَ یَوماً مِن

شَهرِ رَمَضانَ مُتَعَمِّداً خَرَجَ مِنَ الاِیمانِ شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام

میگفت هرکه زنا کرد او در آنکه از ماه رمضان نه از روی فراموشی بیرون رفت

وهرکه آشامید خمر را بیرون رفت از ایمان وهرکه افطار کرد روزی را از ماه رمضان نه از روی فر

از ایمان مراد اینست که او بعنوان اصرار کرده میبود از اصل ایمان بیرون میرود واگر

بعنوان الم مثل کرده از روح ایمان بیرون میرود ششم اصل قُلتُ لِاَبی عَبدِ اللهِ علیه السلام اَدنی

الزّانی وَهُوَ مُؤمِنٌ قالَ لا اِذا کانَ عَلی بَطنِها سُلِبَ الاِیمانُ فَاِذا قامَ رُدَّ اِلَیهِ فَاِن عادَ

سُلِبَ قُلتُ فَاِنَّهُ یُریدُ اَن یَعودَ فَقالَ ما اَکثَرَ مَن یُریدُ اَن یَعودَ فَلا یَعودُ اِلَیهِ اَبَداً

شرح مضمون این حدیث می آید در حدیث سیزدهم این باب ودر اینجا

ادنی نفی بنفی ست وهرد و درست است چه اینجا در قال لا برای نفی بر نفی نیست بلکه

قصد بی نفی است مومن یعنی صاحب کمال ایمانست وعلامت آن اجتناب از کبیره

سلب بصیغه مجهول باب ضربست الایمان مرفوع ونائب فاعلست واین در قول حکم

که میگویند ایمان محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسولست پس تفاوت در کمال و نقصان
نمیدارد یا منصوب و مفعول له و مرسلست و مفعول اول که نایب فاعلست ضمیر مستتر
راجع بزانیست یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا زنا میکند زنا کننده در حالی
که او صاحب ایمان کامل باشد امام گفت نه نمیکند زنا او بر آنحال بیان این انکه چون
باشد بر شکم آن زن کنده میشود ایمان کامل پس چون برخیزد بر گردانیده میشود ایمان
کامل سوی او مراد اینست که گاهی بر گردانیده می شود و آن در صورت توبه است بقرینه
آنچه می آید در حدیث پانزدهم این باب که فلیس یعود فیه حتی یتوب پس اگر بر گردد
بزنا آیا کنده میشود ایمان کامل گفتم پس بدرستی که آن مردی که زنا کرد ارادت میکند
که برگردد بزنا آیا کنده میشود ایمان کامل او پس امام برای بیان اینکه اراده میکند عود
چون از صغایرست و مستلزم عود نیست حکم عود ندارد گفت چه بسیارست انکه اراده
میکند که برگردد بزنا پس نمیکند سوی زنا هرگز هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی قول الله عز وجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا
والسرقة واللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله منه قلت بین الضلال والکفر منزلة
فقال ما اکثر عری الایمان شرح در سوره والنجم چنین است ولله ما فی السموات وما
فی الارض لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی الذین یجتنبون
کبائر الاثم والفواحش الا اللمم ان ربک واسع المغفرة الذین یجتنبون مبتدأست
وان ربک واسع المغفرة خبر مبتدأست بحذف عائد و این جمله مبتدأ و خبر برای بیان
نسبی از محسنانست چنانچه ظاهر میشود از آنچه گذشت در حدیث سی ویکم باب نود دویم
الفواحش جمع فاحشه رسواها و مراد اینجا قدر مشترک است میان ترک فریضه نماز
و مانند آن و میان کبائری که حد شرعی در آنها هست مثل زنا و دزدی و میان
صغایری که بعنوان اباء و استکبار باشد چنانچه از ابلیس صادر شد و بیان میشود در حدیث

سلب بصیغه مجهول از باب نصرت الایمان مرفوع و نایب فاعل است ص

و زنا کند بار دیگر

از جمله احتمالات این است کرم

میتواند بود که مراد بکبائر الاثم ترک واجبی نزرگ باشد که کفرست و مراد بفواحش ما فوق صغایر و بحث نزرک باشد و الا اللمم استثنای منقطع از فواحش باشد پس الزنا والسرقة بعنوان مثال است منه

دعم

دوم باب صد و شصت و پنجم الا اللمم استثنای متصلست از کبائر الاثم والفواحش
واگر الذین یجتنبون خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر هم الذین الا بمعنی غیر
خواهد بود بنا بر مذهب سیبویه که شرط نمیکند در موصوف الا بمعنی غیر نکره بودن را
چه استثنا از اثبات نفی میشود پس لازم دارد که فی ارتکاب لمم احسان متحقق نشود
الرجل بتقدیر حال الرجل است مثل ولکن البر من اتقی و اشارتست باینکه لمم اسم
مصدرست بمعنی المام یلم بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعالست الالمام
آلوده شدن بمعصیت نه از روی جرات مراد بالذنب کبیره و فاحشه است
فا در فیستغفر برای تعقیب است و مراد باستغفار اینجا گفتن استغفر الله است
لیکن با موافقت دل تا مانند استهزاء نشود چنانچه می آید در حدیث دهم باب
صد و نود و یکم و آن اعم از توبه است چنانچه ظاهر میشود از احادیث باب اللمم که باب
صد و نود و چهارم است بین بتقدیر استفهامست مراد بضلال اینجا ارتکاب کبیره
است با جهل بوعید جهنم بر آن و مراد بکفر اینجا ارتکاب کبیره است با علم بوعید
بر آن و بر و شی که باعث خلود در جهنم شود و مراد بمنزلت مرتبه ارتکاب کبیره
است بر وشی که باعث خلود در جهنم نشود و صاحبش با وجود علم بوعید جهنم
بر آن در تحت آن وعید داخل نباشد و مومن باشد فی الجمله ما اکثر صیغه تعجب است
و مراد اثبات این واسطه و واسطه دیگرست چنانچه می آید در حدیث دوم باب
صد و چهارم و کثرت باعتبار اینست که هر یک افراد بسیار متفاوت در قوت و ضعف
دارد و اشارتست باین دو قسم کبیره بی اصرار و دو قسم صغیره یکی با اصرار و دیگری بی اصرار
در صحیفه کامله در دعای وداع شهر رمضان که اللهم وما الممنا به فی شهرنا هذا من
لمم او اثم او واقعنا فیه من ذنب واکتسبنا فیه من خطیئة علی تعمد منا او نسیان تا آخر
عری الایمان اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله

تکبر او

بیهی از زنان و منه

سایل توهم کرده که استثنا منقطع است و مراد بلمم صغیره است پس هر مرتکب کبیره یا ضال است و او داخل مومنان است و یا کافرست چنانکه مذهب معتزله و عیدیه است م

فَقَدْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا پس هر که منکر امام خود نشود و مؤمن
بربوبیت الله شود بتصدیق وجوب امام مفترض الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر
زمان تا مصداق ربوبیت رب العالمین باشد پس بتحقیق چسپیده بدسته مستحکم
ایمان باعث هیچ نیست شکسته شدن و بریده شدن آن دسته را و ازین ظاهر میشود
که ایمان باعتبار دسته بسیار هست و یکی مستحکمتر از باقی آنهاست و کسی که کفر بطا
بطاغوت و ایمان بالله داشته باشد بدسته مستحکم چسپیده پس اگر مجتنب از کبایر
باشد چسپیده خواهد بود بجمیع باقی دستها و اگر مرتکب کبیره شود و المام کرده باشد با
توبه داشته باشد چسپیده خواهد بود ببعض باقی دستها و آن بعض متفاوتست بتفاوت
المام و امید توبه و گاهی بحدی میرسد که هیچیک از باقی دستها در دست او نماند و با
وجود آن اصل ایمان باقی باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
عز و جل در سوره و النجم جمعی که اجتناب میکنند از بزرگهای گناه و از رسواها
مگر آلودگی ایام گفت فواحش زنا و دزدی است مثلا که حد شرعی دارد و لمم عمل ردیست که
آلوده میشود بگناه پس استغفار میکنند ازان گفتم آیا میان ارتکاب کبیره و فاحشه
با جهل بوعید و میان ارتکاب کبیره و فاحشه با کفر واسطه هست که صاحبش مؤمن
باشد پس امام علیه السلام گفت چه بسیار دستهای ایمان باین معنی که واسطه بسیار
و جمیع اهل آنها داخل مؤمنانند هشتم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ
فَقَالَ هُنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَبْعٌ الْكُفْرُ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَ أَكْلُ
الرِّبَا بَعْدَ الْبَيِّنَةِ وَ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْماً وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ
شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شده در باب جهل کتاب الحجة
و مضمون این نزدیک بمضمون حدیث سوم این بابست فرقی نیست که بجای
قذف المحصنة عقوق الوالدین است و بجای کلما اوجب الله علیه النار الکفر بالله است

ومراد بکفر ترک نماز و مانند آنست پس مقصود انحصار در اکبر کبایرست نه کبایر مطلقا
چنانچه گفته اصل قَالَ قُلْتُ هَذَا أَكْبَرُ الْمَعَاصِي قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَكْلُ دِرْهَمٍ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ
ظُلْماً أَكْبَرُ أَمْ تَرْكُ الصَّلَاةِ قَالَ تَرْكُ الصَّلَاةِ قُلْتُ فَمَا عَدَدْتَ تَرْكَ الصَّلَاةِ فِي الْكَبَائِرِ
فَقَالَ أَيُّ شَيْءٍ أَوَّلُ مَا قُلْتُ لَكَ قَالَ قُلْتُ الْكُفْرُ قَالَ فَإِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مِنْ
غَيْرِ عِلَّةٍ شرح یعنی من غیر علة عبارت راویست یا عبارت امامست چنانچه متکلم
تعبیر از خود بلفظ غیبت میکند یعنی راوی گفت گفتم پس اینکه مذکور شد بزرگترین معصیتها
باشد یعنی که اکبر کبایر منحصرست درین گفت آری گفتم پس خوردن یکدرهم از مال یتیم از روی
ظلم بزرگترست باعتبار عذاب یا ترک نماز گفت ترک نماز گفتم پس شمردی ترک نماز را
در اکبر کبایر پس گفت چه چیز بود اول آنچه گفتم ترا راوی گفت گفتم کفر بود گفت پس
بدرستیکه ترک کننده نماز کافرست مراد امام ترک نماز بی عذرست نهم اصل
قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ جُنَّةً حَتَّى يَعْمَلَ أَرْبَعِينَ
كَبِيرَةً انْكَشَفَتْ عَنْهُ الْجُنَنُ فَيُوحِي اللَّهُ إِلَيْهِمْ أَنِ اسْتُرُوا عَبْدِي بِأَجْنِحَتِكُمْ فَتَسْتُرُهُ
الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا شرح ضمیر الیهم راجع به الجنن است باعتبار اینکه عبارتست از
ملائکه است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام نیست هیچ بنده مکلف مگر حالی که بر او موکلند
چهل فرشته که ستر او باشند و دفع شر شیطان از خود تواند کرد تا وقتی که بعمل آورد
چهل گناه کبیره را خواه از یک جنس و خواه مختلف مراد اینست که بهر کبیره ستری
کم میشود پس چون بعمل آورد چهل کبیره را جدا میشود از او آن سترها پس وحی میکند
الله تعالی بآن ملائکه که سترها بودند که بپوشانید بنده مرا ببالهای خود از دور
پس میپوشانند او را آن ملائکه ببالهای خود تا فی الجمله محفوظ تواند ماند از شر شیطان
اصل قَالَ فَمَا يَدَعُ شَيْئاً مِنَ الْقَبِيحِ إِلَّا قَارَفَهُ حَتَّى يَمْتَدِحَ إِلَى النَّاسِ بِفِعْلِهِ الْقَبِيحِ فَيَقُولُ
الْمَلَائِكَةُ يَا رَبِّ هَذَا عَبْدُكَ مَا يَدَعُ شَيْئاً إِلَّا رَكِبَهُ وَ إِنَّا لَنَسْتَحْيِي مِمَّا يَصْنَعُ فَيُوحِي
الله

فائده: عمل اربعین کبیرة ...
الجنن کرهم ... صاحب قاموس ... جنن کرجم است

فارق بقاف و را منقط و فا است هم

عزّ وجلّ اليهم ان ارفعوا اجنحتكم عنه شرح يا رب منى بخشت عبدك عطف
بيان هذا است يعني امام عليه السلام گفت بسر كاه مى‌شود اينكه وانميكذارد آن
بنده چيزى از بديها مكر آنكه كسب ميكند آنرا تا آنكه خود ستايى ميكند دوم مرتبه بعمل خود كه
قبيحست چنانچه فاسقان اعادت شده رجال پس ميكويند ملائكه كه اى صاحب كل
اختيار اسير كه بنده تست وانميكذارد حرامى مكر اينكه مرتكب آن ميشود و بديهى كه
ما فرشتكان هر آينه شرم ميكنيم و آزار ميكنيم از آنچه ميكند پس وحى ميكند الله عز و جل
سوى ايشان كه برداريد بالهاى خود را از او و نا ملول باشيد اصل فاذا فعل ذلك اخذ
في بغضنا اهل البيت فعند ذلك ينهتك ستره في السماء وستره في الارض فيقول الملائكة
يا رب هذا عبدك قد بقي مهتوك الستر فيوحي الله عز و جل اليهم لو كانت
لله فيه حاجة ما امركم ان ترفعوا اجنحتكم عنه شرح پس چون كرده شود آن
برداشتن بالها شروع ميكند آن بنده در عداوت ما ائمه هدى كه اهل بيت رسول
پس نزد آن عداوت دريده ميشود پرده او در آسمان باينمعنى كه جميع ملائكه خواه
آن جهل كه مذكور شد وخواه غير ايشان ميدانند كه خلاف محكمات قرآن كرده
و دريده ميشود پرده او در زمين باينمعنى كه مومنان ميدانند كه او خلاف محكمات قرآن كرده
پس ميكويند آن جهل كس از ملائكه اى صاحب كل اختيار اسير كه بنده تست بتحقيق
مانده پرده دريده شده معصود حق طلب فتنى از توفيقست پس وحى ميكند الله عز و جل
سوى ايشان كه اكر مى‌بود الله تعالى را در او كارى باينمعنى كه اكر احتمال قابليت
توفيق در او ميبود امر نميكرد شما را باينكه برداريد بالهاى خود را از او وحقيقت
نسبت حاجت بالله تعالى بيان شده در شرح حديث بيستم باب صد و شستم دهم
اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول الكبائر القنوط من رحمة الله والاياس
من روح الله والامن من مكر الله وقتل النفس التي حرم الله وعقوق

الوالدين

الوالدين واكل مال اليتيم ظلما واكل الربا بعد البينة والتعرب بعد الهجرة وقذف
المحصنة والفرار من الزحف شرح مراد شمردن كبائر عمده است كه متعارف بوده
در وقت اين كلام در ميان مردم وحصر كبائر در آنها مراد نيست چنانچه ظاهر ميشود از حديث
آخر اين باب ومضمون اين ظاهر است از شرح حديث دوم و سوم و چهارم و فرق انيست كه القنوط من
رحمة الله در آنها مذكور بوده و در اينجا هست و فرق ميان يأس و قنوط انيست كه او تعلق
بروح ميكيرد و دوم تعلق برحمت ميكيرد و فرق ميان روح و رحمت انيست كه روح راحت د نعمت
على حده است متضمن بخشايش كناه بنده نيست و رحمت بخشايش كناهست چنانچه كفته
در سوره شورى وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته چه حبس
باران بسبب بعض كناهانست و نزول آن متضمن بخشايش آنهاست و چنانچه در سوره
زمر واقع شده يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله واما آنچه
در سوره يوسف واقع شده كه يعقوب عليه السلام به پسران خود كفت يا بني اذهبوا فتحسسوا
من يوسف واخيه ولا تيأسوا من روح الله انه لا ييأس من روح الله الا
القوم الكافرون مبنى بر انست كه بهم رسيدن يوسف و برادرش متضمن بخشايش
كناه برادران ديكر يوسف نيست يا مبنى بر ظاهر است كه برادران يوسف اعتراف بكناه
خود نكرده بوده اند در آن وقت اصل فقلت له ارايت المرتكب الكبيرة يموت عليها اتخرجه
من الايمان وان عذب بها فيكون عذابه كعذاب المشركين او له انقطاع قال
يخرج من الاسلام اذا زعم انها حلال ولذلك يعذب اشد العذاب وان كان
معترفا بانها كبيرة وهي عليه حرام وانه يعذب عليها وانها غير حلال فانه معذب
عليها وهو اهون عذابا من الاول ويخرجه من الايمان ولا يخرجه من الاسلام
شرح تخرجه هر دو جا بصيغه غايبه باب افعالست وضمير مستتر راجع بكبيره است
مضمون اين فقرات مى آيد در حديث بيستم اين باب و در آنجا بجاى تخرجه

زمان و مكان هم

اين باب هم

پس ميكوييم كه القنوط بفتح قاف و ضم نون و طا
ى نقطه مصدر باب نصر و ضرب است و حسن ضد رجاء الاياس
بفتح همزه و تخفيف يا و دو نقطه در پايين و سين بى نقطه
يأس و آن ضد طمع است و انچه كذشت در كتاب العقل
در حديث چهاردهم باب اول در چون رجا جمعى از اسرار
كه در دل است خواه اثرى از آن ظاهر شود و خواه نه
و طمع اظهار رجاست بزبان و مانند آن پس طمع مستلزم
شدت رجاست و بنابر اين قنوط اظهار يأس است و مستلزم
شدت يأس است موافق ترقى در آيه سوره حم سجده و ان
مسه الشر فيؤس قنوط بنابر اينكه مراد يؤس من روح الله
وقنوط من روح الله باشد زمخشرى در كشاف كفته
والقنوط ان يظهر عليه اثر الياس من الخير و فرق ميان
رحمت و روح بعد ازين مذكور خواهد شد
مجرب و ضرورت در روح و منع مكروه و شرارت
اهم از رحمت است ليكن كبيره بودن يأس از روح الله
لازم دارد و نطاق اول كبيره بودن قنوط از روح الله
و كبيره بودن قنوط از رحمت الله لازم ندارد كبيره بودن
يأس از رحمت الله را هم

جه

و وجه شبه در کعذاب المشرکین دوام است صح

من الایمان المخرجة من الاسلام است و بنا بر این اینجا است و ان عذب تا آخر اینست
جمله کافر اعم از مشرک است چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم
که باب الکفر است و بنا بر آخر می آید در حدیث بیست و دوم این باب و ان عذب تا آخر
تاکید است و انقطاع بقاف و طاء بی نقطه و عین بی نقطه بریده شدن یعنی دایمی نبودن
و مراد اینجا امتیاز دایمی از دایمی دیگر است به ضعیف بودن او فی الجمله نسبت بدوم
بود که مراد شامل بریده شدن باشد چنانچه ظاهر حدیث بیست و دوم است و بنا بر اول وجه
شبه در کعذاب المشرکین مجموع دوام و شدت است و حاصل جواب امام اینست که مصر بر کبیره
بی توبه دو قسم است و عذاب قسم اول مانند عذاب مشرکانست در مجموع مدت و شدت و عذاب
قسم دوم مانند عذاب مشرکانست در مجموع مدت و شدت اما انقطاع ندارد پس شق
ثالث است و بنا بر دوم وجه شبه در کعذاب المشرکین دوام است و حاصل جواب امام اینست
که مصر بر کبیره بی توبه دو قسمست و عذاب هر دو قسم مانند عذاب مشرکانست در دوام اما
عذاب قسم اول اشد از عذاب قسم دوم است یعنی پس گفته شد امام را که خبر ده مرا که
کسی که صادر شود از او گناه بزرگ در حالی که معتقد باشد که مصر بر آن باشیم یعنی که اصرار که
و توفیق نیابد آیا بیرون میکند آن کبیره او را از ایمان سوی کفر و اگر معذب شود در
آخرت بوسیله آن کبیره بی میباشد عذاب او مانند عذاب مشرکان و اگر که باشد عذاب
که دایمی است چه هر مشرک کافرست بخلاف عکس یا آن عذاب را ضعفی یا بریده شدنی
هست امام گفت بیرون میکند آن کبیره از اسلام هر چون دعوی کند که آن کبیره
حلالست یعنی که دعوی کند که حکمت که الله تعالی صاحب آن است کند بخیال
اینکه خلق آسمان و زمین و مکلفان و تکلیف عبث و بازیچه است پس هر کسی شریک الله
تعالی در حکم میتواند شد و از این لازم می آید انکار قیامت اگر چه بظاهر اقرار
باشد و برای آن دعوی معذب میشود در آخرت بسختترین عذاب چه عذاب مشرک

مصر باشد بر آن کبیره صح

هم عذاب کفرست و هم عذاب شرکست و این منافات ندارد با اینکه عذاب کفر اعظم از عذاب
شرک باشد چنانچه می آید در حدیث دوم باب الکفر و اگر باشد معترف باینکه آن کبیره است و آن
بر او حرامست و باینکه چون اصرار کرده معذب میشود در آخرت بنا بر آن اگر توفیق توبه نیابد
و باینکه آن حلال نیست یعنی که نمیکند دعوی در کار الهی بهیچ وجه پس بدرستی که
آن مرتکب اصرار بر کبیره معترف بگناه خود که بی توبه مرده معذبست و اما بنا بر آن کبیره
او ضعیفترست باعتبار عذاب از آنکه غیر معترفست بگناه خود و بیرون میکند آن کبیره او را
از ایمان سوی کفر و بیرون نمیکند او را از اسلام سوی شرک مراد اینست که عذاب او
کفرست و بس و زنا دخل عذاب شرک منضم بآن نیست یازدهم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام فی قول
رسول الله صلی الله علیه و آله اذا زنی المؤمن فارقه روح الایمان قال هو قوله و ایدهم
بروح منه ذلک الذی یفارقه شرح گفتم امام محمد باقر علیه السلام را در قول رسول الله
صلی الله علیه و آله چون زنا کرد مؤمن جدا شد از او باعث زندگی ایمان یعنی که گفتم
روح الایمان چه چیزست گفت آن مدلول قول الله تعالی است در سوره مجادله
و مدد کرد الله تعالی مؤمنان را باعث زندگی که از جانب الله تعالی است آن روحست
آنچه جدا میشود از زنا کننده بی اصرار نه اصل ایمان توضیح این در حدیث آینده میشود
دوازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسلب منه روح الایمان ما دام علی
بطنها فاذا نزل عاد الایمان قال قلت ارایت ان هم قال لا ارایت ان هم ان یسرق
اتقطع یده شرح روح الایمان عبارتست از قوت ایمانست و علامت آن اجتناب از کبیره
است خواه با اصرار و خواه بی اصرار عاد الایمان یعنی عاد الایمان الیه است چنانچه در کتب
در حدیث ششم این باب یا یعنی عاد الایمان الی مکان علی است و بنا بر اول الف و لام
برای عهد خارجیست و بنا بر دوم برای جنس است و مراد اینست که چنانچه قبل
از زنا ایمان او قابل قوت نیست بقرینه آنچه می آید در حدیث یازدهم این باب کذلک

اگر سقط عنه بنا بر اول ...

وقابل ضعف بود بعد از زنا نیز ... و عدم توبه و در وقت زنا قابل ... صح

يعود فيه حتى يتوب يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلم گفت بر طرف کرده میشود
از مومن باعث زند کی ایمان چند آنکه بشکم زن زنا کنند ه است پس چون فرود آید بر میگرد
آن ایمان کامل سوی او اگر توبه کند راوی گفت گفتم چند ده مرا که اگر کسی قصد زنا کند آیا
روح الایمان از او جدا میشود گفت نه چند ده مرا که اگر کسی قصد کند که دزدی کند آیا برید ه
میشود دستا و مقصود توضیح اینست که قصد زنا از صغایر ست نه از کبایر بدلیل نظیر ان
و مقصود استدلال نیست چه استدلال بقیاس فقهی جایز نیست سیزدهم اصل کنت عند
ابی عبد الله علیه السلم فقال له محمد بن عبدة یزنی الزانی وهو مؤمن قال لا اذا کان
علی بطنها سلب الایمان منه فاذا قام رد علیه قلت فانه اراد ان یعود قال ما
اکثر ما یهم ان یعود ثم لا یعود شرح علیه یعنی الیه است چنانچه می آید
در کتاب فضل القرآن در حدیث ~~ششم~~ ~~ _ ~~ باب سیزدهم که باب فضل القرآن
است کرده علی منا لنی و مضمون این ظاهر شد از شرح حدیث ششم این باب چهاردهم
اصل عن ابان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلم قال سمعته یقول الکبائر
سبعة منها قتل النفس متعمدا والشرک بالله العظیم وقذف المحصنة واکل الربا
بعد البینة والفرار من الزحف والتعرب بعد الهجرة وعقوق الوالدین
واکل مال الیتیم ظلما قال والتعرب والشرک واحد ابان عن زیاد الکناسی قال
قال ابو عبد الله علیه السلم والذی اذا دعاه ابوه لعن اباه والذی اذا اجابه
ابنه یضربه شرح الکبائر مبتدا است سبعة مبتدای دوم است چه اگر خبر مبتدی
میباید منها صفة سبعة است قتل خبر مبتدای دوم است و جمله خبر مبتدای اول است
والتعرب والشرک واحد بنا بر دفع دخلست چه اگر خبر شمرده شده بحسب ظاهر هشت
واحد یعنی اینست که شرک عام از تعرب است بر خلاف الحقیقة تعبیر در حاصل شرک است
و ذکر تعرب علیحده از قبیل ذکر خاص با عام است برای بیان فرد خفی یا بان تقدیر روی

حیث ویکم

ابان

ابان است و مقصود از ذکر این تا آخر اینست که ابان این حدیث را بی سطی از زیاد نیز
روایت کرده باز زیادتی الذی یقذف و علی الذی است و آن مبتدا است که خبرش محذوف است
بقرینه سابق و بنا الذی و او عطف مفرد بر جمله او زمر می آید دعا اینجا بمعنی طلب نفقه
و مانند آن از روی عجز است اللعن دور کردن و مراد اینجا نفقه ندادنست اجابه
مصدر باب افعال بر آوردن مطلب کسی و نفرین بفرزند را بصیغه مضارع معلوم
باب افعال است ضمیر به راجع بابنه است یعنی روایتست از ابان از ابو بصیر از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت شنیدم از او که میگفت گناهان کبیره هفت است از جمله
آنها آنهاست که بیان شد مضمون آنها در حدیث هشتم این باب و تعرب و شرک یک
قسمست از جمله آن هفت قسم روایت کرد ابان از زیاد کناسی که زیاد گفت که گفت
امام جعفر صادق علیه السلم و از جمله کبائر نسبت عمل آنکه چون از روی فروتنی طلب نفقه
کند از او پدر نفرین و دور کند پدر خود را و آنکه چون مطلب او را بجا آورد پسر او ضرر
میرساند بآن پسر یا نفرین میکند یا از رفق طاقت پسر طلب میکند یا اسراف میکند پانزدهم
اصل جاء رجل الی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین ان ناسا
زعموا ان العبد لا یزنی وهو مؤمن ولا یسرق وهو مؤمن ولا یشرب الخمر
وهو مؤمن ~~فقد ثقل علی هذا وحرج منه صدری~~ ولا یاکل الربا وهو مؤمن
فقد ثقل علی هذا وحرج منه صدری حین ازعم ان هذا العبد یصلی صلوتی
ویدعو دعائی ویناکحنی وانا کحه ویوارثنی واوارثه وقد خرج من الایمان
من اجل ذنب یسیر اصابه شرح صلوتی و دعائی مفعول مطلق برای نوع ست مفاعله
در یناکحنی و سه فعل دیگر بمعنی افعال است او نکاح کسی را که داماد خود کردن او وارث
کسی را وارث خود کردن یا گذاشتن مال و تلف نکردن آن در زمان حیات پس یعنی
چیزی ست که در زمان اندک ست و لذت آن زود آخر میشود پس منافات ندارد

و میتواند بود که یعنی تخفیف را بکسره ماء و ضم یا باشد ثم

و لا یسفک الدم الحرام وهو مؤمن ح
قح نسخه

۱

با اینکه اصرار بر کبیره باشد و مبتوان بود که یعنی لم منه باشد یعنی آمد مردی بسوی امیر المؤ منین
صلوات الله علیه پس گفت ای امیر المؤمنین بدرستی که جماعتی دعوی کردند که بنده
زنا نمیکند در حالی که او مومن باشد و دزدی نمیکند در حالی که او مومن باشد و نمی آشامد
خمر در حالی که او مومن باشد و نمیخورد ربا را در حالی که او مومن باشد و نمیریزد
خون را که صاحب حرمت است یعنی که خون مومنست در حالی که او مومن باشد پس بتحقیق
سنگین شد بر من این دعوی جماعت و تنگ شد از ان دعوی سینه من وقتی که
دعوی میکنم بنا بر دعوی آن جماعت که این بنده نماز میکند همان قسم که نماز میکنم
و دعوت میکند مرا و مرا ابدین خود همان قسم که دعوت میکنم و داماد خود میکند
مرا و داماد خود میکنم او را و وارث خود میکند مرا و وارث خود میکنم او را و حال آنکه
بیرون رفته از ایمان بسبب گناهی اندک که برخورده او را اصل فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْ
مِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ صَدَقْتَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ
وَالدَّلِيلُ عَلَيْهِ كِتَابُ اللهِ شرح صدقت بفتح قاف و سکون تا، بصیغه معلوم
غایبه باب نصرت و ضمیر مستتر راجع به ناساء است مفعول یقول محذوفست
بتقدیر یقول لک والدلیل تا آخر کلام امیر المؤمنین است و اشاره است بآیت
سوره واقعه که مذکور میشود و حاصل جواب اینست که دعوی آن مردم راستست
و رد بر مرجئه است که چون ایمان محض علم بصدق جمیع ما جاء به الرسول است نزد
ایشان میگویند ایمان قابل تفاوت در کمال و نقصان نیست اما آن دعوی تفصیل دارد
باین روش که اگر صدور کبیره بعنوان اصرار نیست از استکمال ایمان بدر میرود نه از اصل
حقیقت ایمان پس داخل اصحاب المیمنه است و اگر بعنوان اصرار است از حقیقت ایمان
نیز بدر میرود و داخل اصحاب المشامه است بدلیل اینکه در سوره واقعه بیان نشانهای
اصحاب المشامه اصرار بر گناه بزرگست چنانچه گفته وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ

العظیم

الْعَظِيمِ و میتواند بود که صدقت بسکون قاف و فتح تا باشد والدلیل تا آخر اشارت
باشد بمانند قول الله تعالی در سوره والنجم الا اللمم و بیان شده در شرح حدیث ضمیم
این باب و حاصل هر دو احتمال نزدیک بهمست یعنی پس گفت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه راست گفتند آن جماعت بیان این آنکه شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که میگفت
اثر او دلیل بر آن گفته قرآنست اصل خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ النَّاسَ عَلَى ثَلَاثِ طَبَقَاتٍ وَأَنْزَ
لَهُمْ ثَلَاثَ مَنَازِلَ وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكِتَابِ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
وَالسَّابِقُونَ فَأَمَّا مَا ذَكَرَهُ مِنْ أَمْرِ السَّابِقِينَ فَإِنَّهُمْ أَنْبِيَاءُ مُرْسَلُونَ وَغَيْرُ مُرْسَلِينَ
جَعَلَ اللهُ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْقُدُسِ وَرُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ
وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ شرح این فقرات تا آخر حدیث استیناف است برای
بیان آیت کتاب و توضیح آنچه شنیده از رسول ع ما ذکره بصیغه معلوم باب
نصرت و ضمیر مستتر راجع برسول علیه السلام است و ضمیر بارز منصوب راجع بما است
من امر السابقین بیان ما است امر بفتح همزه و فتح میم و را بی نقطه جمع امرة بفتح همزه و فتح میم
و را و تا و علامت بمعنی علامت مراد ایجابیتوا یاتست یعنی نشانها که در نفسیر سابقان مذکورند
و در بیان اقسام مقدم شد برای موافقت قرآن فانهم بفتح همزه و تشدید نون است و ضمیر
راجع بالسابقین است و این فقرات تا آخر حدیث کلام امیر المؤمنین علیه السلام است
که ماخوذ است از کلام رسول علیه السلام بقرینه اینکه اگر کلام رسول بعینه بود
در تتمه حدیث بجای یعرفون محمدا یعرفوننی میگفت بیان ارواح خمسه گذشت
در باب بنجاه و پنجم کتاب الحجة یعنی بیان این آنکه آفرید الله عز وجل مردم را
بر سه مرتبه و فرود آورد ایشان را در سه محل و آن مضمون قول الله عز وجل است در قرآن
در سوره واقعه یاران یمن و ایمان و یاران شوم و کفر یعنی گرفتگان در پس
و ایمان فاصل میان این سه را ذکر نکرده و در بعض نسخ کما فی مذکور است اینجاه

مانند این گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب
ذکر الارواح التی فی الائمة علیهم السلام که باب پنجاه و پنجم
در سوره واقعه چنین است و کنتم ازواجا ثلثة فاصحاب
الميمنة ما اصحاب الميمنة واصحاب المشأمة ما اصحاب
المشأمة والسابقون السابقون اولئك المقربون
فی جنات النعیم ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین
تا آخر و ظاهر اصحاب الميمنة و اصحاب المشأمة والسابقون
اینست که فا در فاصحاب فای تفصیل باشد و اصحاب خبر
مبتدای محذوف باشد مقدر بهم اصحاب و جمله ما اصحاب
الميمنة معترضه باشد و اصحاب المشأمة معطوف بر اصحاب
الميمنة باشد و جمله ما اصحاب المشأمة معترضه باشد والسابقون
معطوف بر اصحاب الميمنة باشد و ما بعد آن که السابقون
اولئك تا آخر است برای بیان شان هر قسم سوم باشد ضمیر
مستتر در ذکره راجع برسول است من امر السابقین بیان ما است
امر بفتح همزه و فتح میم و تشدید را بی نقطه افعل التفضیل است
بمعنی اقوی و احق جوهری گفته المرة القوة و منه قول
الله عز وجل ذو مرة فانهم بفتح همزه و تشدید
نون مفتوحه است و ضمیر راجع بامر السابقین است

صح

البخم

چنانچه مذکور بود در حدیث اول باب نهم و پنجم کتاب الحجة پس اما آنچه ذکر کرد
رسول الله علیه السلام از مقدمان سابقان پس این آنست که ایشان پیغمبرانند خواه رسول بودن
وخواه غیر رسول آن کرد ایشان الله تعالی در ایشان پنج روح باعث زندگی بغایت
پاکیزه بودن و باعث زندگی ایمان و باعث زندگی قوت برافعال جوارح و باعث زندگی
میل بلذتها و باعث زندگی بدن برای حرکت اختیاری **اصل** فبروح القدس بعثوا
انبیاء مرسلین وغیر مرسلین و بها علموا الاشیاء و بروح الایمان عبدوا الله و لم یشرکوا به شیئا
و بروح القوة جاهدوا عدوهم و عالجوا معاشهم و بروح الشهوة اصابوا
لذیذ الطعام و نکحوا الحلال من شباب النساء و بروح البدن دبوا و درجوا
فهؤلاء مغفور لهم مصفوح عن ذنوبهم **شرح** بعثوا بیک نقطه و عین
بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی مجهول باب منع است یا از باب تفعیل
برای کثرت البعث برانگیختن از خواب و مانند آن و فرستادن و مراد اینجا معنی
اول است علموا بصیغه مجهول باب تفعیل و ضمیر مفعول اول و نائب فاعل است
و میتواند بود که بصیغه معلوم مجرد باشد و ضمیر فاعل باشد و حاصل هر دو یکیست
شیئا مفعول مطلق است و میتواند بود که مفعول به باشد الشباب بفتح شین
بی نقطه جمع شابه جوانه زنان لهم نائب فاعل مصفوح است عن ذنوبهم
الذنب گناه و آن بر سه قسمست **اول** آنچه اصل اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم
است و آنرا کبیره مینامند **دوم** آنچه اصل اصرار بر آن مقتضی خلود کبیره است یعنی
اصرار بر اصرار بر آن مقتضی خلود در جهنم است و آنرا صغیره مینامند **سیوم**
آنچه مادامی آن دو قسم است و در ارتکاب آن محض بازخواست و سرزنش
دنیوی هست مثل افعال غیر بالغ و مثل فعلی که از روی خطا یا نسیان باشد
چنانچه اگر غلامی از روی خطا کاسه نشکند یا کاری که مامور بآن بوده
بازی

راباعث زندگی هر

وغیر مرسلین م

باشد فراموش کند باز خواست دنیا دارد که چرا خوب داری نکردی و چرا تکرار آنچه ماموره
بودی نکردی و عذاب آخرت ندارد چنانچه می آید در باب دویست و هشتم و مراد بذنب
اینجا قسم سیوم است و بنا بر قول جمعی که تجویز صغائر بر انبیا میکنند مراد اعم از قسم دوم و قسم سیوم است
و بنا بر قول میتواند بود که مراد بذنب قدر مشترک میان جمیع اقسام باشد بنابر آنکه منحصر
در قسم سیوم است در واقع **یعنی** پس بسبب باعث زندگی بغایت پاکیزگی برانگیخته شدند
پیغمبران خواه رسول بودن و خواه غیر رسولان و بآن تعلیم کرده شدند چیزها بوحی
و بباعث زندگی ایمان عبادت کردند الله تعالی را و قرار شریک ندادند با او و بباعث زندگی
قوت جهاد کردند با دشمن خود و اصلاح کردند معاش خود را و بباعث زندگی میل بلذتها
دریافتند صاحب لذت خوردنی را و جماع کردند حلال از جوانه زنان را و بباعث
زندگی بدن با شروع در حرکت کردند آهسته و براه رفتند پس آن پیغمبران بخشیده
شده است برای ایشان گذشت کرده شده است از گناهان ایشان **اصل** ثم قال قال الله
عز و جل تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات
و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس **شرح** ضمیر ثم قال راجع
با میر المؤمنین است و کلام مراوی است یا راجع برسول است و کلام امیر المؤمنین است
ضمیر بعضهم در دوم مرجع بمن کلم الله است **یعنی** بعد از آن گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که گفت الله عز و جل در سوره بقره آن رسولان که مذکور شدند ترجیح دادیم بعض
ایشان را بر بعضی دیگر بیان این آنکه از جمله رسولان جمعی اند که سخن بواسطه گفت الله
با ایشان مثل موسی در طور و مثل محمد صلی الله علیه و آله در معراج و برداشت الله تعالی
بعض آن جمعی را که سخن گفت با ایشان چندین درجه مراد اینست که محمد صلی الله علیه و آله
افضل جمیع آن رسل است بچندین درجه و دادیم عیسی بن مریم را معجزات ظاهره
و مدد کردیم او را باعث زندگی بغایت پاکیزگی **اصل** ثم قال فی جماعتهم و ایده

زندگی

يُرُوحٍ مِنْهُ يَنْزِلُ الْكُرْمَهُمْ بِهَا فَفَضَّلَهُمْ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ فَهَؤُلَاءِ مَغْفُورٌ لَهُمْ

مَصْفُوحٌ عَنْ ذُنُوبِهِمْ **شرح** جماعتهم بفتح جیم و تخفیف میم و ضمیر راجع برسل عبارت

از خواص ایمان و رسل که بر ایشان احتلام نیستند بیان روح منه کذشت در حدیث

اول و پنجم باب دهم و حدیث یازدهم و دوازدهم این باب **یعنی** بعد از آن کفت الله تعالی

در بیان خواص از جمله اتباعان رسل در سوره مجادله که نزول آن بعد از سوره بقره است

و مدد کرد الله تعالی ایشان را باعث زندکی که از جانب خود شما است میکوید الله تعالی

در این آیت مجادله که کرامی کرد ایشان را بآن روح باین روش که ترجیح داد ایشان را

بر غیر ایشان از تابعان رسل **و** فی الجملة بر ایشان نیز بخشایش کرده شده است برای

ایشان کذشت کرده شده است از کناهان ایشان **اصل** ثُمَّ ذَكَرَ أَصْحَابَ الْمَيْمَنَةِ وَهُمُ

الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا بِأَعْيَانِهِمْ جَعَلَ اللهُ فِيهِمْ أَرْبَعَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْإِيمَانِ وَرُوحَ الْقُوَّةِ

وَرُوحَ الشَّهْوَةِ وَرُوحَ الْبَدَنِ فَلَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَسْتَكْمِلُ هَذِهِ الْأَرْوَاحَ الْأَرْبَعَةَ

حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيْهِ حَالَاتٌ **شرح** بعد از آن ذکر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله اصحاب

میمنه را و ایشان مومنان براستی و درستی یعنی که اظهار ایمان ایشان محض ظاهر

و از روی نفاق نیست بسبب ایمان ایشان کرد الله تعالی در ایشان چهار باعث زندکی

پس همیشه بنده نیکو و بر وجه تمام میدارد آن چهار را تا آید بر او چند حالت

که او را از آن استکمال بیرون برد **اصل** فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْحَالَاتُ

فَقَالَ أَمَّا أُولَاهُنَّ فَهُوَ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا

يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا فَهَذَا يَنْتَقِصُ مِنْهُ جَمِيعُ الْأَرْوَاحِ وَلَيْسَ بِالَّذِي يَخْرُجُ مِنْ دِينِ اللهِ

لِأَنَّ الْفَاعِلَ بِهِ رَدَّهُ إِلَى أَرْذَلِ عُمُرِهِ فَهُوَ لَا يَعْرِفُ لِلصَّلَاةِ وَقْتًا وَلَا يَسْتَطِيعُ

التَّهَجُّدَ بِاللَّيْلِ وَلَا بِالنَّهَارِ وَلَا الْقِيَامَ فِي الصَّفِّ مَعَ النَّاسِ فَهَذَا نُقْصَانٌ مِنْ

رُوحِ الْإِيمَانِ وَلَيْسَ يَضُرُّهُ شَيْئًا **شرح** ادخال کاف در کما قال برای بیان

باعث زندکی اول باعث زندکی ایمان دوم باعث زندکی قوت سیوم باعث زندکی شهوت چهارم

کرننماید

که نزدیک بارذل العمر مراد احوال مراد است در نحل بعد ست و در سوره حج من یتوفی

چنانچه در بعض نسخ است به متعلق بالفاعل است الوقت زمان و تعیین حد وده

چیزی معروف اینجا مناسب است التهجد بجیم و دال بی نقطه مصدر باب تفعل بیدار

شدن از خواب و مراد اینجا آکاهی از عقلت است ذکر و لا القیام تا آخر برای اشارت باز نمانا ل

نزدیک بارذل العمر **یعنی** پس کفت آن مرد ای امیر المومنین چیست این حالتها پس کفت اما

اول آنها پس آن چنانست که کفت الله عز و جل که و از جمله شما کیست که بر کردانیده میشود

بسوی بد ترین زندکانی که مانند زندکانی طفل در نادانی و ضعف تا اند بعد از

که دانسته چیزی را بیان این آنکه این مرد ناقص میشود از او جمیع چهار روح و بیرون نمی رود

از دینی که الله تعالی قرار داده و نیست آنکه کرده بود با او و آن فوت چهار روح را بر

کرد انید او را بسوی بد ترین زندکانی او بر او آن کمال بهوشی نمیشناسد برای نماز زمان بنوا

کرد آن زمان باید کرد و توانایی ندارد برخاستن از غفلت را در شب و نه در روز

و نه مر ایستادن را در صف نماز کذاران با مردمی که نماز جماعت میکنند پس این

حالت نقصانست از روح ایمان و ضرر نمیکند او را اصلاً در آخرت یعنی که نوشته

اعمال سابقه او کم نمیشود اصلاً بلکه مثل آنها در ایام پیری نیز برای او نوشته میشود

چنانچه می آید در کتاب الجنایز در حدیث دوم باب دوم که باب ثواب المریض است

اصل وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الْقُوَّةِ فَلَا يَسْتَطِيعُ جِهَادَ عَدُوِّهِ وَلَا يَسْتَطِيعُ

طَلَبَ الْمَعِيشَةِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَقِصُ مِنْهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ فَلَوْ مَرَّتْ بِهِ أَصْبَحُ بَنَاتِ آدَمَ لَمْ يَحِنَّ

إِلَيْهَا وَلَمْ يَقُمْ وَتَبْقَى رُوحُ الْبَدَنِ فِيهِ فَهُوَ يَدِبُّ وَيَدْرُجُ حَتَّى يَأْتِيَهُ مَلَكُ الْمَوْتِ

فَهَذَا الْحَالُ خَيْرٌ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ هُوَ الْفَاعِلُ بِهِ **شرح** و در میان اصحاب

میمنه کسیست که کم میشود از او باعث زندکی قوت پس توانایی ندارد جهاد را

با دشمن خود و توانایی ندارد کسب معاش را و از جمله اصحاب کیست که کم

میشود از او و باعث زندگی شهوت پس اگر کذر کند با او خوش رو تر و دختران آدم میل میکند
سوی او و بر میخیزد آلت مردی او یا مراد اینست که بر میخیزد خود شی و حرکت بطرف آن مفعول
میکند و میماند باعث زندگی بدن در او پس او حرکت آهسته میکند و بر او میرود تا آید
نزد او ملک الموت پس این همه حالتی است که خوب است یعنی که ضرری بآخرت او نمیرسد
زیرا که الله عز و جل او ست که کند این حالت را و مراد اینست که بعض تکالیف
شرعیه مثل جماع در هر چهار ماه و نوبت میان زنان متعدد از او ساقط است **اصل**
وَقَدْ تَأْتِي عَلَيْهِ حَالَاتٌ فِي قُوَّتِهِ وَشَبَابِهِ فَيَهُمُّ بِالْخَطِيئَةِ فَيُشَجِّعُهُ رُوحُ الْقُوَّةِ
وَيُزَيِّنُ لَهُ رُوحُ الشَّهْوَةِ وَيَقُودُهُ رُوحُ الْبَدَنِ حَتَّى يُوقِعَهُ فِي الْخَطِيئَةِ فَإِذَا
لَامَسَهَا نَقَصَ مِنَ الْإِيمَانِ وَتَفَصَّى مِنْهُ فَلَيْسَ يَعُودُ فِيهِ حَتَّى يَتُوبَ فَإِذَا تَابَ
اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ عَادَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ **شرح** فی قوته برای سببیت
و میتواند بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی وقت قوته نقص متعدی میباشد
و لازم میباشد و مراد اینجا متعدیست من بکسر میم و تخفیف نون اسم است یعنی
بعض و مفعول نقص است الف و لام الایمان برای عهد خارجیست یعنی ایمان با اعمال
تفصّی بقاف و تشدید صاد بنقطه است و ضمیر مستتر راجع بعبد است
و ضمیر منه راجع بمن است التفصی بغایت دور شدن و ذکر این برای اشعار بفرق
میان صغیره و کبیره است زیرا که تلافی ارتکاب صغیره بفعل بعض نوافل بی توبه
از ان میشود بخلاف کبیره پس فا در فلیس برای تفریع و تفصیل است ضمیر یعود راجع
بعبد است و ضمیر فیه راجع بمن است ضمیر عاد راجع بعبد است العود برگشتن و عادت
بچیزی کردن یعنی اصرار بر آن و اول را دست ربعود و مراد ست دروان
عاد **یعنی** و کاهی می آید بر سر بنده حالتی چند بسبب قوت او و جوانی او یعنی
که خالی از اصرار است پس قصد میکند تا ارتکاب لیو میکند او را باعث زند کی

نوز

قوت و آرایش میدهد آن کناه را برای او باعث زندگی شهوت و میکشاند او را سوی
زنی که او زنا کند باعث زندگی بدن تا آنکه داخل کند آن روحها او را در آن کناه پس
چون جماع کرد با آن زن کم کرد بعض آن ایمان را و بغایت دور شد از آن بعض ایمان
پس بر نمیکردد آن بنده در آن بعض ایمان تا وقتی که توبه کند پس چون توبه کند قبول
میکند الله تعالی توبه او را یعنی که استکمال ایمان بهم میرساند و اکر عادت خود کند
یعنی که آن کناه را بعنوان اصرار کند و بر آن حالت بمیرد داخل میکند او را الله تعالی
در آتش جهنم یعنی که مخلد نیست در آن چه از اصل ایمان بیرون رفته **اصل** فَأَمَّا
أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ فَهُمُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ يَعْرِفُونَ مُحَمَّداً وَالْوِلَايَةَ فِي التَّوْرَاةِ
وَالْإِنْجِيلِ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ فِي مَنَازِلِهِمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ
يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ أَنَّكَ الرَّسُولُ إِلَيْهِمْ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ **شرح** مراد
حصر اصحاب المشأمه در یهود و نصاری و امثال ایشان از مشرکین است که انکار نبوت
میکنند صریحاً یا در ضمن تجویز عدم عذاب مصر بر حنث عظیم چه آن مشتمل بر حکم
بعبث بودن خلق آسمانها و زمین و مکلف و تکلیف و بر تجویز شرکت با الله تعالی در
حکم و تخصیص ذکر یهود و نصاری باعتبار اینست که مشابهت میان مصران بر کبیره
از امت محمد علیه السلام و میان یهود و نصاری بیشتر است از مشابهت میان ایشان
و میان بت پرستانی که تصدیق کتابی نکرده اند اصلاً و حصر اصحاب المشأمه
در مشرکین اشارتست باینکه سوره واقعه مکیه است و در تکلیفات مکیه کناه
کبیره و حنث عظیم منحصر در شرک بوده و بعد از هجرت افراد کبیره و حنث عظیم بسیار
شد چنانچه کذشت در حدیث اول باب هفدهم پس بعد از هجرت مدینه مصر بر زنا
و مانند آن داخل اصحاب المشأمه است ضمیر یعرفونه راجع بمحمد و لئن اتبعت اهو

ئهم

مِن بَعدِ ما جاءَكَ مِنَ العِلمِ اِنَّكَ اِذاً لَمِنَ الظّالِمِينَ است الواو در بکرها و حکومتکی که
حکومت او از روی علم باشد نه ظن و عطف آن بر مجدا از قبیل عطف معشوق بالذات بر تمهید
بمعنی معروف و او بر مجدا از قبیل عطف جزء علیحده است یعنی باینمعنی که رسالت محمد را و امامت
امام معصوم را تا انقراض دنیا میشناسند بدانستن اینکه در میان خویشان عالم بجمیع
احکام الهی باشد ذکر فی منازلهم برای بیان اینست که مراد معرفت پسری پسران نیست چه آن معلوم
ایشان نبوده چه احتمال خیانت زنان در ذهن ایشان بوده بلکه مراد معرفت اینست که
این پسران همانند که در بزرگی در منازل ایشان بعنوان پسری بوده اند فریقا عبارتست
از جمعی که بر یهودیت و نصرانیت باقی ماندند و تصدیق رسول علیه السلم نکردند و لعن از تست
از جمعی که مؤمن شدند از جمله اهل کتاب مثل عبد الله بن سلام الحق من ربک مبتدا و خبر
انک الرسول الیهم یکبرهم و برای توضیح ما بعد و تصحیح تفریع است یعنی پس امام است
شوهر و کفو پس ایشان امثال یهود و نصاری اند در ترک بیان بدی ایشان آنکه میگوید
الله عز و جل در سوره بقره که جماعت که دادیم ایشان را کتاب باینمعنی که کتاب الهی بزبان
ایشان فرود آمده و محکمات آن که در آن قاسی از اختلاف دست روی ظن را مطلب علم
هست میفهمند و میشناسند آن را که اتباع از آن ظن است چنانچه میشناسند پسران خود را آنکه
گفت مراد اینست که میشناسند امامت و رسالت محمد را در توریة و انجیل چنانچه میشناسند
پسران خود را در منزلهای خود و بدرستی که طایفه از ایشان هر آینه بشبهات واهیه
مثل اینکه علاج بغیر پیروی ظن نیست و مثل اینکه دفع ضرر مظنون واجبست و مثل آنکه
ظنی بودن طریق منافات با قطعی بودن نتیجه ندارد و مانند اینها میپوشانند حقی را که
مذکور شد و آن ظلم بودن اتباع ظنست در حالیکه ایشان میدانند که حق چیست یا این
آنکه امد بکار آمد فی از جانب صاحب کل اختیار رفت نه آنچه بظن مستنبط شود بدین
که توبی رسول سوی ایشان پس مباش البته از جمله اهل شک در ربوبیت رب العالمین

بل

بل باتباع آراء و احتمال دادن آن در ذهن خود اصل فَلَمّا جَحَدُوا ما عَرَفُوا اِبتَلاهُمُ اللهُ
بِذلِكَ فَسَلَبَهُم رُوحَ الاِیمانِ وَ اَسکَنَ اَبدانَهُم ثَلثَةَ اَرواحٍ رُوحَ القُوَّةِ وَ رُوحَ الشَّهوَةِ
وَ رُوحَ البَدَنِ ثُمَّ اَضافَهُم اِلَی الاَنعامِ فَقالَ اِن هُم اِلّا کَالاَنعامِ لِاَنَّ الدّابَّةَ اِنَّما
تَحمِلُ بِرُوحِ القُوَّةِ وَ تَعتَلِفُ بِرُوحِ الشَّهوَةِ وَ تَسِیرُ بِرُوحِ البَدَنِ فَقالَ السّائِلُ اَحیَیتَ
قَلبِی بِاِذنِ اللهِ یا اَمِیرَ المُؤمِنِینَ شرح پس چون منکر شدند یهود و نصاری آنچه
را که شناختند مبتلا و بی توفیق کرد ایشان را الله تعالی بسبب آن انکار پس ترک
داد و فنا را ایشان باعث زندگی ایمان را و واگذاشت در بدنهای ایشان سه باعث
زندگی را باعث زندگی قوت و باعث زندگی بدن بعد از آن نسبت کرد ایشان را بچارپایان
باین وجه که گفت در سوره فرقان نیستند ایشان مگر مانند چارپایان زیرا که چارپا
جز این نیست که بر میدارد بار را باعث زندگی قوت و علف میخورد باعث زندگی
شهوت و راه میرود باعث زندگی بدن پس گفت آن مرد پرسنده زنده کردی دل مرا
بتعلیم بی تفصیل رحمت الله تعالی ای امیر المؤمنین حقیقت اذن الهی گذشت در کتاب الحجه
در شرح حدیث اول باب بیست و پنجم کتاب التوحید شانزدهم اصل سَأَلتُ اَبا عَبدِ اللهِ
عَلَیهِ السَّلامُ عَن قَولِ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ اِذا زَنَی الرَّجُلُ فارَقَهُ رُوحُ الاِیمانِ
قالَ فَقالَ هُوَ مِثلُ قَولِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَیَمَّمُوا الخَبِیثَ مِنهُ تُنفِقُونَ ثُمَّ قالَ غَیرُ هذا
اَبیَنُ مِنهُ ذلِکَ قَولُ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِنهُ هُوَ الَّذِی فارَقَهُ شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از قول رسول الله صلی الله علیه و آله چون زنا کرد مرد
جدا شد از او باعث زندگی ایمان راوی گفت پس امام گفت آن مفارقت روح ایمان
مانند قول الله تعالی است در سوره بقره در نهی جمعی که چون خرما بچه سبب اند
خرمای بد را انتخاب میکرده اند و میداده اند در زکوة که قصد مکنید ناپاک را وجا
که از آن میداده باشید مستحقان تفسیر این آیت می آید در کتاب الزکوة در حدیث نهم
باب النوادر کتاب هشتاد و چهارم است مراد اینست که ایمان ناپاک میشود مانند مال

و باعث زندگی شهوت ع

ستوران زیرا که ستور م

عن داود [illegible] م

روح است از داود گفت م

ضایع و نا پاك بعد از ان امام گفت غیر این آیت ظاهر تر ست از این آیت یا بی معنی
که بفهم تو نزدیکتر ست آن عین قول الله عز و جل در سوره مجادله است و ملاه کرد
مومنان را بروحی که از جانب او ست آن روحیست که جدا شد از او نه اصل ایمان
مگر آنکه زنا میکنند اصرار باشد **هفدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ الْكَبَائِرَ فَمَا سِوَاهَا
قَالَ قُلْتُ دَخَلَتِ الْكَبَائِرُ فِي الْاِسْتِثْنَاءِ قَالَ نَعَمْ **شرح** می آید در حدیث دوم باب
صد و شصت و پنجم که باب الکفر ست که کفر غیر شرکست و آن رد و قسم ست یکی ابا و استکبار
از طاعت خواه در کبائر و خواه در صغائر و مراد از کبیره و هر دو قسم کفر بدتر از شرکست
پس اخل ما دون ذلک نیست و غیر معفو رست بطریق اولی الحاق استثنا آیا با عتبار
اینست که یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی اینست که او یغفر ما دون ذلک او لمن یشاء
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت در بیان آیت سوره نساء بدرستی
که الله تعالی بخشایش نمیکند اینرا که قرار داده شود شریکی با او و بخشایش میکند هر چه
که پایین آنست از گناهان برای هر که خواهد که مراد اینست که بخشایش میکند برای
هر که خواهد کبائر را و غیر کبائر را که بی اصرار باشد بخشیده میشود برای مجتنب از شرک
و کفر بخشیده نمیشود برای کافر و مشرك چنانچه صغائری که بی ابا و استکبار باشد
بخشیده میشود برای مجتنب از شرك و كفر و بخشيده نميشود براى كافر و مشرك چنانچه
~~صغائری که ابا و استکبار باشد بخشیده میشود برای مجتنب از شرک و کفر بخشیده~~ نمیشود
برای کافر و مشرك باین معنی که علیحده عذابی برای آنها هست سوای عذاب کفر
و شرك **هجدهم اصل** قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْكَبَائِرُ فِيهَا اسْتِثْنَاءٌ اَنْ يَغْفِرَ
لِمَنْ يَشَاءُ قَالَ نَعَمْ **شرح** استثناء بی توبه و با توبه معتبر اند بود و مضمون این
موافق سابقست **نوزدهم اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَمَنْ

بوت

عن سلیمان بن خالد م

از سلیمان بن داود م

[illegible]

عن ابی بصیر م

يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا قَالَ مَعْرِفَةُ الْاِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكَبَائِرِ الَّتِي اَوْجَبَ اللّٰهُ
عَلَيْهَا النَّارَ **شرح** اوجب الله علیها النار احتراز از کبائریست که بی اصرار صادر شود
و اشارتست باینکه اصرار بر کبیره کفر ست پس چنانچه قبول محکمات قرآن که در آنها
نهی از اتباع ظن شده و تحقق صریح شده شرط حکمتست اجتناب از آن کبائر نیز شرط است
پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث یازدهم باب
هفتم که باب معرفة الامام و الرد الیه است و در انجا گفت الطاعة لله معرفة الله
الامام بود و گفتیم که طاعة الله عبارتست از قبول آن محکمات **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت قول الله را در سوره
بقره و هر کرا داده شود خود اری از خود رای پس تحقیق داده شده بد بهتر بسیاری
بسیار امام بعد از خواندن آیت گفت مراد بخیر کثیر در این آیت شناختن امام
و اجتناب از گناهان کبیره است که از او زمرکوده الله تعالی بنا بر آنها آتش جهنم را
بیستم اصل قُلْتُ لِاَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَلْكَبَائِرُ تُخْرِجُ مِنَ الْاِيمَانِ فَقَالَ نَعَمْ وَمَا دُونَ
الْكَبَائِرِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا
يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ **شرح** گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که آیا گناهان
کبیره گاهی بیرون میکند فاعل را از ایمان پس امام کاظم گفت آری و گناهانی که
پایین کبائر ست نیز گاهی بیرون میکند از ایمان اشارتست باینکه ارتکاب کبیره با
اصرار و ارتکاب صغیره با ابا و استکبار کفر ست چنانچه می آید در حدیث دوم
باب صد و شصت و پنجم که باب الکفر ست و اشارتست ایضا باینکه اصرار بر صغیره
حکم ارتکاب کبیره بی اصرار دارد و در اینکه باعث مفارقت روح الایمانست بیان
اخراج کبائر اینکه گفت رسول الله صلی الله علیه و آله زنا نمیکند زنا کننده بر حالی
که او مومن باشد و دزدی نمیکند دزد بر حالی که او مومن باشد باینمعنی که اگر

از ابو بصیر م

[illegible]

مصر بست اصل ایمان ازاو جدا میشود واو روح الایمان ازاو جدا میشود بیست و یکم

اصل دخل ابن قیس الماصر وعمر بن ذر واظنّ معهما ابو حنیفة علی ابی جعفر علیه السلم فتکلّم ابن قیس الماصر فقال انّا لا نخرج اهل دعوتنا واهل ملّتنا من الایمان فی المعاصی والذنوب قال فقال له ابو جعفر علیه السلم یا ابن قیس امّا رسول الله صلّی الله علیه وآله فقد قال لا یزنی الزانی وهو مؤمن ولا یسرق السارق وهو مؤمن فاذهب انت واصحابك حیث شئت شرح الماصر بفتح میم والف وکسر صاد بنقطه

در آخر بنقطه کسی که چاروا‌ها را سواری کند برای تعلیم ذر بفتح ذال بانقطه وتشدید را بی‌نقطه یعنی داخل شد بر قیس ماصر وعمر بن ذر وگمان میبرم که باایشان ابو حنیفه نیز بود بر امام محمد باقر علیه السلم پس سخن گفت پسر قیس ماصر پس بدرستی که گفت بدرستی که ما بیرون نمیکنیم جمعی را که شریکند با ما در دعوت ما و ملت ما یعنی که ما داریم واهل دین خود را از ایمان اصلا نه از اصل ایمان ونه از روح الایمان بسبب مخالفتهای حکم الهی و گناهان کبیره خواه بی اصرار وخواه با اصرار راوی گفت پس گفت امام محمد باقر علیه السلم ای پسر قیس اما رسول الله صلی الله علیه وآله پس بتحقیق گفت زنا نمیکند زنا کننده در حالی که او مومن باشد ودزدی نمیکند دزد در حالی که او مومن باشد یعنی که اگر مصر است اصل ایمان ازاو جدا میشود واگر غیر مصر است اشکال ایمان ازاو جدا میشود چنانچه بیان شد در حدیث پانزدهم این باب پس روانه شو تو ورفیقان تو هر جا که خواستی مراد مذهب باطل یا جهنم وابن ملجم بعنوان تهدید است بیست ودوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یرتکب الکبیرة من الکبائر فیموت هل یخرجه ذلك من الاسلام وان عذّب کان عذابه کعذاب المشرکین ام له مدّة وانقطاع فقال من ارتکب کبیرة من الکبائر فزعم انّها حلال اخرجه ذلك من الاسلام وعذّب

(من جمیل بن زرارة قال هم)

(ابن قیس الماصر عبد الله که می‌آید در کتاب الجنائز در حدیث اول باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة که باب سی ودوم است وعمر که می‌آید در کتاب الحدود در حدیث بیستم باب اول میتواند بود وحکایت قیس الماصر گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب اول)

اشدّ العذاب وان کان معترفا انّه اذنب ومات علیها اخرجه من الایمان ولم یخرجه من الاسلام وکان عذابه اهون من عذاب الاوّل شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دهم این باب بیست وسوم اصل عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی قال حدّثنی ابو جعفر الثانی صلوات الله علیه قال سمعت ابی علیه السلم یقول سمعت ابی موسی بن جعفر علیهما السلام یقول دخل عمرو بن عبید علی ابی عبد الله علیه السلم فلمّا سلّم وجلس تلا هذه الآیة الّذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش ثمّ امسك فقال له ابو عبد الله علیه السلم ما اسکتك قال احبّ ان اعرف الکبائر من کتاب الله عزّ وجلّ شرح روایت است از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که قبر او مشهور است در ری گفت حکایت کرد برای من امام محمد تقی صلوات الله علیه گفت شنیدم از پدرم امام رضا علیه السلم میگفت شنیدم از پدرم امام موسی کاظم علیه السلم میگفت داخل شد عمرو بن عبید که از رؤسای معتزله بود بر مجلس امام جعفر صادق علیه السلم پس چون سلام کرد ونشست خواند این آیت را از سوره والنجم کبیان شد در حدیث هفتم این باب بعد از آن خود را نگاه داشت از سخن پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلم چه باعث سکوت تو شد گفت دوست میدارم که بشناسم گناهان کبیره را از قرآن باین معنی که بیان کنی آنها را مفصّلا از قرآن اصل فقال نعم یا عمرو اکبر الکبائر الاشراك بالله یقول الله ومن یشرك بالله فقد حرّم الله علیه الجنّة وبعده الایاس من روح الله لانّ الله عزّ وجلّ یقول انّه لا ییاس من روح الله الّا القوم الکافرون ثمّ الامن لمکر الله لانّ الله عزّ وجلّ یقول فلا یامن مکر الله الّا القوم الخاسرون شرح نعم برای قبول التماس عمرو است یا برای تصدیق محض دوست داشتن اوست چه عمل بمقتضای آن نکرده ودر میان سخن از مجلس بیرون رفته چنانچه در آخر این حدیث مذکور میشود حکم باینکه آنچه اکبر

(الله) (الله)

کبائر شرکست منافات ندارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب صد و شصت و پنجم
که کفر اخبث و اعظم از شرکست چه مقصود اینجا نسبت میان اصل شرک و اصل کبائرست
و کفر باصرار بر کبیره بهم میرسد نه با اصل کبیره یعنی پس امام علیه السلام گفت آری بیان
میکنم ای عمرو اول بزرگتر کبائر قرار دادن شریکست با الله تعالی بیان این آنکه میگوید
الله عز و جل در سورهٔ مائده بدرستی که شان اینست که هر که قرار دهد شریکی را
با الله تعالی پس بتحقیق حرام کرده الله تعالی بر او بهشت را دوم و بعد از شرک
در بزرگی گناه ناامیدی از رحمت الله تعالی است بخیال اینکه بعد از رسول
در میان اهل بیت او کسی نیست که قائم مقام او باشد در علم جمیع احکام الهی و آن
خیال باعث قطع رحم رسول میشود چنانچه می آید در حدیث چهارم باب صد و
پنجم یا بخیال اینکه گناهی هست که توبه اصلاح آن نمیکند زیرا که الله عز و جل
میگوید در سورهٔ یوسف بدرستی که شان اینست که ناامید نمیشوند از رحمت الله تعالی
مگر جماعت کافران سیوم بعد از آن ایمن بودن از فریب الله تعالی است بخیال
لاابالی بودن اهل غرور مثل تمکین ظالمان و امهال و انعام ایشان که باعث تصدیق
احمقانه ... و امر بمنکر و نهی از معروف میشود چنانچه می آید در حدیث چهارم
باب ... زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ اعراف پس ایمن نمیشوند
از فریب الله تعالی مگر جماعت زیانکاران اصل ومنها عقوق الوالدین
لان الله عز وجل جعل العاق جبارا شقیا وقتل النفس التی حرم الله الا
بالحق لان الله عز وجل یقول فجزاؤه جهنم خالدا فیها الی آخر الآیة
وقذف المحصنة لان الله عز وجل یقول لعنوا فی الدنیا والآخرة
ولهم عذاب عظیم شرح چهارم و از جمله کبائر است نافرمانی پدر و مادر
زیرا که الله عز و جل گردانیده در سورهٔ مریم نافرمان را بغایت ظالم تا غایت

بخیر

بخیر چنانچه در حکایت یحیی گفته وکان تقیا وبرا بوالدیه ولم یکن جبارا عصیا
و در حکایت کلام عیسی گفته وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جبارا شقیا پنجم و از جمله
کبائر کشتن جانداریست که صاحب حرمت کرده آن را الله تعالی مگر بسبب جرمی که
معلوم و بکار آمدنی باشد مثل اینکه بعضی گفته اند که اگر در اثنای جهاد کافران
سپر خود کرده باشند بعضی مومنان را که اسیر کرده باشند و فتح کافران موقوف
بر کشتن آن مومنان باشد میباید کشت آن مومنان را و آن کشتن داخل قتل
عمد نیست چه مقصود بالذات نیست بلکه از قبیل ضرورت برای حفظ کلمهٔ
اسلام است زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ نساء ومن یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم یعنی هر که کشد مومنی را که کشتن آن قتل بالذات و اصل باشد پس جزای او
جهنم است در حالی که مقرر باشد همیشه بودن او در جهنم تا آخر آیت که وغضب
الله علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما ششم و از جمله کبائر نسبت زنا دادن
آن عفیفه است که در قرآنست زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ نور ان الذین
یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا ابدا یعنی که جمعی که نسبت زنا
میدهند زنان پاکدامن نشینند بیخبر با ایمنی که ایشان سبقت نکرده اند در نسبت
بزنا تا سهل شود کرده اند که ... خدا و رسول آن نسبت دهندگان دور کرده شده
اند از رحمت الهی در دنیا و آخرت و برای ایشانست عذابی بزرگ اصل واکل
مال الیتیم لان الله عز وجل یقول انما یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون
سعیرا والفرار من الزحف لان الله عز وجل یقول ومن یولهم یومئذ
دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وما
واه جهنم وبئس المصیر واکل الربا لان الله عز وجل یقول الذین یاکلون
الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس شرح هفتم

و از جمله کبائر خوردن مال یتیم است زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ نساء إِنَّ الَّذِينَ
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا بدرستی که جمعی که میخورند مالهای یتیمان از ظلم نه بعرف
جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشند که بچشی میکشیده باشند
عذاب آتش افروخته جهنم را هشتم و از جمله کبائر گریختن از لشکر گاه مؤمنانست
در روز جهاد زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ انفال و هر که برابر کفار کند
در اثنای روز پشت خود را برگردان شود مگر بر حالی که کناره جو باشد برای
مهیا شدن جنگ مثل اصلاح زره و خنجر و مانند آنها و بر حالی که پیچیده و مایل
باشد سوی جمعی از مؤمنان که جهاد با ایشان بهتر باشد مثل کار مقدمهٔ لشکر
که جنگ با کفر میکنند پس بتحقیق برگشته با ارادهٔ عذابی که آن اراده از
جانب الله تعالی است برای او و جای او جهنم است و بد بازگشتی است جهنم نهم
و از جمله کبائر خوردن ربوا است زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ بقره آن
جماعت که میخورند ربوا را بر میخیزند از قبرهای خود در روز قیامت مگر چنانکه
بر میخیزد کسی که پامال کرده باشد او را دیو با نیمعنی که مجنون باشد بنا بر زعم مردم
نادان خلقی بجهت مجنون بودن او بواسطه نامیده اند این برخواستن مانند مجنون بسبب
ملاقات آتش جهنمست در صحن قبرها اصل والسحر لأن الله عز و جل يقول
وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ والزنا لأن الله عز و
جل يقول وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ
يَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا واليمين الغموس الفاجرة لأن الله عز و جل يقول
الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ
فِي الْآخِرَةِ شرح دهم و از جمله کبائر فعل سحر است که موافق عادت نیست
و فاعلش دعوی میکند که مثل معجز انبیاء و مانند اینها است و بعید احتراز
میشود

میشود از شعبده که بفتح شین با نقطه و سکون عین بی نقطه و فتح باء یک نقطه و گاهی
بجای آن واو میباشد و ذا الانقطاع زیرا که الله تعالی میگوید در سورهٔ بقره و هر آینه بتحقیق
دانسته اند که هر آینه هر که خریدار شد سحر را نیست او را در آخرت هیچ نصیبی از بهشت یازدهم
و از جمله کبائر زنا است زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ فرقان و هر که کند آنرا امثال
میکند گناه را چندان برابر کرده میشود برای او عذاب در روز قیامت و همیشگی میشود
در آن عذاب بر حالی که خوار داشته شده است دوازدهم و از جمله کبائر قسم بر کذشته
بدروغ است مثل قسم در دعواها در محکمه زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ آل عمران
آن جماعت که خریداری مینمایند بدروغ در پیمان الله تعالی و قسمهای خود قیمتی اندک را
که مال دنیا باشد ایشان جمعند که نصیبی از بهشت نیست برای ایشان در آخرت اصل
والغلول لأن الله عز و جل يقول وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ومنع الزكوة
المفروضة لأن الله عز و جل يقول فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ
وشهادة الزور وكتمان الشهادة لأن الله عز و جل يقول وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ
قَلْبُهُ شرح بادر ما غل برای مادبسانست و ما مصدریه است یا با برای تعدیه است
و ما موصوله است و حاصل هر دو یکی است یعنی سیزدهم و از جمله کبائر خیانت
مثل دزدی در روز قیامت زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ آل عمران و هر که دزدی
کند می آید با دزدی در روز قیامت با نیمعنی که گناه آن بخشیده نمیشود چهاردهم
و از جمله کبائر ندادن زکوة فرض است زیرا که الله عز و جل میگوید در سورهٔ توبه
پس داغ کرده میشود بنا بر زکوة مفروضه طلا و درم نقره پیشانیهای ایشان جمعی که نگاه داشته اند آنها را
تا سال و وجهی آنرا صرف در راه الله تعالی نکرده و پهلوهای ایشان و پشتهای ایشان
مخفی نماند که دلالت این آیت بر فرض قدر زکوة باعتبار اینست که ظاهر آیت سابقه
بر این که این امر مربوط باینست اینست که ذخیره کردن هر قدری از زر و سیم باعث

محبوبه ان کاه جمعی مشود در الام ازان ... افراد آن ... در حدیث ... باب الصفات ...

مجانه از داود استیطان ... مراد ... آخر آیت ... انما البیع مثل الربوا و احل الله البیع و حرم الربوا فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله و من عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

عذاب شود والوما اخرجه الدليل وليل الخراج زكوة مفروضه نكرده اكرچه اخراج سبعى
في الحلم كرده و دراين زمان خلاف زمان ظهور قائم صلوات الله عليه چنانچه تحقيق ميشود در
كتاب الزكوة در شرح حديث چهارم از آخر ابواب كه باب نوادر است **يازدهم وشانزدهم**
واز جمله كبائر كواهى ناحق و پوشانيدن كواهى حقست زيرا كه ميكويد الله عز وجل در سوره
بقره وهر كه بپوشاند شهادت حق را پس بدرستى كه كناهكار است دلش يعنى كه تصديق
در بوبيت رب العالمين نكرده وكناهش محض كناه جوارح نيست كه صغيره تواند بود مخفى
نماند كه تقديم شهادة الزور بر كتمان الشهادة واستدلال بر هر دو مدعى باين آيت دلالت
ميكند بر اينكه منطوق اين آيت دلالت بر كبيره بودن كتمان شهادت ميكند ومفهوم
اين آيت دلالت بر كبيره بودن شهادت دروغ ميكند بطريق اولى چه سخن در موضع
وجوب نكفتن بدتر است از سكوت در موضع وجوب كفتن **الكركوبي** قول الله تعالى در
سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور دلالت ميكند بر اينكه
قول الزور مانند عبادت اوثان باشد چنانچه نظير آن مى آيد در شرب خمر پس مراد از شهادت
بآن آيت نكرد **كويم** عدم استشهاد بآيت حج اشارتست باينكه قول الزور در آيت حج
حكم از روى ظلمت مثل قضا وفتواى ائمه ضلالت واجتناب از آن يعنى عدم تصديق
آن وعدم عمل بآنست چه آن شركست مانند شرك بلى اصل نهى از شهادت زور در سوره
فرقان هست كه والذين لا يشهدون الزور ومى آيد در كتاب الاشربه در بعض
احاديث باب الغناء وباب النرد والشطرنج كه الرجس من الاوثان شطرنج است
والزور غناست و بنا بر آن عدم دلالت آيت حج بر كبيره بودن كواهى ناحق ظاهر تر خواهد بود
الا آن از قبيل الحاق غير منطوق بمنطوق بنا شده و حكم **اصل** وشرب الخمر لان الله عز وجل
نهى عنها كما نهى عن عبادة الاوثان وترك الصلوة متعمدا او شيئا مما فرض الله لان
رسول الله صلى الله عليه وآله قال من ترك الصلوة متعمدا فقد برئ من ذمة الله

وذمة رسول الله صلى الله عليه وآله ونقض العهد وقطيعة الرحم لان الله عز وجل يقول
لهم اللعنة ولهم سوء الدار **شرح** نهى از خمر واز عبادت اوثان مذكور است در آيت سوره
مائده يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان
فاجتنبوه لعلكم تفلحون ودراين آيت چند احتمال است از جمله اينكه حصر مفهوم از انما
دلالت بر اينست كه اين حكم مخصوص اين شريعت نيست بلكه در جميع شرايع انبيا بوده
الوات قمارست كه براى قمار ساخته شده باشد مثل نرد و شطرنج ومراد بانصاب اوثانست
چنانچه در احاديث است ومراد بازلام تيرهاى بى پر و پيكانست كه باقداح ميكفتند
اند و اقداح نزد انصاب ميبوده غالبا وكاهى باقداح قسمت شتر قمار بر ميكرده اند ومى آيد در
كتاب المعيشة در حديث دوم باب القمار والنهبة كه قيل يا رسول الله ما الميسر فقال كل ما تقومر به
حتى الكعاب والجوز قيل فما الانصاب قال ما ذبحوا لآلهتهم قيل فما الازلام قال قداحهم التى
يستقسمون بها رجس خبر هر كدام است و بمعنى نجس است چنانچه ظاهر ميشود در كتاب
الصلوة در حديث پنجم باب شصت ويكم كه باب الرجل يصلى فى الثوب وهو غير
طاهر ناچارست كه لا تصل فيه فانه رجس حرام نجاست خمر رايت كفته اند چنانچه
در خمر است زيرا كه مايع بالاصالة است نجاست غير رايت كنند چنانچه در ميسر و انصاب
و ازلام است زيرا كه آنها حكم سك ندارد و مايع بالاصالة نيست نظير آنچه مى آيد
در كتاب الصلوة در حديث سيزدهم باب شصتم كه باب اللباس الذى تكره الصلوة
فيه وما لا تكره است كه لا تجوز الصلوة فى شئ من الحديد فانه نجس ممسوخ وبيان
ميشود كه ممسوخ بجا نجس نقطه است وعدم جواز در غير حال ضرورتست من براى
سببيت است وظرف متعلق برجس است ومراد بعمل الشيطان انتفاع متعارف
بآن چهار چيزست مثل شرب خمر ومثل قمار بازى بميسر ومثل عبادت انصاب ومثل فال
كرفتن بازلام ومراد بشيطان شئ از جمله آدميانست ودلالت بر اينكه آن عمل

وفرقان والذين لا يشهدون الزور ودر كرده

منهى عنه

موافق آنچه مى آيد در كتاب الحج در شرح حديث پنجم باب المحرم يصيب الصيد فى الحرم كه باب صد و چهار دهم است

كما نهى عن عبادة الاوثان اشارتست بآيه سوره حج فاجتنبوا الرجس من الاوثان و بيان ميشود در كتاب الاشربه در شرح حديث دوم باب النرد والشطرنج كه از قول است و انجا ميكويم كه رجس عبارتست از خمر و ميسر و ازلام و غير آن بعض مجاز است و افاده مرافقت و مقابلت شد از منى واما غير او اوثان عبارتست از انصاب ومعنى از آنها مذكور است

وبيان اين آيت انجا ميشود

از کبائر است بأمر اکثر کنند از رجس است بنا بر اینکه آن عمل باغوای اوست و از ذکر من
سببی معلوم میشود مرکب در حکم معتبر باشد که هر چه قمار بآن باخته شده باشد مثل کعاب
و جوز که در حدیث کتاب معیشت مذکور شد فاجتنبوه برای تعریضست و ضمیر
غایب راجع بعمل الشیطان است و مراد اینست که چون این عمل شیطان باعث رجس بودن
اجسام متعلقه بآنست پس حرمت آن عمل مغلظ است و تعلیق فلاح بر اجتناب برای
تاکید اینست که این عمل شیطان از کبائر است مقتضای ظاهر سیاق در این حدیث این بود
که گوید نهی عنها کما نهی عن الاوثان یا گوید نهی عن شربها کما نهی عن عبادة الاوثان لیکن
عدول از آن شده برای اشعار باینکه نجاست خمر سرایت کننده است و نجاست اوثان سرایت
کننده نیست زیرا که نهی از جسم مجاز است و افاده عموم نهی از جمیع افعال متعلقه
بآن میکند الا ما اخرجه الدلیل نظیر آنچه اصولیین گفته اند در مبحث عام و خاص
در امثال آنچه می آید در حدیث اول باب دویست و هشتم که رفع عن امتی اربع خصال
خطاؤها و نسیانها تا آخر که خطا مثلا مرفوع نیست از او مر حقیقة پس مراد مجاز
و اقرب مجازات رفع جمیع احکام متعلقه بآنست الا ما اخرجه الدلیل مثل
و بجل الصلوة چه منقولست در کتاب من لا یحضره الفقیه شیئی است مبنی هفتم
و از جمله کبائر است آشامیدن خمر زیرا که الله عز و جل نهی کرده از خمر چنانچه نهی کرده
از عبادت بتها باینمعنی که وعید بر هر دو یکی و مثل است هجدهم و از جمله کبائر است
ترک نماز بالکلیه یعنی ترک کردن چیزی از آنچه فرض کرده الله تعالی از اجزاء
و شروط نماز چه ترک جزو و شرط لازم دارد ترک کل و مشروط را زیرا که رسول الله
صلی الله علیه و آله گفته هر که ترک کند نماز را بعنوان تحقیق جدا شده از عهد
و امان الله تعالی و عهد و امان رسول الله صلی الله علیه و آله اگر گوئی این مخالف
وعده ایست که سابقا مذکور شد که دلیل از قرآن باشد گوئیم در اینجا اشاره شده

و قطیعة الرحم تفسیر است زیرا که مراد به منقطعون آیات
بینات محکمات نا به از پیروی ظن در اختلاف از
روی ظن است و مراد بقطیعة الرحم مخالفت آیه سوره
احزاب که و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی
و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم
باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام
واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است بر طریق که
هر دو یکی است م

بتفسیر

بتفسیر رسول صلی الله علیه و آله آیت سوره بقره و رعد را که مذکور میشود باین روش
که ترک نماز متعمدا عمده افراد نقض عهد است و موافق آنست آیت سوره بقره
که الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان
یوصل و یفسدون فی الارض اولئک هم الخاسرون و موافق این مضمون است
آیت سوره مدثر که ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و بیان شد در
شرح حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم کتاب الحجة و ایضا موافق این مضمونست آیت
سوره نساء که ان الصلوة کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا بنا بر اینکه موقوت
بمعنی مفروض باشد چه ترک مفروض در هر شریعتی کبیره است نوزدهم و بیستم
شکستن پیمان الهیست در امر بطلب علم و نهی از پیروی ظن و از قول علی الله بغیر علم
و در تحت اینست تعرب بعد از هجرت که مذکور شد در حدیث دوم این باب
و انقیاد در تحت اینست شکستن قسم و نذر و مانند آنها و بریدن پیوند خویشان
نبی و رسولست مثلا و زیرا که الله عز و جل میگوید در سوره رعد و الذین
ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل
و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار و الجماعتی که
میشکنند پیمان الله تعالی را بعد از بستن آن و میبرند آنچه را که امر کرده الله
بآن که پیوند کرده شود مثل رحم و فساد میکنند در زمین بجز اینکه مانند آن
ایشان جمعیند که برای ایشانست لعنت و برای ایشانست بدی سرای آخرت یعنی
عاقبتی که از اینجا ظاهر میشود که فساد در زمین نیز از کبائر است و وعید بر هر
کدام است نه بر مجموع بدلالت اینکه در سوره مائده وعید بر فساد فی الارض جنب
المجموع آن دو شده که انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون
فی الارض فسادا تا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم اصل قال الخرج عمر و رواه

و ما کان الله لیضیع ایمانکم و گذشت در حدیث
اول باب صد و هم که مشتی الصلوة ایمانا
تا بگیر ایمان بیان الله تعالی و رسولش است
م

آنچه در پیوند رحم رسول الله صلی الله علیه و آله
واو صیای اوست م

باختلاف ازروایت م

صراخ من بکائه وهو یقول هلک من قال برأیه ونازعکم في الفضل والعلم شرح
امام موسی کاظم علیه السلم کفت چون تنکی حوصله بعضی از ائمه مفضل کباب از مجلس بیرون (ببب صح)
رفت عمر بر حالی که او را فریادی بود از کریه او و او میکفت هلاک شد آنکه حکم
کرد بظن خود و مجتهی کرد باعتماد بر فضیلت وعلم اشارتست بمذمت ابو حنیفه
وامثال او که در احکام الهی باجتهاد حکم میکردند ودر طلب علم از ائمه اهل البیت
سعی نمیکردند بلکه مجتهی در فتوی ومانند آن میکردند مخفی نماند که کبائر بسیار است
سوای آنچه درین حدیث است وبعضی مذکور میشود در عنوانهای ابواب آینده
وعیدبر آنها مذکور میشود در احادیثی که در ذیل آن عنوانهاست باب صد و نوزدهم (و هر آیه در کتاب الاشربه و در حدیث چهارم باب الغناء ... عند الله عز وجل علیه النار و ... الا ... الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم ویتخذها هزوا اولئک لهم عذاب مهین ... صح)
اصل باب استصغار الذنب شرح این باب مذمت کوچک شمردن کناه هست در این باب
سه حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اتقوا المحقرات من الذنوب
فانها لا تغفر قلت وما المحقرات قال الرجل یذنب الذنب فیقول طوبی لی لو لم
یکن لی غیر ذلک شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم پرهیز کنید از حقیر شمرده شدها از جمله
کناهان چه بدرستی که آنها آمرزیده نمیشود کفتم وچیست حقیر شمرده شدها کفت عمل است
که کناه میکند نوعی از کناه پس میکوید بهتر باد برای من اکر نباشد مرا غیر آن کناه
باین معنی که آن کناه که کرده محمل بود حقیقت طوبی کذشت در حدیث سیوم باب نود و
هشتم دوم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلم یقول لا تستکثروا کثیر الخیر ولا تستقلوا قلیل
الذنوب فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یکون کثیرا وخافوا الله في السر حتی تعطوا
من انفسکم النصف شرح شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میکفت معزور نشوید
ببسیار شمردن بسیار از جمله عمل خیر و بازی مخورید بکم شمردن کم از جمله کناهان
چه بدرستی که کم کناهان جمع میشود تا میشود بسیار و ترسان باشید از الله تعالی
در پنهان مردم باین معنی که فعل طاعت و اجتناب معصیت مخصوص آشکارا نباشد تا داده

باشید از دلهای خود انصاف را مراد اینست که هر که ریا کند ولی از جای خود بانصافت
کرده ظلم عظیم تر از الله تعالی شمرده سیوم اصل ان رسول الله صلی الله علیه وآله نزل
بارض قرعاء فقال لاصحابه ائتوا بحطب فقالوا یا رسول الله نحن بارض قرعاء
ما بها من حطب قال فلیأت کل انسان بما قدر علیه فجاؤا به حتی رموا بین یدیه بعضه
علی بعض فقال رسول الله صلی الله علیه وآله هکذا تجتمع الذنوب ثم قال ایاکم والمحقرات
من الذنوب فان لکل شیء طالبا الا وان طالبها یکتب ما قدموا وآثارهم وکل (و یعنی بنبغطه صح)
شیء احصیناه في امام مبین شرح القرعاء بفتح قاف وسکون را بی نقطه والف
ممدوده مونث اقرع بجهل و مراد اینجا زمین کم کیاه هست جنانکه سر کچل کم موست و
مضمون ایاکم تا آخر کذشت در حدیث دهم باب صد و یازدهم نکتب بصیغه متکلم
مع الغیر است واین فقره تا آخر بر سبیل حکایت و خبر ان است یعنی بدرستی که رسول (ل الله) (بالتصیغه غایبست و اینجا حکایت است صح)
صلی الله علیه وآله در سفری بالشکر فرود آمده در زمینی که کم کیاه بود پس کفت یاران
خود را بیارید هیزم کفتند ای رسول الله ما در زمین کم کیاهیم نیست در آن هیچ
هیزمی باین معنی که بغایت کمست کفت پس باید که بیارد هر کسی آنچه را که توانایی
بهم رسانیدن باشد بر آن پس آوردند هیزم را اندک اندک تا انداختند نزد رسول علیه السلم
بر بالای یکدیکر باینمعنی که هیزم بغایت بسیار شد پس کفت رسول الله صلی الله علیه
وآله چنین جمع میشود کناهان باینمعنی که در صورت سهل انکاری اندک اندک
جمع میشود تا بغایت بسیار میشود بعد از آن کفت نکاه دارید خود را و حقیر شمردهای (از یکدیکر صح)
کناهان را از یکدیکر زیرا که برای هر عملی باز خواست کننده هست از آن آکاه باشید
و بدرستی که باز خواست کننده حقیر شمرده شدهای کناهان مراد قول الله تعالی است
در سوره یس میفویسیم در قرآن یاد در نامه اعمال آنچه را که پیش فرستادند یعنی عمل ایشان در حیات خود
کردند مردکان را آنچه را که ایشان باعث شدند که دیگران بعد از ایشان

کوید مثل بدعتی که در خلد بن بیماند و مثل احیای سنتی که در خلد بن بیماند و هر چیز را
ثمره ایم در بیتو انی ظاهر که ظاهر کنندهٔ خوبی است باب صد و چهار دهم اصل باب الاصرار
على الذنب شرح این باب بیان بی پروا بودن در کناهست در این باب دو حدیث است اول
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا صغیرة مع الاصرار ولا کبیرة مع الاستغفار
شرح مراد باستغفار گفتن استغفر الله است بشرط موافقت دل یا مانند استمرار تو
چنانچه می آید در حدیث دهم باب صد و نود و یکم یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت گناه صغیره نیست با بی پروایی باینمعنی که هر صغیره با اصرار مثل کبیره بی
اصرارست در اینکه باعث مفارقت روح الایمان میشود پس اصرار بر اصرار و بر صغیره
کفرست مانند اصرار بر کبیره چه آن اباء و استکبار است چنانچه بیان میشود در حدیث
دوم باب صد و شصت و پنجم که باب الکفرست و گناه کبیره نیست با استغفار یعنی
که هر گناه کبیره که با آن گفتن استغفر الله باشد مثل صغیره بی استغفارست در اینکه
چنانچه منافات با اصل ایمان ندارد منافات با دخول در محسنین نیز ندارد
توضیح اینکه گذشت در شرح حدیث هفتم باب صد و دوازدهم دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام فی قول الله عز وجل ولم یصروا على ما فعلوا وهم یعلمون قال الاصرار
ان یذنب الذنب فلا یستغفر ولا یحدث نفسه بتوبة فذلک الاصرار شرح
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران والذین
اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن
یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا والله تعالی دوست میدارد جمیع اگر چون
کردند رسوایی مثل زنا و دزدی چنانچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دو
ازدهم یا ظلم کردند خود را بارتکاب کبیرهٔ دیگر یاد خود آورند رتبهٔ الله
با بیم و شرم کز استغفار کردند برای گناهان خود که می آمرزد گناهان را مگر الله

تفسیر فاحشه ظاهر است از آنچه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم و از جمله احتمالات این است که واو در ولم یصروا حالیه باشد و واو در وهم یعلمون حالیه باشد پس در تحت حال باشد و معمول علیه که مقصود شد انتفاء اصرار باشد و مراد این باشد که این یک گناه خود را چنین گناه و چیزی نیز با وجود آنکه اصرار کرده اند و میدانند که اصرار کرده اند نظر آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول که وری الناس کلهم خیرا منه و انه شرهم فی نفسه و هو تمام الامر ترجمه ۳

حال اگر
و بی پروا نشدند بر سر آنچه کرده اند در حالیکه میدانند وعید الله تعالی را برای
اهل اصرار در معاصی کبایر اما گفت اصرار اینست که گناه کند بنده نوعی از گناه با نیّتی
که بعد از آن استغفر الله نگوید و ایضا اظهار نکند اینکه توبه خواهم کرد پس اینست
معنی اصرار مخفی نماند که از این ظاهر میشود که مرتکب کبیره با وجود علم بوعید الهی
بر آن بر سه قسم است اول مرتکب آن با استغفار دوم مرتکب آن بی استغفار اما با اقرار
توبه با خود سیوم مرتکب آن بی استغفار و بی اقرار توبه و اول صاحب لمم است و قسمی
از محسنانست چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم باب صد و دوازدهم پس در آیت
ان رحمة الله قریب من المحسنین داخلست و دوم کافر نیست اگر چه داخل محسنان نیز نیست
و سیوم کافرست سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا والله لا یقبل الله
شیئا من طاعته على الاصرار على شیء من معاصیه شرح لا و الله برای ابطال خیال
جمعیست که قول الله تعالی در سورهٔ مائده انما یتقبل الله من المتقین حمل بر این میکنند
که تقوی در آن طاعتی که مقبول میشود شرط قبول طاعتست نه تقوی مطلقا اضافه در
معاصیه برای عهد خارجیست یعنی معاصی الله تعالی که کبائر است یعنی شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت غلطست خیال مخالفان بخدا قسم بیان این
آنکه قبول نمیکند الله تعالی چیزی از طاعت خود را با وجود بی پروا بودن بر سر چیزی
از گناهان کبیره خواه در اثنای آن طاعت و خواه در غیر آن باب صد و سیزدهم
اصل باب اصول الکفر وارکانه شرح این بابیست در بیان اساسهای کفر و اجزای عمده
آن مخفی نماند که وجود اساس کفر لازم ندارد کفر را چنانچه وجود اساس خانه لازم ندارد
خانه را و همچنین وجود جزء عمده لازم ندارد وجود کل را در این باب چهار حدیث
است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اصول الکفر ثلثة الحرص والاستکبار
والحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجرة حمله الحرص على ان اکل

والیشان میدانند که بی پروایی نکرده اند خبر روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز وجل در سورهٔ آل عمران ولم یصروا على ما فعلوا وهم یعلمون حم

اگر این ترکیب ممکن باشد حم

منها و اما الاستكبار فابليس حيث امر بالسجود لآدم فأبى واما الحسد فابنا آدم حيث
قتل احدهما صاحبه شرح الحرص در فاما الحرص مبتدا است وجمله فان نا كلا منها خبرست
وعايد بمبتدا تكرار مبتدا است بوضع ظاهر در موضع مضمر مثل الحاقة ما الحاقة حقيقت نسبت
معصيت با آدم گذشت در شرح حديث دوازدهم باب ذم الدنيا والزهد فيها كه باب
شصت و يكم است فابليس بتقدير فمعصية ابليس است فابنا آدم است يعنى معصيت
يكى از آن دو يعنى گفت امام جعفر صادق عليه السلام اساسهاى كفر خواه كفر يا معصيتى
ديگر بر آنها مترتب شود وخواه نه سه است طلب زياد در قدر حاجت وبزرگ شمردن خود
ورشك خوردن ببيان آنها مثال اينكه اما زياده طلبى پس بدرستى كه آدم وقتى كه نهى كرده شد
از نزديكى آن يك حبه درخت واداشت او را آن زياده طلبى بر اينكه خورد از آن درخت
واما خود بينى پس گناه ابليس است وقتى كه مامور شد بسجده براى آدم ابا وامتناع كرد
واما رشك خوردن پس معصيت يكى از دو پسر آدم قابيل وهابيل است وقتى كه كشت
قابيل هابيل را دوم اصل قال النبى صلى الله عليه وآله اركان الكفر اربعة الرغبة
والرهبة والسخط والغضب شرح گفت نبى صلى الله عليه وآله اجزاى عمده كفر چهار
چيزست اول رغبة بفتح راء بى نقطه وسكون غين با نقطه وباء يك نقطه يعنى
استحسان كه يكى از اصول فقه مخالفانست وبآن حلال ميشمردند حرامها را مانند [illegible]
يهود و از اين قبيل است ابتغاء الفتنة وابتغاء تاويله كه در سوره آل عمران است وبيان شد
در شرح حديث اول باب هفدهم دوم رهبة بفتح راء بى نقطه وسكون هاء وباء يك نقطه
يعنى استقباح كه يكى از اصول فقه مخالفانست وبآن حرام ميشمردند حلالها را مانند رهبان
نصارى سيوم سخط بضم سين بى نقطه وسكون وضم خاء با نقطه وبفتح سين وفتح
خاء وطاء بى نقطه يعنى نارضائى از امر حق چنانچه اكثر قريش راضى نبودند بامامت امير المؤمنين
براى اينكه در جهادها اقوام ايشان را كشته بود چهارم غضب بفتح غين با نقطه وسكون

بتقدير فمعصية ابنى آدم م

باعضاى م

حرص در متاع دنيا م

خوف از زوال متاع دنيا م

بقضاى الهى يا بقدر او يا امر در امامت م

ضاد با نقطه وباء يك نقطه مصدر باب ضرب يعنى طرف گيرى براى قبيله خود يا خويش
يا مانند آنها چنانچه اكثر قريش تعصب براى ائمه ضلالت كردند مخفى نماند كه
ليكن نسخ والعضب بفتح عين با نقطه وفتح ضاد با نقطه است وان تصحيف مينمايد
سيوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان اول ما عصى الله تعالى به ست حب
الدنيا وحب الرياسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء شرح
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدرستى كه اول چيزى كه عصيان كرده شده الله تعالى
بسبب آن شش خصلتست دوستى مال دنيا ودوستى سركردگى ودوستى خوردن ودوستى
خواب كه مانع نماز صبح ومانند آنست ودوستى استراحت ودوستى زنان يعنى
حتى ايشان را اطاعت كردن در همه جا يا يعنى آنچه باعث زنا شود چهارم
اصل عن ابى عبد الله عليه السلام ان رجلا من خثعم جاء الى النبى صلى الله عليه وآله
فقال اى الاعمال ابغض الى الله عز وجل فقال الشرك بالله قال ثم ماذا قال
قطيعة الرحم قال ثم ماذا قال الامر بالمنكر والنهى عن المعروف شرح روايتست
از امام جعفر صادق عليه السلام كه مردى از قبيله خثعم بفتح خاء با نقطه وسكون ثاء سه نقطه
وفتح عين بى نقطه آمد سوى نبى صلى الله عليه وآله پس گفت كدام از عملها ناخوش
شمرده تر است در درگاه الله عز وجل پس گفت قرار دادن شريك صريحا با الله تعالى
گفت بعد از آن چه چيزست گفت بريدن پيوند خويشى نسبى رسول عليه السلام يعنى
عدم قبول امامت اهل البيت مخفى نماند كه اين داخل باليأس من روح الله
ميشود كه گذشت در حديث بيست وسيوم باب صد ودوازدهم گفت بعد از آن
چه چيزست امر به بدى ظن كه ناخوش شمرده شده است در هر شريعتى ونهى
از نيكوى در مشكلات پيش از حصول علم بآنها بوسيله سؤال اهل الذكر كه نيكو شمرده
شده است در هر شريعتى مخفى نماند كه اين داخل بالامن لمكر الله ميشود كه گذشته

بعض نسخه‌ى كه باعث ظلم است فرق ميان سخط وغضب
اينست كه اول ضد رضاست ودوم ضد حلم است
وهر دو از جنود جهل است چنانكه گذشت در كتاب
العقل در حديث چهاردهم باب اول چراكه اختلاف
ميان اين دو ميان نسابين و آنچه منقول ميشود
از امير المؤمنين عليه السلام در باب و عامة الكفر و
شعبه كه باب صد وشصت وچهارم است منزل اينست
كه در امثال اينها مناسبت بحال اهل زمان و
مكان منظور مى باشد موافق آنچه گذشت در شرح حديث
دوم باب الكبائر كه باب صد و دوازدهم است
م

اين حديث مع شيء زائد مى آيد
در كتاب الجهاد در حديث نهم باب
الامر بالمعروف والنهى عن المنكر
باب بيست وهفتم است يعنى م

نیز در حدیث بیست و سوم باب صد و دوازدهم **پنجم اصل** قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع
رَجُلٌ عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ إِنْ حَدَّثَ كَذَبَ وَإِنْ وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِنِ ائْتُمِنَ خَانَ مَا مَنْزِلَتُهُ
قَالَ هِيَ أَدْنَى الْمَنَازِلِ مِنَ الْكُفْرِ وَلَيْسَ بِكَافِرٍ **شرح** عَلَى هٰذَا الْأَمْرِ صفت رجل است
جملهٔ ان حدث خبر مبتدا است و مراد بهذا الامر مذهب شیعه امامیه است که معنا
عدم اشراک و اعتراف بربوبیت رب العالمین است و در صاحب آن مذهب هیچ گناه
کبیره نیست بلکه تخبئون الله مراست که بیان شد در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم
و در دیگران کبیره و علامت نفاقست پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث
هشتم این باب **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را مردی که بر این مذهب است
اگر نقلی کند دروغ میگوید و اگر وعده کند خلاف میکند و اگر چیزی باو سپرده شود
خیانت میکند چیست مرتبه او گفت مرتبه او نزدیکتر مرتبهاست بکفر و آن مرتبه
کافر نیست و دلیل این شد در حدیث سیم باب هشتاد و پنجم و حدیث چهل و نهم باب
صد و هفتم کتاب الحجة **ششم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عَلَامَاتِ
الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَقَسْوَةُ الْقَلْبِ وَشِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَالْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که از جملهٔ نشانهای ناعاقبت بخیری اشک
ندادن چشمست و بیرحمی دلست و سختی طلب زیاده بر قدر حاجتست در طلب مال دنیا
و بی پروا بودن بر گناهست که بیان شد در باب سابق **هفتم اصل** خَطَبَ رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ النَّاسَ فَقَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي يَمْنَعُ رِفْدَهُ وَيَضْرِبُ عَبْدَهُ وَيَتَزَوَّدُ وَحْدَهُ فَظَنُّوا أَنَّ اللَّهَ
لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا هُوَ شَرٌّ مِنْ هٰذَا **شرح** نصیحت کرد رسول الله صلی الله علیه و آله مردمان را
پس گفت آیا خبر نکنم شما را بیدان تمام مردم گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت
صلی الله علیه و آله آنکه نمیدهد عطای خود را بکسی و عادتش اینست که میزند غلام

خود را

وچیزی میخورد تنها یا مراد اینست که در عطای عام برای خود تنهایی حصه میگیرد یا نمیدهد
که در نکو رفیق و آشنایی که غایب باشد نیست تا حصه او را نیز بگیرد و برای او نگاه دارد
پس مردم گمان کردند که الله تعالی نیافریده مخلوقی را که او بدتر از این باشد **اصل** ثم قال
أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْ ذٰلِكَ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي لَا يُرْجَى خَيْرُهُ وَلَا
يُؤْمَنُ شَرُّهُ فَظَنُّوا أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا هُوَ شَرٌّ مِنْ هٰذَا **شرح** بعد از آن گفت آیا خبر
نکنم شما را بکسی که بدتر است از آنکه مذکور شد گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت
کسی که امید داشته نمیشود خیر او و خاطر جمع کرده نمیشود از شر او پس اصحاب گمان کردند
که الله تعالی نیافریده مخلوقی را که او بدتر از این باشد **اصل** قال ألا أخبركم بمن
هُوَ شَرٌّ مِنْ ذٰلِكَ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْمُتَفَحِّشُ اللَّعَّانُ الَّذِي إِذَا ذُكِرَ عِنْدَهُ
الْمُؤْمِنُونَ لَعَنَهُمْ وَإِذَا ذَكَرُوهُ لَعَنُوهُ **شرح** بعد از آن گفت آیا خبر نکنم شما را
بکسی که او بدتر است از آنست گفتند بلی خبر کن ای رسول الله گفت بیحیای بغایت لعنت
کننده آنکه چون مذکور میشوند نزد او مومنان لعنت میکند ایشان را و چون مذکور
کنند مومنان او را لعنت میکنند او را **هشتم اصل** قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ
إِذَا ائْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ
فِي كِتَابِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ وَقَالَ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَا
ذِبِينَ وَفِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ
رَسُولًا نَبِيًّا **شرح** مراد بمن کن فیه کسی است که مصر باشد در آنها بقرینه آنچه گذشت
در حدیث پنجم و فی قوله عطفست بر مقدر و فی بمعنی مع است و اشارتست بآنکه
آیت سورهٔ صف کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ که بیان میشود
در باب صد و پنجاه و چهارم دلیل منافقست و کبیره بودنست و این آیت علاوه است

جیه و لیل مدح منذ آمنت یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه خصلتست هر که
شد آنها در او بعنوان اصرار شد منافق هر چند که روزه دارد و نماز کند و دعوی کند که
او مسلمانست خصلت کسی که چون امانتی سپرده شود باو خیانت کند و چون حکایت
کند دروغ کوید و چون وعده کند مخالفت کند بیان این آنکه بدرستی که الله عز و جل
کفته در قرآن در سوره انفال بدرستی که الله تعالی دوست نمیدارد خیانت کنندکان را
اشارتست باینکه اکر صغیره میبود میکفت دوست نمیدارد خیانت را پس از خائن
جمیع عملی مقبول نیست و المحبوب میبود فی الجمله و کفته در حکایت لعان در سوره
نور لعنت الله تعالی بر او باد اکر باشد از دروغ کویان اشارتست باینکه دروغکویان
بعنوان اصرار مطلقًا ملعونند خواه در لعان و خواه در غیر لعان و آیت سوره صف
هست با وجود آن قول الله تعالی در سوره مریم هست که یاد کن در قرآن اسمعیل را
بدرستی که او راست وعده بود و بود رسول که پیش از رسالت ملک نبی بود برای
تکمیل مرتبه رسالت نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا اخبرکم
بابعدکم منی شبهًا قالوا بلی یا رسول الله قال الفاحش المتفحش البذی البخیل المختال
الحقود الحسود القاسی القلب البعید من کل خیر یرجی غیر المامون من کل شر یتقی
شرح البذی بفتح باء یکنقطه و کسر ذال بانقطه و تشدید یاء بد زبان البخیل کسی که
زوال نعمت کسی را خواهد بانکه برای خود آن نعمت را خواهد یعنی کفت رسول
صلی الله علیه و آله آیا خبر نکنم شما را بدورتر شما از من باعتبار مشابهت اصحاب کفتند
بلی خبر کن ای رسول الله کفت دشنام دهنده بیحیای بد زبان بخیل خرامنده
در رفتار کینه ور رشک خور سخت دل که دورست از خیری که امید داشته
میشود خاطر از او جمع نیست از هر شری که پرهیز کرده میشود دهم اصل عن علی بن ابیطالب
دفعه الی سلمان رضی الله عنه قال اذا اراد الله عز و جل هلاک عبد نزع منه

الحیاء

و وفا کرد بکلمه سیوم م

بیان این آنکه م

و اوار فرامش باید کرد الحمد لله کرم

الحیاء فاذا نزع منه الحیاء لم تلقه الا خائنا مخونا فاذا کان خائنا مخونا نزع عنه
الامانة فاذا نزعت منه الامانة لم تلقه الا فظا غلیظا فاذا کان فظا غلیظا
نزعت منه ربقة الایمان فاذا نزعت منه ربقة الایمان لم تلقه الا شیطانا ملعونا
شرح لم تلقه همه جا بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون لام و فتح قاف بصیغه
مضارع معلوم مخاطب محتمل الکلام یا بی باب علم واست و ضمیر منصوب راجع بعبد
المخون بضم میم و فتح خاء با نقطه و تشدید واو مفتوحه و نون نسبت بخیانت
کرده شده یعنی مشهور بخیانت الامانه بفتح همزه بودن کسی بروشی که مردم خاطر
جمع باشند از ضرر او الربقه بکسر راء بینقطه و سکون باء یکنقطه و قاف حلقه
کمندی که چاروا ها را بآن بسته میشوند و اینجا استعاره شده برای طوق فرمان
برداری یعنی راوی بالا برد روایت را تا سلمان فارسی رضی الله عنه کفت چون
اراده کند الله عز و جل هلاک بودن بنده را بر طرف میکند بقضا و قدر خود از آن
بنده شرم را پس چون بر طرف کرده شد از او شرم نمی بینی آن بنده را مکر خائن مشهور
بخیانت پس چون شود خائن مشهور بخیانت بر طرف کرده میشود از او خاطر جمعی مردمان
از ضرر او پس چون بر طرف کرده شد از او آن خاطر جمعی نمی بینی او را مکر درشت زبان
درشت دل پس چون شود درشت زبان درشت دل بر طرف کرده میشود از او طوق
ایمان که بر کردن دارد پس چون بر طرف کرده شد از او طوق ایمان نمی بینی او را مکر
شیطان ملعون پانزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث ملعونات
ملعون من فعلهن المتغوط فی ظل النزال و المانع الماء المنتاب و الساد
طریق المعربة شرح ثلث مبتداست ملعونات خبرست و جایزست که مبتدا نکره
محضه باشد خصوصا در عادت ملعون من فعلهن استینافی بیانی است مراد
اینست که لعن تعلق بعمل نمیکیرد حقیقة بلکه تعلق بفاعلش میکیرد یا ملعونات بمعنی

روایت از علی ابیطالب م

البیاست جمله ملعون من فعلهن خبر است المتغوط بغین با نقطه وتشدید
واو مکسوره وطاء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعل خبر مبتدا محذوف و بدل التفصیل من الثلث م
ومضاف بر محذوفست تقدیرهن صفة المتغوط وان ضمیر راجع بثلث است
یا مضاف محذوف نیست تقدیره هو المتغوط وان ضمیر راجع بمن فعلهن است
النزال بضم نون وتشدید زای با نقطه جمع نازل مسافران که در منزل فرود آیند
المنتاب بضم میم وسکون نون وتاء دو نقطه در بالا والف وباء یک نقطه
بصیغه اسم مفعول معتل العین واوی باب افتعال چیزی که مردم شریک باشند
در آن وقصد انتفاع از ان در وقتی بعد از وقتی کنند مثل آبی که انتفاع از ان عام
باشد ومثل آبی که ملک جمعی مخصوص باشد ونوبتی در آن مقرر شده باشد المعربه
بضم میم وسکون عین بی نقطه وفتح راء بی نقطه وباء یک نقطه ظاهر کرده شده
طریق مذکر ومؤنث مستعمل میشود یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
سه صنف ملعونند بیان این آنکه ملعونست هر که کوتاه کند آنها صفت غائط
کننده است در سایه که مسافران در ان نزول میکنند وصفت منع
کننده آب مشترکست که مردم دیگر منتفع از ان نشوند وصفت گیرنده راه شریک از ان منتفع نشود
که بسبب تردد مردم ظاهر کرده شده است دوازدهم اصل قال رسول الله صلی
الله علیه وآله ثلث ملعون من فعلهن المتغوط فی ظل النزال والمانع الماء
المنتاب والساد الطریق المسلوک شرح این مضمون ظاهرست از شرح سابق
سیزدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا اخبرکم بشرار رجالکم عن جابر بن عبد الله قال م
قلنا بلی یا رسول الله قال ان من شرار رجالکم البهات الجری الفحاش الآکل
وحده والمانع رفده والضارب عبده والملجی عیاله الی غیره شرح گفت روایت از جابر بن عبد الله کند ر
رسول الله صلی الله علیه وآله آیا خبر ندهم شما را ببدان مردان شما گفتیم

بلی

بلی خبر ده ای رسول الله گفت بدرستی که از جمله بدان مردان شما بغایت بهتان گو
صاحب جرأت در بیحیائی بغایت دشنام ده تنها خوار است ونادهنده عطای
خود است وزننده غلام خود است بی تقریب معقول ومحتاج کننده عیال
خود است سوی غیر خود مثل کسی که سفر کند واز احوال عیال او تماما غافل مطلق شود
چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله سبعة لعنتهم وکل نبی مجاب
الزائد فی کتاب الله والتارک لسنتی والمکذب بقدر الله والمستحل من عترتی ما حرم
الله والمستاثر بالفیء والمستحل له شرح کل مرفوعست ومبتداست مجاب خبره
مبتداست وجمله عطف بر جمله لعنتهم است یا کل مرفوعست بعطف بر ضمیر مرفوع
در لعنتهم وتاکید بمنفصل نشده برای فصل بضمیر منصوب یا بنا بر مذهب کو فیین
که بی فاصله نیز جایز میشمارند ومجاب مجرور وصفت نبی است یا کل منصوبست
بر مفعول معه مجاب مجرور وصفت نبی است الزائد بزاء بی نقطه والف وهمزه ودال
بی نقطه انتخاب کننده چیزی بظن خود مراد اینجا تفسیر کنند آیت کتاب
الهی بظن خودست بانیز ونتر که حکم کند ومحض اظهار احتمالی نباشد ودر اکثر نسخ برای
با نقطه است یعنی کسی که در قرآن آیتی (چیزی) داخل کند که از ان نباشد تفسیر فی گذشت در کتاب الحجه م
در اول آخر ابواب کتاب الحجة یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هفت کس لعنت
کردم ایشان را وهر پیغمبری مستجاب الدعوة میباشد اول حکم کننده بظن خود زیاده کننده در قرآن م
در تفسیر کتاب الله تعالی خواه قرآن وخواه غیر آن دوم صاحب بدعتی در دین
که باعث ترک طریقتی شود که من از جانب الله تعالی آورده ام وسیوم کسی که افعال
عباد را در تحت قضا وقدر الهی نشمرد چنانچه مذهب معتزله ومجوس است وبیان
شده در باب الجبر والقدر والامر بین الامرین از کتاب التوحید وچهارم کسی که در کتاب التوحید م
حلال برای خود شمرد از حق ائمه اهل بیت من آنچه را که حرام کرده الله تعالی

برای او یا بنحوی که مقصود تو اما مت ایشان نکنند و برای خود یا برای دیگری قرار دهد و آنرا باختیار امت منوط شمرد دویم کسی که تصرف در غنیمت کند بی آنکه خمس آنرا دهد بصاحب خمس و آنرا بر خود حلال شمرد باب صد و شانزدهم اصل باب الریاء

شرح الریاء بکسر راء بی نقطه و همزه و گاهی منقلب بیاء میشود و الف ممدوده خود نمائی در عمل یعنی این باب مذمت ریاء است در این باب هجده حدیث است اول

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال لعباد بن کثیر البصری فی المسجد ویلک یا عباد ایاک و الریاء فانه من عمل لغیر الله وکله الله الی من عمل له شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت برای عباد بفتح عین بی نقطه و تشدید باء یکنقطه و الف و دال بی نقطه بن کثیر بصری بکسر باء یکنقطه که از صوفیه بود در مسجد حرام وای بر تو ای عباد احتراز کن از ریا چه بدرستی که شان اینست که هر که عبادتی کند برای غیر الله تعالی وامیگذارد کار رسانی و ثواب او را الله تعالی بآنکه عمل کرده برای او تا او ثواب دهد دویم اصل سمعت

ابا عبد الله علیه السلم یقول اجعلوا امرکم هذا لله ولا تجعلوه للناس فانه ما کان لله فهو لله وما کان للناس فهو لا یصعد الی الله شرح این گذشت در حدیث چهارم باب نود و چهارم سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه علی الناس ومن عمل لله کان ثوابه علی الله شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر عمل ریائی قرار داد دن شریکست با الله تعالی بیان این آنکه بدرستی که شان اینست که هر که عمل کرد برای خود نمائی نزد مردم می شد ثواب آن عمل یا ثواب آنکس از دست مردم یا بمعنی که اکثر ثواب آن کسی از دست مردم است او را نخواهد بود و هر که عمل کرد برای الله تعالی بی شریک شد ثواب آن از دست الله تعالی چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل

فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا قال الرجل یعمل صالحا شیئا من الثواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسر خیرا فذهبت الایام ابدا حتی یظهر الله له خیرا وما من عبد یسر شرا فذهبت الایام حتی یظهر الله له شرا شرح ادخال کان بر فعل مضارع برای افاده استمرار در ماضی است و ماضی بودن دو قسم است اول آنکه نسبت بزمان خطاب ماضی باشد دوم آنکه نسبت بزمانی که در کلام تکلیف بفعلی در آن زمان شده ماضی باشد اگر چه نسبت بزمان خطاب مستقبل باشد و مراد اینجا قسم دوم است بیان عمل صالح گذشت در شرح حدیث سوم باب بیست و سوم یسمع بصیغه مضارع معلوم باب علم است الناس فاعل یسمع است ابدا متعلق بنفی در ما من عبد است حتی برای استثنا است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در قول الله عز وجل در سوره الکهف قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو تا آخر یعنی بگو ای محمد خبر این حیثیت که من انسانم مثل شما در آنکه غیب نمیدانم بیان این آنکه وحی کرده میشود سوی من تا بظن خود حکم نکنم و این آنکه مستحق عبادت شما که رسولان مستحق عبادتست بی شریک در استحقاق عبادت پس بنا بر این هر کدام از شما که در زمان حیات می امید میداشته که ملاقات ثواب صاحب کل اختیار خود کند پس باید که بعد از وفات من عمل صالح کند یعنی که تصدیق امام عالم بجمیع احکام کند تا حکم از روی ظن نکند که شرک است و باید که شریک نکند بوسیله عبادت صاحب کل اختیار خود هیچیک را با الله تعالی در معبود بودن مخفی نماند که این تقریر مبنی بر اینست که انما نائب فاعل یوحی باشد و انما بتقدیر لام ادعا باشد و مراد بیان علت وحی سوی رسول باشد و فاء در فمن کان برای تفریع بر این تعلیل یا بر این علت باشد امام گفت برای بیان و لا یشرک تا آخر که

برجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا

مرد میکند چیزی از باعث ثواب در حالی که قصد نمیکند بآن عمل سلوک راه الله تعالی را
که قرار داده که خلایق بآن راه روند بخواین نیت که قصد میکند مدح مردم او را
با بنمعنی که عمده قصد او مدحست یا با بنمعنی که قصد و حب الله اگر چه در ظاهر
کرده اما وجود آن با عدم مثل برابرست چنانچه می آید در حدیث نهم این باب بیان
این انکه بسیار میل دارد که بشنوند آواز مردم پس این مرد آنست که شریک کرده با الله تعالی
بوسیله عبادت صاحب کل الخیلا در خود دیگری را در معبودیت بعد از آن امام علیه السلام
برای بیان بی فائده بودن قصد اهل اشراك و مفید بودن قصد اهل اخلاص گفت
نیست هیچ بنده که پنهان کرده باشد عمل خیر یا بی رفته باشد روزها مگر آنکه ظاهر
میکند الله تعالی برای او خیر را در میان خلایق و نیست هیچ بنده که پنهان کند
بدی را که قصد ریا باشد بی رفته باشد روزها مگر آنکه ظاهر میکند الله تعالی برای او
بد نامی را **پنجم اصل** عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَرَفَةَ قَالَ قَالَ لِي الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيْحَكَ يَا ابْنَ
عَرَفَةَ اعْمَلُوا لِغَيْرِ رِيَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَإِنَّهُ مَنْ عَمِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَى مَا عَمِلَ
وَيْحَكَ مَا عَمِلَ أَحَدٌ عَمَلاً إِلَّا رَدَّاهُ اللَّهُ بِهِ إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَإِنْ شَرّاً فَشَرّاً
شرح ویح بفتح واو و سکون یا دو نقطه در پایین و حاء بی نقطه در لغت عرب
مانند بزه است در لغت عجم پس گاهی برای تعجب و گاهی برای ترحم و گاهی
برای درد کردن مستعمل میشود و مضافست بضمیر مخاطب و نصب آن بتقدیر
حرف ندا است السمعة بفتح و بضم سین بی نقطه و سکون میم و بفتح سین و فتح
میم شنوانیدن فرق میان ریا و سمعه اینجا اینست که اگر مقصود عمل کننده اطلاع
کسی است که می بیند یا نقل کردن عمل کننده است عبادت سابق خود را مکرر در
وقتی دیگر چنانچه می آید در حدیث شانزدهم این باب ریا است و اگر مقصود
نقل کردن کسی است که می بیند در جایی دیگر سمعه است و کل بصیغه ماضی معلوم

منصوب و منادای مضافست بحذف حرف ندا و گاهی با حرف ندا می باشد چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث ششم آخر ابواب و معنی تعجب اینجا مراد اینست که تعجب بسیار می باید کرد از حال مخاطب م

ریاست حقیقه و در حکم آنست عبادتی که عاملش نقل آن کند م

باب ضرب است و دال مفتوح و راء بی نقطه و دال بی نقطه و همزه بیان شرح درحدیث آینده یعنی
روایتست از محمد بن عرفه بفتح عین بی نقطه و فتح راء بی نقطه و فا گفت که گفت مرا امام
رضا علیه السلام ویح تو ای پسر عرفه عمل کنید برای غیر خودنمایی و نه شنوانیدن چه بدرستی که
شان اینست که هر که عمل کند برای غیر الله تعالی وا میگذارد او را الله تعالی بسوی آنچه کرده
بابن معنی که بجای مزد او همان آزادست ویح تو عمل نکرده هیچیک عملی را مگر آنکه ردا پوشانید
او را الله تعالی بآن عمل اگر شد آن عمل خیر پس شد آن ردا خیر و اگر شد آن عمل شر پس شد
آن ردا شر **ششم اصل** عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ إِنِّي لَأَتَعَشَّى مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ
تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ يَا أَبَا حَفْصٍ مَا يَصْنَعُ
الْإِنْسَانُ أَنْ يَتَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِخِلَافِ مَا يَعْلَمُ اللَّهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى الله
عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَقُولُ مَنْ أَسَرَّ سَرِيرَةً رَدَّاهُ اللَّهُ رِدَاءَهَا إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَإِنْ شَرّاً
فَشَرّاً **شرح** بجای اذ تلا هذه الآیة اولی این بود که گوید اذ قال انا الخباج نیقند یوول
در یا با حفص نباشد بل اضرابست از غفلت خواهی انسان فاجر با آنکه نمیدانم که خلق
این جهان برای جزای عمل در روز قیامت است چنانچه در سابق این آیت گفته
بل ... اَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ و مقصود از این اضراب تقویت اینست که مقتضای
حکمت الهی نفس هر انسان فاجر بغایت ملامت کننده او است و اگر چنین نمی
بود حجت بر فاجر تمام نمیشد و جزای عمل باطل میشد پس خلق این جهان برشر میشود
و آدمی با پدار برای همین زیستن و زیستن و مردن بیهوده می بود و عبث بودن این
معلوم هر کس است پس حکمت در خلق نفس لوامه عظیم است چنانچه در سابق گفته
وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ الانسان مبتدا است جمله علی نفسه بصیرة خبر مبتدا
بصیرة مصدر است و مبتدا است و تنوین برای تعظیم است و علی نفسه خبر بصیرة است
بجای علی نفسه نگفت لنفسه برای آنکه کلام در انسان فاجر است در سابق این آیت

کرای تعجب م

کرای تعجب م

الله

والف بعینه مانند معلوم باب تفعیل ... چنانکه در آیه در مدحت بازده هم الی ... م

پس مراد اشعار باینست که هر چند که او خواهد که نفس او آن بصیرت را نداشته باشد
تا بجزای عمل خود گرفتار نشود میسر نیست و آن بصیرت بعنوان غلبه و قهر در نفس
او میباشد ولو وصلیه است المعاذیر جمع معذار بکسر میم و سکون عین بینقطه و ذال با نقطه والف و راء بینقطه
آنهای عذر خواهی چنانچه می آید در حدیث یازدهم که یعتذر الی الناس ما برای
استفهام انکاریست و اشارتست باینکه ریا بکار دنیا نیز نمی آید و صاحبش رد و
رسوا میشود یعلم بصیغه مضارع معلوم مجرد است ردآء ابرا، بینقطه و دال بینقطه
و همزه بصیغه ماضی معلوم باب منع اسناده بفتح راء و سکون دال و همزه رداء
پوشانیدن چیزی کرد او مبنی بر ضمه است و رداه الله یعنی البسه الله است
چنانچه می آید در حدیث پانزدهم این باب الرداء بکسر راء بینقطه و دال بینقطه
والف ممدوده لباسی مخصوص که بدوش می اندازند و نشان وقار است و مراد اینجا
حالتی است که نمایان باشد و نشان بدی یا خوبی باشد و آن مفعول دوم رداه است
یعنی روایتست از عمر بن یزید که کنیت او ابوحفص است گفت بدرستی که من هر آینه
شامه میخوردم با امام جعفر صادق علیه السلام که خواند این آیت را از سورة القیمه
بلکه آدمی غالب است بر نفس او بصیرتی عظیم که متعلق باحوال خود ش است هر چند که اظهار
عذر کند جمیع آنها را تا عذر خواهی خود را امام گفت ای ابوحفص چه کار آدمی می آید که تقرب
جوید بسوی الله عز و جل بچیزی که مخالف چیزی است که الله تعالی میداند که در دل
اوست بیان بکار نیامدن آنکه بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله میگفت
هر که در دل گیرد پنهانی را می پوشاند او را الله تعالی نشان آن پنهان تا نزد بعض
مردم ظاهر شود اگر باشد آن پنهان خیر میباشد آن نشان نیز خیر و اگر باشد آن
پنهان شر میباشد آن نشان نیز شر هفتم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان

تفعیل ... است م

و ... از ... م

ها

ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا به فاذا صعد بحسناته یقول الله اجعلوها
فی سجین انه لیس ایای اراد بها شرح باء در بعمل و بحسناته برای ملابست است
صعد بصیغه معلوم باب تفعیل برای مبالغه و ضمیر مستتر راجع بعمل است
ضمیر اجعلوها مرفوع در هم و ضمیر بها راجع بمجموع مرجع ضمیر صعد و حسناته است یعنی گفت
نبی صلی الله علیه و آله که فرشته هر آینه گاهی بالا میبرد عمل بنده خوشحال بآن عمل
بخیال اینکه حسنه است پس چون دیگر بالا میبرد آن عمل با حسنات آن بنده تا جای
که محل رد و قبول است میگوید الله تعالی ملائکه رد و قبول را که بگردانید آن عملها را
در سجین یعنی زندان سیاه چال جهنم و می آید در حدیث یازدهم باب صدق
ششم مراد اینست که جمیع آنها را در دفتر اهل سجین ثبت کنید که صاحبش بسجین
میرود و آن عمل حسنات را باطل کرده چه بدرستی که آن بنده مرا تنها قصد نکرده
بآن عملها هشتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ثلث علامات للمرائی
ینشط اذا رای الناس و یکسل اذا کان وحده و یحب ان یحمد فی جمیع اموره
شرح ثلث با تنوین است و علامات خبر مبتدا است یا بی تنوین است و علامات
مجرور و تمییز ثلث است و للمرائی خبر مبتدا است و ینشط بنون و شین با نقطه
و طاء بینقطه بصیغه مضارع معلوم باب علم است النشاط بفتح نون رغبت در عمل
الناس مرفوع و منصوب میتواند بود یکسل نیز از باب علم است الکسل بفتح نون
رغبت در عمل الناس مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام
سه خصلت نشانها است برای خود نمائی اول اینکه رغبت در عمل صالح میکند چون
دید مردم را دوم اینکه کاهلی در آن میکند چون باشد تنها و سوم اینکه دوست
میدارد که تحسین کرده شود در جمیع کارهای او نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام
یقول قال الله عز و جل انا خیر شریک من اشرک معی غیری فی عمل عمله لم اقبله

لیصعد معلوم باب علم است م

راجع ملائکه مرکلین بسجین است و ضمیر منصوب راجع
بحسنات است و ضمیر است ضمیر بها م

نظیر آنکه گذشت در حدیث چهارم باب اول م

الا ما كان لي خالصا شرح خير شريک بعنوان تشبيه است چه واگذاشتن شريک حصه
خود را از صدیه شریکی یکو در مخلوقین نفع رسانیدن است نه در الله تعالی استشاره
منقطعست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که گفت الله عز وجل در
حدیث قدسی من مانند بهتر شریکم از مخلوقین بیان این آنکه هر که شریک کرد با من
غیر مرا در عملی که کرد آنرا قبول نمیکنم آن عمل را لیکن قبول میکنم آنرا که باشد برای من خالص
دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال من اظهر للناس ما يحب الله وبارز الله
بما كرهه لقي الله وهو ماقت له شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
هر که ظاهر سازد برای مردم عملی را که دوست میدارد آنرا الله تعالی و در خلوت بجنگ
الله تعالی بیرون آید بسبب عملی که نهی از آن کرده ملاقات میکند الله تعالی را یعنی
که در محل حساب قیامت حاضر میشود در حالی که الله تعالی غضبناک هست برای
یازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ما يصنع احدكم ان يظهر حسنا
ويسر سيئا اليس يرجع الى نفسه فيعلم ان ذلك ليس كذلك والله عز وجل
يقول بل الانسان على نفسه بصيرة ان السريرة اذا صحت قويت العلانية
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چه میکند یکی از شما که اظهار کند
عمل خیر را و پنهان کند نیت بد را آیا نیست اینکه رجوع بدل خود میکند پس میداند
که آنچه اظهار کرده چنان نیست که اظهار کرده و الله عز وجل میگوید در سوره
القیامه آنچه بیان شد در شرح حدیث ششم بدرستی که نیت چون بی عیب شود
قوت هم میرساند ظاهر که ردای آنست چنانچه گذشت در حدیث ششم دوازدهم
اصل قال ابو عبد الله عليه السلم ما من عبد يسر خيرا الا لم تذهب الايام حتى
يظهر الله له خيرا وما من عبد يسر شرا الا لم تذهب الايام حتى يظهر الله له شرا
شرح این ظاهر است از شرح آخر حدیث چهارم سیزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم

قال

قال من اراد الله عز وجل بالقليل من عمله اظهر الله له اكثر مما اراد ومن اراد الله
عز الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه وسهر من ليله ابى الله عز وجل الا ان
يقلله في عين من سمعه شرح مما اراد تبقدیر مما اراد به است سهر بلیل
نسبت مجازی است سمعه بصیغه ماضی معلوم باب علم است وضمیر مستتر عاید
بمن است وضمیر منصوب راجع بکثیر است یا ما از باب تفعیلست وضمیر مستتر عاید
نیست بلکه راجع بمن در من اراد است وضمیر منصوب راجع بکثیر است وعاید
محذوفست سمعه بتقدیر سمعه كذا التسميع مشهور کردن چیزی یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که اراده کرد رضای الله عز وجل را بکم از عمل
خود وامینماید الله تعالی برای او در نظر مردم زیاده از آنچه اراده کرده رضای الهی را — بیشتر مردم
بآن و هر که اراده کند رضای مردم را ببسیار از عمل خود با شفقتی از بدن خود
و بیداری از شب خود امتناع میکند الله عز وجل مگر اینکه کم وانماید آن عمل را
در نظر آنکه شنید آنرا چهاردهم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله سيأتي
على الناس زمان تخبث فيه سرائرهم وتحسن فيه علانيتهم طمعا
في الدنيا لا يريدون به ما عند ربهم يكون دينهم رياء لا يخالطهم خوف
يعمهم الله بعقاب فيدعونه دعاء الغريق فلا يستجيب لهم شرح سین در
سیاتی برای تاکید است یا برای استقبال قریب است تخبث بخا با نقطه
و با یک نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع غائب یا غائبه باب حسن است
طمعا مفعول له تحسن است لا یدین عملی که بکار دو زجر آید یعمهم بعین بی نقطه
و تشدید میم بصیغه مضارع مضاعف باب نصر است باء در بعقاب برای
تعدیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله البته می آید بر مردم زمان
زمانی که زشت شود در آن نیتهای ایشان نیکو شود در آن ظاهر ایشان که عمل خیر است

ایشانست برای طمع در دنیا میخواهند به نیکو کردن ظاهر تو ابر اکه نزد صاحب
کل اختیار ایشانست میباشد عبادت ایشان خود نمائی آمیخته دل ایشان عیشو
ترسی از عذاب الله تعالی فرو میگیرد ایشان را الله تعالی بعذابی بلائی که غیبت امام
حق یا تسلط امام ضلالت باشد مراد فرو گرفتن جمیع مردم است مکر نادری مثل امام
حق خود و مثل سی کس که همیشه با اصحاب آن امام علیه السلم هستند چنانچه مذ
کور شد در حدیث شانزدهم باب هفتاد و نهم کتاب الحجة که باب فی الغیبة است
پس دعا میکنند دانایان حقیقت آن بلا الله تعالی را برای دفع آن بلا مانند دعای
کسی که در دریا فرو رفته باشد در خضوع و خشوع پس قبول نمیکنند دعا را برای ایشان
شبیه باین مضمون می آید در حدیث مجلدهم **پانزدهم اصل** عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ اِنّی
مَعَ اَبِی عَبْدِ اللهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِذْ تَلَا هٰذِهِ الْآیَةَ بَلِ الْاِنْسانُ عَلٰی
نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ وَلَوْ اَلْقیٰ مَعاذِیرَهُ یَا اَبَا حَفْصٍ مَا یَصْنَعُ الْاِنْسَانُ اَنْ یَتَقَرَّبَ
اِلَی النَّاسِ بِخِلَافِ مَا یَعْلَمُ اللهُ مِنْهُ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَانَ یَقُولُ
مَنْ اَسَرَّ سَرِیرَةً اَلْبَسَهُ اللهُ رِدَاءَهَا اِنْ خَیْراً فَخَیْرٌ وَاِنْ شَرّاً فَشَرٌّ **شرح** مضمون
این موافق حدیث ششم این باب است **شانزدهم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم اَنَّهُ
قَالَ اَلْاِبْقَاءُ عَلَی الْعَمَلِ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ قَالَ وَمَا الْاِبْقَاءُ عَلَی الْعَمَلِ قَالَ یَصِلُ الرَّجُلُ
بِصِلَةٍ وَیُنْفِقُ نَفَقَةً لِلّٰهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ فَتُکْتَبُ لَهُ سِرّاً ثُمَّ یَذْکُرُهَا فَتُمْحیٰ
فَتُکْتَبُ لَهُ عَلَانِیَةً ثُمَّ یَذْکُرُهَا فَتُمْحیٰ وَتُکْتَبُ رِیَاءً **شرح** تکتب
بصیغه مجهول غایبه است و ضمیر مستتر نایب فاعلست و راجع بهر یک از صلة
و نفقه است هر یک از سرّاً و علانیة و ریاءً منصوبست تا مفعول دوم تکتب
باشد تمحی در جا بضم تا دو نقطه در بالا و سکون میم و فتح حا، بی نقطه و الف
بصیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر است یا بفتح تا و تشدید میم

معنو

مفتوح و کسر حا و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم باب انفعال
در اصل تنمحی بوده تا منقلب بمیم شده و ادغام شده یعنی روایتست از امام محمد تقی یا
با امام محمد باقر علیه السلم که او گفت محافظت بر عمل صالح کرده شده مشکلترست از آن عمل
راوی گفت و چیست محافظت بر عمل صالح گفت مثل اینکه عطا میدهد مرد بعطائی
مثل تصدق بمستحق و خرج میکند خرجی مثل بناء مسجد برای الله تعالی تنها بی
او که شریکی نیست الله تعالی را در آن عطا و نفقه پس نوشته میشود برای او عبادت
پنهان که افضل از آشکار است بعد از آن مذکور میسازد آن صله و نفقه را پس
برطرف کرده میشود از آن دفتر پس نوشته میشود برای او آشکار که کم فضیلت است
بعد از آن دیگر بار مذکور میسازد آن صله و نفقه را و نوشته میشود برای او ریا
که اصلا فضیلت ندارد و عقاب دارد **هفدهم اصل** قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلم
اِخْشَوُا اللهَ خَشْیَةً لَیْسَتْ بِتَعْذِیرٍ وَاعْمَلُوا لِلّٰهِ فِی غَیْرِ رِیَاءٍ وَلَا سُمْعَةٍ فَاِنَّ مَنْ
عَمِلَ لِغَیْرِ اللهِ وَکَلَهُ اللهُ اِلَی عَمَلِهِ **شرح** التعذیر بعین بی نقطه و ذال با نقطه
و را بی نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را عذر خود کردن با ختکی و بهانه فی بلا
تعلیل است فرق میان ریا و سمعة بیان شد در شرح حدیث پنجم این باب
یعنی گفت امیر المومنین علیه السلم بترسید از الله تعالی که ترسی که ساختکی برای بجا
آوردن خون و مال نباشد و عمل آخرت کنید برای الله تعالی برای غیر
خود نمائی و شنوانیدن مردم چه بدرستی که هر که عمل کرد برای غیر الله تعالی وا گذاشت
او را الله تعالی سوی عملش یا نمیدهد که بجای ثواب همین شد عملت **هجدهم
اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم قَالَ سَاَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یَعْمَلُ الشَّیْءَ مِنَ الْخَیْرِ فَیَرَاهُ
اِنْسَانٌ فَیَسُرُّهُ ذٰلِکَ قَالَ لَا بَاْسَ مَا مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَهُوَ یُحِبُّ اَنْ یَظْهَرَ
لَهُ فِی النَّاسِ الْخَیْرُ اِذَا لَمْ یَکُنْ صَنَعَ ذٰلِکَ لِذٰلِکَ **شرح** روایتست از امام

کتاب الحجة

الاعتذار العاذر کسی عذری بیاورد و مکرراً ... این ظاهرست از شرح حدیث ششم این باب ... و نه اینکه در زمان این عذر عذر زمان آن عذر آورنده

لست

پس برطرف کرده میشود از آن دفتر ...

با وجود تقصیر در کار گمان ... بتقدیر ...

با تقصیر در عمل صالح و بهانه جوئی

عن زراره

محمد باقر

علیه السلام واو میکفت پرسیدم او را از حال مردی که بجای آورد چیزی از خوبیها
میبیند او را بر آن خوب نمایی بس خوشحال میکند آن مرد را آن دیدن امام علیه السلام
کفت باکی نیست بیان این آنکه نیست هیچ باکی بر حالی که دوست میدارد که ظاهر شود
برای او در مردم خوب مراد انیست که آن خوشحال شدن جبلی آدمی است و اکر آن
باعث بطلان عبادت شود تکلیف ما لا یطاق لازم می آید باکی نبودن مشروط است
که نکرده باشد آن خوبرا برای آن دیدن انسان یعنی که اکر دیدن او نمی بود نمیکرد
اصلا یا در آن وقت با بران وجه نمیکرد و این منافات ندارد با آنچه می آید در کتاب
الزکوة در حدیث اول آخر ابواب که انهم کانوا یستحبون اظهار الفرایض وکتمان
النوافل زیراکه ممنوع آنست که برای جلب نفع باشد و ممدوح آنست که برای دفع ضرر
باشد مثل ضرر تهمت ندادن زکوة مفروضه ومانند آن باب صد وهفدهم اصل
باب طلب الریاسة شرح الریاسة بکسر راء بی نقطه وهمزه وکاهی منقلب بیاء میشود
والف وسین بی نقطه سرکردکی یعنی این باب مذمت طلب سرکردکی است و در این
باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی الحسن علیه السلام انه ذکر رجلا فقال
انه یحب الریاسة فقال ما ذئبان ضاریان فی غنم قد تفرق رعاؤها باضر
فی دین المسلم من الریاسة شرح الضاری بضاد بانقطه وراء بی نقطه ویاء
دو نقطه در پایین بصیغه اسم فاعل باب علم حریص در شکار ومانند آن الرعاء
بکسر راء بی نقطه وعین بی نقطه والف وهمزه جمع راعی شبانان فی دین المسلم حال
از الریاسه است مقدم شده چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در حدیث دوم وسیوم
باب صد وبیست وششم یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام که او مذکور ساخت مردیرا
پس کفت بدرستی که او دوست میدارد سرکردکیرا امام کفت نیستند دو کرک حریص شکار
در کله کوسفندی که بتحقیق پراکنده شده باشند شبانان آن کله ضرر رساننده

من معمر بن خلاد م

ضمیر انه و ضمیر ذکر و ضمیر فقال در اول راجع
بمعمر است و انه نیز راجع با امام است م

از معمر بن خلاد م

توا ز سر کودکی که در دین مسلمان افتاده باشد دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من طلب الریاسة هلک شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت هر که طلب کرد سرکردکیرا از پیش خود بی آنکه الله تعالی او را داده باشد
جهنمی شد سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول وهو اذ کروا سیاء الذین
یترأسون فوالله ما خفقت النعال خلف رجل الا هلک واهلک شرح یترأسون
بتشدید همزه بصیغه مضارع معلوم باب تفعلت خفقت بخاء بانقطه وفاء
وقاف بصیغه ماضی معلوم باب نصر است الخفق بفتح خاء وسکون فاء آواز
نعل در وقت راه رفتن النعال بکسر نون وعین بی نقطه والف جمع نعل بفتح نون
وسکون عین کفش دریا کنند تا در وقت راه رفتن با زمین رسد محفوظ باشد یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میکفت در وقت ذکر خود را و این سرکرده کانرا
که از پیش خود سرکردکی میکنند از یکدیکر چه بخدا قسم که آواز نکرد نعلها در عقب
مردی از ایشان مکر اینکه جهنمی شد آن مرد وجهنمی کرد پیروان خود را چهارم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام ملعون من ترأس ملعون من هم بها ملعون من حدث
بها نفسه شرح ترأس بتشدید همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت شرح کفت
امام جعفر صادق علیه السلام ملعونست هر که بالفعل از پیش خود سرکرده شد ملعونست
هر که قصد کرد سرکردکیرا از پیش خود ملعونست هر که با دل خود کفت آن سرکردکیرا
یعنی که احتمال آن برای خود تجویز کرد پنجم اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام ایاک
والریاسة وایاک ان تطأ اعقاب الرجال قال قلت جعلت فداک اما الریاسة
فقد عرفتها واما ان اطأ اعقاب الرجال فما ثلثا ما فی یدی الا مما وطئت اعقاب
الرجال فقال لی لیس حیث تذهب ایاک ان تنصب رجلا دون الحجة
فتصدقه فی کل ما قال شرح کفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام در وقت ذکر خود

ایاک م

از [illegible] م

عن ابی حمزة الثمالی م

روایت از ابو حمزه ثمالی کرده م

از [illegible] م

وسر کرده کیرا از نکه بکروه و درد ارخود را از انیکه راه روی در بی پر ان راوی
کفت کفتم قربانت شوم اما سر کرده کی پس بتحقیق شناخته ام آنرا که مذمت واما
انیکه راه رو و مرد رجیمر ان پس چهار دانک آنچه در دست منست مکو از راه رفتن
من در پی مردان بنوکری وماننده آن پس امام کفت مراد نیست مرا و من آنچه که
خیال میکنی و درد ارخود را از انیکه وا داری مردی را که غیر حجت باشد پس تصدیق
کنی او و راه در هر چه کفته مراد نفی ازین رو روی پیشوایان اهل ضلالت است چنانچه
مخالفان از غیر ائمه و پیروان ضلالت میروند **ششم اصل** عَنْ اَبِی الرَّبِیعِ الشّامی
عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ قالَ لِی وَیْحَکَ یا اَبَا الرَّبِیعِ لا تَطْلُبَنَّ الرِّیاسَةَ
وَلا تَکُ ذَنَباً وَلا تَاکُلْ بِنَا النّاسَ فَیُفْقِرَکَ اللّهُ وَلا تَقُلْ فِینا ما لا نَقُولُ
فِی اَنْفُسِنا فَاِنَّکَ مَوْقُوفٌ وَمَسْئُولٌ لا مَحالَةَ فَاِنْ کُنْتَ صادِقاً صَدَّقْناکَ
وَاِنْ کُنْتَ کاذِباً کَذَّبْناکَ **شرح** ذنبا بفتح ذال با نقطه وفتح نون وباء یک نقطه
است یا بکسر ذال وسکون همزه است چنانچه می آید در حدیث اول باب صد
سی و هفتم فیفقرک بفا وقاف وراء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
افعالست المحاله بفتح میم وحاء بی نقطه چاره **یعنی** روایتست از ابو الربیع شامی
از امام محمد باقر علیه السلم کفت که کفت مرا ای وای ابو الربیع طلب مکن سرکرد کی
ومباش دنبال مراد ظاهرا آنست که در حدیث سابق بیان شد ومخور مردمان را
بوسیله ما مراد نهی از کرفتن مال شیعه است بوسیله غلو در مدح ائمه یا بیان آنکه
انیکه بزیارت امام میروند پس مفلس کند ترا الله تعالی ومکو در ما آنچه آنچه را که
نمیکوییم در خود ما این مثل دعوی علم ائمه بغیب چه بدرستی که تو واداشته
میشوی در قیامت و پرسیده میشوی از این دعوی ناچار پس اگر باشی راستکو
نسبت براستی میدهیم ترا واکر باشی دروغکو نسبت بدروغ میدهیم ترا **اصل هفتم**

سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ مَنْ اَرادَ الرِّیاسَةَ هَلَکَ **شرح** مضمون این موافق
حدیث دوم است **هشتم اصل** سَمِعْتُ اَبا عَبْدِ اللّهِ علیه السلام یَقُولُ اَتَری لا اَعْرِفُ خِیارَکُمْ
مِنْ شِرارِکُمْ بَلی وَاللّهِ وَاِنَّ شِرارَکُمْ مَنْ اَحَبَّ اَنْ یُوطَأَ عَقِبُهُ اِنَّهُ لا بُدَّ مِنْ کَذّابٍ
اَوْ عاجِزِ الرَّأْیِ **شرح** اتری بهمزه استفهام انکاری وصیغه مخاطب معلوم باب منع یا
بامجهول باب افعالست ضمیر انه اسم ان است وراجع بآن یوطا است لا بد جمله معترضه
من کذاب بظرف مستقر وخبر ان است ومن برای ابتداست ومیتواند بود که ضمیر انه
ضمیر شان باشد ومن کذاب ظرف لغو ومتعلق با بد باشد بتقدیر لا بد لنا
من کذاب **یعنی** شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت آیا کمان میبری که نمی
شناسم نیکان شما شیعه امامیه را از بدان شما بلی میشناسم بخدا قسم وبدرستی که
بدان شما کسانیند که دوست داشتند که رفته شود در پی ایشان یا یعنی که
حب ریاست دارند بدرستی که پیروی کرده شدن البته صادر میشود از کسی
که بغایت دروغکو باشد یا ضعیف رای باشد یا یعنی که البته احتیاج میشود
پیروان او را که در آن مشکلات رجوع باو کنند پس اکر در مشکلات حکم میکند
کذابست واکر ساکت میشود معامله بیش غیر و ضعیف رای است
باب صد و مجدهم اصل باب الختال الدنیا بالدین شرح الاختتال الخاء با نقطه
ودو تاء دو نقطه در بالا مصدر باب افتعال در کمین بودن کرک برای ربودن
صید **یعنی** این باب مذمت در کمین دنیا بودن بوسیله اعمال آخرت است در این
باب یک حدیث است **اصل** قالَ رَسُولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اِنَّ اللّهَ
عَزَّ وَجَلَّ یَقُولُ وَیْلٌ لِلَّذِینَ یَخْتِلُونَ الدُّنْیا بِالدِّینِ وَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ
یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ وَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَسِیرُ الْمُؤْمِنُ فِیهِمْ بِالتَّقِیَّةِ اَبِی
یَغْتَرُّونَ اَمْ عَلَیَّ یَجْتَرِئُونَ فَبِی حَلَفْتُ لَاُتِیحَنَّ لَهُمْ فِتْنَةً تَتْرُکُ الْحَلِیمَ

(margin notes: است — از دور فهمی خود م — تقلید فهمی دیگری میکند م — ای تعجب م)

مُتَمَّمٍ خَیرًا انّا شرح نحتلون بخاء با نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع باب
نصر یضرب است الختل دزکین بودن کرک برای دربودن صید القیط بکسر قاف
وسکون سین بی نقطه وطاء بی نقطه میزان عدالت که الله تعالی در میان خلق
آنرا معیار کرده مثل محکمات قرآن که در آنها نهی از خود رائی ولختلاف و امر
وامر باتباع عالم رشد یسیر بسین بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین وراء بی نقطه
بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است یخترتختبن با نقطه وتاء دو نقطه
الوعترار یا بی خبر بن بغوت ومهلت ومانند آنها امر منقطعه است یجترون بجیم
وراء بی نقطه از نعموز اللدم باب افتعال است در اصل یجترون بود همزه مضموم
ماقبل مکسور منقلب بیا شده وضمه یا برای ثقل افتاده ویا بواسطه التقاء ساکنین
افتاده وماقبل واو از کسره منتقل بضمه شده انحتی بتاء دو نقطه در بالا ویاء دو
نقطه در پایین وحاء بی نقطه ونون تاکید ثقیله بصیغه متکلم وحده از اجتناء
اللدم وادی ویائی باب افتعال الو تاحه مهیا کردن الفتنه عقاب وافساد
وهر دو اینجا مناسب است ومراد اینجا عقیدة امام زمان وتسلط ائمه ضلالت
چنانچه مذکور شد در حدیث چهاردهم باب صد وشانزدهم یعنی گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله بدرستی که الله عز وجل میگوید در حدیث قدسی
وای جماعتی که میربایند دنیا را بوسیله عمل آخرت ووای جماعتی را که میکنند چیزی که امر
میکنند به پیروی میزان عدالت از جمله مردم ووای جماعتی که میروند مؤمن
در میان ایشان بتقیه آیا بغوت ومهلت من بازی میخورند یا بلکه بر من
دلیری میکنند دانسته پس بخود من قسم خوردم که هر آینه تقدیر خواهم کرد
البته برای ایشان عقاب واسکذارده عاقل از جمله ایشان حیران در مشکلات
مسائل دین چنانچه کسی را نیابند که سوال کنند را واند باب صد ونوزدهم

اصل باب من وصف عدلا ثم عمل بغیره شرح این باب مذمت کسی است که شناخت وبیان کرد
میزان عدالت را که محکمات قرآن باشد که در آنها نهی صریح از پیروی ظن هست وعمل کرد
بضد آن کسی در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان
اشد الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم عمل بغیره شرح لام برای تعجب است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که سخت ترین مردم باعتبار حسرت در
روز قیامت کسی است که شناخت محکمات قرآن را با وجود آن عمل بضد آنها کرد دوم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من اشد الناس عذابا یوم القیمة من وصف عدلا
وعمل بغیره شرح مضمون این موافقت با مضمون سابق دارد فرق اینست که کلمه من اینجا
شده ودر سابق نشده وحاصل هر دو یکی است چه خبر ایشان اشد است از اخباری
دیگر وهر یک از ایشان از جمله اشد است سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان
من اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره شرح این
ظاهر است از سابق چهارم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول
الله عز وجل فکبکبوا فیها هم والغاوون قال یا ابا بصیر هم قوم وصفوا عدلا
بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره شرح روایت است از ابو بصیر گفت در قول الله عز وجل
در سوره شعراء پس بسبب آن افکنده شدند در جهنم آن معبودان وگمراهانی که عابد
ایشانند امام گفت ای ابو بصیر آن معبودان وگمراهان جماعتی اند که شناختند محکمات کتاب الله که میزان عدالت اند
بزبانهای ایشان با وجود این مخالفت کردند آنها را متوجه سوی ضد آن شدند بیان این
حدیث اول باب هفدهم پنجم اصل قال لی ابو جعفر علیه السلام ابلغ شیعتنا انه لن
ینال ما عند الله الا بعمل وابلغ شیعتنا ان اعظم الناس حسرة یوم القیمة من وصف
عدلا ثم یخالفه الی غیره شرح گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام برسان بشیعه ما که هرگز
دریافته نمیشود ثوابی که نزد الله تعالی است مگر بوسیله عمل وباقی ظاهر است از سابق

باب صد و بیستم اصل الباب المراء و الخصومة و معاداة الرجال شرح المراء بکسر میم و راء
بی‌نقطه و الف ممدوده مصدر باب مفاعله شک ورزیدن در درستی چنانچه باعث
مجادله در گفتگو شود الخصومة بضم خاء با نقطه و ضم صاد بی‌نقطه اسم مخاصمه یعنی
مجادله ورزیدن در گفتگو المعادات بضم میم و عین بی‌نقطه و الف و دال بی‌نقطه
و الف مصدر باب مفاعله دشمنی ورزیدن و اضافه آن بمفعول است یعنی مذمت
شک ورزیدن و مجادله ورزیدن و دشمنی ورزیدن با مردانست در این باب
دوازده حدیث است اول اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ایاکم و المراء و الخصومة
فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان و ینبت علیهما النفاق شرح یمرضان
براء بی‌نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم تثنیه باب تفعیل است المرض
سست کردن ینبت بنون و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه مضارع
معلوم غائب باب نصر است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام دور دارید خود را
و شک در درستی ورزیدن و مجادله ورزیدن را از یکدیگر چه بدرستی که آن دو
چیز بیمار میکنند دلها را بر برادران و دوستان و میرویاند بسبب آن دو چیز
نفاق در دلهای دوستان دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ثلث
من لقی الله عز و جل بهن دخل الجنة من ای باب شاء من حسن خلقه
و خشی الله فی المغیب و المحضر و ترک المراء و ان کان محقا شرح من حسن بدل
یا عطف بیان من لقی است یا بتقدیر مضاف و خبر مبتدای محذوفست
بتقدیر هن خصال من حسن هر یک از مغیب بفتح میم و کسر غین با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه و محضر بفتح میم و سکون حاء بی‌نقطه و فتح ضاد
با نقطه و راء بی‌نقطه اسم مکانست یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله سه خصلت است
که هر که برخورد الله عز و جل را با نیمی که در عرصات قیامت حاضر شود با آن سه

ثلث مبتدا است جو من لقی خبر مبتدا است
مبتدا من حسن بتقدیر خصال من حسن است
و آن خبر مبتدای محذوفست بتقدیر انها
خبر ثلث است م

خصلت

سه خصلت داخل میشود در بهشت از هر دری که خواهد کسی که خوب شد خوی او و ترسید
از الله تعالی در غایبانه از مردمان و حاضرانه از مردمان با نیمی که معصیت نکرد یا با نیمی که
بد مردمان بگفت و ترک کرد شک ورزیدن در درستی مردم را مجادله در گفتگو هر چند
که باشد صاحب حق سوم اصل و باسناده قال من نصب الله غرضا للخصومات
اوشک ان یکثر الانتقال شرح الاسناد بکسر همزه و سکون سین بی‌نقطه سند حدیث
الغرض بفتح غین با نقطه و فتح راء بی‌نقطه و ضاد با نقطه هدف یکثر بصیغه مضارع
معلوم از افعال است یعنی و بسند حدیث سابق گفت نبی صلی الله علیه و آله هر که ادا
الله تعالی را هدف تیرهای مجادله ورزیدن با مردمان نزدیک میشود که بسیار کند
انتقال را از سخنهایی که تیر بر آنها میخورد بعضی آنها مراد اینست که رسوا میشود و بعد
گرفتار میشود بسبب ظهور ناحق بودن تیر چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا
تمارین حلیما و لا سفیها فان الحلیم یقلیک و السفیه یؤذیک شرح یقلیک بقاف
و یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معتل اللام باب ضرب است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلام شک در درستی بگفتگو مورزید البته با عاقل و نه با بی عقل
چه بدرستی که عاقل تغافل و نفرت میکند از تو و بی عقل گفتگو و آزار تو میکند پنجم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما کاد جبرئیل علیه السلام یاتینی الا قال یا محمد اتق
شحناء الرجال و عداوتهم شرح ما کاد بدال بی‌نقطه است و در بعض نسخ بزن است
و در او مبالغه بیشتر است الشحناء بفتح شین با نقطه و سکون حاء بی‌نقطه و نون
و الف ممدوده مصدر باب منع گفتگوی بیجا که از روی عداوت باشد یعنی گفت رسول
صلی الله علیه و آله نزدیک و ممکن نبود که جبرئیل علیه السلام آید نزد من مگر با من روشن که میگفت
ای محمد خود را دور دار از گفتگوی از روی دشمنی مردان و از دشمنی ایشان ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال جبرئیل علیه السلام للنبی صلی الله علیه و آله ایاک و ملاحاة

آن حضرت ص م
جدال دور و دراز را با مردمان م
باب
رد
الله

الرجال شرح الملاحاة بحاء بی نقطه والف مصدر باب مفاعله نزاع در گفتگو یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که گفت جبرئیل علیه السلم بنبی صلی الله علیه وآله
نگاهدار خود را و نزاع با مردان از نزدیک کو هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ایاکم
والمشارّة فانها تورث المعرة وتظهر المعورة شرح المشاره بشین با نقطه والف
وتشدید راء بی نقطه مصدر باب مفاعله انگیزی در گفتگو و مانند آن المعرة بفتح میم
وفتح عین بی نقطه وتشدید راء بی نقطه مفتوحه مصدر میمی مضاعف باب نصر کناه
کار شدن وآزار رسانیدن و تاوان کشیدن و همه اینجا مناسب است المعورة بضم
میم وسکون عین بی نقطه وکسر واو وراء بی نقطه مخففه بصیغه اسم فاعل باب
افعال خصلتی که صاحب عیب آن را بپوشد بفتح وضم وکسر عین وفتح واو والف یعنی عیب
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دور دارید خود را از نزاع را
از نزدیک کو چه آن باعث میشود گناه کار شدن را و ظاهر میسازد خصلت صاحب عیب
که پنهانست در شما هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ایاکم والخصومة
فانها تشغل القلب وتورث النفاق وتکسب الضغائن شرح تشغل
بشین با نقطه وغین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب منع یا باب
افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دور دارید خود را
ومجادله ورزیدن در گفتگو را از نزدیک کو چه آن مشغول میکند دل را بفکر دشمنها
و مانند آنها برای دفع ضرر خصم و باعث میشود نفاق را و بهم میرساند کینها را در دلها
نهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما کان ما کان جبرئیل علیه السلم یاتینی
الا قال یا محمد اتق شحناء الرجال وعداوتهم شرح ما کان بنوشت و در بعض نسخ بدل است
ومضمون این موافق حدیث پنجم این باب است دهم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه وآله ما اتانی جبرئیل علیه السلم قط الا وعظنی فاخر قوله لی ایاک ومشارّة

الناس فانها تکشف العورة وتذهب بالعز شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نیامد
نزد من جبرئیل علیه السلم هرگز مگر اینکه پند داد مرا و آخر سخن او برای من در پند که وقت جدا
شدن میگفت برای مبالغه در سفارش آن این بود که دور دار خود را و شر انگیزی
با مردم را از نزدیک کو چه آن ظاهر میسازد عیبها و میبرد عزت را یازدهم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله ما عهد الی جبرئیل فی شیء ما عهد الی فی معاداة الرجال شرح
ما در اول نافیه است و در دوم مصدریه است و ما عهد محلا منصوبست مفعول
مطلق برای نوع باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سفارش نکرد بسوی
من جبرئیل در چیزی آن نوع سفارش که کرد بسوی من در دشمنی مردان که زنهار مکن
آن را و لهذا انتقام از منافقان اصحاب خود دوازدهم اصل قال ابو
عبدالله علیه السلم من زرع العداوة حصد ما بذر شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم هر که کاشت دشمنی مردمان را در دل خود میدرود آنچه را که کاشت یعنی
که ثمره آن دشمنی مردمانست با او و چنانچه میگویند آنچه میکاری میدروی باب صدو
بیست و یکم اصل باب الغضب شرح این باب مذمت خشم آلود شدنست یعنی که کاری
از روی خشم آلودی کنند نه از روی عقل پس منافات ندارد با حسن جهاد با کفار
و امر بمعروف و نهی از منکر و امثال آنها چه قبل از شروع در آنها شروع در نصیحت و خیر
خواهی میشود بایشان باید که از عذاب الهی دشمن و دوست نجات یابند و در این باب نوزده
حدیثاست اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الغضب یفسد الایمان
کما یفسد الخل العسل شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله غضب ضایع میکند ایمان را
چنانچه ضایع میکند سرکه اثر عسل را یعنی که چنانچه کسی که عسل خورده باشد تا دهان
او شیرین شود و بعد از آن سرکه خورد شیرینی دهان او را برطرف میکند کسی که
مومن شود و بعد از آن غضبناک شود حلاوت ایمان او میرود دوم اصل قال

موافق آنچه می آید در کتاب الجهاد
در باب الدعاء الی الاسلام قبل
القتال که باب چهاردهم است

عند ابی جعفر علیه السلام فقال ان الرجل لیغضب فما یرضی ابدا حتی یدخل النار فایما
رجل غضب علی قوم وهو قائم فلیجلس من فوره ذلک فانه سیذهب عنه رجز
الشیطان وایما رجل غضب علی ذی رحم فلیدن منه فلیمسه فان الرحم اذا مست سکنت
شرح من در من فوره بمعنی فی الساعة الفور بفتح فاء وسکون واو و راء بی نقطه جوش
وضمیر راجع به رجل است ذلک صفت فوره است بمعنی اینکه در همان جوش غضب او که آن اول
سیذهب بصیغه معلوم مضارع غائب باب منع است و رجز مرفوع و فاعل آنست یا از باب
افعال است وضمیر مستتر در آن راجع بمصدر فلیجلس است و رجز منصوب و مفعول آنست
الرجز بکسر راء بی نقطه و سکون جیم و زای با نقطه وسوسه فلیمسه بسین بی نقطه بصیغه
معلوم غائب مضاعف باب علم است مست بسین بی نقطه بصیغه ماضی مجهول مضاعف
باب نصر است المس بفتح میم و تشدید سین مخلوط کردن سکنت بصیغه معلوم
باب تفعیل است یعنی مذکور شد خشم آلود شدن نزد امام محمد باقر علیه السلام پس گفت
بدرستی که گاهی مرد هر آینه خشم آلود میشود و کسی پس راضی نمیشود هرگز تا داخل جهنم
میشود یا بمعنی که آن یک خشم آلود شدن باعث این میشود که طبیعی او شود و بمرتبه
رسد به تقریب خشم آلود شود تا آنکه داخل آتش جهنم شود پس هر مردی که خشم آلود
شود بر جمعی و او ایستاده باشد پس باید که نشیند در جوش خشم آلودی خود همانجا که با اوست
چه بدرستی که زود میرود از او وسوسه شیطان و هر مردی که خشم آلود شود بر صاحب
خویشی یعنی خویش پس باید که نزدیک شود صحبت ملوس پس باید که دست مال داد او را چه
بدرستی که خویشی چون آمیخته کرده شود معنی آن بعضی با کی میکند خشم آلود کرا
بعضی خویش چه جای خویش سوم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام الغضب مفتاح
کل شر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب کلید همه آزارهاست که بکسی در دنیا
میرسد چهارم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعت ابی علیه السلام یقول اتی رسول

ضمیر مستتر در فلیدن راجع بذی رحم است وضمیر منه راجع بایما رجل است و عکس محتمل است وهمچنین است ضمیر فلیمسه بسین بی نقطه بصیغه معلوم غائب مضاعف باب علم [illegible] مشدد بسین بی نقطه بصیغه ماضی غایبه مجهول از باب علم [illegible] است سکنت بصیغه ماضی غائبه معلوم باب نصر است م

مراد اینست که بعض غضب از جمله کبایر است مثل غضب بر والدین و اصرار در آن و داخل [illegible] درآتش جهنم است م

آن صاحب خویشی نسبت با وی مرادم

در یافته شود بشش آرام میگیرد م

هر ناخوش است که در دنیا یا آخرت بکسی میرسد م

الله صلی الله علیه وآله رجل بدوی فقال انی اسکن البادیة فعلمنی جوامع الکلام
فقال آمرک ان لا تغضب فاعاد علیه الاعرابی المسألة ثلث مرات حتی رجع
الرجل الی نفسه فقال لا اسأل عن شیء بعد هذا ما امرنی رسول الله صلی الله علیه
وآله الا بالخیر قال وکان ابی یقول ای شیء اشد من الغضب ان الرجل لیغضب
فیقتل النفس التی حرم الله ویقذف المحصنة شرح الجوامع جمع جامعة نصیحت ها
که هر یکی کار چندین نصیحت کند یا بمعنی که اندک لفظ بسیار معنی باشد اضافه آن
به الکلام بتقدیر من است و در بعض نسخ الکلم است و معنی هر دو یکی است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت شنیدم از پدرم علیه السلام که
میگفت آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله مردی صحرانشین پس گفت بدرستی که
من توطن میکنم در صحرا پس تعلیم کن مرا نصیحتهای جمع کننده از جمله سخن
پس رسول علیه السلام گفت امر میکنم ترا که غضبناک نشوی پس برگردانید بر رسول
علیه السلام صحرانشین آن طلب را سه بار و همان جواب شنید تا آنکه رجوع کرد آن
مرد بدل خود یا بمعنی که فکر کرد که آیا چیزی از آزارهای دنیا باشد که غضب باعث
آن نشود و یافت که غضب کلید همه آزارهاست چنانچه گذشت در حدیث
سابق پس گفت نمیپرسم رسول را از چیزی بعد از این سخن بیان این آنکه امر نکرد
مرا رسول الله صلی الله علیه وآله مگر به خیر اما مرا گفت و پدرم میگفت کدام چیز
سختتر است در دنیا از غضب بدرستی که مرد گاهی غضب میکند پس [illegible] میکند
جان داری را که صاحب حرمت کرده آن را الله تعالی مراد اینست که آزار کشته شدن
بقصاص میکند و نسبت بزنا میدهد زن عفیفه را مراد اینست که آزار حد قذف
میکند پنجم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام علمنی عظة اتعظ بها فقال ان رسول الله
صلی الله علیه وآله اتاه رجل فقال یا رسول الله علمنی عظة اتعظ بها فقال

لَهُ انْطَلِقْ فَلَا تَغْضَبْ ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ انْطَلِقْ فَلَا تَغْضَبْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را تعلیم کن مرا بندی که بند گیرم بآن پس گفت
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله آمد نزد او مردی پس گفت ای رسول الله
تعلیم کن مرا بندی که پند گیرم بآن پس گفت او را برو پس غضبناک مشو بعد از آن
برگشت بسوی رسول وطلب پند کرد پس گفت او را برو پس غضبناک مشو سه
بار یا یعنی که باری دیگر برگشت وهمان جواب شنید ششم اصل عَنْ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللهِ
علیه السلم يَقُولُ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللهُ عَوْرَتَهُ شرح روایت از کسی که شنیده
از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت هر که باز داشت غضب خود را بپوشاند الله
عیب او را یا یعنی که کسی سخن بد در حق او نگوید تا عیب او ظاهر شود هفتم اصل
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ جَعْفَرٍ علیه السلم فِي التَّوْرَيةِ فِيمَا نَاجَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى أَمْسِكْ
غَضَبَكَ عَمَّنْ مَلَّكْتُكَ عَلَيْهِ أَكُفَّ عَنْكَ غَضَبِي شرح روایتست از امام جعفر محمد باقر
علیه السلم گفت نوشته است در توریة در میان چیزهایی که راز گفت الله عز و جل
با آن موسی را که ای موسی نگاه دار غضب خود را از هر که قادر کردم ترا بر آزار او
مثل غلام و کنیز و سایر زیردستان تا باز دارم از تو غضب خود را در روز قیامت
هشتم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ يَا ابْنَ
آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ أَذْكُرْكَ فِي غَضَبِي لَا أَمْحَقْكَ فِيمَنْ أَمْحَقُ وَارْضَ
بِي مُنْتَصِرًا فَإِنَّ انْتِصَارِي لَكَ خَيْرٌ مِنِ انْتِصَارِكَ لِنَفْسِكَ شرح لا امحقك
بفتح حاء بی نقطه مجزومست و بدل اذکرک است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم
وحی کرد الله عز و جل بسوی بعض پیغمبران خود که ای فرزند آدم یاد کن مرا در وقت
غضب خود تا یاد کنم ترا در وقت غضب خود در روز قیامت تا نابود نکنم ترا
در جمله جمعی که نابود و هلاک میکنم و راضی باش بمن با اعتبار اینکه انتقام کننده باشم

از خشم

قال الكذوب

از خشم تو جهة بدرستی که انتقام من برای تو بهتر است از انتقام تو برای خود تو
نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلم مِثْلَهُ وَزَادَ فِيهِ وَإِذَا ظُلِمْتَ بِمَظْلِمَةٍ فَارْضَ
بِانْتِصَارِي لَكَ فَإِنَّ انْتِصَارِي لَكَ خَيْرٌ مِنِ انْتِصَارِكَ لِنَفْسِكَ شرح مراد
اینست که حدیث هشتم بطریقی دیگر منقولست از امام جعفر صادق علیه السلم و بجای
وارض بی منتصرا چنین است و اذا ظلمت بمظلمة فارض بانتصاری لک یا یعنی که
وچون مظلوم شوی بظلمی پس راضی شو بانتقام من برای تو و زیادتی این حدیث بر حدیث
هشتم باعتبار لفظ است چه مراد در هر دو حدیث یکی است و ضمان انتصاری
تا آخر با آنکه در آن حدیث نیز بود برای توضیح محل زیادتی است دهم اصل
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلم يَقُولُ إِنَّ فِي التَّوْرَيةِ مَكْتُوبًا يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي حِينَ
تَغْضَبُ أَذْكُرْكَ عِنْدَ غَضَبِي فَلَا أَمْحَقُكَ فِيمَنْ أَمْحَقُ وَإِذَا ظُلِمْتَ بِمَظْلِمَةٍ فَارْضَ بِانْتِصَارِي
لَكَ فَإِنَّ انْتِصَارِي لَكَ خَيْرٌ مِنِ انْتِصَارِكَ لِنَفْسِكَ شرح این موافق حدیث
نهم است یازدهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ علیه السلم قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا رَسُولَ اللهِ عَلِّمْنِي قَالَ اذْهَبْ وَلَا تَغْضَبْ فَقَالَ الرَّجُلُ قَدِ اكْتَفَيْتُ
بِذَلِكَ فَمَضَى إِلَى أَهْلِهِ فَإِذَا بَيْنَ قَوْمِهِ حَرْبٌ قَدْ قَامُوا صُفُوفًا وَلَبِسُوا السِّلَاحَ
فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ لَبِسَ سِلَاحَهُ ثُمَّ قَامَ مَعَهُمْ شرح روایت از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت که گفت مردی نبی صلی الله علیه و آله را ای رسول الله تعلیم کن مرا چیزی
گفت برو و غضبناک مشو پس گفت آن مرد که بتحقیق اکتفا کردم بآن تعلیم که کردی
پس رفت بسوی مردم خود پس ناگاه میان قبیله او جنگی بود با قبیله دیگر که بسر قبیله
او آمده بودند برای انتقام بتحقیق قبیله او ایستاده بودند صفها زده بر حالی
که پوشیده بودند یراق جنگ را پس چون دید آن ایستادن برای جنگ را پوشید
یراق را بعد از آن ایستاد با قبیله خود برای جنگ اصل ثُمَّ ذَكَرَ قَوْلَ رَسُولِ اللهِ

ری

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَغْضَبُ فَرَمَى السِّلَاحَ ثُمَّ جَاءَ يَمْشِي إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ هُمْ عَدُوُّ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَتْ لَكُمْ مِنْ جِرَاحَةٍ أَوْ قَتْلٍ أَوْ ضَرْبٍ لَيْسَ فِيهِ أَثَرٌ فَعَلَيَّ فِي مَالِي أَنَا أُوَفِّيكُمُوهُ فَقَالَ الْقَوْمُ فَمَا كَانَ لَكُمْ فَهُوَ لَكُمْ نَحْنُ أَوْلَى بِذَلِكَ مِنْكُمْ قَالَ فَاصْطَلَحَ الْقَوْمُ وَذَهَبَ الْغَضَبُ **شرح** انا تاکید ضمیر مجرور متصل بضمیر مرفوع منفصل جایزست و می تواند بود که مبتدا باشد و فعلی او فیکموه بصیغه متکلم وحده از باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بعهدست که مذکور شد و ما کانت تا آخر ایفاء بجا آوردن لفظ چنان شده یا از باب تفعیل یا باب افعالست و ضمیر منصوب راجع بما در ما کانت است التوفیه والایفاء بتمام دادن حق کسی **یعنی** بعد از آن یاد آورد قول رسول الله صلی الله علیه وآله را که غضبناک مشو پس رفت بکناری و انداخت آن یراق جنگ را بعد از آن آمد بر حالی که میرفت بسوی قبیله که ایشان دشمن قبیله او بودند پس گفت ای جماعت آنچه باشد حق شما از جراحت یا کشته شدن یا زدنی که نیست بسبب آن اثری در بدنهای شما پس دیت آنها همه بر منست در مال من خود مرا یعنی که حواله بر قبیله خود نمیکنم تا احتمال مضایقه باشد و وفا میکنم با شما بآن عهد که کردم پس گفتند آن قبیله پس چون از این در درآمدی آنچه بود پس آن از شما باشد ما سزاوارتریم بآن که از شما امام گفت پس صلح کردند قبیله که دشمن قبیله او بودند و رفت غضب از میانه آن دو قبیله **دوازدهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَ قَالَ إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي جَوْفِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلْيَلْزَمِ الْأَرْضَ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ يَذْهَبُ عِنْدَ ذَلِكَ عَنْهُ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که این غضب آتش افروخته ایست از جانب شیطان که افروخته میشود

[Right margin:] قوله ما موصولست ضمیر کانت راجع بما است باعتبار معنی زیرا که عبارت از دیتست من برای تبیینست انا تاکید ضمیر یا است برای دفع توهم اشتراک کرم خود در دیت و مضایقه ایشان و تاکید ضمیر مجرور متصل بضمیر مرفوع منفصل جایزست یا انا مبتداست و خبرش او فیکموه بصیغه متکلم وحده از باب افعال یا تفعیل است الایفاء والتوفیه بتمام دادن حق کسی ضمیر منصوب راجع بما است منه

[Right margin:] بسبب جراحتی یا کشتنی

[Right margin:] سبب عدم التیام شمار الزام دیت منه

[Catchword:] در درون

درون فرزند آدم و بدرستی که یکی از شما چون غضبناک شود سرخ میشود چشم او از آن آتش و باد میگیرد رگهای گردن او و دخل میکند شیطان در او بوسوسه تا مقتضای غضب بفعل آورد پس چون ترسد یکی از شما آن دخل شیطان یعنی عمل بمقتضای آن دخل را از خود پس باید که ملاصق زمین شود باینمعنی که اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشسته باشد خوابد بدرستی که وسوسه شیطان میرود نزد آن ملاصقت زمین از او **سیزدهم اصل** قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ وَقَالَ مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ **شرح** ممحقه بفتح میم اول و سکون میم دوم و فتح حاء بی نقطه و فتح قاف اسم مکان برای کثرت است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام غضب جای کثرت نابود کردنست برای دل مصلحت اندیش و امام گفت هر که نگاه داری نتواند کرد غضب خود را نگاه داری نمیتواند کرد خردمندی خود را باینمعنی که ناخردمند میشود و معصیتهای دیگر نیز میکند **چهاردهم اصل** قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْ كَفَّ نَفْسَهُ عَنْ أَعْرَاضِ النَّاسِ أَقَالَ اللهُ نَفْسَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ **شرح** نفسه جانب کردنا است النفس عین جزیی و عیب و اول مراد است در اول و دوم مراد دوم **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر که نگاه دارد خود را از بازی مردم باینمعنی که غیبت مردم نکند نابود میکند الله تعالی عیب او را در روز قیامت و هر که نگاه دارد غضب خود را از مردم باین معنی که درشتی و رنجش ایشان نکند نگاه میدارد الله تبارک وتعالی از او عذاب روز قیامت را **پانزدهم اصل** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ عَنِ النَّاسِ كَفَّ اللهُ عَنْهُ عَذَابَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ **شرح** این ظاهرست در سابق **باب صد و بیست و دوم اصل باب الحسد** **شرح** الحسد بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر باب نصر و ضرب

[Left margin:] النفش بفتح نون و سکون فا و قول درآدمی که میخواند او را اسم صحیح مثل و ما از آن نفی ان النفش الاماره بالسوء و مثل و نهی النفس عن الهوی الاعراض بفتح همزه و سکون عین بی نقطه و راء بی نقطه و ضاد نقطه دار جمع عرض بکسر عین و سکون راء نام موضعی از آدمی که نگاه میدارد آدمی آنرا از نقصان و کشف نقصی از آنها مثل غیبت و بهتان او و دشنام و مانند آنها اقاله مصدر باب افعال معنی مراد از اقاله زنده گرداندن محو کردن گناه او را و مغفرت او است اقاله اقاله نفس او مغفرت میکند آنچه منه

انقباض نفس بسبب نعمت غیر و آن دو قسم است
اول با آرزوی زوال آن نعمت از غیر و دوم بی آن
آرزو و اول حرام است اینجا زیرا که آن مذموم و دوم
خالی نمی باشد از آن آدمی حتی انبیا چنانچه مذکور است
در کتاب الروضه در جزو دوازدهم از جمیع جزو گذشته
لم یخرج منها نبی فمن دونه التفکر فی الوسوسة فی
الخلق والطیرة والحسد الا ان المومن لا یستعمل حسده
و قریب باین می آید در حدیث دوم باب ... ششم
که باب بی عنوان است صح
صح

رشک خوردن یعنی اینکه نعمتی یا فضیلتی که دیگری میباید که آن یا مثل آن بوی
داده شود یعنی این باب مذمت رشک خوردنست و در این باب هفت حدیث است
اول اصل قال ابو جعفر علیه السلم ان الرجل لیاتی بای بادرة فیکفر وان الحسد لیاکل
الایمان کما تاکل النار الحطب شرح البادرة بباء یکنقطه و الف و کسر دال بی نقطه و راء
بی نقطه معصیتی که از جوارح آدمی سر زند بیفکرانه یعنی که با اصرار که گذشت در
باب چهارم نباشد فیکفر بصیغه مضارع مجهول از افعال باب تفعیل یعنی گفت امام
محمد باقر علیه السلم بدرستی که گاهی مرد هر آینه میکند گناهی را که بیفکرانه است هر گناهی که باشد
خواه صغیره و خواه کبیره پس بخشیده میشود و بدرستی که حسد چون گناهیست که ناشی از
دلست و بی فکرانه نیست هر آینه میخورد ایمان را چنانچه میخورد آتش هیزم را دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب
شرح این ظاهرست از شرح سابق سوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
اتقوا الله ولا یحسد بعضکم بعضا ان عیسی بن مریم علیهما السلم کان من شرائعه
السیح فی البلاد فخرج فی بعض سیحه ومعه رجل من اصحابه قصیر وکان کثیر
اللزوم لعیسی علیه السلم شرح السیح بفتح سین بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین
و حاء بی نقطه مصدر معتل العین یایی باب ضرب حرکت از جایی بجایی یعنی
سیر یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت خود را نگاه دارید از غضب
الله تعالی و باید که رشک نخورد بعض شما بعضی دیگر را بیان این آنکه بدرستی
که عیسی پسر مریم علیهما السلم بود از جمله عبادتی که در شرع او بود سیر در مجمعهای
مردمان پس بیرون رفت در بعضی از سیر خود و با او مردی از یاران او بود که کوتاه
قد بود و بود بسیار ملازمت برای عیسی علیه السلم اصل فلما انتهی عیسی علیه السلم
الی البحر قال بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی ظهر الماء فقال الرجل القصیر حین

نظر الی عیسی جازه بسم الله بصحة یقین منه فمشی علی الماء ولحق بعیسی فدخله العجب
میّن — بنفسه فقال هذا عیسی روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فما فضله علی قال فرمس
فی الماء فاستغاث بعیسی علیه السلم فتناوله من الماء فاخرجه شرح پس چون دید
عیسی علیه السلم آب بسیار مثل شط دجله و فرات و مانند آنها گفت بسم الله با کمال اقرار
خاطر بربوبیت رب العالمین که از جانب عیسی بود پس رفت بر روی آب پس گفت
آن مرد کوتاه وقتی که نظر کرد سوی عیسی که گذشت بعض آب را بسم الله با کمال اقرار
خاطر که از جانب او بود پس او نیز رفت بر روی آب و رسید بعیسی و میان آب پس
است — داخل شد آن مرد را خودبینی باینروش که با خود گفت این عیسی برگزیده الله تعالی
من — از جمله ارواح میرود او بر آب و من نیز میروم بر آب پس چه چیز است زیادتی او بر
یعنی که چرا او برگزیده باشد بنبوت و رسالت و من نباشم بجای او و یا همچو او اما
گفت پس فرو برده شد آن مرد در آب بحکم الله تعالی پس زاری کرد بعیسی علیه السلم پس
فرا گرفت عیسی او را از آب پس بیرون آورد او را بکنار آب اصل ثم قال له ما قلت
یا قصیر قال قلت هذا روح الله یمشی علی الماء وانا امشی علی الماء فدخلنی من ذلک
عجب فقال له عیسی لقد وضعت نفسک فی غیر الموضع الذی وضعک الله
فیه فمقتک الله علی ما قلت فتب الی الله عز وجل مما قلت شرح بعد از آن
عیسی گفت او را که چه گفتی با خود ای کوتاه گفت گفتم این برگزیده الله تعالی است میرود
بر آب و من نیز میروم بر آب پس داخل من شد بسبب آن خیال خودبینی که مراد
حسد است که مذکور شد پس گفت او را عیسی هر آینه بتحقیق گذاشتی خود را در غیر
آنجا که گذاشت ترا الله تعالی در آن پس دشمن گرفت ترا الله تعالی بنا بر آنچه گفتی با خود
پس بازگشت کن سوی الله عز وجل از آنچه گفتی اصل قال فتاب الرجل وعاد الی مرتبته
التی وضعه الله فیها فاتقوا الله ولا یحسدن بعضکم بعضا شرح اما گفت

ضمیر مستتر در جازه راجع بعیسی است و ضمیر بارز
راجع بالرجل است جمع

پس بازگشت کرده آن مرد و برگشت در دل خود سوی جایی که گذاشته بود آن را الله تعالی آن
پس خود را نگاه دارید از غضب الهی و باید که رشک نخورد البته بعض شما بعضی دیگر را
چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله کاد الفقر ان یکون کفرا و کاد الحسد
ان یغلب القدر شرح فقر بفتح فا و سکون قاف و را بی‌نقطه اگر مصدر باب
نصر است بمعنی کندن زمین است و مراد اینجا تفحص زیاد از حد در علم است برای
استنباط معانی دقیقه و نهی از آن تفحص گذشت در حدیث سوم باب هفتم کتاب
التوحید که باب النهی است و گذشت در حدیث پنجم باب هشتم کتاب التوحید
کقوله ایاکم و الخصومات فانها تورث الشک و تحبط العمل و تردی صاحبها و عسی ان
یتکلم بالشیء فلا یغفر له و بتقدیم قاف بر فا مصدر باب نصر بمعنی خبر گرفتن از احوال
و هرج و بیک معنی راجع میشود و آن حالت فقریه است چنانچه در مذمت اینان
واقع شده که یتفقرون العلم بتقدیم فا بر قاف و در بعضی روایات بتقدیم قاف
بر فا است و اگر مصدر باب حسن است بمعنی تنگدستی و زوال است که در بعضی مردمان
باعث کفر میشود یا بمعنی تنگدستی از دین است که در بعضی مردم بحد کفر میرسد
تغلب بفتح با نقطه و با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است
یا باب تفعیل و بنابر اول قدر مقابل جبر و امر بین الامرین است که بیان
شد در باب سی ام کتاب التوحید که باب الجبر و القدر و الامر بین الامرین است
و بنابر دوم مجرور آن از باب علم است و مراد بقدر تدبیر الله تعالی است تغلیب
کسی را کردن قوی کردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نزدیک شد
که درویشی زیاد از حد که شود کفر یا بمعنی که در بعضی افراد آن کفر است و نزدیک
شد رشک خوردن که زیاد بر قول قدریه شود در گناه یا بمعنی که بعضی افراد حسد
زیاد است بر قول قدریه در گناه یا مراد این است که نزدیک شد رشک خوردن که

توبه کند قضا و قدر الله تعالی را یا بمعنی که نعمت محسود را تغییر کند از آنچه مقدر
شده برای آن محسود پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام آفة الدین الحسد و العجب
و الفخر شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام آفت دین رشک خوردن است و خودپسندی
است و فخر کردن در مدح خود است یعنی باید که اول دو معصیت دل است
و سوم معصیت زبان است ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال
الله عز و جل لموسی بن عمران علیه السلام یا ابن عمران لا تحسدن الناس علی ما اتیتهم من
فضلی و لا تمدن عینیک الی ذلک و لا تتبعه نفسک فان الحاسد ساخط لنعمی ضاد
لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی شرح ضاد
مضاد بی‌نقطه و الف و تشدید دال بی‌نقطه است الصدود بضم صاد مصدر باب
نصر مانع چیزی شدن القسم بفتح قاف و سکون سین بی‌نقطه مصدر باب ضرب حصه
کردن چیزی ذکر ضاد لقسمی برای بیان ساخط النعمی است تا اگر کسی خیال کند حاسد بردن قسمت
یکی آنکه گوید مثل نعمت محسود باش میباشد و این قسم ساخط نعمت جواب
این باشد که باعث این حسد نیز بخط نعمت محسود است چه اعتراض او راجع
میشود که نعمت را با محسود نیز نمیبایست داد یا نیز نمیبایست داد و اینست معنی مانع
قسمت بودن قسمت بصیغه ماضی متکلم وحده از باب ضرب است و عاید بالذی
محذوف است بتقدیر قسمته و ضمیر محذوف و مفعول مطلق برای نوع است یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل موسی بن عمران علیه السلام را
ای پسر عمران رشک مخور البته مردمان را بنابر آنچه دادم ایشان را از عطای خود و دراز
مکن دو چشم خود را سوی آن عطا و روانه از پی آن عطا مکن دل خود را یعنی
که در فکر و غم آن مباش چه بدرستی که رشک خورنده ناراضی است برای نعمتهای
من مانع حصه کردن است که حصه کردم آن روش میان بندگان خود و هر که با

چنان پس نخستم باراو و غیبت یار من هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان
المؤمن یغبط ولا یحسد والمنافق یحسد ولا یغبط شرح یغبط بغین با نقطه
و با یکنقطه و طاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است الغبطه بکسر غین و سکون
با، طلب مثل نعمتی یا فضیلتی که با دیگریست فرق میان آن و حسد اینست که آن متعلق
بمستقبلست طلب زوال از دیگری و حسد متعلق بماضی است خواه با آرزوی زوال او خواه
بی آن آرزو یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که مؤمن طلب
مثل نعمتی یا فضیلتی که غیرش در مستقبل میکند و رشک میخورد و منافق رشک میخورد و طلب مثل
در مستقبل نمیکند باب صد و بیست و سوم اصل باب العصبیة شرح این باب مذمت
طرف گیری کسی دیگر است تا باعث بزرگی آنکس شود در این باب هفت حدیث است
اول اصل این باب مذمت عن ابی عبد الله علیه السلم قال من تعصب او تعصب له فقد
خلع ربقة الایمان من عنقه شرح الربقه بکسر را بی نقطه و سکون با یکنقطه و قاف
یک حلقه از حلقهای کمند که چار و پایان در آن بسته میشوند و آن کمند را ربق بکسر را و سکون
با مینامند و در اینجا استعاره شده برای طوق فرمانبرداری که نایب فاعلست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که طرف گیری کرد یا طرف گیری کرده شد
بر عنای او پس بیرون کرد طوق ایمان را از گردن خود دوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من تعصب او تعصب له فقد خلع ربق الایمان من عنقه شرح این
ظاهر شد از شرح حدیث سابق سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کان
فی قلبه حبة من خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیمة مع اعراب الجاهلیة
شرح الاعراب بفتح همزه بادیه نشینان عرب و اینجا استعاره شده برای جاهلان
خواه شهری و خواه صحرائی و تنوینه اضافه به الجاهلیة و مراد منافقان اصحابند
که اعتراض کردند بر رسول در حدیبیه که چرا صلح میکنی و اشارت بایشان شده

در سوره

در سوره فتح اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة اگر گوئی تعصب
منافق از جانب کفار است نه از جانب مؤمنان گوئیم منافق که جشم بر حکومت مسلمانان
دارد و مصلحت دنیای خود را در این دیده که در میان مسلمانان باشد تعصب ایشان میکند
بعداوتی برای دنیا هر چند که در دل دشمن باشد چنانچه لفظ جعل در آیه اشارت بآنست
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که باشد در دل او هموزن دانه از خردل از طرف
گیری و تعصب برای بزرگی خرمش میکند او را الله تعالی در روز قیامت با بادیه نشینان
عرب که بادیه نشینی ایشان عبارت از خودرائی و میل بحکم بی علم است نه بر سبیل
حقیقت چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من تعصب عصبه الله
بعصابة من نار شرح عصبه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل التعصب
کسی را صاحب عصابه کردن العصابه بکسر عین عمامه که در میان عرب علامت بزرگیست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که طرف گیری کند کسی را
تا باعث بزرگی او باشد مانند اینکه عمامه باعث بزرگیست صاحب عمامه می کند الله
او را بعمامه از آتش جهنم پنجم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلم قال لم یدخل الجنة
حمیة الا حمیة حمزة بن عبد المطلب و ذلک حین اسلم غضبا للنبی صلی الله علیه
و آله فی حدیث السلا الذی القی علی النبی صلی الله علیه و آله شرح لم یدخل بصیغه
معلوم باب افعال یا باب نصر است الحمیه نگاهداری کسی از ضرر و طرف گیری برای
غیر تعصب میتوان عصبا بعین بی نقطه و صاد بی نقطه مصدر باب ضرب یعنی طرف
گیری است و در بعض نسخ بفتح غین با نقطه و فتح ضاد با نقطه است و حاصل هر دو یکیست
السلی بفتح سین بی نقطه و لام و الف مقصوره پوستی که بر بچه و مانند آن در آن از شکم
مادر بیرون می آید و آنرا در فارسی پارک مینامند و حکایت آن گذشت در کتاب الحجة
در کتاب حدیث سی دویم مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته یعنی روایتست از امام

عرب است العصبة بسبب عصابه بکسرم

زین العابدین علیه السلام گفت داخل جنت نکرد صاحبش را تعصبی مگر تعصب حمزة بن
عبد المطلب و آن وقتی بود که مسلمان شد بسبب تعصب برای نبی صلی الله علیه و آله
در حکایت بادنگی که انداخته شد بر نبی صلی الله علیه و آله در مسجد حرام مراد اینست
که حدوث اسلام او برای تعصب بود و آن باعث خلوص او شد بعد از آن ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال ان الملائکة کانوا یحسبون ان ابلیس منهم و کان فی علم الله انه
لیس منهم فاستخرج ما فی نفسه بالحمیة و الغضب فقال خلقتنی من نار و خلقته من طین
شرح من در منهم برای تبعیض است و این اعتقاد منافات ندارد با علم ملائکه
باینکه ابلیس از جن است چه مفهوم ملائکه عرضی افراد خود است مثل مفهوم مؤمنین پس
میتواند بود که در تحت آن انواع مختلفة الحقائق باشد و موافق این می آید در باب
صد و هفتاد و هفتم یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که ملائکه خیال میکردند که ابلیس از جمله ایشانست باینمعنی که کمال قدرت بر ضبط خود
از مخالفت حکم الهی دارد پس بیرون آورد ابلیس آنچه را که در خاطر او بود از عدم (ترک)
موافقت ملائکه بسبب نگاهداری و تعصب اصل و نسب خود با ترک گفت
آفریدی مرا از آتش و آفریدی آدم را از گل هفتم اصل سئل علی بن الحسین صلوات (ع) الله علیهما
عن العصبیة فقال العصبیة التی یأثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه
خیرا من خیار قوم آخرین و لیس من العصبیة ان یحب الرجل قومه و لکن
من العصبیة ان یعین قومه علی الظلم شرح الف لام العصبیة در دو جای اول
برای جنس است و در دو جای آخر برای عهد خارجیست یأثم بهمزه و ثاء سه نقطه
بصیغه مضارع معلوم غائب باب علم است یری بصیغه مضارع معلوم غائب باب
افعالست و میتواند بود که از باب منع باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی پرسید
شخصی امام زین العابدین صلوات الله علیه از طرف گیری قبیله خود که آیا جایز است

ماخوذ از رای بمعنی اعتقاد است

باید

بدان

باید پس گفت طرف گیری که گناه کار میشود بسبب آن صاحبش اینست که دانا بیند مرد بدیهای قبیله
خود را بهتر از نیکان قبیله دیگر و نیست از جمله آن طرف گیری که صاحبش گناه کار میشود آنکه
دوست دارد مردی قبیله خود را باینمعنی که سعی در حاجتهای ایشان بیشتر کند از سعی در
حاجتهای قبیله دیگر کند و لیکن از جمله آن طرف گیری که مذکور شد اینست که مدد کند قبیله
خود را در کار بیجا باب صد و بیست و چهارم اصل باب الکبر شرح الکبر بکسر کاف و سکون باء
یک نقطه و راء بی نقطه اسم تکبر که مصدر باب تفعلست دعوی کسی بزرگی را اگر دیگری آن بزرگی
با او نداده باشد خواه آن دعوی بحق باشد خواه بزبان حال باشد و بر هر تقدیر آن دعوی
از غیر الله تعالی معقول نیست یعنی این باب مذمت تکبر است از مخلوقین و در این باب هجده
حدیث است اول اصل سألت اباعبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد فقال ان الکبر ادناه
شرح الالحاد مصدر باب افعال میل از حق سوی باطل یعنی پرسیدم امام جعفر صادق ع
را از کمتر مراتب الحاد (براهی) پس گفت بدرستی بدرستی که دعوی بزرگی بیجا کمترین آنست دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الکبر قد یکون فی شرار الناس من کل جنس و الکبر
رداء الله فمن نازع الله عز و جل رداءه لم یزده الله الا سفالا ان رسول الله صلی الله
علیه و آله مر فی بعض طرق المدینة و سوداء تلقط السرقین فقیل لها تنحی عن طریق رسول الله
فقالت ان الطریق لمعرض فهمّ بها بعض القوم ان یتناولها فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله دعوها فانها جبارة شرح ادخال قد برای تقلیل است باعتبار قید
من کل جنس الرداء بکسر راء بی نقطه و دال بی نقطه و الف ممدوده لباسی که بر دوش
می اندازند برای برازندگی و اینجا استعاره شده برای معنی که مخصوص کسی و شیئ باشد
السفال بفتح سین بی نقطه و فاء بی نقطه تلقط بقاف و طاء بی نقطه بصیغه مضا
معلوم غائب باب نصر است یا از باب تفعلست بحذف یکی از دو تاء السرقین بکسر سین
بی نقطه و سکون راء بی نقطه و کسر قاف معرب سرگین تنحی بفتح نون و فتح حاء بی نقطه

بزرگی منش خودپسندی و خودستایی در اول و آخر اینجا و دوم مراد است در باب العجز و الکبر که باب صد و سی و چهارم است صح

ناه

عن الحسین بن ابی العلاء

زیرا که من تفضیلیه است

دع

مشدده و یا دو نقطه دو نقطه در یا بین ساکنه بصیغه امر حاضر معتل اللام باب
باب تفعلت لموم بفتح کاف و فتح میم و سکون عین بی‌نقطه و کسر راء بی‌نقطه و ضاد
با نقطه بصیغه اسم فاعل باب انفعالست یا بفتح راء بصیغه اسم مفعول باب انفعالست یا بفتح
عین و تشدید دال مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیلست یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت تکبر گاهی میباشد در بدان مردان از
هر جنس که باشند و تکبر صفت مخصوص مسمی الله تعالی است و پس بود هر که طرف تراع
خود کند الله تعالی را و دعوی کند صفت مخصوص مسمی او را از یاد می‌کنند برای او
الله تعالی مکر پستی مرتبه را بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گذر کرده در بعض
راههای مدینه و زنی سیاه بود بیجیده سرگین را پس گفته شد او را که دور شو از راه
رسول الله تو پس آن زن گفت بدرستی که راه فراخست پس قصد کرد بجانب آن زن
بعض جماعتی که با رسول بودند که فرا گیرد آن زن را و دور کند او را از راه دور کنند پس گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله واگذارید او را جبر بدرستی که او صاحب کبرست
با یمعنی که دور کردن او باعث بیحیائی و زبان درازی او میشود سیوم اصل قال
ابو جعفر علیه السلم العز رداء الله والکبر ازاره فمن تناول شیئا منه اکبه الله فی
جهنم شرح الوزار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و راء بی‌نقطه لنگ
و اینجا استعاره شده برای صفت مخصوص که شهرت آن کمتر باشد از صفتی دیگر که
مسمی باشد ضمیر منه راجع بهر یک از عز و کبر است اکب بصیغه ماضی معلوم باب
افعال اینجا بمعنی کب است که بصیغه ماضی معلوم باب نصر است یعنی گفت امام
محمد باقر علیه السلم که بودن صفت مخصوص بغایت مسمی الله تعالی است
و تکبر صفت مخصوص مسمی الله تعالی است پس هر که فرا گیرد چیزی از عز و کبر را
می‌اندازد او را الله تعالی در جهنم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال الکبر

ازحسین بن ابی العلاء ح
بزرگ منشی ح
و بزرگ منشی صلوات ح
هر آینه ح
بزرگ منش است ح
بالاپوش که برای وضع سر باشد و مانند آنست ح

رداء الله والمتکبر ینازع الله رداءه شرح مضمون این ظاهرست
از شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال الکبر رداء الله فمن نازع الله شیئا من ذلک اکبه الله
فی النار شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث دوم و سیوم این باب
ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم و ابی عبد الله صلوات الله علیهما
قالا لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر
شرح روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما
گفتند داخل بهشت نمیشود کسی که باشد در دل او هموزن مور چه که
صد آن یوزن یکدانه جو است از خودپسندی و بیان این میشود در حدیث
آینده هفتم اصل عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال
لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال حبة من خردل من الکبر شرح
الخردل بفتح خاء با نقطه و سکون راء بی‌نقطه و فتح دال بی‌نقطه و تخفیف
لام سپندان معنی این ظاهرست از شرح سابق اصل قال فاسترجعت
فقال ما لک تسترجع قلت لما سمعت منک فقال لیس
حیث تذهب انما اعنی الجحود انما هو الجحود شرح الاسترجاع
گفتن انا لله و انا الیه راجعون برای حدوث مصیبتی مراد بالجحود قدر مشترک
میان انکار امامت امام حق و اصرار بر کبیره است موافق آنچه بیان میشود
در شرح حدیث هشتم و نهم این باب و ضمیر هو راجع بکبرست و تکرار مضمون
جمله برای تاکیدست یعنی راوی گفت پس استرجاع کردم پس امام گفت که
چیست ترا که استرجاع میکنی گفتم برای آنکه شنیدم از تو پس امام گفت
نیست مراد من آنجا که خیال میکنی جز این نیست که اراده میکنم بکبر انکار حق را

بیان شد در شرح حدیث دهم باب صد و یازدهم که
باب الذنوب است و ح

جز این نیست که آن انکار دین حق است هشتم اصل عن عدة من اصحابنا عن
عن ابی عبد الله علیه السلم قال الکبران تغمص الناس وتسفه
الحق شرح مضمون این جزء حدیثی است که مذکور میشود در کتاب الحج در حدیث
دوم باب بیست وششم که باب فضل الحج والعمرة وثوابهما است ودر آن
مذکور است که کبر مانع قبول حج وعمره است الغمص بفتح غین بانقطه وسکون
میم وصاد بی نقطه مصدر باب ضرب وعلم کوچک شمردن اینچه عظیم القدر
باشد الف لام الناس برای عهد خارجی است ومراد ائمه اهل البیت است
که مفترض الطاعة اند وقدر ایشان بغایت عظیم است مثل آیت سورهٔ نساء
ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله وبیان شد در کتاب الحجة
در بعض احادیث باب شانزدهم که باب ان الائمة علیهم السلام ولاة الامر
وهم الناس المحسودون الذین ذکرهم الله عز وجل است السفه بفتح سین
بی نقطه وسکون فا وهما مصدر باب علم سبک شمردن الحق بکار آمدن ومراد
اینجا حکم شرعی معلوم است وسبک شمردن آن عبارتست از اصرار بر کبیره که
کفر است چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد وشصت وپنجم که باب
الکفر است یعنی روایت از عدة علی از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که
بزرگ منشی از
خود بینی مانع قبول حج وعمره وسایر عبادات است اینستکه حقیر
شمرده شوند این مردمان وسبک شمرده شود حکم الله تعالی که معلوم باشد
محکمات آیات بینات که معلوم است
نهم اصل عن عدة عن علی بن اسباط قال قال ابو عبد الله علیه السلم قال
رسول الله صلی الله علیه وآله ان اعظم الکبر غمص الخلق
وسفه الحق قال قلت وما غمص الخلق وسفه الحق قال
یجهل الحق ویطعن علی اهله فمن فعل ذلک فقد نازع الله

وذکور است در کتاب الروضه در حدیث پنجم ربع
سیوم که نحن الناس تا قول او که ورانا کونک
اشباه الناس فهم شیعتنا وهم موالینا وهم منا

ثابت ومعلوم بیقین موافق آیهٔ سورهٔ یونس وان
نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا وآن عبارتست
از مضمون آیات بینات محکمات نهی از پیروی
ظن واز اختلاف اند در ظن آخر سورهٔ ... اهل
الذکر از هر مسئله که وارد شده ودر هر کتاب
شرعی دوال است بر وجوب امام عالم بجمیع احکام
ومتشابهات در هر زمان تا انقراض تکلیف و
سبک شمردن آن عبارتست از انکار مضمون
آن آیات بتاویل وتخصیص نامعقول بارتکاب
منصب فتوی وقضا اند ودر اجتهاد ظنی که کفر است
موافق امثال آیه سورهٔ آل عمران ومن یکفر
بآیات الله فان الله سریع الحساب

عزوجل

عزّ وجلّ رداءه شرح مضمون این نیز جزء حدیثی است که می آید در کتاب الحج
اعظم الکبر عبارتست از کبری که گناه آن بزرگتر است نزد الله تعالی بنظیر آیهٔ
سورهٔ نور وتحسبونه هیّنا وهو عند الله عظیم وآن کبریست
که مانع قبول حج وعمره است زیرا که سؤال سایل در این مقام است
ومقصود اینستکه تعریف جامع ومانع برای اعظم الکبر مفهومی مشترکه
قدر مشترک است میان دو مفهوم اول غمص الخلق دوم سفه
الحق هر یک از غمص الخلق وسفه الحق ظاهر است از شرح
حدیث سابق زیرا که الخلق اینجا بمعنی الناس است در اینجا قال
یجهل الحق ویطعن علی اهله لف ونشر بعکس ترتیب لف است برای اشارت
باینکه این دو صفت با یکدیگر می باشد غالبا پس گویا که هر دو
یکی است ولهذا گاهی تعبیر از قدر مشترک میان آن دو میشود بجحود
چنانچه گذشت در حدیث هفتم این باب وگاهی تعبیر از آن میشود باصرار
بر کبایر چنانچه ظاهر میشود از آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث
دهم باب صد ونود وهشتم که باب النفر من منی الاول والآخر
که لمن اتقی الکبائر یجهل بصیغه مضارع غایب مجهول باب
علم است وتقدیر ان یجهل است پس مرفوع باهمال آن ومنصوب
باعمال آن میتواند بود وبر این قیاس است یطعن که از باب
منع است فقد نازع تا آخر اشارت است بانچه گذشت
در بعض احادیث این باب که الکبر رداء الله وحاصل
بزرگ منشی م
اینستکه خود بینی لایق اوست وبس وکبر اعظم
نزاع است با او در آن یعنی روایت است از عدة علی

عبارت از تدبیر الله تعالی در جعل خلیفه در ارض
در هر زمان است خواه نبی وخواه وصی چنانچه
محقق است در آیهٔ سورهٔ روم لا تبدیل لخلق الله نسبت
غمص الخلق در اینجا راجع بان تغمص الناس است
منه

ومراد بجهل اینجا انکار است

ابن اعین گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستیکه بزرگی
خودپسندی [بزرگ منشی هم] که مانع قبول حج و عمره و سایر عبادات
است حقیر شمردن این خلق است و سبک شمردن
حق است راوی گفت گفتم و چیست حقیر شمردن
خلق و سبک شمردن حق گفت اینکه نشناخته [انکار کرده] شود
حق باینمعنی که اصرار بر کبیره واقع شود و طعن
کرده شود بر اهل حق باینمعنی که انکار کرده شود امامت
امام حق که معصوم و عالم بجمیع احکام الله تعالی است
پس هر که کرد آنرا که مذکور شد پس بتحقیق
طرف نزاع خود کرده الله عز و جل را و دعوی
کرده برای خود صفت مخصوص منصوص الله
تعالی را دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین
یقال له سقر شکا الی الله عز و جل شدة
حره و سئله ان یاذن له ان یتنفس
فتنفس فاحرق جهنم شرح در این حدیث
اشارت بتفسیر قول الله تعالی است در سوره
زمر و یوم القیمة تری الذین کذبوا علی
الله وجوههم مسودة الیس فی
جهنم مثوی للمتکبرین ودر سوره

نحل

نحل فلبئس مثوی المتکبرین ودر
سوره زمر و سوره مؤمن فبئس مثوی
المتکبرین و قول الله تعالی در سوره
مدثر وما ادریک ما سقر لا تبقی و لا
تذر سقر بفتح سین و فتح قاف ماخوذ است
از سقر بفتح سین و سکون قاف بمعنی گرمی یا از
ساقور که بمعنی گرمی است و بمعنی آهنی است که در
آتش گرم کنند و بآن خران را داغ کنند یعنی
روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستیکه
در جهنم هر آینه دره ایست برای خودبینان [بزرگ منشان] تا
نامیده میشود سقر شکایت برد سوی الله تعالی بزبان
حال یا قال از سختی گرمی خود و طلب کرد از الله
تعالی بزبان حال یا قال که رخصت دهد او را که نفس
کشد پس بعد از رخصت نفس کشید پس سوخت
جهنم را مراد اینستکه باقی اجزاء جهنم بگرمی آن
گرم شد یا بر طرف شد و اعاده شد یازدهم اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المتکبرین
یجعلون فی صورة الذر یتوطأهم الناس
حتی یفرغ الله من الحساب شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلام میگفت که بدرستیکه خودبینان [بزرگ منشان] گردانیده میشوند در
روز قیامت در صورتهای مورچهای کوچک که صد آنها بودن

بکند الله حوائج پامال میکنند ایشان را مردمان تا وقتی که فارغ
شود الله تعالی از حساب خلایق دوازدهم اصل عن عبد الاعلی
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له ما الکبر
فقال اعظم الکبر ان یسفه الحق و یغمص الناس
قلت و ما یسفه الحق قال یجهل الحق و یطعن علی
اهله شرح این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب سیزدهم
اصل عن محمد بن عمر بن یزید عن ابیه قال قلت لابی عبد الله
علیه السلم انی آکل الطعام الطیب و اشم
الریح الطیبة و ارکب الدابة الفارهة
و یتبعنی الغلام فتری فی هذا شیئا من التجبر
فلا افعله فاطرق ابو عبد الله علیه السلم ثم
قال انما الجبار الملعون من غمص الناس
و جهل الحق قال عمر فقلت اما الحق فلا اجهله
و الغمص لا ادری ما هو قال من
حقر الناس و تجبر علیهم فذلک الجبار
شرح فتری بتقدیر استفهام است فلا افعله منصوب است من حقر
مبتدا است فذلک مبتداء دوم است و الف لام برای عهد
خارجی است و جمله خبر مبتداء اول است یعنی روایتست
از محمد بن عمر بن یزید از پدرش گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
را بدرستیکه من میخورم طعام نفیس را و می بویم بوی نفیس را و سوار
میشوم جانور نفیس نجیب را و از پی من می آید غلام آیا کبر می بینی در این چیز

الجبار خبر مبتدای دوم است م

از تکبر تا آنکه نکنم آنرا پس سر در پیش انداخت امام جعفر صادق علیه السلم برای اشارت
باینکه این اگر چه جایز است اما محل خطر است بعد از آن گفت جز این نیست که آن
متکبر که ملعون است کسی است که غمص کند آن مردم را و منکر شود حق را گفت عمر پس
گفتم اما حق پس منکر نمی شوم آنرا و غمص نمیدانم که چیست آن امام گفت هر که حقیر شمرد
این مردم را و تکبر کرد بر ایشان پس اوست آن جبار ملعون بیان این شد در شرح حدیث
هفتم این باب چهاردهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ثلثة لا یکلمهم الله
و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک جبار
و مقل مختال شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله سه کسند که سخن التفات
نمیگوید با ایشان الله تعالی و نظر التفات نمیکند سوی ایشان در روز قیامت و صالح
نمی شمرد ایشان را و برای ایشانست عذابی بزرگ اول پیری که زنا کننده باشد دوم پادشاه
که انکار حق صاحب حق کرده باشد سوم مفلسی که در رفتار خرام کند پانزدهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان یوسف علیه السلم لما قدم علیه الشیخ یعقوب علیه السلم
دخله عز الملک فلم ینزل الیه فهبط علیه جبرئیل علیه السلم فقال یا یوسف ابسط راحتک
فخرج منها نور ساطع فصار فی جو السماء فقال یوسف یا جبرئیل ما هذا النور الذی
خرج من راحتی فقال نزعت النبوة من عقبک عقوبة لما لم تنزل الی الشیخ
یعقوب فلا یکون من عقبک نبی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت بدرستیکه یوسف علیه السلم چون آمد نزد او پیر کلان یعقوب علیه السلم داخل
یوسف را عجب عزت پادشاهی پس از تخت پادشاهی که بر آن نشسته بود فرود نیامد
سوی یعقوب پس فرود آمد بر یوسف جبرئیل علیه السلم پس گفت ای یوسف واکن کف
دست خود را پس بیرون آمد از کف دست او نوری تابان درخشنده پس گردید در میان
یا ینعی که فرا گرفت در میان آسمان و زمین پس گفت یوسف ای جبرئیل چیست این

بزرگ منش م

که بزرگ منش باشد م

مرکبی که بران سوار بود در وقت استقبال یا ... م

توزیع که بیرون آمد از کف دست من پس جبرئیل گفت که طرف کرده شد پیغمبری از او
وای یعقوب بجهت آنکه بسبب اینست که فرود نیامد سوی یعقوب آنکه یعقوب باشد پس نخواهد بود
در اولاد تو هیچ پیغمبری و مخفی نماند که فرود نیامدن یوسف تکبر نبود بلکه شبیه به تکبر بود
دیو اگر بخیال رعایت مصلحتی ترک نزول نزد پدر کرده بود و چون غفلت انبیا
و غلط ایشان در رعایت مصالح مانند غفلت و غلط دیگران نیست بر عتاب
آمده شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من عبد الا و فی راسه حکمة
و ملک یمسکها فاذا تکبر قال له اتضع وضعک الله فلا یزال اعظم الناس
فی نفسه و اصغر الناس فی اعین الناس و اذا تواضع رفعها الله عز و جل ثم قال
له انتعش نعشک الله فلا یزال اصغر الناس فی نفسه و ارفع الناس فی اعین
الناس شرح الحکمة بفتح حاء بی‌نقطه و فتح کاف دهنه لجام و اینجا استعاره است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ بنده مگر بر حالی که در سر او
دهنه ایست و فرشته نگاه میدارد آن دهنه را پس چون آن بنده تکبر کند میگوید
فرشته او را پست شو پست کرده ترا الله تعالی پس همیشه بزرگترین مردمست در دل خود
و کوچکترین مردمست در نظرهای مردم و چون آن بنده تواضع کرد بر میدارد آن دهنه را
الله عز و جل از سر او یا مراد اینست که رفعت میدهد آنرا تا او سرافراز شود بعد از آن
بعد از آن میگوید ملک با الله تعالی که بلند شو بلند کرده ترا الله تعالی پس همیشه کو
چکترین مردمست در دل خود و بلندترین مردمست در نظرهای مردم هفدهم اصل
عن عبد الله بن بکیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام ما من احد یتیه الا من ذلة
یجدها فی نفسه شرح یتیه بتاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در پایین و هاء صیغه
مضارع غائب معلوم باب ضرب ستالیته بکسر تاء و سکون یاء تکبر
یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام نیست

هیچیک

هیچیک که لاف میزند مگر آنکه لاف زدن او بسبب خواری و پستی مرتبه ایست که می‌یابد
آن پستی را در دل خود مراد اینست که میخواهد که زیادتی آنرا پیدا کند تا بر مردم پوشیده ماند
هجدهم اصل و فی حدیث آخر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من رجل تکبر او تجبر الا
لذلة وجدها فی نفسه شرح تکبر و تجبر مبنی بر اینست که تکبر اقوی از تجبر است چنانچه
گفته در سوره حشر الجبار المتکبر و میتواند بود که از شک راوی باشد یعنی و در حدیث
دیگر که عبد الله بن بکیر روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که گفت نیست
هیچ مردی که تکبر کند یا تجبر کند مگر بعلت خواری و پستی مرتبه که یافته آنرا در دل خود
باب صد و بیست و پنجم اصل باب العجب شرح العجب بضم عین بی‌نقطه و سکون جیم و با یک نقطه
خود پسندی یعنی این باب مذمت خودپسندیست در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله علم ان الذنب خیر للمؤمن من العجب
و لولا ذلک ما ابتلی مؤمن بذنب ابدا شرح مراد بالذنب گناه متعلق بجوارح است
و چون عجب گناه متعلق بدلست بدتر از زنا است للمؤمن احتمال زشت او مضر
و گناه بد را برابر میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که الله تعالی دانسته که گناه جوارح بهتر است برای مومن از خودپسندی و اگر نبود
آن مبتلا نمیکند بقضا و قدر الهی مومنی بگناه جوارح هرگز دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال من دخله العجب هلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت هر که داخل شد در او خودپسندی هلاک شد سوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال
سألته عن العجب الذی یفسد العمل فقال العجب درجات منها ان یزین للعبد سوء
عمله فیراه حسنا فیعجبه و یحسب انه یحسن صنعا و منها ان یؤمن العبد
بربه فیمن علی الله عز و جل و لله علیه فیه المن شرح الوجدان نیکو دانستن
و نیکو جا آوردن و نیکو کار بودن و بنابر و معنی اول مقدمه است و بنا بر دوم

الصنع بضم صاد وسکون نون مصدر باب منع کردن کاری و عطا دادن و معنی
اول مناسب است با دو معنی اول احسان و مفعول به است و معنی دوم مناسب است
با معنی سوم احسان و مفعول له است **یعنی** روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم
راوی گفت پرسیدم او را از خودپسندی که باطل میکند عبادت را پس گفت آن خود
پسندی چند مرتبه است از جمله آنها اینست که آرایش داده شود بخذلان الهی و اغوای
شیطان برای بنده عمل بداو پس خیال کند آنرا خوب پس شگفت آورد او را و پندارد
که او خوب میداند روش کردن کاری را و خوب بجای می آورد و آنرا اشارتست بقول
الله تعالی در سورهٔ فاطر أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ و در سورهٔ الکهف يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ
يُحْسِنُونَ صُنْعًا و از جمله آنها اینست که تصدیق کند بنده بربوبیت صاحب کل اختیار
خود پس منت نهد بر الله عز و جل بدعوی استقلال در قدرت بر افعال خود چنانچه
معتزله خیال کرده اند و حال آنکه برای الله تعالی است بر او در آن ایمان منت که توفیق
داده و خذلان نکرده با وجود قدرت او بر خذلان و اشارتست بآیت سورهٔ
حجرات يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ **چهارم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذْنِبُ
الذَّنْبَ فَيَنْدَمُ عَلَيْهِ وَيَعْمَلُ الْعَمَلَ فَيَسُرُّهُ ذَلِكَ فَيَتَرَاخَى عَنْ حَالِهِ تِلْكَ فَلَأَنْ يَكُونَ
عَلَى حَالِهِ تِلْكَ خَيْرٌ لَهُ مِمَّا دَخَلَ فِيهِ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت بدرستی که بنده هر آینه گاهی گناه میکند نوعی از گناه پس پشیمان میشود
و خود را سرزنش میکند بر آن و عمل صالح میکند نوعی از عمل صالح پس خوشحال
میکند او را آن عمل باینمعنی که خودپسند میشود پس می افتد از حالت خود که ندامت
و سرزنش باشد پس هر آینه بودن او بر حالت او که ندامت و سرزنش خودست
بهترست برای او در آخرت از آن خودپسندی که داخل شده در آن یا داخل شد

آن دو

از علی بن سوید بضم سین بی نقطه و فتح واو

آن دو راوی **پنجم اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى عَالِمٌ عَابِدًا فَقَالَ لَهُ كَيْفَ صَلَاتُكَ
فَقَالَ مِثْلِي يُسْأَلُ عَنْ صَلَاتِهِ وَأَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَكَيْفَ بُكَاؤُكَ قَالَ
أَبْكِي حَتَّى تَجْرِيَ دُمُوعِي فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ فَإِنَّ ضَحِكَكَ وَأَنْتَ خَائِفٌ أَفْضَلُ مِنْ بُكَائِكَ وَأَنْتَ
مُدِلٌّ إِنَّ الْمُدِلَّ لَا يَصْعَدُ مِنْ عَمَلِهِ شَيْءٌ **شرح** المدل بضم میم و کسر دال بی نقطه و تشدید
لام بصیغه اسم فاعل از باب افعال کسی که نازد بچیزی مثل اینکه خاطر جمع باشد در حق کسی
که او از او رنجی ادنی با او کند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت آمد عالمی
نزد عابدی پس گفت او را چگونه است نماز تو پس از روی خودپسندی گفت آیا مثل من کسی
پرسیده میشود از نماز او و حال آنکه من عبادت میکنم الله تعالی را از ابتدای چنین
و چنین سالها داناگفت پس چگونه است گریه تو گفت گریه میکنم تا آنکه روان میشود
اشکهای من پس گفت او را آن دانا پس بدرستی که خنده تو بجای گریه در حالی
که تو ترسناک باشی فاضلترست از گریه تو در حالی که تو نازکننده باشی بیان این
آنکه بدرستی که نازکننده بالا نمیرود از عبادت او چیزی باینمعنی که مقبول درگاه الهی
نمیشود **ششم اصل** عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ دَخَلَ رَجُلَانِ الْمَسْجِدَ أَحَدُهُمَا
عَابِدٌ وَالْآخَرُ فَاسِقٌ فَخَرَجَا مِنَ الْمَسْجِدِ وَالْفَاسِقُ صِدِّيقٌ وَالْعَابِدُ فَاسِقٌ وَذَلِكَ
أَنَّهُ يَدْخُلُ الْعَابِدُ الْمَسْجِدَ مُدِلًّا بِعِبَادَتِهِ يُدِلُّ بِهَا فَتَكُونُ فِكْرَتُهُ فِي ذَلِكَ وَتَكُونُ
فِكْرَةُ الْفَاسِقِ فِي التَّنَدُّمِ عَلَى فِسْقِهِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِمَّا صَنَعَ مِنَ الذُّنُوبِ
شرح روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت داخل شدند
باینمعنی که گاهی داخل میشوند دو مرد در مسجد یکی از ایشان عابد و دیگری سرکش
از فرمان الهی پس بیرون می آیند از مسجد در حالی که سرکش بغایت راستگو میشود
در دعوی ایمان و عابد سرکش میشود از فرمان الهی و آنچه مذکور شد برای اینست
که داخل میشود عابد در مسجد در حالی که خاطر جمعست بسبب عبادت خود مینازد

مسبط و آن ضد خایفست م

الصدیق بکسر صاد و بی نقطه و تشدید دال بی نقطه بغایت راستگو در دعوی ایمان سوال آنست سورهٔ حدید و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون **یعنی** م

تا آن عبادت پس میباشد اندیشه او در آن نازیدن و میباشد اندیشه سرکشی در پشیمانی
و سرکشی خود و طلب آمرزش میکند از الله عز و جل بسبب آنچه کرده از گناهان هفتم
اصل قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَهُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْبِرِّ
فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأُولَى وَهُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالاً مِنْهُ فِي حَالِ
عُجْبِهِ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را مردی میکند گناهی را و او ترسانست از آن
عمل که کرده در فکر آنست که آیا چه شود بعد از آن میکند چیزی از عبادت را پس داخل
او میشود چیزی که بعجب میماند باینمعنی که داخل او میشود عجب غیر صریح و از آن خوف
و فکر بیرون میرود بسبب آن خیر که کرده پس امام گفت او در حال اول که داشت
و او ترسان بود بهتر بود باعتبار حال از خودش در حال عجب خود مراد اینست که گناهکار
ترسان بهتر است در درگاه الهی از عابد خودبیند بنابر اینکه خودبینی گناهیست
و آن بدتر از گناه جلی است و خوف عبادت دلست و آن بهتر از عبادت
جوارحست هشتم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَمَا مُوسَى عليه السلام جَالِسٌ
إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَى عليه السلام خَلَعَ الْبُرْنُسَ
وَقَامَ إِلَى مُوسَى عليه السلام فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَى مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ
أَنْتَ فَلَا قَرَّبَ اللهُ دَارَكَ قَالَ إِنِّي إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَيْكَ لِمَكَانِكَ مِنَ اللهِ
شرح البرنس بضم باء و سکون راء بی‌نقطه و ضم نون و سین بی‌نقطه کلاهی است
صاحب رنگهای مختلف شوع آو احرفه منیامند و آن لباس سالوسانست که علما
اهل ضلالت چه از ایشان بازی میخورند انت خبر مبتدای محذوف است تقدیر
المُسَلِّمُ أَنْتَ و استفهام تعجبی مقدر است فلا قرب بتشدید راء بی‌نقطه جمله دعائیه است
بجای اینکه خانه ات خراب شود چرا آمدی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله میان اینکه موسی علیه السلام نشسته بود ناگاه آمد ابلیس و بر او بود کلاهی صاحب رنگها

بکنقطه
لباس فروتنی و بیان شد در کتاب العقل در شرح حدیث پنجم باب النوادر کتاب ... گر سالوسان عام فریب نیز آنرا گاهی میپوشند صح

مختلف

مختلف چون نزدیک شد نسبت بموسی علیه السلام کنده کلاه خود را و ایستاده بسوی او پس
شد پس سلام کرد بر موسی پس گفت او را موسی چه کسی تو گفت من ابلیسم گفت تو پس
پس نزدیک آباد نکند الله تعالی خانه ترا باینمعنی که کاش نمی آمدی گفت بدرستیکه
من جز این نیست که آمدم تا سلام کنم بر تو باینمعنی که بقصد گمراه کردن نیامدم چه مرتبه
تو نزد الله تعالی معلوم است و من از تو مایوسم اصل قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى عليه السلام فَمَا
هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ فَقَالَ مُوسَى عليه السلام فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي
إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَصَغُرَ
فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ شرح رسول علیه السلام گفت پس گفت او را موسی علیه السلام پس راست بگو چیست
این کلاه گفت بآن میربایم دلهای فرزندان آدم را که تابع من میشوند و مولد
گناهی
لتها و بدعتها در دین میکنند پس گفت موسی علیه السلام پس خبر ده مرا بآن که چون
گناهکار شود آن قسم گناهی فرزند آدم غالب میشوی بر او گفت چون بشگفت آورد
او را نفس او و بسیار میشمرد عبادت خود را و کوچک و بزرگ سهل میشمرد در نظر
او گناه او باینمعنی که تسلط من در وقت عجب و وقت فخر و وقت اصرار بر گناه
هست اصل وَقَالَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لِدَاوُدَ عليه السلام يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْ
نِبِينَ وَأَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ قَالَ كَيْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَأُنْذِرُ الصِّدِّيقِينَ قَالَ
يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَأَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ
أَنْ لَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ شرح ضمیر مستتر
در و قال راجع برسول علیه السلام است ان ناصبه و لا نافیه است یا ان مفسره
و لا ناهیه است یعجبوا بصیغه مضارع مجهول جمع مذکر غائب از باب افعالست یا
یا بصیغه معلوم است مثل اعتنی البعیر و حاصل هر دو یکی است انصبه بصیغه متکلم
وحده از باب افعال یا باب ضرب است از نصاب و انصبا آزار کردن مرض

یا ان ناصبه و لا نافیه است و مصدر مفعول له است یا ناهیه ... کسی گرفتار نکند این را که مفعول له تعلق به فعل منفی باشد صح

وماند آن کس را یعنی رسول علیه السلم گفت که گفت الله عز وجل داود علیه السلم را ای داود خرده ده گناه کاران را و بترسان بغایت عبادت کنندگان را داود از روی تعجب گفت چون خرده میدهم گناه کاران را و میترسانم بغایت عبادت کنندگان را گفت ای داود خرده گناهکاران را که من قبول میکنم توبه را درشکی و درمیکذرم از گناه پایین شک و ای هر که خواهم و بترسان بغایت عبادت کنندگان را که عجب بیند در اوسره نشوند بسبب عملهای خود چه بدرستی که شان اینست که نیست بنده که بتعب نداریم او را بسبب مناقشه حساب مکر آنکه جهنمی میشود باب صد و بیست و ششم اصل باب حُبّ الدُّنیا وَالحِرصِ عَلَیها شرح این باب مذمت دوستی دنیا و مذمت حریص بودن و دنیاست در این باب هفده حدیث است اوّل اصل عَن اَبی عَبدِاللّه عَلَیهِ السَّلَم قالَ رَاسُ کُلِّ خَطیئَةٍ حُبُّ الدُّنیا شرح روایت از امام جعفر صادق گفت سر همه گناهان دوستی دنیاست دوم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِاللّهِ عَلَیهِ السَّلَم قالَ یَقولُ ما ذِئبانِ ضارِیانِ فی غَنَمٍ قَد فارَقَها رِعاؤُها اَحَدُهُما فی اَوَّلِها وَالآخَرُ فی آخِرِها بِاَفسَدَ فیها مِن حُبِّ المالِ وَالشَّرَفِ فی دینِ المُسلِمِ شرح شبیه باین حدیث گذشت در حدیث اول باب صد و هفدهم افسد افعل التفضیل واشتقاق آن از فساد یعنی اخلال او از روی ظلم است چه اشتقاق آن اگر از افساد باشد شاذ خواهد بود و اگر از فساد بمعنی ضایع شدن باشد متعدی نخواهد بود یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت نیستند دو گرگ حریص شکار در گله گوسفندی که بتحقیق جدا شده باشند از آن گله شبانان آن گله یکی از آن دو گرگ در اول گله باشد و دیگری در آخر گله باشد گیرنده تر در آن گله از دوستی مال دنیا و ریاست در دین مسلمانان سوم اصل عَن اَبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلَم قالَ ما ذِئبانِ ضارِیانِ فی غَنَمٍ لَیسَ لَها راعٍ هذا فی اَوَّلِها وَهذا فی آخِرِها بِاَسرَعَ فیها مِن حُبِّ المالِ وَالشَّرَفِ فی دینِ المُؤمِنِ شرح

مخون

وما بر ماهی را ... اگر به توبه بکرده باشد

مضمون این موافق سابق است چهارم اصل عَن اَبی عَبدِاللّهِ عَلَیهِ السَّلَم قالَ اِنَّ الشَّیطانَ یُدیرُ ابنَ آدَمَ فی کُلِّ شَیءٍ فَاِذا اَعیاهُ جَثَمَ لَهُ عِندَ المالِ فَاَخَذَ بِرَقَبَتِهِ شرح یدیر بدال بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب افعال است اعیاه بعین بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و ضمیر مستتر راجع باین آدم است و ضمیر بارز راجع بشیطان است جثم بجیم و ثاء سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الجثوم بسکون شخصی در جایی که از آنجا حرکت نکند اصلا یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که شیطان میگرداند فرزند آدم را در هر چیزی که حرام باشد تا شاید که آلوده آن شود پس چون مانده کند فرزند آدم شیطان را یعنی که شیطان مایوس شود از آلودگی حرام او در غیر مال در کمین می نشیند شیطان برای فرزند آدم نزد کمین گاه مال تا وقت فرصت پس میگیرد خوب حلق فرزند آدم را و خفه مانند که این مبنی بر غالب است چه گاهی نزد مال پرهیزکاری میباشد و نزد اعتبار و شرف بر جاه آدمی میچسبد پنجم اصل قالَ رَسولُ اللّهِ صَلَّی اللّهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَن لَم یَتَعَزَّ بِعَزاءِ اللّهِ تَقَطَّعَت نَفسُهُ حَسَراتٍ عَلَی الدُّنیا وَمَن اَتبَعَ بَصَرَهُ ما فی اَیدِی النّاسِ کَثُرَ هَمُّهُ وَلَم یَشفِ غَیظَهُ وَمَن لَم یَرَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَیهِ نِعمَةً اِلّا فی مَطعَمٍ اَو مَشرَبٍ اَو مَلبَسٍ فَقَد قَصُرَ عَمَلُهُ وَدَنا عَذابُهُ شرح التعزّی بعین بی نقطه و زاء با نقطه مصدر باب تفعّل صبر را پیشه خود کردن باد و بعزا برای آلت مجازیست مثل کتبت بالقلم و میتواند بود که بای سببیت باشد العزاء بفتح عین و زاء با نقطه و الف ممدوده صبر و صبر فرمودن و محرومی یعنی مناسبت و بیانیست و اضافه آن بالله تعالی باعتبار امر الله تعالی بآنست در قرآن مثل قول او در سوره بقره وَبَشِّرِ الصّابِرینَ الَّذینَ اِذا اَصابَتهُم مُصیبَةٌ قالوا اِنّا لِلّهِ وَاِنّا اِلَیهِ راجِعونَ و مثل وَاضرِب لَهُم مَثَلَ الحَیوةِ الدُّنیا و امثال اینها حسرات بفتح حاء و فتح سین جمع حسره بسکون سین مصدر باب علم است و جمع مصدر برای اشارت بتعدد انواع جایز است یعنی گفت

وزهد در دنیا

اسم مصدر باب تفعیل صبر وزهد در دنیا
در آیات صبر بجهت و آیات زهد در دنیا

رسول الله صلی الله علیه وآله هرکه صبر را پیش نهاد خاطر خود نکند بسبب مصیبتی که الله تعالی بان
فرموده در قرآن پاره پاره میشود دل او بسبب حسرتهای گوناگون بر فوت دنیا که در
مصیبتهای پی در پی است و هرکه روان کند چشم خود را از پی آنچه در دستهای مردم است
از مال دنیا بسیار میشود غم او و شفا یافته نمیشود مرض خشم او و هرکه نداند از الله عز و جل
بر او نعمتی را مگر در خوراک و یا آشامیدنی و یا پوشش یا نعمتی که نعمت توفیق ایمان و عمل
صالح را در حساب نیارد پس کوتاه میشود عبادت او و نزدیک می شود عذاب او ششم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان الدینار والدرهم اهلکا من کان قبلکم
وهما مهلکاکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اصحاب خود را بدرستی که زر
طلا و سیم نقره جهنمی کردند اکثر آنکه را که بودند پیش از شما از امم انبیای سابقه و آن دو
نیز جهنمی خواهند کرد اکثر شما را نیز هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کان ابو
جعفر علیه السلم مثل الحریص علی الدنیا مثل دودة القز کلما ازدادت من القز علی نفسها
لفا کان ابعد لها من الخروج حتی تموت غما شرح روایت از امام جعفر صادق

این ظاهرست از شرح آنکه گذشت در حدیث سیزدهم باب ذم الدنیا والزهد فیها که باب بعثت و یکم است منه

علیه السلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که حال عجیب حریص بر دنیا حال عجیب کرم
پیله است چندانکه بیش میشود باعتبار پیچیدن بر خود نخ ابریشم دور تر میکند او را از بیرون
آمدن تا آنکه میرد از غم اصل وقال ابو عبد الله علیه السلم اغنی الغنی من لم یکن للحرص
اسیرا وقال لا تشعروا قلوبکم الاشتغال بما قد فات فتشغلوا اذهانکم عن الاستعداد
لما لم یات شرح و گفت امام جعفر صادق علیه السلم بی نیازتر بی نیاز کسی است که نباشد
در بند حرص دنیا و امام گفت لباس درونی دلهای خود مکنید مشغول بودن را بآنچه
بتحقیق گذشت مثل دنیا که از بسکه سریع الزوال است گویا که گذشت تا مبادا که مشغول و غافل
کنید ذهنهای خود را از یراق گیری برای آنچه نیامده مثل کار آخرت هشتم اصل سئل علی بن
الحسین علیهما السلم ای الاعمال افضل عند الله قال ما من عمل بعد معرفة الله عز وجل

ومعرفة

ومعرفة رسوله صلی الله علیه وآله افضل من بغض الدنیا فان لذلک شعبا
کثیرة وللمعاصی شعب فاول ما عصی الله به الکبر معصیة ابلیس حین ابی واستکبر
وکان من الکافرین ثم الحرص وهی معصیة آدم وحوا حین قال الله عز وجل لهما
کلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین فاخذا ما لا حاجة بهما
الیه فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیمة وذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة
به الیه ثم الحسد وهی معصیة ابن آدم حیث حسد اخاه فقتله فتشعب من ذلک
حب النساء وحب الدنیا وحب الریاسة وحب الراحة وحب الکلام وحب العلو
والثروة فصرن سبع خصال فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا فقال الانبیاء والعلماء
بعد معرفة ذلک حب الدنیا راس کل خطیئة والدنیا دنیاآن دنیا بلاغ ودنیا ملعونة

ملعونة صح

شرح این ظاهر شد از شرح حدیث دوازدهم باب شصت و یکم نهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال فی مناجاة موسی علیه السلم یا موسی ان الدنیا دار عقوبة عاقبت
فیها آدم عند خطیئته وجعلتها ملعونة ملعون ما فیها الا ما کان فیها لی یا موسی ان عبادی
الصالحین زهدوا فی الدنیا بقدر علمهم وسایر الخلق رغبوا فیها بقدر جهلهم وما من
احد عظمها فقرت عینه فیها ولم یحقرها احد الا انتفع بها شرح روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت در رازی که الله تعالی با موسی علیه السلم گفته اینست که ای موسی
بدرستی که دنیا سرای عقوبت مومنانیست که خطا کنند تا در آخرت فارغ باشند عقوبت
کرده در دنیا آدم را از خطای او لکن گویم معصیت آدم اگر عمد بود لازم می آید که انبیا
معصوم نباشند و اگر خطا بود استحقاق عقوبت نخواهد داشت گوییم خطا بود بسبب
ابلیس و خیال اینکه قسم دروغ بالله تعالی نمیباشد و نفی استحقاق عقوبت در دنیا در
انبیا مبنی بر قیاس ایشان بر اسما است و آن باطل است چنانچه اشارت بآن شده در قول
رسول علیه السلم که می آید در باب دویست و هشتم رفع عن امتی اربع خصال الخطاء والنسیان

عند خطیئته اشارت بآنچه گذشت در کتاب الزهد و در شرح حدیث سیوم باب ... و ششم که باب المشیة والاراده است که آنچه از آدم سرزده حقیقة عصیان نبوده و منافات با عصمت ندارد و این منافات با ثبوت عقوبت دنیا ندارد و نفی استحقاق عقوبت دنیا در انبیا بنا بر نسیان و خطا مبنی بر قیاس ایشان بر امت است و آن باطل است چنانکه اشارت بآن شده در قول رسول علیه السلام که در آید در باب دویست و هشتم رفع عن امتی اربع خصال الخطاء والنسیان و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوه چه دلالت میکند که از خواص امت مرفوع شده ملاحسین

ها

وما الکم هو اعلیه وما الم یطیقو اجر دلالت میکند که از خود شوم فرع عنیت و کود لیکن
دنیا را دور کرده شده از رحمت خود بیان این آنکه دور کرده شده است آنچه در دنیا
مکر آنچه باشد در آن موافق رضای من ای موسی بدرستی که بندگان من که صالحند نفرت
کردند در دنیا بقدر دانش خود شان بحقیقت دنیا و باقی خلق رغبت کردند در دنیا
بقدر نادانی ایشان و نیست هیچیک که تعظیم کرد دنیا را پس خوشنود شد چشم او در آن
و حقیر نشمرد دنیا را هیچیک مگر آنکه منتفع شد بآن یعنی که بهره ور شد از خود را و یافت
و دنیا را وسیله ثواب آخرت کرد **دهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما ذئبان ضاریان فی غنم قد فارقها رعاؤها واحد فی اولها و هذا فی آخرها بافسد فیها من حب المال
والشرف فی دین المسلم **شرح** مضمون این موافق حدیث دوم این باب است **یازدهم اصل** عن ابی
عبد الله علیه السلم قال مر عیسی بن مریم علیهما السلم علی قریة قد مات اهلها و طیرها
و دوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین لتدافنوا
فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت
اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلم ربه فنودی من الجو ان نادهم **شرح**
تدافنوا بصیغه ماضی باب تفاعلست و باب تفاعل هرگاه منسوب بیک کس شود
دلالت بر وقوع مصدر از هر کدام نسبت بدیگری میکند و هرگاه منسوب بجمعی شود دلالت
بر وقوع مصدر از اکثر آن جمع میکند از هر کس نسبت بدیگری خواه از آن دیگر
نیز نسبت بآن کس واقع شده باشد مثل تضاربوا خواه نه مثل تدافنوا و روح بضم
را بی نقطه و سکون واو و حاء بی نقطه یعنی باعث زندگیست واطلاق آن بر عیسی
باعتبار آنست که باعث زندگی جاودان مؤمنانست و اضافه آن بالله تعالی
باعتبار برگزیدن الله تعالی اوراست کلمته یعنی مصداق کلمه است و مراد بکلمه
قرار دادیست که الله تعالی با خود داده که زمین را در هیچ وقت خالی از امامی که خلیفه

الهی باشد نگذارد و بآن ملائکه گفته که انی جاعل فی الارض خلیفة **یعنی** روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت که گذر کرد عیسی بن مریم علیهما السلم بر دهی که بتحقیق مرده بودند
اهل آن و مرغان آن و ~~چارپایان~~ آن پس گفت آگاه باشید بدرستی که ایشان نمردند
مگر بغضب الهی که یکبار نازل شده و اگر میمردند جدا جدا هر آینه یکدیگر را دفن میکردند
پس گفتند خاصان عیسی علیه السلم که ای جان الله تعالی که خلایق داده و امام اوه عاکن
الله تعالی را که زنده کند ایشان را الجمیع یا بعض پس خبر دهند ما را که چه بوده عملهای
ایشان تا اجتناب کنیم از آنها پس دعا کرد عیسی علیه السلم صاحب کل اختیار خود را پس
ندا کرده شد عیسی از میان آسمان و زمین که ندا کن اهل قریه را تا جواب دهند
اصل فقام عیسی علیه السلم باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة
فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت اعمالکم قال
عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل و امل بعید و غفلة فی لهو ولعب **شرح**
الشرف بفتح شین با نقطه و فتح را بی نقطه مکان بلند و بیان شد در شرح حدیث پنجم باب
صد و شانزدهم ما استفهامیه و منصوبست محلا تا خبر کانت باشد اعمالکم مرفوع و اسم
کانت است عبادة منصوبست تا خبر کانت محذوف باشد بتقدیر کانت اعمالنا عبادة
حب منصوب و معطوف بر عبادة است مراد بخوف خوف عذاب آخرت
و قلیل بودن آن عبارت از اصرار بر معاصی است و مراد با مل امل هشت و ثواب
و بعید بودن آن یعنی دور از مقتضای عقل بودنست مثل طلب زر بی عمل الغفلة بفتح
عین با نقطه و فتح فا و تا وحدت نوعی از وسعت عیش که غلیظ و لهو و لعب عبارتست
از زینت و تفاخر میان یکدیگر و بسیاری کسب مالها و فرزندان و فی بمعنی مع است
اللهو جمل خیرکار آمدنی اللعب بازی بدانکه این موافق قول الله تعالی است در سوره
حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال

در سوره اعراف چنین است الذین اتخذوا دینهم لهوا
ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا و شاید که لهو و لعب عبارت
از امور نفسانی باشد مثل آنچه در سوره انبیا لو اردنا ان
نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین بل نقذف
بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق ولکم الویل
مما تصفون منه

مه واللهو ولعب كمثل غيثٍ چه غفلت اگرچه مقدمست باعتبار لفظ اما چون فی بمعنی
مع است موخرست باعتبار معنی و برین قیاس است تقدیم لهو بر لعب در حدیث
چه لعب متعقب بود مع لعب است پس معطوف مقدمست و معطوف علیه باعتبار
معنی بدانکه در ترکیب این آیت چند احتمالست از آنجمله اینکه لعب بدل الحیوة الدنیا باشد
یا منصوب جمع از تعلقات کرده را بدل النکره از معرفه نرا... نکرده اند توصیف کرده و كمثل
خبر مبتدا باشد یعنی پس ایستاد عیسی علیه السلام در شب بر بلندی از جمله زمین پس گفت
ای اهل این ده پس جواب داد از ایشان جواب دهنده که لبیک ای جان الله تعالی که نجات
داده و امام او پس گفت ای عیسی تعجب بر شما چه بود عملهای شما گفت پرستیدن شیطان و دوستی
دنیا با ترسی اندک و آرزوی دور دراز و سختی یعنی با جهل با احکام الهی و بازیچه
مثل با خنده و بیهوده اصل فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه
اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت بکینا وحزنّا قال کیف کانت عبادتکم
للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی شرح پس عیسی گفت چگونه بود دوستی شما دنیا را
گفت مانند دوستی طفل کوچک مادرش را چون روی آورد بر ما شادی میکردیم در ظاهر
و خوشحال میشدیم در باطن و چون پشت میکرد از ما گریه میکردیم در ظاهر و غمگین میشدیم
در باطن عیسی گفت چگونه بود عبادت شما شیطان را گفت فرمان برداری پیشوایان
و امامان غیر معصوم که حکم ایشان بظن خود بود نه از روی علم با حکام الهی اصل
قال کیف کانت عاقبة امرکم قال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما
الهاویة فقال وما الهاویة فقال سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد
علینا الی یوم القیمة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا
کذبتم شرح عیسی گفت چگونه شد عاقبت کار شما گفت خوابیدیم شبی در فراغت عظیم
و صبح کردیم در هاویه یعنی بقعه که فرو رفته در قعر جهنم عیسی گفت و چیست حقیقت

هاویه

هاویه پس گفت زندان سیاه چال عیسی گفت و چیست حقیقت زندان سیاه چال گفت
کوههاست از آتش که افروخته میشود بر ما و ما در قعر آنها هستیم تا روز قیامت
عیسی گفت پس چه گفتید در وقت دخول در هاویه و چه گفته شد شما را در جواب
گفت گفتیم برگردان ما را بسوی دنیا تا نفرت کنیم در دنیا گفته شد ما را در جواب که
دروغ گفتید که اگر برگردانیده شوید نفرت میکنید اینمعنی قول الله تعالی است
در سوره انعام ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه مخفی نماند که اگر کذبتم بخشد بدال
باشد مراد اینست که تکذیب رسل کرده اید و دیگر علاجی ندارید اصل قال ویحک کیف
لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة
غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم
فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری اکبکب فیها ام انجو منها شرح عیسی
گفت ای تعجب بر تو چگونه سخن نگفت با من غیر تو از میان ایشان گفت ای روح الله بدرستی
که ایشان لجام کرده شده اند بلجامها از آتش جهنم که بدستهای فرشتگان تندخوی
صاحبان قوت است و بدرستی که من بودم در میان ایشان و نبودم از جمله ایشان در
عبادت طاغوت و حب دنیا پس چون نازل شد عذاب فرو گرفت مرا با ایشان که چرا از میان
ایشان بیرون نرفتی بیان این آنکه من آویخته شده ام بمویی در کنار جهنم نمیدانم که سر
نگون انداخته میشوم در جهنم یا نجات می یابم از آن اصل فالتفت عیسی علیه السلام الی الحواریین
فقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع عافیة
الدنیا والآخرة شرح در زمان سابق نمک درشت نمکوده اند و نمک را نان خورش
میکرده اند الجریش بفتح جیم و کسر را بی نقطه و سکون یا و نقطه دار یعنی و شین با نقطه
نمکوفته یعنی پس رو کرد عیسی علیه السلام بسوی خاصان خود پس گفت ای دوستان
الله تعالی خوردن نان خشک با نمک نکوفته و خوابیدن بر جاهای سرگین خوب

بسیار است با راحت دنیا و آخرت یعنی که اگر با آن راحت دنیا باشد نجات
از تشویش خاطر و راحت آخرت باشد نجات از جهنم **دوازدهم اصل** عن ابی عبد الله
علیه السلم قال ما فتح الله علی عبد بابا من امر الدنیا الا فتح الله علیه من الحرص *شرح*
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نگشود الله تعالی بر بنده دری از
مال دنیا مگر آنکه گشود الله تعالی بر او از جمله درهای حرص دری را مثل آن در
سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال عیسی بن مریم صلوات الله علیه تعملون
للدنیا و انتم ترزقون فیها بغیر عمل و لا تعملون للآخرة و انتم لا ترزقون فیها الا بالعمل — لعمل
ویلکم علماء سوء الاجر تاخذون و العمل تضیعون یوشک رب العمل ان یقبل
عمله و یوشک ان تخرجوا من ضیق الدنیا الی ظلمة القبر کیف یکون من اهل العلم
من هو فی مسیره الی آخرته و هو مقبل علی دنیاه و ما یضره احب الیه مما ینفعه *شرح*
علماء منادای مضافست بحذف حرف ندا و نسبت علم بجالسین باعتبار آنست
که خطاب بجمعیست که کسب علوم میکنند و عمل بآنها نمیکنند پس اهل آن علم نیستند
یا باعتبار دلالت کلام سابقست بر اینکه هر که مکلفی میداند که رزق دنیا گاهی
بی عمل حاصل میشود مثل آنچه در شکم مادر بود و آنچه در پستان مادر بود و آنچه میراث
پدر و مانند آن بود و میداند که رزق آخرت بی عمل ممکن نیست **اگر گویی** که گاهی
بی عمل رزق آخرت حاصل میشود مثل عوض بیماری و مثل آنچه در ثواب تصدق
کسی برای اینکس باشد **گوییم** مراد برزق آخرت اینجا ثوابست که در مقابل فعل
اختیاری اینکس است نه نفع مطلقا تا شامل عوض نیز باشد سوء بفتح سین بی نقطه
و سکون واو و همزه مصدر باب نصر است بمعنی آزرده کردن و معنی اضافه بآن اینست که عمل
کار شما قبیح است که باعث آزرده کردن عقلاست اجر بهمزه استفهام انکاری — یا همزه و لام بتقدیر استفهام است و در بر تقدیر
و الف منقلب از همزه الفعل است منصوب و مفعول تاخذون است واو در و العمل حالیه

میتواند

میتواند بود و عاطفه میتواند بود رب العمل عبارت از الله تعالی است یقبل بقاف و با
دو نقطه در پایین بصیغه مضارع معلوم باب افعالست او قاله معامله را برهم زدن
و مراد اینجا رد متاع است جبران در معاوضات نشان اقاله معاوضه است میتواند
اشارت باشد باینکه دوست دنیا آرام در دنیا ندارد بخلاف دوست آخرت چنانچه گذشت
در حدیث پنجم این باب ظلمة القبر عبارت از عذاب قبرست چنانچه نظیر این میآید
در حدیث دهم باب صدوقی دو شش هو بفتح ها و تشدید واو بصیغه ماضی معلوم باب
نصر است ماخوذ از هوة بضم ها و تشدید واو بمعنی زمین گود تنگی و مستعمل میشود
در گودی که عمیق باشد یا بضم ها و تخفیف واو مضیست و حاصل هر دو یکی است مسیره بفتح
میم و کسر سین بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه و مجرور است جمع بی ۱
ظرف خبر مبتداست الی آخرته متعلق بمسیر است واو در و هو حالیه است جمله و ما یضره — معصد میمی باب ضرب است فی مسیره الی اخرته خبر او است
هو تا آخر عطف بر جمله هو مقبل علی دنیاه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق — و این اشارت است باینکه در هر سفری وسیری نزول
علیه السلم گفت که گفت عیسی بن مریم صلوات الله علیه در سرزنش محبان دنیا سعی میکنید — و سکون میباشد که گرانی و بیماری آخرت زیرا که
برای دنیا و حال آنکه شما گاهی روزی داده میشوید در دنیا بی عملی که از شما صادر شود — و در آن سکون نیز باشد و هم هم آدمی در سیر بسوی
و سعی نمیکنید برای آخرت و حال آنکه شما روزی داده نمیشوید در آخرت مگر بعملی — آخرت است یا بطره و عبارتست از گذشت مال یا شد
وای بر شما ای دانایان آزرده کردن آیا مزد را میگیرید بر حالی که عمل را ضایع کرده اید تا تشبیه — آن و ما ینفعه عبارتست از قدر کفاف از مال و مانند آن
بیان این آنکه نزدیکست آنکه عمل را برای او میکنید که بر هم زند عملی را که برای او میکنید — مرگ ناگهان
و نزدیکست که بیرون روید از تنگی دنیا سوی تاریکی قبر پس خسر الدنیا و الآخرة
باشید چگونه میباشد از اهل علم کسی که خود را خفته در راه شتاب کننده او بسوی — او پیوسته در سیر او سوی آخرتست بر حالی
آخرت او یعنی که بسته او طلب علمست که در آن هاهمی بدعی ثواب آخرت میکند
و حال آنکه او رو آورده است بر دنیای خود و کار دنیا که ضرر میرساند او را
محبوب تر است سوی او از کار آخرت که نفع میرساند او را **چهاردهم اصل** عن ابی عبد الله

علیه السلم قال ابعد ما یکون العبد من الله عزّ وجلّ اذا لم یهمه الا بطنه وفرجه
شرح ابعد افعل التفضیل و مبتداست ما موصول به است یکون از افعال ناقصه است
ابعد ما یکون مجازست مثل اغنی الغنی القنوع وافقر الفقر الخضوع من الله متعلق بعد است
که در ضمن ابعد است و من تفضیلیه نیست زیرای محض ظرفست ظرف خبر مبتداست
و شبیه باین فقره همی آید در حدیث اول باب صدق و جمله لم یهمه بصیغه مضارع
معلوم باب افعالست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دورترین بودن
بنده دور از الله تعالی در وقتی است که بفکر نیندازد هر بنده را مگر شکمش و فرجش
یا بیمعنی که غم آخرت نداشته باشد همین غم این دو چیز داشته باشد پانزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اصبح و امسی والدنیا اکبر همه جعل الله
الفقر بین عینیه و شتت امره ولم ینل من الدنیا الا ما قسم له ومن اصبح و امسی
والاخرة اکبر همه جعل الله الغنی فی قلبه وجمع له امره شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بصبح رسد و بشام رسد بحالی که دنیا بزرگترین
همّ خاطر او باشد میگرداند الله تعالی نیازمندی میان دو چشم او بسبب حرص
و طلب زیادتی دنیا که میترسد امور او را پراکنده و بی سامان میکند کار او را و در نمی یابد
از خوردنی و پوشیدنی دنیا مگر آنچه را که نصیب کرده شده برای او اشارت باینست که
گاهی که کسی که مال بسیار دارد انتفاعی از آن ندارد یا بسبب بیماری بسیار یا بجهتی
دیگر و دور از یا بسببی دیگر و گاهی کسی مال کم دارد و انتفاع او بیشتر است و هر که بصبح
رسد و بشام رسد بحالی که آخرت بزرگترین همّ خاطر او باشد میگرداند الله تعالی
بی نیازی را در دل او بسبب رضا بقضای الهی و با سامان میکند برای او کار او را
شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من کثر اشتباکه بالدنیا کان اشد لحسرته
عند فراقها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بسیار شد

آمیزش

آمیزش او بکارهای دنیا میباشد آن کثرت آمیزش سخت کننده حسرت او است در جدا
شدن دنیا هفدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من تعلق قلبه بالدنیا
تعلق قلبه بثلث خصال همّ لا یفنی و امل لا یدرک و رجاء لا ینال شرح فرق
میان امل و رجا اینجا اینست که امل آرزوی خام متعلق بمحال و مانند آنست
و رجا امید متعلق بقریب الوقوع است بحسب عادت اگر چه واقع نشود یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که چسبید دل او بدنیا چسبید دل او به
سه خصلت اول غمی که آخرش نباشد دوم آرزوی خامی که فهمیده نمیشود که چه حاصل
دارد و سیوم امیدی که دریافته نمیشود باب صد و بیست و هفتم اصل باب الطمع شرح
این باب مذمت طمع از مخلوق داشتن است در این باب چهار حدیث است اول اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ما اقبح بالمؤمن ان تکون له رغبة تذله شرح ما اقبح
صیغه تعجبست ان یکون منصوبست محلا تا مفعول ما اقبح باشد الرغبة بفتح راء
بی نقطه و سکون غین با نقطه و باء یکنقطه و بفتح راء و فتح غین عرض حاجت
خود نزد کسی با اظهار طمع یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چه بد است
در مؤمن اینکه باشد او را اظهار طمعی که خوار کند او را دوم اصل بلغ به ابا جعفر ع — عن ذکره ع
قال بئس العبد عبد له طمع یقوده وبئس العبد عبد له رغبة تذله
شرح راوی رساند سند حدیث را با امام محمد باقر علیه السلم گفت بد بنده است — روایت از کسی که مذکور کرده شده امام
بنده که او راست طمعی که میکشد او را بجاها برای عرض حاجت و بد بنده ایست
بنده که او راست اظهار طمعی که خوار کند او را سوم اصل قال علی بن الحسین علیهما السلم
رأیت الخیر کله قد اجتمع فی قطع الطمع عما فی ایدی الناس شرح گفت امام زین
العابدین علیه السلم دیدم فوائد را همگی که بتحقیق جمع شده بود در بریدن طمع از آنچه
در دستهای مردمست چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت الذی — عن سعدان ع

یثبت

الوبان في العبد قال الورع والذي يخرجه منه قال الطمع شرح الذي مبتدا است
وخبرش محذوفست متعلق به ما الذي والذي متعلق بوثلث وما الذي است يعني
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت گفتم چيست آنچه پا برجا ميكند
ايمان را در بنده گفت پرهيزكاري از معاصي گفتم وچيست آنچه بيرون ميكند ايمان را از او
گفت اشارتست بآنكه طمع كليد معاصي است مثل رشوت در حكم واقسام ضلالت كبراي
وظايف در زمان خلفاي ضلالت هم چنين باب صد وبيست وهشتم اصل باب الخرق
شرح الخرق بضم خاء بانقطه وسكون راء بي نقطه وقاف وبفتح خا وفتح راء مصدر
باب علم وحسن ناهمواري در افعال يا اقوال يعني اين باب مذمت ناهمواريست ودر اين
باب دو حديث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال من قسم له الخرق حجب
عنه الايمان شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت هر كه قسمت كرده شد براي
او ناهمواري محجوب شد از او ايمان دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لو كان الخرق خلقا يرى ما كان شيء مما خلق الله اقبح منه شرح گفت رسول الله
صلى الله عليه وآله اگر ميبود ناهمواري مخلوقي كه ديده شود مثل آدمي نميبود چيزي
از آنچه آفريد الله تعالى بد صورت تر از آن باب صد وبيست ونهم اصل باب سوء
الخلق شرح اين باب مذمت بدخوييست در اين باب پنج حديث است اول
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان سوء الخلق ليفسد العمل كما يفسد الخل العسل
شرح مضمون اين ظاهر ميشود از آنچه گذشت در شرح حديث اول باب صد وبيست
يكم دوم اصل قال النبي صلى الله عليه وآله ابى الله عز وجل لصاحب الخلق
السيء بالتوبة قيل وكيف ذاك يا رسول الله قال اذا تاب من ذنب وقع في ذنب
اعظم منه شرح التوبة قبول بازگشت وبازگشتن واول مراد است در اول
ودوم مراد در دوم يعني گفت نبي صلى الله عليه وآله امتناع كرده الله عز وجل

از سعدان بفتح سين بي نقطه وسكون عين بي نقطه م

ملح م

براي

براي صاحب خوي بد از قبول بازگشت او گفته شد چگونست (كه چگونه است) اين اي رسول الله
گفت چون بازگشت كند از گناهي داخل ميشود در گناهي كه بزرگترست از آن مراد انست
كه ميبايد تغيير خوي خود كند تا توبه قبول شود سوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال ان سوء الخلق ليفسد الايمان كما يفسد الخل العسل شرح ايضاحي نيست
چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من ساء خلقه عذب نفسه شرح
روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت هر كه بد شد خوي او آزار كرد خود را
پنجم اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اوحى الله عز وجل الى بعض انبيائه
الخلق السيء يفسد العمل كما يفسد الخل العسل شرح مضمون اين ظاهر است
باب صد وسي ام اصل باب السفه شرح السفه بفتح سين بي نقطه وفتح فا وهاء
مصدر باب علم وحسن سبكي يعني زود بر جا در آمدن بدشنام وتندي گفتگو ومانند
آنها يعني اين باب مذمت سبكي است در اين باب چهار حديث است اول اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان السفه خلق لئيم يستطيل على من دونه ويخضع
لمن فوقه شرح اللئيم بفتح لام وكسر همزه وسكون ياء دو نقطه در پايين از باب
حسن بد سرشت خلق لئيم مضاف ومضاف اليه است جمله يستطيل صفت لئيم
است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي كه سبكي خوي
بد سرشتي است كه گردن فرازي واظهار بالا تر از مرتبه خود ميكند بر زيردست
خود وزاري واظهار پايين تر از مرتبه خود براي بالا دست خود بي حاجت حقيقيه — ميكند م
دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا تسفهوا فان ائمتكم ليسوا بسفهاء
وقال ابو عبد الله عليه السلام من كافى السفيه بالسفه فقد رضي بما اتى اليه
حيث احتذى مثاله شرح كافى بالف وهمزه ميتواند بود واصل الف همزه بوده
آن همزه والف صيغه ماضي معلوم باب افعال يا باب مفاعله است يعني روايتست

از امام جعفر صادق علیه السلام هر که مکافات کفت سبکی مکنید چه بدرستی که ائمه شما
نیستند سبکان و کفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که مکافات کند سبکی را بسبکی
پس بتحقیق راضی شده بانچه رانده سوی او چون پیروی او کرده **سوم اصل**
عَنْ اَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَقَالَ الْبَادِي مِنْهُمَا اَظْلَمُ وَوِزْرُهُ
وَوِزْرُ صَاحِبِهِ عَلَيْهِ مَا لَمْ يَتَعَدَّ الْمَظْلُومُ **شرح** روایتست از امام موسی کاظم
علیه السلام در دو مرد که دشنام هم میدهند پس کفت ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالمتر است
با نیمی که از ان دیکر صورت ظلم صادر شده اکرچه ظلم حقیقی نیست بقرینه
اینکه کفته و کناه او و کناه یار او بر اوست چندان تجاوز از حد نکند مظلوم
مخفی نماند که شبیه باین حدیث می آید در حدیث چهارم باب صد و پنجاه دیکم
چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اِنَّ اَبْغَضَ خَلْقِ اللّٰهِ عَبْدٌ اتَّقَى النَّاسُ
لِسَانَهُ **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که دشمن داشته
شده تر خلق الله نزد او بنده ایست که بترسید مردم از شر زبان او **باب صد و**
سی و یکم اصل باب البذاء شرح البذاء بفتح با یکنقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده
مصدر باب حسن و علم و منع از مصدر اللازم مصدر باب حسن و نصر معتل
اللام واوی زبان درازی **یعنی** این باب مذمت بغایت بی شرم بودن
در کفتکوست در این باب چهارده حدیث است **اوّل اصل** عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مِنْ عَلَامَاتِ شِرْكِ الشَّيْطَانِ الَّذِي لَا يُشَكُّ فِيهِ اَنْ يَكُونَ فَحَّاشًا
لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ **شرح** الشرک بکسر شین با نقطه و سکون را بی نقطه
مصدر باب علم انباز بودن و اضافه آن بفاعلست لا یشک بصیغه مضارع مجهول
غائب باب نصر فیه نائب فاعلست و نفی شک در اینجا بمعنی اینست که این
اقل مراتبست چه اکر شرک شیطان نباشد زنا خواهد بود چنانچه می آید در حدیث

واین اشارت بانچه می آید در کتاب النکاح در حدیث دوم باب القول عند الباه و ما یعصم من مشارکة الشیطان که باب صد و چهل و چهارم است که ان الشیطان یجیء حتی یقعد من المراة کما یقعد الرجل منها و یحدث کما یحدث و ینکح کما ینکح قلت بای شیء یعرف ذلک قال بحبنا و بغضنا فمن احبنا کان نطفة العبد و من ابغضنا کان نطفة الشیطان

آنده الفحاش بفتح فا و تشدید حا بی نقطه و الف و شین با نقطه بغایت کذرانند
حد خود در کفتکو **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت از نشانهای
شریک بودن شیطان با کسی در وقت جماع که شک کرده نمیشود در آن اینست
که باشد کسی بغایت بی شرم در کفتکو و باک ندارد آنچه را که کفت و نه آنچه را که کفته
شد او را **دوم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا رَاَيْتُمُ الرَّجُلَ لَا يُبَالِي
مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَاِنَّهُ لِبَغِيَّةٍ اَوْ شِرْكِ شَيْطَانٍ **شرح** لام در لبغیة مکسوره و جاره است
و برای ملکیت مجازیست البغیة بفتح غین با نقطه و تشدید یا دو نقطه در زیر یا بی
و یا وحدت مصدر معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب ضرب بمعنی زنا کردن
غین و یا وحدت مصدر معتل العین واوی و معتل اللام یائی باب ضرب بمعنی زناکی
غیر نوعی از زنا مثل زنائی که با زن شوهردار باشد و هر دو اینجا مناسب است
شرک مجرور و معطوف بر بغیة است **یعنی** کفت رسول الله صلی الله علیه و آله چون
ببینید مرد را که پروا نمیکند آنچه را که کفت و نه آنچه را که کفته شد برای او پس
بدرستی که او فرزند زناست یا فرزند شرکت شیطان با پدر او در وقت جماع
سوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ اللّٰهَ حَرَّمَ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ
بَذِيٍّ قَلِيلِ الْحَيَاءِ لَا يُبَالِي مَا قَالَ وَلَا مَا قِيلَ لَهُ فَاِنَّكَ اِنْ تُفَتِّشْهُ لَمْ تَجِدْهُ اِلَّا
لِغَيَّةٍ اَوْ شِرْكِ شَيْطَانٍ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَفِي النَّاسِ شِرْكُ شَيْطَانٍ فَقَالَ رَسُولُ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَمَا تَقْرَاُ قَوْلَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ
وَالْاَوْلَادِ **شرح** کفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی
حرام ساخته بهشت را بر هر بغایت متجاوز از حد خود در کفتکو که دراز زبانست
کم شرمست پروا نمیکند آنچه را که کفت ~~از بسکه فحاش نیک است~~ و نه آنچه را که
کفته شد برای او چه بدرستی که تو اکر تفحص کنی احوال او را نمی یابی او را
مکر فرزند زنا یا فرزند شرکت شیطان با پدر او در وقت جماع کفته شد که ای

رسول الله وایا در مردم شرکت شیطان می باشد پس گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله ایا نمیخوانی قول الله تعالی را در خطاب ابلیس در حق بنی اسرائیل و شریک
شو فرزندان آدم را که اطاعت تو کنند در مالها و فرزندان اصل وسال رجل فقیها
هل في الناس من لا يبالي ما قيل له قال من تعرض للناس يشتمهم وهو يعلم انهم
لا يتركونه فذلك الذي لا يبالي ما قال ولا ما قيل له شرح وسال تا آخر کلام مصنف
ومیتواند بود که کلام رسول باشد و در بعض نسخ قال وسال است و بنابراین
ضمیر قال راجع بسکی از راویانست ومیتواند بود که راجع برسول علیه السلام باشد یعنی
و پرسید مردی فقیهی که آیا در مردم میباشد کسی که پروا نکند آنچه را که گفته شود
برای او و آن فقیه گفت هر که متوجه مردم شد بحالی که دشنام دهد ایشان را
و میداند که ایشان ترک جواب دشنام او نمیکنند پس او پروا نمیکند آنچه را
که گفت و نه آنچه را که گفته شد برای او و حاصل اینست که نفی خبری آنکسی که دارد
ما بندا ما مقتضای آن عمل نکند متعارفست چنانچه نفی علم از عالم بی عمل میکنند
فلو نکس قباحت بخو فهمد و هر که سخن فهمیده ندکه اینجا نفی مبالات از آن قبل است
چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله يبغض الفاحش المتفحش
شرح المتفحش بصیغه اسم فاعل باب تفعل کسی که قبول فحش دیگری او را میکند
باین معنی که پروا ندارد از آن و بعضی گفته اند مراد کسی است که بتکلف خود را
بفحش گوئی وا دارد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که
الله تعالی دشمن میدارد متجاوز از حد خود در گفتگو را که پروا نمیکند فحشی را که گفته
شود فحشی که گفته شود برای او چنانچه بیان شد در حدیث سابق پنجم اصل
كان لابي عبد الله عليه السلام صديق لا يكاد يفارقه اذا ذهب مكانا فبينا
هو يمشي معه في الحذائين ومعه غلام له سندي يمشي خلفهما اذا التفت

الرجل يريد غلامه ثلث مرات فلم يره فلما نظر في الرابعة قال يا ابن الفاعلة
اين كنت قال فرفع ابو عبد الله عليه السلام يده فصك بها جبهة نفسه فقال سبحان
الله تقذف امه قد كنت ارى ان لك ورعا فاذا ليس لك ورع شرح بودن
ورعا برای تعظیم و تنوین ورع برای تعمیم و در بعض نسخ بجای ورع الورع است
و ما بین الفلان برای عصد خارجیست یعنی بود امام جعفر صادق علیه السلام را دوستی که ممکن
نبود که جدا شود از او چون امام در و در بجائی پس میان اینکه آن دوست میرفت با امام ع
در بازار کفش دوزان و با او غلامی بود از او که سندی بود میرفت در پی ایشان ناگاه رو
واپس کرد آن مرد میخواست که غلامش را سه بار پس ندید غلام را پس چون دید نگاه واپس
کرد در بار چهارم و غلام را دید گفت ای پسر زانیه کجا بودی راوی گفت پس برداشت
امام جعفر صادق علیه السلام دست خود را پس کوفت بآن پیشانی خودش را پس گفت برای
تعجب سبحان الله دشنام بزنا میدهی مادرش را بتحقیق گمان میکردم که ترا پرهیزکاری
عظیم باشد پس اکنون ظاهر شد که نیست ترا پرهیزکاری اصلا اصل فقال جعلت فداك
ان امه سندية مشركة فقال اما علمت ان لكل امة نكاحا تنح عني قال فما رايته يمشي
معه حتى فرق الموت بينهما وفي رواية اخرى ان لكل امة نكاحا يحتجزون به من
الزنا شرح پس آن مرد گفت تو بادت شوم بدرستی که مادر او از اولاد سند است مشرکه است
پس امام گفت آیا ندانستی اینرا که برای هر طایفه عقد نکاحی هست دور شو از من راوی
گفت پس دیگر ندیدم آن مرد را که میرفته باشد با امام علیه السلام تا آنکه جدائی انداخت
مرگ در میان ایشان و در روایتی دیگر بجای ان لكل امة نكاحا چنین است اینکه برای
هر طایفه عقد نکاحی هست که خود را نگاه میدارند بآن از زنا تا آخر و با ینکه معلوم
و مشهور است که ولد الزنا باشد لازم می آید که غلامان به بهشت میروند و این بر تقدیر
که اگر او مشرکه ولد الزنا باشد او لازم می آید که غلامان و کنیزان اصلا بهشتی نشوند

تحقیر و اراده صح
روایت از عمرو بن نعمان بضم نون و سکون عین مهمله و بسکون عین منقوط
جعفی بضم جیم و سکون عین غیر منقوط و فا و نقطه
صح
بودم ذکر
مخاطب بوده که غلامان و کنیزان اولاد زنا نباشند صح
من غرض النسيان المجهول صح

ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الفحش لو کان مثالا لکان مثال سوء شرح المثال بکسر میم و با ثاء سه نقطه و الف صاحب شکل و بفتح سین بی نقطه مضاف الیه است و بیان شد در شرح حدیث سیزدهم باب صد و بیست و ششم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله به درستی که گفتن سخن از حدیث گفتگو کردن بود صاحب شکل هر آینه میبود صاحب شکل آزرده کردن به این معنی که هر که نگاه در آن میکرد آزرده میشد از بس که زشت میبود هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان فی بنی اسرائیل رجل فدعا الله ان یرزقه غلاما ثلث سنین فلما رای ان الله تعالی لا یجیبه قال یا رب ابعید انا منک فلا تسمعنی ام قریب انت منی فلا تجیبنی شرح عدم سماع در فلا تسمعنی عبارت از عدم التفات به دعا برای عدم رضا از دعا چنانچه عدم اجابت در فلا تجیبنی عبارت از تاخیر قبول دعاست برای مصلحتی با وجود رضا از دعا یعنی ام قریب انا منک گفتنی ام قریب انت منی برای اشارت باینکه اگر بعد متصور است از جانب بنده است و قرب بنده او را نزد او در قرب الله تعالی را پس این از قبیل وضع او را در مقام ملزوم است فرق میان اجابة و میان استجابت اینست که اجابه دادن اثر دعاست و استجابه قبول دعاست اعم از اینکه اثر آن در دنیا زود داده شود یا دیر داده شود یا به آخرت افتد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود در فرزندان یعقوب که پیش از رسول علیه السلام نبوت در میان ایشان بود مردی پس دعا کرد الله تعالی را که روزی کند او را پسری در سه سال پس چون دید که الله تعالی اجابت دعای او نمیکند گفت ای صاحب کل اختیار من آیا دورم من نسبت به تو به سبب ترک طاعات و فعل معاصی پس نشنوی دعای مرا به سمع رضا یا نزدیکی تو نسبت به من به سبب فعل طاعات و ترک معاصی پس اجابت دعا نمیکنی مرا با وجود آنکه میشنوی به سمع رضا اشارتست باینکه کاهی

الله تعالی دعای کسی را اگر از او راضی است اجابت نمیکند به سبب اینکه خیر آنکس را در تاخیر اجابت میداند یا بهتر را برای او ذخیره آخرت میکند اصل قال فاتاه آت فی منامه فقال انک تدعو الله عز و جل منذ ثلث سنین بلسان بذی و قلب عات غیر تقی و نیة غیر صادقة فاقلع عن بذائک و لیتق الله قلبک و لتحسن نیتک قال ففعل الرجل ذلک ثم دعا الله فولد له غلام شرح امام گفت پس آمد او را آینده در خوابش پس گفت او را به درستی که تو دعا میکنی الله عز و جل را از سه سال باز بانی که صاحب فحش است و دلی که سرکش است غیر صاحب ترس عذاب الهی است و قصد در عبادات که درست نیست پس جدا کن خود را از فحش خود و باید که ترس عذاب الهی دا شته باشد دل تو و باید که خوب شود قصد تو امام گفت پس بجا آورد آن مرد آنچه را که مذکور شد بعد از آن دعا کرد پس زاییده شد برای او پسری حاصل اینست که اول از آن دو شق واقعست اگر گویی خواب چنین مخصوص انبیاست و صاحب نذر مانند آن معصوم نیست نمی تواند بود گوییم این خواب مخصوص انبیا نیست چه خواب بر سه قسم است اول آنکه در آن تعلیم چیزی باشد که مجهول باشد و این مخصوص انبیاست دوم آنکه در آن تحدیث و تذکیر و تنبیه بر چیزی باشد که معلوم باشد و کسی از آن غافل باشد یا تغافل کند به هوا و هوس سیوم آنکه در آن تصور چیزیست خواه افاده ظن به وقوع آن چیز کند و خواه نه و علم تعبیر این قسم موقوف بر علم به وجه آن هیئت و قسم دوم و سیوم مخصوص انبیا نیست و این خواب از قبیل دوم است چه این مرد معصیت زبان و دل را در حساب معاصی نمیشمرده چنانچه متعارفست در جمعی که خود را از عدول المومنین میشمارند و محض ترک شرب خمر و قمار و زنا و مانند آنها از افعال الجوارح غیر زبان و دل اکتفا میکنند هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان من شر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله به درستی

چنانکه می آید در کتاب الدعا در احادیث باب من ابطات علیه الاجابة از باب سوم ...

که از جمله بدترین بندگان الله تعالی کسی است که نفرت کرده شود همنشینی او برای زبان درازی او نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اَلْبَذَاءُ مِنَ الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت زبان درازی از دوری از الله تعالی و دوری از لطافت و دوری از آتش جهنم است با صاحبش دهم اصل قَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلم اِنَّ الْفُحْشَ وَالْبَذَاءَ وَالسَّلَاطَةَ مِنَ النِّفَاقِ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که تجاوز از حد خود در گفتگو و زبان درازی و تندی زبان بسبب نفاق صاحب آنهاست یازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اِنَّ اللهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيَّ وَالسَّائِلَ الْمُلْحِفَ شرح الملحف بضم میم و سکون لام و کسر حاء بی نقطه و فاء سعت دهنده معاش خود ماخوذ است از لحاف بکسر لام یعنی جامه که جمیع بدن را میپوشاند چه آن وسیع تر از سایر جامهاست و بعضی میگویند الحاف یعنی ابرام در گدائی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که الله تعالی دشمن میدارد متجاوز از حد خود در گفتگوی زبان دراز را و گدائی را که برای وسعت معاش گدائی کند یا یعنی که اصل معاش را دارد و گدائی برای تنعم میکند اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ بقره لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ اِلْحَافًا دوازدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَائِشَةَ يَا عَائِشَةُ اِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مُمَثَّلًا لَكَانَ مِثَالَ سَوْءٍ شرح مضمون این موافق حدیث ششم این بابست و باعث این می آید در کتاب العشره در حدیث اول باب التسلیم علی اهل الملل سیزدهم اصل قَالَ مَنْ فَحَشَ عَلَى اَخِيهِ الْمُسْلِمِ نَزَعَ اللهُ مِنْهُ بَرَكَةَ رِزْقِهِ وَوَكَلَهُ اِلَى نَفْسِهِ وَاَفْسَدَ عَلَيْهِ مَعِيشَتَهُ شرح این حدیث مضمرست فحش بصیغه ماضی معلوم از باب تفعیلست و تعدیه آن بعلی برای تضمین معنی ابلست یا از باب حسن است و علی برای اضرست یعنی امام علیه السلم گفت هر که تجاوز از حد خود کند در گفتگو با برادر

من برای تبعیض است یا برای بیان است الجفاء بفتح جیم و فاء و الف ممدوده و مقصوره مصدر ... و دوری از حق یا از مروت ... بضم جیم و همزه ... قال ...

من احمد بن محمد عن بعض اصحابه رفعه ...

یعنی رجال این بعض ائمه است و الا این حدیث مرفوعست ...

از احمد بن محمد بن عیسی که راوی امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام است از بعض مردانش ...

که

که مسلمان است بر طرف میکند الله تعالی از او برکت رزق او را و وامیگذارد کار آنکس را بسوی آنکس و عیب ناک میکند بر آنکس معاش او را مثل اینکه جمیع مبلغها از حرام بدست ایشان می آید و اصلا برکت ندارد چهاردهم اصل عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا يَا سَمَاعَةُ مَا هَذَا الَّذِي كَانَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ جَمَّالِكَ اِيَّاكَ اَنْ تَكُونَ فَحَّاشًا اَوْ صَخَّابًا اَوْ لَعَّانًا فَقُلْتُ وَاللهِ لَقَدْ كَانَ ذَلِكَ اَنَّهُ ظَلَمَنِي فَقَالَ اِنْ كَانَ ظَلَمَكَ لَقَدْ اَرْبَيْتَ عَلَيْهِ اِنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ فِعَالِي وَلَا آمُرُ بِهِ شِيعَتِي اِسْتَغْفِرْ رَبَّكَ وَلَا تَعُدْ قُلْتُ اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَلَا اَعُودُ شرح الصخاب بفتح سین بی نقطه و تشدید خاء با نقطه و الف و باء یک نقطه بغایت بلند آواز انّه بفتح همزه بتقدیر لام نه است و خبر کان است ان در ان کان ظلمک شرطیه است لام در لقد جواب قسم مقدر است و دال بر جزای شرطست وَلَوْ اَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ خَيْرٌ بقرینه اینکه در جزای آن فا میباشد و جزای او جمله فعلیه میباشد اربیت براء بی نقطه و باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پایین بصیغه ماضی مخاطب باب افعالست الفعال بکسر فاء و عین بی نقطه و الفجم نعل بکسر فاء و سکون عین کارها و بفتح فاء کاری که مخصوص کسی باشد یعنی روایتست از سماعه گفت داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم پس گفت مرا بر جائی که ابتدا کننده بود باینمعنی که در جواب سوالی نبود ای سماعه چیست اینکه بود میان تو و میان شتردار تو و برحذر دار خود را از اینکه باشی بغایت متجاوز از حد خود در گفتگو یا بغایت بلند آواز یا بغایت لعنت کننده مردم را تو گفتم بخدا قسم که هر آینه بود آنچه گفتی بسبب اینکه او ظلم کرد مرا پس گفت بدرستی که اگر چه بود اینکه ظلم کرد ترا هر آینه بتحقیق زیاده کردی بر او ظلم را بدرستی که اینکه کردی نیست از جمله کارهای من و امر نمیکنم با شیعه خود را باین معنی که نهی میکنم استغفار کن صاحب کل اختیار خود را و برمگرد دیگر باره باین عمل گفتم استغفار میکنم

نیز ... و قائم مقام فاء رابطه است که لازم است جواب آنکه در مقام جزا است هرگاه ... باشد لفظ ... مثل آن ... من قبل

الله تعالى را و بر نمی کردم باب صد و سی و دوم اصل باب من یتقی شره شرح این باب
مذمت کسی است که ترسیده شود از شر او در این باب چهار حدیث است اول اصل
انّ النبی صلّی الله علیه و آله بینا هو ذات یوم عند عائشة اذ استأذن علیه رجل
فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله بئس اخو العشیرة فقامت عائشة فدخلت البیت
فاذن رسول الله صلّی الله علیه و آله للرجل شرح العشیرة بفتح عین بی نقطه و کسر
شین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه تصغیر عشرة بکسر عین و سکون
شین هم صحبتی یکدیگر یعنی بدرستی که نبی صلی الله علیه و آله میان اینکه او نشسته بود
اثنای روزی نزد عائشه ناگاه رخصت دخول بر او طلبید مردی پس گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله بد یار صحبتی است پس برخاست عائشه پس داخل خانه
اندرون شد پس رخصت دخول داد رسول صلی الله علیه و آله آن مرد را اصل فلما دخل
اقبل علیه رسول الله صلّی الله علیه و آله بوجهه و بشره الیه یحدّثه حتی اذا فرغ و خرج
من عنده قالت عائشة یا رسول الله بینا انت تذکر هذا الرجل بما ذکرته
به اذا اقبلت علیه بوجهک و بشرک فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله عند ذلک
انّ من شرّ عباد الله من یکره مجالسته لفحشه شرح بای بوجهه برای تعدیه
است و بشره مبتدا است البشر بکسر باء و سکون شین با نقطه و راء بی نقطه کشادگی رو
الیه خبر مبتدا است و جمله حالیه است یحدثه جمله حالیه دیگر است و بشرک عطف بر وجهک
است یعنی پس چون داخل شد آن مرد متوجه او کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
روی خود را بر حالی که کشادگی روی رسول متوجه آن مرد بود و سخن میگفت
با او تا آنکه چون فارغ شد آن مرد یا فارغ شد رسول بیرون رفت آن مرد از نزد رسول
گفت عائشه ای رسول الله میان اینکه تو یاد میکردی آن مرد را با نچه یاد کردی
او را با آن ناگاه متوجه او کردی روی خود را و کشادگی روی خود را پس گفت رسول الله

قیل منقول است که آن مرد عیینة بن حصن فزاری بوده در ظاهر اسلام کرده و آخر مرتد شده و ذکر او می آید در حدیث دوم باب المداراة فتوهم که باب صد و هفتاد و ششم گذشت

صلّی الله علیه و آله نزد آن اعتراض عائشه بدرستی که از جمله بدترین بندگان الله تعالی
کسی است که نفرت کرده میشود هم نشینی او برای فحش زبان او یعنی خود در گفتگو مراد اینست
که چون دراز زبانست برای مصلحت با او توجه کردم اگر چه مکروه طبع من بود دوم
اصل قال رسول الله صلّی الله علیه و آله شرّ الناس عند الله یوم القیمة الذین
یکرمون اتّقاء شرّهم شرح یکرمون بصیغه مجهول باب افعال یا تفعیل است اتقاء
مصدر باب افتعال منصوب و مفعول له است و اصل یاء اول واو بوده یعنی
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بد ترین مردم نزد الله تعالی در روز قیامت
جمعیند که تعظیم کرده میشوند از ترس شر ایشان سوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام من خاف الناس لسانه فهو فی النار شرح گفت امام جعفر صادق ع
هر که ترسند مردم از زبان او پس او در آتش جهنم است چهارم اصل قال رسول الله
صلّی الله علیه و آله شرّ الناس یوم القیمة الذین یکرمون اتقاء شرّهم شرح معنی
این موافق حدیث دوم است باب صد و سی و سوم اصل باب البغی شرح این باب مذمت
زیاده روی بر مردم است در این باب چهار حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی
الله علیه و آله بدرستی که شتابان ترین باعتبار عقوبت زیاده روی است یا یعنی که اثر
عقوبت آن در دنیا نیز ظاهر میشود دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یقول
ابلیس لجنوده القوا بینهم الحسد و البغی فانهما یعدلان عند الله الشرک شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که میگوید ابلیس شیاطین را که لشکرهای اویند
بیندازید میان بنی آدم حسد و زیاده روی را بدرستی که آن دو همتایی
میکنند نزد الله تعالی شرک را در گناه یا یعنی که نزدیک شرکند سوم اصل عن مسمع ابی
سیّار انّ ابا عبد الله علیه السلام کتب الیه فی کتاب انظر ان لا تکلّمن بکلمة بغی ابدا
وان اعجبتک نفسک و عشیرتک شرح روایت است از مسمع که کنیت او ابو سیار است

انّ اعجل الشر عقوبة البغی شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

که امام جعفر صادق علیه السلام نوشت بسوی او در مکتوبی که با خبر باش که سخن نکویی
البته سنجی که در آن زیاده روی باشد هر گونه هر چند که بگفتنا آورده باشد تو
نفس تو و قبیله تو چهارم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ایها الناس ان البغی یقود
اصحابه الی النار وان اول من بغی علی الله عناق بنت آدم فاول قتیل قتله الله
عناق وکان مجلسها جریبا فی جریب وکان لها عشرون اصبعا فی کل اصبع ظفران
مثل المنجلین فسلط الله علیها اسدا کالفیل وذئبا کالبعیر ونسرا مثل البغل
فقتلوها وقد قتل الله الجبابرة علی افضل احوالهم وآمن ما کانوا شرح الجریب
بفتح جیم وکسر را بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه چهار قفیز و قفیز مین
عبارت از زمینی است که هر ضلع آن دوازده ذراع است المنجل بکسر میم و سکون
نون و فتح جیم سر نیزه که پهن باشد و جراحت آن وسیع باشد آمن بمد و الف افعل
التفضیل است و ما مصدریه است و کانوا تامه است و مصدر بجای ظرف زمان
مثل رایته مجئ الحاج و مثبت اند بود که بجای خود باشد و بهر تقدیر نسبت امن بایشان
نسبت مجازیت یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام ای مردم بدرستی که زیاده روی
میکشاند یاران خود را بسوی آتش جهنم و بدرستی که اول کسی که زیاده روی کرد
بر الله تعالی عناق بفتح عین بی نقطه و نون و الف و قاف دختر آدم بوده و بود
جای نشستن او چهار قفیز در چهار قفیز و بود او را در هر دستی بیست انگشت در هر
انگشتی دو ناخن بود که مثل دو سر نیزه پهن بود یا یعنی که هر ناخنی مثل سر نیزه بود
پس مسلط کرد الله تعالی بر او شیری را مثل فیل و گرگی را مثل شتر و کرکسی را مثل استر
پس کشتند او را و بتحقیق کشت الله تعالی متکبران را بهترین احوال ایشان و ایمن تر
وقت وجود ایشان باب صد و سی و چهارم اصل باب الفخر والکبر شرح این باب مذمت
خودستایی است و دعوی کمالست که دیگری آن را نداده در این باب شش حدیث است

این حدیث جزو خطبه ایست که می آید در کتاب الروضه در خطبه لامیر المؤمنین علیه السلام و آن بعد از مقتل عثمان و بیعت مردم با امیر المؤمنین بوده و در آن ... فقتلوها ... است ... الجریب ... بفتح جیم و کسر را ... ذراع ... کفته الجریب ستون ذراعا فی ستون ذراعا ... قال ... اوا ضرب فی ... فهو الجریب ... طول ستین ذراعا والذراع ست قبضات والقبضة اربع اصابع

نازیدن و م

اول

اول اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیهما عجبا للمتکبر الفخور الذی کان بالامس
نطفة ثم هو غدا جیفة شرح عجبا بفتح عین بی نقطه و فتح جیم و باء یک نقطه منصوب
علی مفعول مطلق فعل محذوفست بتقدیر عجبت عجبا یعنی اینکه تعجب کردم تعجبی
للمتکبر خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو للمتکبر و ضمیر محذوف راجع بعجبست
و نحویان گفته اند که عجبا بوده که صفت عجبا باشد برای اینکه جار و مجرور فعل موصوف
نمیشود و نایب وجوب آن بتر موصوف نمیشود ... و حذف فعل در امثال این مفعول
مطلق و اقامه آن در مقام فعل واجبست یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله
علیه و آله تعجبی برای صاحب تکبر خودستا آنکه بود در پیروز آب منی بعد از آن
او فردا مردار بیست دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله آفة الحسب الافتخار
والعجب شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آفت کمال آدمی خودستایی و خودپسندی
است سوم اصل عن عقبة بن بشیر الاسدی قال قلت لابی جعفر علیه السلام انا
عقبة بن بشیر الاسدی وانا فی الحسب الضخم من قومی قال فقال ما تمن علینا
بحسبک ان الله رفع بالایمان من کان الناس یسمونه وضیعا اذا کان مؤمنا
ووضع بالکفر من کان الناس یسمونه شریفا اذا کان کافرا فلیس لاحد فضل علی
احد الا بالتقوی شرح الحسب بفتح حاء بی نقطه و فتح سین بی نقطه و باء یک نقطه
زادگی یعنی نجابتی که شمرده میشود بسبب مناقب پدران الضخم بفتح ضاد
با نقطه و سکون و فتح خاء با نقطه بزرگ ما برای استفهام انکاریست با نافیه
است اذا کان مؤمنا برای اخراج مؤمن ظاهریست مثل منافقان چه ایشان در
آیت یا ایها الذین آمنوا داخلند اگر چه بر حقیقت ایمان نیستند چنانچه
می آید در باب صد و هفتاد و هفتم اذا کان کافرا برای اخراج جمعی از اهل
حق که مخالفان ایشان را کافر میشمرند یعنی روایتست از عقبه بن بشیر اسدی

بعد حرف ندا است یا م

* بنا بر اول منصوب است ...

نازیدن م

ترجیح است با نافیه ...

گفت گفتم امام محمد باقر علیه السلم را من عقبه بن بشیر اسدیم و من در زادگی عظیم از
جمله قبیله خود راوی گفت پس امام گفت چه منت میگذاری بر ما باداکی خود بدرستی
که الله تعالی بود داشت بسبب ایمان کسی را که مردم حقیر میدانند او را خوار چون مومن بود
مثل سلمان فارسی و خوار کرد بسبب کفر کسی را که مردم میدانند او را عظیم القدر
چون کافر بود مثل ابو جهل پس نیست هیچیک را رجحانی بر هیچیک مگر بتقوی یعنی
قوت ایمان اشارتست بقول الله تعالی در سوره حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم
من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم
چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلام عجبا للمختال الفخور و انما خلق من نطفة ثم یعود جیفة
و هو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به شرح عجبا بیان شده و شرح حدیث
اول این باب یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلام تعجبی است برای صاحب تکبر خودستا
و خواهی حیث که مخلوق شده از آب منی بعد از آن میشود مرداری و او در میان
آن دو که مذکور شد نمیداند که چه کرده میشود با او مثل آنکه آیا از اهل بهشت است
یا از اهل جهنم و بکدام سبب اجلش بسر می آید پنجم اصل اتی رسول الله صلی الله
علیه و آله رجل فقال یا رسول الله انا فلان بن فلان حتی عد تسعة فقال
له رسول الله صلی الله علیه و آله اما انک عاشرهم فی النار شرح آمد نزد رسول الله
صلی الله علیه و آله مردی پس گفت ای رسول الله من فلان بن فلانم تا آنکه شمرد نه
کس را از پدران خود که مشرک بودند یا اهل فخر و کبر بودند پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه و آله آگاه باش بدرستی که تو دهم ایشانی در آتش جهنم
بسبب افتخار بدیشان ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله آفة
الحسب الافتخار شرح این بیان شد در شرح حدیث دوم باب صد و سی و پنجم
اصل باب القسوة شرح القسوة بفتح قاف و سکون سین بی نقطه سخت دلی

یعنی

یعنی این باب مذمت سخت دلیست در این باب سه حدیث است اول اصل عن علی
بن عیسی رفعه قال فیما ناجی الله عز و جل به موسی علیه السلام یا موسی لا تطول
فی الدنیا املک فیقسو قلبک و القاسی القلب منی بعید شرح روایتست از علی
بن عیسی با اسناد حدیث را تا امامی که روایت این حدیث از اوست گفت در جمله آنچه
راز گفت الله عز و جل با موسی علیه السلام این است که ای موسی دراز مکن در دنیا
آرزوی خود را که سخت و بی رحم شود دل تو و حال آنکه سخت دل از من دور است
یعنی که از رحمت من دور است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا
خلق الله العبد فی اصل الخلق کافرا لم یمت حتی یحبب الله الیه الشر فیقرب
منه فابتلاه بالکبر و الجبریة فقسا قلبه و ساء خلقه و غلظ وجهه و ظهر
فحشه و قل حیاؤه و کشف الله ستره و رکب المحارم فلم ینزع عنها ثم
رکب معاصی الله و ابغض طاعته و وثب علی الناس لا یشبع من الخصومات
فاسئلوا الله العافیة و اطلبوها منه شرح بیان اصل الخلق شده در شرح حدیث اول باب
اول یحبب بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است فیقرب بصیغه
مضارع غائب معلوم باب حسن منصوب و معطوف بر یحبب است یا بصیغه
ماضی معلوم باب تفعل و معطوف بر لم یمت است الجبریة بکسر جیم و سکون
و کسر با یکنقطه و بفتح جیم و فتح و سکون با و تشدید یاء دو نقطه در پایین
از حد خود لم ینزع بنون و زای با نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائب
باب ضرب است ثم برای تنجیز است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون آفریده باشد الله تعالی بنده را وقت خلق طینت بندگان کافر نمیرد
آن بنده تا آنکه محبوب کند الله تعالی بقضا و قدر خود سوی آن بنده
بدی را پس نزدیک شود آن بنده نسبت ببدی یعنی اینکه مرتکب بدی شود

بی مبتلا میکند الله تعالی او را بدعاوی بزرگ از پیش خود و بجا و ز ارده شو
بی بی محرم میشود دل او و زبون میشود خوی او و ترش میشود روی او و آشکار
میشود رسوایی در اذنی او و کم میشود شرم او و برمیدارد الله تعالی پرده او را با
معنی که عیبهای پنهان او بتقصا و قدر آلهی ظاهر میشود و بجامی آورد گناهان
صغیره را با بیروش که فکر نمیشود از آنها مراد اینست که بعنوان اصرار از او واقع
میشود تا آنکه جوآن بجامی آورد کبائر با خالفتهای الله تعالی را و دشمن میدارد فرمان
برداری الله تعالی را و می جهد بر روی مردم با بیروش که بیر عیش داز مجادلات با مردمان
بی دعا کنید الله تعالی را و می جهد بر روی مردم با بیروش که سیر عیش داز مبتلایان
با بیر دم بی دعا کنید الله تعالی را که عافیت از آن بلا دهد و طلب کنید عافیت را
از الله تعالی **سیوم اصل** قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِلْقَلْبِ لَمَّتَانِ لَمَّةٌ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ لَمَّةٌ
مِنَ الْمَلَکِ فَلَمَّةُ الْمَلَکِ الرِّقَّةُ وَالْفَهْمُ وَلَمَّةُ الشَّیْطَانِ السَّهْوُ وَالْقَسْوَةُ **شرح**
اللمه بفتح لام و تشدید میم یکجه یافتن کسی دیگری را منصرفانه و آن دیگر لمتان
خبر مبتدای محذوف است بتقدیر للقلب لمتان یا فاعل فعل محذوف است بتقدیر یکون
لمتان الفهم عمل بمقتضای علم السهو ترک عمل بمقتضای علم **یعنی** گفت امیر المؤمنین
علیه السلام دو دریافتن است دریافتنی از فرشته پس دریافتن فرشته کسی را باعث
نازکی دل و فهمیدن کاست و دریافتن شیطان باعث نافهمیدن و سختی دل است
باب صد و سی و ششم اصل باب الظلم شرح این باب مذمت ستمکاری است و در این
باب بیست و سه حدیث است **اول اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الظُّلْمُ ثَلَاثَةٌ
ظُلْمٌ یَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ لَا یَغْفِرُهُ اللهُ وَظُلْمٌ لَا یَدَعُهُ اللهُ فَاَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی
لَا یَغْفِرُهُ فَالشِّرْکُ وَاَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی یَغْفِرُهُ فَظُلْمُ الرَّجُلِ نَفْسَهُ فِیمَا بَیْنَهُ
وَبَیْنَ اللهِ وَاَمَّا الظُّلْمُ الَّذِی لَا یَدَعُهُ اللهُ فَالْمُدَایَنَةُ بَیْنَ الْعِبَادِ

شرح المداینه بدال بی نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین و نون محاکمه یعنی
دیوان کردن میان دو خصم و مراد اینجا گناهیست که حق الناس است و باعث
محاکمه است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کار بیجا سه قسم است
اول بیجایی که رفع اثر آن موقوفست بر آمرزش الله تعالی و آن را می آمرزد الله تعالی
برای هر که خواهد **و دوم** بیجایی که رفع اثر آن موقوفست بر آمرزش الله تعالی و آن را
نمی آمرزد الله تعالی **و سوم** بیجایی که رفع اثر آن موقوف بر آمرزش الله تعالی نیست
بلکه موقوف بر دیوان الله تعالی و قطع و فصل معامله است و آن را وا نمیگذارد
الله تعالی یا بمعنی که البته دیوان آن را در قیامت یا در دنیا میکند چنانچه مثال
می آید در حدیث سوم این باب پس اما آن بیجا که نمی آمرزد آن را این شرکست چنانچه
گفته در سوره نسا اِنَّ اللهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ و اما آن بیجا که می آمرزد آن را
برای هر که خواهد پس ستم مردست خودش را در آنچه میان او و الله تعالی است
یا بمعنی که حق الناس نیست چنانچه گفته در سوره نساء وَیَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ
یَشَاءُ و اما آن بیجا که وا نمیگذارد آن را این حق الناس است که باعث دیوان آن
است میان بندگان و گرفتن حق از ظالم و دادن بمظلوم چنانچه در آیت
حدیث آینده است **دوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام فِی قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ
اِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ قَالَ قَنْطَرَةٌ عَلَی الصِّرَاطِ لَا یَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلِمَةٍ **شرح**
المظلمة بفتح میم و سکون ظاء با نقطه و کسر لام آنچه از مردم گرفته شود ناحق است
ستم **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره
الفجر بدرستی که صاحب کل اختیار تو هر آینه در کمین گاه هست گفت پلیست
در راه بهشت گذر نمیکنند از آن پل بنده که با او حق الناس باشد چند آنکه
گرفته از او نشده و بصاحبش داده نشده **سیوم اصل** عَنْ شَیْخٍ مِنَ النَّخَعِ قَالَ

قلت لابی جعفر علیه السلام انی لم ازل والیا منذ زمن الحجاج الی یومی هذا فهل لی من
توبة قال فسکت ثم اعدت علیه فقال لا حتی تؤدی الی کل ذی حق حقه شرح
روایتست از بن مرد نجاشی بفتح نون وفتح خاء با نقطه وعین بی نقطه که قبیله
مالک اشترست کفت کفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که من همیشه حاکم بوده ام
از زمان حجاج تا امروز که دانم بی آیا بوای من باز کشتی از جانب الله تعالی از
کناهان من هست راوی کفت پس امام ساکت شد بعد از ان بر کردانیدم بر او
همان سوال را پس کفت نه تا آنکه تسلیم کنی سوی هر صاحب حقی حق او را چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مظلمة اشد من مظلمة لا یجد صاحبها
علیها عونا الا الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت نیست
هیچ حق الناس سخت تر باعتبار در دیوان الهی از حق الناسی که نمی یابد صاحب آن مدد
مکر الله تعالی را یعنی که صاحبش در دنیا انتقام نمیکشد و کسی را ندید که او را مدد
نمیکند تا وقتی که قاضی خدا باشد پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما حضر
علی بن الحسین صلوات الله علیهما الوفاة ضمنی الی صدره ثم قال یا بنی او
صیک بما اوصانی به ابی علیه السلام حین حضرته الوفاة وبما ذکر ان اباه
علیه السلام اوصاه به قال یا بنی ایاک وظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت چون که حاضر شد امام زین العابدین
صلوات الله علیه را وفات چسبانید مرا بسینه خود بعد از ان کفت ای پسرک
من سفارش میکنم ترا بآنچه سفارش کرد مرا بآن پدرم امام حسین علیه السلام وقتی
که در کربلا حاضر شد او را وفات وآنچه پدرم مذکور کرد آنرا که پدرش
امیر المؤمنین علیه السلام سفارش کرده او را بآن امام زین العابدین کفت ای
پسرک من دور دار از یکدیکر خود را وستم کسی را که نمی یابد بر تو مددکاری را

مکر الله

نبسترانه کشیده و ده وکاری نداده

حضر بصیغه مجهول باب نصر است یعنی مرفوع و نایب فاعل است

مکر الله تعالی بانیمی که انتقام او الله تعالی را میکند و دو یکی در دل فیکند ششم اصل قال امیر المؤ
منین صلوات الله علیه من خاف القصاص کف عن ظلم الناس شرح کفت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه هر که ترسید از دیوان و باز خواست مرصاد چنانچه کذشت
در حدیث سوم این باب خود داری کرد از ستم مردم هفتم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام من اصبح لا ینوی ظلم احد غفر الله له ما اذنب ذلک الیوم ما لم یسفک
دما او یاکل مال یتیم حراما شرح مراد بغفران ذنبها اینجا توبه است که سرزند از او
ذنبی که جای توبه مغفور شود مثل اصرار بر کبیره ماد وما اذنب مصدریه غیر زمانیه
الی دنباب صاحب ذنب شود ذلک الیوم ظرف ذنب است ماد وما لم یسفک مصدریه
زمانیه است و ظرف لا ینوی است یا ظرف اصبح است و مقصود بیان اینست که علم قصد
ظلم وقتی باعث این توفیق می شود که مسبوق نشد بقتل حرام یا اکل مال یتیم حرام باشد حراما
حال از کل واحد از سفک دم واکل مال یتیم است و اول احتراز است از قصاص و دوم
احتراز است از اکل بمعروف یعنی کفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که صبح کند بحالی
که قصد نکند هیچیک را غالب نیست که می آید آمرزد الله تعالی برای او کناهکاری
او را در آن روز مکر آنکه صادر شده باشد از او پیش از آن صبح ریختن خونی که حرام
باشد یا خوردن مال یتیمی که حرام باشد هشتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
من اصبح لا یهم بظلم احد غفر الله له ما اجترم شرح ما اینجا مصدریه وموصول
صوله مبتوانند بود اجترام جیم دراء بی نقطه اکتساب کناه یعنی کفت رسول الله
صلی الله علیه وآله هر که صبح کند بر حالی که قصد نداشته ظلم هیچیک را می آمرزد الله
برای او اکتساب کناه او را بیان این شد در شرح حدیث سابق نهم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال من ظلم مظلمة اخذ بها فی نفسه او فی ماله او فی ولده شرح روا
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت هر که ستم کند ستمی که حق الناس باشد کرفتار میشود بآن

لا ینوی ظلم احد یعنی نیت ان لا یظلم احدا است
او برای توبه از هر ذنب در ان روز است
مکر صاحب این دو ذنب که توفیق نمی شود
برای توبه از انها یا از غیر انها نیز

کند کر ظلم

لا یهم مشتق است از همم مصدر باب نصر است الهم یعنی عزم که
منوی آن البته واقع شود لا یهم بظلم احد یعنی یهم
ابن لا یظلم است ولهذا اور اینجا ما لم یسفک دما
او یاکل مال یتیم حراما کفته شد بنابر آنکه انها واصل ظلم
احداث

مظلوم خود شد یا در مالش یا در فرزندش توضیح این میشود در حدیث سیزدهم این باب.
دهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة
شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله پرهیز کنید ظلم بر مردم را چه بدرستی که آن
باعث تاریکیهای روز قیامت است یازدهم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة شرح این موافق سابق است دوازدهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من احد یظلم بمظلمة الا اخذه الله بها فی نفسه وما
له واما الظلم الذی بینه وبین الله فاذا تاب غفر له شرح روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ یک که ستم کند بحق الناس مگر آنکه گرفتار میکند الله
بآن خواه توبه کرده باشد و خواه نه در خودش و مالش ذکر اینها بر سبیل مثالست
بقرینه حدیث آینده واما ستمی که میان او و میان الله تعالی است پس چون
توبه کند آمرزیده میشود برای او خواه شرک و خواه غیر شرک سیزدهم اصل عن عبد
الاعلی مولی آل سام قال قال ابو عبد الله علیه السلام مبتدئا من ظلم سلط الله علیه
من یظلمه او علی عقبه او علی عقب عقبه قال قلت هو یظلم فیسلط الله علی
عقبه او علی عقب عقبه فقال ان الله عز وجل یقول ولیخش الذین لو ترکوا
من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله ولیقولوا قولا سدیدا
شرح روایتست از عبد الاعلی که منسوبست بآل سام گفت که گفت امام جعفر صادق
علیه السلام در حالی که ابتدا کننده بود در مقابل سخن کسی نبود که هر که ستم کند بر کسی مسلط
میکند الله تعالی بر او کسی را که ستم کند او را یا مسلط میکند بر فرزند او یا مسلط میکند
بر فرزند فرزندان او راوی گفت گفتم بر سبیل استفهام تعجبی که او ستم میکند الله
تعالی بر فرزند او یا بر فرزند فرزندان او پس گفت برای رفع تعجب بدرستی که الله
عز وجل میگوید در سوره نساء و باید که بترسند جمعی که اگر واگذارند بعد از خود

پس مسلط میکند

شان

خودشان فرزندانی را که ضعیف باشند دفع ستم از خود نتوانند کرد میترسند بر ایشان که مبادا
که کسی ستم بر ایشان کند پس باید که پرهیز کنند از عذاب الهی و باید که گویند سخنی که درست
است سخنی مانند که دفع تعجب [illegible] کرد ولم آن ابیان نکرده و میتواند بود که ستم بر فرزندان
انتقام دانسته باشد برای ایشان و برستی که ایشان راضی شوند و انتقام باشد بسبب بدی
ایشان چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله عز وجل اوحی الی نبی من انبیائه
فی مملکة جبار من الجبابرة ان ائت هذا الجبار فقل له انی لم استعملک علی سفک الدماء
واتخاذ الاموال وانما استعملتک لتکف عنی اصوات المظلومین فانی لن ادع ظلامتهم
وان کانوا کفارا شرح الظلامة بضم ظاء با نقطه وتخفیف لام آنچه از مردم مظلوم
اینکه است ستم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله عز وجل
وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران خود که در مکان پادشاهی متکبری از متکبران بود که برو
نزد این متکبر پس بگو او را از جانب من بدرستی که من حاکم نکردم ترا بر قضا و قدر خود تو را برای
ریختن خونها و گرفتن مالها برای خود و جز این نیست که حاکم کردم ترا برای اینکه باز داری
از من آوازهای مظلومان را بدرستی که من هرگز [illegible] انتقام وا نمیگذارم مظلمه ایشان را
هر چند که کافران باشند مراد اینست که پادشاهی با کفر و شرک مستمر میباشد و نمیماند با ظلم
بر مردم مسلمانان پس اگر ترک ظلم نکنی پادشاهی تو برهم خواهد خورد پانزدهم اصل سمعت
ابا عبد الله علیه السلام یقول من اکل مال اخیه ظلما ولم یرده الیه اکل جذوة من
النار یوم القیمة شرح الجذوه بفتح و ضم و کسر جیم و سکون ذال با نقطه پاره آتش
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر که خورد مال برادر دینی خود را از
روی ستم و واپس ندهد مظلمه آن را بسوی او میخورد پاره از آتش را در روز قیامت
چه جای مال دیگران شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال العامل بالظلم
والمعین له والراضی به شرکاء ثلثتهم شرح روایتست از امام جعفر صادق ع

گفت بدرستی حالی که با ظالم حکومت کند و کسی که مددکار او باشد و کسی که راضی باشد بکردار او

شریکند در عذاب هر سه ایشان **هفدهم اصل** سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ إِنَّ الْعَبْدَ

لَیَکُونُ مَظْلُوماً فَمَا یَزَالُ یَدْعُو حَتّٰی یَکُونَ ظَالِماً **شرح** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم

میگفت بدرستیکه بنده هر آینه گاهی میباشد مظلوم پس نفرین بر ظالم خود میکند

تا میشود ظالم بسبب تجاوز از حد نفرین مثل اینکه راضی بقضای الهی در رفع با خبر

نفرین نشود یا مثل اینکه برای اندک ظلمی طلب فنای فرزندان ظالم و قبیله ظالم و مانند اینها

کند **هجدهم اصل** عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَنْ عَذَرَ ظَالِماً بِظُلْمِهِ سَلَّطَ اللّٰهُ

عَلَیْهِ مَنْ یَظْلِمُهُ وَإِنْ دَعَا لَمْ یُسْتَجَبْ لَهُ وَلَمْ یَأْجُرْهُ اللّٰهُ عَلٰی ظُلَامَتِهِ **شرح** روا

از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که امام گفت هر که معذور دارد ظالم را

در ظلم او و چنانچه میگویند بی این ظلم معامله پیش نمیرود مسلط میکند الله تعالی برا او

کسی را که ظلم کند او را و اگر دعا کند برای دفع ظلم از خود مستجاب نمیشود برای او دعا

نمیدهد او را الله تعالی بسبب مظلمه او یعنی که عوض ندارد در آخرت و این منافات

ندارد با اینکه انتقام از ظالم او کشیده شود چنانچه ظاهر شد در حدیث اول این

باب **نوزدهم اصل** عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ مَا انْتَصَرَ اللّٰهُ مِنْ ظَالِمٍ إِلَّا

بِظَالِمٍ وَذٰلِکَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی بَعْضَ الظَّالِمِینَ بَعْضاً **شرح** روا

از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که گفت انتقام نکشید الله تعالی از ستمکاری

در دنیا مگر بستمکاری دیگر و این مضمون قول الله تعالی است در سوره انعام

~~قَالَ النَّارُ مَثْوَاکُمْ خَالِدِینَ فِیهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ إِنَّ رَبَّکَ حَکِیمٌ عَلِیمٌ وَکَذٰلِکَ نُوَلِّی~~

~~الله تعالی اولیای شیاطین را که آتش جهنم جای شماست و جاودانی که خالدین با~~

~~در آن آتش مگر آنچه خواست الله تعالی در نجات شما از انواع عذاب که مختلف میشود~~

~~بتفاوت صنوف اجناس استحقاق شما بیان ماشاء الله اینکه بدرستی که صاحب~~

عن عبد الله بن سنان م

عن ابی بصیر م

کل اختیار و تو رعایت کننده مصلحتی است بغایت دانا است بقدر استحقاق هر کسی

~~همچو آن انواع عذاب در جهنم که زاید بر خلود جهنم است انتقام میکشیم در دنیا~~

~~همیشه از بعض ظالمان ببعضی دیگر و در این حدیث اشارتست باینکه الا در الا ماشاء~~

~~بمعنی غیر است چنانچه موافق مذهب بعض نحویانست که شرط نکرده اند در الا~~

~~هرگاه بمعنی غیر باشد اینکه موصوف آن جمع و منکر موصوف آن منکر باشد صریحا~~

~~الا اینجا صفت مفعول مطلق محذوفست لیکن چون آن مفعول مطلق برای تاکید است~~

~~در حکم منکر است و مثال البد کذلک ماشاء الله است یا نفی که چنانچه برای خالدین~~

~~سوای خلود انواع تعذیب در جهنم هست همچنان برای بیان انتقام در دنیا بسبب~~

~~تسلیط ظالمان بعضی بر بعضی هست~~ **بیستم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ

مَنْ ظَلَمَ أَحَداً فَفَاتَهُ فَلْیَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ لَهُ فَإِنَّهُ کَفَّارَةٌ لَهُ **شرح** گفت رسول الله صلی الله

عَلَیْهِ وَآلِهِ هر که ظلم کند یکی را پس نتواند یافت آن مظلوم را تا رد مظلمه کند پس باید که

طلب آمرزش کند از الله تعالی برای آن مظلوم چه بدرستی که آن استغفار کفاره

برای ظالم یعنی تا نکرد از جمله استغفار اینست که تصدق کند از جانب مظلوم مالی را که ظلم

کرده **بیست و یکم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ أَصْبَحَ وَهُوَ لَا یَهُمُّ

~~بِظُلْمِ أَحَدٍ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ مَا اجْتَرَمَ~~ **شرح** ~~الاجترام بجیم و را بی نقطه مصدر باب~~

~~افتعال کسب گناه~~ و معنی این ظاهر است از شرح حدیث هشتم این باب **بیست و**

دوم اصل دَخَلَ رَجُلَانِ عَلٰی أَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فِی مُدَارَاةٍ بَیْنَهُمَا وَمُعَامَلَةٍ فَلَمَّا

أَنْ سَمِعَ کَلَامَهُمَا قَالَ أَمَا إِنَّهُ مَا ظَفِرَ أَحَدٌ بِخَیْرٍ مَنْ ظَفِرَ بِالظُّلْمِ أَمَا إِنَّ الْمَظْلُومَ یَأْخُذُ

مِنْ دِینِ الظَّالِمِ أَکْثَرَ مِمَّا یَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنْ مَالِ الْمَظْلُومِ ثُمَّ قَالَ مَنْ یَفْعَلِ الشَّرَّ

بِالنَّاسِ فَلَا یُنْکِرِ الشَّرَّ إِذَا فُعِلَ بِهِ أَمَا إِنَّهُ إِنَّمَا یَحْصُدُ ابْنُ آدَمَ مَا یَزْرَعُ وَلَیْسَ

یَحْصُدُ أَحَدٌ مِنَ الْمُرِّ حُلْواً وَلَا مِنَ الْحُلْوِ مُرّاً فَاصْطَلَحَ الرَّجُلَانِ قَبْلَ أَنْ یَقُومَا

شرح المداراة بدال بنقطه وراء بنقطه و فتح همزه مدافعه در خصومت من ان بفتح همزه و تخفیف نون زائده برای تاکید اتصال است ظفر بظاء با نقطه و فاء و را بنقطه بصیغه ماضی معلوم از باب علم است الظفر بفتح ظاء و فتح فاء مطلب رسیدن باد و بخیر از قبیل باد و بالظلم خبر مبتدا اول برای آلت مجاز است مثل قلم زید بقیام حق و دوم صله ظفر است و من بکسر میم صله افعل التفضیل است یا اول صله ظفر و دوم برای آلت حقیقی است و من برای تعلیل است و متعلق بظفر است ظلم مصدر مبنی برای فاعل است و بنا بر احتمال اول میتواند بود که مصدر مبنی برای مفعول باشد و حاصل همه یکیست ما ان المظلوم تا آخر استیناف بیانی سابقست ینال بصیغه مجهول از باب منع است یعنی داخل شد ندیم و مرد بر امام جعفر صادق علیه السلام در منازعه که میان ایشان بود و معامله پس چون شنید سخن ایشان را ندیم گفت آگاه باشید بدرستی که ظفر یافته هیچ یک بظفری که بهتر باشد از ظفر بظلم میکرد یا انکه بیان این آنکه آگاه باشید بدرستی که مظلوم میگیرد از فعل صالح ظالم بیشتر از آنچه میگیرد ظالم از مال مظلوم بعد از آن امام گفت هر که کند بد را با مردم پس باید که عیب نشمرد بد را چون کرده شود با او مراد اینست که با وجود آنکه دین ظالم میرود انتقام نیز در دنیا از او کشیده میشود آگاه باشید بدستی که شان اینست که جز این نیست که میدرود فرزند آدم آنچه را که میکارد و نیست اینکه درود یکی از تخم تلخ بر شیرین را و نه از تخم تلخ شیرین پس تلخ را پس با هم صلح کردند آن دو مرد پیش از آنکه برخیزند بیست و سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خاف القصاص کف عن ظلم الناس شرح این ظاهر است از شرح حدیث ششم این باب باب بیست و هفتم اصل باب اتباع الهوی شرح الهوی بفتح هاء و تخفیف واو والف مقصوره خواهش نفس را گویند خواهش بد مستولی

مستحق نظلومیت جز عبارتست از نفع حاصل در روز قیامت و مراد اینجا ثواب نیست زیرا که ثواب در مقابل فعل اختیاری است و ما نحن فیه اختیاری نیست من موصوله و مضاف الیه ظفر بصیغه معلوم باب علم بتقدیر ظفره است و ضمیر مقدر راجع بخیر است و در بالظلم برای سببیت است و مراد بظلم ظلم جز او بر او است مراد اینست که چیزی که حاصل میشود در روز قیامت برای مظلوم در دنیا افضل از هر چیزیست که بسبب فعل غیر اختیاری او باشد ص

بنفع کسی که ظفر یافته باشد آن نفع بسبب ظلم دیگری بر او ص

تحقیقا یا تقدیرا ص

چنانچه اینجاست یعنی این باب مذمت پیروی خواهش نفس است بدانکه در این باب چهار حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول احذروا اهواکم کما تحذرون اعداکم فلیس شیء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السنتهم شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت حذر کنید از خواهشهای نفس خودشان و درویدهای زبانهای خودشان یا نمیعنی که بد و ضرر بیرون خواهش نفس و سخن نا موجه بیشتر از ضرر هر دشمنست دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الله عز و جل و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه علی هوای الا شتت علیه امره و لبست علیه دنیاه و شغلت قلبه بها و لم اوته منها الا ما قدرت له و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا استحفظته ملائکتی و کفلت السموات و الارضین رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر و اتته الدنیا و هی راغمة شرح بعض این حدیث گذشت در باب سفت و دوم یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل که قسم به بزرگی خودم و بی عیبی خودم و بزرگی خودم و روشنایی خودم مرحمم را با رسالت دال و تعیین ائمه و بالایی خودم از ضرر معاصی بندگان و بلندی مرتبه خودم از انتفاع بطاعات بندگان که ترجیح نمیدهد بنده خواهش نفس خود را بر آنچه من تکلیف کرده ام او را بآن مگر آنکه پراکنده و بی سامان میکنم بر او کار او را و سر در کم میکنم بر او کار دنیای او را و مشغول میکنم دل او را بکار دنیا که از یاد من غافل شود و نمیدهم او را از دنیا چیزی که از آن منتفع شود مثل خوردنی و پوشش مگر آنچه تقدیر کرده ام برای او خواه کم و خواه زیاد و قسم به بی نیکی خودم و بی عیبی خودم و بزرگی خودم و روشنایی خودم و بالایی خودم و بلندی مرتبه خودم که ترجیح نمیدهد بنده آنچه را که من تکلیف کرده ام

خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود چه نیست چیزی دشمنتر برای مردان از پیروی خواهشهای نفس ص

او را با آن بر خواهش نفس خود مگر آنکه نگاهبان او میکنیم فرشتگان خود را و فضا
میکنیم آسمانها را و زمینها را که رزق او را باو رسانند بی تعب و میباشیم من برای
او در پس سودای هر سوداگری مراد اینست که من برای او سودا میکنم و نفعی که روانی
حاصل میکنم مثل نفع جمع سوداگرانست بر فرضی که برای او سودا میکرده باشند سیوم
اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ اِنَّمَا اَخَافُ عَلَیْکُمُ اثْنَتَیْنِ اتِّبَاعَ الْهَوَی
وَطُولَ الْاَمَلِ اَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَی فَاِنَّهُ یَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَاَمَّا طُولُ الْاَمَلِ فَیُنْسِی الْاٰخِرَةَ
شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جز این نیست که میترسم بر شما دو خصلت
اول پیروی خواهش نفس دوم درازی آرزو اما پیروی نفس پس بدرستیکه آن
منع میکند از پیروی حق که علم باشد و اما درازی آرزو پس فراموش میآورد
آخرت را چهارم اصل قَالَ لِی اَبُو الْحَسَنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ اتَّقِ الْمُرْتَقَی السَّهْلَ اِذَا کَانَ مُنْحَدَرُهُ
وَعْرًا قَالَ وَکَانَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ یَقُولُ لَا تَدَعِ النَّفْسَ وَهَوَاهَا فَاِنَّ هَوَاهَا
فِی رَدَاهَا وَتَرْکُ النَّفْسِ وَمَا تَهْوَی اَذَاهَا وَکَفُّ النَّفْسِ عَمَّا تَهْوَی دَوَاؤُهَا شرح
اتقی بصیغه افعل التفضیل است مشتق از تقوی از برای مفعول است و مبتدا
المُرتَقَی بفتح قاف بصیغه اسم مکان باب افتعال از الغرا السهل مرفوع و خبر
مبتدا است و میتوان گفت اتقی بتشدید تاء مفتوح بصیغه مضارع متکلم
وحده از باب افتعال باشد و السهل منصوب و صفت المرتقی باشد المنحدر بفتح
دال بصیغه اسم مکان باب انفعال نشیب الوعر بفتح واو و سکون و کسر
عین بی نقطه و راء بی نقطه ناهموار یعنی گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام
فراز آنست که هموار باشد چون باشد نشیب آن ناهموار اشاره است باینکه اگر چه پیروی
هوای نفس هموار است اما عاقبت ناهموار دارد امام گفت و امام جعفر صادق ع که
میگفت مگذار نفس را با خواهش آن چه بدرستی که خواهش آن در هلاک

آنست

(حاشیه: مضمون این حدیث مذکور است در کتاب الروضه و در جزو ششم از جیب جزو در خطبه لامیر المؤمنین علیه السلام یعنی م)
(حاشیه: عن عبد الرحمن بن الحجاج قال م)
(حاشیه: اتق بکسر همزه و تشدید تاء دو نقطه در بالا و کسر قاف است م)
(حاشیه: روایت از عبد الرحمن بن حجاج گفته کرده)

آنست یعنی که باعث هلاک آخرت را میخواهد چنانچه گفته در سوره یوسف
اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ و واگذاشتن نفس با آنچه میخواهد باعث زیادتی مرض
نفس است و باز داشتن نفس از آنچه میخواهد دوای نفس است باب صد و هشتم
اصل باب المکر والغدر والخدیعة شرح المکر بفتح میم و سکون کاف و راء بی نقطه
مصدر باب نصر باطل را برنگ حق وا نمودن و مکر دو اصل یعنی کار زشتی است که آن را
جنرها راسخ میکنند الغدر بفتح غین بانقطه و سکون دال بی نقطه و راء بی نقطه مصدر
باب نصر و ضرب و علم بیوفایی الخدیعة بفتح خاء با نقطه و کسر دال بی نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و عین بی نقطه اسم مصدر باب منع آزار کسی رسانیدن جایی که او نداند
خواه بعنوان مکر و خواه بغیر آن یعنی این باب مذمت رنگ کردن و بیوفایی و فریب
در این باب پنج حدیث است اول اصل قَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ لَوْلَا اَنَّ
الْمَکْرَ وَالْخَدِیعَةَ فِی النَّارِ لَکُنْتُ اَمْکَرَ النَّاسِ شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
اگر نه این میبود که رنگ کردن باطل برنگ حق و فریب مردم در آتش جهنم است با
ناصاحبش هر آینه میبودم رنگ کننده ترین مردم این کلام مردود کلام جمعیست که
معویه را صاحب تدبیر میشمردند بسبب مکر او دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَآلِهِ لَیْسَ مِنَّا مَنْ مَاکَرَ مُسْلِمًا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله نیست
از ما اهل اسلام کسی که مکر کند با مسلمانی سیوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ قَالَ
سَاَلْتُهُ عَنْ قَرْیَتَیْنِ مِنْ اَهْلِ الْحَرْبِ لِکُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَلِکٌ عَلَی حِدَةٍ اقْتَتَلُوا ثُمَّ اصْطَلَحُوا ثُمَّ اِنَّ
اَحَدَ الْمَلِکَیْنِ غَدَرَ بِصَاحِبِهِ فَجَاءَ اِلَی الْمُسْلِمِینَ فَصَالَحَهُمْ عَلَی اَنْ یَغْزُوَ مَعَهُمْ تِلْکَ
الْمَدِینَةَ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَا یَنْبَغِی لِلْمُسْلِمِینَ اَنْ یَغْدِرُوا وَلَا یَاْمُرُوا بِالْغَدْرِ
وَلَا یُقَاتِلُوا مَعَ الَّذِینَ غَدَرُوا وَلٰکِنَّهُمْ یُقَاتِلُونَ الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدُوهُمْ وَلَا یَجُوزُ
عَلَیْهِمْ مَا عَاهَدَ عَلَیْهِ الْکُفَّارُ شرح تلک المدینة مضاف و مضاف الیه است

(حاشیه: ثم اصطلحوا م)
(حاشیه: یعنی اهل القریة الاخری است م)

بفتح میم وکسر لامست والمدینه بفتح میم وکسر دال بنقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین
بصیغه اسم مفعول معتل العین باب ضربست الدین بکسر دال وسکون یا استعداد
وقهر وغلبه وبفتح دال خوار کردن ومیتواند بود که المدینه بضم میم وفتح دال وتشدید
یاء مفتوحه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل باشد ماخوذ از دین بکسر دال وسکون یا بمعنی
خواری وحاصل همه یکیست مراد غدر کرده شده است وموصوف المدینه محذوفست
تقدیره ملک القوم المدینة **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
پرسیدم او را از دو مجمع مردمان از کافران حربی هر یکی از آن دو مجمع را پادشاهیست
جدا گانه باهم جنگ کردند بعد از آن صلح کردند بعد از آن بدرستیکه یکی از آن
دو پادشاه بی وفایی کرد با یار خود با نیروش که آمد سوی مسلمانان پس صلح کرد
با مسلمانان برین نهج که جنگ کنند باتفاق مسلمانان با پادشاه آن جمع که غدر
کرده شده اند پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم سزاوار نیست مسلمانان را که بیوفایی
کنند ونه اینکه امر کنند دیگرانرا به بیوفایی ونه اینکه جنگ کنند باتفاق آن جماعت
که بی وفایی کردند ولیکن مسلمانان جنگ می کنند با آن مشرکان که صلح نکرده اند
با مسلمانان هر جا که یابند آن مشرکانرا و کفار نیست بر مسلمانان آنچه بیان
کردند بر آن کافران باهم مراد اینست که صلح مسلمانان با این طایفه که بیوفایی
کردند باعث این نمیشود که مسلمانان را حرام باشد جنگ با آن طایفه دیگر
که غادر ان با ایشان صلح کرده اند بلکه هر وقت وهر جا که میسر شود جنگ میکنند
با آن طایفه دیگر حاصل اینست که صلح مسلمانان با جمعی که صلح کرده اند با طایفه
لازم نداردد صلح مسلمانانرا با آن طایفه **چهاردهم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ يَجِيْئُ كُلُّ غَادِرٍ بِإِمَامٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَائِلًا شِدْقُهُ حَتّٰى يَدْخُلَ النَّارَ
شرح باء در بامام صله غادر است و یا بامام ظرف لغوست ومتعلق بغادر است

ومراد امام حقست یا با بمعنی مع است و بامام ظرف مستقرست ومراد بامام ضلالت
که سر دار عهد شکنانست وحاصل هر دو یکیست ومراد آمدن کسی است که عهدی که در
محکمات کتب الهی شده ومؤکد بوصایاء انبیا برای اوصیاء خود شده که اختلاف نکنند از روی
ظن وخود رایی شکستن کرده وپیروا امام عالم بجمیع احکام الهی باید بود وفا نکرده پس پیروی
امام ضلالت کرده الشدق بکسر شین بانقطه وسکون دال بی نقطه جانب دهن
وکج جانب دهن علامت اینست که در دنیا استهزا با آیات الله تعالی کرده تا بار برد
کج **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه وآله می آید هر بیوفا با امامی در روز قیامت بر حالی
که کج باشد جانب دهن او تا آنکه داخل میشود در آتش جهنم **پانزدهم اصل** قَالَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ
صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوْفَةِ يَا اَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ
الْغَدْرِ كُنْتُ مِنْ اَدْهَى النَّاسِ اَلَا اِنَّ لِكُلِّ غَدْرَةٍ فَجْرَةً وَلِكُلِّ فَجْرَةٍ كَفْرَةً اَلَا وَاِنَّ
الْغَدْرَ وَالْفُجُوْرَ وَالْخِيَانَةَ فِى النَّارِ **شرح** ادهی بدال بی نقطه افعل التفضیل معتل
اللام باب ضربست الدهی بفتح دال وسکون ها زیرکی را بیدا اندیشی وکمال زیرکی
واول اینجا مناسبترست غدره بفتح عین بانقطه وسکون دال بی نقطه ودراء بی نقطه
وتاء وحدتست فجره بفتح فا وسکون جیم وراء بی نقطه وتاء وحدتست الکفره
بفتح وضم کاف وسکون فا وراء بی نقطه وتاء وحدت یک بوشانیدن حق از
صاحب حق یعنی خیانت ونادادن امانت بصاحبش **یعنی** گفت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه در ساعتی که میان روزی بود بر حالی که او خطبه میگفت
بالای منبر در کوفه که ای مردمان اگر نه ناخواستن بیوفایی بعهد خدا و رسول بود
میبودم از جمله زیرک تر دشمن آوردیده ترم مردم آگاه باشید بدرستی که یک بیوفایی
لازم دارد یک بی پروایی در معاصی را وهر یک بی پروایی در معاصی لازم دارد یک
خیانت با خدا و رسول را آگاه باشید و بدرستی که بیوفایی وبی پروایی در معاصی

وخیانت در آتش جهنم است با صاحبش باب صد و سی و نهم اصل باب الکذب
شرح این باب مذمت دروغ است در این باب بیست و دو حدیث است اول اصل
عَنْ اَبِي النُّعْمانِ قالَ قالَ اَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يا اَبَا النُّعْمانِ لا تَكْذِبْ عَلَيْنا كِذْبَةً فَتُسْلَبَ
الْحَنِيفِيَّةَ وَلا تَطْلُبَنَّ اَنْ تَكُونَ رَاْساً فَتَكُونَ ذَنَباً وَلا تَسْتَاْكِلِ النّاسَ بِنا فَتَفْتَقِرَ فَاِنَّكَ
مَوْقُوفٌ لا مَحالَةَ وَمَسْئُولٌ فَاِنْ صَدَقْتَ صَدَّقْناكَ وَاِنْ كَذَبْتَ كَذَّبْناكَ شرح
شبیه باین گذشت در حدیث ششم باب صد و هفدهم و تسلب بصیغه مجهول مخاطب
باب ضرب است و مضوب است و نائب فاعل ضمیر مستتر است که مفعول اول است
الحنیفیة منصوب و مفعول دوم است ذنبا بکسر ذال با نقطه و سکون همزه و با بی نقطه
است یعنی روایت است از ابو النعمان گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام ای ابو النعمان
دروغ مبند بر ما یک دروغ تا مبادا که برطرف کرده شود از تو ملت اسلام و طلب مکن
سرکردگی را تا مبادا که باشی کوچک مردم خوار و مخور مال مردم را بوسیله ما تا محتاج
و گنده آنچه ما در خود نیکو بیم مثل دعوی علم اسمه بغیب تا مبادا که تهی دست
شوی چه بدرستی که تو واداشته میشوی در قیامت ناچار و پرسیده میشوی
از دعوی علم ما بغیب مثلا پس اگر راست گفتی تصدیق میکنیم ترا و اگر دروغ گفتی
تکذیب میکنیم ترا دوم اصل كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِما يَقُولُ
لِوُلْدِهِ اتَّقُوا الْكِذْبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ فَاِنَّ الرَّجُلَ اِذا
كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ اَما عَلِمْتُمْ اَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قالَ
ما يَزالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتّى يَكْتُبَهُ اللّٰهُ صِدِّيقاً وَما يَزالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتّى
يَكْتُبَهُ اللّٰهُ كَذّاباً شرح امام زین العابدین صلوات الله علیه میگفت اولاد
خود را که پرهیز کنید دروغ را کوچک را از دروغ و بزرگ را در هر جد و خوش
طبعی چه بدرستی که مرد چون دروغ گوید در کوچک جرات بهم میرساند

دروغ

دروغ در بزرگ ایا ندانستید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که گاهی میشود
اینکه متکلم بنده راست میگوید تا آنکه مینویسد او را الله تعالی بغایت راستگو
و گاهی میشود اینکه متکلم بنده دروغ میگوید تا آنکه مینویسد او را الله تعالی بغایت
دروغگو سیوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ اَقْفالاً
وَجَعَلَ مَفاتِيحَ تِلْكَ الْاَقْفالِ الشَّرابَ وَالْكِذْبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرابِ شرح شر در اول صفة
مشبهه است و در دوم افعل التفضیل است و من تفضیلیه است یا صفه مشبهه است
و من تعلیلیه است و بنا بر اول مراد بالکذب کذب بر الله تعالی و رسول او و ائمه
علیهم السلام است و باین اشارت کرده مصنف رحمه الله تعالی که حدیث چهارم و بعد از
متصل باین ذکر کرده و بنا بر دوم مراد بالکذب میتواند بود که مطلق دروغ باشد
الشراب بفتح شین با نقطه و تخفیف را بی نقطه و الف و با یک نقطه آنچه آشامند و مراد
اینجا آشامیدنی مسکر است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که
الله عز و جل گردانیده برای عمل بد قفلها مثل نماز که منع نحا میکند و گردانیده کلیدهای
آن قفلها را در شراب و دروغ بر خدا و رسول و ائمه در فتواهای از روی علم بد
تر از شراب مسکر است بار اول اینست که دروغ بدیست که باعث آن میشود شراب چهارم
اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قالَ اِنَّ الْكِذْبَ هُوَ خَرابُ الْاِيمانِ شرح الخراب بفتح
خاء با نقطه و تشدید را بی نقطه و الف و با یک نقطه بصیغه مبالغه باب نصر تخریب
و ویران کننده یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آن دروغ
که ضمن است با نیفی که بدتر است از شراب چنانچه گذشت در حدیث سابق دعا
طعونت چنانچه می آید در چهارم آن در حقیقت که بغایت ویران کننده ایمانست یعنی
که آن کذب بر خدا و رسول است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث آیند پنجم اصل
عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام قالَ الْكِذْبُ عَلَى اللّٰهِ وَعَلى رَسُولِهِ مِنَ الْكَبائِرِ شرح روایت

ودر بعض نسخ ذنبا بفتح دال با نقطه و فتح نون است حم

ودفع منافات میان این و احادیث و آنها که بر اینکه اکبر کبایر شرب خمر است
می آید در کتاب الاشربه در شرح حدیث سیوم باب النوادر که باب نهی حکم آنست حم

الف لام الکذب برای عهد خارجی است و مراد و کذب
بر الله و رسول است و ایمان برای جنس است الخراب
بفتح خاء با نقطه و تخفیف راء و الف و باء
یکنقطه مصدر باب نصر است بمعنی اسم فاعل است برای
مبالغه و مضاف بمفعول برهست ایراد حم

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت دروغ بر الله تعالی و بر رسول او از جمله گناهان
کبیره است اشارتست باینکه دروغهای دیگر صغیره است مخفی نماند که مراد بکذب
اینجا مخالف حقیقت است خواه مخالف واقع نیز باشد و خواه نه پس شامل حکم از
روی ظن نیز میشود و بیان میشود در شرح حدیث هفدهم این باب و در شرح حدیث
دوازدهم باب صد و شصت و سوم ششم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ اِنَّ
اَوَّلَ مَا يُكَذِّبُ الْكَذَّابَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ الْمَلَكَانِ اللَّذَانِ مَعَهُ ثُمَّ هُوَ يَعْلَمُ اَنَّهُ
كَاذِبٌ شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت اول کسی که تکذیب میکند
بغایت دروغگو در دعوی ایمان که محکمات قرآن بر زبان اوست و مخالفت آنها
میکند چنانچه مذکور میشود در حدیث آینده الله عز و جل است بعد از آن دو
فرشته که با او نیند بعد از آن خود شر اشتباه ندارد در اینکه دروغ میگوید در دعوی
ایمان بخلاف تابعان او که ایشان را اشتباهات پیش آمده هفتم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عليه السلام يَقُولُ اِنَّ الْكَذَّابَ يَهْلِكُ بِالْبَيِّنَاتِ وَيَهْلِكُ اَتْبَاعُهُ بِالشُّبُهَاتِ شرح
الکذّاب بفتح کاف و تشدید ذال با نقطه بغایت دروغگو در دعوی ایمان و آن
شامل پیشوایان ضلالت و تابعان ایشانست لیکن مراد اینجا کسی است که مبالغه
در تکذیب او بیشترست پس مخصوص پیشوایانست از قریش که با وجود علم بمحکمات کتاب
و سنت مخالفت آنها کردند یهلک هر دو جا بصیغه ماضی معلوم باب تفعل
التهلک بغایت هالک شدن و ممکن ست که هر دو جا یا در دوم بصیغه مضارع
غائب باب ضرب و منع و علم باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت بدرستی که بغایت دروغگو در دعوی ایمان بغایت هالک شد بسبب
حجتهای هویدای نقلی که ظاهر البطلانست چه مخالفت صریحا با محکماتی که
بر زبان اوست و صریحست در نفی ایشان یعنی بغایت هالک شدن بسبب

او بسبب روایات دروغ و مانند آنها که مخالف است با محکماتی که بر زبان ایشان
نیست اشارتست بقول الله تعالی در سوره شعرا فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ و
مذکور شد در حدیث چهارم باب صد و نود و نهم هشتم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ
عليه السلام يَقُولُ اِنَّ آيَةَ الْكَذَّابِ بِاَنْ يُخْبِرَكَ خَبَرَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَالْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
فَاِذَا سَاَلْتَهُ عَنْ حَلَالِ اللّٰهِ وَحَرَامِهِ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ شَيْءٌ شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که علامت بغایت دروغگو که دعوی علم
بغیب میکند بسبب مکاشفه با این حاصل میشود که خبر دهد ترا بسبب مکاشفه
خبر آسمان و زمین و مشرق و مغرب پس چون سوال کنی او را از مسئله حلال الله تعالی
و حرامش نباشد نزد او چیزی از علم اشارتست باینکه حیلت ها را اول میتواند کرد و
عاجز میشود و اقرار بجهل خود میکند حکایت یکی از صوفیه دعوی علم بغیب
بسبب مکاشفه کرد گفتم اگر راست میگویی در حقه کاغذی نوشته میگذارم
آن را مهر میکنم بروشی که حیلت در آن نرود و تسلیم تو میکنم تا در جای غائب خود
داشته باشی یک روز و یک هفته و یک سال و بیشتر تا آن قدر که خواهی و بگو که حقیقت
آن نوشته چیست گفت این از آنهایی که بنزول آن دانست بمکاشفه گفتم دلیل بر بطلان
دعوی شما ظاهر تر از این نیست که خبر از پس کوه قاف میدهید و خبر از حاشی
غائب خود نمیتوانید داد حکایت شخصی پرسید یکی از مدعیان مکاشفه را
که اگر کسی در غائب شک کند میان دو و سه حکم آن چیست گفت دل ما صافست
و هر شک نمیکنیم نهم اصل سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام يَقُولُ اِنَّ الْكِذْبَةَ لَتُفَطِّرُ
الصَّائِمَ قُلْتُ وَاَيُّنَا لَا يَكُونُ ذٰلِكَ مِنْهُ قَالَ لَيْسَ حَيْثُ ذَهَبْتَ اِنَّمَا ذٰلِكَ الْكَذِبُ
عَلَى اللّٰهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْاَئِمَّةِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ شرح تفطر بصیغه
معلوم غائبه باب تفعیلست التفطیر روزه کردن روزه دار بهمین معنی

از باب نصر و ضرب و افعال نیز آمده یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که یکدروغ هر آینه باطل میکند روزه را گفتم وکدام ما صادر نمیشود آن یکدروغ از او گفت نیست مراد من آنکه خیال میکنی جز این نیست که آن یکدروغ دروغ بر الله تعالی و بر رسول او و بر ائمه صلوات الله علیه و علیهم است مقصود اینست که تا در الکذبه برای وحدت نوعیت نه شخصی دهم اصل ذکر الحائک لابی عبد الله علیه السلام انه ملعون فقال انما ذاک الذی یحوک الکذب علی الله و علی رسوله صلی الله علیه و آله شرح انه بفتح همزه بدل اشتمال الحائک است یعنی مذکور شد بافنده برای امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او ملعونست پس امام گفت جز این نیست که این بافنده که ملعونست آنکس است که میبافد دروغ را بر الله تعالی و بر رسول او صلی الله علیه و آله بسبب فتواهائی که از روی علم نگفت یازدهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله و جده شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام نمی یابد بنده مزه ایمان را تا وقتی که ترک کند دروغ را خواه خوش طبعی و خواه جد دروغ دوازدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الکذاب هو الذی یکذب فی الشیء قال لا ما من احد الا یکون ذلک منه و لکن المطبوع علی الکذب شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بغایت دروغگو که عمل بروایت او نمیتوان کرد و اجتناب از مواخاة او میباید کرد چنانچه می آید در حدیث چهاردهم آیا او آنکس است که گاهی دروغ میگوید در چیزی مراد اینست که آیا دروغ او معنون ندرت چون مکرر شود مبالغه در آن میرود گفت نه نیست هیچیک از راویان و مصاحبان متعارف مگر آن که صادر میشود آنچه گفتی از او مراد اینست که اگر مراد بکذاب آن باشد پس ترک روایت راویان و مصاحبت مصاحبان متعارف بالکلیه میباید کرد و لیکن مراد بکذاب

کسی است

روایت از ابو بصیر گفت

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال

روایت از عبد الرحمن بن حجاج گفت گفتم

بی اعتبار

کسی است که مطبوع بر دروغ است یعنی که بی پروا بسیار دروغ میگوید و از روی عادت دروغ از او صادر میشود نیست بلکه بسیار است سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عیسی بن مریم علیه السلام من کثر کذبه ذهب بهاؤه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عیسی بن مریم علیه السلام هرکه بسیار شد دروغ او رفت خوبی او چهاردهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام ینبغی للرجل المسلم ان یجتنب مواخاة الکذاب انه یکذب حتی یجیء بالصدق فلا یصدق شرح ابن مصدر باضمیمه می آید در حدیث ششم باب صدو شصت و سیوم و در کتاب العشرة در حدیث اول باب چهاردهم که باب من یکره مجالسته و مرافقته است و ظاهر آنست که فلا یصدق بصیغه معلوم باب نصر باشد و میتواند بود که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام سزاوار است برای مرد مسلمان که اجتناب کند از دوستی و مصاحبت بغایت دروغگو بیان این آنکه بدرستی که او دروغ محض میگوید تا جائی که می آورد راست را پس دروغ داخل آن میکند یا مراد اینست که باور کرده نمیشود تا اندیشیده و دفع ضرر آن شود پانزدهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان مما اعان الله به علی الکذابین النسیان شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که از جمله آنچه مدد کرده الله تعالی بآن مردم را که غالب شوند بر جمعی که بغایت دروغگو باشند فراموشیست اشارتست بآنچه مشهورست که دروغگو حافظه ندارد و لهذا جمعی که اهل رای و اختلاف تناقض در فتواهای ایشان بسیار است شانزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکلام ثلثة صدق و کذب و اصلاح بین الناس قال قیل له جعلت فداک ما الاصلاح بین الناس قال تسمع من الرجل کلاما یبلغه فتخبث نفسه فتقول سمعت من فلان فیک من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعت

عن عبید بن زرارة قال

روایت از عبید بن زرارة گفت

عن بعض اصحابنا

فتلقاه

قال

مِنْهُ شرح مراد بصدق اینجا موافق واقع و موافق حقیقت و مراد بکذب اینجا
مخالف واقع و مخالف حقیقت و مقصود در شق ثالث حصر نیست بلکه ذکر آن از
قبیل اکتفا بذکر جزئیست که مخاطب را در آن اشتباه شده چه افساد بین الناس
بسبب حکم بغیر معلوم در مسائل شرعیه نیز داخل شق ثالث است که موافق واقع
چنانچه بیان میشود در شرح حدیث هفتم یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم که گفت سخن سه قسمست راست و دروغ و اصلاح میان مردم
راوی گفت که گفته شد امام را که قربانت شوم چیست اصلاح میان
مردم گفت می شنود کسی از مردم سخنی که میرسد باو پس آزرده میشود نفس
آنکس پس ملاقات میکنی آنکس را پس میگوئی شنیدم از فلان مرد در حق
تو چنین و چنین مخالف آنچه شنیدهٔ که نقل کردند از او مخفی نماند که
این قسم سخن مخالف واقع باعث اصلاح میشود گاهی هر چند که آنکس گمان
کند یا داند که مخالف واقعست هفدهم اَصْل عَنِ الْحَسَنِ الصَّیْقَلِ قَالَ
قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلم اِنَّا قَدْ رُوِّینَا عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم فِی قَوْلِ یُوسُفَ
علیه السلم اَیَّتُهَا الْعِیرُ اِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ فَقَالَ وَاللهِ مَا سَرَقُوا وَمَا کَذَبَ وَقَالَ
اِبْرَاهِیمُ علیه السلم بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ هٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ فَقَالَ وَاللهِ
مَا فَعَلُوا وَمَا کَذَبَ قَالَ فَقَالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ علیه السلم مَا عِنْدَکُمْ فِیهَا یَا صَیْقَلُ
قَالَ قُلْتُ مَا عِنْدَنَا فِیهَا اِلَّا التَّسْلِیمُ شرح نظیر این گذشت در حدیث
سیوم باب نود و هفتم رُوِّینَا بصیغه ماضی مجهول باب تفعیلست فا در
فقال و در و جای بیانست و در سوم برای تعقیبست و قال ابراهیم
مضاف و مضاف الیه است و عطف بر قول یوسفست القال که گفتگو
در موضع معارضه ضمیر ما فعلوا بصیغه جمع راجعست بجموع کبیرهم

و سایر اصنام و اشارتست باینکه ان در ان کانوا ینطقون مخففه از مثقلهست
و لام فارقه میان ان مخففه و میان ان نافیه و شرطیه محذوف شده در ینطقون
برای دلالت دلیل بر قصد ایشان ثبات بی شرط مثل قول شاعر ان ان کنت قاضی
نحبی یوم بینکم اِنْ لَمْ تَمُنُّوا بوعد غیر تودیعی زیرا که اگر ان در ان کانوا ینطقون
شرطیه باشد پس اگر مقصود نطق در زمان مستقبل باشد زیاد کردن کان بر فعل
مضارع لغوست و اگر مقصود نطق در زمان ماضی باشد صحت سوال مترتب بر آن
نمیشود چه اگر پیش از پاره پاره شدن سخن گفته باشند لازم نیست که بعد از آن توانند
گفت پس جملهٔ ان کانوا ینطقون استینافِ بیانی بل فعله کبیرهم است برای اثبات دلیل
بر آن و مراد بنطق اینجا سخن در راهنمائی بتان عابدان است بخیر و شر و مقصود اثبات
که نطق ایشان باعث غضب بت بزرگ شد و ایشان را پاره پاره کرد و هذا اشرنا
تکذیب ابراهیم در اثبات نطق کردند بقول ایشان که لقد علمت ما هؤلاء ینطقون بنابر
اینکه جای تصدیق و تکذیب بالذات دلیل میباشد نه مدعی و ایضا ابراهیم
حجت بر ایشان گرفت در نفی نفع و ضرر که بسبب نفی نطق است بقول او که افتعبدون
مِنْ دُونِ اللهِ مَا لَا یَنْفَعُکُمْ تا آخر نماند که ابن بابویه در کتاب معانی الاخبار روایت
کرده که متضمن توجیه این روایتست بروشی دیگر یعنی روایتست از حسن جلا
دهنده شمشیرها گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که حامل روایت
کرده شده ایم از امام محمد باقر علیه السلم در قول یوسف ع یعنی قول شخصی که بفرموده
یوسف گفت ای قافله بدرستی که شما هر آینه دزدانید چنانچه در سوره یوسف مذکورست
بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر علیه السلم گفت بخدا قسم که نه دزدیده بودند و دروغ نگفت
یوسف و در قول ابراهیم علیه السلم در سوره انبیا بلکه کرده آن پاره پاره کرده بود
بتان که اینست پس سوال کنید آن بتان را بدرستی که آن بتان سخن میگفتند

عرض شما حاجتی با ایشان بیان آن روایت اینکه امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا قسم که آن
نکرده بودند منکه چنان نظر را و غیر بزرگ یا رهبانه کردند و ابراهیم دروغ نگفت
حسن گفت پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام حجت نزد شما در آن روایت ای
صیقل باینمعنی که چه توجیه میکنید حسن گفت گفتم نیست نزد ما جز قبول حق بودن باینمعنی
که توجیهی را نمیدانیم **اصل** قال الغفال ان الله احب اثنین وابغض اثنین احب الخطو
فیما بین الصفین واحب الکذب فی الاصلاح وابغض الخطو فی الطرقات وابغض الکذب
فی غیر الاصلاح ان ابراهیم صلی الله علیه انما قال بل فعله کبیرهم هذا ارادة الاصلاح
ودلالة علی انهم لا یفعلون وقال یوسف ارادة الاصلاح **شرح** حاصل جواب آنحضرت
که هر یک از صدق و کذب دو معنی دارد یکی لغوی و آن موافق واقع و مخالف واقع است و یکی
عرفی و آن موافق حق و مخالف حق است و مراد بحق رضای الهی است و چنانچه میتواند
بود که صادق لغوی صادق عرفی نباشد چنانچه گفته در سوره نور فاذ لم یاتوا بالشهداء
فاولئک عند الله هم الکاذبون و چنانچه حکم بغیر معلوم در مسائل شرعیه و تفسیر قرآن
برای اهل کذب است هر چند که موافق واقع افتد میتواند بود که کاذب لغوی کاذب
عرفی نباشد مثل اینجا چه مراد امام محمد باقر علیه السلام نفی کذب عرفی است الخطو بفتح خاء
با نقطه و سکون طاء بی نقطه و واو بی نقطه مصدر باب ضرب رفتار متکبرانه **یعنی**
حسن گفت پس امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که الله تعالی دوست داشته
دو چیز را و دشمن داشته دو چیز را که از احبی آن دو چیز اول است بیان این آنکه دوست
داشته رفتار متکبرانه را در میان دو لشکر صف زده برای جنگ و دوست داشته دروغ
لغوی را در اصلاح حال اهل فساد و دشمن داشته رفتار متکبرانه را در کوچهای شهرها
و دشمن داشته دروغ لغوی را در غیر اصلاح بدرستی که ابراهیم صلی الله علیه چنین نیست
که گفت بل فعله کبیرهم هذا تا آخر که مذکور شد برای اراده اصلاح حال مشرکان برای

[Margin: تبیان — از امام محمد باقر ع]
[Margin, red: بیان معنی صدق و کذب]
[Margin: کلامیست که مخالف واقع باشد و مقصود در آن اصلاح بین الناس نباشد [illegible] مجرب است چون کذب عرفی نباشد]

راهنمایی

راهنمایی برای ایشان کاری نمیکنند و گفت یوسف آنچه را که گفت برای اراده اصلاح
مثل دفع ضرری که میدانسته باشد بوجهی آگهی که برادر پدر مادری او میرسید اگر باز — دران
دیگر عود بکنعان کند **هجدهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کل کذب
مسئول عنه صاحبه یوما الا کذبا فی ثلثة رجل کاید فی حربه فهو موضوع
عنه او رجل اصلح بین اثنین یلقی هذا بغیر ما یلقی به هذا یرید بذلک الاصلاح
ما بینهما او رجل وعد اهله شیئا وهو لا یرید ان یتم لهم **شرح** مراد
بکذب اینجا معنی لغوی است و بیان شده در شرح حدیث سابق کاید بیاء دو نقطه در پایین
و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است ما در ما بینهما موصوله و مفعول
الاصلاح است یتم بیاء دو نقطه در پایین و تشدید میم بصیغه مضارع غائب معلوم
باب افعال است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر دروغ لغوی پرسیده
خواهد شد از آن صاحبش روزی مگر دروغی که در یکی از سه کس باشد مردی که حیله
کند در جنگ خود با دشمن دین بیان این آنکه بار آن دروغ فرو گرفته شده از آن مرد
یا مردی که اصلاح کند میان دو کس که میان ایشان فسادی بهم رسیده ملاقات
میکند این را بسخنی که غیر آنست که ملاقات میکند با آن این را اراده دارد بآن اصلاح
آنچه را که میان ایشان است یا مردی که وعده کرده عیال خود را چیزی که نمیخواهد بوقت حاجت
ایشان آن و میطلبند بزور یا نمیخواهد که درست کند آن چیز را برای ایشان مخفی نماند — نکته
هر سه قسم مشتملست بر نوعی از اصلاح پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه
گذشت در حدیث سابق که وابغض الکذب فی غیر الاصلاح **نوزدهم اصل** عن
ابی عبد الله علیه السلام قال المصلح لیس بکذاب **شرح** مضمون این گذشت ظاهر
از شرح حدیث هفدهم این باب و نفی کذاب بصیغه مبالغه اشارتست بآنکه
که کذب لغوی بر خدا و رسول و ائمه بغیر جایز نیست در مقام وجوب تقیه و دفع
ضرر و ایضا کذب لغوی مکروه جایز است در مقام اصلاح **بیستم اصل** حدثنی ابو عبد — الله

[Margin: و ایضا بنا بر این تقریر منافات نیست میان قسم ثالث و آنچه مر آمده در کتاب العقیقه در شرح حدیث [illegible] باب بر الاولاد و کتاب [illegible]]

علیه السلام بحدیث فقلت له جعلت فداک الیس زعمت لی الساعة کذا وکذا فقال
لا فعظم ذلک علی فقلت بلی والله زعمت فقال لا والله ما زعمته قال فعظم علی
فقلت بلی والله قد قلته قال نعم قد قلته اما علمت ان کل زعم فی القرآن کذب
شرح الزعم بفتح وضم وکسر زای با نقطه وعین بی نقطه دعوی باطل ودعوی مطلقا
مقصود امام علیه السلام تعلیم آداب گفتگوست تا در مقامی که گاه احتمال مذمت
بنا بر بعض استعمالات خصوصا استعمال موافق قرآن داشته باشد نگوید اگرچه
معلوم باشد که قصد او خلاف آنست کذا وکذا عبارت از حدیث مذکورست
ومقصود سائل از الیس تا آخر تحقیق حقیقت آن حدیثست نه اعتراض یعنی
سخن گفت با من امام جعفر صادق علیه السلام بسخنی پس گفتم او را قربانت شوم
آیا نیست اینکه زعم کردی برای من در این ساعت چنین وچنین پس گفت نه پس
مشکل آمد آن انکار بر من پس گفتم بلی بخدا قسم که زعم کردی پس گفت نه بخدا
قسم که زعم نکردم آنرا راوی گفت پس مشکل آمد بر من پس گفتم بلی بخدا قسم که بتحقیق
گفتی آنرا گفت آنرا آری بتحقیق گفتم آنرا آیا نمیدانی که هر زعم در قرآن بمعنی دعوی
دروغست بیست ویکم اصل کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول ایاکم والکذب
فان کل راج طالب وکل خائف هارب شرح میگفت امیر المؤمنین علیه السلام که دور
دارید از یکدیگر خود را ودروغ را در دعوی ایمان وامید ثواب الهی وترس عذاب
الهی چه بدرستی که ظاهر میشود کذب شما باینکه هر که امیدوار چیزیست در طلب
آنست بافعالی که باعث آن باشد وهر که ترسان چیزیست گریزان از آنست
بترک افعالی که باعث آن باشد وشما عبادات نمیکنید ومعاصی میکنید بیست ودوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله الکذب
علی مصلح ثم تلا ایتها العیر انکم لسارقون ثم قال والله ما سرقوا وما کذب

ثم تلا بل فعله کبیرهم هذا فاسألوهم ان کانوا ینطقون ثم قال والله ما فعلوه وما
کذب شرح ثم تلا که مراد وبیت وضمیر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است ومیتواند
بود که کلام امام را باشد وضمیر راجع به رسول علیه السلام باشد ومضمون این ظاهرست از شرح
حدیث هفدهم این باب باب صد وچهلم اصل باب ذی اللسانین شرح این باب
مذمت صاحب دو زبانست که در حاضرانه خوب گوید ودر غائبانه بد گوید ودر این باب
سه حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من لقی المسلمین بوجهین
ولسانین جاء یوم القیمة وله لسانان من نار شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت یعنی هر که ملاقات کند مسلمانانرا که با ایشان تقیه نباید کرد به
دو رو ودو زبان می آید روز قیامت بر حالی که او را دو زبان است از آتش دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال بئس العبد عبد یکون ذا وجهین وذا لسانین یطری اخاه
شاهدا ویأکله غائبا ان اعطی حسده وان ابتلی خذله شرح یطری بطا بی نقطه وراء
بی نقطه وهمزه بصیغه مضارع غائب باب افعالست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت بد بنده ایست بنده که میباشد صاحب دو رو وصاحب دو زبان ثنا میگوید برادر
مؤمن خود را حاضرانه ومیخورد او را بغیبت غائبانه اگر داده شود آن برادر عطائی
رشک میبرد آن بنده بر او واگر مبتلا ببلائی شود آن برادر بی مدد میگذارد آن
بنده او را سوم اصل قال الله تبارک وتعالی لعیسی صلی الله علیه یا عیسی
لیکن لسانک فی السر والعلانیة لسانا واحدا وکذلک قلبک انی احذرک
نفسک وکفی بی خبیرا لا یصلح لسانان فی فم واحد ولا سیفان فی غمد واحد ولا
قلبان فی صدر واحد وکذلک الاذهان شرح وکذلک قلبک اشارتست باینکه
گاهی در دل آدمی دو حالت ضد یکدیگر میباشد که جمع شده در دل بدو جهت یکی در
باطن دلست ودیگری در ظاهر دلست مثل اینکه کسی خود را بازی زنده بنماید

کند از خود محبت دنیا را که در ته دل او ست و پیدا شته باشد که محبت
دنیا ندارد و اشارت باین شده در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من
قبل الی اخذ رانک نفسک استیناف بیانی و کذلک قبلها است النفس بفتح نون
و سکون فا و سین بنقطه همت یعنی قصدی که در ته دل است و صاحبش حرص
خود را بازی داده از آن بغایت خبر دار نیست او یصلح بصیغه مضارع غایب معلوم
باب منع و حسن است الغمد بکسر غین با نقطه و سکون میم و دال بنقطه غلاف
شمشیر او دهان بفتح همزه و فتح دال بنقطه و ها و الف و نون مکسوره بصیغه تثنیه
است او ده و قصد یا لح جنری **یعنی** گفت الله تبارک و تعالی عیسی را صلی الله علیه
ای عیسی باید که باشد زبان تو در پنهان و آشکار یک زبان و همچنانست دل تو یعنی
که باید که باشد دل تو در پنهان و آشکار یک دل بیان این آنکه میترسانم ترا از قصد نفس کالحی
دل تو که مبادا اگر بطرف دنیا و ناحق باشد و خود بین غافل شوی و بیم من با عتباد
اینکه بغایت خبر دارم از نفس تو یعنی که جزای آن را می دهم البته خواه تو تغافل بکنی
و خواه بکنی بیان این آنکه لایق عیب عیب دو زبان در یک دهان و نه دو شمشیر در یک
غلاف و کوا این برای نظیرست و نه دو دل در یک سینه و همچنانست دو قصد مختلف
که یکی در باطن دل متعلق بدنیا باشد و دیگری در ظاهر را متعلق باخرت باشد برا و انیت
که مانند دو دل در یک سینه است دو قصد مختلف که متعلق بضدین باشند از دو جهت
در یک دل **باب صد و جهل و یکم اصل باب الهجرة شرح** الهجرة بکسر ها و سکون جیم
و را بنقطه اسم هجر بفتح ها و سکون جیم مصدر باب نصر بریدن سخن با کسی یعنی از آن
خشم کردن **یعنی** این باب مذمت خشم کردن است در این باب هفت حدیث است
اول الحل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب
احدهما البراءة واللعنة وربما استحق ذلک کلاهما فقال له معتب جعلنی الله

فدا ک هذا الظالم فما بال المظلوم **شرح** الافتراق جدا شدن و مراد اینجا قطع دوستی
بالکلیه است الهجران بکسرها و سکون جیم مصدر باب نصر خشم کردن معتب بضم میم
و فتح عین بی نقطه و تشدید تا دو نقطه در بالا مکسوره و با یک نقطه غلام اعتما
دی امام علیه السلام بوده و کلام او مبنی بر غفلت از رها است یا مبنی بر اینست که سید
کرامام عبارا برای احتراز از ظالم و مظلوم مطلقاً نگفته بلکه برای احتراز از ظالم و مظلوم
مطلقاً عذر خواه گفته **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت قطع دوستی
بالکلیه نمیکنند دو مرد بسبب خشم کردن مگر آنکه مستوجب میشود یکی از ایشان بری بودن
الله تعالی و رسولش را از او و لعنت الله تعالی و رسولش را بر او و بسا که مستحق شود
آن را که مذکور شد هر دو ایشان پس گفت امام را معتب کردانادم الله تعالی فدای تو
این ظالمست پس چیست حال مظلوم یعنی که او چه گناه دارد **اصل** قال لانه لا یدعو
اخاه الی صلته ولا یتعامس له عن کلامه سمعت ابی یقول اذا تنازع اثنان فعاز
احدهما الآخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا الظالم
حتی یقطع الهجران بینه وبین صاحبه فان الله تعالی حکم عدل یاخذ للمظلوم
من الظالم **شرح** ضمیر صلته راجع بمرجع ضمیر او یدعو است یا راجع باخاه است و حاصل
هر دو یکی است لا یتعامس بعین بی نقطه و سین بی نقطه مصدر باب تفاعل تغافل عاز
بعین بی نقطه و الف و تشدید زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف
باب مفاعله است یقطع بصیغه معلومست والهجران منصوبست یا بصیغه
مجهولست والهجران مرفوع است **یعنی** گفت برای اینکه او نمیخواهد برادر خود را
که مبتنی برادر مومن او بود سوی پیوند خود و تغافل نمیکند برای آن برادر
از سخن او که درشت باشد بیان این آنکه شنیدم از پدرم امام محمد باقر علیه السلام
که می گفت چون نزاع با یکدیگر کنند دو کس پس ظلم و غلبه کند یکی از ایشان دیگری را

بی باید که برکرد مظلوم سوی یار خود تا آنکه کوید یار خود را ای برادر من
منم ظالم تا بود خشم کیرو میان خود و میان یار خود چه بدرستی که الله تعالی
داور عدالت می کیرد برای مظلوم از ظالم در قیامت حق او را مراد اینست که نسبت
او ظلم را بخود نه ظالم میشود و نه حق او پامال میشود دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا هِجْرَةَ فَوْقَ ثَلَاثٍ شرح کفت رسول الله صلی الله علیه و آله خشم کردنی
نمیباشد زیاده از سه روز یا نفی که چون زیاده از سه روز شد و شمنی است نه
خشم کردنی سوم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم عَنِ الرَّجُلِ يَصْرِمُ ذَوِي قَرَا
بَتِهِ مِمَّنْ لَا يَعْرِفُ الْحَقَّ قَالَ لَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَصْرِمَهُ شرح یصرم بصاد بی نقطه و را
بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است الصرم بفتح و ضم صاد و سکون
را بریدن کسی را از خود بترک سخن با او ضمیر منصوب در یصرمه مفعول
مطلق است برای نوع و راجع بمصدر یصرم اول است و اکر مفعول به میبود
و راجع بمن لا یعرف میبود کلام راوی چنین می بود که یصرم من ذوی قرابته
من لا یعرف تا جواب امام موافق آن الخبر کذشت در حدیث سیوم باب شصت و
هشتم شود والمانا ده نعی از صرم مخالف مطلقا خواهد کرد یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلم را از مردی که خشم میکیرد با صاحبان خویشی نسبی خود از
جمله آنکه اعتراف بحق امامت اهل البیت نمیکند کفت سزاوار نیست او را که این خشم
خشم کند چهارم اصل عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ كَانَ عِنْدَ
أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يُلَقَّبُ شَلْقَانَ وَكَانَ قَدْ صَيَّرَهُ فِي نَفَقَتِهِ
وَكَانَ سَيِّئَ الْخُلُقِ فَهَجَرَهُ فَقَالَ لِي يَوْمًا يَا مُرَازِمُ وَتُكَلِّمُ عِيسَى فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ أ
أَصَبْتَ لَا خَيْرَ فِي الْمُهَاجَرَةِ شرح عنده یعنی اینست که از منسوبان امام بود نه
اینکه در مجلس حاضر بود اسم رجل عیسی بن ابی منصور است الشلقان ه

راجع بمعنوی قرابه است یا راجع بمصدر یصرم اول است و بنابر اول مفعول به است و بنابر دوم مفعول مطلق برای نوع است م

خشم کیرد صاحب خویشی نسبی او را م

بفتح

بفتح شین با نقطه و سکون لام و قاف کسی که شلاق زند بر مردم از تندخویی ه مجره بضم
ها و فتح جیم و فتح را بی نقطه و تا تانیث است یعنی کسی که بسیار خشم باشد و عطف بر خبر
کان است و او دوم و تکلم عطف بر محذوف است و استفهام نیز بمحذوف است بتقدیر اهجرته
و تکلم یعنی روایتست از علی بن حدید از عمی یا مرازم بن حکیم کفت بود او منسوب به
امام جعفر صادق علیه السلم مردی از یاران ما که لقب کرده میشد شلقان برابع اول تشدید
کال تندی او و امام علیه السلم بتحقیق کردانیده بود آن مرد را در تحت خرج خود یا نفی
که خرج او را امام میکشید و بود آن مرد بدخو پس زود خشم اشارت باینکه یاس
بدخویی کرد با من چون آن یا من خشم کرفت پس امام علیه السلم کفت مرا روزی ای
مرازم آیا با او خشم کرفته ای و با او سخن میکنی با عیسی پس کفتم آری پس کفت خوب کردی نیست
خیر در خشم کردن هر دو طرف پنجم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
أَيُّمَا مُسْلِمَيْنِ تَهَاجَرَا فَمَكَثَا ثَلَاثًا لَا يَصْطَلِحَانِ إِلَّا كَانَا خَارِجَيْنِ مِنَ الْإِسْلَامِ
وَلَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا وِلَايَةٌ فَأَيُّهُمَا سَبَقَ إِلَى كَلَامِ أَخِيهِ كَانَ السَّابِقَ إِلَى الْجَنَّةِ يَوْمَ الْحِسَابِ
شرح ایما مرفوع و مبتدا است لا یصطلحان حال از فاعل مکثا است الا کانا از
شرطیه و لا نافیه است مثل ان تنصروه فقد نصره الله و لم یکن بتشدید نون بصیغه
مضارع مجهول مضاعف باب افعال کرار نفی و الا کانا است چه هر کاه لا نافیه در مثل
داخل شود تکرار نفی واجبست الا کانا جزای شرط محذوف است که اشتمال او خود است از کثرت بعضی
کان و تشدید نون یعنی مطلقا الولاء بفتح واو یاری و دوستی فایهما جزای شرط
و جمله جزا خبر مبتدا است و میتواند بود که الا برای استثنا باشد از مفهوم کلام سابق
بتقدیر لم یتهاجرا الا کانا و میتواند بود که لا یصطلحان خبر مبتدا باشد و الا برای
استثنای مفرغ باشد بتقدیر لا یصطلحان علی حال الا و قد کانا و بلیهمین و احتمال لم یکن
بتخفیف نون بصیغه معلوم از افعال ناقصه است م فاء در فایهما برای تفریع است

مراد اینست که با من بدخلقی کرد و خشم کرفت م

برای استثنا از مسلمین است بنابر آنکه ایما استفهام انکار بمعنی نفی باشد نظیر هل جزاء الاحسان الا الاحسان و برای استثنا از محذوف است مقدم مقید بما الا کانا م

یصطلحان

ومراد بسبقت پیش از سه روز است و ابقید کذشت در حدیث دوم این باب

موید این دو احتمالست اسم کان ضمیر مستتر راجع است بالیهما است و انا بتو منصوب و خبر

کان است یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر دو مسلم که با هم خشم کنند پس

دور نکنند و آن خشم سه روز بر حالی که صلح نه کنند مگر نه بیرون از اسلام شوند

ونه برطایفه ایشان کذاشته خود میان ایشان یاری و دوستی باطنی پس هر کدام

ایشان که سبقت کیرد سوی آشتی و سخن با یار خود میباشد سبقت کیرنده سوی بهشت

در روز حساب ششم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان الشیطان یغری بین المؤمنین

ما لم یرجع احدهم عن دینه فاذا فعلوا ذلک استلقی علی قفاه وتمدد ثم قال

فزت فرحم الله امرء الف بین ولیین لنا یا معشر المؤمنین تالفوا وتعاطفوا

شرح یغری بغین با نقطه ورا بی نقطه بصیغه مضارع معلوم از باب افعالست

ما بمعنی مادام است لم یرجع احدهم عن دینه برای سلب جزئی است نه برای

رفع ایجاب جزئی پس فاذا فعلوا برای ایجاب کلیت تالفوا بهمزه والف وتخفیف

لام مفتوحه بصیغه امر باب تفاعلست یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم

کفت بدرستی که شیطان عداوت می اندازد میان مومنان چندانکه باقی مانده

یکی از ایشان در دین خود پس چون همه کردند رجوع از دین را می افتد بر پشت خود

وخیازه میکند چنانچه کسی خود را از ماندگی بدر آورد و بعد از آن میکوید بمطلب

رسیدم پس رحمت کناد الله تعالی مردی را که الفت دهد میان دو دوست ما ای

کروه مومنان الفت کیرید با هم و مهربانی کنید با هم هفتم اصل عن ابی عبد الله

علیه السلم قال لا یزال ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت رکبتاه

وتخلعت اوصاله ونادی یا ویله ما لقی من الثبور شرح ضمیر غایب در ویله

راجع بابلیس است و ابلیس بضمیر متکلم میکوید و عدول از آن برای احتراز از نسبت

(حاشیه: کدام دو مسلم خشم با یکدیگر کرده اند که کردند سه شبانه روز بر حالی که صلح نمیکنند مگر اینکه شده دو بیرون از منصف اسلام و نشد م / پیش از سه شبانه روز م / المؤمنین عبارتست از جمعی از مومنان که شروع در نزاع با یکدیگر کرده باشند م / با همزه و تشدید لام بصیغه امر باب تفعلست م)

وحده م

ویل بخو

ویل بخود بحسب لفظست اگرچه بر سبیل حکایت باشد و بر این قیاس است

ضمیر غایب در لقی ما از ای استفهام تعجبی است و منصوب محلا و مفعول به

لقی است لقی بصیغه ماضی معلوم باب علم است الثبور بضم ثاء سه نقطه وضم باء یکنقطه

وسکون واو و راء بی نقطه هلاک واهلاک و هر دو اینجا مناسبست یعنی روایت

از امام جعفر صادق علیه السلم کفت همیشه ابلیس خوشحال چندانکه خشم کرده اند دو مسلم با هم

پس چون برخوردند با هم وصلح کنند ساییده بهم می شود زانوهای ابلیس از ضعف

وجدا میشود بندهای بند او و فریاد میزند که ای وای ابلیس چه چیز رسید بر خود ابلیس از

جلاها کت باب صد و چهل و دوم اصل باب قطیعة الرحم شرح القطیعه بفتح

قاف وکسر طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح عین بی نقطه مصدر باب

منع بریدن پیوند خویشی نبی پس ذکر رحم مبنی و بخزیدست الرحم بفتح راء بی نقطه و کسر

حاء بی نقطه خویشی نبی و خویش نبی در زهدان و هر دو اینجا مناسبست یعنی این باب

مذمت بریدن خویشی نبی است در این باب هشت حدیثست اول اصل قال رسول الله

صلی الله علیه وآله فی حدیث الا ان فی التباغض الحالقة لا اعنی حالقة الشعر ولکن

حالقة الدین شرح الحالقة بحاء بی نقطه وقاف و تاء دو نقطه در بالا که روای

نقل از وصفیت باسمیت است بصیغه اسم فاعل باب منع تیغ سر تراشی و مانند آن

با تاء مصدریه است مثل کاذبة بمعنی کذب پس مراد تراشیدن سر و مانند آنست و هر دو

اینجا مناسبست در زمان سابق بطور تراشیدن سر عادت بوده در سیاست

میکرده اند یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه وآله در اثنای سخنی که زمره دشمنی

مردم با هم که اینجا تمام آن منقول نشد آگاه باشید بدرستی که در حال دشمنی با هم تراشنده

است نمیخواهم تراشنده موی را ولیکن میخواهم تراشنده دین اسلام را مراد قطع رحمت

چنانچه می آید در حدیث آینده دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اتقوا الحالقة

(حاشیه: و بر هر تقدیر استعاره شده برای قطع رحم چنانکه در حدیث آینده است م / اسلام م)

فَاِنَّمَا تُبِيتُ الرِّجَالَ قُلْتُ وَمَا الْحَالِقَةُ قَالَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ شرح گفت امام جعفر صادق

علیه السلم پرهیز کنید از تراشنده چه بدرستی که آن میمیراند مردانرا اشاره است بانچه

می آید در حدیث آینده گفتم وچیست تراشنده گفت بریدن خویشی بنی سوم اصل عَنْ

اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ قُلْتُ لَهُ اِنَّ اِخْوَتِي وَبَنِي عَمِّي قَدْ ضَيَّقُوا عَلَيَّ الدَّارَ وَالْجَاؤُنِي

مِنْهَا اِلَى بَيْتٍ وَلَوْ تَكَلَّمْتُ اَخَذْتُ مَا فِي اَيْدِيهِمْ قَالَ فَقَالَ لِي اصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى يَجْعَلُ

لَكَ فَرَجًا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را بدرستی

که برادران من و پسران عموی من بتحقیق تنگ کردند بر من سرای جد مارا و ملجا کردند

مرا از ان سرا بسوی یکخانه و اگر گفتگو کنم با ایشان می گیرم آنچه را که متصرفاینانست از

حق من راوی گفت پس امام گفت مرا که صبر کن چه بدرستی که الله تعالی زود باشد که

کرداند برای تو خلاصی از ستم ایشان اصل قَالَ فَانْصَرَفْتُ وَوَقَعَ الْوَبَاءُ فِي سَنَةِ

اِحْدَى وَثَلٰثِينَ فَمَاتُوا وَاللّٰهِ كُلُّهُمْ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ اَحَدٌ قَالَ فَخَرَجْتُ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَيْهِ

قَالَ مَا حَالُ اَهْلِ بَيْتِكَ قُلْتُ قَدْ مَاتُوا وَاللّٰهِ كُلُّهُمْ فَمَا بَقِيَ مِنْهُمْ اَحَدٌ قَالَ هُوَ بِمَا

صَنَعُوا بِكَ وَبِعُقُوقِهِمْ اِيَّاكَ وَقَطْعِ رَحِمِهِمْ بُتِرُوا اَتُحِبُّ اَنَّهُمْ بَقُوا وَاَنَّهُمْ

ضَيَّقُوا عَلَيْكَ قَالَ قُلْتُ اِي وَاللّٰهِ شرح الوبا بفتح واو وقصر با یکنقطه وهمزه و کاهی

بعد از با الف ممدوده میباشد طاعون و هر مرضی که عام باشد و هر دو اینجا مناسب است

امامت امام جعفر صادق علیه السلم در سال صد و چهاردهم بوده و وفات او در سال صد

چهل و هشت بوده پس راوی در تاریخ صد و سی و یک اند لخته برای ظهور فساد فما بقی هم دو

برای بیانست و من ابتدائیه است و مراد با جد فرزند و مانند آنست یا فا برای تعقیب

و من تبعیضیه است و مراد با جد یکی از جمله ایشانست بعقوقهم متعلق به بتروا است

بتروا بباء یکنقطه و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب

علم یا مجهول باب نصر است و در بعض نسخ نبتا دو نقطه در بالا و باء یکنقطه بصیغه

ماضی مجهول

ماضی مجهول باب ضرب یا باب تفعیلست التبر بفتح تا و سکون باء و التتبیر اهلاک

و شکستن و همه اینجا مناسبست و اتحب بواو حالیه و کسر همزه است یا بواو عاطفه

و فتح همزه است یعنی راوی گفت پس برگشتم از سفر حج و از مدینه بجانب شهر خود و واقع

شد طاعون در سال سی و یک بعد از صد پس مردند بخدا قسم همه ایشان پس باقی نماند

از ایشان یکی کردارشان باشد و باس میکند راوی گفت پس بیرون آمدم

از شهر خود بجانب مدینه در سفر حج پس چون داخل شدم بر امام علیه السلم گفت چیست

حال خانواده تو راوی گفت گفتم بتحقیق مردند بخدا قسم همه ایشان پس باقی

نماند از ایشان یکی امام گفت آن بسبب جزئیست که کردند با تو و بسبب نافرمانی ایشان

تو را و بریدن خویشی ایشان مستاصل شدند آیا آرزو میکنی که ایشان میماندند و

بدرستی که تنگ کرده باشند بر تو راوی گفت گفتم آری بخدا قسم چهارم اصل عَنْ اَبِي

جَعْفَرٍ عليه السلم قَالَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عليه السلم ثَلٰثُ خِصَالٍ لَا يَمُوتُ صَاحِبُهُنَّ اَبَدًا حَتّٰى

يَرٰى وَبَالَهُنَّ الْبَغْيُ وَقَطِيعَةُ الرَّحِمِ وَالْيَمِينُ الْكَاذِبَةُ يُبَارِزُ اللّٰهَ بِهَا وَاِنَّ اَعْجَلَ

الطَّاعَةِ ثَوَابًا لَصِلَةُ الرَّحِمِ وَاِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فُجَّارًا فَيَتَوَاصَلُونَ فَتَنْمِي اَمْوَالُهُمْ

وَيُثْرُونَ وَاِنَّ الْيَمِينَ الْكَاذِبَةَ وَقَطِيعَةَ الرَّحِمِ لَتَذَرَانِ الدِّيَارَ بَلَاقِعَ مِنْ اَهْلِهَا

وَتُثْقِلُ الرَّحِمَ وَاِنَّ ثِقَلَ الرَّحِمِ انْقِطَاعُ النَّسْلِ شرح ثلث مبتداست جمله که

خبر مبتداست البغی خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هن البغی جمله یبارز الله بها

صفت الیمین است جز الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است

یبارز بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بصاحبهن است و الله منصوبست

و باء در بها برای الت است و ضمیر راجع بالیمین است و میتواند بود که یبارز بصیغه

مجهول باشد بر هر تقدیر احتراز است از قسم دروغی که صاحبش جاهل باشد باینکه

دروغست و ان اعجل تا آخر می تواند بود که از تتمه کتاب علی علیه السلم باشد و میتواند که

عن بعض اصحابنا صح

از بعض یاران ما صح

بتنبیک قال صح

یکی از جمله بنت است صح

فرزند و مانند آنست صح

لهم

اذ خرقت است صح

و الله منصوب باشد و حق ما ... مستتر در کاره ... بالیمین است ... برابر ... الله ... اللیمین ... در حکم کره است

کر کلام امام محمد باقر علیه السلم تنمی بصیغهٔ مضارع غایبهٔ مجهول باب تفعال یا معلوم باب
ضرب است یثرون بسکون ثا سه نقطه وضم را بی نقطه وسکون واو وفتح قاف
وعین بصیغهٔ مضارع جمع مذکر غایب باب افعال است البلاقع جمع بلقع بفتح با یک نقطه
وسکون لام وفتح قاف وعین بی نقطه زمینهای خالی واتعدو وبنقل با یک نقطه
مضارع غایب یا غایبه باب علم است الرحم مرفوع معامل لتبطل بفتح با یک نقطه وفتح
طین بی نقطه [illegible] باب علم مانند است شدن ودر عامه نسخهای در لفظ نیر وقاف
مکر تصحیف است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت در کتاب علی علیه السلم که این
جامع است اینست که سه خصلت نمیرد صاحب آنها هرگز تا آنکه ببیند آزار آنها را
آنها زیاده روی وبریدن خویشی وقسم دروغ است که بعصیان جنگ الله تعالی میرود
صاحب آن بآن قسم وبدرستی که شتابان تر عبادت باعتبار ثواب هرآینه پیوند خویشی
است باخیمی که در دنیا اثر آن زود ظاهر میشود وبدرستی که قبیله هرآینه گاهی میباشند
فاسق پس باهم پیوند میکنند پس زیاده کرده میشود مالهای ایشان صاحب ثروت
میشوند وبدرستی که قسم دروغ وبریدن خویشی هرآینه وامیگذارند شهرها را خالیها
از اهل آنها [illegible]
بطرف شدن [illegible]
ترا شدنست پنجم اصل جاء رجل فشکا الی ابی عبد الله علیه السلم اقاربه فقال له
اکظم غیظک وافعل فقال انهم یفعلون ویفعلون فقال اترید ان تکون مثلهم فلا
ینظر الله الیکم شرح آمد مردی پس شکایت کرد بسوی امام جعفر صادق علیه السلم از
خویشان خود پس امام گفت واخشم فرو خور وبکن با ایشان آنچه [illegible] پس آن
مرد گفت بدرستی که ایشان میکنند ومیکنند آنچه میتوانند از بدی با من مراد
اینست که با ایشان نیز خواهم کردن پس امام گفت آیا اراده داری که باشی مثل ایشان

دروغ

در قطع رحم تا نظر التفات نکند الله تعالی بسوی هیچ یک از شما ششم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله او تقطع رحمک وان قطعک شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله از خود مبر خویش نسبی خود را هرچند که از خود برد او ترا هفتم
اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم فی خطبته اعوذ بالله من الذنوب التی تعجل
الفناء فقام الیه عبد الله بن الکواء الیشکری فقال یا امیر المؤمنین اَوَ یکون
ذنوب تعجل الفناء فقال نعم ویلک قطیعة الرحم ان اهل البیت لیجتمعون ویتوا
سون وهم فجرة فیرزقهم الله وان اهل البیت لیتفرقون ویقطع بعضهم
بعضا فیحرمهم الله وهم اتقیاء شرح وتلک بواو عاطفه واسم اشارهاست
یا ویل مضاف بضمیر مخاطب است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلم در خطبه که پناه
میگیرم بالله تعالی از گناهانی که شتابان میکنند بر طرف شدن اهل آنها را یعنی
پریشانی احوال ایشان پس برخاست بسوی او عبد الله بن کوا یشکری که رئیس خوارج
نهروان شد پس گفت ای امیر المؤمنین آیا میباشد گناهانی که شتابان کنند پریشانی را
پس گفت آری وای بر تو بریدن خویشی است بدرستی که خانه واده هرآینه گاهی جمع میشوند
ومدد هم بمال میکنند در حالی که ایشان فاسقند پس روزی فراخ میدهد ایشان را الله
وبدرستی که خانه واده هرآینه از هم جدایی میکنند ومیبرند از خود بعض ایشان
بعضی دیگر را یعنی که مدد هم در مالی نمیکنند پس محروم از وسعت رزق ومانند آن
میکند ایشان را الله تعالی در حالی که ایشان پرهیزکارانند یا یعنی که قطع نمیبریدن
خویشی نمیکنند هشتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم اذا قطعوا الارحام
جعلت الاموال فی ایدی الاشرار شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلم چون ببرند
نیکان خویشیها را گردانیده میشود مالها در دستهای بدان که پیوند خویشیها کنند
باب صد وچهل وسیوم اصل باب العقوق شرح این باب مذمت نافرمانی پدر

ومادر است و در این باب نه حدیث است اوّل اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ
اَدْنَی الْعُقُوقِ اُفٍّ وَلَوْ عَلِمَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ شَیْئًا اَهْوَنَ مِنْهُ لَنَهَی عَنْهُ شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت کمتر نافرمانی پدر و مادر کفتن اف است و اگر میدانست
الله عز وجل چیزی را که سهل تر باشد از اف هر آینه نهی میکرد از آن مراد اینست که در قول
الله تعالی در سوره بنی اسرائیل وَلَا تَقُلْ لَهُمَا اُفٍّ اکتفا بفرد خفی شده و مقصود نهی
از عقوقست مطلقا دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کُنْ بَارًّا
وَاقْتَصِرْ عَلَی الْجَنَّةِ وَاِنْ کُنْتَ عَاقًّا فَاقْتَصِرْ عَلَی النَّارِ شرح کفت رسول الله صلی الله
علیه وآله باش فرمان بردار پدر و مادر را و اکتفا کن به بهشت باین معنی که فرمان
بردار ایشان نصیبی از جهنم و ترقفی در محل حجاب که جای اصحاب الاعراف و مانند
ایشانست ندارد اصلا و اگر باشی نافرمان بردار پدر یا مادر پس اکتفا کن باتش جهنم
باینمعنی که نافرمان بردار نصیبی از بهشت و محل حجاب ندارد اصلا سوم اصل عَنْ اَبِی
عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ اِذَا کَانَ یَوْمُ الْقِیٰمَةِ کُشِفَ غِطَاءٌ مِنْ اَغْطِیَةِ الْجَنَّةِ فَوَجَدَ
رِیحَهَا مَنْ کَانَتْ لَهُ رُوحٌ مِنْ مَسِیرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ اِلَّا صِنْفًا وَاحِدًا قُلْتُ مَنْ هُمْ
قَالَ الْعَاقُّ لِوَالِدَیْهِ شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت چون شود
کار جهان در روز قیامت برداشته میشود پرده از پردهای بهشت پس ادراک میکند
بوی بهشت را هر که او را جانی هست از مسافت پانصد ساله مکر یک طایفه کفتم
کیانند ایشان کفت نافرمان برای پدر و مادر خود چهارم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَوْقَ کُلِّ ذِی بِرٍّ بِرٌّ حَتّٰی یُقْتَلَ الرَّجُلُ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ فَاِذَا قُتِلَ فِی سَبِیلِ
اللّٰهِ فَلَیْسَ فَوْقَهُ بِرٌّ وَاِنَّ فَوْقَ کُلِّ عُقُوقٍ عُقُوقًا حَتّٰی یَقْتُلَ الرَّجُلُ اَحَدَ وَالِدَیْهِ
فَاِذَا فَعَلَ ذٰلِکَ فَلَیْسَ فَوْقَهُ عُقُوقٌ شرح البر بکسر با یکنقطه فرمان برداری پدر و
مادر والبر بفتح با فرمان بردار پدر و مادر العقوق بضم عین بینقطه و دو تاف

نافرمان

نافرمان بردار پدر و مادر یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه وآله بالای هر صاحب
فرمان برداری فرمان برداریست تا آنکه کشته شود مرد در راه خدا از کمال فرمان
برداری پدر و مادر پس چون کشته شده در راه خدا نیست بالای او کسی که فرمان
بردار باشد و بدرستیکه بالای هر عاق پدر و مادر عاقی هست تا آنکه بکشد مرد یکی از پدر و مادر
را پس چون کرد آنرا نیست بالای او عاقی باینمعنی که نافرمانی کسی که نکشته باشد او
نافرمانی و نیست پس منافات ندارد با اینکه نافرمانی کسی که هر دو را کشد بالاتر از نافرمانی
کسی باشد که یکی را کشد پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ مَنْ نَظَرَ اِلٰی اَبَوَیْهِ نَظَرَ مَا
قِتٍ وَهُمَا ظَالِمَانِ لَهُ لَمْ یَقْبَلِ اللّٰهُ لَهُ صَلٰوةً شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت هر که نگاه کند سوی پدر و مادر خود نگاه غضبناک بر حالی که ایشان
ظلم بر او کرده باشند قبول نمیکند الله برای آنکس نماز برا چه جای کسی که چنان
نگاه کند بر حالی که ایشان ظلم بر او نکرده باشند ششم اصل قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ کَلَامٌ لَهُ اِیَّاکُمْ وَعُقُوقَ الْوَالِدَیْنِ فَاِنَّ رِیحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ
مِنْ مَسِیرَةِ اَلْفِ عَامٍ وَلَا یَجِدُهَا عَاقٌّ وَلَا قَاطِعُ رَحِمٍ وَلَا شَیْخٌ زَانٍ وَلَا جَارٌّ اِزَارَهُ
خُیَلَاءَ اِنَّمَا الْکِبْرِیَاءُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ شرح الف عام منافات ندارد با خمسمائة
عام که در حدیث سوم این باب است چه ممکنست که الفعام در صورتی باشد که بیشتر
از یک بوده برداشته شود ~~والزار بکسر همزه وزای بینقطه والف وراء بینقطه لنکی و~~
~~پایین آنچه در پایین رود او برکه بسته میشود مثل لنک~~ و گاهی شبیه جامه بلند پای
می‌مانند یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه وآله در اثنای سخنی که او را بوده کرده و دیده
خود را از نافرمانی پدر و مادر را از یکدیگر چه بدرستی که بوی بهشت ادراک
کرده میشود در روز قیامت از مسافت هزار ساله و ادراک نمیکند آن بو را نافرمان
بردار پدر و مادر و نه برنده خویش نبی و نه پیر زنا کننده و نه کسی که بکشد

سبب فرمان بردار والدان ص

و بهذا تبین آنچه می آید در کتاب الوصایا در حدیث یازدهم باب صدقات النبی صلی الله علیه وآله تا آخر کتاب ... کره ان ریحها لتوجد من مسیرة الفی عام ~~در صورتی باشد که چهار بوده برداشته شود~~ و ایضا منافات نیست میان حصر مذکور در حدیث سوم با آنچه اینجاست چه مستثنی اند بودکه مراد بریح در حدیث سوم اعم از صریح و غیر صریح باشد و مراد اینجا صریح باشد بسرعت ادراک کند مرا انکه عاق والدین ... اینجاست و دیگر باشد الازار ... همزه وزاء با نقطه والف وراء بینقطه بالاپوش ص

کشد تا شکم خود را از تکبر یا آویزان کند و طرف کمر بند خود را از تکبر و حکم لفلت
دامن جامه چنانچه میان اهل بعضی از شهرها متعارفست بیان این آنکه
تکبر مخصوص الله تعالی است که صاحب کمال اختیار هر کس و هر چیز است هفتم اصل
عن ابی عبد الله ع قال لو علم الله شیئا ادنی من اف لنهی عنه شرح این مضمون حدیث
حدیث اول این باب است اصل وهو من ادنی العقوق ومن العقوق ان ینظر الرجل
الی والدیه فیحد النظر الیهما شرح الف لام در ومن العقوق برای عهد خارجیست
ومراد ادنی العقوق است فاء در فیحد برای بیانست یحد با بی نقطه وتشدید دال
بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر یا باب افعالست یعنی وگفتن اف از جمله
سهلتر عقوقست واز جمله آن سهلتر عقوقست اینکه نگاه کند مرد سوی پدر و مادر خود
با تیز و تیز کند نگاه را مراد اینست که مراد با ادنی العقوق آنست که سهلتر باشد از ان
عقوقی نباشد پس منافات ندارد با آنکه مثل آن باشد و تخصیص کواف برای متعارف
بودن آنست پس ادخال مثل آن از قبیل قیاس نیست هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلم
قال ان ابی علیه السلم نظر الی رجل ومعه ابنه یمشی والابن متکئ علی ذراع الاب قال فما
کلمه ابی مقتا له حتی فارق الدنیا شرح الذراع بکسر ذال با نقطه ساعد و آن میان
مرفق وبند دست است وتکیه بر ذراع با تیزوش است که کسی بدست خود بگیرد ذراع دیگر
برا که دست بر دست گذاشته باشد از روی تواضع در اثنای راه رفتن پس محاذی
انگشت محاذی سینه آن دیگر است ضمیر کلمه راجع بابی است ومبتواند بود که راجع
برجل باشد باعتبار اینکه تمکین او پسر خود را در این کار قبیحست یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلم کفت بدرستی که پدرم علیه السلم نظر کرد سوی مردی و با او
پسر او بود میرفت آن مرد بر حالی که پسر تکیه کرده بود بر ساعد پدر امام کفت پس سخن نگفت
با آن پسر پدرم برای آزردگی از او تا آنکه مفارقت کرد پدرم از دنیا نهم اصل عن ابی

عبدالله

عبد الله علیه السلم قال ادنی العقوق اف ولو علم الله ایسر منه لنهی عنه شرح اینموافق
مضمون حدیث اول این باب است باب صد و چهل و چهارم اصل باب الانتفاء شرح
الانتفاء مصدر باب افتعال بنون و فاء دعوی دوری و پاکیزگی نسب بسبب مفاخرت
بدان بنون و فاء دور داشتن خود از نسبی که نیکوی دارد برای دفع عار از خود یا ملل
هر دو یکی است یعنی این باب مذمت دعوی دوری است یعنی اینکه محض نسب را
علامت خوبی خود کنند پس منافات ندارد با افتخار ائمه هدی باینکه از اهل بیت
نبوتند که الله تعالی رجس را از ایشان اذهاب کرده چه این فخر فی الحقیقه نسبت
بلکه بدلالت قرآن بر عصمت ایشانست و نسب محض مرکاشف از آنست در این باب
سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کفر بالله من تبرا من
نسب وان دق شرح ضمیر دق راجع بمصدر تبرا است یا راجع بنسب است یعنی نقل
از امام جعفر صادق علیه السلم کفت کافر شد بالله تعالی کسی که دور داشت خود را از
نسبی که دیگری دارد هر چند که آن دور داشتن باریک باشد یعنی کنایه و اشارت
باشد یا هر چند که آن نسب ضعیف و بی اعتبار میان خلق باشد مخفی نماند که
کفر مبنی بر اینست که این عمل متضمن انکار قول الله تعالی در محکم قرآن است در سوره
حجرات یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی ومذکور شد در حدیث دوم باب
صد و سی و چهارم دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کفر بالله من تبرا من
نسب وان دق شرح اینمثل حدیث سابق است سوم اصل عن ابی جعفر وابی عبد الله
علیهما السلم انهما قالا کفر بالله العظیم الانتفاء من حسب وان دق شرح
الانتفاء اینجا انتفاء نسبت نه برای تعلیلست الحسب بفتح حاء و سین مهملتین آنچه شمرده میشود از مفاخر پدران
ضمیر دق راجع بالانتفاء است یعنی روایتست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق
علیهما السلم اینکه ایشان کفتند کفر است بالله کم بزرگست دعوی دوری از نسب شرف

بنون و فاء و همزه منقطعه ازبا مصدر باب افتعال
استنکاف از خویشی کسی با وجود علم بآن
حم
استنکاف از نسب است حم

بفتح حاء غیر منقطع و فتح سین منقطعه
مانند ایشان از خویشان حم

پنهان هرچند که آن دعوی از کی باریک باشد با نیغی که با یماء اشارت باشد بیان این شد
در شرح حدیث اول این باب **باب صد و چهل و پنجم اصل اَبُ مَنْ آذَى الْمُسْلِمِينَ اَوِ**
احْتَقَرَهُمْ شرح آذی بهمزه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعالست **یعنی** این باب
مذمت کسی است که آزار کرده مسلمانان را یا حقیر و بی اعتبار شمرد ایشان را و درین باب یازده
حدیثست **اوّل اصل** سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لِيَاذَنْ
بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِيَ الْمُؤْمِنَ وَلْيَاْمَنْ غَضَبِي مَنْ اَكْرَمَ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنَ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ
مِنْ خَلْقِي فِي الْاَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ اِمَامٍ عَادِلٍ لَاسْتَغْنَيْتُ
بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي اَرْضِي وَلَقَامَتْ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ وَاَرَضِينَ بِهِمَا وَلَجَعَلْتُ
لَهُمَا مِنْ اِيمَانِهِمَا اُنْسًا لَا يَحْتَاجَانِ اِلَى اُنْسٍ سِوَاهُمَا **شرح** لیاذن بهمزه و ذال با نقطه
بصیغه مضارع مجزوم بلام امر غائب از باب علم است الاذن بکسر همزه و سکون ذال
و بفتح همزه و فتح ذال دانستن امر کسی بدانستن چیزی بر حقیقت مینباشد بلکه خبر است
از وقوع آن خبر بر سبیل تاکید و همچنین امر یامن از چیزی خبر است از عدم
وقوع آن خبر بر سبیل تاکید الحرب بفتح حاء بی نقطه و سکون راء بی نقطه و بای
یک نقطه مصدر باب علم است شدت غضب لم یکن تامه است فی الارض حال
از ملک نکه است مؤمن مستثنای مفرغ و فاعل یکن است مع امام اگر متعلق به
یکن است پس ملازمت آن مؤمن امام را شرط نیست و اگر حال از مؤمن است
دلالت بر ملازمت میکند **اگر گوئی** مفهوم این منافات دارد با آنچه گذشت
در حدیث پنجم باب صدم که ابراهیم مدتی تنها بود و کسی غیر او مؤمن نبود **گوئیم**
مقصود اینجا بیان حال این امت نه امم سابقه و ارضین بتقدیر سبع ارضین
است و اشارتست بقول الله تعالی در سورة الطلاق وَمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ و بیان
شد در شرح حدیث هفتم باب اول انس بی تنوین است و مضافست بسواهما و اگر
اینجا

اینجا انس بمعنی مونس باشد با تنوین است و سواهما برای استثناست **یعنی** شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی باید که
کند این شدت غضبی را از جانب من کسی که آزار کرده بنده مرا که مؤمنست و باید که
ایمن باشد از غضب من کسی که عزیز داشت بنده مرا که مؤمنست و اگر نبود از جمله
مخلوقات من در زمین در میان مشرق و مغرب مگر یک مؤمن با امامی که عادل
باشد هر آینه اکتفا میکردم بعبادت آن دو کس از عبادات جمیع آنچه خلق کردم
در زمین از جن و انس و هر آینه بجا می بود میماند هفت آسمان و هفت زمین
بآن دو کس و هر آینه میکردم برای ایشان بسبب ایمان ایشان آرامی عظیم بیانی
که محتاج نمیشدند بسوی آرامی که حاصل شود بسبب غیر آن دو کس **دوم اصل** قَالَ اَبُو
عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ اَيْنَ الصُّدُودُ لِاَوْلِيَائِي
فَيَقُومُ قَوْمٌ لَيْسَ عَلَى وُجُوهِهِمْ لَحْمٌ فَيُقَالُ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ آذَوُا الْمُؤْمِنِينَ وَنَصَبُوا
لَهُمْ وَعَانَدُوهُمْ وَعَنَّفُوهُمْ فِي دِينِهِمْ ثُمَّ يُؤْمَرُ بِهِمْ اِلَى جَهَنَّمَ **شرح**
الصدود بضم صاد با نقطه و ضم دال بی نقطه و سکون واو و دال بی نقطه جمع ضد بکسر صاد
و تشدید دال مخالفان ~~و لکن بصاد بی نقطه مبنی جمع صاد یعنی یکی از آنها~~
~~مؤمن از پیروی اولیا میبود~~ ~~مستعد بعضی بعین~~ میشد و در بعض نسخ بجای
الصدود المؤذون است الاولیاء دوستان و امامان و هر دو اینجا مناسبست
مفعول نصبوا محذوفست بتقدیر نصبوا العداوة عنفوا بعین بی نقطه و نون
و فا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست بمعنای فاعلت **یعنی** گفت امام
جعفر صادق علیه السلام چون شود کار جهان روز قیامت ندا کنند ندا کننده که
کجااند جمعی که مخالفان بودند برای دوستان من پس برمیخیزند جمعی که نیست
بر روی ایشان گوشتی از بس که بر روی خاک کرده اند با اولیا در دنیا پس گفته میشود

بانیمعنی که اهل عرصات با یکدیگر میگویند که اینانند آن جماعت که آزار کردند
مومنان را و واداشتند برای مومنان دشمنی را و عناد کردند با مومنان و سرزنش
کردند مومنان را بسبب دین مومنان بعد از آن امر کرده میشوند ملائکه ببردن
ایشان سوی جهنم سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل
تبارک و تعالی من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی شرح ارصد و رصاد مهیا کردن
چیزی برای کاری محاربتی اضافه مصدر بمفعول است چنانچه ظاهر میشود از حدیث
هشتم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت الله تبارک و تعالی در
حدیث قدسی هر که خوار کرده دوستی از دوستان مرا پس بتحقیق مهیا کرده آلت
محاربه را برای محاربه با من چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من حقر
مومنا مسکینا او غیر مسکین لم یزل الله عز و جل حاقرا له ماقتا حتی یرجع عن
محقرته ایاه شرح حقر بحاء بی‌نقطه و بقاف و را بی‌نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب است الحقر بفتح حا و سکون قاف خوار کردن المحقرة
بفتح میم و سکون حاء بی‌نقطه و کسر قاف مصدر میمی باب ضرب است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که خوار کند مومنی را اگر مسکین باشد
یا غیر مسکین باشد همیشه الله عز و جل خوار کننده است او را و غضبناک است
مگر آنکه توبه کند از خوار کردن او مومن را پنجم اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول ان الله تبارک و تعالی یقول من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحا
ربتی شرح مضمون این موافق سوم این باب است اصل و انا اسرع شیء الی
نصرة اولیائی شرح و من شتابانترم از هر چیز سوی مدد دوستان خود
اشارتست بآنکه جهان تغییر در حال آن ظالم بهم میرسد بسبب خذلان
و مهیا کردن اسباب عذاب و مانند آنها ششم اصل قال رسول الله

بابت تعبیرست م

علیه

علیه و آله قال الله عز و جل قد نابذنی من اذل عبدی المومن شرح المنابذة بنون
و با بی‌نقطه و ذال بانقطه طرح جنگ با کسی کردن یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت الله عز و جل در حدیث قدسی بتحقیق که طرح جنگ با من کسی که خوار کرد
بنده مرا که مومنست هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل
من اهان لی ولیا فقد ارصد لمحاربتی شرح این موافق حدیث سوم این باب است
اصل و ما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب
الی بالنافلة حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی
یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها شرح و طلب نزدیکی
نکرد سوی من بنده من بوسیله که محبوبتر باشد سوی من از آنچه واجب کردم
برو و بدرستی که بنده من هر آینه طلب نزدیکی میکند سوی من بوسیله که زیاد
بر واجب اوست تا آنکه دوست دارم او را پس چون دوست داشتم او را شدم
حس گوش او که میشنود بآن و حس چشم او که می‌بیند بآن و زبان او که میگوید بآن
و دست او که میگیرد چیزها را بآن مراد اینست که این چهار چیز او بفرمان من میشود
پس میشنود و نظر میکند و میگوید و میگیرد مگر بکار آمدنی را اصل ان دعانی اجبته
و ان سألنی اعطیته و ما ترددت عن شیء انا فاعله کترددی عن موت المؤمن
یکره الموت و اکره مساءته شرح اگر یا الله گوید لبیک میگویم برای
او و اگر طلب حاجتی از من کند میدهم او را و برنگشتم از چیزی که من در آخر کار فاعل
آن چیزم مانند برگشتن من از مرگ مومن بیان این آنکه او نمیخواهد هلاک را
و دعای بقای خود میکند و من نمیخواهم آزرده کردن او را مثل این فقرات گذشت در
حدیث ششم باب صد و یکم هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لما اسری بالنبی
صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی

بابکه او برطرح کند م
کرده‌ام

وَلِيّاً فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَأَنَا أَسْرَعُ شَيْءٍ إِلَى نُصْرَةِ أَوْلِيَائِي وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ
شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ وَفَاةِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ شرح اسری
بصیغه ماضی مجهول از باب افعال است و اسراء سیر در شب است و به برای تعدیه است و ظرف
نائب فاعلست و مراد حکایت شب معراجست و باقی ظاهرست از شرح حدیث سوم و پنجم و هفتم
این باب اصل وَإِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى غَيْرِ
ذَلِكَ لَهَلَكَ وَإِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَلَوْ صَرَفْتُهُ إِلَى
غَيْرِ ذَلِكَ لَهَلَكَ شرح و بدرستی که از جمله بندگان من که مومنانند کسی است که اصلاح
نمیکند او را مگر بی نیازی و اگر برمیگردانیدم او را بسوی ضد آن بی نیازی هر آینه
جهنمی میشد و بدرستی که از جمله بندگان من که مومنانند کسی است که اصلاح نمیکند
او را مگر نیازمندی و اگر برمیگردانیدم او را بسوی ضد آن نیازمندی هر آینه
جهنمی میشد اصل وَمَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ
عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي
يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا
إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ شرح موافق این گذشت در حدیث
هفتم این باب نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنِ اسْتَذَلَّ مُؤْمِناً وَاحْتَقَرَهُ
لِقِلَّةِ ذَاتِ يَدِهِ وَلِفَقْرِهِ شَهَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رُؤُوسِ الْخَلَائِقِ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که طلب خواری مومنی کند و خوار
کند او را برای کمی مال او و برای فقر او مشهور سازد او را الله تعالی در روز
قیامت بر سر خلایق یعنی که علامتی برای بدی عمل و تعیین میکند بروشی
که خلایق نظر در آن کنند دهم اصل قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ
أَسْرَى رَبِّي بِي فَأَوْحَى إِلَيَّ مِنْ وَرَاءِ الْحِجَابِ مَا أَوْحَى وَشَافَهَنِي أَنْ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ

من

مَنْ أَذَلَّ لِي وَلِيّاً فَقَدْ أَرْصَدَ لِي بِالْمُحَارَبَةِ وَمَنْ حَارَبَنِي حَارَبْتُهُ قُلْتُ يَا رَبِّ وَمَنْ
وَلِيُّكَ هَذَا فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ مَنْ حَارَبَكَ حَارَبْتَهُ قَالَ ذَلِكَ مَنْ أَخَذْتُ مِيثَاقَهُ
لَكَ وَلِوَصِيِّكَ وَلِذُرِّيَّتِكُمَا بِالْوَلَايَةِ شرح مراد بحجاب فرشته ایست که حامل وحی
باشد مثل جبرئیل و مشافهه عبارت از تکلیم بی‌واسطه فرشته است بخلق آواز چنانچه با موسی در طور
شد و بآن اشارت شده در قول الله تعالی در سوره بقره مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ و بیان
شده در شرح حدیث پانزدهم باب صد و دوازدهم ان در ان قال مصدریه است
و تقدیر باء قالست فاء در فقد علمت بیانیه است یعنی گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر آینه بتحقیق سیر فرمود در شب معراج صاحب کل اختیار من مرا پس
وحی کرد بسوی من بواسطه فرشته آن خبر را که وحی کرد و سخن گفت با من بخلق
آواز بی‌واسطه فرشته باینکه گفت مرا ای محمد هر که خوار کند اثر دوستی از دوستان
مرا پس بتحقیق مهیا شده برای من که با من جنگ کند و هر که با من جنگ کند جنگ میکنم
با او گفتم ای صاحب کل اختیار من و کیست این دوست تو که گفتی چه بتحقیق دانستم
که هر که با تو جنگ کند جنگ میکنی با او مراد اینست که این خبر کلام را فهمیدم و چیزی
دیگر را نفهمیدم گفت آن دوست من کسی است که فرا گرفتم در روز الست بر تو پیمان
پیمان او را علیحده برای تو و برای وصی تو و برای ائمه اولاد شما بدوستی یا اینکه
این پیمان که علیحده است در ضمن الست بر تو بکم بود شرح حدیث هفتم باب
پنجم کتاب التوحید که باب العرش والکرسی است و گذشت در حدیث دوم باب
صد و هشتم کتاب الحجة که باب فیه نکت و نتف و جوامع من الروایة فی الولایة
اینکه بعضی در عهد میثاق انکار ولایت کردند یازدهم اصل قال رسول الله
صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل من استذل عبدی المؤمن فقد بارزنی بالمحا
ربة وما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی عبدی المؤمن انی لاحب لقاءه

یا مصدر یا ب ظرف زمان است

چنانکه گذشت در کتاب التوحید

است

و هفتم م

فليكره الموت فاصرفه عنه شرح اين گذشت در حديث سيوم و پنجم اين باب
اصل وانه ليدعونى فى الامر فاستجيب له لما هو خير له شرح و بدرستى كه بنده مومن
من هر آينه گاهى دعا ميكند مرا پس قبول ميكنم براى او بكردن كارى كه بهتر است براى
او مراد اينست كه بحسب ظاهر اگر چه قبول نميشود اما در واقع بهترين قبول است باب صد
چهل و ششم اصل باب من طلب عثرات المؤمنين وعوراتهم شرح عثرات بفتح عين بى نقطه
و فتح ثاء سه نقطه و راء بى نقطه است عورات بفتح عين بى نقطه و سكون واو و واو و راء
بى نقطه است يعنى اين باب مذمت كسى است كه جست و جو كند برهنه آمد
نهاى مومنان را و پوشيدنيهاى مومنان را در اين باب هفت حديث است اول اصل
عن ابى جعفر و ابى عبد الله عليهما السلم قالا اقرب ما يكون العبد الى الكفر ان يواخى الرجل
الرجل على الدين فيحصى عليه عثراته و زلاته ليعنفه بها يوما ما شرح اقرب مبتدا
ما مصدريه است يكون از افعال تامه است الى متعلق باقرب است ان يواخى
مصدر موضوع در موضع ظرف زمانست مثل رايته مجى الحاج و ظرف خبر مبتدا
يعنى روايت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق عليهما السلم كه گفتند نزديكتر
بودن بنده سوى كفر در وقتيست كه دوستى كند مرد با برادر دينى آن مرد كه مو
فق دين اوست پس بشمرد در دل خود بر آن مرد سر در آمدهاى او را و لغزشهاى او را
تا سرزنش كند او را با آنها در روزى از روزها دوم اصل قال رسول الله صلى الله
عليه و آله يا معشر من اسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لا تذموا المسلمين
و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله
عورته يفضحه و لو فى بيته شرح المعشر بفتح ميم و سكون عين بى نقطه و فتح
و كسر شين با نقطه و راء بى نقطه جماعت اضافه معشر بمن از قبيل اضافه متعدد
بعض آنهاست الخلوص مصدر باب نصر رسيدن لا تتبعوا بتشديد باء يك نقطه مفتوح

بصيغه

بصيغه نهى باب تفعلت يعنى يك تا و يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه
و آله اى گروه مسلمانان بزبان و نرسيده ايمان سوى دل او مذمت مكنيد مسلمانا
ن را و تفحص مكنيد پنهان كردهاى ايشان را چه بدرستى كه شان اينست كه هر كه
تفحص كرد پنهان كردهاى مسلمانان را تفحص كرد الله تعالى پنهان كرده او را با نمفضحى (؟)
و داشت از پنهان كرده او و هر كه تفحص كرد الله تعالى پنهان كرده او را رسوا ميكند
او را هر چند كه در خانه خود باشد و بيرون نيايد مراد اينست كه هر چند كه ره
رسوايى او در ميان خانه واده خود نباشد سوم اصل عن ابى جعفر عليه السلم قال
ان اقرب ما يكون العبد الى الكفر ان يواخى الرجل الرجل على الدين فيحصى عليه
عثراته و زلاته ليعنفه به يوما ما شرح الرجل اول از قبيل وضع ظاهر در موضع
ضمير است و مضمون اين موافق حديث اول اين باب است چهارم اصل قال رسول
الله صلى الله عليه و آله يا معشر من اسلم بلسانه و لم يسلم بقلبه لا تتبعوا عثرات
المسلمين فانه من تتبع عثرات المسلمين تتبع الله عثرته و من تتبع الله عثرته
يفضحه شرح مضمون اين ظاهر است از شرح حديث دوم اين باب پنجم اصل
قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا تطلبوا عثرات المؤمنين فانه من تتبع
عثرات اخيه تتبع الله عثراته و من تتبع الله عثراته يفضحه و لو فى جوف
بيته شرح مضمون اين نيز ظاهر است از شرح حديث دوم اين باب ششم اصل
عن ابى جعفر عليه السلم قال اقرب ما يكون العبد الى الكفر ان يواخى الرجل على الدين
فيحصى عليه زلاته ليعيره بها يوما ما شرح مضمون اين موافق حديث اول
اين باب است هفتم اصل عن ابى عبد الله عليه السلم قال ابعد ما يكون العبد من
الله ان يكون الرجل يواخى الرجل و هو يحفظ زلاته ليعيره بها يوما ما شرح
مضمون اين موافق سابق است باب صد و چهل و هفتم اصل باب التعيير

شرح التعییر بعین بی‌نقطه و یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه مصدر باب تفعیل
سرزنش کردن یعنی این باب مذمت سرزنش مؤمنست در این باب چهار حدیث
است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من انّب مؤمنا انّبه الله فی الدنیا
والآخرة شرح التانیب بهمزه و نون و باء یکنقطه مصدر باب تفعیل سرزنش کردن
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که سرزنش کرد مؤمنی را سرزنش
کند او را الله تعالی در دنیا و آخرت دوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من اذاع فاحشة کان کمبتدئها و من عیّر مؤمنا بشیء لم یمت
حتی یرکبه شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که شهرت دهد عملی را
که رسوا است مثل بدعتی که مخالف محکمات قرآنست میشود در گناه مانند کسی
که بدعت کرده آنرا و هر که سرزنش کرد مؤمنی را بچیزی نمرد تا آنکه مرتکب آن چیز شود
سوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من عیّر مؤمنا بذنب لم یمت حتی یر
کبه شرح مضمون این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابی
عبدالله علیه السلام قال من لقی اخاه بما یؤنّبه انّبه الله فی الدنیا والآخرة شرح ما مصدریه
است و موصوله میتواند بود و بنابر اول ضمیر مستتر در یؤنّبه راجع بمن است و بنا
بر دوم راجع بماست و نسبت تانیب بکلام مجازیست و مضمون این موافق
مضمون حدیث اول این بابست باب صد و چهل و هشتم اصل باب الغیبة
والبهت شرح الغیبة بکسر غین با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و باء
یکنقطه مصدر باب ضرب [افتعال] یاد کردن کسی را بزشتی البهت بفتح باء یکنقطه
و سکون و فتح هاء و تاء دو نقطه در بالا مصدر باب منع نسبت کاری بکسی که
نکرده آنرا و بضم باء و سکون هاء دروغ یعنی این باب مذمت بدگوئی کسی
و مذمت بهتان و یکی است در این باب هفت حدیثست اول اصل عن ابی

عبدالله

عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله الغیبة اسرع
فی دین الرجل المسلم من الاکلة فی جوفه قال و قال رسول الله صلی الله علیه
و آله الجلوس فی المسجد انتظار الصلوة عبادة ما لم یحدث قال الاغتیاب

قیل یا رسول الله ما یحدث صح

شرح الاکلة بفتح همزه و کسر کاف مرض خوره و مثل آن بعید که میباشد همزه و کاف الف باشد
و جمع آکل بر وزن اسم فاعل یا بمد الف او مراد اعم خارجی باشد یعنی آکل لحم
که عبارتست از کارد و آتش و مانند آنها که زود گوشت را تلف میکند انتظار منصوبست
بسبب مفعول له ما مصدری ما دام است لم یحدث بصیغه مضارع مجهول از باب
افعالست و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است بنابر اینکه مفعول مطلق
نائب فاعل تواند شد یا بصیغه معلومست و ضمیر مستتر راجع بجالس است که
جلوس دلالت بر آن میکند و بنابر اول ما یحدث بصیغه مجهول است و الا
غتیاب مرفوعست و بنابر دوم ما یحدث بصیغه معلومست و الاغتیاب
منصوبست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله غیبت مردم شتابان ترست در افنای دین مرد مسلمان از
خوره در درون او امام گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادتست چندانکه نکند احداث حدث
گفته شد ای رسول الله و چه چیز احداث کرده میشود در مسجد گفت غیبت
مردم دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال من قال فی مؤمن ما رأته عیناه
و سمعته اذناه فهو من الذین قال الله عز و جل ان الذین یحبّون ان تشیع
الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم شرح ما رأته عبارت از کنایت
که منافات با ایمان ندارد مثل آنهایی که مذکور شد در حدیث هفتم باب صد و
نوزدهم [?] یعنی روایتست از امام جعفر علیه السلام گفت هر کس که گفت در حق

واقع است از جمله آفات و مانند آنها و این برای دفع توهم اختصاص فاحشه در آیه سوره نور بعمل قبیح است حاکم در بهتان است صح

صادق ع

مؤمنی گناهی را که دیده آن را و چشم انکس و شنیده آن را و گوش انکس از جمله جماعتی است
که گفته الله عز و جل در مذمت ایشان در سوره نور بدرستیکه جمعی دوست میدارند
که مشهور شود رسوائی در جمعی که مؤمن شدند ایشان راست عذابی دردناک سوم اصل
سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الغیبة قال هو ان تقول لاخیک فی دینه ما لم
یفعل و تبث علیه امرا قد ستره الله علیه لم یقم علیه فیه حد شرح فی برای تعلیلست ضمیر دینه
راجع باخیک است تبث بباء یکنقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع مخاطب
باب نصر یا ضرب یا افعال است لم یقم بصیغه مضارع معتل العین مجهول باب
افعال یا معلوم باب نصر است و بنا بر اول فاعل حذف شده حاکم شرعست یا الله
تعالی است باین معنی که در قرآن برای او حدی قرار نداده ضمیر علیه راجع باخیک است
و ضمیر فیه راجع بامر است یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلم از غیبتی
که حرامست که کدامست گفت آن اینست که گوئی برای برادر مؤمن خود
که سبب عیبی در دین او [illegible] نشده چیزی را که نکرده و اینکه مشهور کنی برای
گناهی که بتحقیق پوشیده آن گناه را الله تعالی [illegible]
این آنکه راست کرده نشده بر آن برادر آن گناه حدی مراد گناهیست که منافات
با ایمان نداشته باشد مثل لمم که بیان شد در حدیث هفتم باب صد و دو
و هم … مشهور شده باشد … چهارم اصل سئل النبی
صلی الله علیه و آله ما کفارة الاغتیاب قال تستغفر الله لمن اغتبته کلما
ذکرته شرح پرسیده شد نبی صلی الله علیه و آله که چیست کفاره غیبت مؤمن
بعد از توبه از آن غیبت گفت اینکه طلب آمرزش کنی از الله تعالی برای انکس
که غیبت کردی هر وقت که بیاد خود آوری آن غیبت پنجم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال من بهت مؤمنا او مؤمنة بما لیس فیه بعثه الله فی طینة خبال

حتی

حتی یخرج مما قال قلت و ما طینة خبال قال صدید یخرج من فروج المومسات
شرح طینه بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون سرشت آدمی که
او از آن مخلوق شده الخبال بفتح خاء با نقطه و باء یکنقطه و الف فساد و اینجا
زناست و اضافه طینه بخبال باعتبار اینست که علم الله تعالی بخبال کسی باعث
آن طینت برای او شده الصدید بفتح صاد بی‌نقطه و کسر دال بی‌نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و دال بی‌نقطه چرکی که روان میشود از دمل و مانند آن و اطلاق
طینه بر صدید باعتبار اینست که جزو بدن آدمی بوده که آدمی از آن سرشته شده
المومسات بضم میم و سکون واو و کسر میم و سین بی‌نقطه زنان زناکننده و تخصیص
ذکر زنان باعتبار اینست که ایشان اصل‌اند در زنا پس گناه ایشان بیشترست یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بهتان کند مومنی را یا مومنه را
بانچه نیست در او برمی‌انگیزد او را الله تعالی در روز قیامت در سرشت زناها
تا آنکه بیرون آید از عهده آنچه گفته گفتم و چیست سرشت زنا گفت چرکیست که بیرون
آید از فرجهای زنان زناکار مخفی نماند که … مبنی بر … معنی
طینت خبال نیست بلکه مبنی بر تعجب از اینست که کسی در سرشت دیگری چون محشور
میشود ششم اصل قال ابو الحسن علیه السلم من ذکر رجلا من خلفه بما هو
فیه مما عرفه الناس لم یغتبه و من ذکره من خلفه بما هو فیه مما لا یعرفه
الناس اغتابه و من ذکره بما لیس فیه فقد بهته شرح گفت امام موسی کاظم
علیه السلم هر که یاد کرد مردی را از مؤمنان غایبانه او بچیزی که آن در او هست
از جمله چیزهائی که مشهور شده میان مردم غیبت حرام نکرده او را و هر که یاد کرد
او را غایبانه او بچیزی که آن در او هست از جمله چیزهای که مشهور نشده میان
مردم غیبت حرام کرده او را و هر که یاد کند او را بچیزی که نیست در او بتحقیق

افترا کرده در حق او مراد اینست که غیبت حرام کرده در وضع افترا بطریق سه حدیث
سوم این باب بی‌گناه او مرکب آن شده گناه هفتم اصل سمعت ابا عبد الله
علیه السلم یقول الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه واما الامر الظاهر فیه
مثل الحدة والعجلة فلا والبهتان ان تقول فیه ما لیس فیه شرح شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم می‌گفت غیبت حرام اینست که گوئی در حق برادر مومن خود بدی را
که پوشانیده آنرا الله تعالی بر او اما کار بدی که ظاهر مشهور باشد در او مانند تند
خوئی و شتاب زدگی پس غیبت حرام نیست و بهتان اینست که گوئی در او بدی را
که نیست در او و در این صورت غیبت حرام هست با زیاده چنانچه بیان شد
در شرح حدیث سابق باب صد و چهل و نهم اصل باب الروایة علی المؤمن شرح این باب
مذمت نقل سخن مومن است در جائی دیگر بقصد اضرار بر آن مومن در این
باب سه حدیث است اول اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلم من روی
علی مؤمن روایة یرید بها شینه وهدم مروته لیسقط من اعین الناس
اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان شرح گفت مرا امام جعفر
صادق علیه السلم هر که نقل کند بقصد ضرر بر مومنی نقلی که میخواهد بآن نقل زشتی
آن مومن را و برهم زدن آدمیت و عزت او را تا افتد از نظر مردم بیرون میبرد
آنکس را الله تعالی از دوستی خود بسوی دوستی شیطان پس قبول نمیکند او را
شیطان مراد اینست که از بسکه بی‌اعتبار است در نظر خلق خادمی بکار شیطان
نمی‌آید و شیطان نیز خوشحال نمیشود بدوستی او زیرا که شیطان کسی را میخواهد
که فسق او در صورت عبادت باشد و مردم از او بازی خورند مثل اهل بدعت
تا او را وسیله ضلالت مردم کند دوم اصل عن عبد الله بن سنان قال قلت
له عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال نعم قلت تعنی سفلیه قال لیس حیث

تذهب

تذهب انما هو اذاعة المؤمن سره شرح این حدیث مضمر است و ضمیر له راجع بامام جعفر
صادق علیه السلم است العورة بفتح عین بی نقطه و سکون واو و راء بی نقطه آنچه باید که پوشیده
شده باشد و واحد عورات آدمی سفلیه بضم و کسر سین بی نقطه و سکون فاء و فتح لام
و یاء دو نقطه در پائین بصیغه تثنیه است یعنی دو پائین که عورتین است یا بکسر سین
و تاء دو نقطه در بالا است یعنی پائین و حاصل هر دو یکی است یعنی و الحقیقه عبد الله بن
سنان گفت گفتم امام علیه السلم را آیا پوشیدنی مومن بر مومن حرام است گفت آری گفتم
میخواهی دو پائین او را گفت مراد من نیست آنجا که خیال میکنی جز این نیست که فحش مراد منت
فاش کردن راز مومنست سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فیما جاء فی الحدیث عورة
المؤمن علی المؤمن حرام قال ما هو ان ینکشف فتری منه شیئا انما هو ان تروی علیه
او تعیبه شرح ما نافیه است ضمیر هو راجع بحرام است ینکشف بصیغه مضارع غائب است
و ضمیر مستتر راجع بمومن است شیئا عبارت از پائین است ضمیر انما هو راجع بحرام است تعیبه
بعین بی نقطه یا بعین بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب مثل العین باب ضرب است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در آنچه آمده در حدیث اهل البیت علیهم
السلم که عورت مومن بر مومن حرامست امام گفت نیست آن حرام آنکه برهنه
شود مومن پس ببینی از او چیزی را که نباید دید جز این نیست که آن حرام که در این
حدیث مذکور است اینست که نقل کنی چیزی را بقصد ضرر او را و یا عیب گنی او را در
گوئی در حق او باب صد و پنجاهم اصل باب الشماتة شرح الشماتة بفتح شین با نقطه
مصدر باب علم خوشحالی بمصیبتی که بر سر کسی آمده باشد یعنی این باب مذمت
شماتت است در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله علیه السلم انه قال لا
تبدی الشماتة لاخیک فیرحمه الله ویصیرها بک وقال من شمت بمصیبة
نزلت باخیه لم یخرج من الدنیا حتی یفتتن شرح لا تبد بباء یک نقطه و دال

گناهی فوق گناه صح
عن عبد الرحمن بن سیابة مارّ صح
روایت از عبد الرحمن بن سیابه صحیح است ... صح
گناه او فوق گناه صح
عن مفضل بن عمر مارّ صح
روایت از مفضل بن عمر صح ولایته الی
و یاء دو نقطه در پائین صح
و تحتیه ... و در نقطه در بالا صح

بنقطه بصیغه نفی متصل اللام باب افعالست و در بعض نسخ بعد از ه ال صورت یا است
که بالتقاء ساکنین می افتد و بنابران بصیغه نفی است و خبر بمعنی اثبات است ضمیر مستتر
در بصیبه راجع بشماته است باعتبار تعلق اینکه آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او گفت اظهار مکن خوشحالی بمصیبتی که برای برادر مؤمن خود که باعث
آن میشود که رحم کند الله تعالی او را و که لذا آن الهیات شماتت را بانو یعنی که دیگران
برای تو شماتت خواهند کرد و امام گفت هر که خوشحال شد بمصیبتی که فرود آمد برادر
مؤمن او بیرون نرفت از دنیا تا اینکه گرفتار مصیبت شود باب سب و نجاة و یکم اصل
باب السباب شرح السباب بکسر سین بی نقطه و تخفیف باء یکنقطه که میان آن الف است مصدر
باب مفاعله است یعنی این باب مذمت دشنام دادن است و درین باب نه حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله سباب المؤمن کالشرف علی الهلکة
شرح سباب بکسر سین و تخفیف باء است و مشرف بفتح راء بی نقطه مصدر میمی باب
افعالست یا سباب بفتح سین و تشدید باء است و مشرف بکسر راء بصیغه اسم فاعل
باب افعالست الهلکة بفتحه ها و فتح لام مدخول جهنم یعنی گفت رسول الله صلی
الله علیه و آله دشنام دادن مومن مثل مشرف شدن بر دخول جهنم است دوم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه و آله سباب المؤمن فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه معصیة
و حرمة ماله کحرمة دمه شرح الفسوق بضم فاء و ضم سین بی نقطه و سکون واو
سرکشی از فرمان الهی اکل لحم عبارت از غیبتست چنانچه در سوره حجرات است که
ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله دشنام
مؤمن سرکشی است یعنی که معصیت بزرگیست و محاربه با او کفر است باین معنی
که با او تا رفوفت و خوردن گوشت او نافرمانی الله تعالی است یعنی که کبیره است اگرچه
در مرتبه فسوق نیست و غصب مال او و بردن او حرامست مانند خون او سوم اصل

اِنَّ رَجُلاً مِن بَنی تَمیمٍ اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ فَقالَ اَوصِنی فَکانَ فیما اَوصاهُ
اَن قالَ لا تَسُبُّوا النّاسَ فَتَکتَسِبُوا العَداوَةَ بَینَهُم شرح بدرستی که مردی از قبیله بنی تمیم
آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس گفت سفارش کن مرا پس بود از جمله آنچه سفارش کرد او
اینکه گفت دشنام مدهید مردم را که باعث این میشود که برای خود حاصل کنید دشمنی را
از جانب ایشان چهارم اصل عَن اَبی الحَسَنِ موسی عَلَیهِ السَّلام فی رَجُلَینِ یَتَسابّانِ قالَ البادی مِنهُما اَظلَمُ وَوِزرُهُ وَوِزرُ صاحِبِهِ عَلَیهِ ما لَم یَعتَدِ المَظلومُ شرح مانند این حدیث
گذشت در حدیث سیوم باب صد و سی ام و در آنجا چنین بود ما لم یتعد المظلوم یعنی
روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم در دو مرد که دشنام میدهند یکدیگر را امام گفت
ابتدا کننده از جمله آن دو کس ظالمترست یعنی که از دیگری صورت ظلم صادر شده
اگرچه ظلم حقیقی نیست بقرینه اینکه گفته و گناه او و گناه یار او بر گردن اوست چند انکه
عذرخواهی نکند یا تعدی نکند آنکه مظلوم است پنجم اصل عَن اَبی جَعفَرٍ عَلَیهِ السَّلام قالَ ما شَهِدَ رَجُلٌ
عَلی رَجُلٍ بِکُفرٍ قَطُّ اِلّا باءَ بِهِ اَحَدُهُما اِن کانَ شَهِدَ عَلی کافِرٍ صَدَقَ وَاِن کانَ مُؤمِناً رَجَعَ الکُفرُ عَلَیهِ فَاِیّاکُم وَالطَّعنَ عَلَی المُؤمِنینَ شرح روایتست از امام محمد
باقر علیه السلم گفت گواهی نداد مردی بر مردی بکفر هرگز مگر اینکه بازگشت کرد با آن کفر
یکی از آن دو کس یعنی که البته یکی کافر میشود بیان این اینکه اگر گواهی داده بر کافر
راست گفته و اگر آن مرد مومن بوده و او دروغ گفته برمیگردد کفر بر خود شاهد
پس دوری کنید از زبان کشیدن بر خود تا از طعنه کردن بر مومنان ششم اصل عَن اَحَدِهِما
عَلَیهِمَا السَّلام قالَ سَمِعتُهُ یَقولُ اِنَّ اللَّعنَةَ اِذا خَرَجَت مِن فی صاحِبِها تَرَدَّدَت
فَاِن وَجَدَت مَساغاً وَاِلّا رَجَعَت عَلی صاحِبِها شرح روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که لعنت
وقتی که بیرون آید از دهن آنکه آن را گفته و ایمان میان آن دو کس است اگر یا

داعی راکه آن راه فرستاده شده خوب و اکو نیافت برمیکرود دو آنکه آنرا کفته مراد ایشت
که اکر آن مرد که لعنت بر او شده سزاوار است میرود سوی او و الا بر میکرود و آنکه کفته ملعون
میشود هفتم اصل سمعت اباجعفر علیه السلم یقول ان اللعنة اذا خرجت من صاحبها تردّد
بینهما فان وجدت مساغا و الا رجعت علی صاحبها شرح مضمون این موافق حدیث
هشتم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول اذا قال الرجل لاخیه المؤمن اف خرج من
ولایته و اذا قال انت عدوّی کفر احدهما و لا یقبل الله من مؤمن عملا و هو مضمر
علی اخیه المؤمن سوءا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت چون کوید
مرد برای مومن خود اف بیرون میرود از دوستی او و چون کوید تو دشمن منی کافر میشود
یکی از آن دوکس یعنی کافر کو درو غکفته خود تو کافرست والا آنکس و قبول نمیکند الله
از مومنی عملی را و حالی که او در خاطر داشته باشد بقصد ضرر برادر مومن خود بدی را
نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ما من انسان یطعن فی عین مؤمن الا مات بشرّ
میتة و کان قمنا ان لا یرجع الی خیر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت نیست
هیچ انسانی که طعنه زند در چشم مومنی یعنی که دشنام دهد او را حاضرا نه مکر آنکه
بمیرد بتر نوع مرونی و شایسته است اینکه توفیق نیابد که برکرد د سوی نیکی اصلا باب سد نجاه
دوم اصل باب التهمة و سوء الظن شرح التهمه بضم تا منقلب از واو و فتح ها مصدر
معتل الفاء و اوی باب ضرب خیال بد در حق کسی بخیالی که مظنون نباشد بلکه مرجوح یا مساوی باشد الظن اعتقاد راجح از روی قرینه و خیال راجح خواه بهوا
و هوس باشد که آنرا اعتقاد مستبد نیز مینامند و خواه نه و مراد اینجا معنی دوم است
یعنی این باب مذمت خیال بد غیر راجح و خیال بد راجح در حق مومن در این
باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا اتهم المؤمن
اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء شرح روایتست از امام جعفر

عن ابی حمزة الثمالی ثابت م

عن ابی حمزة ثابت م

روایتست از ابو حمزه کفته م

برادر م

یطعن بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر است
میتة بکسر میم است قمنا بفتح قاف و کسر و فتح
میم و نون است ان بفتح همزه و سکون
نون مصدریه است بجز م

صادق علیه السلم کفت چون بشکند دارد مومن برادر مومن خود را که اختند و بر طرف میشود
ایمان از دل او چنانچه که اختند میشود نمک در آب دوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول
من اتهم اخاه فی دینه فلا حرمة بینهما و من عامل اخاه بمثل ما یعامل به الناس
فهو بریء مما ینتحل شرح الحرمه بضم حا بی نقطه و سکون و ضم و فتح را بی نقطه بمعنی
دوستی میان دو کس یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت هر که به تهمت
دارد برادر خود را که برادر دینی اوست پس بیمان دوستی نمیماند میان
آن دو کس و هر که معامله کند با برادر مومن خود مثل آنچه معامله میکند با آن باقی
که نمیشناسد ایشانرا یعنی که اکر چیزی با و فروشد فایده کیرد مثل فایده که در فروختن بدیکران میکیرد بری و بیزارست از دینی که آن دین را بخود نسبت میدهد
سوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم فی کلام له ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک
ما یغلبک منه و لا تظنّن بکلمة خرجت من اخیک سوءا و انت تجد لها فی الخیر
محملا شرح یغلبک بغین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب باب ضرب است
و منه متعلقست بیاتیک و در بعض نسخ بقاف است از باب ضرب یا باب افعال یا باب
تفعیل و ظرف متعلقست بیغلبک و حاصل هر دو یکی است یعنی کفت امیر المؤمنین
علیه السلم در اثنای سخن سخنی که او را بود که قرار ده کار برادر مومن خود را بر بهترین
آن یعنی که بهترین محملها برای آن قرار ده تا وقتی که آید نزد تو از جانب او
چیزی که عاجز کند ترا یعنی که احتمال خوب در آن نبود اصلا و کمان مکن
البته سخنی که بیرون آید از برادر مومن تو بدی را و حالی که یابی برای آن
سخن در خوبی محملی را باب صد و پنجاه و سوم اصل باب من لم یناصح اخاه المؤمن
من شرح این باب مذمت کسی است که اخلاص نورزد با برادر او که مومنست
در این باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من

عن حسین بن عمر بن یزید عن ابی عبدالله م

روایتست از حسین بن عمر بن یزید از امام کفت م

و ضمیر راجع با خیک است م

و ضمیر راجع با حسنه یا با خیک است م

سی

فی حاجة لاخیه فلم ینصحه فقد خان الله ورسوله شرح گفت رسول الله صلی الله
علیه و آله هر که سعی کرد در حاجتی برای برادر مؤمن خود بی خالص نشد برای او و بی تحقیق
خیانت کرده الله تعالی را و رسول او را دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ایما عن سماعة قال م
مؤمن مشی فی حاجة اخیه فلم یناصحه فقد خان الله و رسوله شرح معنی این مثل معنی
حدیث سابقست سیوم اصل اخبرنا ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
ایما رجل من اصحابنا استعان به رجل من اخوانه فی حاجة فلم یبالغ فیها بکل
جهد فقد خان الله و رسوله و المؤمنین قال ابو بصیر قلت لابی عبد الله علیه السلم
ما تعنی بقولک و المؤمنین قال من لدن امیر المؤمنین الی آخرهم شرح الجهد
بفتح جیم و سکون ها مصدر باب منع حبد رکاری و بضم و فتح جیم طاقت گذشت
در کتاب الحجة در حدیث دهم مولد ابی محمد الحسن بن علی علیهما السلم در تفسیر مؤمنین
که هم الائمة الذین یؤمنون علی الله فیجیز امانهم و مراد اینست که ایمن میکنند
مردمان را از غلط در حکم خود و الله تعالی آن دعوی را امضا میکند و این مخصوص ائمه
اهل البیت است یعنی خبر داد ما را ابو بصیر گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
که میگفت هر مردی از شیعه ما که مدد طلبد با و مردی از برادران مؤمن او در حاجتی
پس مبالغه نکرد در ان حاجت بهمه طاقت خود پس بتحقیق خیانت کرده الله تعالی
و رسول او را و مؤمنان را گفت ابو بصیر گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه میخواهی
بقول تو که مؤمنان گفت میخواهم ائمه اهل البیت را از امیر المؤمنین تا آخر عن ابی جمیلة قال م
ایشان چهارم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول من مشی فی حاجة اخیه ثم لم یناصحه روایت از ابو جمیله گفت م
فیها کان کمن خان الله و رسوله و کان الله خصمه شرح شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که روانه شد در حاجت برادر مؤمن خود
بعد از ان اخلاص نورزید با او در آن حاجت شد مانند کسی که خیانت کرده

اشدس

الله تعالی و رسول او را و شد الله تعالی دشمن او پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال من استشاره اخوه فلم یمحضه محض الرأی سلبه الله رأیه شرح لم یمحضه بصیغه ماضی معلوم باب استفعال
الاستشارة بر اندیشه کسی برای کاری باظهار اینکه صلاح او در آنست در عاقبت
ییمن بانقطا است و ان تصحیف است لم یمحضه بصیغه مضارع باب افعال
خالص دادن خالص کی برای من ذکر بعض مبنی بر تجرید ست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که بر انگیزاند برادر مؤمن خود را با اندیشه
کردن داد او را خالص ... بانیمعنی که غش کرد با او در آن نصیحه و طرف میکند از الله
عز و جل بدی او را بانیمعنی که خلل در فکر او بهم میرسد چنانچه فرق نمیکند میان
مصلحت و مخالف مصلحت ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ایما مؤمن
مشی مع اخیه المؤمن فی حاجة فلم یناصحه فقد خان الله و رسوله شرح
مضمون این موافق حدیث چهارم این بابست باب صد و پنجاه و چهارم اصل
باب خلف الوعد شرح خلف بضم خا با نقطه و سکون لام اسم اخلاف است که مصدر باب
افعالست یعنی ترک وفا بوعده پس ذکر وعد مبنی بر تجرید ست یعنی این باب مذمت
وفا بوعده است در این باب دو حدیثست اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول عدة المؤمن اخاه نذر لا کفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدأ و لمقته
تعرض و ذلک قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر
مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شرح النذر بفتح نون و سکون ذال
با نقطه و را نیقط مصدر باب نصر و ضرب واجب ساختن چیزی بر خود
نفی کفاره اشارت بیسیاری گناه در مخالفت است مثل قسم بر ماضی از روی
دروغ که آنرا یمین غموس مینامند یعنی فرو برنده در گناه نفی از قولی که عمل بآن
نشود راجح میشود در عرف بنهی از ترک عمل بقول خود چه این صفت برای آن قولست

روایت از هشام بن سالم گفت

نمیشود مکر وقت عمل واکر اراده نهی از قول بی قصد عمل بود میکفت لم تقولون ما لا تفعلون

ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت وعده مؤمن برادر مؤمن خود را

نذریست که کفاره نیست آنرا پس هرکه وفا نکند پس به تحقیق با الله تعالی ابتدا کرده و برای

غضب الله تعالی مهیا شده و آنچه مذکور شد مضمون قول الله تعالی است در سوره صف

ای جمعی که مؤمن شده اید چرا میکوئید آنچه را که نمیکنید بزرگست با عتبار غضب نزد الله

اینکه بکوئید آنچه را که نمیکنید دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من کان یؤمن

بالله والیوم الآخر فلیف اذا وعد شرح اذا ظرف است و فعل مضارع برای افاده استمرار

در ماضی است و اشارتست باینکه خلف وعده ایمان حد چندین ساله را باطل میکند

خصوصا خلف وعده قبول وصایت وصی علیه السلم یعنی کفت رسول الله صلی الله

علیه وآله هرکه ایمان میداشته بالله تعالی و روز قیامت پس باید که وفا کند چون

وعده کند باب صد و پنجاه و پنجم اصل باب من حجب اخاه المؤمن شرح این

باب مذمت کسی است که دور نموده برادر مؤمن خود را بعد از آمدن آن مؤمن

بدر خانه او بقصد زیارت و مانند آن در این باب چهار حدیث است اول

اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ایما مؤمن کان بینه وبین مؤمن حجاب ضرب الله

عز وجل بینه وبین الجنة سبعین الف سور ما بین السور الی السور مسیرة

الف عام شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم هر مؤمنی که باشد میان او و میان

مؤمنی دیگر مانعی از دخول آن مؤمن در منزل او قرار میدهد الله عز وجل

میان او و میان بهشت هفتاد هزار حصار که میان هر حصار تا حصار دیگر

مسافت هزار ساله راهست دوم اصل عن محمد بن سنان قال کنت عند

الرضا صلوات الله علیه فقال لی یا محمد انه کان فی زمن بنی اسرائیل اربعة

نفر من المؤمنین فاتی واحد منهم الثلثة وهم مجتمعون فی منزل احدهم

فی منا

فی منازل بینهم فقرع الباب فخرج الیه الغلام فقال این مولاک فقال لیس هو

فی البیت فرجع الرجل ودخل الغلام الی مولاه فقال له من کان الذی قرع الباب

قال کان فلان فقلت له لست فی المنزل فسکت ولم یکترث ولم یلم غلامه ولا اغتم

احد منهم لرجوعه عن الباب واقبلوا فی حدیثهم شرح فلان بفتح نون خبر کان است

و عبارتست از اسم غیر منصرف مثل احمد و میتواند بود که فلان مرفوع باشد و کان تامه

باشد یعنی روایتست از محمد بن سنان کفت بودم نزد امام رضا صلوات الله علیه پس

کفت مرا ای محمد بدرستی که شان اینست که بود در زمان فرزندان یعقوب که بود بر

انبیا پیشین بودند چهار کس مؤمنان پس آمد یکی از ایشان نزد آن سه کس دیگر در حالی

که آن سه کس مجتمع بودند در خانه یکی از ایشان برای مصلحتی که میان ایشان در آن

سه کس بود پس کوفت در خانه را پس بیرون آمد سوی او غلام پس کوفت در خانه را

پس بیرون آمد بسوی او غلام پس کفت کجاست آقای تو پس کفت نیست او در خانه

پس برکشت آن مرد و داخل غلام شد سوی آقای خود پس آقا کفت که بود که زد در را کفت

بود فلان نکس پس کفتم او را که تو نیستی در خانه پس ساکت شد و پروا نکرد از برکشتن

او و ملامت نکرد غلام را که چرا دروغ کفتی و او را او کودانید و غمناک نشد هیچ کدام

از ایشان برای برکشتن او از در خانه و شروع کردند در کفتکوئی که داشتند اصل

فلما کان من الغد بکر الیهم الرجل فاصابهم وقد خرجوا یریدون ضیعة

لبعضهم فسلم علیهم وقال انا معکم فقالوا نعم ولم یعتذروا الیه وکان الرجل

محتاجا ضعیف الحال فلما کانوا فی بعض الطریق اذا غمامة قد اظلتهم فظنوا

انه مطر فبادروا فلما استوت الغمامة علی رؤسهم اذا مناد ینادی من جوف

الغمامة ایتها النار خذیهم وانا جبرئیل رسول الله فاذا نار من جوف

الغمامة قد اختطفت الثلثة نفر وبقی الرجل مرعوبا یعجب مما نزل بالقوم

وَمَا یَدْرِی مَا الْکِتَابُ شرح کان نامه است و ضمیر مستتر راجع بعالم است من عینی
فی است الصنیعة بفتح صاد و با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و عین بی نقطه
رمین مستقل که برای حاصلست مثل ز به عدا انا معکم متقی بر استفهام است ضمیر اتانه راجع
بانز نامه است رسیدن انزی ندای جبرئیل بگوش آن مرد دلالت بر بودن او میکند
پس بگوش آن سه کس رسید چون عاصی بوده اند المرعوب بصیغه اسم مفعول
باب منع ترسان کرده شده یعنی پس چون شد کمان در فردای آن روز رفت
سوی ایشان آن مرد پس دریافت ایشان را بر حالی که بیرون آمده بودند از خانه
ملکون بر حالی که اراده داشتند بر عذر که از بعض ایشان بود پس سلام کرد
بر ایشان و گفت آیا من با شما و این اراده مراد طلب حصت رفاقت گفتند
آری و عذر خواهی نکردند سوی او با وجود اینکه معلوم او شده بود که ایشان دیر
وامشب در خانه ملکون بوده اند و بود آن مرد حاجتمند که مال بی چون بودند
در بعض راه مزرعه ناگاه ابری بتحقیق سایه کرد ایشان را اثار دست با نیکه آفتاب
هنوز در طرف مشرق بود و ابر از جانب مشرق ظاهر شد پس گمان کردند که آن
آن ابر باران است پس شد شدند تا رفودع مزرعه رسیدند پس چون راست ایستاد
آن ابر بر سر ایشان ناگاه آواز کننده آواز میکرد از میان آن ابر که ای آتش
فرا گیر آن سه کس را و من جبرئیلم فرستاده الله تعالی پس ناگاه آتشی از میان
آن ابر بتحقیق ربود آن سه کس را و ماند آن مرد ترسناک تعجب میکرد از بلای
که فرود آمد بآن جماعت و نمیدانست که چیست باعث آن اصل فَرَجَعَ اِلَی
الْمَدِیْنَةِ فَلَقِیَ یُوْشَعَ بْنَ نُوْنٍ فَاَخْبَرَهُ الْخَبَرَ وَمَا رَاٰی وَمَا سَمِعَ فَقَالَ یُوْشَعُ بْنُ
نُوْنٍ علیه السلام اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ اللّٰهَ سَخِطَ عَلَیْهِمْ بَعْدَ اَنْ کَانَ عَنْهُمْ رَاضِیًا وَذٰلِکَ
بِفِعْلِهِمْ بِکَ فَقَالَ وَمَا فِعْلُهُمْ بِیْ فَحَدَّثَهُ یُوْشَعُ فَقَالَ الرَّجُلُ فَاَنَا اَجْعَلُهُمْ

فِیْ حِلٍّ وَاَعْفُوْ عَنْهُمْ قَالَ لَوْ کَانَ هٰذَا قَبْلُ لَنَفَعَهُمْ فَاَمَّا السَّاعَةَ فَلَا وَعَسٰی اَنْ یَنْفَعَهُمْ مِنْ
بَعْدُ شرح پس برگشت سوی آنشهر پس برخورد بیوشع بن نون وصی موسی پس خبر
داد او را آن خبر که داشت و آنچه دید و آنچه شنید پس گفت یوشع بن نون
علیه السلام آیا ندانستی که الله تعالی غضب کرد بر ایشان بعد از آنکه بود از ایشان راضی و آن
غضب بسبب کار ایشان با تست پس گفت و چیست کار ایشان با من پس خبر داد
او را یوشع پس گفت آن مرد پس من میکردانم ایشان را در حلیت از آنچه کردند با من میکذرم
از گناه ایشان یوشع گفت اگر میشد این حلال کردن پیش از این هر اینه نفع میکرد
ایشان را و اما حلال کردن الحال پس نفعی ندارد در برگشتن ایشان بدنیا و شاید که
نفع کند ایشان را در زمان بعد از این مراد برزخ تا در قیامت هست سوم اصل
عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلام قَالَ اَیُّمَا مُؤْمِنٍ کَانَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ مُؤْمِنٍ حِجَابٌ ضَرَبَ اللّٰهُ
بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْجَنَّةِ سَبْعِیْنَ اَلْفَ سُوْرٍ غِلَظُ کُلِّ سُوْرٍ مَسِیْرَةُ اَلْفِ عَامٍ مَا بَیْنَ السُّوْرِ
اِلَی السُّوْرِ مَسِیْرَةُ اَلْفِ عَامٍ شرح مضمون این نزدیک مضمون حدیث اول
این باب است تفاوت اینست که در اینجا بیان شده کمکندکی هر حصاری مسافت هزار
ساله است و در حدیث اول بیان این نبود چهارم اصل عَنْ اَبِیْ حَمْزَةَ عَنْ اَبِیْ
جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُوْلُ فِیْ مُسْلِمٍ اَتٰی مُسْلِمًا زَائِرًا وَهُوَ فِیْ
مَنْزِلِهِ فَاسْتَاْذَنَ عَلَیْهِ فَلَمْ یَاْذَنْ لَهُ وَلَمْ یَخْرُجْ اِلَیْهِ قَالَ یَا اَبَا حَمْزَةَ اَیُّمَا مُسْلِمٍ اَتٰی
مُسْلِمًا زَائِرًا اَوْ طَالِبَ حَاجَةٍ وَهُوَ فِیْ مَنْزِلِهِ فَاسْتَاْذَنَ عَلَیْهِ فَلَمْ یَاْذَنْ لَهُ وَلَمْ یَخْرُجْ
اِلَیْهِ لَمْ یَزَلْ فِیْ لَعْنَةِ اللّٰهِ حَتّٰی یَلْتَقِیَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فِیْ لَعْنَةِ اللّٰهِ حَتّٰی
یَلْتَقِیَا قَالَ نَعَمْ یَا اَبَا حَمْزَةَ شرح روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت
گفتم او را قربانت شوم چه میگویی در مسلمانی که آمد نزد مسلمانی بقصد زیارت
و او در خانه خود است پس طلب اذن دخول برا و کرد پس اذن نداد برای او

وبیرون نیامد سوی حاجت او امام علیه السلام گفت ای ابو حمزه هر مسلمانی که آمد نزد مسلمانی بقصد
زیارت یا بقصد طلب حاجتی و او در منزل خود بود پس طلب اذن دخول برای او کرد پس اذن
نداد برای او وبیرون نیامد سوی او همیشه در لعنت الله تعالی است تا آنکه بر خورند
ما هم پس گفتم بعنوان تعجب فدایت شوم در لعنت الله تعالی است تا آنکه بر خورند باهم
گفت آری ای ابو حمزه میتواند بود که مراد بر خوردن وعذر خواستن باشد باب صدو
بیجاه وششم اصل باب مَنِ اسْتَعانَ بِهِ اَخُوهُ فَلَمْ یُعِنْهُ شرح این باب مذمت کسی است
که مدد طلبید باو برادر مومن او پس مدد نکرد او را و در این باب چهار حدیث است اول اصل
عَنْ اَبی جَعْفَرٍ علیه السلام قالَ مَنْ بَخِلَ بِمَعُونَةِ اَخیهِ المُسْلِمِ وَالقِیامِ لَهُ فی حاجَتِهِ اِلّا ابْتُلِیَ
بِمَعُونَةِ مَنْ یَأثَمُ عَلَیْهِ وَلا یُؤجَرُ شرح من برای استفهام انکاریست ومیتواند بود که
موصوله باشد و مستثنی منه الا ابتلی محذوف باشد بتقدیر ما فعل ذلک الا ابتلی بخل
بباء یک نقطه وخاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم وحسن است یأثم بهمزه وثاء سه
نقطه بصیغه مضارع باب علم است ضمیر علیه راجع بمن است ومضاف محذوفست
بتقدیر یأثم علی معونته ذکر ولا یوجر برای دفع توهم اینست که گناهکار باشد از جهتی
ومأجور باشد از جهتی دیگر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کسیکه
که مضایقه بجا آورد عهده کردن برادر مومن خود که مسلمانست و ایستادگی کردن برای
او در حاجت او مگر اینکه مبتلا شد بمدد کسی که گناهکار میشود بسبب مدد او ونمیشود
عنیشود اصلاً دوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه السلام قالَ اَیُّما رَجُلٍ مِنْ شیعَتِنا اَتی
رَجُلاً مِنْ اِخْوانِهِ فَاسْتَعانَ بِهِ فی حاجَتِهِ فَلَمْ یُعِنْهُ وَهُوَ یَقْدِرُ اِلّا ابْتَلاهُ الله
بِاَنْ یَقْضِیَ حَوائِجَ عِدَّةٍ مِنْ اَعْدائِنا یُعَذِّبُهُ اللهُ عَلَیْها یَوْمَ القِیامَةِ شرح ایما برای
استفهام انکاریست ومیتواند بود که برای عموم باشد چنانچه می آید در حدیث
اول باب آینده ومستثنی منه الا ابتلاه مقدر باشد چنانچه گذشت در شرح •

و در بعض نسخ الا ابتلی است صح

راجع بمن اول است علی بناء آنکه است ضمیر علیه راجع بمن دوم است و واو حالیه است لا یوجر ... وجه دوم ... راجع بمن اول است صح

چون ترک نصرت برادر مومن خود کرده صح

حدیث

حدیث سابق جمله یعذّبه صفت حوائج است وضمیر علیها راجع بحوائج است ومضاف
محذوفست بتقدیر علی قضائها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که
گفت کدام مرد از شیعه ما آمد نزد مردی از برادران مومن خود پس طلب مدد
کرد باو در حاجت خود پس مدد نکرد او را در حالی که توانا بود بر آن مگر آنکه مبتلا
کرد او را الله تعالی باینکه روا کند حاجتهای چند کسی از دشمنان ما که عذاب کند
او را الله تعالی بسبب آن حاجتها در روز قیامت سوم اصل عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه السلام
قالَ لَمْ یَدَعْ رَجُلٌ مَعُونَةَ اَخیهِ المُسْلِمِ حَتّی یَسْعی فیها وَیُواسیهِ اِلّا ابْتُلِیَ بِمَعُونَةِ مَنْ
یَأثَمُ وَلا یُؤجَرُ شرح حتی متعلق است بمعونة پس از جمله مفعول یدع است و افاده
وجوب مدد بر سبیل مبالغه میکند ضمیر مستتر در یأثم راجع بر جل است و عاید من
محذوفست بتقدیر یأثم ولا یوجر علی معونته یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت وا نگذاشت هیچ مردی مدد برادر خود را که مسلمانست تا حدی که سعی
کند در آن مدد ومال صرف او کند مگر آنکه مبتلا شد بمدد کسی که گناهکار میشود وملول
نمیشود اصلاً بسبب او چهارم اصل عَنْ اَبی الحَسَنِ علیه السلام قالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَنْ قَصَدَ
اِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ اِخْوانِهِ مُسْتَجیراً بِهِ فی بَعْضِ اَحْوالِهِ فَلَمْ یُجِرْهُ بَعْدَ اَنْ یَقْدِرَ عَلَیْهِ فَقَدْ
قَطَعَ وِلایَةَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت
شنیدم از او که میگفت هر که قصد کرد سوی او مردی از برادران مومن او پناه
آورنده باو در بعض احوال خود پس پناه نداد او را بعد از آنکه توانا باشد بر آن پناه
دادن پس بتحقیق بریده مدد الله عز وجل را از خود باب صدو بیجاه وهفتم
اصل باب مَنْ مَنَعَ مُؤمِناً شَیْئاً مِنْ عِنْدِهِ اَوْ مِنْ عِنْدِ غَیْرِهِ شرح این باب مذمت
کسی است که نداد مومنی را چیزی که محتاج است بآن از نزد خود یا از نزد غیر خود
در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ اَبی عَبْدِاللهِ علیه السلام قالَ اَیُّما مُؤمِنٍ

ای بعضه ... است رجلا مفعول دوم است ... گذشت در حدیث آخر باب سابق صح

علیه و واو حالیه است موافق حدیث اول ... صح

جابر مرد او بر حال که صح

عن علی بن جعفر صح

از علی بن جعفر صح

منع مؤمنا شيئا مما يحتاج اليه وهو يقدر عليه من عنده او من عند غيره اقامه
الله يوم القيمة مسودا وجهه مزرقة عيناه مغلولة يداه الى عنقه فيقال هذا
الخائن الذي خان الله ورسوله ثم يؤمر به الى النار شرح مزرقة بسكون
زاء بانقطه وفتح راء بي نقطه وتشديد قاف بصيغه اسم فاعل مضاعف باب افعلال است
الى عنقه يعنى مع است يا در تقديم به نائب فاعل است يعنى روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم كفت هر مومنى كه نداد مومنى را چيزى از آنچه محتاج ميشود
بآن واو توانائى دارد بر آن از نزد خود يا از نزد غير خود يا نميخواهد تحصيل
آن حاجت را از غير خود ميتواند شد واميدارد او را الله تعالى در روز قيامت
بر حالى كه سياه باشد روى او وكبود باشد دو چشم او وغل كرده شده باشد دو دست
او با كردن او وپس گفته ميشود در روز قيامت كه اين آن خيانت كننده است كه
خيانت كرده الله تعالى و رسول او را بعد از آن امر كرده ميشود كه سوى آتش
جهنم برده شود دوم اصل عن يونس بن ظبيان قال قال ابو عبد الله عليه السلم يا يونس
من حبس حق المؤمن اقامه الله عز وجل يوم القيمة خمسمائة عام على رجليه
حتى يسيل عرقه او دمه وينادى مناد من عند الله هذا الظالم الذي حبس عن
الله حقه قال فيوبخ اربعين يوما ثم يؤمر به الى النار شرح او دمه بيم
است بين و براى تقسيم است ودر بعض نسخ بياء دو نقطه در پايين است يعنى
رود خانها واين محال نيست انظر اينكه از حجر موسى دوازده چشمه روان شد
يعنى روايتست از يونس بن ظبيان كفت كه كفت امام جعفر صادق عليه السلم
اى يونس هر كه نگاه دارد حق مومن را يا نميدهد آنچه را كه مومن محتاج
بآنست واو قادر بر آنست واميدارد او را الله تعالى در روز قيامت پانصد سال
بر دو پاى تا روان شود عرق او يا خون او يا يعنى كه اكر اندك ستم كرده عرق روان

ميشود

و اشارتست بآيه سوره طه ونحشر المجرمين يومئذ زرقا بدانكه زرق يعنى ازرق باشد يعنى كبود چشمان از برون آب كه كور انند در حقيقت اكر چه بينند شايد كه اينجا استعاره باشد براى جمعى كه از كلال و وحشت چشم ن بچيزى نمى افتد پس باشند كوران از نزول آيند صح

او دمه ح

ميشود واكر بسيار ستم كرده خون روان ميشود و آواز ميكند آواز كننده از جانب
الله تعالى كه اين آن ظالميست كه نگاه داشته از الله تعالى حق او را امام گفت پس سرزنش
كرده ميشود چهل روز بعد از آن امر كرده ميشود كه سوى آتش جهنم برده شود سيوم
اصل قال ابو عبد الله عليه السلم من كانت له دار فاحتاج مؤمن الى سكناها فمنعه
اياها قال الله عز وجل ملائكتي ابخل عبدي على عبدي بسكنى الدنيا وعزتي لا
لا يسكن جناني ابدا شرح كفت امام جعفر صادق عليه السلم هر كه باشد او را خانه
كه زياده بر قدر حاجت او است پس محتاج شود مومنى بسوى ساكن شدن آن خانه
پس ندهد او را آن ساكن شدن ميكويد الله عز وجل كه اى ملائكه من آيا مضايقه
بجا كرد بنده من بر بنده من بساكن شدن خانه دنيا قسم به بزركى خودم
كه ساكن نخواهد شد بهشتهاى مرا هركز چهارم اصل سمعت ابا الحسن عليه السلم
يقول من اتاه اخوه المؤمن في حاجة فانما هي رحمة من الله عز وجل ساقها
اليه فان قبل ذلك فقد وصله بولايتنا وهو موصول بولاية الله عز وجل
وان رده عن حاجته وهو يقدر على قضائها سلط الله عليه شجاعا من نار
ينهشه في قبره الى يوم القيمة مغفورا له او معذبا فان عذره الطالب كان
اسوأ حالا شرح اين گذشت در حديث سيزدهم باب هشتاد وسوم اصل
قال وسمعته يقول من قصد اليه رجل من اخوانه مستجيرا به في بعض احواله
فلم يجره بعد ان يقدر عليه فقد قطع ولاية الله تبارك وتعالى شرح اين
گذشت در حديث چهارم باب سابق باب صد و پنجاه وهشتم اصل باب من اخاف
مؤمنا شرح اين باب در بيان كسى است كه ترسانيد مومنى را ودر اين باب سه حديث
است اول اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله من نظر الى مؤمن نظرة
ليخيفه بها اخافه الله عز وجل يوم لا ظل الا ظله شرح كفت رسول الله صلى

وجلالى ع

عن على بن جعفر قاله م

والكا معذورا او معذبا بوده وآن بهتر است م

علیه السلام هر که نگاه کند سوی مؤمنی بنگاهی تا بترساند او را بآن نگاه بترساند
او را الله عز وجل در روزی که پناهی نیست مگر پناه الله تعالی مراد روز قیامت
است واشارتست بقول الله تعالی در سوره الکهف هنالك الولایة لله دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من روّع مؤمنا بسلطان لیصیبه منه مکروه
فلم یصبه فهو فی النار ومن روّع مؤمنا بسلطان لیصیبه منه مکروه
فاصابه فهو مع فرعون وآل فرعون فی النار یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که بترساند مؤمنی را بحاکمی تا برخورد او را از آن
حاکم آزاری پس برنخورد آن آزار آن مؤمن را پس آنکس در آتش جهنم است و هر که
بترساند مؤمنی را بحاکمی تا برخورد او را از آن حاکم آزاری پس برخورد آن آزار
آن مؤمن را پس آنکس با فرعون و قوم فرعون است در آتش جهنم [illegible]
روز قیامت صبح و شام در آتش است چنانچه خبر مذکور است در سوره مؤمن النار
یعرضون علیها غدوا وعشیا ویوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذ
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اعان علی مؤمن بشطر کلمة لقی الله عز و جل
یوم القیمة مکتوبا بین عینیه آیس من رحمتی شرح الشطر بفتح شین بانقطه
وطاء بی نقطه وراء بی نقطه جزو نصف و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که ضرر رساند بمؤمنی بجزو کلمه مثل آنکه حاکم
ظالمی گوید که او را باید گرفت [illegible] الله عز وجل را در روز
قیامت بحالی که نوشته شده باشد از جانب الله تعالی در میان دو چشم او
یعنی پیشانی او که نا امید است از رحمت من باب صد و پنجاه و نهم اصل باب النمیمة
شرح این باب مذمت سخن چینی است و در این باب سه حدیث است اول اصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسو

قال

قال المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبراء المعایب شرح مضمون
این گذشت در حدیث دوازدهم باب نود و هشتم دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
محرّمة الجنة علی القتاتین المشائین بالنمیمة شرح القت بفتح قاف و تشدید تاء دو نقطه
در بالا مصدر باب نصر گوش انداختن بسخن جمعی بر وجه پنهانی که ایشان ندانند و داخل کردن
دروغ در میان نقل سخن تا مضحک شود و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام
محمد باقر علیه السلام گفت حرام کرده شده است بهشت بر جمعی که کار ایشان گوش انداختن است
وسلوك میان مردم با سخن چینی است سوم اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله
علیه شرارکم المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة المبتغون للبراء المعا
شرح مضمون این موافق حدیث اول است باب صد و شصتم اصل باب الاذاعة شرح آن
باب مذمت فاش کردن راز است خواه راز باطل چنانچه در حدیث اول و هشتم این باب است
خواه راز حق چنانچه در باقی احادیث است و در این باب دوازده حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز وجل عیّر اقواما بالاذاعة فی قوله عز
وجل واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فایاکم والاذاعة شرح اقولا
اشارتست بآنکه اگر چه این آیت در طایفه از منافقان اصحاب وارد شده که ترك
اطاعت اولی الامر کرده نزد مجلس رسول علیه السلام و چون بیرون رفتند در پنهان تدبیر
مخالفت میکردند بخیال اینکه بعد از رسول علیه السلام اولی الامر حکم احکام الهی ممکن نیست اما
جاریست در امثال ایشان تا انقراض دنیا و در این آیت چند احتمالست اذاعه بکلمه
امر یعنی کار است یعنی امر نزد ایشان عبارت از صاحب اختیار در آن امر شدن است مثل آنکه
هر پادشاه در مملکت خود سردار است و مثل آنکه هر داروغه در شهر خود و هر بابا در محله خود
و هر کدخدا در خانه خود سردار است در من الامن بمعنی فی است و ظرف متعلقست
بجاء الامن والخوف خاطر جمع بودن و ترسناك بودن و مراد اینجا استقلال است

عن محمد بن عجلان

رسول الله صلی الله علیه وآله

باعتبار آنکه اولی الامر بودن خاطر است وه و مراتب و اضطراب است و این دو مصدر جاء

اسم زمانست مثل رایته قدوم الحاج مفعول اذا عو اعجز رفت و ان عبر الذی تقول است

که در سابق این آیت مذکور است با دریه برای آنکه ضمیر راجع به مصدر جاء است و ترجمه

آن اینست وَلَوْ رَدُّوهُ اِلَى الرَّسُولِ وَاِلٰى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ

ضمیر ردّه عوض ضمیر لعلمه و ضمیر یستنبطونه راجع بامر است و در جمیع آنها مضاف مقدر است

مثل و لو ردوا بتعقیب و لو رد و احکمه است مراد باین انجا بتر کار است من در اولی الامر منهم

ابتدائیه است و ظرف حال با صفت اولی الامر است یعنی هر کاری که صادر شود از ایشان پس

مراد باولی الامر منهم جمعی اند که اولی التصرف اند در خلایق از خود شان مثل نبی علیه السلم چنانچه

گفته در سوره احزاب اَلنَّبِيُّ اَوْلٰى بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ تا آخر پس در منهم دوم برای

تبعیض است و ضمیر راجع باولی الامر است و بیان تمام این شد در کتاب الحجة در شرح حدیث

دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله عز وجل و رسوله على الائمة علیهم السلم

واحد افو احد است یعنی شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که روایت است از محمد بن عجلان بفتح عین مهمله و سکون جیم گفت ۵

الله تعالی سرزنش کرد جماعتی چند را از منافقان بفاش کردن سر حدیث پنهان خود که

قول رسولست در قول او عز و جل در سوره نساء و چون آید نزد ایشان کاری در دفع

سبب خوف فاش میکنند آن را از سر خود و اریه از طرف مومنان تا فاش کردن سر را

استغداد ایشان آنها فاش میکنند بوسیله مدد این کار نزد ایشان راز پنهان

خود را که در مخالفت رسول بیت و تدبیر کرده بودند یعنی که صریح میگویند که

علاجی بغیر مخالفت رسول و پیروی ظن نیست و وجود اولی الامر عالمین بجمیع

احکام ممکن نیست تا اطاعت شود و اگر بر میگردانیدند حکم آن کار را بسوی رسول

و بسوی صاحبان اختیار هر کار که از ایشان سر زند یعنی که اگر سفارش رسول را

در اولی الامر میشنیدند هر آینه میدانستند حکم آن کار را بر وجهی که احتیاج

بحکم ظن نشود آنکسانی که در غیب قدر و مانند آن استنباط میکنند از قرآن که تبیان

کل شیء است حکم آن کار را از خدا و اولی الامر پس نگاهدارید خود را از فاش کردن راز ابجعفر

که موافقت میکنید با منافقان در بخی یا اختلاف و پیروی ظن دوم اصل عَنْ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ

عَنْ اَبِىْ عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم قَالَ مَنْ اَذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيْثَنَا فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ جَحَدَنَا حَقَّنَا قَالَ

وَقَالَ لِلْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ الْمُذِيْعُ حَدِيْثَنَا كَالْجَاحِدِ لَهٗ شرح روایتست از محمد خزاز

از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که فاش کند بر ما راز ما را در گفتگوی ما پس او مانند کسی

که منکر شد حق امامت ما را محمد گفت که و امام گفت معلی بن خنیس را که کسی که فاش کننده

باشد راز ما را در گفتگوی ما مانند منکر راز ماست یعنی کسی که آن را حق ندانسته باشد یا

شنیده باشد که دروغست سوم اصل قَالَ اَبُوْ عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم مَنْ اَذَاعَ عَلَيْنَا حَدِيْثَنَا

سَلَبَهُ اللّٰهُ الْاِيْمَانَ شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که فاش کند بر ما راز ما را

در گفتگوی ما بر طرف میکند از او الله تعالی ایمان را چهارم اصل عَنْ اَبِىْ عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلم

قَالَ مَا قَتَلَنَا مَنْ اَذَاعَ حَدِيْثَنَا قَتْلَ خَطَاٍ وَلٰكِنْ قَتَلَنَا قَتْلَ عَمْدٍ شرح روایتست از امام

جعفر صادق علیه السلم گفت نکشت نکشتند ما ائمه هدی را کسی که فاش کرد راز ما را کشتن

از روی خطا و لیکن کشت ما را کشتن دانسته مراد اینست که چون نهی از فاش کردن

راز باو رسیده و مخالفت کرده تا باعث قتل امام حسین علیه السلم شده و باعث قتل

امام موسی کاظم علیه السلم میشود پس قتل عمدیست چنانچه ظاهر میشود از حدیث ششم

این باب پنجم اصل سَمِعْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلم يَقُوْلُ يُحْشَرُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَا نَدٰى دَمًا

فَيُدْفَعُ اِلَيْهِ الْمِحْجَمَةُ اَوْ فَوْقَ ذٰلِكَ فَيُقَالُ لَهٗ هٰذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِ فُلَانٍ فَيَقُوْلُ

يَا رَبِّ اِنَّكَ لَتَعْلَمُ اَنَّكَ قَبَضْتَنِىْ وَمَا سَفَكْتُ دَمًا فَيَقُوْلُ بَلٰى سَمِعْتَ مِنْ فُلَانٍ

رِوَايَةَ كَذَا وَكَذَا فَرَوَيْتَهَا عَلَيْهِ فَنُقِلَتْ حَتّٰى صَارَتْ اِلٰى فُلَانٍ الْجَبَّارِ فَقَتَلَهٗ عَلَيْهَا

فَهٰذَا سَهْمُكَ مِنْ دَمِهٖ شرح ندی بنون و دال بی نقطه و الف منقلبه از واو بصیغه

ماضی معلوم باب نصر است اندک و بفتح نون و سکون دال مصدر باب نصر ندناک

واو حالیه است ما نافیه است ندی بنون و دال بی نقطه و هجره یا من غایب معلوم باب نصر است بمعنی تر کرد و جوهری گفته ندات الشی کرده و مفعول آن محذوف است و مراد اینست که کناه و دشت خود را از باعث خونریزی ۵

یشبه ۵

کا

کون والنداء وفتح نون والف مصدر باب علم نشاك شدن دما مضروب بر مفعول به وتعلیق مجازست مثل اجریت النهر یا منصوب بر نزع خافض بتقدیر
نجم المجمة بکسر میم وسکون حاء بی نقطه وفتح جیم شاخی که آلت حجامت است واو فوق
برای تقسیم است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت محشور میشود بنده از بندگان
در روز قیامت و آلوده بخون نکرده کسی را اصلا پس داده میشود با او مانند شاخ حجامت — بر حالی که کراهت مکروه خونریزا ص
یا بزرگتر از آن پس گفته میشود او را که این حصه تست از خون فلان مظلوم پس میگوید
ای صاحب کل اختیار من بدرستی که تو هر آینه میدانی که تو قبض روح من کردی و من
نریخته بود م خون را پس الله تعالی میگوید بلی ریختی بیان این آنکه شنیدی از فلان هم
مظلوم فلان چنین و چنین را پس حکایت کردی در جای ضرر او پس مشهور شد
تا آنکه رسید سوی فلان که ظالم است پس کشت آن مظلوم را بنا بر آن حکایت پس
این حصه تست از خون او **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم وتلا هذه الآیة — عن اسحق بن عمار ص
ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا
وَكَانُوا يَعْتَدُونَ قَالَ وَاللهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَلَا ضَرَبُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ
وَلٰكِنَّهُمْ سَمِعُوا أَحَادِيثَهُمْ فَأَذَاعُوهَا فَأُخِذُوا عَلَيْهَا فَقُتِلُوا فَصَارَ قَتْلًا وَاعْتِدَاءً
وَمَعْصِيَةً **شرح** کفر عبارت از کفتن راز نزد مخالفانست چنانچه می آید — واو در وکانوا حالیه است بتقدیر قد یا عطف بر کلامی است که مصدر این حدیث است و از انجا منقول نشده ص
در حدیث دهم این باب و در یعنی برای آنست الحق بکار آمدنی در اینجا
سخن بکار آمدنی است و نیز معنی صد است پس راه سخن نا بکار آمدنی است
کرد ترک تقیه بوده باشند **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم بر حالی — از اسحق بن عمار ص
که خواند این آیت را از سوره بقره آن ذلت و مسکنت و غضب یهود بسبب
اینست که ایشان منکر میشدند علامات ربوبیت الله تعالی را و میکشتند
پیغمبران را بسخن ناحق آن انکار و کشتن بسبب این بود که مخالفت کنند علامات

ربوبیت میکردند در امر تقیه و کار ایشان این بود که ظلم میکردند بر پیغمبران خود
امام گفت بخدا قسم که نکشتند پیغمبران را بدستهای خود و نزدند پیغمبران را بشمشیرهای خود
ولیکن شنیدند سخنهای پیغمبران را پس فاش کردند آنها را پس پیغمبران گرفتار شدند بنا
بر آن سخنها پس کشته شدند پس گویا فاش کردن سخن کشتن و ظلم و مخالفت
حکم پیغمبران مراد اینست که آن جماعت یهود که نسبت این اعمال بایشان شده الحال
ایمان بآن انبیا میکرده اند و این نسبتها بسبب همه زم کوبی و ترک تقیه ایشان شده
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم فی قول الله عز وجل ویقتلون الانبیاء بغیر حق
فقال اما والله ما قتلوهم باسیافهم ولکن اذاعوا سرهم وافشوا علیهم فقتلوا
شرح این آیت در سوره آل عمرانست و مضمون این موافق سابقست **هشتم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل عیر قوما بالاذاعة فقال
واذا جاءهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به فایاکم والاذاعة **شرح** مضمون
این موافق حدیث اول این بابست **نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال من اذاع
علینا حدیثنا فهو بمنزلة من قتلنا عمدا ولم یقتلنا خطاء **شرح** مضمون این موافق
حدیث چهارم این بابست و تشبیه در رکن مشبه به اراده قتل بی واسطه است
در مشبه به وذکر ولم یقتلنا خطاء برای دفع توهم اراده قتلی است که عمد باشند
از جهتی و خطا باشد از جهتی دیگر **دهم اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
مذیع السر شاك وقائله عند غیر اهله کافر ومن تمسك بالعروة الوثقی
فهو ناج قلت ما هو قال التسلیم **شرح** گذشت در حدیث چهاردهم باب الی — کتاب العقل ص
کتاب العقل که والتسلیم وضده الشک **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
میگفت فاش کننده سر ما نزد موافقی که اعتماد بر نگاه داشتن او سر را نباشد مثل
با شیعی که قرار نداده خاطر خود را بر امامت ما و تسلیم قول ما نکرده و گوینده آن

سر نزد مخالفان ما کافر است و هر که بپیچید بدسته مستحکم ایمان بر او
صاحب نجات از آتش جهنم است یعنی حبّ آن جپبید بدسته مستحکم ایمان
گفت قبول سخن ما در امر تقیّه و مانند آن یازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَام
اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الدِّیْنَ دَوْلَتَیْنِ دَوْلَةَ آدَمَ وَهِیَ دَوْلَةُ اللّٰهِ وَدَوْلَةَ
اِبْلِیْسَ فَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ یُعْبَدَ عَلَانِیَةً کَانَتْ دَوْلَةُ آدَمَ وَاِذَا اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ یُعْبَدَ
فِی السِّرِّ کَانَتْ دَوْلَةُ اِبْلِیْسَ وَالْمُذِیْعُ لِمَا اَرَادَ اللّٰهُ سَتْرَهُ مَارِقٌ مِنَ الدِّیْنِ شرح الدین
بکسر اول عبادت الله تعالی دولتین منصوبست بر ظرف زمان و ظرف مفعول دوم
جعل است الدوله بفتح دال بی نقطه و سکون واو نوبت یعنی زمان ظهور
حکومت حاکمی خواه حاکم عادل و خواه غیر عادل دولة الله عبارت از زمان ظهور
حکومتی است که الله تعالی ختم میکند زمان تکلیف را بآن و آن دولت صاحب
الزمانست و حاصل هر دو یکیست کانت هر دو جا تامه است و دولتهم مرفوعست
بفاعلیت کانت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت بدرستی که
الله عز و جل گردانید عبادت خود را در دو نوبت اول نوبت آدم که ابتدای تکلیف
در آن بود و آن نوبت الله تعالی است دوم اصل نوبت ابلیس پس چون خواهد الله
تعالی که معبود شود آشکارا بهم میرسد نوبت آدم یا بمعنی که نوبت ظهور حکومت اسلام
میشود و حاکم عادل ظاهر میشود مانند نوبت آدم و چون خواهد الله تعالی که معبود
شود در پنهانی بهم میرسد نوبت ابلیس و آشکارا کننده چیزی را که خواسته الله تعالی
پنهان کردن آنرا بیرون رفته از عبادت الله تعالی دوازدهم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ
عَلَیْهِ السَّلَام قَالَ مَنِ اسْتَفْتَحَ نَهَارَهُ بِاِذَاعَةِ سِرِّنَا سَلَّطَ اللّٰهُ عَلَیْهِ حَرَّ الْحَدِیْدِ وَضِیْقَ
الْمَحَابِسِ شرح استفتح بتا و تا دو نقطه در بالا و حا بی نقطه است الاستفتاح
تهدید دشمنان بخبر انقراض دولت ایشان در زمان آینده النهار بفتح نون

حکومت اوست در هر وقت که باشد تا انقراض دنیا یا عبارت از زمان ظهور ... مه

افتتاح نهار مفعول است و افتتاح روز خود باذاعت سر عبارت از استمرار بر اذاعت سر نزد هر کس و الحدید عبارت از ثقل زنجیر مه

و آخرش را بی نقطه مصدر باب منع و زجر دشمنان از دشمنی و غضب آن بر تقوی
لدا است و ضمیر راجع بمن است باذاعه متعلقست باستفتح یا بنهار الحدید بفتح حا بی نقطه
و دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه آهن تیز یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که تهدید کرد برای زجر او دشمن را از دشمنی بسبب
فاش کردن سر ما مثل انقراض دولت بنی امیه یا بنی العباس و رفاه دشمنان مسلط کرد
الله تعالی برای او گرمی آهن تیز را و تنگی زندانها را باب صد و شصت و یکم اصل اِبْتِغَاءُ
طَاعَةِ الْمَخْلُوْقِ فِیْ مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ شرح این باب مذمت کسی است که فرمان برداری
کرد آفریده شده را در نافرمان برداری آفریننده و در این باب پنج حدیث است
اول اصل قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰهِ
جَعَلَ اللّٰهُ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر که طلب کند خوشنودی مردم را بفعلی که باعث غضب الله تعالی میشود میگرداند الله تعالی
مدح کننده او را از جمله مردم مذمت کننده یعنی آنکس که برای رضای او کرده بود
آخر مذمت او میکند دوم اصل قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مَنْ طَلَبَ
مَرْضَاةَ النَّاسِ بِمَا یُسْخِطُ اللّٰهَ کَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ ذَامًّا شرح مرضاة
بفتح میم مصدر میمی است یسخط بصیغه معلوم باب افعالست و مضمون این
موافق ما بقست اصل وَمَنْ آثَرَ طَاعَةَ اللّٰهِ بِغَضَبِ النَّاسِ کَفَاهُ اللّٰهُ عَدَاوَةَ
کُلِّ عَدُوٍّ وَحَسَدَ کُلِّ حَاسِدٍ وَبَغْیَ کُلِّ بَاغٍ وَکَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ نَاصِرًا وَظَهِیْرًا
شرح ما بمعنی که در جایی باشد که موضع وجوب تقیه نیست دفع میکند از او الله
ضرر دشمنی هر دشمن را و ضرر حسد هر حاسد را و ضرر زیادتی هر زیاده
دو را و میباشد الله عز و جل برای او مدد کار و پشت و پناه سوم اصل کَتَبَ
رَجُلٌ اِلَی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَام عِظْنِیْ بِحَرْفَیْنِ فَکَتَبَ اِلَیْهِ مَنْ حَاوَلَ اَمْرًا بِمَعْصِیَةِ

ابتدا کردر روز حوزرا مه

یا بمعنی که آنچه در ظاهر ستایش مینماید در باطن مذمت یا بمعنی که آنکه در حضور ستایش میکند در غیاب مذمت میکند یا بمعنی که اگر در اول ستایش میکند مه

و هر که اختیار کند فرمان برداری الله را با آنچه باعث غضب مردم باشد مه

اللهِ کانَ اَفوتَ لِما یَرجوا وَاَسرَعَ لِمَجیٔ ما یَحذَرُ شرح لام در لما و در لمجی برای تعلیه
است یعنی نوشت مردی سوی امام حسین علیه السلم که نصیحت کن مرا بدو سخن مختصر
پس نوشت سوی او که هر که قصد کند کاری را مثل تعظیم و دفع بی التفاتی ترکان دنیا
بنا فرمانی الله تعالی میشود انکس بآن قصد فوت کننده تر آنچیزرا که امید میدارد
وشتابان کننده تر آمدن آنچیزرا که از آن حذر میکند چهارم اصل قال اَبو جَعفَرٍ علیه السلم
لادینَ لِمَن دانَ بِطاعَةِ مَن عَصَی اللهَ وَلادینَ لِمَن دانَ بِفِریَةِ باطِلٍ عَلَی اللهِ وَلادینَ
لِمَن دانَ بِجُحودِ شَیٔ مِن آیاتِ اللهِ شرح الدین بکسر دال منقطه فرمان برداری و مراد
اینجا فرمان برداری الله تعالی است مراد بمن عصی الله کسی است که امر به نهی و در همین
جا که طاعت او میکنند معصیت باشد مثل امام ضلالت که فتوای او چون بی علم از
روی ظنست معصیت است و افتر است و انکار محکمات کتاب الهی است هر چند
که موافق واقع باشد اینجا بجزبیان میشود در حدیث دوازدهم باب صد و شصت و
سوم پس عطف ولادین دروه جا برای توضیح سابق است از قبیل عطف دلیل بر مدلول
لُوِلَ یعنی گفت امام محمد باقر علیه السلم فرمان برداری مقبول درگاه الله تعالی
نیست برای رعیتی که فرمان برداری الله تعالی کرد بوسیله فرمان برداری
کسی که عصیان الله تعالی کرده در ان فرمان فرمایی و فرمان برداری مقبول
درگاه الله تعالی نیست برای امام ضلالتی که فرمان برداری الله تعالی که بوسیله
افترای ناحق و ابتدا بر الله تعالی و فرمان برداری الله تعالی کرد با انکار چیزی از محکمات
کتاب الله تعالی الهی که در آنجا نهی از پیروی ظن هست صریحا مخفی نماند که میتواند
بود که مراد بمن عصی الله کسی باشد که معصوم نباشد در این صورت نهی از امام
نمودن غیر معصوم مطلقا چنانچه گفته در سوره هود و لاتَرکَنوا اِلَی الَّذینَ
ظَلَموا الیکن بنا بر این نقل این حدیث مناسب عنوان این باب نمیشود پنجم اصل

مقبول درگاه الله تعالی نیست
برای کسی که فرمان برداری
صح

پنجم اصل قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ مَن اَرضَی سُلطاناً بِسَخَطِ اللهِ
خَرَجَ مِن دینِ اللهِ شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که راضی کند پادشاه
ظالمرا بآنچه باعث غضب الله تعالی است بیرون میرود از دین الله تعالی مراد دین ملت
چنانچه گفته در سوره آل عمران اِنَّ الدّینَ عِندَ اللهِ الاِسلامُ باب صد و شصت و
دوم اصل بابُ عُقوباتِ المَعاصی العاجِلَةِ شرح العاجلة صفت عقوبات است یعنی
این بابیست در بیان عقوبتهایی که بسبب معاصی حاصل میشود در دنیا و در این
باب دو حدیث است اول اصل قالَ رَسولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ خَمسٌ
اِن اَدرَکتُموهُنَّ فَتَعَوَّذوا بِاللهِ مِنهُنَّ لَم تَظهَرِ الفاحِشَةُ فی قَومٍ قَطُّ حَتّی
یُعلِنوها اِلّا ظَهَرَ فیهِمُ الطّاعونُ وَالاَوجاعُ الَّتی لَم تَکُن فی اَسلافِهِمُ الَّذینَ
مَضَوا وَلَم یَنقُصوا المِکیالَ وَالمیزانَ اِلّا اُخِذوا بِالسِّنینَ وَشِدَّةِ المَؤونَةِ
وَجَورِ السُّلطانِ وَلَم یَمنَعوا الزَّکوةَ اِلّا مُنِعُوا القَطرَ مِنَ السَّماءِ وَلَولَا البَهائِمُ
لَم یُمطَروا وَلَم یَنقُضوا عَهدَ اللهِ وَعَهدَ رَسولِهِ اِلّا سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِم عَدُوَّهُم
وَاَخَذوا بَعضَ ما فی اَیدیهِم وَلَم یَحکُموا بِغَیرِ ما اَنزَلَ اللهُ اِلّا جَعَلَ اللهُ
بَأسَهُم بَینَهُم شرح خمس مبتدای نکره است مثل کوکب انقض الساعة
و جمله شرطیه خبر مبتدا است یا خمس فاعل فعل محذوفست بتقدیر یکون خمس
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله پنج خصلت اگر دریابید آنها را
پس پناه گیرید بالله تعالی از شر آنها باین که عمود از تسلط دیدن آنها و جمعی کنند
تا حدی که آشکار کنند آنرا مگر آنکه نمودار شده در ایشان طاعون و دردهایی که
نبوده در پیشینیان ایشان که مرده اند و کم فروشی نکردند در پیمانه و ترازو مگر آنکه گرفتار
شدند بقحط و اشکال همرسانیدن آنچه بآن معاش کنند و ظلم پادشاه و باز
نگرفتند زکات را از مستحق مگر آنکه باز گرفته شد از ایشان باران از آسمان و اگر

صاحب حکومتی را صح

و در کتاب الجهاد در حدیث دوم
باب من اسخط الخالق فی مرضات
المخلوق که باب سی ام است من دون
الاسلام است صح

واگر غیبی ندارند و تاویل آن داده نمیشد نه باران اصلا و نشکنند پیمان الله

ورسول او را اگر پیدا شود میان ایشان و دشمنان ایشان مگر آنکه مسلط کرد الله — مقرر شده باشد م

برایشان دشمنان ایشان را و گرفتند آن دشمنان بعض مواضعی را که در تصرف ایشان است

و حکم نکردند بخلاف آنچه الله تعالی در محکمات قرآن فرو فرستاده که نهی صریح از

بیرون رفتن و راه اختلاف در خود را قیاس مگر آنکه گرداند الله تعالی عذاب ایشان را میان — از روی ظن م

باین معنی که خویشان بعذاب گرفتار کنند خود را یا آنکه دیگران با ایشان دشمنی کرده

باشند و ایشان را بعذاب گرفتار کرده باشند مراد عذاب تسلط ظالمانست چنانچه می آید در

حدیث آینده دوم اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ وَجَدْنَا فِي كِتَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ

عَلَيْهِ وَآلِهِ اِذَا ظَهَرَ الزِّنَا مِنْ بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفُجَاءَةِ وَاِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ

اَخَذَهُمُ اللهُ بِالسِّنِينَ وَالنَّقْصِ وَاِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْاَرْضُ بَرَكَتَهَا

مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا وَاِذَا جَارُوا فِي الْاَحْكَامِ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ

وَالْعُدْوَانِ وَاِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ وَاِذَا قَطَعُوا الْاَرْحَامَ

جُعِلَتِ الْاَمْوَالُ فِي اَيْدِي الْاَشْرَارِ وَاِذَا لَمْ يَاْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَلَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

وَلَمْ يَتَّبِعُوا الْاَخْيَارَ مِنْ اَهْلِ بَيْتِي سَلَّطَ اللهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُو خِيَارُهُمْ

فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ شرح منعت بصیغه مجهول و معلوم مبنی است و بنا بر اول

فاعل الله تعالی است و بنا بر دوم مفعول اول محذوفست بتقدیر منعت الارض

الناس برکتها الجور نقیض عدالت و مراد پیروی ظن در احکامست لتعاون

مدح یکدیگر کردن و اشارتست باینکه اگر جمعی که خود را از شیعه شمرند حکم از روی

ظن کنند مدح مخالفان کرده خواهند بود در ظلم بر ائمه هدی و عدم التفات

بمحکمات قرآن و موافق اینست آنچه در خطبه کتاب گذشت که و تواذرهم

وسعیهم فی عمارة طرقها و اشارتست بقول الله تعالی در سورهٔ مائده و تعاونوا

صدر این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث چهارم آ باب الزانی که باب صد و شصتاد و چهارم است و در اواسط کتاب هی مندرات امیدیت م

بیان الفرق بین استجابة الدعاء واجابة

عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ و اشارتست باینکه مدار ایجا

ب دالین است که امام و محکمات قرآن باشد چنانچه گذشت در حدیث ششم — عبارت از بی ورعی است م

باب ششصت و نهم لم یتبعوا بصیغه مضارع معلوم باب افعالست و مفعول اول — از مستقر ما از لازم ما از باب علیم ما ارباب افتعال است و بنا بر اول لم

آن محذوفست بتقدیر لم یتبعوا الناس و عطف آن از قبیل عطف تفسیر است و میتواند

بود که از باب افتعال باشد و اشارت باشد باینکه کسی که اتباع نکند تابع نمیشود

شیء ساکنه و غیر زمان وجوب تعقیب نفی نفی حقیقه او یستجاب ایجاب معنی اجابتی

است و فرق میان استجابت دعا و اجابت دعا اینست که استجابت قبول دعا است خواه

بداده مطلوب بر آن وجه که مطلوب شده و خواه بدخیره بهتر از آن و اجابت دعا

دادن مطلوبست بر آن وجه که مطلوب شده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام

گفت یافتیم در کتابی که املای رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است

اینکه چون بسیار شود زنا بعد از من بسیار میشود مرگ مفاجاة و چون کم کرده شود

پیمانه و ترازو گرفتار میکند ایشان را الله بقحط و کمی حاصل و چون باز دارند دادن

زکوة را از مستحق باز داشته میشود از زمین برکت آن از زراعت و میوها و

معدنها همگی آنها و چون خلاف عدالت کنند در حکمها مدح یکدیگر میکنند بر ظلم بر امام

حق و محکمات قرآن و بر دشمنی با آن دو و چون شکنند پیمان با دشمنان مسلط

میکند الله تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و چون قطع صلهٔ رحمها کنند کرده میشود

معیشت مالها در دست بدان و چون امر نکنند به پیروی علم که مشهور و مامور

به است در هر شریعتی از شرایع انبیا از آدم تا خاتم و نهی از پیروی ظن که منهی عنه است — کنند م

در هر شریعتی از شرایع انبیا از آدم تا خاتم و تابع نشوند مر نیکوان را از بهتران از جمله

اهل بیت من که ائمه هدی اند مسلط میکند الله تعالی بر ایشان بدتران ایشان را

پس دعا میکنند بهتران ایشان پس مستجاب نمیشود در ظاهر اگر چه موجب عوض

الهی آخر که ادعونی استجب لکم مستجاب میشود و ربطش باعث ذخیره ثواب آخرت
میشود اشارتست بآنچه واقع شده در زمان غیبت صاحب الزمان مثلا که دعای
مؤمنان برای ظهور دولت او مجاب نمیشود تا وقتی که الله تعالی خواهد باب صد و شصت و
سوم اصل باب مجالسة اهل المعاصی شرح این باب مذمت همنشینی اهل معاصی است
در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی
للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه ولا یقدر علی تغییره شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست برای مؤمن اینکه نشیند در مجلسی که عصیان
کرده میشود الله تعالی در آن مجلس و او قدرت نداشته باشد بر برطرف کردن آن عصیان
از اهل مجلس دوم اصل عن الجعفری قال سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول ما لی
رأیتک عند عبد الرحمن بن یعقوب فقال انه خالی فقال انه یقول فی الله
قولا عظیما یصف الله ولا یوصف فاما جلست معه وترکتنا واما جلست
معنا وترکته فقلت هو یقول ما شاء ای شیء علی منه اذا لم اقل ما یقول
فقال ابو الحسن علیه السلام اما تخافن ان تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعا شرح جعفری
عبارت از ابو هاشم است که از اولاد جعفر طیار است یقول در اول بتقدیر یقول
لوجل است ضمیر فقال راجع بجعفری است خالی بخاء با نقطه والف بتشدید لام
لخال والخلة بکسر خاء و تشدید لام مردوستی برادرانه و میتواند بود که بتخفیف لام
باشد الوصف بیان چیزی و مراد اینجا بیان چیزی باسم جامد محض است مثل
بلور و جسم و مانند آنها بی متعلق بذات آن چیز خواهد بود چنانچه مذهب
مشبهه است یا مراد حکم بوجود صفت است ملحده چنانچه مذهب اشاعره است
واو در ولا یوصف حالیست شیء بشین با نقطه و تشدید یاء مکسوره است یعنی
ضرر شین با نقطه و تخفیف یاء است یعنی چیز میتواند بود علی گفتن بجای علیه

مشترکست میان سلیمان بن جعفر و داود بن القاسم و اول راوی امام رضا علیه السلام است و راوی امام موسی کاظم علیه السلام نیز و دوم راوی امام امام علی نقی علیه السلام است و راوی امام رضا علیه السلام نیز

چنانچه کلینی در کتاب التوحید در حدیث اول باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه جل و تعالی که باب دهم است گفته ... از مشبهین اعاذنا الله منه

بنا و بر فرض

بنا و بر فرض مصاحبت خود ممکن است که جعفری نیز با او مصاحبت داشته باشد یعنی
روایتست از جعفری گفت شنیدم از امام علی نقی علیه السلام میگفت مرچه را که چرا دیدم
ترا نزد عبد الرحمن بن یعقوب آن مرد گفت بدرستی که او صاحب منست پس امام
گفت بدرستی که او میگوید در الله تعالی سخنی بزرگ در گناه بیان میکند باسم جامد محض
غیر مشتق الله تعالی را و حال آنکه بیان کرده نمیشود الله تعالی باسم غیر مشتق پس
یا نشستی با او و ترک کردی ما را یا نشستی با ما و ترک کردی او را یعنی که یکی از این دو کار
بکن پس گفتم عبد الرحمن میگفته باشد آنچه را که خواسته چه ضرر بمن است از جانب
عبد الرحمن چون نگویم آنچه را که او گوید پس گفت امام علی نقی علیه السلام آیا نمیترسی
که نازل شود با او عذابی در دنیا و مثل در رسیده حالی پس برخورد شما را همگی اصل
اما علمت بالذی کان من اصحاب موسی علیه السلام وکان ابوه من اصحاب فرعون
فلما لحقت خیل فرعون موسی تخلف عنه لیعظ اباه فیلحقه بموسی فمضی ابوه
وهو یراغمه حتی بلغا طرفا من البحر فغرقا جمیعا فاتی موسی الخبر فقال هو فی رحمة الله
ولکن النقمة اذا نزلت لم یکن لها عمن قارب المذنب دفاع شرح مراد بالحاق
بموسی داخل کردن در دین اوست یا مراد رسانیدن بلشکرگاه اوست و حاصل هر دو
یکیست مراد بمضی رفتن براه باطلیست که پیش داشت واو در وهو حالیست و ضمیر
راجع بالذی است یراغمه براء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
مفاعله است المراغمة مبالغه در غضب بفتح و ضم و کسر راء و سکون غین که مصدر باب
منع و علم است یعنی کراهت از چیزی مراد اینجا مبالغه در اظهار بطلان ...
ضمیر منصوب در یراغمه راجع بابوه است یا راجع بمصدر مضی است مراد بطرف ... نیل
است و مراد بطرف ... طرف خروج لشکر موسی است یعنی آیا نمیدانی آنکه را که بود
از یاران موسی علیه السلام و بود پدرش از یاران فرعون پس چون رسیدند سواران

کدام جز از م

الله

مجاوره ابن اثیر در نهایه گفته ان السقط لیراغم ربه ان ادخل ابویه النار ای یغاضبه شاید که ماخوذ باشد از ...

فرعون بموسی با نیمی کہ نزدیک بموسی کہ در عقب لشکر خود بود شد ند واپس
ایستاد انکسی از موسی تا نصیحت کند بدہ تر اہی داخل کند او دراہ رد بی موسی بس
رفت بدہ تر تحصیل بطلان راہ باطل کہ داشت با نیمی کہ با او بود انہ خول رد بی موسی
وبر مبالغہ میکرد در اظہار بطلان بدہ تر طریقت او تا رسیدند بکنار دریا از دریا
با ہم غرق شدند ہم و بس رسید بموسی آن خبر غرق شدن او بابدہ پس گفت او
رحمت اللہ تعالی است ولیکن عذاب چون فرود آید نمیباشد آنرا از کسی کہ نزدیک گنا
با گناہکار مدافعہ سوم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰہِ علیہ السلام اَنَّہُ قَالَ لَا تَصْحَبُوْا اَہْلَ الْبِدَعِ
وَلَا تُجَالِسُوْہُمْ فَتَصِیْرُوْا عِنْدَ اللّٰہِ کَوَاحِدٍ مِنْہُمْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہِ
اَلْمَرْءُ عَلٰی دِیْنِ خَلِیْلِہٖ وَقَرِیْنِہٖ شرح در بعضی نسخ بجای عند اللہ عند الناس است
و بنا بر اول علی دین بتقدیر بحسب عادین است و بنا بر دوم بتقدیر یحمل علی دین است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیہ السلام کہ او گفت مصاحب مباشید اہل بدعتہا را
و ہمنشینی مکنید با ایشان تا شوید نزد اللہ تعالی یا نزد مردمان مانند یکی از ایشان بیا
این آنکہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کہ مرد محشور میشود در روز قیامت
بر دین مصاحب دوستی او و ہمنشین او یا مراد اینست کہ مرد حمل کردہ میشود در دنیا
بر دین مصاحب دوستی او و ہمنشین او چہارم اصل قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ
عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ اِذَا رَاَیْتُمْ اَہْلَ الرَّیْبِ وَالْبِدَعِ مِنْ بَعْدِیْ فَاَظْہِرُوا الْبَرَاءَۃَ مِنْہُمْ
وَاَکْثِرُوْا مِنْ سَبِّہِمْ وَالْقَوْلِ فِیْہِمْ وَالْوَقِیْعَۃِ وَبَاہِتُوْہُمْ کَیْلَا یَطْمَعُوْا
فِی الْفَسَادِ فِی الْاِسْلَامِ وَیَحْذَرَہُمُ النَّاسُ وَلَا یَتَعَلَّمُوْا مِنْ بِدَعِہِمْ یَکْتُبِ اللّٰہُ
لَکُمْ بِذٰلِکَ الْحَسَنَاتِ وَیَرْفَعْ لَکُمْ بِہِ الدَّرَجَاتِ فِی الْاٰخِرَۃِ شرح الریب بفتح را
بی نقطہ و سکون یاء دو نقطہ در پایین و باء یک نقطہ شک بمعنی نکرویدن
بآنچہ معلوم و مقتضای برہان واضحست یا بمعنی تجویز خطا در چیزی

محاولہ سکرہ ویراہ م

البدع بکسر باء یک نقطہ و فتح دال بی نقطہ و عین بی نقطہ جمع بدعہ است و بکسر باء و سکون دال بمعنی زشت الناس بنون والف عبارت از غیر اہل حق و الوقیعہ بکسر واو و بفتح قاف و ہمزہ بسیار و بمعنی عذاب بسیار در روز حدیث سابق علی دین م

کتم

کہ حکم بر آن کنند خواہ احتمال خطا و عدم خطا مساوی باشد در قوت و ضعف خواہ نہ
و بر ہر تقدیر مراد باہل الریب جمعیند کہ حکم میکنند در مسائل دین با وجود اینکہ احتمال خطا
در فتوای ایشان باشد مثل مجتہدان صحابہ و اینها اند اہل جمیع بدعتہا بعضی بی واسطہ
و بعضی بواسطہ بنای کہ اثر بدعت و موضعیت کہ نا امید علانہ تمام حجت و قبول برہان
شدہ باشد و موضع وجوب تقیہ نباشد پس منافات ندارد با احادیث وجوب تقیہ المبا
ہتہ با کاہ کردن مخالفین بذکر برہان قاطع و ترک سخن لغو کہ از روی تعصب است
و ترک تمسک بروایاتی کہ مخالفان منکر آنها اند در راہ حق را دور میکنند مراد از تمسک
بآیات محکمات قرآنست کہ در آنها نہی صریح از پیروی ظن و اختلاف و خود رایی ہست یعنی
گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ چون دیدید اہل شک و بدعتہا را بعد از من پس
ظاہر کنید تبرا از ایشان را و بسیار کنید دشنام ایشان را و سخن در ابطال طریقہ ایشان را
و مذمت ایشان را و ساکت کنید ایشان را بمحکمات قرآن تا طمع نکنند در فساد دین کہ آن
شمردن اللہ تعالی در ربوبیت بترک حکم در مختلف فیہ از جانب خود و تا حذر کنند
ایشان مردمان و یاد نگیرند چیزی از بدعتهای ایشان را تا بنویسد اللہ تعالی برای شما
بسبب آن خبر را آن کردہ حسناتی او بلند کند برای شما بسبب آن خبر را آن کردہ درجات را
در آخرت مخفی نماند کہ اکثر اصحاب عمل بمضمون نکردند تا اہل ریب و بدع ہر چہ
خواستند کردند پنجم اصل عَنْ اَبِیْ عَبْدِ اللّٰہِ علیہ السلام قَالَ لَا یَنْبَغِیْ لِلْمُسْلِمِ اَنْ یُوَاخِیَ
الْفَاجِرَ وَلَا الْاَحْمَقَ وَلَا الْکَذَّابَ شرح الفاجر بفاء والف و کسر جیم و راء بی نقطہ
عدول کنندہ از آنچہ بکار می آید و ظاہر میشود در شرح شقا و لحدیث آنکہ
کذاب و فاجر وصف یک کس است تفسیر کذاب کذشت در حدیث دوازدہم
باب الکذب کہ باب صد و سی و ہفتم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیہ السلام کہ گفت سزاوار نیست برای مسلمان آنکہ مصاحب خود کند عدول کنندہ از

البدع بکسر باء و سکون دال بدعت و بفتح دال جمع بدعت چنانچہ گذشت اعم از ظاہر بر اوہ و مانند آن مخصوص مان قبل از استقلال اہل آن والبدع و امی از تاثیرات م

از روی ظن م

حق را

وفخر کردن او بر تو بغایت دروغگو را ششم اصل کان امیر المؤمنین صلوات الله
علیه اذا صعد المنبر قال ینبغی للمسلم ان یجتنب مؤاخاة ثلثة الماجن والاحمق والکذاب
اما الماجن فیزین لک فعله ویحب ان تکون مثله ولا یعینک علی امر دینک ومعادک
ومقارنته جفاء وقسوة ومدخله ومخرجه علیک عار شرح مجموع این حکمت
می آید در کتاب العشرة در حدیث اول باب چهارم که باب من یکره مجالسته ومرافقته
است با اندک تغییر از آنجمله اینکه بعد از الماجن دو جا الفاجر هست الماجن بالف
وکسر جیم و را بی نقطه کسی که شکم او پر از آب است ومع هذا تشنه است مثل کسی که آب دریا
بسیار آشامیده و اینجا استعاره شده برای دانای علوم هرزه خواه غیر علوم دین باشد
مثل علوم فلاسفه و خواه علوم دین باشد و عمل بآنها نشود و در بعض نسخ بجای را
نون است یعنی بی شرم فیزین بجا بی نقطه و تشدید با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم مخا
طب است و بصیغه غائب میتواند بود مقارنته بقاف و را بی نقطه و نون و با یکنقطه
مصدر مضاف بفاعل است یعنی نزدیکی او در اکثر معادقه و میتواند بود که یعنی مضاف
باشد و مصدر مضاف بمفعول باشد مدخل و مخرج دو مصدر میمی مضاف بفاعل یا مفعول
است و میتواند بود که مضاف بفاعل باشد علیک متعلق بعار است یعنی امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و آله چون بالا میرفت منبر را میگفت سزاوار است برای مسلمان اینکه
اجتناب کند از مصاحبت سه کس دانای علوم هرزه و کودن یعنی کسی که بی بخش و بی
سخن خود در اندازد و بغایت دروغگو اما دانای علوم هرزه پس آرایش میدهد برای
تو عمل خود را در کسب آن علوم و دوست میدارد که باشی مثل او چنانچه عادت اکثر اهل
علوم و این زمانست و حال آنکه مدد نمیکند ترا در کار و طاعت تو بدادن خبر و نذر در
روز بازگشت تو بعد از مردن شفاعت و نزدیکی او و بعلومی که دارد دوری از حق است
و سختی دلست و دخول تو در خانه او و خروج تو از خانه او ننگست بر تو در روز قیامت

الماجن م

غایب با مخاطب است م

و مصاحبت او ه

اصل واما الاحمق فانه لا یشیر علیک بخیر ولا یرجی لصرف السوء عنک ولو اجهد نفسه
فربما اراد منفعتک فضرک فموته خیر من حیوته وسکوته خیر من نطقه وبعده
خیر من قربه شرح واما کودن پس بدرستی که او در وقت مشورت با او راه نمائی نمیکند
ترا بخوبی و در وقت بلا امید داشته نمیشود برای برگردانیدن بلا از تو هر چند که تعب اندا
زد خود را و بسا که اراده کند نفع ترا پس ضرر رساند بتو پس مردن او بهتر است برای
تو از زندگی او و بر تقدیر زندگی او خاموشی او در مجالس مشورت و مانند آن بهتر است
برای تو از سخن گفتن او و بر تقدیر سخن گفتن او دوری تو از سخن او بهتر است برای
تو از نزدیکی تو بسخن او یعنی گوش انداختن تو بسخن او اصل واما الکذاب فانه
لا یهنئک معه عیش ینقل حدیثک وینقل الیک الحدیث کلما افنی احدوثة
مطها باخری حتی انه یحدث بالصدق فما یصدق ویغری بین الناس
بالعداوة فینبت السخائم فی الصدور فاتقوا الله وانظروا لانفسکم شرح
یهنئک بکسر نون وضم همزه بصیغه مضارع غائب معلوم مهموز اللام باب ضرب است
افنی بفا و نون است احدوثة بضم همزه وسکون حاء بی نقطه وضم دال بی نقطه وسکون
واو و ثاء سه نقطه چیزی که تازه و غریب باشد مطها بفتح میم و تشدید طاء بی نقطه
مصدر باب نصر دراز کردن و مراد اینجا دراز کردن سخن است بوصل سخنی دیگر
با آن باء در باخری برای آلت است و در باب چهارم کتاب العشرة بجای مطها مطرها بطاء
بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی باب نصر است یعنی اصابها و بر این تقدیر
باء در باخری برای تعدیه بمفعول دوم است و این بهتر است انه بکسر همزه و بفتح
همزه میتواند بود و شبیه باین گذشت در حدیث چهاردهم باب صدق و تهمت
کتاب الکذب است فما یصدق بصیغه مضارع معلوم باب نصر است و میتواند بود که
بصیغه مجهول باب تفعیل باشد ویغری بغین بانقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع

حدیث اول م

معلوم باب نصر است و ممکن است که بصیغه مجهول باب تفعیل باشد و غایب معلوم باب
افعال و در باب چهارم کتاب العشرة بجای این و یعفی است و آن ظاهر است و بر هر تقدیر
عطف بر ینقل است یعنی و اما نمایت در وغگو پس بدرستی که کو را غی شود ترا با او و نزدیک
بیان این آنکه نقل میکند گفتگوی ترا و نقل میکند سوی تو گفتگوی مردم را با نمیعنی که خالی از
دو نقل نمی باشد و در هر دو دروغ میگوید بیان ابی آنکه هر وقت که بآخر رساند نقل
حادثه عجیبی را متصل کرده بآن نقل حادثه عجیبی دیگر را بدروغ تا آنکه بدرستی که حکایت
میکند کاهی راست را پس دروغ داخل آن میکند و ابتدا در هم میاندازد مردم را با یکدیگر
بی آنکه میرویاند کینها را در سینها بنقل دروغهای یکدیگر پس پرهیز کنید از عذاب
الله تعالی که گفته ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا و فکری کنید برای خود تان با نمیعنی
که عداوت و کینه موجب بدبختی نظام العالم است و آن مرد هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم عن ابیه علیه السلم قال قال لی علی بن الحسین علیهما السلم یا بنی انظر خمسة
فلا تصاحبهم ولا تحادثهم ولا ترافقهم فی طریق فقلت یا ابه من هم
قال ایاک ومصاحبة الکذاب فانه بمنزلة السراب یقرب لک البعید ویبعد
لک القریب وایاک ومصاحبة الفاسق فانه بائعک باکلة او اقل من ذلک
وایاک ومصاحبة البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ما تکون الیه وایاک
ومصاحبة الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک شرح الکذاب بیان
دروغگو مراد اینجا کسی است که بسیار نقل دروغ کند چنانکه بیان میشود در حدیث
دوازدهم این باب بمنزلة السراب بفتح سین بی نقطه و تخفیف راء بی نقطه
والف و باء یکنقطه هوایی که در میان نهار روز خود را آب و اینما ید در صحراها و چون
آب باعث حیوة است و این نشکیک در صحراها میباشد تشبیه اینجا بسیار لطیف
است و اصل وجه شبه اینست که هو خمندا لتفات بآن دانمودن نمیکند و مناب

تشبیهی است که در سوره نور است که والذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة
یحسبه الظمآن ماء و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث پنجم باب سیزدهم
که باب آن الائمة علیهم السلم نور الله عز وجل است و یقرب استینافی است برای
بیان تحقق وجه شبه در مشبه ضمیر مستتر راجع بکذاب است و یبعد عطف بر یقرب
است و هر دو بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است مراد بتبعید احادیث موضوعه
در مدح پیروی ظن و مانند آن ها است و مراد بتقریب محکمات قرآن که در آنها نهی از
پیروی ظن هست و مانند آنها از شواهد ربوبیت در آسمان و زمین است الفاسق
بفا و سین بی نقطه و قاف سرکش از حکم الهی و مراد اینجا فاجر است که بیان شد در
شرح حدیث دوم پنجم این باب باکلة بضم همزه و سکون کاف و کسر لام و ضمیر راجع بفاسق
او کل مضیبا از مال دنیا اشاره الیه ذلک الاکلة البخیل بباء یکنقطه و خاء با نقطه کسی که
از کمال حرص دنیا رعایت حقوق نکند احوج افعل التفضیل است و منصوب است
بنیابت ظرف زمان باعتبار آنکه مضاف است بمصدر چه ما در ما یکون مصدریه
چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج مضاف بمصدر
نیز نایب میشود و تکون بصیغه مخاطبت و از افعال تامه است و منصوب است
بمصدر مجازیست و مقصود نسبت بفاعل آنست الیه متعلق باحوج است و ضمیر
راجع ببخیل و راجع بمال میتواند بود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
از پدرش علیه السلم گفت که گفت مرا امام زین العابدین علیه السلم ای پسرک من ملاحظه
کن پنج کس را پس مصاحبت مکن با ایشان و هم زبانی مکن با ایشان و رفاقت
مکن با ایشان در راهی پس گفتم ای پدر کیانند ایشان گفت دور دار خود را
از مصاحبت دروغگو بر خدا و رسول بفتوا ای از روی ظن حبر او مانند سراب
بیان این آنکه مفتی از روی ظن نزدیک بعقل وانمیاید برای تو دور از عقل را

از دیگر م

و دوری از عقل وا میباید برای تو نزدیک بعقل را و ورد آنچه خود را او مصاحبت فاجر که

عدول از علم دین کرده و عادی بغیر آنی شده جدا و منفرد شده در آیکی العیای خود یا کنی

از آن مثل محض آوازه ورد آنچه خود را او مصاحبت بخیل جدا و بی مدح میکند ترا

در مال خود و قتی که احتیاج تو باو بیشتر باشد و دوری از خود را او مصاحبت کودن جد

او کاهی میخواهد که نفع رساند ترا بس ضرر میرساند ترا اصل وَاِیّاکَ وَمُصَاحَبَةَ

القَاطِعِ لِرَحِمِهِ فَاِنّی وَجَدْتُهُ مَلْعُوناً فی کِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فی ثَلٰثِ مَوَاضِعَ قالَ

عَزَّوَجَلَّ فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحَامَکُمْ

اُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰی اَبْصَارَهُمْ وَقَالَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ

عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِدُونَ

فِی الْاَرْضِ اُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ وَقَالَ فِی الْبَقَرَةِ الَّذِینَ

یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا اَمَرَ اللهُ بِهِ اَنْ یُوصَلَ

وَیُفْسِدُونَ فِی الْاَرْضِ اُولٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ شرح تا در فصل برای تفریعت

بر ساتوکل فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ لَکَانَ خَیْراً لَهُمْ باعتبار ایلکه او

استناعیه دلالت بر عدم صدق میکند یا یعنی که بس چون از تو بت بفعل آید

بسبب وفات رسول اماریتا و لی الامر که امر با طاعت ایشان شده آن منا

فقان راستی با الله تعالی نخواهند کرد و اگر راستی میکردند هر آینه میبود بهتر برای ایشان

التقطیع جز پاره پاره کردن و بریدن در آوردن و مبالغه در بریدن و هر دو

محتملست اینجا و قراءت یعقوب و سهل تَقْطَعُوا بفتح تا و سکون قاف و فتح

و تخفیف طاء است ان یوصل بدل اشتمال ضمیر به است آیت دوم

در غیر سوره رعد نیست و در آنجا و الذین است و بعد از ان یوصل و بعد

از اولئک و یفسدون فی الارض هست بعض دور دار خود را او مصاحبت

از دیگر م

موافق صریح کلام الله بسنه

[illegible]

کسی که قطع رحم خود کند چه بدرستی که من یافتم او را ملعون در قرآن در سه جا بیان این

آنکه گفته الله عزوجل رسول محمد صلی الله علیه و آله بس آیا از شما آید ای منافقان اگر

متولی امر شوید و غصب امارت اولی الامر کنید آنکه فساد کنید در زمین بجور و خلاف

و نجوری و خلل که باعث محاربات میان اهل اسلام میشود و در عرضه بریدن در آورید

رحمهای خود را چنانچه بنی امیه با بنی هاشم در کربلا کردند و بنی اعمام بودند یا قطع

رحم کنید بجدا کردن اولی الامر از رسول چنانچه در نهج البلاغه منقول است

از امیر المؤمنین علیه السلام که گفته اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی

آن جماعت منافقان که افساد و تقطیع رحم می کنند آن جمعیند که لعنت کرده ایشان را

الله تعالی بس کر کرده ایشان را از شنیدن آیات قرآن و کور کرده دیدهای دلهای

ایشان را و گفته در سوره رعد آن جماعت که میشکنند پیمان الله تعالی را در نفی

اختلاف و تفرقه بی ظن و قول علی الله بغیر علم بعد از استحکام آن در محکمات

بسیار قرآن و میبرند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و فساد میکنند در زمین

ایشان جمعیند که برای ایشان است لعنت و برای ایشان است بدی سرای آخرت

و گفته در سوره بقره آن جماعت که می شکنند پیمان الله تعالی را بعد از استحکام آن

در محکمات قرآن و میبرند رحمی را که امر کرده الله تعالی بوصل آن و فساد میکنند

در زمین بجور و اختلاف ایشان جمعیند که ایشان زیانکاران ملعونان

هشتم اصل سَاَلْتُ اَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ

فِی الْکِتَابِ اَنْ اِذَا سَمِعْتُمْ آیَاتِ اللهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَاُ بِهَا اِلٰی آخِرِ الْآیَةِ

فَقَالَ اِنَّمَا عَنٰی بِهٰذَا الرَّجُلَ الَّذِی یَجْحَدُ الْحَقَّ وَیُکَذِّبُ بِهِ وَیَقَعُ فِی الْاَئِمَّةِ فَقُمْ مِنْ

عِنْدِهِ وَلَا تُقَاعِدْهُ کَائِناً مَنْ کَانَ شرح صدر این آیت بیان شده در حدیث اول

باب بیستم که باب ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است و تتمه آیت

و در بریدن ارحام خود را ز ام

در دم سوره احزاب ذکر داشته م

اینست فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا و در تجلبين میگویم وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ
اشارتست بآیت سوره انعام که بحا آید در حدیث دوازدهم این باب و سوره
انعام مکیه است و سوره نساء مدنیه است پس مقرر است و بعضی میگویند محققه
آیات الله عبارت از محکماتیست که آنها نص صریح از اختلاف و خود رایی و بیرون
دولت بوجوب امام مفترض الطاعة عالم بجمیع احکام الهی در هر زمان نیست
جمله یکفر بها حال از آیات الله است و استهزاء تصدیق جزئی خاص با انکارست در باطن
دل و آن نفاقست و نفاق در آیات الله بر سه قسمست اول تصدیق آنها بزبان و انکار آنها
در ظاهر و باطن دل دوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر دل و انکار آنها در باطن دل و انکار
امامت ائمه هدی که عالمین بجمیع احکام شرعیه اند سوم تصدیق آنها بزبان و ظاهر
دل و انکار آنها در باطن دل و تصدیق امامت ائمه هدی و مراد اینجا ترک
میان قسم دوم و سوم است القعود نشستن خواه با کوشش انداختن بجنس
کسی باشد خواه نه و جلوس مخصوص قسم اولست ضمیر معهم راجع باهل کفر
و استهزاست که مفهوم میشود از کلام سابق حتی برای انتهای غایت منهی عنه است
و مابعد حتی داخل در حکم ماقبل آنست پس افاده این میکند که قعود با ایشان جایز
نیست از خوض و بعد از آن جایز نیست الخوض فرو رفتن و مراد اینجا کفر جزئی و استهزا
باشت غیره بمعنی ضد است ضمیر غیره راجع بمصدر یکفر بها و یستهزا بها است و فی
حدیث غیره حدیث ائمه اهل البیتست که برای ترویج و توضیح محکمات کتاب
الهیست و ضد کفر و استهزا بآن آیاتست انّ الله تا آخر استیناف بیانیست
و افاده این میکند که اهل کفر و استهزا با ائمه اهل البیت کافرند و جمعی که خود را
از شیعه آن ائمه شمرند با اهل کفر و استهزا با ایشان همنشینی کنند منافقند

لحق عبارت از محکماتیست که مذکور شد وقوع در ائمه عبارت از طعن و قدح
در حدیث غیره است ضمیر عنده راجع بواقع در ائمه است پس افاده امر بقیام از محل
وقوع در ائمه بمحض جلوس میکند چنانچه واضح میشود از شرح حدیث
دوازدهم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل
در سوره نساء و بتحقیق فرو فرستاده الله تعالی بر شما در کتاب الهی که چون شنید
آیات محکمات قرآن را در حالی که انکار کرده میشود مضمون آنها و باز بجد کرده میشود بآنها
بفتوی رجال اهل جدل از روی ظن که مبنی بر مدح اجتهاد است و آن منتهی
قایل و تخصیص استعمال در آیات محکمات قرآن بجهت نزاع بر عنفیه با آن
اهل کفر و استهزا با لجدی که کفر او استهزا اکنند بحدیثی که ضد انکار و استهزا بایات
الله است بدرستی که شما در این هنگام که با ایشان نشینید تا بایی مثل ایشانید
در جهنمی بوده بیان این اگر بدرستی که الله تعالی جمع میکند منافقان و کافران
در جهنم بعکی بر امام گفت جز این نیست که خواسته الله تعالی باهل کفر
و استهزا بایات الله و اهل خوض در حدیث غیر آن مرد بر الکتاب را مگر ما نامعقول
منکو میشود مضمون محکم قرآن اگر مشتملست بر نهی از اختلاف و بجهت رای
و دروغ میشمرد مضمون آن را و کفتگوی زشت میکند در ائمه که امامت ایشان مدلول
آن محکماتست پس وقتی که وقوع در ائمه نزد او صادر شد بجز از نزد او برخیز
مکن با او اصلا هر که باشد مخفی نماند که مراد امر بقیامست بقدر امکان چنانچه گذشت
در حدیث ششم باب هشتاد و یکم نهم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ كَانَ
يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يَجْلِسْ مَجْلِسًا يُنْتَقَصُ فِيهِ إِمَامٌ أَوْ يُعَابُ فِيهِ
مُؤْمِنٌ شرح المجلس مرفوع و مجرور میتواند بود در این حدیث و در حدیث
بعد از این اشارتست بقول الله تعالی در سوره المجادله لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ

بالله واليوم الآخر يوادون من حادّ الله ورسوله شرح روايتست از امام جعفر
صادق عليه السلم گفت هر که ایمان میداشته باشد بربوبیت الله تعالی وبوقوع روز
قیامت برای جزای اعمال نمی نشیند بی ضرورت در مجلسی که کم شمرده میشود دران
مرتبه امامی عادل یا عیب کرده میشود دران مومنی دهم اصل قال امیر المؤ
منين صلوات الله عليه من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يقوم مكان
ريبة شرح گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر که ایمان میداشته باشد بربوبیت
الله تعالی وبوقوع روز قیامت پس نمی ایستد درجای شک در ربوبیت الله
و در روز قیامت مراد نهی از مجالسه اهل شکست مثل جمعی که مدار ایشان بر قیل وقال
وایراد شبهاتست در عقاید دینیه که از اوضح واضحاتست وموافق این می آید
در حدیث دوم باب صد و هفتادم یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلم يقول
من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يقعدن في مجلس يعاب فيه امام او ينتقص
فيه شرح این ظاهرست از شرح حدیث نهم این باب دوازدهم اصل عن ابي عبد الله
قال ثلثة مجالس يمقتها الله ويرسل نقمته على اهلها فلا تقاعدوهم ولا تجالسوهم
مجلسا فيه من يصف لسانه كذبا في فتياه ومجلسا ذكر اعدائنا فيه جديد وذكرنا
فيه رث ومجلسا فيه من يصد عنا وانت تعلم شرح ثلثة منصوبست باضمار عامل
بشرط تفسیر المقاعدة همنشینی یکی با دیگری المجالسة همنشینی یکی با دیگری بعنوان همصحبتی و
در ولا تجالسوهم برای تقییدست چه نهی از مقاعده باعتبار مجلس دوم است
ونهی از مجالسه باعتبار مجلس اول و سوم است الوصف نعت خبری کردن
یعنی مدح آن چیز کذبا فی فتیاه عبارت از حکم از روی اجتهاد است در رجال او وعزل
واشارتست بانکه الكذب در ده وفقره سوره نحل یکی ويصف السنتهم الكذب
ان لهم الحسنى و دیگری ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب مفعول

مضارع مخاطب معلوم از باب تفاعل وجمله حالست از فاعل يصد واشارتست بانکه
نهی از مجالسه در این صورت مطلقا نیست بلکه واجب نهی از ان در صورت اعلام
مکتوم مرتبت آن مجلس است چنانکه گذشت در حدیث سوم باب نجاه و هفتم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت سه مجلس اند دشمن میدارد الله تعالی
ومیفرستد غضب خود را بر اهل آنها پس همنشینی مکنید با اهل آنها و هم صحبتی مکنید با ایشان
اول مجلسی است که دران کسی است که مدح میکند زبان او دروغ را در فتوای خود
با بی آنکه خوض در آیات محکمات الهی میکند و بیان مدح فتوای از روی اجتهاد
دوم مجلسی را که در حدیث ائمه مخالف دران تازه و تر و تازه است و حدیث ائمه هدی
دران کهنه و مندرس است و سوم مجلسی که در آنست کسی که منع میکند و میمی ماند
مردم را از ما بد شنام و حالی که تو اعلام میکنی یکی مرتبه از اکره شنام معبود
اهل خلافست اصل قال نزلت ابو عبد الله عليه السلم ثلث آيات من كتاب الله
كانما كن في فيه اوقال الكفه ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله
عدوا بغير علم واذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا فاعرض عنهم حتى يخوضوا
في حديث غيره ولا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام
لتفتروا على الله الكذب شرح كانما كن في فيه تعجب دار جاست از سرعت ذکر
این سه آیت واشارت بتفسیر آنها بوحی که بعنوان جمع تفصیلات مشهوره است
مخفی نماند که نشر بر عکس ترتیب لف است پس آیت اولی برای بیان مجلس سوم است
و آیت ثانیه برای بیان مجلس دوم است و آیت ثالثه برای بیان مجلس اول است
لیکن بدو انکه آیت ثالثه تفسیر بعض آیت ثانیه و آیت ثانیه شاملست حکم
مجلس اول و حکم مجلس دوم و نکته در ترتیب لف اینست که تقدیم مجلس اول بر مجلس

و دوم برای اینست که ذکر حکم مجلس اول در آیت ثانیه پیش از ذکر حکم مجلس دوم است
و تقدیم این دو مجلس بر مجلس سوم برای اینست که نهی متعلق بمجلس سوم متعلق
بمجالسه شده مجازا و فی الحقیقه متعلق باعلام بر یکتو مست در آن مجلس و آنکه
در ترتیب نشر اینست که تقدیم آیت ثانیه بر آیت ثالثه برای اینست که آیت ثالثه
تفسیر بعض آیت ثانیه است و ذکر تفسیر بعد از ذکر تفسیر کرده شده میباشد و تاخیر
این دو از آیت اولی برای اینست که در لف و نشر غیر مرتب که متعلق بسه چیز باشد
هر گاه ترتیب نشر عکس ترتیب لف باشد بهتر و کم تشویش تر است از چهار صورت
دیگر و این مطلب واضح میشود برجوع بتفسیر این سه آیت که ذکر میکنیم بدانکه ترتیب میان
شش چیز هفتصد و بیست صورت دارد زیرا که ترتیب میان دو چیز دو صورت
دارد و چون سه چیز شد ضرب دو در سه میکنیم پس شش صورت دارد و چون
چهار شد ضرب شش در چهار میکنیم پس بیست و چهار صورت دارد و چون پنج
شد ضرب بیست و چهار در پنج میکنیم پس صد و بیست صورت دارد و چون شش شد
ضرب صد و بیست در شش میکنیم پس هفتصد و بیست صورت دارد و بعد از تامل
در تصویری که کردیم ظاهر میشود که صورت ترتیبی که امام علیه السلام در میان این
شش چیز قرار داده بهتر است از هفتصد و نوزده صورت دیگر عدوا
مفعول له است العدد تجاوز از چیزی بچیزی دیگر و بغیر علم صفت عدوا است
لام در لا تصف برای تعلیلست و متعلق بنهی در لا تقولوا است و ما مصدریه است
و صف بمعنی مدحست الکذب بفتح کاف و کسر ذال مفعول تصف است آن
دو معنی دارد اول مقارن دروغ مثل وجاؤا علی قمیصه بدم کذب دوم دروغ
و دروغ دو معنی دارد اول خبر مخالف واقع چنانچه مشهور است دوم خبر
مخالف حق چنانچه گذشت در حدیث هفدهم باب صد و سی و نهم که قولهم

انکم لسارقون و قول ابراهیم بل فعله کبیرهم هذا مخالف واقع بوده و کذب نبود و همه اینجا
محتملست چنانچه اینجا فتوی بر حلال و حرام از روی ظن است و آن چون بی خطا در بعض
احکام نمیباشد مقارن دروغست البته و چون متضمن نحوی نیست فتوی او در وی ظن
باین اعتبار مخالف واقع است و چون حرامست مخالف حق است مراد بمدح زبانها
کذب را آنست که در سابق این آیت در سوره نحل مذکور است که و تصف السنتهم
الکذب ان لهم الحسنی چه ان لهم متعلق بزبان لهم است باین معنی که مدح
میکنند زبانهای مشرکان حکم از روی اجتهاد را باین روش که برای مشرکان است
در پیش مرتبه اعلی در حضرت پیغمبر چنانچه متعارفست که مجتهدان مخالفان ما
اجتهاد را آلت برای خود اعلای مراتب میشمارند و این تا زیادت تحصیل زبانست بی
عمل نفعت دلهای ایشان چه دلهای ایشان میدانند که منافی شواهد بودنست و مثال
حکایتیست که در آنها نهی از اختلاف و خود رایی در دین بعنوان هست بنا بر این را
راجع بنقض در آیات نهی و طعن بر آنهاست حلال هذا حلال و هذا حرام مفعول
لا تقولوا است و این دو حکم شامل جمیع مسائل فقه است چه حکم در ایقاعات
و معاملات و مانند آنها راجع بحکم حلیت و حرمت میشود لام در لتفتروا لام
عاقبتست و متعلق است بنهی در لا تقولوا باعتبار تعلیل آن بوصف زبان
کذب را و اشارتست باینکه فتوی دادن از روی ظن در حلال و حرام اگر بعنوان اعتراف
بگناه و عدم اصرار باشد کذب هست اما افترای کذب نیست و اگر مبنی بر تخمین
آن فتوی باشد که علامت اصرار است افترای کذب نیست و اگر مبنی بر تخمین
آن فتوی باشد که علامت اصرار است افترای کذبست هر چند که موافق واقع افتد
زیرا که مبنی بر چیزیست که محض زبانست و دل موافق آن نیست یعنی راوی گفت که
بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلم برای بیان این سه مطلب سه آیت را

از قرآن کو با کی بودند آن سه آیت در ده هشتر انی بیکرید بفکر و تامل در و خوانید باری

بجای ده هشتر گفت نخستین اول در سوره انعام دشنام مدهید ائمه ضلالت را که عبادت

میکنند مشرکان ایشان را بجای الله تعالی تا مبادا که مشرکان دشنام دهند الله تعالی را

بسبب تجاوز از دشنام مؤمنی با امام مومنی علم ایشان با اینکه تجاوز نیست مراد اینست که

از این آیت مفهوم میشود که مجالسه با کسی که دشنام دهد ائمه را بسبب اظهار

اینکه سر اهل البیت را نزد او حرامست و این راجع میشود بنهی از احضار اینگونه

در مجلس درس خود و وعظ خود و مانند آنها اگر آن درس و وعظ مشتمل بر اظهار آن

مکنون باشد دوم از سوره انعام که چون دیدی جمعی را که فرو میروند در ابطال آیات

محکمات ما یعنی که ابطال میکنند آنها را بوسیله مدح اجتهاد و مدح حکم از

روی ظن در فتوی پس روگردان شو از ایشان یعنی که مجالسه مکن با ایشان

و گوش سخن ایشان منه از دو جانب است که مقاعده کنی با ایشان تا وقتی که رها

کنند حدیثی را که ضد ابطال محکمات قرآنست یعنی که در بی وقت مقاعده نیز

جایز نیست سوم از سوره نحل و مگوئید بسبب مدح زبانهای شما بهوای نفست

دلهای شما دروغ را که این حلالست و این حرامست تا افترا کرده باشید افترا

بر الله تعالی دروغ را یعنی بدانکه این آیت مشتمل بر نهی از مقاعده و مجالسه نیست

اصلا و استدلال باین آیت فی الحقیقه راجع میشود باستدلال آیت سوره انعام

که مذکور شد نیز اگر ذکر این آیت برای تفسیر الذین یخوضون فی آیاتنا است

بیان اینکه مراد بخوض در آیات الله مدح اجتهاد است چه آن مدح مشتمل

است بر افترا بر الله تعالی و بر ابطال آیات محکمات الهی و این تفسیر اشارتست

باینکه در آیت سوره انعام دو نهی است اول نهی از مجالسه خائضان در آیات

و دیگری نهی از مقاعده خائضان در حدیث ائمه هدی و از اینها مفهوم میشود

رعیت استقلال که بسبب جهل بانست که آن دشنام الله تعالی است م

طعن میکنند در آیات ما پس روگردان شو از ایشان تا وقتی که طعن شروع کنند در حدیثی که ضد مضمون آن آیاتست م

کلام

کلام را علی یعنی امر که گوش نینداختن بسخن ایشانست با وجود جواز همنشینی با ایشان

و حتی بلحاظ انتهای غایت جواز همنشینی با ایشانست و ما بعد حتی در حکم ما قبل

داخل نیست در عدم یعنی ضد است و ضمیر غیره راجع بمصدر یخوضون فی آیاتنا است

پس افاده این میکند که قبل از خوض در حدیث ائمه اهل البیت همنشینی با ایشان

جایز است و هم صحبتی با ایشان جایز نیست بعد از خوض در حدیث ائمه اهل البیت

همنشینی هم نیز جایز نیست مخفی نماند که از این آیت سوره انعام و از آیت سوره نحل

که مذکور شد در حدیث هشتم این باب ظاهر میشود که الله تعالی جانب ائمه معصومین

علیهم السلام را بیشتر از جانب محکمات قرآن خود رعایت کرده و بیان این دو آیت شد

در شرح حدیث اول باب هجدهم که باب ان الادیان مبنیة علی رجح البدعت

کلها است سیزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ابتلیت باهل النصب

ومجالستهم فکن کانک علی الرضف حتی تقوم فان الله یمقتهم ویلعنهم

فاذا رایتهم یخوضون فی ذکر امام من الائمة فقم فان سخط الله ینزل هنا ك

علیهم شرح النصب داشتن امام از پیش خود و عداوت با اهل حق و اصل

هر دو یکی است الرضف بفتح راء بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فاء سنگ تافته

گرم کرده شده برای پختن چیزی بر آن یعنی روایتست از امام جعفر صادق

گفت چون مبتلا شوی باهل نصب امام از پیش خود و همنشینی ایشان پس باش

در آن مجلس مانند اینکه تو بر بالای سنگ تافته باشی تا وقتی که برخیزی چه

بدرستی که الله تعالی دشمن میدارد ایشان را و لعنت میکند ایشان را پس چون

دیدی که فرو میروند در غیبت امامی از ائمه هدی پس برخیز چه بدرستی که

که غضب الله تعالی بزیادتی خذلان و مانند آن فرود می آید در این محل بر ایشان

مراد اینست که نزدیکان ایشان را اینجا فرو میگیرد و توضیح این شد در شرح حدیث

با تمیز که طعن کردند در حدیث او م

ششم او دوازدهم چهاردهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قعد عند سابّ
اولیاء الله فقد عصی الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که
نشست نزد دشنام دهنده دوستان الله تعالی پس بتحقیق سرکشی کرده از حکم
الله تعالی مراد غیر صورت تقیه است و توضیح این نیز شود در شرح حدیث ششم
و دوازدهم پانزدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من قعد فی مجلس یسبّ فیه
امام من الائمة یقدر علی الانتصاف فلم یفعل البسه الله الذل فی الدنیا
وعذّبه فی الآخرة وسلبه صالح ما منّ به علیه من معرفتنا شرح روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که ماند در مجلسی که دشنام داده میشود در آن
امامی را از ائمه هدی در حالی که قدرت دارد بر انتقام زبان و مانند آن پس
نمیکند انتقام را میپوشاند او را الله تعالی لباس خواری در دنیا و عذاب میکند
او را در آخرت و برطرف میکند از او نیکوئی از جمله نعمتهائی که انعام کرده با او
بر او آن نعمت شناخت ما را و اعتراف بامامت ما ائمه هدی است شانزدهم اصل
رأیت یحیی بن ام الطویل وقف بالکناسة ثم نادی باعلی صوته معشر
اولیاء الله انا براء مما تسمعون من سبّ علیا علیه السلام فعلیه لعنة الله ونحن
براء من آل مروان وما یعبدون من دون الله ثم یخفض صوته
فیقول من سبّ اولیاء الله فلا تقاعدوه ومن شک فیما نحن علیه فلا تفا
تحوه ومن احتاج الی مسئلتکم من اخوانکم فقد خنتموه ثم یقرأ انا اعتدنا
للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی
الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا شرح یحیی از خواص امام زین العابدین
علیه السلام بوده و این ندا از جانب امام علیه السلام بوده وقتی که آل مروان شهرت داده
بوده اند که علی بن الحسین راضی است با آنچه میگوییم و میکنیم و باین سبب خلقی

من الیمان بن عبید الله تمار

بسیار

مرتد

بسیار شده بوده اند و باین ندا برگشته اند سوی امامیان مخفی نماند که تقیه بحدی
که باعث ضلالت خلایق شود واجب نیست هر چند که آن ترک تقیه باعث کشته
شدن شود و لهذا امام حسین علیه السلام تقیه نکرد و کشته شد پس کشته شدن
یحیی بامر حجاج ببریدن دو دست و دو پای او از آن قبیل است انا بکسر همزه و تشدید نون
والف است البراء بفتح باء یکنقطه و فتح تخفیف راء بی نقطه و الف و همزه بمعنی البریء باب
علم است پس تثنیه و جمع و مونث نمی شود و حمل برای مبالغه است و بکسر و ضم
با جمع بری بفتح باء و کسر راء و یاء و همزه است و همچنین است ما یعبدون عبادت
از طاغوت است یخفض بخاء بانقطه و فاء و ضاد بانقطه بصیغه مضارع معلوم
باب ضرب است و ذکر مضارع بجای ماضی برای اشعار بان نیست که این ندا را مکرر
میکرده و یکبار آن را راوی خود بواسطه شنیده المفاتحة سر سخن وا کردن با کسی
از روی التفات قراءتنا انا اعتدنا از قبیل اقتصار است و مجموع آن آیت در
سابقه که و اصبر نفسک تا آخر شی باشد نیز مقصود است یعنی دیدم یحیی
ابن ام الطویل را که ایستاده، در کناسه که موضعیست در کوفه بعد از آن آواز داد ببلند
تر آواز خود که ای گروه دوستان الله تعالی بدرستی که ما بیزاریم
از آنچه میشنوید بیان این آنکه هر که دشنام دهد علی علیه السلام را پس بر او باد لعنت الله
و ما بیزاریم از آل مروان و از آنچه عبادت میکنند آن را بجای الله تعالی
بعد از آن یحیی پست میکرد آواز خود را پس میگفت هر که دشنام دهد دوستان الله تعالی را
پس مصاحبت و همنشینی مکنید با او و هر که شک کرده در مذهب امامیه که ما بر آن
ایم پس سر سخن وا مکنید با او و هر که محتاج شد سوی طلب مالی از شما از جمله
برادران مؤمن شما پس بتحقیق خیانت کرده اید با او مراد اینست که آن قدر
باو بدهید پیش از طلب او که محتاج بطلب نشود بعد از آن یحیی میخواند این

مصدر

بضم با و فتح را و بضم را و الف ممدوده

ما تسمعون عبارتست از دشنام علی بن ابیطالب است

روایت است از یمان بن عبید الله ...

آیت را از سورهٔ کهف که ما مهیا کردیم برای بیجا کنندگان آتشی را که احاطه کرده دود نیا با ایشان بیشی خانه‌ای آتش یا بمعنی که آثار دود علامت آن آتش بر ایشان ظاهر دود نیا نیز باعتبار مخالفت محکمات که صریح حیث در اما متشابهه هم واگر داد خواهی باران خواهند برای تشنگی باران داده میشوند بآبی که مانند مس آب شده است بریان میکند روها را وقتی که نزدیک آن شوند بد آشامیدنیست آن آب و بدیست آن آتش باعتبار اینکه تکیه گاه باشد باب صد و شصت و

چهارم اصل باب اصناف الناس شرح مثل این عنوان گذشت در ابواب کتاب العقل فرق اینست که مقصود اینجا تقسیم مردم زمان رسول است خواه باعتبار زمان و خواه باعتبار زمان بعد از وفات رسول و مقصود در کتاب العقل تقسیم مردم زمان رسول است باعتبار زمان بعد از رسول یعنی این باب بیان اقسام مردم است در این باب سه حدیث است اول الاصل عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الطَّيَّارِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام النَّاسُ عَلَى سِتَّةِ أَصْنَافٍ قَالَ قُلْتُ أَ تَأْذَنُ لِي أَنْ أَكْتُبَهَا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَا أَكْتُبُ قَالَ اكْتُبْ أَهْلُ الْوَعِيدِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَأَهْلِ النَّارِ وَاكْتُبْ وَآخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً قَالَ قُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ وَحْشِيٌّ مِنْهُمْ قَالَ وَاكْتُبْ وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ قَالَ وَاكْتُبْ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالْوِلْدانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً إِلَى الْإِيمَانِ فَأُولئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ قَالَ وَاكْتُبْ وَأَصْحَابُ الْأَعْرَافِ قَالَ قُلْتُ وَمَا أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ قَالَ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَسَيِّئَاتُهُمْ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ وَإِنْ أَدْخَلَهُمُ

الجنة

الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَتِهِ شرح اصناف مردم است لیکن سه صنف که اول المؤلفة قلوبهم است و دوم من یعبد الله علی حرف است و سیوم معاریه است در این حدیث و حدیث دوم مذکور نشده اند با وجود آنکه هر یکی از ایشان در باب علیحده مذکور خواهد شد بواسطه اینکه ایشان متزلزل در حال خود نند و اکثر اینست که مؤمن خالص میشوند یا کافر صریح الوعید بفتح واو و کسر عین بی نقطه و یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مجتبی و مقابل یکدیگر بودن دو چیز مثل مقابل بودن مؤمنان صریح خالص با جمعی که مشرک و کافر صریحند در آیات بسیار از قرآن در مقابل یکدیگر مذکور شده اند الوحشی بفتح واو و سکون حاء بی نقطه و شین با نقطه و تشدید یا کسی که تو سازند از رجال خود که مباد اکه تو به او جامع شرط صحت نباشد و بعد آخرون گرفتار شود المتهم بضم میم و سکون تاء دو نقطه در بالا و کسر هاء و تخفیف میم بصیغه اسم فاعل باب افعال و تشدید تاء مفتوحه بصیغه اسم فاعل باب افتعال کسی که خود را و امثال خود را تهمت میدارد و خارج از رجال خود نیست و میتواند بود که بفتح ها بصیغه اسم مفعول باب افعال یا باب افتعال باشد و راجع بمعنی اول میشود و اگر او بوحشی قاتل حمزه باشد و متهم بحرف جر و ضمیر جمع باشد منافات خواهد داشت با آنچه می آید در باب صد و هفتاد و سوم که قاتل حمزه او اضلال او داخل قسم چهارم است که حیرت اصراف است الحیلة انتقال از حالی بحالی دیگر بخوبی خود بوسیله قوت فهم و کمال قدرت بر تصرف در کارها الی الکفر متعلق بحیله است و بجای الی الکفر الی الایمان نیز میتوان گفت چنانچه می آید در حدیث دوم باب صد و هفتاد و دوم و مجید نسبت قدرت و استطاعت که مناط تکلیف است بایشان و کفر یکسانست یعنی روایتست از حمزة بن محمد طیار گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام مردم زمان رسول علیه السلام بر شش قسم اند شمند حمزه گفت گفتم

آیا رخصت میدهی مرا که بنویسم آن شش قسم را گفت آری گفتم بعد از مهیا
کردن کاغذ و دوات و قلم که چه نویسم گفت بنویس قسم اول و دوم اهل مقابل کوری
با هم از جمله اهل بهشت و اهل آتش جهنم یعنی دو طایفه که هر یک یکدیگر را کالعدوی
از یکدیگر دارند مراد بقسم اول مؤمنان خالص الایمان اند که ذکر کرده در سوره
توبه که والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم
باحسان و مراد بقسم دوم منافقان خالص الکفر اند که ذکر کرده در سوره توبه
وممن حولکم من الاعراب منافقون ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق
و بنویس قسم سیوم مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه که و از جمله
اعراب دور مدینه و از جمله اهل مدینه جمعی دیگرند غیر مؤمنان خالص و کافران
خالص که اعتراف کردند بگناهان خود مخلوط کرده اند عمل صالح را که آن معرفت
امام زمان است خواه رسول و خواه وصی رسول چنانچه بیان شده در حدیث
سیوم باب بیست و سیوم و عملی دیگر را که بد است حمزه گفت گفتم کیانند ایشان
گفت کسی که وحشت دارد از گناه خود و تهمت میدارد خود را مراد اینست که گناه او
بسیار نیست چندی که مساوی طاعت او باشد چنانچه در قسم ششم می آید امام
گفت و بنویس قسم چهارم مدلول قول الله تعالی است در سوره توبه که
از جمله اعراب دور مدینه و از جمله اهل مدینه جمعی دیگرند غیر مؤمنان خالص
و کافران خالص و معترفان که تاخیر کرده شده اند بر الحکم الله تعالی در روز
قیامت در جزای ایشان یا عذاب میکند ایشان را یا بازگشت برحمت میکند
بر ایشان و تتمه بیان در حدیث می آید در باب صد و هفتاد و سوم امام گفت و بنویس
قسم پنجم مدلول قول الله تعالی است در سوره نساء که یکی ماندن برجهالت
باحکام الهی و پیروی کلی باعث جهنم و بازگشت بنیکی شود در حق جمعی که تن واقع

ضعیف شمرده شدگان باشند در فکر و استدلال بشواهد ربوبیت و محکمات قرآن بر لزوم
امام مفترض الطاعة در هر زمان از جمله مردان و زنان و پیران بی هوی و جوانان
این انگارا گرچه اصل قدرت داشته باشند و سعت در قدرت ندارند بر تدبیر
و تصرف بخودی خود و بهدایت دیگری نفهمند راهی امام گفت مراد اینست که
وسعت در قدرت انتقال بخودی خود بسوی کفر مثل ندانند و ان بلاهت مهتدی
میشوند بهدایت دیگری بسوی ایمان بلزوم امام مفترض الطاعة در هر زمان خواه
بانیروی کردن دیگری متوجه هدایت ایشان شود و خواه بانیروی کسی متوجه نشود و ایشان
از کمال بلاهت نفهمند بر این جماعت مستضعفان شاید که الله تعالی ببخشد از
مخالفتهای ایشان احکام شریعت را تتمه بیان مستضعف می آید در باب صد و
هفتاد و سوم امام گفت و بنویس قسم ششم اصحاب اعرافند حمزه گفت گفتم و چیست مراد
باصحاب اعراف گفت جمعیند که مساوی یکدیگر شده حسنات ایشان و سیئات ایشان
پس اگر داخل کند ایشان را در جهنم پس بسبب گناهان ایشان خواهد بود و اگر داخل
کند ایشان را در بهشت پس بسبب رحمت خود خواهد بود حقیقت معنی اصحاب
اعراف بیان شده در کتاب الحجة در حدیث نهم باب هفتم که باب معرفة الامام
والرد الیه است و می آید در باب صد و هفتاد و چهارم دوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلام الناس علی ست فرق یؤولون کلهم الی ثلث فرق الایمان والکفر
والضلال وهم اهل الوعید الذین وعدهم الله الجنة والنار المؤمنون
والکافرون والمستضعفون والمرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب
علیهم والمعترفون بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سیئا واهل الاعراف
شرح مضمون این موافق سابق است و فرق اینست که چهار قسم آخر اول قسم سابق
تا اشارت شود بقول الله تعالی صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم

وَالضَّالِّينَ الو بفتح واو وسکون عین بی‌نقطه ودال بی‌نقطه اعم از اینست که دین

باشند یا دو شر باشند اراد بشون خالصان در ایمانست **سیوم اصل** عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَحُمْرَانُ أَوْ أَنَا وَبُكَيْرٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَمُدُّ

الْمِطْمَارَ قُلْتُ التُّرُّ فَمَنْ وَافَقَنَا مِنْ عَلَوِيٍّ وَغَيْرِهِ تَوَلَّيْنَاهُ وَمَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِيٍّ

وَغَيْرِهِ بَرِئْنَا مِنْهُ فَقَالَ لِي يَا زُرَارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِكَ فَأَيْنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ

عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا

يَهْتَدُونَ سَبِيلًا أَيْنَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَيْنَ الَّذِينَ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً أَيْنَ

أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ أَيْنَ الْمُؤَلَّفَةُ قُلُوبُهُمْ وَزَادَ حَمَّادٌ فِي الْحَدِيثِ قَالَ فَارْتَفَعَ صَوْتُ

أَبِي جَعْفَرٍ وَصَوْتِي حَتَّى كَانَ يَسْمَعُهُ مَنْ عَلَى بَابِ الدَّارِ وَزَادَ فِيهِ جَمِيلٌ عَنْ زُرَارَةَ فَلَمَّا

كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ قَالَ لِي يَا زُرَارَةُ حَقّاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَ الضُّلَّالَ الْجَنَّةَ

شرح مراد با حمران و بکیر برادر زراره است و شک از راویان از زراره

یا از زراره است المطمار بکسر میم و سکون طاء بی‌نقطه و میم و الف و راء بی‌نقطه

ریسمانی که بنّا، بکشد آنرا تا جزئی بنا کج نشود آنرا مطمر بی الف نیز میگویند

و اینجا استعاره شده برای قاعده کلیه التر بضم تاء دو نقطه در بالا و تشدید

راء بی‌نقطه اصل چیزی و ریسمان بنّا، و مراد اینجا معنی اولست پس مراد قاعده

کلیه است مخفی نماند که ذکر المؤلفة قلوبهم در این حدیث بعنوان مثالست و مقتضی

ذکر اهل شک است که منقسم به قسم میشوند **اول** من یعبد الله علی حرف

دوم المؤلفة قلوبهم **سیوم** معارون و بیان این سه قسم اهل شک میشود

در باب صد و هفتاد و ششم و باب صد و هفتاد و هفتم و باب صد و هشتاد و

دوم مراد از حماد و جمیل مضمون این حدیث را روایت کرده از زراره چنانچه

هشام روایت کرده لیکن روایت حماد مشتمل است بر زیادتی در روایت هشام

در روایت

[Margin:] یؤلون بضم همزه و سکون واو و ضم لام است کلمه تاکید مفیر مضمون است الایمان مجرور و بمعنی اهل الایمان است و بر اینقیاس است و نظیر آن مراد بایمان و کفر محض ایمان و محض کفر است و ضمیر هم راجع است فرق است و هو باز اریسل بود از اهم یوم الدین است المؤمنون بدل بعض اهل الوعد است و عبارت از من محض الایمان محضا الکافرون عبارت از من محض الکفر محضا و المستضعفون عطف بر اهل الوعد باقی ظاهر است از شرح سابق صح

[Margin:] بیان میشود در شرح حدیث هفتم باب آینده که این سخن زراره از جانب زید و بکیر و عبیده بوده پس باعث طعن در زراره نمیشود صح

[Margin:] المؤلفة قلوبهم داخلند در صنف سیوم باعتبار باب ششم چنانچه گذشت در شرح حدیث اول این باب صح

در روایت جمیل مشتمل است بر آن زیادتی و زیادتی دیگر **یعنی** روایت هشام بن سالم

از زراره گفت داخل شدم من و حمران یا من و بکیر بر امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که

گفتم بدرستی که ما میکشیم مطمار را امام گفت و کدامست مطمار شما گفتم قاعده کلیه است یعنی

که هر که موافقت کند با ما در عقاید و اعمال از جمله علوی و غیر آن دوست میداریم اورا

و هر که مخالفت کند با ما از علوی و غیر آن بیزاری میکنیم از او پس امام گفت مرا ای زراره

قول الله تعالی درست تر است از قول تو پس کجا اند جمعی که گفته الله عز و جل در حق ایشان

الا المستضعفین که بیان شده در شرح حدیث اول این باب کجا اند مرجون که بیان

شد ایضا کجا اند جمعی که خلط کرده اند که بیان شد ایضا کجا اند اصحاب اعراف که بیان

شد ایضا کجا اند مؤلفة قلوبهم که بیان میشود در باب صد و هفتاد و ششم و زیاد کرده حماد

در روایت از زراره اینرا که زراره گفت پس بلند شد آواز امام محمد باقر و آواز من

در مباحثه تا بحدی که میشنید آنرا کسی که در در سرای امام بود و زیاد کرده در روایت

جمیل از زراره اینرا که پس چون بسیار شد سخن میان من و میان امام علیه السلام

امام گفت مرا که ای زراره حق شده نوعی از حق شدن الله تعالی اینکه داخل کند

اینجا قسم اهل ضلالت را در بهشت خواه بعض و خواه کل **باب صد و شصت و**

پنجم اصل باب الکفر شرح این باب بیان کفر است مراد بیان حقیقت کفر است

که باعث خلود جهنم است و بیان اسباب آن مخفی نماند که مراد اینجا کفر ترک ما امر الله

است که بیان میشود در باب آینده و در این باب بیست و یک حدیث است **اول اصل**

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْكُفْرُ بِفَرَائِضِ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ فَرَائِضَ مُوجِبَاتٍ عَلَى الْعِبَادِ فَمَنْ تَرَكَ

فَرِيضَةً مِنَ الْمُوجِبَاتِ فَلَمْ يَعْمَلْ بِهَا وَجَحَدَهَا كَانَ كَافِراً وَأَمَرَ اللَّهُ بِأُمُورٍ كُلُّهَا

حَسَنَةٌ فَلَيْسَ مَنْ تَرَكَ بَعْضَ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ عِبَادَهُ مِنَ الطَّاعَةِ

[Margin:] امام را

[Margin:] الذین خلطوا آخر

[Margin:] عن داود بن کثیر الرقی قال

بكافر ولكنه تارك للفضل منقوص من الخير شرح السنن بضم سین بی‌نقطه و تخفیف نون مفتوح جمع سنت حکمهای که رسول علیه السلام کرده باستنباط از قرآن الفرائض حکمهایی که الله تعالی کرده در صریح قرآن الموجبات بفتح جیم چیزهایی که او کم ذکر کرده شد که ایمان تست بآن معنی که ترک آنها او نمی‌دارد ترک ایمان را مثل نماز چنانچه می‌آید در حدیث بعد این باب الجحد بفتح جیم و سکون حاء مصدر باب منع انکار و مراد اینجا اصرار بر ترک چیزیست و اشارتست باینکه مصر بر ترک نماز مثلا منکر آنست اگرچه منکر نبیت نباشد و از این تعریف ظاهر شد که کفر در اینجا کفر که جحود که بیان میشود در باب اینکه نیت حقیقت یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا طریقهای رسول الله صلی الله علیه و آله مانند حکمهای الله عز وجل است در صریح قرآن که ترک کننده آن نیز کافر باشد پس امام علیه السلام برای بیان اینکه تارک سنن مثل تارک فرائض نیست و تارک فرایض مطلقا کافر نیست بلکه کفر او مشروط باصرار در بر یا فرمان برداریست و آن مشترکست میان تارک سنن و تارک فرایض زیرا که ترک کننده بعضی از نماز مثل ترک کننده اصل نماز است گفت بدرستی که الله عز وجل قرار داده قرار دادهایی که لازم کرده شده هاست بر بندگان پس هر که ترک کند قرار داده را از تفسیر کرده شده هاست یا بی‌و شرک که عمل نکند بآن و منکر آن شود میشود مثل کافر و امر کرده الله تعالی بکارهایی که جمیع آنها خوبست پس نیست آنکه ترک کند بعض آنچه را که امر کرده الله عز وجل بصریح قرآن ما بندگان خود را از جمله فرمان برداری کافر ولیک او ترک کننده فضیلت ثواب کم کرده شده است از مرتبه عالی اهل بهشت دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال والله ان الكفر لاقدم من الشرك واخبث واعظم قال ثم ذكر كفر ابلیس حین قال الله عز وجل له اسجد لآدم فابی ان یسجد فالكفر اعظم

در عبید بزرگ آنها نکرده هرچند که با اصرار باشد مثل نوافل یومیه ح

در حقیقت اگرچه در ظاهر انکار نکنند امر الله را زیرا که نشد باینکه سنن رسول الله از جانب خود نگرفت بلکه باستنباط امر آنها از قرآن است ح

روایت از زراره بن کثیر بفتح کاف ... سه نقطه ... ح

من

من الشرك فمن اختار على الله عز وجل وابی الطاعة واقام على الكبائر فهو كافر ومن نصب دینا غیر دین المؤمنین فهو مشرك شرح شروع برای ابطال استدلال خوارج است بقول الله تعالی در سوره نساء ان الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك لمن یشاء بر اینکه هیچ معصیتی غیر شرک باعث باعث خلود در جهنم نمیشود و الا مذکور میبود در این آیت و حاصل جواب اینست که معصیت غیر شرک مثل قتل مثلا و لکفر یعنی دلیری بر الله تعالی و استخفاف حکم او و مر غیر کفر و کفر در و قسمست اول کفر اباء و استکبار خواه بسبب کبیره باشد و خواه بسبب صغیره مثل کفر ابلیس بسبب اباء از سجده برای آدم حین تکلیف بسجده برای آدم و عبد بر جهنم مذکور نیست دوم کفر اصرار بر کبیره خواه با اباء و استکبار باشد و خواه نه و کفر مطلقا باعث خلود جهنم است باجماع و آن غیر شرکست بدلیل اینکه او اقدم از شرکست در حدوث پس برای این مذکور نیست در آیت سوره نساء که اخبث و اعظم از شرکست و عدم مغفرت آن بطریق اولی است و داخل ما دون ذلك نیست اگرچه مغایرت کفر و شرک باشد و عدم مغفرت کفر باجماع دلالت بر این میکند که کفر و اعظم از شرک باشد و داخل ما دون ذلك نباشد مگر شاید که تقیید من یشاء بر وفق باشد با نیروش که صدور ما دون ذلك بر وی روش باشد یکی بعنوان کفر و فاعل آن من لا یشاء باشد و دیگری بعنوان غیر کفر و فاعل آن من یشاء باشد گوییم این تکلف و تعسف فائده برای مستدل ندارد چه در این صورت نیز غیر شرک باعث خلود جهنم میشود پس بهتر اینست که این تکلف و تعسف نکنیم و گوییم اختلاف میان من یشاء و من لا یشاء باعتبار اختلاف ما دون ذلك در شدت و ضعف فعل نیست بلکه باعتبار اختلاف فاعل ما دون ذلك در شدت و ضعف است بانیروش کرما دون ذلك مغفور باشد برای کسی که شرک و کفر نکرده باشد و مغفور نباشد

[illegible]

ولی اگر کرده باشد یعنی که عذاب علیحده برای کبیره یا اصرار بر صغیره یا استکبار نیز
داشته باشد کفر ابلیس اشارتست به آیت سوره بقره وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِیسَ اَبٰی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ فالکفر تفریع و قال فالکفر
و فا برای تفریع است فادخون برای بیان است اختیار در نسخ نجا با نقطه الف
و رای بی نقطه است و ظاهر اینست که بجیم و هزه باشد و ماخوذ از جار نه بجیم و کن
هزه یعنی مرد ضخیم باشد یا قلب اجتراء باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و بر هر
مقدر یعنی دلیری بر الله تعالی است و اباء الطاعة عطف تفسیر است و او در اقام
بمعنی او است و او با قامت بر کبائر ثابت بر جنس کبائر است یعنی شامل اقامت
بر یک کبیره نیز هست یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت بخدا
قسم که کفر هر آینه بیشتر است در حدوث از شرک و نا پاکتر است و بزرگترست در گناه
زراره گفت بعد از آن امام علیه السلام برای استدلال بر این سه مطلب یاد کرد کفر
ابلیس را وقتی که گفت الله عز و جل او را که سجده کن برای آدم پس ابا کرد از اینکه سجده کند
و امام برای تصریح عبارت جواب شبهه مخالفان که منکر شده گفت پس کفر بزرگتر است
در گناه از شرک و داخل ما و بین ذلک نیست توضیح این آنکه هر که دلیری کند بر الله عز و جل
ما بین وش که ابا و استکبار کرد از فرمان برداری و مصر شد بر گناهی از گناهان کبیره
پس او کافر است و هر که بر پا داشت عبادت غیر عبادتی که مؤمنان میکنند پس او
مشرک است اگر گویی شرک بی کفر می باشد و الا لازم می آید تحقق ایمان بی تحقق اسلام
و این منافی قول الله تعالی است در سوره آل عمران و من یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه و موافق نیست آنچه می آید در حدیث هفتم که قلت و ید
خلها الا کافر قال لا انا آخر و از این لازم می آید که شرک اخبث و اعظم از کفر
باشد گوییم این ملازمه ممنوعست چه میتواند بود که او در چیزی عام از این جنس

وبدنز

ربذ توان چنین باشد سیوم اصل عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام
قَالَ ذُکِرَ عِنْدَهُ سَالِمُ بْنُ اَبِی حَفْصَةَ وَاَصْحَابُهُ فَقَالَ اِنَّهُمْ یُنْکِرُونَ اَنْ یَکُونَ
مَنْ حَارَبَ عَلِیّاً علیه السلام مُشْرِکِینَ فَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَاِنَّهُمْ یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ
کُفَّارٌ ثُمَّ قَالَ لِیْ اِنَّ الْکُفْرَ اَقْدَمُ مِنَ الشِّرْکِ ثُمَّ ذَکَرَ کُفْرَ اِبْلِیسَ حِینَ قَالَ لَهُ
اُسْجُدْ فَاَبٰی اَنْ یَسْجُدَ وَقَالَ الْکُفْرُ اَقْدَمُ مِنَ الشِّرْکِ فَمَنِ اجْتَرَأَ عَلَی اللهِ
فَاَبَی الطَّاعَةَ وَاَقَامَ عَلَی الْکَبَائِرِ فَهُوَ کَافِرٌ یَعْنِی مُسْتَخِفٌّ کَافِرٌ شرح سالم از روسای
زیدیه است و مذهب زیدیه اینست که مجتهد امام می تواند بود پس وی
نمی راضی از شرک میشمردند و مخالف امام حق را مشرک نمی شمردند اگر چه مصر بر کبیره
میشمردند ذکر بصیغه ماضی مجهول و ضمیر راجع بزراره است یعنی مستتر در فقال راجع
بزراره است و فا برای تعقیب است یا برای بیانست ثم قال لی کلام عبد الله است
فادخون و در ربقانی برای بیانست و او در و اقام بمعنی او است چنانچه در حدیث
سابق بود یعنی مستخف کافر کلام عبد الله است برای تفسیر اجتراء باستحقاق حکم
الهی یعنی روایتست از عبد الله بن بکیر بضم باء و سکون کاف و راء بی نقطه از
زراره از امام محمد باقر علیه السلام زراره گفت که مذکور شد نزد امام
علیه السلام سالم بن ابی حفصه و یاران او پس گفت زراره گفت که بدرستی که ایشان
انکار میکنند اشراک کسی را که جنگ کرد با علی علیه السلام پس گفت امام محمد باقر علیه السلام
پس بدرستی که ایشان دعوی میکنند که محاربان علی علیه السلام کافر اند بنا بر آنکه
اصرار بر کبیره کرده اند بعد از آن امام برای بیان آنکه اصرار بر کبیره کفر است
گفت مرا بدرستی که کفر بیشترست در حدوث از شرک بعد از آن ذکر کرد برای
زراره کفر ابلیس را وقتی که الله تعالی گفت او را که سجده کن برای آدم پس ابا کرد
که سجده کند و امام گفت برای زراره که کفر بیشتر است در حدوث از شرک

ضمیر قال راجع بزراره است ذکر مجهول سابق ضمیر عنده
راجع بابی جعفر است م

چون مخالفت از روی اجتهاد و مانند آن ترک کبیره را
بی اصرار نیز کافر و مخلد در جهنم میشمرند این میگویند
که طلحه و زبیر اجتهاد کردند در حرب امیرالمؤمنین
و ترک نشد و چون ایشان را از عشره مبشره
میشمرند و بر ایشان لازم می آید که در طلحه و زبیر
و بسیاری از مرافقان ایشان که در قضیه
حوأب شهادت بزور دادند و شهادت زور
کبیره است چنانچه گذشت در باب الکبائر که باید
صدور او از وجهی است اینکه قائل شده باشند
بکفر طلحه و زبیر و مرافقان ایشان و جمع میان
این دو قول بسیار غریبست ابن اثیر در نهایه
گفته فیه انه قال لنسائه لیت شعری ایتکن صاحبة
الادبب تنبحها کلاب الحوأب اراد الادب
فاظهر الادغام لاجل الحوأب و الادبب الکثیر
وبر الوجه الحوأب منزل بین البصرة و مکة و هو
الذی نزلته عایشه لما جاءت الی البصرة فی وقعة
الجمل بیان این آنکه چون سگان حوأب آواز
دادند عایشه پرسید که چیست نام این
منزل گفته شد که حوأب پس اظهار اراده بر
گشتن کرد پس طلحه و زبیر و جمع بسیار از مرافقان
ایشان گواهی دادند بدروغ که اسم این
منزل حوأب نیست پس عایشه روانه بصره شد
ضمیر فقال راجع بابی جعفر است بتصریح بقال علیه السلام
در فقال ابو جعفر برای اشارت بدانست جمع میان
این دو قول است صح

بیان این اکرم کرد لیری کی و بالله تعالی بابین وش که ایا کو و از فرمان بوداری مثل ابلیس
یا مصر شد بر کناهی از کناهان کبیره بر او کافر است منجی لستا ما مراین که سبک شمرد
حکم الله تعالی را و کفر او بسبب آنست **چهارم اصل** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ
قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا قَالَ إِمَّا آخِذٌ فَهُوَ شَاكِرٌ
وَإِمَّا تَارِكٌ فَهُوَ كَافِرٌ **شرح** اینمضمون کذشت در حدیث سیوم باب سی و دوم
کتاب التوحید **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره
الانسان بدرستی که ما نشان دادیم ربوبیت و محکمات قرآن را بنوع آدمی او را
که سوال اهل الذکر کند و مشکلات و ترك پیروی ظن کند یا بر حالی که مقدر هست که
شکر کزار این نعمت هدایت باشد یا بر حالی که مقدر است که کفور باشد امام
کفت یا آن راه میرود پس او شکر کزار است و یا ترك میکند پس او کافر است **پنجم اصل**
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ
عَمَلُهُ قَالَ تَرْكُ الْعَمَلِ الَّذِي أَقَرَّ بِهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَتْرُكَ الصَّلَوٰةَ مِنْ غَيْرِ سُقْمٍ
وَلَا شُغْلٍ **شرح** با در با او بیان صله یکفر است و ایمان در اصل یعنی اقرار و الست بر
بیت و توابع آن و اینجا عبارت از لوازم آن اقرار است مطلقا پس شامل زکوة و حج
و امثال آنها نیز هست اقر بصیغه ماضی معلوم باب افعال است یا در بیان برای آن
مجاز است چرا که جزوی ماننده آلت آن جزو است **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره مائده و هر که منکر شود ایمان را پس
بتحقیق باطل میشود جمیع عمل صالح او که پیش از انکار کرده این سنانات نماز و مانند
اکر توبه کند عود کند عمل صالح او بعضی چنانچه می آید در باب دویست و ششم
امام کفت کفر با ایمان ترك عملی است که بعد از اقرار است از جمله آن ترك است اینکه ترك
کند نماز را بی بیماری و بی مشغول بودن بچیزی مثل سفری که در آن کمان در

غار

عن حمران بن اعین قال

روایت است از حمران بن اعین کفت

عن عبید بن زرارة قال

از عبارت که عمده لوازم او است
مثل ما کان الله لیضیع ایمانکم
و کذشت در حدیث اول باب
... یعنی الصلوة ایمانا
یا عبارت از

بطلان عمل مانند

نماز و منزل باشد و ناکاه وقت فوت شود مراد اینست که با بیماری و شغل
کفر او در نما آید هر چند که نامشروع باشد **ششم اصل** سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنِ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ أَيُّهُمَا أَقْدَمُ قَالَ فَقَالَ لِي مَا عَهْدِي بِكَ تُخَاصِمُ النَّاسَ
قُلْتُ أَمَرَنِي هِشَامُ بْنُ سَالِمٍ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِي الْكُفْرُ أَقْدَمُ وَهُوَ
الْجُحُودُ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ **شرح** و هو
الجحود اشارت باینست که کفر بر دو قسم است اول اباء و استکبار از طاعت و هر اصرار بر
کبیره چنانچه بیان شده در حدیث دوم این باب و آنچه مقدمست بر شرك قسم اول کفر است
حیرد در تکلیف بسجده آدم و عید مذکور نیست **یعنی** پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از کفر و شرك که کدام آن دو پیشتر حادث شده پس کفت مرا ندیدم
ترا که با مردم مباحثه میکرده باشی یا بیمعنی که این مسئله داخل مسائل عبادات
نیست سوال از این مسئله مناسب کسی است که علم کلام مراوزه و با مخالفان
کفتکو کند کفتم امر کرده مرا هشام بن سالم که سوال کنم ترا از آن پس کفت مرا
که کفر پیشتر است در حدوث و آن انکار است یعنی اباء و استکبار از طاعت بیان این
انکه کفت الله عز وجل در سوره بقره سجده کردند ملائکه برای آدم مکر ابلیس
اباء کرد و تکبر کرد و بود در علم الله تعالی در ازل از جمله کافران **هفتم اصل** عَنْ عَبْدِ
الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْخُلُ النَّارَ مُؤْمِنٌ قَالَ
لَا وَاللهِ قُلْتُ فَمَا يَدْخُلُهَا إِلَّا كَافِرٌ قَالَ لَا إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ قَالَ فَلَمَّا رَدَدْتُ عَلَيْهِ الْ
قَالَ لِي يَا زُرَارَةُ إِنِّي أَقُولُ لَا وَأَقُولُ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ وَأَنْتَ تَقُولُ لَا وَلَا تَقُولُ إِلَّا مَنْ شَاءَ
قَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَحَمَّادٌ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ قُلْتُ فِي نَفْسِي شَيْخٌ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْخُصُومَةِ
قَالَ فَقَالَ لِي يَا زُرَارَةُ مَا تَقُولُ فِيمَنْ أَقَرَّ لَكَ بِالْحُكْمِ أَتَقْتُلُهُ مَا تَقُولُ فِي خَدَمِكُمْ
وَأَهْلِيكُمْ أَتَقْتُلُهُمْ قَالَ فَقُلْتُ أَنَا وَاللهِ الَّذِي لَا عِلْمَ لِي بِالْخُصُومَةِ **شرح**

عن موسی بن بکر قال

یعنی ماند که اکر مراد با ایمان نماز است
پس اینحدیث برای بیان مفهوم
آیه است و اکر مراد لازم اقرار است
مطلقا پس اینحدیث برای منطوق
آیت است

روایت است از موسی بن بکر کفت

تقبله وانقياده با يك نقطه است از باب علم يا بتاء دو نقطه است از باب نصر يعني
روايتست از عبد الرحمن بن حجاج از زراره كه گفت گفتم امام محمد باقر عليه السلام را آيا
داخل ميشود در جهنم مؤمني گفت نه بخدا قسم گفتم پس داخل نميشود در جهنم مگر كافر
گفت نه مگر كسي كه خواسته باشد الله تعالى زراره گفت پس چون براي فهميدن
دليل عقلي يا نقلي از قرآن بر اين مسئله تا اگر كسي از مخالفان گفتگو كند جواب توانم
داد بر گردانيدم سخن را بر او و چند بار گفت مرا اي زراره بدرستي كه من ميگويم
نه و ميگويم مگر كسي كه خواسته باشد الله تعالى و تو ميگويي نه و ميگويي مگر كسي كه
خواسته باشد الله تعالى مراد اينست كه ديگر گفتگو مكن كه طرفين نزاع مشخص شده
و اين قسم سخن را در جايي ميگويند كه دليل بعيدي كه داشته باشد در خصم گوش آن
نيندازد تا خوب فرا گيرد عبد الرحمن گفت پس حكايت كرد با من هشام بن حكم و
از زراره كه گفته بوده با آن دو كس كه گفتم در دل خود كه اين پير بي ماع شده نبدند
روش گفتگو با خصم را در استدلالات و الكناية المجيئة قول خود ميكند زراره گفت
پس چون اين خيال كردم امام گفت اي زراره چه ميگويي در كسي كه اقرار كرده براي
تو باقتي مثل غلام و كنيز آيا قبول ميكني در آنكه تو ميگويي يا نه يعني چه ميگويي در نف
كاران شما و قوم مان شما آيا قبول ميكني كه تو ميگويي و مصاحب ايشان باشي زراره
گفت پس با خود گفتم كه منم بخدا قسم اگر علم نيست مرا روش گفتگو و استدلال
از خصم و مطلبي مراد اينست كه از اين دليل واضح دانستم كه دليلي كه پيشتر مي گفته
من نفهميده بوده ام و حاصل اين دليل واضح اينست كه اگر غير متقي كافر
باشد پس اكثر غلامان و كنيزان و نوكران و قوم مان كافر خواهند بود و لكن پس اگر تو
بودن خود را براي ايشان قبول كني يا ايشان را بقتل آوري خلاف اجماع اهل
اسلام و عمل رسول كرده خواهي بود و اگر قبول نكني و بقتل نياوري خلاف كرده

خواهي

اين اشارتست باستدلال آيه بوده تا اگر مبغض ما ... و چون زراره اين را نفهميده بوده خيال كرده كه صح

و متوقع خصومت مخالفان باشد در اين مسئله و لهذا صح

بحاكم بودن صح

حكم بجواز قتل ايشان ميكني صح

بوقوع خصومت مخالفان باشد صح

و جايز القتل صح

خواهي بود قول الله تعالى را در سوره محمد صلى الله عليه و آله و ان الكافرين لا مولى
لهم يا قول الله را در اين سوره فاذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب [illegible] اين
نزاع لفظيست چه مؤمن گاهي مستعمل ميشود در معني غير كافر و مراد جوز زراره آنست
و بنا بر اين واسطه ميان ايمان و كفر نخواهد بود كه بيم نزاع معنويست چه نزاع اين
بابي ميشود كه اگر غير متقي نيز ميبايد كرد چنانچه زراره خيال كرده و گذشته در
حديث سوم باب سابق با ميتايد كرده چنانچه مدلول اجماع بر قبول غلامان و كنيز
و خدم و قوم مان غير متقي است چنانچه در اين حديث مذكور شد هشتم اصل سمعت
ابا عبد الله عليه السلام و سئل عن الكفر و الشرك ايهما اقدم ذلك ان ابليس اول من
كفر و كان كفره غير شرك لانه لم يدع الى عبادة غير الله و انما دعا الى
ذلك بعد فاشرك شرح معقول سمعت محذوف است و دلالت بر آن ميكند فقال الكفر
اقدم و نظير اين در حديث آينده نيز هست يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام
در حالي كه پرسيده شد از كفر و شرك كه كدام آن دو پيشتر است در حدوث پس گفت كفر
پيشتر است و آن براي اينست كه اول كفار ابليس است و بود كفر او در وقت حدوث آدم
كفر غير شرك باين معني كه با آن كفر شرك نبود چه بدرستي كه او نخواند در آن وقت كسي را
بعبادت غير الله تعالى و جز اين نيست كه خواند سوي آن عبادت غير الله تعالى كسي را
بعد از آن وقت پس مشرك شد نهم اصل عن مسعدة بن صدقة قال سمعت
ابا عبد الله عليه السلام و سئل ما بال الزاني لا تسميه كافرا و تارك الصلوة قد تسميه
كافرا و ما الحجة في ذلك فقال لان الزاني و ما اشبهه انما يفعل ذلك لمكان
الشهوة لانها تغلبه و تارك الصلوة لا يتركها الا استخفافا بها و ذلك لانك
لا تجد الزاني يأتي المرأة الا و هو مستلذ لاتيانه اياها قاصدا اليها و كل من
ترك الصلوة قاصدا اليها فليس يكون قصده لتركها اللذة و اذا نفيت اللذة

عن مسعدة بن صدقة قال صح

فقال الكفر اقدم صح

ضمير فاشرك راجع به ابليس است كه مفهوم است از سابق و راجع بابليس نيست زيرا كه دعوت ساير كرد شرك نيست بلكه كفر است چنانچه گذشت در شرح حديث دوم صح

وَاِذَا نُفِيَتِ اللَّذَّةُ وَقَعَ الاِسْتِخْفَافُ وَاِذَا وَقَعَ الاِسْتِخْفَافُ وَقَعَ الكُفْرُ شرح الجحد
معیار رد دلیل و مراد اینجا معنی اول است القصد الالتفات بچیزی بعدم سهو و غفلت
از آن و اراده چیزی و اول متعدی است بمفعول و قاصدا در دو جا مشتق از معنی اول است
واحتراز است از سهو و نسیان و غفلت و قاصدا در اول حالست از ضمیر بارز اتیانه
و دوم حالست از ضمیر مستتر در ترک یعنی روایتست از مسعدة بن صدقه گفت شنیدم
از امام جعفر صادق علیه السلم بر حالیکه پرسیده شد که چیست حال زنا کننده که نامیدی
او را کافر و تارک الصلوة را بتحقیق نامیدی کافر و چیست معیار در آن فرق
پس امام گفت برای اینکه زنا کننده و مانند آن جز این نیست که میکند آنرا برای بودن
میل جبلی آدمی چه آن میل در وی می آرد براو و تارک الصلوة ترک نمیکند صلوة را
مگر برای سبک شمردن حکم الهی در صلوة و آنچه گفتیم برای اینست که تو نمی یابی زنا کننده
که آید نزد زن مگر بر حالیکه لذت میبرد برای آمدن او نزد آن زن که التفات
کننده است سوی آن زن بی غفلت و بی شبهه و هر که ترک کرد نماز را التفات کننده است
سوی آن نماز بی سهو و نسیان بر نحو یا شد اراده او برای ترک نماز برای لذت
و چون برطرف کرده شد لذت واقع شد استخفاف حکم الهی و چون واقع شد
استخفاف واقع شد کفر اصل قَالَ وَسُئِلَ اَبُو عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام وَقِيلَ لَهُ مَا
فَرْقٌ بَيْنَ مَنْ نَظَرَ اِلَى امْرَاَةٍ فَزَنَى بِهَا اَوْ خَمْرٍ فَشَرِبَهَا وَبَيْنَ مَنْ تَرَكَ الصَّلٰوةَ
حَتّٰى لَا يَكُونَ الزَّانِي وَشَارِبُ الْخَمْرِ مُسْتَخِفًّا كَمَا يَسْتَخِفُّ تَارِكُ الصَّلٰوةِ وَمَا الْحُجَّةُ
فِي ذٰلِكَ وَمَا الْعِلَّةُ الَّتِي تَفْرُقُ بَيْنَهُمَا قَالَ الْحُجَّةُ اَنَّ كُلَّ مَا اَدْخَلْتَ اَنْتَ نَفْسَكَ
فِيهِ لَمْ يَدْعُكَ اِلَيْهِ دَاعٍ وَلَمْ يَغْلِبْكَ عَلَيْهِ غَالِبُ شَهْوَةٍ مِثْلَ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ
وَاَنْتَ دَعَوْتَ نَفْسَكَ اِلَى تَرْكِ الصَّلٰوةِ وَلَيْسَ ثَمَّ شَهْوَةٌ فَهُوَ الاِسْتِخْفَافُ
بِعَيْنِهِ وَهٰذَا فَرْقُ مَا بَيْنَهُمَا شرح ما استفهامیه است فرق بسکون را

مبتدا ام

برحالیکه م

است

بتنوین بینهما مضاف الیه است مثل وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا
وتکرار این برای طول کلام و اراده تصریح بدفع احتمال طلب فرق میان زنا و شرب
خمر است لا یکون ... کما یستخف بصیغه معلوم است و ظرفی نایب مفعول
مطلق فعل منفی و لا یکون است لم یدعک بسکون دال و ضم عین خبر ان است مثل الزنا
منصوب و نایب مفعول مطلق فعل منفی در هر یک از لم یدعک و لم یغلبک است ترک
بسکون واو با تنوین است ما بر الهام و تعظیم است بینهما منصوب است یعنی مسعدة
گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم و گفته شد او را که چیست فرق میان
کسی که نظر کرد سوی زنی پس زنا کرد با آن یا نظر کرد سوی شرابی پس آشامید آنرا و میان
کسی که ترک کرد نماز را تا بحدی که نمیباشد زنا کننده و آشامنده شراب سبک شمارنده استخفاف
حکم الهی چنانچه استخفاف میکند ترک کننده نماز و چیست معیار در آن فرق و چیست
باعثی که فرق میکند میان آن دو امام گفت معیار اینکه هر چه داخل کردی تو خودت
را در آن نخوانده ترا سوی آن خواننده و زور نکرده ترا بر آن زور کننده شوق خواهش
و زور کردنی که در مثل زنا و شرب خمر است و تو خواندی خودت را سوی ترک نماز و نیست
در اینجا شوقی پس آن ترک نماز استخفاف حکم الهی است بعینه باین معنی که کمال
استخفافست و اینکه گفتیم فرق عظیم است میان آن دو دهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام
قَالَ مَنْ شَكَّ فِي اللّٰهِ وَفِي رَسُولِهِ فَهُوَ كَافِرٌ شرح روایتست از امام جعفر صادق گفت
هر که شک کرد در ربوبیت رب العالمین و در رسالت رسول او صلی الله علیه و آله
پس او کافر است مراد بشک در اینجا و در حدیث آینده انکار با وجود وضوح برهانست
چنانچه ظاهر میشود از حدیث سوم باب شک و از احادیث باب المؤلفة قلوبهم
یازدهم اصل قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عليه السلام مَنْ شَكَّ فِي رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ
قَالَ كَافِرٌ قُلْتُ فَمَنْ شَكَّ فِي كُفْرِ الشَّاكِّ فَهُوَ كَافِرٌ فَاَمْسَكَ عَنِّي فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ

اطلاع بر برهان واضح است م

ثَلٰثَ مَرّاتٍ فَاسْتَبَنْتُ فِی وَجْهِهِ الْغَضَبَ شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که کسی شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه است گفت کافر است گفتم پس
هر که شک کند در کفر کسی که شک کند در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله پس او کا[فر است]
پس امام علیه السلم جواب من نگفت پس برگردانیدم بر او آن سخن را سه بار پس یافتم
در روی او اثر غضب را شاید که ترک جواب برای این باشد که این تفصیلی دارد که [عده]
کلیه نیست نه در کفر و نه در عدم کفر دوازدهم اصل سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم
عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ یَکْفُرْ بِالْإِیمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ فَقَالَ تَرْکُ الْعَمَلِ الَّذِی
أَقَرَّ بِهِ شرح این گذشته در حدیث ششم این باب اصل قُلْتُ فَمَا مَوْضِعُ تَرْکِ الْعَمَلِ
حَتّٰی یَدَعَهُ أَجْمَعَ قَالَ مِنْهُ الَّذِی یَدَعُ الصَّلٰوةَ مُتَعَمِّداً لَا مِنْ سُکْرٍ وَلَا مِنْ عِلَّةٍ
شرح یدعه بصیغه متکلم مع الغیر است و منصوب است و ضمیر بارز راجع بموضع [است]
یا بصیغه غائب است و مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بموضع است و ضمیر بارز
راجع بعمل است یعنی گفتم پس چیست جای ترک آن عمل یعنی اینکه کیست آنکس که ترک کند
آن عمل است تا و اگذاریم آنکس را بالکلیه یا مراد اینست که تا وامیگذارد آنکس عمل را
بالکلیه و هیچ عمل او مقبول نیست گفت از جمله آن موضع کسی است که وامیگذارد
نماز را دانسته نه از مستی و نه از ناخوشی مثل بیماری و شغل که مذکور شده در حدیث
ششم این باب سیزدهم اصل سَأَلَنِی أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ علیه السلم عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَقَالَ
لِی مَا هُمْ قُلْتُ مُرْجِئَةٌ وَقَدَرِیَّةٌ وَحَرُورِیَّةٌ فَقَالَ لَعَنَ اللّٰهُ تِلْکَ الْمِلَلَ الْکَا
فِرَةَ الْمُشْرِکَةَ الَّتِی لَا تَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی شَیْءٍ شرح فرق میان کافر و مشرک گذشت
در حدیث دوم این باب و تاخیر مشرک با وجود اینکه کفر اعظم از شرک است
برای اینست که شرک کفر را لازم دارد و کفر شرک را لازم ندارد پس مشرک بدتر
از کافر است با وجود آنکه کفر بدتر از شرک است یعنی پرسید مرا امام جعفر صادق

فا در الیعقیب است و ما استفهامیه است الموضع بمعنی لفظ مثل آنه نسوره و ما عده بحرف الکلم من مواضعه حتی بمقدر استفهام است

السکر بضم سین و سکون و ضم کاف و بفتح سین و سکون و فتح کاف مستی و اینجا عبارتست از غفلت نظیر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب الخشوع تا آخر که باب شانزدهم است و حدیث دوم باب بناء المساجد تا آخر که باب چهل و هشتم است در تفسیر آیه سوره نساء و انتم سکاری لا من علة لا من سقم او شغل است حاصل جواب اینست که مثل ترک عمل بطلان جمیع اعمال هرچند که با ایشان آن اعمال باشد یا جمیع اجزاء آنها چنانکه مرا باشد در اجزاء بر ترک نماز نیز زیرا که آن موجب بطلان جمیع باقی اعمال او حیثیش است اگرچه ایشان بجمیع آنها کرده باشد تمام الاجزاء یعنی گفتم پس جهت چیز ترک آن عمل آیا با همه رست که واگذارد مکلف را

علیه السلم از حال اهل بصره با بیرون شرکه گفت چه مذهب دارند ایشان گفتم بعضی
ایشان مرجئه اند بضم میم و سکون را بی نقطه و کسر جیم و همزه یعنی جمعی که ایمان را محض
علم بتصدیق جمیع ما جاء به الرسول میشمرند و بیان شد در حدیث سیوم باب هجدهم
و بعضی قدریه اند یعنی جمعی که بنده را مستقل در قدرت بر افعال خود میشمرند و افعال
او را در تحت قضا و قدر الهی نمیدانند و بعضی حروریه اند بفتح حاء بی نقطه
و ضم را بی نقطه و سکون واو و تشدید یاء دو نقطه در پایین یعنی خوارج که ابتدای
اجتماع ایشان در حرورا با الف ممدوده و مقصوره بوده که دهیست از کوفه
و مذهب ایشان اینست که جایز است که جهان خالی از امام باشد و اگر جمعی خواهند
که تعیین امام کنند برای خود میدانند که از غیر قریش کسی را تعیین کنند خواه بنده
و خواه آزاد پس امام گفت لعنت کناد الله تعالی اهل این ملتها را که کافرند و شرک کنند
جمعی اند که عبادت نمیکنند الله تعالی را بر چیزی از عبادات باین معنی که جمیع عبا
دات ایشان باطلست چهاردهم اصل عَنِ الْفُضَیْلِ قَالَ دَخَلْتُ عَلٰی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلم
وَعِنْدَهُ رَجُلٌ فَلَمَّا قَعَدْتُ قَامَ الرَّجُلُ فَخَرَجَ فَقَالَ لِی یَا فُضَیْلُ مَا هٰذَا عِنْدَکَ قُلْتُ
وَمَا هُوَ قَالَ حَرُورِیٌّ قُلْتُ کَافِرٌ قَالَ إِی وَاللّٰهِ مُشْرِکٌ شرح روایتست از فضیل
گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلم نزد او مردی بود پس چون که نشستم برخاست
آن مرد پس بیرون رفت پس امام علیه السلم گفت مرا ای فضیل چیست این مرد باعتقاد
تو آیا کافر است یا مسلمان گفتم و چیست او باین معنی که نمیدانم که چه مذهب دارد
گفت مذهب حروریه دارد که بیان شد در شرح حدیث سابق گفتم کافر است
باعتقاد من امام گفت آری بخدا قسم مشرک است باین معنی که کفر او مجامع شرک است پانزدهم
اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلم یَقُولُ کُلُّ شَیْءٍ یَجُرُّهُ الْإِقْرَارُ وَالتَّسْلِیمُ فَهُوَ الْإِیمَانُ
وَکُلُّ شَیْءٍ یَجُرُّهُ الْإِنْکَارُ وَالْجُحُودُ فَهُوَ الْکُفْرُ شرح شنیدم از امام محمد باقر علیه السلم

میگفت هر عملی که میکند آنرا کردیدن بخدا و ضم رسول و قبول گفته ایشان پس آن آیات

یعنی اینکه معیار ایمانست چنانچه ظاهر شد از حدیث پنجم این باب و هر عملی که میکند آنرا

نکردیدن و قبول نکردن مثل ترک نماز بی بیماری و بی شغل چنانچه گذشت در حدیث

پنجم پس آن کفرست یعنی اینکه معیار کفرست اشارت باینست که بعض اعمال الجوارح

غیر قلب که جزء داخله حقیقت ایمان و کفر نیست اما همچنانست که داخل باشد شانزدهم

اصل سَمِعتُ اَبَا جَعفَرٍ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِ بَابٌ فَتَحَهُ اللهُ

مَن دَخَلَهُ کَانَ مُؤمِنًا وَمَن خَرَجَ مِنهُ کَانَ کَافِرًا شرح مضمون این می آید در

حدیث هجدهم این باب هفدهم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ الطَّاعَةُ

عَلِیٍّ ذُلٌّ وَمَعصِیَتُهُ کُفرٌ بِاللهِ قِیلَ یَا رَسُولَ اللهِ وَکَیفَ یَکُونُ طَاعَةُ عَلِیٍّ ذُلًّا وَمَعصِیَتُهُ

وَمَعصِیَتُهُ کُفرًا بِاللهِ قَالَ اِنَّ عَلِیًّا یَحمِلُکُم عَلَی الحَقِّ فَاِن اَطَعتُمُوهُ ذَلَلتُم وَاِن عَصَیتُمُوهُ

کَفَرتُم بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح الذل بضم و کسر ذال با نقطه فروتنی نزد الله تعالی

و بضم ذال خواری نزد خلایق و هر دو اینجا مناسب است یعنی گفت رسول الله

صلی الله علیه و آله فرمانبرداری علی فروتنی است نزد الله تعالی و نافرمانی او کفرست

بالله تعالی گفته شد ای رسول الله و چگونه میباشد فرمانبرداری علی فروتنی

و نافرمانی او کفر بالله تعالی گفت بدرستی که علی وا میدارد شما را بعد از من بقرآن

پس اگر فرمان برداری او فروتنی کرده اید نزد الله تعالی و اگر نافرمانی کردید او را کافر

شده اید بالله عز و جل هجدهم اصل سَمِعتُ اَبَا الحَسَنِ علیه السلم یَقُولُ اِنَّ عَلِیًّا بَابٌ مِن اَبوَابِ الهُدَی

فَمَن دَخَلَ مِن بَابِ عَلِیٍّ کَانَ مُؤمِنًا وَمَن خَرَجَ مِنهُ کَانَ کَافِرًا وَمَن لَم یَدخُل

فِیهِ وَلَم یَخرُج مِنهُ کَانَ فِی الطَّبَقَةِ الَّذِینَ لِلّهِ فِیهِمُ المَشِیَّةُ شرح بیان مضمون

می آید در حدیث اول باب صد و هفتاد و یکم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم

میگفت بدرستی که علی علیه السلم دریست از درهای راه یافتن بحق باینمعنی که تصدیق

او دو تصدیق

او و تصدیق جمیع ائمه تا امام زمان خود میباید کرد پس هر که داخل شد

در دین از در علی شد مؤمن و هر که بیرون رفت از آن در شد کافر و هر که داخل نشد

در آن و بیرون نشد از آن شد در جماعتی که الله تعالی را در ایشان خواهش هست

باینمعنی که اگر خواهد عفو میکند و اگر خواهد عذاب میکند نوزدهم اصل عَن اَبِی

عَبدِ اللهِ علیه السلم قَالَ لَو اَنَّ العِبَادَ اِذَا جَهِلُوا وَقَفُوا وَلَم یَجحَدُوا لَم یَکفُرُوا شرح

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر اینکه بندگان چون ندانستند توقف

کنند و منکر آنچه ندانند نشوند کافر نمیشوند مراد اینست که اکثر افراد کفر از انکار

غیر معلوم بهم میرسد بیستم اصل عَن اَبِی جَعفَرٍ علیه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ

عَلِیًّا علیه السلم عَلَمًا بَینَهُ وَبَینَ خَلقِهِ فَمَن عَرَفَهُ کَانَ مُؤمِنًا وَمَن اَنکَرَهُ کَانَ کَافِرًا

وَمَن جَهِلَهُ کَانَ ضَالًّا وَمَن نَصَبَ مَعَهُ شَیئًا کَانَ مُشرِکًا وَمَن جَاءَ بِوِلَایَتِهِ

دَخَلَ الجَنَّةَ وَمَن جَاءَ بِعَدَاوَتِهِ دَخَلَ النَّارَ شرح روایتست از امام محمد باقر

علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل وا داشته علی علیه السلم را بعد از رسول علیه السلم

نشانه میان خود و میان مخلوقین خود پس هر که اعتراف کرد بامامت علی

و شناخت حق او را شد مؤمن بربوبیت رب العالمین و هر که منکر شد او را شد کافر

بربوبیت رب العالمین و هر که مستضعف شد در شناختن او چنانچه می آید در باب

صد و هفتاد و یکم شد گمراه باینمعنی که الله تعالی را در او مشیتی هست چنانچه

گذشته در حدیث هجدهم این باب و هر که وا داشت برای امامت با وجود علی دیگری را

شد مشرک بربوبیت رب العالمین و هر که آمد با دوستی و نصرت او داخل بهشت شد

و هر که آمد با دشمنی و عدم اعتراف بحق او داخل جهنم شد بیست و یکم اصل عَن اَبِی

اِبرَاهِیمَ علیه السلم قَالَ اِنَّ عَلِیًّا صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیهِ بَابٌ مِن اَبوَابِ الجَنَّةِ فَمَن دَخَلَ

بَابَهُ کَانَ مُؤمِنًا وَمَن خَرَجَ مِن بَابِهِ کَانَ کَافِرًا وَمَن لَم یَدخُل فِیهِ

ولم یخرج کان فی الطبقة التی لله فیهم المشیئة شرح مضمون این موافق حدیث
هجدهم این بابست باب صد و شصت و ششم اصل باب وجوه الکفر شرح این باب
بیان راههای کفرست یعنی اقسامی که کفر بمعنی بر شناختن مشترک معنویست
میان آنها اگر چه لفظ کفر در بعض آنها بیشتر مستعمل شود در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت له اخبرنی عن وجوه الکفر فی کتاب الله عز و جل
قال الکفر فی کتاب الله عز و جل علی خمسة اوجه فمنها کفر الجحود علی وجهین والکفر بترک
ما امر الله وکفر البراءة وکفر النعم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
گفت گفتم و را خبر ده مرا از راههای کفر که لفظ کفر در کتاب الله عز و جل در آنها مستعمل شده
گفت کفر در کتاب الله عز و جل بر پنج راهست بیان این آنکه از جمله آنها کفر منکر شدن حق
حقیقت دانسته بود و راهست اول آنکه صاحبش خود را با رغبه داده و علم خود را از خود
پنهان کرده بخلاف معلوم خود دارد چه اجتماع متضادین در محل یکجا از دو
حکمتست و باین اشارت شده در سوره انعام بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل دوم
آنکه صاحبش خود را باری [illegible] وصریح انکار میکند سوم از راههای کفر کفر بسبب
ترک چیزیست که امر کرده الله تعالی بآن چهارم کفر بیزاری از چیزیست خواه آن چیز باطل
باشد و خواه حق پنجم کفر نعمتهاست یعنی ترک شکر نعمتها اصل فاما کفر الجحود
فهو الجحود بالربوبیة وهو قول من یقول لا رب ولا جنة ولا نار وهو قول
صنفین من الزنادقة یقال لهم الدهریة وهم الذین یقولون وما یهلکنا
الا الدهر وهو دین وضعوه لانفسهم بالاستحسان منهم علی غیر تثبت منهم ولا
تحقیق لشیء مما یقولون قال الله عز و جل ان هم الا یظنون ان ذلک کما یقو
لون وقال ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
یعنی بتوحید الله فهذا احد وجوه الکفر شرح زنادقه جمع زندیقست

عن ابی عمرو الزبیری م

والجحود م

یعنی فارسی

یعنی قائلون بازلی و ابدی بودن عالم چنانچه مذهب فلاسفه است و صنف
اول ایشان جمعیند که منکرند نبوت نبی صلی الله علیه و آله را و صنف دوم قائل بنبوتند لیکن
نبوت را ناشی از حکمت خود میشمارند و تصدیق هر چه گفته میکنند از [illegible]
پادشاهان اهل اسلام و مانند آن لیکن هر چه [illegible] عالم گفته تاویلات
نامعقول میکنند هر چند که صریح در خلاف آنها است مثل آنکه میگویند برای مصلحت
عوام گفته و خود اعتقاد آن نداده الدهریة بفتح و ضم دال و سکون ها منسوبست بدهر
بفتح دال و سکون ها یعنی قائلون باستناد هر حادث بدهر یعنی زمان نامتناهی
خلق معلول از علت تامه و استناد هر فعلی بحرکتی غیر متناهی از فلک و استعدادی در ماده
آن فعل بسبب معدات غیر متناهیه یعنی بی ابتدا کفر انکار خدا است بسبب
آن انکار صاحب کل اختیار بودن الله تعالی است یا [illegible] واجب الوجود فاعل
عالم میدانند اما فاعل موجب میشمارند او را در ایجاد عالم و آن قول جمعیست که میگویند
مثبت صاحب کل اختیاری که تکلیف کند و حکم حکم او باشد در هر مختلف فیه [illegible]
بحثی و نه حسی و آن مذهب و فهم از فلاسفه است که گفته میشود [illegible]
و قسم اول ایشان جمعیند که صریح میگویند که [illegible] نمیکند ما را [illegible]
مگر زمانه چنانچه در سوره جاثیه است و بیان مفصل در شرح حدیث اول
باب اول کتاب التوحید و آن اعتقادیست که ساخته اند برای خودشان بسبب
کردن طبع ایشان بی تاملی که از جانب ایشان باشد در [illegible]
که مذکور شد در باب اول کتاب التوحید و جعلی رای چیزی از آنچه میگویند
و در کتابهای خود مینویسند در حکمت نظری و علی بیان این آنکه گفت الله تعالی
در سوره جاثیه نیستند ایشان مگر آنکه ظن میکنند در جمیع عقائد خود
اینرا که آنچه [illegible] انست که میگویند و گفته برای بیان قسم دوم [illegible]

در سورهٔ بقره بدرستی که آن جماعت که کافر شدند [بربوبیت از روی اعتقاد و ...] و ضایع نمیکنند دهری بود
خود برابر است برایشان خواه ترسانی ایشان را از جهنم برای اعتقاد باطل ایشان
یا نترسانی ایشان را ایمان نمی‌آورند بیگانه شمردن الله تعالی در حکم در مختلف فیه که از در
اعتقاد ربوبیت است و از پیش خود حکم میکنند در حکمت نظری و علی این که
مذکور شد از دو قسم انکار ربوبیت یکی از راههای کفر است **اصل** وَاَمَّا الْوَجْهُ
الْاٰخَرُ مِنَ الْجُحُودِ عَلٰی مَعْرِفَةٍ وَهُوَ اَنْ یَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَهُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ حَقٌّ قَدِ اسْتَقَرَّ
عِنْدَهُ وَقَدْ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَیْقَنَتْهَا اَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا وَقَالَ
اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا
كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْكَافِرِینَ فَهٰذَا تَفْسِیرُ وَجْهَیِ الْجُحُودِ **شرح** و دوم از دو دیگر
از جمله دو راه انکار حق دانسته بی آن نشناختن و آن اینست که منکر حق شود
منکر بحالی که او میداند که آن حقست بتحقیق قرار یافته نزد او یا تعمیمی که خود را یاری
نداده و بتحقیق گفته الله عز و جل در حق جمعی که منکر رسالت موسی شدند از زمان
فرعون در سورهٔ نمل و منکر شدند آن را و بیقین میدانستند آن را دلهای ایشان برای
ستم و تکبر و گفته الله عز و جل در حق یهود که منکر رسالت محمد صلی الله علیه و آله
شدند در سورهٔ بقره و بودند [پیش] از رسالت رسول علیه السلام که طلب فتح بظهور
رسالت او میکردند بر جمعی که کافر شده بودند بدین موسی پس چون [وقت] آمد
ایشان آنچه شناختند کافر شدند بآن پس لعنت الله تعالی بر ایشان کافرانست
بی اینکه مذکور شد از اول تا آخر بیان دو راه انکار [ربوبیت] یکی انکار نظری و آن
متعلق بربوبیت است و دیگری انکار با وجود یقین و آن متعلق برسالت
اصل وَالْوَجْهُ الثَّالِثُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ النِّعَمِ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ یَحْكِی قَوْلَ سُلَیْمٰنَ
هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی ءَاَشْكُرُ اَمْ اَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا یَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ

[حاشیه:] ... اگر کافر شوند ...

[حاشیه:] من سرو مشوب است بانکه اول وجه اول ... وارده لیک تلبیس از خود پنهان کرده‌اند فهو جواب امام است و ... بالوجه الاوات ... تا ظاهر شود که آدمی ... حق میکند و خود را بجهنم گرفتار میکند ... انکار رسالت رسول حق ... در فقرهٔ سابقه و در این فقره است **تبیین** م

[حاشیه:] توضیح این آیه می‌آید در کتاب الروضه در ذیل حدیث الفقهاء والعلماء صح

وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ كَرِیمٌ وَقَالَ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِیدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ
عَذَابِی لَشَدِیدٌ وَقَالَ فَاذْكُرُونِی اَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِی وَلَا تَكْفُرُونِ **شرح** و راه سوم
از راههایی که لفظ کفر در آنها استعمال شده نشناختن حق نعمتهای الهیست و آن
قول الله تعالی است که حکایت میکند قول سلیمان را در سورهٔ نمل این از تفضل صاحب
کل اختیار منست تا آزمون کند مرا که آیا شکر میکنم یا حق ناشناسی نعمت میکنم و هر که شکر نعمت
کرد پس جز این نیست که شکر میکند برای فائدهٔ خودش که زیادتی نعمت و حصول
ثواب آخرت باشد و هر که کفران نعمت کند پس بدرستی که صاحب کل اختیار من
بی نیاز و مبراست از حاجت بشکر کسی و صاحب کرمست بشیمان نمیشود از نعمتی
که داده باشد و شکر آن نکنند و گفته در سورهٔ ابراهیم هر آینه اگر شکر این نعمت کنید شکر
بدرستی که هر آینه زیاد میکنم البته نعمت شما را و هر آینه اگر کفران نعمت کنید بدرستی
که عذاب من هر آینه سخت است برای صاحبان کفران نعمت و گفت در سورهٔ بقره
پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را در روز سختی و درماندگی و شکر کنید نعمت مرا و کفران
نعمت من مکنید **اصل** وَالْوَجْهُ الرَّابِعُ مِنَ الْكُفْرِ تَرْكُ مَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَهُوَ
قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ اَنْفُسَكُمْ
مِنْ دِیَارِكُمْ ثُمَّ اَقْرَرْتُمْ وَاَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ اَنْفُسَكُمْ
وَتُخْرِجُونَ فَرِیقًا مِنْكُمْ مِنْ دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ
وَاِنْ یَاْتُوكُمْ اُسَارٰی تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْكُمْ اِخْرَاجُهُمْ اَفَتُؤْمِنُونَ
بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَكَفَّرَهُمْ بِتَرْكِ مَا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ
وَنَسَبَهُمْ اِلَی الْاِیمَانِ وَلَمْ یَقْبَلْهُ مِنْهُمْ وَلَمْ یَنْفَعْهُمْ عِنْدَهُ فَقَالَ فَمَا جَزَاءُ
مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِكَ مِنْكُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّونَ اِلٰی اَشَدِّ
الْعَذَابِ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ **شرح** ترك ما امر الله عز و جل برای تفسیر

[illegible]

اقرار وه داقرر تم است چه آن عبارت است از منع نکردن کسی منافقان از کاری
که کنند یعنی ترک امر بمعروف و نهی از منکر و وقتی که منافقان اخراج ائمه اهل
البیت کردند از دیار ایشان یعنی مراتبی که الله تعالی برای ایشان قرار داده چنانچه
در زیارت عاشورا واقع شده که لعن الله امة دفعتکم عن مقامکم وازالتکم عن
مراتبکم التی رتبکم الله فیها ولعن الله امة قتلتکم ولعن الله الممهدین لهم بالتمکین
من قتالکم یعنی مانع نشدند اگر ترک ما امر الله عز وجل برای تغییر سفک و اخراج می بود
بجای آن سکنت فعل ما نهی الله عز وجل عنه و بنا برای بر سبیل احتمال میگوییم اقررتم
وانتم تشهدون برای تعلیلست میثاق عبارت از نهی از اشراک و غیره که علی و اشهاد
او شنیدگوی جمله خبریه است و خطاب با جمعی از اصحاب است که خود دانسته بودند
بآنکه ما مباشر اخراج اولی الامر از مراتب ایشان نشدیم ولا تخرجون از قبیل عطف اصل
بر فرع و علت بر معلول است چه اخراج باعث این همه خون ریزی در میان امت
رسول علیه السلام شده ثم هرم و جا برای تعجب است اقررتم ماضی بمعنی مضارع است برای اشعار
بتحقق وقوع اقرار و در قسمست یکی آنکه آن منافقان در حضور آن کس کنند
و تغافل کنند چنانچه بعض اصحاب رسول در مدینه حاضر بودند و تغافل کردند
در روز سقیفه و دیگری آنکه غایب اند آنکس کنند پس وانتم تشهدون احتمال
از قسم دوم است ثم انتم تا والعدوان برای بیان آنست که ترک مباشرت فایده نکرد
برای شما چون اقرار کردید پس مشار الیه هؤلاء منافقانست که مدلول اقررتم
است و حمل مجاز است یعنی که شما بعینه مثل آن منافقانید که مباشر شدند فریقا
عبارت از ائمه اهل البیت است التظاهر پشتی یکدیگر کردن الاثم گناه
و مراد اینجا ترک امر بمعروف و نهی از منکر است العدوان تجاوز و مراد اینجا تجاوز
از مرتبه ترک منافی است باتیان بفعل منهی مثل خوشامد گفتن برای آن منافقان

از روی احسان است م

[illegible]

وان

[illegible]

وان یاتوکم اساری اشارتست بواقعه کربلا و اسیر کردن علی بن الحسین و سایر اولاد رسول
علیهم السلام است تفادوهم فدا دادن و مراد اینجا تفدیه است یعنی گفتن یکی که فدایت شوم
چنانچه بعض اصحاب و غیرهم چون اهل البیت را بران حالت دیدند و گفتند از
غایت آرزوکی و ترحم قربان شما شویم میگفتند و گریه میکردند و میتوانند بود که
مراد فدیه دادن باشد یعنی که راضی میشوید که فدا دهید تا ایشان خلاص شوند
و جمله حرو یکی است و او در هو حالیه است و ضمیر مبتدا است و راجع با ایشان
در وان یاتوکم است و میتواند بود که راجع با سیر در اساری باشد و جمله هم
و یکی است محرم خبر مبتدا است علیکم متعلق بمحرم است اخراجهم بدل محرم است
و حمل مجازیست یعنی که اسیر کردن اهل البیت بعد از قتل بعض ایشان لازم
اخراج ایشان است اگر اخراج جایز است قتل و اسیر کردن نیز جایز است بلکه واجب
چه خروج بر امامی که امامت او جایز باشد باعث بدتر بودن خون و جواز اسیر
کردنست پس چون اخراج میکنید و راضی بقتل و اسیر کردن نمیشوید خزی
عبارت از تسلط امام ظالم جاهلست یعنی ورا چها دمار از راههایی که لفظ
کفر در آنها استعمال شده ترک چیزیست که امر کرده الله عز وجل بآن و آن مدلول
قول الله عز وجل است در سوره بقره که چون گرفتیم پیمان شما را مباشر ریختن
خونهای خودتان نمیشوید و مباشر بیرون کردن خودتان از مراتب خودتان
نمیشوید عجب آنکه البته تغافل خواهید کرد بر حالی که شما حاضر باشید در وقت
سفک دماء و اخراج عجب آنکه شما همان سالکان و مخرجان خواهید بود بجای
این آنکه میکشید خودتان را و بیرون میکنید جمعی از شما از مراتب ایشان بیان این
آنکه مدد میکنید بر ستم ایشان بترک امر بمعروف و نهی از منکر و تجاوز میکنید
از ترک بفعل خوشامد ایشان ضلالت و اگر آیند آن مظلومان نزد شما اسیران فدا دهید

جز دوم است و حمل از قبیل حمل لازم بر ملزوم است
برای مبالغه در لزوم بعض الکتاب عبارت است
از امر بمفادات بعض عبارتست از نهی از اقرار
مذکور که راجع میشود بنهی از نقض میثاق خزی
عبارت از تسلط امام جاهل ظالم و عدم
ابتدا بعلم و صیانت م

که نمی کشید خودتان را از ابرو نمیکشید خودتان را
از سرای شما بعد از ان یکین کردید ظالمان را
بر حالی که شما حاضر بودید بعد از ان شما همان
سالکان و مخرجانید م

بر حالی که اسیران باشند فدیه میدهید و دو میکنید
ایشان را و حال آنکه ان اقرار م

خویم میگویید ایشانرا و حال آنکه آن امور از جمله چیزهایست که حرامست بر شما کردن

ایشان باشد آیا پس مؤمن میشوید ببعض [کتاب الهی] قرآن که نهی از اسیر کردن اولی الامر باشد

و کافر میشوید ببعضی که وجوب اطاعت اولی الامر و امر بمعروف و نهی از منکر باشد امام علیه [السلام]

گفت پس الله تعالی کافر شمرده شما را ایشانرا بسبب ترک آنچه امر کرده الله عز و جل بآن

که امر بمعروف و نهی از منکر باشد و نسبت داده ایشانرا سوی ایمان ببعض کتاب

و قبول نکرده آن ایمانرا از ایشان و نفع نکرده آن ایمان ایشانرا نزد الله تعالی

بیان اصل این آنکه گفت پس چیست جزای کسی که میکند آنرا از شما مگر خواری در [زندگی]

دنیا و در روز قیامت بر گردانیده میشوند ایشان سوی سخت ترین عذاب و نیست

الله تعالی غافل از آنچه میکنید شما اصل وَالْوَجْهُ الْخَامِسُ مِنَ الْكُفْرِ كُفْرُ الْبَرَاءَةِ وَذٰلِكَ

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَحْكِي قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ

أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحْدَهُ يَعْنِي تَبَرَّأْنَا مِنْكُمْ وَقَالَ يَذْكُرُ إِبْلِيسَ وَتَبَرِّيَهُ

مِنْ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الْإِنْسِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ وَقَالَ

إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَكْفُرُ

بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يَعْنِي يَتَبَرَّأُ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ شرح وجه پنجم در قرآن م

از راههای که لفظ کفر در آنها مستعمل شده کفر یعنی دوری جستن [بیزار شدن] از چیزیست

و آن مدلول قول الله عز و جل است در حالی که حکایت میکند قول ابراهیم علیه السلام

و جمعی را که با او بودند برای قوم ایشان که مشرک بودند نزد رسوره ممتحنه کافر شدیم

بشما و ظاهر شد میان ما و میان شما دشمنی و کینه همیشه مگر آنکه گروید بالله

تنها یعنی میخواهد بلفظ کفرنا اینرا که دوری جستیم [بیزار شدیم] از شما و الله تعالی گفت در حالی که

یاد میکند شیطان را و دوری جستن [بیزار شدن] او را از دوستان او از آدمیان در روز

قیامت در سوره ابراهیم که بدرستی که من دوری جستم [بیزار شدم] از شریک ساختن شما

شما مرا با الله تعالی در عبادت پیش از این در دار دنیا و الله تعالی گفت در حکایت

سخن ابراهیم برای قوم خود در سوره عنکبوت جز این نیست که فرا گرفتید غیر [از]

الله بتی چند را که بتان باشد و دوستی میان شما بود در زندگی

دنیا بعد از آن در روز قیامت کافر میشود بعض شما ببعضی و لعنت میکند

بعض شما بعضی را میخواهد بلفظ یکفر بعضکم ببعض اینرا که دوری [بیزار میشوند] میجوید بعض

شما از بعضی باب صد و شصت و هفتم اصل باب دعائم الکفر و شعبه شرح

الدعائم بفتح دال بی‌نقطه و عین بی‌نقطه و الف و همزه جمع دعامه بکسر دال ستونها

و مراد اینجا ارکانست [اصول آن] یعنی اجزای اولیه مراد بکفر اینجا اعم از چهار قسم کفرست

که در باب سابق بیان شد الشعب بضم شین با نقطه و فتح عین بی‌نقطه و با یکنقطه

جمع شعبه بضم شین و سکون عین [فروع] اجزای ارکان چیزی یعنی این بیان ارکان [اصول کفر و فروع آنست م]

کفر و بیان اجزای ارکان کفرست در این باب بعض حدیثی است که تتمه آن در اول

باب آینده است اصل عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ

عَلَيْهِ قَالَ بُنِيَ الْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمَ الْفِسْقِ وَالْغُلُوِّ وَالشَّكِّ وَالشُّبْهَةِ شرح الفسق

بکسر فا و سکون سین بی‌نقطه مصدر باب نصر و ضرب و حسن بیرون رفتن

از راه واضح حق الغلو بضم غین با نقطه و ضم لام و تشدید واو مصدر باب

نصر تجاوز از حد در کاری الشک بفتح شین با نقطه و تشدید کاف مصدر

باب نصر مضطرب کردن دل خود در آن سه یقین نجست و هر دو از متعلق

مغلست و انفعال الشبهه بضم شین و سکون با یکنقطه اسم تشبیه یعنی باطل را

مانند حق شمردن یعنی روایتست از سلیم بن قیس الهلالی از امیر المؤمنین صلوات الله

علیه گفت بنا نهاده شده کفر بر چهار رکن بیراهی و تجاوز از حد و [انکار یقین] اضطراب و مانند

شمردن اصل وَالْفِسْقُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْجَفَاءِ وَالْعَمَى وَالْغَفْلَةِ وَالْعُتُوِّ فَمَنْ جَفَا

الکار سوم یقینی مثل ربوبیت الله تعالی و رسالت رسول چنانکه مراد در حدیث سوم باب الشک که باب صد و هفتادم است م

اخْتَقَرَ الْحَقَّ وَمَقَتَ الْفُقَهَاءَ وَاصَرَّ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ وَمَنْ عَمِيَ نَسِيَ الذِّكْرَ وَاتَّبَعَ
الظَّنَّ وَبَارَزَ خَالِقَهُ وَأَلَحَّ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ وَطَلَبَ الْمَغْفِرَةَ بِلَا تَوْبَةٍ وَلَا اسْتِكَانَةٍ
وَلَا غَفْلَةٍ وَمَنْ غَفَلَ جَنَى عَلَى نَفْسِهِ وَانْقَلَبَ عَلَى ظَهْرِهِ وَحَسِبَ غَيَّهُ رُشْدًا وَغَرَّتْهُ
الْاَمَانِيُّ وَاَخَذَتْهُ الْحَسْرَةُ وَالنَّدَامَةُ اِذَا قُضِيَ الْاَمْرُ وَانْكَشَفَ عَنْهُ الْغِطَاءُ وَبَدَا لَهُ
مَا لَمْ يَكُنْ يَحْتَسِبُ وَمَنْ عَتَا عَنْ اَمْرِ اللّٰهِ شَكَّ وَمَنْ شَكَّ تَعَالَى اللّٰهُ عَلَيْهِ فَاَذَلَّهُ
بِسُلْطَانِهِ وَصَغَّرَهُ بِجَلَالِهِ كَمَا اغْتَرَّ بِرَبِّهِ الْكَرِيمِ وَفَرَّطَ فِي اَمْرِهِ شرح الجفا بفتح
جیم و فا و الف ممدوده مصدر معتل اللام واوی باب نصر دوری از آنچه بوند
آن لازمست مثل محکمات قرآن العما بفتح عین بی نقطه و میم و الف ممدوده مصدر
معتل اللام یائی باب علم کوری مثل انکه چیزی از کار آمدنی هست کور کرد قرآن
بنیت چنانچه گفته در سوره رعد افمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن
هو اعمی و بیان شده در شرح حدیث دوازدهم باب اول کتاب العقل الغفلة بفتح
بی نقطه و ... العتو بضم
عین بی نقطه و ضم تا دو نقطه در بالا و تشدید واو مصدر معتل اللام باب
نصر سرکشی و تکبر مقت بقاف و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم باب
نصر یا باب تفعیل الحنث بکسر حاء بی نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه
و شکستن پیمان الهی و هر دو اینجا مناسبست و وصف آن بالعظیم برای دلالت
بر شرکست یعنی از جهت خود که نهی از آن در محکمات کتابهای الهی مکرر شده و اشارتست
بآیت سوره واقعه و کانوا یصرون علی الحنث العظیم نسی الذکر اشارتست
بآیت سوره مجادله استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله و مراد کتابست
بفضل القرآن که نهی ذکر الله و بدا له اشارتست بآیت سوره زمر و بدا لهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون شک هر دو جا شین با نقطه و تشدید کاف بصیغه ماضی

معلوم باب علم نصر است الکک بفتح سین و فتح کاف کوبی تعالی یعنی با نقطه بصیغه
ماضی معلوم باب تفاعل است برای مبالغه غلیان و استعاره شده برای کمال غضب
و یکی فاذلّه تا آخر اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره فما جزاء من یفعل ذلک منکم
الا خزی و بیان شده در باب سابق کما اغتر اشارتست بآیت سوره انفطار یا ایها الانسان
ما غرک بربک الکریم یعنی و بیرون رفتن از راه واضح حق بنابنها ده شده بر
خبر او دوری از محکمات قرآن و کوری لوازی دادن خود و کجی از امر الهی
بامر بمعروف و نهی از منکر تمیکه دوری کرد از محکمات قرآن و حقیر شمرد محکمات قرآن و
کرد با دانایان مسائل دین که ائمه معصومین علیهم السلام باشند و مصر شد بر گناه بزرگ
که شرک پیروی ظن باشد و هر که کوری کرد فراموش کرد عالم جمیع قرآن که تبیان کل شیء است
و پیروی کرد ظن را و جنگ کرد با آفریدگار خود و مبالغه برو کرد در طلب آن جنگ شیطان
و انکه طلب کرد نجات گناهان خود را بخلاف میگویند در دعا اللهم اغفر لی ذنوبی بی آنکه
توبه کرده باشد و نشنیده باشد محکمات قرآن که صحبت در نهی از پیروی ظن باشند
باشد و نفهمیده باشد اشارتست باینکه چنین استغفار مانند استهزاء است چنانچه می آید
در حدیث دهم باب صد و نود و یکم و هر که خود را باز دارد باعتقاد سبیل خیر بیان
بیان شده تحقیق و جهین نجوی در باب صد و شصت و ششم زخرف زد برخود
و سعی کرد در راه حق و گمان کرد که اهل خود را راه یابی و بازی داد و آرزوهای
مال و منصب دنیا که باعث اعتقاد سبیل میشود و میکرد او را حسرت و پشیمانی چون آخر
رسیده شود کار او و چون داشته شود از او پرده بیند او و ظاهر شود برای او گمان نمیداشت
از غضب جبار و هر که سرکشی کرد از حکم الهی در امر بمعروف و نهی از منکر گوش نشنید
تهایی که ائمه ضلالت بر اهل البیت کنند و هر که گرشد از آن نعمت جون غضب آمد
الله تعالی برو پس خوار کرد او را بسلطنت خود در دنیا و حقیر کرد او را بسزای خود در آخرت

عذاب نخرجنا خبر باری خورده بآفرید کار خود که کریم است با بیمی که باری خورده
و تغافل کرده از امر الهی بسبب دولت دنیای ائمه ضلالت که الله تعالی جفا نیفه است
وران و همانست حصه که امر الهی در حق ایشان برای موافقت ظاهری ایشان با اهل
ایمان حیلت کفتند درس بهوه نوفّ الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون **اصل**
والغلو علی اربع شعب علی التعمق بالرای والتنازع فیه والزیغ والشقاق فمن تعمق لم ینب
الی الحق و لم یزدد الا غرقا فی الغمرات و لم تنحسر عنه فتنة الا غشیته اخری
وانخرق دینه فهو یهوی فی امر مریج و من نازع فی الرای وخاصم شهر بالعثل
لطول اللجاج و من زاغ قبحت عنده الحسنة و حسنت عنده السیئة و من شاق
اعورت علیه طرقه و اعترض علیه امره فضاق مخرجه اذا لم یتبع سبیل المؤمنین
شرح التعمق بغایت فرو رفتن در قعر چیزی و مذمت آن کذشت در حدیث سیوم
باب هفتم کتاب التوحید که باب النهی است ماده ربالرای برای آلت یا برای ملابست
الرای اعتقادی که بحد علم نرسد فی در فیه برای ظرفیت است و ضمیر راجع برای است الزیغ
بفتح زای با نقطه و یاء دو نقطه در پایین و غین با نقطه کشیده از حق به مبنی الشقاق
الشقاق بکسر شین با نقطه مصدر باب مفاعله مخالفت و عداوت و مراد اینجا مخالفت رسول
علیه السلم است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره نساء و من یشاقق الرسول من بعد
ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین لم ینب بضم نون و سکون [illegible] یکنقطه
بصیغه مضارع معلوم غائب معتل العین واوی باب نصر است النوب بفتح نون
و سکون واو رجوع شدن بسوی چیزی غرقا بفتح غین با نقطه و فتح راء بی نقطه
ستثنی مفرغ و تمیز لم یزدد است الفتنة عذاب و مراد اینجا شبهه است المریج بفتح
میم و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و جیم مضطرب و درهم و برهم
اینجا مناسب است العثل بفتح عین بی نقطه و فتح ثاء سه نقطه مصدر باب علم حماقت

بتاء دو نقطه در بالا عقاب کردن بسوی شر و فتنه و هردو اینجا مناسب است اعورت
بعین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افعلال از عوار [illegible]
اینجا احاطه بر جمیع الطرق است یعنی و تجاوز از حد در کاری بنا فتاده شد [illegible]
خوب فرو رفتن در قعر مسائل باید بخود بی راهنمایی رسول و اهل الذکر علیهم السلم
و نزاع در مسائل با مردم باید بخود بی راهنمایی رسول و اهل الذکر علیهم السلم و بی انصافی
در کفتکو و مخالفت رسول در امر او و پیروی اهل الذکر در شکاوت اکر میسر باشد و الا
سکوت از حکم در آنها پس هر که تعمق کرد نبود [illegible] و زیاد شد مکر باعتبار غرق شدن
در کردابهای [illegible] که فرو شد سیر مردم [illegible] از او بر طرف [illegible] از او شبهتی مکر انکه فرو کرفت
او را شبهتی دیکر و پاره شد دین اسلام او بی او میافتد در کاری مضطرب یعنی نکری
که استقامت ندارد و هر که نزاع کرد با مردم بسبب دین خود و مجادله کرد با ایشان شهره شد
بحماقت [illegible] کرد داری جل در کفتکو و هر که بی انصافی در کفتکو و عدول از حق
کرد زشت شد نزد او خصلت خوب و زیبا شد نزد او خصلت بد و هر که مخالفت رسول
کرد [illegible] شد براو راههای [illegible] و حاطر کرد براو کار او کرد را آن [illegible]
پس تنک شد [illegible] چون پیروی نکرده راه مؤمنان اکر سوال اهل الذکر است
اصل والشک علی اربع شعب علی المریة والهوی والتردد والاستسلام و هو قول الله
عز و جل فبای آلاء ربک تتماری **شرح** المریة بکسر و ضم میم و سکون راء بی نقطه و یاء
دو نقطه در پایین جدال و آن امارات [illegible] میکویند الهوی بفتح ها و فتح واو و الف مقصوره
پیروی خواهش نفس در اعتقادی که از روی [illegible] التردد [illegible] و کشتن از حق الاستسلام [illegible]
خود بباطل یعنی استدلال بر خوبی طریقه پیروان ظن و تابعان امام منسوب از [illegible]
رعیت بدولت و کثرت شوکت و تنکی ایشان [illegible] بنای شک بر این چهار چیز
باد در پایی برای آلت [illegible] خطاب برسول علیه السلم است تماری بصیغه [illegible]

کرد این جمع مذکور است خطیر و انه قد انقلب عاد الاولی التاری تمام دو در این کلام اشاره
باینکه چون الله تعالی رسول خود را خبر داده بجمعی از مدعیان اسلام که مرتد شدند
مرضی هست مر امام رسول را در تعیین وصی از جانب الله تعالی بقول او کمکفت افتمارونه
علی ما یری و ایضا نسبت داده هوی را بقول او و کان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس
و ایضا نسبت داده تردد از حق را بقول او که فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و ایضا نسبت
داده استناد هر جهل و اهل جهل را بقول او که و لم یرد الا الحیوة الدنیا ذلک مبلغهم من
العلم بعد از آن از روی تهکم گفته پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل الاختیار دقیق
میکنند آن جماعت در وصی تو یا نبیی که آنچه باعث شک ایشانست اضداد نعمتهاست
مثل قول شاعر ای مجموعه خوبی ز کدامت گویم یعنی شک در امام حق مبنی بر
جبر است بر جدال و پیروی خواهش نفس و برگشتن از امر حق و خود را وا دادن بدو لهو
و شوکت اهل دنیا و آن بنای شک بر جهل و جبن مدلول قول الله عز و جل است در سوره
نجم پس بکدام نعمتها و توفیقهای صاحب کل الاختیار دو آن جماعت شک در وصی تو میکنند

اصل وفی روایة اخری علی المریة والهول من الحق والردة و ولاد شلوم الجهل واهله فمن هاله ما بین یدیه نکص علی عقبیه ومن امتری فی الدین تردی فی الریب وسبقه الاولون من المؤمنین وادرکه الآخرون ووطئته سنابک الشیطان ومن استسلم لهلکة الدنیا والآخرة هلک فیما بینهما ومن نجا من ذلک فمن فضل الیقین ولم یخلق الله خلقا اقل من الیقین

شرح بیان شد در کتاب الحجة در حدیث دوم باب الاشارة
والنص علی ابی الحسن الثالث علیه السلام که باب هفتاد و دوم است اینکه مصنف رحمه الله
تعالی شاگردان بی واسطه بوده اند مثل ابن قولویه که استاد شیخ مفید بوده و نسخه
مشهور کافی از اوست و مثل صفوانی ابو محمد بن جعفر الکوفی و اختلاف روایت میان
نسخه ابن قولویه و میان نسخه صفوانی کما هی واقع بوده و این فقرات یا عبارت

مصنف است

وفی روایة اخری کلام مصنف یا یکی از راویان از سلیم است و اشارت است بروایتی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام و در این روایت بیان تردد نشده جای اشارت باینکه فقرات آن لوث ظاهر است زیرا که برگشتن از حکم حق دو حکم لهو و لعب است و آن خروج از دین الهی است مثل ما لا تا آخر همه روایه اخری است یا مشترک میان دو روایت است باعتبار معنی زیرا که لفظش موافق روایه اخری است صح

مصنف است برای اشارت بروایتی دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام غیر روایت سلیم بن قیس
با عبارت شیخ مفید یا شاگردان اوست ولی اشارت باینکه روایت آخر ابن قولویه
کرده و این روایت را صفوانی کرده و خالی از قصوری نیست چه در این روایت بیان
تردد نشده و اگر گوییم در ضمن نکص علی عقبیه بیان شده مناسب سیاق باقی
فقرات نخواهد بود النکص بنون و صاد بی نقطه مصدر باب نصر رجوع از حق نکص
بر عقبین عبارت از رجوع قهقری است السنابک بفتح سین بی نقطه و نون و الف
و کسر با یک نقطه جمع سنبک بضم سین و سکون نون و ضم با [illegible]
شیطان و مانند آن یعنی و در روایتی دیگر بجای علی المریة تا آخر چنین است که
بر جدال و وحشت از خوبی کمی اهل آن و برگشتن از حق و وا دادن خود برای حکم بی علم و اهل
حکم که بسیارند بیان این آنکه هر که بوحشت انداخته را آنچه پیش اوست یعنی
کنظاهر و آیات به برهان واضح بر میگردد بدو باشته خود و هر که جدال کرد در مسائل
دین افتاده در تشکیک یعنی که از کسب مسائل ضروریه وا ماند و پیش گرفتند از جمعی
که بیشتر و این در علم بوده اند از مؤمنان یعنی که در مرتبه علم او بوده اند که خوب ترک
جدال کردند و بکسب ضروریات مسائل مشغول شدند ترقی کردند و به مرتبه او رسیدند
مستند یافتی که در مرتبه علم او خود بودند و لگدکوب کردند او را بیشتر آن لشکر شیطان یعنی
معنی که چنان افتاده و خوار و زار شیطان شده که شیطان احتیاج بحضور خود
و جمع لشکر بسیار ندارد در هلاک او و هر که خود را وا داد بحکم بی علم و اهل آن
که باعث هلاک دنیاست به تشکیکات و اشکالات و تردد دادن بجاگیری ائمه ضلالت
و جهالت که باعث هلاک آخرت است بعذاب الهی هلاک شده میان این و آن
و هر که نجات یافت از این هلاک و نجات او بسبب فضیلت و شرف کمال اطمینان
خاطر بربوبیت رب العالمین و علامات ربوبیت او از انبیا و اوصیا ایشانست

فرید

تکلف انکار و جدال الهی است صح
حذف باب تکلف کرده و صح
و انکار عدم یعنی با جهان فروع آب باهم
باهول طعن صح
و الهول قسم صح
طعن و اهل طعن صح
برای طعن و اهل طعن صح

الله تعالى آفریده را کمتر از یقین بآنچه معنی کی عدد اهل یقین بغایت کمست اصل والشبهة على
اربع شعب اعجاب بالزينة وتسويل النفس وتأول العوج ولبس الحق بالباطل وذلك
بأن الزينة تصدف عن البينة وأن تسويل النفس يقحم على الشهوة وأن العوج
يميل بصاحبه ميلا عظيما وأن اللبس ظلمات بعضها فوق بعض فذلك الكفر ودعائمه
وشعبه شرح الاعجاب مصدر باب افعال خوشحال شدن الزينة بکسر زای بانقطه
وسکون یاء دو نقطه در پایین ونون آراستگی باطل بقیاسات شعریه وماننده آنها
التسويل بسین بی نقطه فریب دادن واضافه آن بفاعلست التأول بتاء دو نقطه بالا
وهمزه مصدر باب تفعل مرتد بکاری بودن العوج بکسر عین بی نقطه وفتح واو
وجیم کجی ومراد اینجا بیرون رفتن از خط مستقیم راه واضح تدبر ناکردن
بجنایت جمع طریق اثبات صانع را که نظر در ملکوت سموات وارض است که استه
بدور وتسلسل افتاده اند اللبس بفتح لام وسکون باء یکنقطه وسین بی نقطه
مصدر باب ضرب آمیخته کرده وچیزی بهم از روی اضطراب ودر فکر مثل لبس
الحق بالباطل بقیاس فقهی وماننده آن میشود الصدف بفتح صاد بی نقطه
ودال بی نقطه وفاء مصدر باب ضرب برگردانیدن البينة بفتح باء یکنقطه وتشدید
یاء دو نقطه در پایین مکسوره ونون برهان مثل محکم کتاب الهی التقحم بقاف وحاء
بی نقطه مصدر باب تفعیل کسی را بی تابانه در کاری واداشتن باء در بصاحبه برای
تعدیه است یعنی وماننده کردن باطل بحق مبنی بر چهار رکن است رغبت در مال
وفریب نفس در امر باطل چنانچه در حکایت یوسف گفته ان النفس لامارة بالسوء
الا ما رحم ربي ودور طلب راه دور رشد وآمیخته کردن حق با باطل وآنچه
گفتیم بسبب اینست که رغبت بقیاس شعری بر میگرداند صاحبش را از مقتضای
برهان واینکه فریب نفس بی تابانه وا میدارد صاحبش را بی تابانه در آنچه نفس

رغبت بآن

رغبت بآن کند واینکه راه کج بیرون میبرد صاحبش را از حق بیرون بردنی عظیم
واینکه آمیخته کردن حق بباطل چنانچه در شعر حقانی میباشد تا یکبارگی که در روی
بآنچه معنی که بسیار باعث یعنی خوردن رغبت مردم در باطل میشود پی آنچه مذکور شد
کفرست وارکان آنست وشعب ارکان آنست باب صد وشصت وهشتم اصل باب
صفة النفاق والمنافق شرح النفاق بکسر نون مصدر باب مفاعله پنهان کردن کفر
واظهار ایمان واین دو قسم است اول اینکه از خود پنهان کنند وخود را بازی
زنند واعتقاد بایمان خود کنند مثل مخالفان شیعه امامیه دوم اینکه نزد خود
صریح باشد ونزد مؤمنان اظهار خلاف آن کنند یعنی این بابیست در بیان نفاق ونفاق
منافقست ودر این باب شش حدیثست اصل قال صلوات الله عليه والنفاق
على اربع دعائم على الهوى والهوينا والحفيظة والطمع شرح الهوى بفتح هاء وفتح
واو والف مقصوره پیروی خواهش نفس خود در آن الهوينا بضم هاء وفتح واو وسکون یاء
دو نقطه در پایین ونون والف ممدوده تصغیر هونا بضم هاء وفتح واو …
انگاری … الحفيظة بفتح حاء بی نقطه وکسر فاء وسکون یاء دو نقطه در پایین
وظاء بانقطه غضبناک بودن یعنی نگاهداری خود از فروتنی نزد دیگران
یعنی گفت امیر المؤمنين صلوات الله عليه در تتمه حدیث باب سابق ونفاق بنا نهاده
شده بر چهار رکن بر پیروی خواهش نفس و … انگاری اندک اندک وغضب وطمع
در اسباب دنیا اصل فالهوى على اربع شعب على البغي والعدوان والشهوة والطغيان
فمن بغى كثرت غوائله وتخلي منه ونصر عليه ومن اعتدى لم تؤمن بوائقه ولم
يسلم قلبه ولم يملك نفسه عن الشهوات ومن لم يعذل نفسه في الشهوات
خاض في الخبيثات ومن طغى ضل على عمد بلا حجة شرح البغي بفتح باء یکنقطه
وسکون غین بانقطه خروج از اطاعت امام حق العدوان بفتح عین بی نقطه

امیر المؤمنین ص

ونعت دالحفيظ تجاوز از حد خود الشهوة بفتح شين با نقطه وسكون ها بي تأمل خن گفتن
الطغيان بضم وكسر طا بي نقطه وسكون غين با نقطه اصرار بر معصيت تخلى بخا با نقطه
بصيغه ماضي مجهول باب تفعلت شده نائب فاعلت نصر بصيغه ماضي مجهول مجرد است
عليه نائب فاعلت عن الشهوات بشين با نقطه است لم يعذر بصيغه مضارع معلوم
باب تفعيلت نفي براى ببيت است ومتعلق بنفى ولم يعذر است في الشهوات بيين بى نقطه
يعنى بي خود رائي بنا نهاده شده بر چهار چيز بر خروج از طاعت امام عادل و تجاوز از حد
خود وگفتار بي تامل و اصرار بر معاصي پس هر كه اطاعت امام عادل نكرد بسيار شد از جانب
شيطان هلاك كنندهاى او و واگذاشته شد با شيطان ويارى كرده شد براو با شيفع
كه توفيق از او بريده شد تا شيطان براو غالب شود وهر كه تجاوز از حد خود كرد در
اين نيستند از بلا هائي كه از جانب او باشد و سلامت نشد حال او اشارت است بحديث
المسلم من سلم المسلمون من لسانه ويده وگذشت در حديث دوازدهم نوزدهم بر
نكو دانيد خودشى را از لذتهاى جسمانى وهر كه مستقيم نكرد خودشى را بسبب خنهاى تامل
فرو رفت در كلمات زشت وهر كه اصرار كرد در معصيت گمراه شد دانسته بى عذرى
اَصْلُ وَالْحَمِيَّةُ عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى الْغِرَّةِ وَالْاَمَلِ وَالْهَيْبَةِ وَالْمُمَاطَلَةِ وَذَلِكَ لِاَنَّ الْهَيْبَةَ
تَرُدُّهُ عَنِ الْحَقِّ وَالْمُمَاطَلَةَ تُفَرِّطُ فِي الْعَمَلِ حَتَّى يَقْدُمَ عَلَيْهِ الْاَجَلُ وَلَوْلَا الْاَمَلُ عَلِمَ الْاِ
نْسَانُ حَسْبَ مَا هُوَ فِيهِ وَلَوْ عَلِمَ حَسْبَ مَا هُوَ فِيهِ مَاتَ خُفَاتًا مِنَ الْهَوْلِ وَالْوَجَلِ
وَالْغِرَّةُ تَقْصُرُ بِالْمَرْءِ عَنِ الْعَمَلِ شرح الغرة بكسر غين با نقطه وتشديد را بى نقطه
غفلت العمل الامل بفتح همزه وفتح ميم آرزو كردن الهيبة بكسر ها وسكون ياء
دو نقطه در پايين ونون كاهلى المماطلة بفتح طا بى نقطه كار را بروز ديگر انداختن
تفرط بفا وراء بى نقطه وطاء بى نقطه بصيغه مضارع غايبه معلوم باب افعال است از افراط
كسى را صاحب فرط كردن الفرط بفتح فا وسكون را مصدر باب نصر با صلاح آمدن

دركارى بتقديم بصيغه معلوم باب افعال است نحب بكسر حاء بي نقطه وفتح سين بي نقطه وباء
يك نقطه جمع حسبة بكسر حا وسكون سين كه اسم احتساب بمعنى نگاه داشتن است وعلى ما
ولو علم راجع بانسان صاحب امل است نه انسان مطلقا نظير ضمير قول الله تعالى در سورة انفال
ولو اسمعهم لتولوا وبيان شد در كتاب الحجة در شرح حديث سيوم باب سي وپنجم كه باب النهي
يجمع القرآن كلا الوا اوسمه است الخفاة بضم خا با نقطه وفا والف وتاء دو نقطه در بالا
باب نصر كه تا كاه تقصر بصيغه معلوم باب حسن است باء در بالمرء براى تعديه است
يعنى وسهل انگارى انواع اندك اندك بيني بر چهار چيز است بر غفلت وآرزو وكاهلى و
نمودن اندك تن وآن بسبب اينست كه كاهلى ميكرد از حق ونمودن اندك تن صاحب
ميكند كسى را در عمل تا اينكه آيد بر او اجل واگر نميبود آرزوى زندگانى دنيا ميدانست
آدمى كه وقت ديگرهاى آنكه او در اعمال او در آنست با يعنى كه شركت مى كرد قبايح را ناكه
واگر ميدانست آنكه آرزوى زندگانى دنيا دارد كه وقت ديگرهاى آنكه او در آنجا ميكند ميمير فجاة از
وحشت زندگى وترس وغفلت كوتاه ميكند مرد را از عمل صالح اَصْلُ وَالْحَفِيظَةُ عَلَى اَرْبَعِ شُعَبٍ
عَلَى الْكِبْرِ وَالْفَخْرِ وَالْحَمِيَّةِ وَالْعَصَبِيَّةِ فَمَنِ اسْتَكْبَرَ اَدْبَرَ عَنِ الْحَقِّ وَمَنْ فَخَرَ وَمَنْ حَمِيَ اَصَرَّ عَلَى الذُّنُو ب
وَمَنْ اَخَذَتْهُ الْعَصَبِيَّةُ جَارَ فَبِئْسَ الْاَمْرُ اَمْرٌ بَيْنَ اِدْبَارٍ وَفُجُورٍ وَاِصْرَارٍ وَجَوْرٍ عَلَى الصِّرَاطِ
شرح ونگاهدارى خود از فرو تنى نزد ديگران مبنى بر چهار چيز است بر دعوى بزرگى
از پيش خود و گران كردن در مدح خود وطوف خود نگاهداشتن وطوف منسوبان خود
نگاهداشتن پس هر كه دعوى بزرگى از پيش خود كرد رو گردان شد از حق وهر كه گران
مدح خود كرد فاسق شد وهر كه طوف كبرى خود كرد مصر شد بر گناهان كه در جا نصاف
وهر كه دريافت او را طرفگيرى منسوبان او كشيد از راه راست حق واضح پس بد كاريست
حفيظه كه كاريست در ميان چهار گناه كه رو گردان شدن از حق باشد و فسق باشد
واصرار بر گناهان تنگ كشيدن كسى از راه حق باشد بوجود اينكه آن راه چنان را

بکوشت به بدل کل است یعنی والله تعالی قادر غالب است بر بالای بندگان او یا بنفی
که عالم است بآنچه میکنند از خیر و شر و از جزای آن عاجز نیست بغایت بلند مرتبه است
یاد در ربوبیت او که مانع او معاصی است و بزرگ بوصیب است از او که انبیا و اوصیا شند
و نیکو دانسته هر چیز را که آفریده خواه فعل خود و خواه فعل بندگان از طاعت و معصیت
و گشاده است دو دست او یا بنفی که کوچک است در انفاق بر مطیع و عاصی چنانچه گفته در سوره
مائده بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و کجا این بهم باشد هر چیز را حفظ یا بنفی
که امام او عالم و قرآنست و قرآن تبیان کل شیء است چنانچه مذکور شد در حدیث
هشتاد و سیوم باب صد و هفتم کتاب الحجة که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة
و آشکار است فرمودن او مردم را به پیروی رحمت او که امام عالم بکل شیء باشد
و درخشیدن نور او که امام عالم باشد چنانچه گفته در سوره زمر واشرقت الارض
بنور ربها و مالک مال شده نفع او بخلایق و تابان شده رعایت حکمت او مصلحت او در خلق
آسمانها و زمین و مانند آنها که برای جزای علت در حفظ کرده هر چیز را قرآن
او که تبیان کل شیء است و ظفر یافته بر مشرکان برهان ربوبیت او و نقش شده دین
اسلام او و بغایت غالب شده پادشاهی او و ثابت شده کلمه او که زمین را هرگز از خلیفه
الهی که عالم بکل شیء باشد خالی نگذارد و صاحب کمال راستی و عدل شده میزانهای او چنانچه
گفته در سوره انبیا و نضع الموازین القسط لیوم القیمة و گذشت در کتاب الحجة
در حدیث سی و ششم باب صد و هفتم که مراد انبیا و اوصیا است اصل ولکن
رسله تجعل السیئة ذنبا والذنب فتنة والفتنة دنسا وجعل الحسنى عتبى والعتبى
توبة والتوبة طهورا فمن تاب اهتدى ومن افتتن غوى ما لم یتب الى الله
ویعترف بذنبه ولا یهلك على الله الا هالك شرح فاء تجعل برای بیان تبلیغ
رسل است یعنی بیان آنچه تبلیغ کرده اند السیئة طریقی که در آن معاصی است و آن عبارت

و کتاب الحجه

بعثت رسل مبنی است که هیچ رسول را بیان تبلیغ مراد است
او بوده باشد برای لعو کیفیت بسبب عبارت از مخالفت
مراد این است ذنبا عبارت از گناه و غیر مغفور را
حاجت شد فتنه می سبب فتنه است یعنی صلابت
در مقابل احکام الهی یعنی عذاب آخرت جنی
مردن آنچه است و عبارت از مراقبت مراد است حم

کردم بران راه است و هم کبیره است بدو احتیاج اصل والطمع على اربع شعب الفرح والمرح
واللجاجة والتكاثر فالفرح مكروه عند الله والمرح خيلاء واللجاجة بلاء لمن
اضطرته الى حمل الآثام والتكاثر لهو ولعب وشغل واستبدال الذي هو ادنى بالذي هو
خير فذلك النفاق ودعائمه وشعبه شرح وطمع در اسباب دنیا مبنی بر چهار چیز است
با خوشحال شدن بآنچه بدست آید و خرامیدن در رفتار و حرص در طلب متاع دنیا و طلب
انواع نعم مثل انواع اموال و اطعمه و اشربه و مانند آنها پس خوشحال شدن بآنچه بدست
آید ناخوش است نزد الله تعالی چنانچه گفته در سوره حدید ولا تفرحوا بما اتاکم
و در سوره مومن ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق وبما کنتم تمرحون و مرح
خیلاء می باشد یعنی اینکه محض خیالیست و اصلی ندارد یعنی حماقت است تا رتبت بقول الله
در سوره بنی اسرائیل ولا تمش فی الارض مرحا و در سوره لقمان و در سوره حدید
لا یحب کل مختال فخور و حرص طلب مال بلائی است برای کسی که مضطر میسازد او را
ببرداشتن گناهان در طلب انواع نعم غفلت و بانجام است چنانچه گفته در سوره
حدید اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة وتفاخر بینکم وتکاثر فی الاموال والا
ولاد و باعث مشغول بودن دل است بآنها که لازم دارد غفلت از آخرت را و عوض کردن
چیز بهتر بدادن چیز بهتر یعنی گرفتن دنیا و از دست دادن آخرت چنانچه در سوره
بقره است بیانچه مذکور شد نفاق است و ارکان نفاق است و فروع نفاق است اصل
والله قاهر فوق عباده تعالی ذکره وجل وجهه واحسن کل شیء خلقه وانبسطت
یداه ووسعت کل شیء رحمته وظهر امره واشرق نوره وفاضت برکته واستضاءت
حکمته وهیمن کتابه وفلجت حجته وخلص دینه واستظهر سلطانه وحقت کلمته
واقسطت موازینه شرح چون بیان کفر و نفاق کرد شروع در نصیحت کرد تا مردمان
اجتناب از آنها کنند خلقه یعنی ترات نفع کاست و جمله صفت شیء است و در

بکون

المرح خرامیدن و شدت فرح بمتاع دنیا
التکاثر مغالبه مردمان با یکدیگر در کثرت
اموال و اولاد و بیشتر حم

و خرامیدن تکبر است برای امثال

مال از حرام و منع حقوق آن
آن که لازم حرص مال است و
تکاثر غفلت است از نعیم که امام
عالم بهمه مسائل دین است حم

[illegible]

ارتغلی از بنده در وقت تکلیف که قبیحست و الله تعالی میداند از ازل که بنده با وجود
اکتفا بدادن وسعت در قدرت و معرفت طاعت که مشترکست میان سعید
و شقی اختیار آن میکند و در مقابل آن حسنی است که بمعنی احسن است یعنی طریق
بهتر و تانیث این دو باعتبار انیست که طریق مونث مستعمل میشود گاهی الذنب اصرار
بر معصیت چنانچه مستوجب نارضای الله تعالی باشد و در مقابل آن عتبی است بضم
عین بی نقطه و سکون تا دو نقطه در بالا و با یک نقطه و الف مقصوره یعنی رضا
و مراد اینجا عملیست که مستوجب رضای الهی باشد الفتنة بکسر فا و سکون تا دو نقطه در بالا
و نون ضلالت و مراد اینجا گرفتار بودن کسی بشیطانست و در مقابل آن توبه است یعنی
بازگشت بسوی الله تعالی الدنس بفتح دال و فتح نون و سین بی نقطه چرکی و مراد اینجا
کثرت معاصی است و در مقابل آن طهور بفتح طا است که مصدر باب نصر و حسن است
یعنی پاکیزگی از گناهان تعدیه هادوك بعلی برای تضمین معنی جرأت است هالك
اینجا بمعنی هلاك شدنست بسبب اختیار سیئة و ترك حسنی یعنی در سانیده اند او
را جبابره مهالك او در گناهان و باز داشتن آن انکار کردانید الله تعالی دلایل بد
با مشاهده او معنی که مقتضای آنست و اصرار را باعث گرفتاری در زندان
شیطان و گناه را باعث آلودگی بجمیع معاصی که نفس میل بان فرماید و گردانیده
الله تعالی راه بهتر را که راه اسلام است باعث رضا مندی خود و رضا مندی را
باعث بازگشت از بدیها و بازگشت را باعث پاکیزگی از گناهان پس هر که بازگشت کرد او
یافت بطاعات و اجتناب از معاصی و صاحب طهور شد و هر که در بند شیطان ماند
گمراه شد بارتکاب اکثر معاصی و صاحب دنس شد مادام که بازگشت نکند بسوی
الله تعالی و اعتراف نکند بگناه خود و جهنمی نیست بمعرات و الله تعالی مگر کسی که جهنمی
که جهنمی شده باشد یعنی که ظلم در پی توفیق صاحب سیئة نکرده جز بغایت را

توبه عبارت بازگشت است و مراد اینجا سبب بازگشت
سر از اهل علم و خروج از جهل است ضم
طا است که مصدر باب نصر و حسن است بمعنی

مخالفت مرا از ین را گناه لازم و گناه لازم را
سبب جهل باحکام الهی و جهل باحکام الهی را
جوئی و گردانیده الله تعالی موافقت مرا از ین را
سبب رضای او و رضای او را سبب بازگشت
و بازگشت را پاکیزگی پس هر که بازگشت کرد
راه یافت بسوی احکام الهی و بسوی طاعات
و اجتناب از معاصی و صاحب پاکیزگی شد م

راه حق و الصحبت اصل الله الله فالاوسع ما لدینا من التوبة والرحمة والبشری والحلم
العظیم وما انکل ما عنده من الانکال والجحیم والبطش الشدید فمن ظفر بطاعته اجتلب
کرامته ومن دخل فی معصیته ذاق وبال نقمته وعما قلیل لیصبحن نادمین شرح
الله منصوب بفعل محذوف بتقدیر اتقوا الله و تکرار برای تاکید است فابیانید است
ما اوسع وما انکل صیغه تعجب است و سعت بر و امثال آن بیان میشود در حدیث اول
باب صد و نود و سیوم یعنی اندیشه کنید از خدای الله تعالی اندیشه کنید از الله تعالی است
بیان این آنکه چیزی که نزد اوست از بازگشت از گناه بنده خود و رحمت
بر بنده تائب و مژده بهشت و کذا نیکی جادی بان که دانید نعمتی بزرگ چنانچه
می آید در باب صد و نود و دوم که گناه در نامه اعمال نوشته نمیشود تا هفت ساعت
و بعد از چندین سال توبه بر آن مقبول میشود و چه سخت است آنچه نزد اوست از
نکبتها و جهنم و گرفتن سخت پس هر که ظفر یافت یعنی توفیق یافت بطاعت الله تعالی سوی خود کشند
عزیز بودن نزد او را و هر که داخل در عصیان او شد چشید وبال آنرا که عذاب الله
و اهل معاصی بعد از اندك وقتی هر آینه میکردانند البته پشیمان دوم اصل کتبنا الی
ابی الحسن علیه السلام اسأله عن مسألة فکتب علیه السلام الی ان المنافقین یخادعون الله
وهو خادعهم واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤون الناس ولا یذکرون
الله الا قلیلا مذبذبین بین ذلک لا الی هؤلاء ومن یضلل الله فلن تجد له سبیلا
لیسوا من الکافرین ولیسوا من المؤمنین ولیسوا من المسلمین یظهرون الایمان و
یصیرون الی الکفر والتکذیب لعنهم الله شرح تصریح بمسئله نکرده برای تقیة
و میتواند بود که سوال از حال مامون باشد که اظهار معرفت حق اهل البیت و امامت
و افضلیت امیر المؤمنین و اولاد وی میکرده یخادعون برای مغالبه در خدعتاست
یعنی خادعهم از باب نصرست یعنی غالب در آن مغالبه با ایشان میتواند بود

جلب

الله در اول مرفوع و مبتدا است و در دوم مرفوع
و خبر مبتدا است مراد اینست که او از کسی باز
نمیخواهد و منافق را میشناسد یا م

ست
عن محمد بن الفضیل م

ولا الی هؤلاء م

زیرا که سوال از حال جعفر بن شرواغواب ان
و اتباع ایشان است که اظهار ایمان بر زبان
رسول کرده اند و کتمان آیات بینات نامیه
از برون ظاهر کرده اند م

و آن باستدراج ایشان است م

کہ مراد بصلوة اینجا تابع بودن سابقان باشد چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث
سی و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و میتواند که
مراد نماز باشد و احتمال اول منافاة ندارد با اینکه مراد بصلوة در آیت سوره نساء نماز باشد
چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب شانزدهم که باب الخشوع فی الصلوة
و کراهیة العبث است بنا بر اینکه این فقرات عبارت امام باشد و مقصود تمثیل حال
این منافقان بحال آن منافقان باشد الذین تثبت تحریك مثل الی ذلك قلیلست و اشاره
قلیلا بتقدیر ذکرا قلیلا ست م
باینکه چنانچه قلیلست باعتبار وقت ضعیفست باعتبار کیفیت چنانچه گویا که عدم ذکر
و ذکر قلیل در یك وقت مخمر لیس و الجمع خلفای عباسیه (ثم و اضرابهم) و اتباع ایشانست اخراج
از کفر و ایمان و اسلام باعتبار اینست که منافقند پس نه محض ایمان و نه نفی
کفر و ایمان و محض م
مظاهر و اجبر خلفای عباسیه زنادقه بوده اند چنانچه بیان شده در کتاب الحجة در
شرح حدیث دوم باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة است بی مثل یا رخلو سفه قایل
بوجود صانع عالم نیستند اگر چه قایل بواجب الوجود بالذات هستند و شریك شدن
و مانند آن را تجویز کنند در ظاهر و باطن بعضی (یا امام موسی کاظم م) نوشتم سوی امام رضا علیه السلام میپرسیدم
او را از مسئله در باب مامون پس نوشت علیه السلام سوی من که بدرستی که منافقان
طلب غلبه میکنند و الله تعالی در غیب و الله تعالی غالبست بر ایشان در غیب
و چون برخاستند سوی پیروی سابقان برخاستند بحالی که کاهل اند نمیشوند
عمل خود نمی بردند و یاد نمیکنند ربوبیت الله تعالی را مگر اندك یا بعضی که در آشکار میکند
و در پنهان نمیکنند چنانچه می آید در کتاب الدعاء در حدیث دوم باب بیست پنجم
که باب ذکر الله عز و جل فی السر است و بحالی که مغلطانیده شده اند از یاد ربوبیت در میان
آن یاد اندك یا بعضی که اضطراب و نفاق از احوال ایشان در آن وقت معلومست نیستند
ارکان [illegible] ظاهر و باطن و نه از مؤمنان ظاهر و باطن و هر که گمراه کرده او را الله تعالی بمنع توفیق

خود

خود او را پس نمی یابی اصلاح او را بسوی راهی که درست باشد امام گفت نیستند آن خلفای
عباسیه و تابعان ایشان از کافران و نیستند از مؤمنان و نیستند از مسلمانان اظهار
ایمان میکنند و باز گشت میکنند سوی کفر و بدروغ داشتن رسل که مستلزم شرکست لعنت
کناد ایشان را الله تعالی سیوم اصل عَنْ اَبِی حَمْزَةَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ
اِنَّ الْمُنَافِقَ یَنْهٰی وَلَا یَنْتَهِی وَیَأْمُرُ بِمَا لَا یَأْتِی وَاِذَا قَامَ اِلَی الصَّلٰوةِ اعْتَرَضَ قُلْتُ یَا ابْنَ
رَسُولِ اللّٰهِ وَمَا الْاِعْتِرَاضُ قَالَ الْاِلْتِفَاتُ وَاِذَا رَکَعَ رَبَضَ یُمْسِی وَهَمُّهُ الْعَشَاءُ وَهُوَ
مُفْطِرٌ وَیُصْبِحُ وَهَمُّهُ النَّوْمُ وَلَمْ یَسْهَرْ اِنْ حَدَّثَكَ کَذَبَكَ وَاِنِ ائْتَمَنْتَهُ خَانَكَ
وَاِنْ غِبْتَ اغْتَابَكَ وَاِنْ وَعَدَكَ اَخْلَفَكَ شرح ربض براء بی نقطه و باء یك نقطه
و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضربست الربوض خوابیدن گوسفند
و اینجا استعاره شده برای رفتن از رکوع بسجود بی آنکه سر از رکوع برداشته راست شود
بمناسبت اینکه گوسفند در وقت خوابیدن سر نشیب میشود و سر را پایمال میکند
یعنی روایتست از ابو حمزه از امام زین العابدین علیه السلام گفت بدرستی که منافق نهی میکند
مردم را از مخالفت احکام الهی و خود ترك نمیکند مخالفت محکمات کتاب الهی را و امر میکند
با آنچه خود نمیکند و چون برخاست بنماز بهنا میبرد گفتم ای پسر رسول الله و چیست
بهنا رفتن گفت نظر کردن بچپ و راست و چون رکوع کند بی برداشتن سر بسجود میاید
شام میرسد و فکر او شام است و او روزه نبوده و بصبح میرسد و فکر او خواب است
و او بیداری شبخیزی نکشیده اگر سخنی با تو گوید دروغ میگوید با تو و اگر سخنی مثل امانت
با و سپاری خیانت میکند با تو و اگر غایب شوی از او غیبت میکند ترا و اگر وعده
با تو کند خلاف میکند با تو چهارم اصل عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ بَحْرٍ رَفَعَهُ مِثْلَ ذٰلِكَ
وَزَادَ فِیهِ اِذَا رَکَعَ رَبَضَ وَاِذَا سَجَدَ نَقَرَ وَاِذَا جَلَسَ نَسَفَرَ شرح اذا رکع ربض
داخل زیادتی حدیث و ذکر آن برای تعیین محل زیادتی است نقر بنون و قاف و راء

نیفطر بصیغه ماضی معلوم باب ... است النقر بر زمین زدن مرغ منقار خود را برای
چیدن دانه و اینجا استعاره شده برای عدم استقرار در سجود شغر بشین با نقطه
و فاء و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست انتقر یا نقص کردن چیزی
عبارت از راست نشدن میان دو سجده یا راست شدن و مکث نکردن میان دو سجده است
یعنی روایتست از عبد الملک بن عمر که روایت کرده تا امام زین العابدین علیه السلام
مثل آنچه در حدیث سابق گذشت و زیاد کرده در آن اینرا که چون رکوع کند میخوابد
و چون سجود کند منقار بر زمین میزند و چون میان دو سجده ننشیند ناقص
میکند ... را پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله مثل المنافق مثل جذع
اراد صاحبه ان ینتفع به فی بعض بنائه فلم یستقم له فی الموضع الذی اراد فحوّله
فی موضع آخر فلم یستقم فکان آخر ذلك ان احرقه بالنار شرح گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله حال منافق نزد الله تعالی حال تنه درختی است که خواست صاحبش
که منتفع شود بآن در بعض عمارتی که میکند پس موافق نیامد برای او در جائی
که خواسته پس نقل کرد آنرا بجای دیگر عمارتی که میکند پس آنجا نیز بکار او نیامد پس
عاقبت آن تنه درخت اینکه سوزانید صاحبش آنرا باتش مانند سایر هیزمها
اینست که منافق ایچ بکار الله تعالی نمی آید در هیچ جا و آخر او را باتش جهنم
میسوزانند ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما زاد خشوع الجسد علی
ما فی القلب فهو عندنا نفاق شرح ما شرحه مما بینا است مثل ثما استغاثوا
لکم فاستغیثوا ... یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله
هر وقت که زیاد شد افتادگی ظاهر بدن بر افتادگی که در دلست چنانچه شیوه
سالوسان است پس آن شیوه نزد ما نفاقست مخفی نماند که زیاد کردن عندنا
برای افاده اینست که نفاق حقیقی نیست بلکه خصلت مذمومیست مانند نفاق

باب شصت و ششم اصل باب الشرک شرح الشرك بکسر شین با نقطه و سکون راء
اسم اشراکست یعنی شریک کردن دیگری با الله تعالی در ربوبیت یعنی این باب بیان شرک است
و در این باب هشت حدیث است اولا اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن ادنی
ما یکون به العبد مشرکا قال فقال من قال للنواة انها حصاة وللحصاة انها نواة
ثم دان به شرح ذکر نواة و حصاة نوعی از تمثیل از جنس مثلست و مراد نهی از قول
در مسائل دین از روی ظن است که خالی از غلط نمیباشد هرچند که در جنس مثال ابتدا
در من قال مضاف محذوف است تقدیر حال من قال قول اینجا اعم از فتوی
و اعتقاد است و دان بمعنی اعتقد است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی
گفت پرسیدم او را از کمتر آنچه میشود بسبب آن بنده شریک کننده دیگری در ربوبیت
با الله تعالی راوی گفت پس امام گفت آن حال کسی است که گفت برای دانه خرما
مانند آنکه سنگ ریزه است یا برای سنگ ریزه که آن دانه خرما است ...
این اند داخل مسائل دین کند عمل بان کند دوم اصل عن ابی العباس قال سألت
اباعبد الله علیه السلام عن ادنی ما یکون به الانسان مشرکا قال فقال من ابتدع رأیا
فاحب علیه او ابغض علیه شرح روایتست از ابو العباس گفت پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از کمتر آنچه میشود بان آدمی شریک دارنده گفت پس گفت حال
کسی است که بدعت کند حکمی را از روی ظن باشد یعنی دوستی کند و بر آن با کسی که موافق
موافقت کند با او یا دشمنی کند و بر آن با کسی که مخالفت کند سوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام فی قول الله عز و جل و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون قال
یطیع الشیطان من حیث لا یعلم فیشرك شرح روایتست از امام جعفر صادق
در قول الله عز و جل در سوره یوسف و مؤمن نمیشوند اکثر مردم بربوبیت الله تعالی
مگر در حالی که ایشان شریک قرار میدهند برای الله تعالی در ربوبیت امام گفت

اطاعت میکنند مکلف مدعی ایمان شیطان را از راهی که نمیدانند که آن اطاعت است و مشغول
میروند پس مشرک میشوند. چهارم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا
يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ قَالَ شِرْكُ طَاعَةٍ وَلَيْسَ شِرْكَ عِبَادَةٍ
شرح مضمون این نزدیک باب سابق است و اینجا یاد شده که عبادت شیطان نمیکنند
صریحا بنماز و روزه برای او. اصل وَعَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ
عَلَى حَرْفٍ قَالَ إِنَّ الْآيَةَ تَنْزِلُ فِي الرَّجُلِ ثُمَّ تَكُونُ فِي أَتْبَاعِهِ ثُمَّ قُلْتُ كُلُّ
مَنْ نَصَبَ دُونَكُمْ شَيْئاً فَهُوَ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللهَ عَلَى حَرْفٍ فَقَالَ نَعَمْ وَقَدْ يَكُونُ مَحْضاً
شرح و پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره
حج که بیان میشود در باب صد و هفتاد و هشتم که در حق جمعی است که شک داشته
اند در رسالت محمد صلی الله علیه و آله و آنچه میگوید از احکام الهی امام گفت که
آیت گاهی نازل میشود در مردی بعد از آن جاری میشود در تابعان او یا بنوعی که از اهل
این زمان خلق بسیار داخل این آیت اند و نظیر این می آید در مؤلفة قلوبهم در باب
صد و هفتاد و ششم بعد از آن گفتم هر که وا دارد با امامت غیر شما چیزی را برابر
از جمله اهل این آیت گفت آری میباشد محض شرک و منکر رسالت یا بنوعی که این
آیت را اهل شکست و بعض مخالفان از اهل این آیت اند مثل جهال ایشان و بعضی
صریحا شرک کنند و منکر رسالت اند مثل علمای ایشان که مذهب زنادقه بیشتر کرده اند
اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أُمِرَ النَّاسُ بِمَعْرِفَتِنَا وَالرَّدِّ
إِلَيْنَا وَالتَّسْلِيمِ لَنَا ثُمَّ قَالَ وَإِنْ صَامُوا وَصَلَّوْا وَشَهِدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
وَجَعَلُوا فِي أَنْفُسِهِمْ أَنْ لَا يَرُدُّوا إِلَيْنَا كَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ شرح روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت مامور شده اند
مردم با اعتراف بامامت ما و سوال ما در مشکلات و قبول جواب ما بعد از آن

امام گفت

در قول الله عز و جل

و بیان این میشود در حدیث هفتم این باب

میدانند که مذهب ایشان منافی صریح محکمات قرآن است که در آنها نهی از اختلاف از روی ظن و قول بغیر علم است [illegible]

عمیره بفتح عین و کسر میم [illegible]

امام گفت و اگر مردم روزه دارند و نماز کنند و گواهی دهند در ظاهر که مستحق عبادت نیست
مگر الله تعالی و قرار دهند در دلهای خود که سوال نکنند ما را در مشکلات میشوند بسبب آن
قرار او مشرکان. ششم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام لَوْ أَنَّ قَوْماً عَبَدُوا اللهَ وَحْدَهُ
لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَحَجُّوا الْبَيْتَ وَصَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لِشَيْءٍ
صَنَعَهُ اللهُ أَوْ صَنَعَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَلَا صَنَعَ خِلَافَ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا
ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً ثُمَّ
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ عليه السلام فَعَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ شرح گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم
باب التسلیم و فضل المسلمین که خطاب در این آیت با امیر المؤمنین علیه السلام است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلام اگر اینکه جمعی عبادت کنند الله تعالی را تنها که شریکی
نباشد با او و برپای دارند نماز را و دهند زکوة را و حج کنند کعبه را و روزه دارند
ماه رمضان را بعد از آن بزبان گویند وای کاری که کرده باشد آن را الله تعالی یا کرده
باشد آن را نبی صلی الله علیه و آله که چرا نکرد بروشی دیگر که مخالف کرده او باشد یا بیابند
آن انکار را در دلهای خود با بنوعی که انکار کنند خوبی آن را چنانچه جمعی از آیات قرآن
یا در احادیث نبی یا احادیث ائمه تصرف خاطر خود راه میدهند و بزبان میگویند
و ذهن خود را بتهمت نفهمیدن دیگر رفتن نمیدارند هر آینه مشغول میشوند بآن
انکار بزبان یا دل مشرکان بشرک خود رائی بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیت را
از سوره نساء که بیان این است که مردم خیال کرده اند که خود رائی کنند و هیچ
نگویم قسم بصاحب کل اختیار تو که مومن نمیشوند با ایمان مقبول درگاه الهی مگر آنکه
حاکم کنند ترا در آنچه مختلف فیه شده میان ایشان بعد از آن نیابند در دلهای خود
خودشان تنگی از آنچه حکم کردی و قبول کنند حکم ترا قبول کردنی عظیم بعد از آن گفت

امام جعفر صادق علیه السلام پس شما باو که قبول کنید حکم مارا **هفتم اصل** سألت اباعبد الله
علیه السلام عن قول الله عز و جل اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال
اما والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم و لو دعوهم الی عبادة انفسهم لما اجابوهم و لکن
احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون **شرح**
مضمون این حدیث گذشت در کتاب العقل در باب التقلید **یعنی** پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره توبه فرا گرفته اند علمای خود را و ریاضت
کشان خود را صاحبان اختیار در احکام شرع غیر الله تعالی پس امام گفت آگاه باش
بخدا قسم که آن احبار و رهبان نخواندند ایشان را سوی عبادت صریح خودشان اگر
میخواندند ایشان را سوی عبادت صریح خودشان هر آینه قبول سخن ایشان نمیکردند لیکن
به سبب پیروی ظن در فتوی حلال کردند برای ایشان حرامی را چنانچه شیوه علمای
ظنست و حرام کردند برای ایشان حلالی را چنانچه شیوه ریاضت کشانست پس ایشان
به پیروی و قبول حکم عبادت کردند آن احبار و رهبان را از راهی که نفهمیدند که عبادت
ایشان است **هشتم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اطاع رجلا فی معصیة
فقد عبده **شرح** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که فرمانبرداری کند
مردی را در معصیت او که حکم از روی ظن باشد پس بتحقیق عبادت کرده او را **باب
صد و هفتاد و هم اصل باب الشک شرح** شک بفتح شین با نقطه مصدر باب نصر سه
معنی دارد **اول** نگرویدن بچیزی و آن از افعال اختیاریه است و در مقابل یقین
و در مقابل تسلیم مستعمل میشود **دوم** عدم علم بچیزی که در ذهن است **سوم**
تساوی طرفین نسبت در ذهن و این دو معنی از افعال اختیاریه نیست
مراد اینجا معنی اول است و معنی سوم موافق اصطلاح متکلمین است **یعنی**
این باب مذمت شک در ربوبیت یا رسالت یا امامت است در این باب سه

حدیث است **اول اصل** عن الحسین بن الحکم قال کتبت الی العبد الصالح علیه السلام اخبره
انی شاک و قد قال ابراهیم علیه السلام رب ارنی کیف تحیی الموتی فانی احب ان ترینی شیئا
فکتب الیه ان ابراهیم کان مؤمنا و احب ان یزداد ایمانا و انت شاک و الشاک لا خیر
فیه و کتب انما الشک ما لم یأت الیقین فاذا جاء الیقین لم یجز الشک و کتب ان الله
عز و جل یقول و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین
قال نزلت فی الشاک **شرح** الیقین کمال قرار خاطر بر چیزی و مضارع مجهول
بتقدیر ما لم یأت مقتضی الیقین لم یجز بجیم و رای بانقطه یعنی اینست که معفو عنه
و ان مخففه از مثقله است الشاک بضم شین با نقطه و تشدید کاف جمع شاک است **یعنی**
روایت است از حسین بن حکم گفت نوشتم سوی امام موسی کاظم علیه السلام خبر میدادم او را
که من ناگرویده ام بامامت تو و بتحقیق گفت ابراهیم علیه السلام ای صاحب کل اختیار من
بنما بمن که چگونه زنده میکنی مردگان را چنانچه در سوره بقره است پس بدرستی که
من دوست میدارم که بنمایی بمن چیزی را که دلیل امامت تو باشد پس امام علیه السلام نوشت
سوی حسین که بدرستی که ابراهیم بود مؤمن بقدرت الله تعالی بر حشر ابدان چنانچه
تتمه آیت دلالت بر آن میکند و دوست داشت که زیاد شود باعتبار ایمان بسبب انضمام
مشاهده بر برهان و تو ناگرویده بربوبیت الله تعالی و ناگرویده بی خیر است و ایضا امام
علیه السلام نوشت که جز این نیست که نگرویدن بامامت مار و است تا چند که
نیامده چیزی که مقتضی کمال اطمینان خاطر بآن باشد مثل حال مستضعف پس چون
آمد مقتضی یقین روا نیست نگرویدن مراد اینست که هر که دانست محکمات کتاب الهی
که در آنها نهی صریح از پیروی ظن و اختلاف و خودرایی هست شک او نمیکند در
درد رکاه الهی و هر که ندانست آنها را شک او میکند فی الجمله اگرچه در غیر مستضعف
در خطر دارد یکی در دنیا و یکی در آخرت چنانچه مصنف رحمه الله بیان کرده در خطبه

کتاب بدرستی انستی محکمات او ایضا امام علیه السلام نوشت برای بیان دو قسم اهل شک که مذ
کور شد بدرستی که الله عز و جل میگوید در سورهٔ اعراف ونیافتیم برای اکثر ایشان هیچ
وفایی بعهد الهی که با ایشان رسیده است اند وبدرستی که شان اینست که یافتیم اکثر ایشان را
هر آینه بر گشتگان از حکم الهی اند امام گفت این آیه نازل شده در صاحبان شک برای
تقسیم ایشان بدو قسم مذکور دوم اصل کَانَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ فِی خُطْبَتِهِ
لَا تَرْتَابُوا فَتَشُکُّوا وَلَا تَشُکُّوا فَتَکْفُرُوا شرح این گذشت در حدیث ششم باب چهاردهم
کتاب العقل وموافق این گذشت در حدیث دهم باب صد و شصت و سیوم لا ترتابوا
برای بی نقطه وتا دو نقطه وبا دال الف وتخفیف با یک نقطه از معتل العین یایی باب
افتعال است از ریاب بمعنی تهمت در چیزی که معلوم ویقین شده ومیتواند بود که فتبکوا
با یک نقطه از باب تفعیل باشد از تبیاب بوجود شک کردن یعنی با وجود ما لا یدری
ماخوذ است از تب بفتح تا یک نقطه وفتح تا دو نقطه در با دو با یک نقطه بمعنی شک
یا از رتاب که مصدر باب افعال است یعنی که ای با وجود ما لا یدری وحاصلش اینکه این
حدیث موافق آنست که گذشت در حدیث چهارم باب صد و بیست و دوم که کاد
الفقر ان یکون کفرا یعنی امیر المؤمنین علیه السلام میگفت طلب انجبر حاجت آن نیست از
شبهتها مکنید در عقاید دینیه که اکثر باعث شک شما میشود در آنها مکنید بعد شک
در آنها مکنید که اکثر باعث کفر شما میشود مخفی نماند که نظیر این آنست که گاهی کسی حفظ کند
سورهٔ از قرآن یا دعائی را وما دام که بفکر شبهه در آن نیفتاده درست میخواند حین
بفکر افتاد شک میافتد سیوم اصل کُنْتُ عِنْدَ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام جَالِسًا عَنْ یَسَارِهِ
وَزُرَارَةُ عَنْ یَمِینِهِ فَدَخَلَ عَلَیْهِ اَبُو بَصِیرٍ فَقَالَ یَا اَبَا عَبْدِ اللهِ مَا تَقُولُ فِیمَنْ شَکَّ فِی اللهِ
فَقَالَ کَافِرٌ یَا اَبَا مُحَمَّدٍ قَالَ فَشَکَّ فِی رَسُولِ اللهِ فَقَالَ کَافِرٌ ثُمَّ الْتَفَتَ اِلَی زُرَارَةَ فَقَالَ اِنَّمَا
یَکْفُرُ اِذَا جَحَدَ شرح فشک بتقدیر فما تقول فیمن شک است یعنی بودیم نزد امام جعفر صادق

علیه السلام نوشته در جانب چپ او وزراره در جانب راست او نوشته بود بر او داخل شد ابا
علیه السلام ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است پس گفت ای ابو عبدالله چه میگویی در کسی که شک کرد
در وجود الله تعالی پس امام گفت کافر است ای ابو محمد ابو بصیر گفت پس چه میگویی در کسی که
شک کند در رسالت رسول الله پس امام گفت کافر است بعد از آن امام علیه السلام رو کرد بجانب
زراره پس گفت جز این نیست که کافر است وقتی که دانسته باشد برهان ربوبیت والوهیت را
ومنکر شود چنانچه حال اکثر اهل شک است وبیان شد حدیثها در این باب پس هر مستضعف
اگر شک کند کافر نیست چنانچه می آید در حدیث دوم باب آینده چهارم اصل سَاَلْتُ
اَبَا عَبْدِ اللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَلَمْ یَلْبِسُوا اِیمَانَهُمْ بِظُلْمٍ قَالَ
بِشَکٍّ شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سورهٔ انعام
جمعی که مؤمن شدند ونپوشانیدند بشک دل خود مؤمن بآن شده بودند تفسیر این
گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب صد و هفتم پنجم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ
علیه السلام قَالَ اِنَّ الشَّکَّ وَالْمَعْصِیَةَ فِی النَّارِ لَیْسَا مِنَّا وَلَا اِلَیْنَا شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که شک غیر مستضعف در ربوبیت رب العالمین بجود رأی
در احکام الهی ونافرمانی او در محکمات قرآن در آتش جهنم است نا صاحب چه صنعت
بی موصوف نباشد نیستند آن دو چیز از ما یعنی که بجوبر ما از کسی صادر نمیشود ونه
سوی ما یعنی که هر که آنها از او صادر شود روی دل سوی ما نیست بلکه سوی مخالفان
ما است ششم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ مَنْ شَکَّ فِی اللهِ بَعْدَ مَوْلِدِهِ عَلَی الْفِطْرَةِ لَمْ یَفِئْ
اِلَی خَیْرٍ اَبَدًا شرح المولد بفتح میم وسکون واو وکسر لام ودال بی نقطه مصدر میمی باب
ضرب ولادت بعد مولده اشارتست بقول الله تعالی فِطْرَةَ اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا
ودو اشارتست بقول الله تعالی اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلَی وبیان شد در شرح حدیث
چهارم باب ششم لم یفئ بسکون فا وهمزه بصیغه مضارع غایب معلوم مهموز العین معتل

معتل اللام واوی باب نصر یا باب افعال است الفا در نجی فا و سکون همزه را و یا فتح آن
فا و آن مصدر باب افعال واقع شده در درجه شک که منتهای آن فراخ باشد یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که شک کند در ربوبیت رب العالمین وخود رای کند
در احکام شرع بعد از آنکه واضح شد او را حق در ربوبیت باشد یا یعنی که مستضعف نباشد
نیرو بجانب خوبی هرگز هفتم اصل رفعه الی ابی جعفر علیه السلم قال لا ینفع مع الشک والجحود
عمل شرح المولد یعنی عطف در والجحود عطف انسحاب است یعنی انکه مراد علم نفع با
بالمجموع من حیث المجموع شک وجحود است واحتراز است از شک بی جحود چنانچه ظاهر شد
حدیث اول این باب یعنی نفع یا او بر و سند و کثیث را تا امام محمد باقر علیه السلم گفت فائده
مندهد با مجموع شک وانکار حق معلوم هیچ عملی هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول
من شک او ظن فاقام علی احدهما احبط الله عمله ان حجة الله هی الحجة الواضحة
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت هر که غیر مستضعف که شک کند در
رب العالمین که معیار آن کمان کمان خالی بود ن جهانست کلیم از خلیفه الهی که امام عالم
جمیع احکام باشد پس ماند بر یکی از آن شک وظن باطل می کند الله تعالی عمل صالح او را بدرستی
که برهان ربوبیت الله تعالی خواه عقلی محض مثل شواهد ربوبیت در ملکوت سموت
وارض وخواه نقلی مثل محکمات قرآن آنست برهان واضح نهم اصل عن محمد بن
مسلم عن احدهما علیهما السلم قال قلت له انا لنری الرجل له عبادة واجتهاد وخشوع
ولا یقول بالحق فهل ینفعه ذلک شیئا فقال یا محمد انما مثل اهل البیت مثل اهل بیت
کانوا فی بنی اسرائیل کان لا یجتهد احد منهم اربعین لیلة الا دعا فاجیب وان
رجلا منهم اجتهد اربعین لیلة ثم دعا فلم یستجب له فاتی عیسی بن مریم علی
الله علیه یشکو الیه ما هو فیه ویسأله الدعاء قال فتطهر عیسی صلی الله علیه
وصلی ثم دعا الله عز وجل فاوحی الله عز وجل الیه یا عیسی ان عبدی

اتانی

از احمد بن ابی عبد الله که اعمش محمد بن خلاد است
از عثمان بن عیسی از مردی

عنه عن ابیه

ضمیر عنه وابیه راجع باحمد است وضمیر مستتر در رفعه
راجع بابیه است که ابو عبد الله محمد بن خالد برقی است
و او از راویان کاظم ورضا وجواد علیهم السلام است
وابو جعفر جواد و باقر علیهما السلام مشترک

روایت است از احمد بن ابی عبد الله از پدرش
نسبت واو حدیث را نسبت امام محمد تقی علیه السلم

فی روضة المتقین

اتانی من غیر الباب الذی یؤتی منه انه دعانی وفی قلبه شک منک فلو دعانی حتی ینقطع
عنقه وتنتثر انامله ما استجبت له شرح شیئا قائم مقام مفعول مطلق یعنی
نفعا قلیلا مثل مرد و جاکیم و سکون تا سه نقطه است و اول خبر مبتدای محذوف
بتقدیر انما هو مثل ودوم بدل او است مثل بالناصیة ناصیة کاذبة او بضم همزه و سکون
واو و فتح تا دو نقطه و بالد و الف بصیغه مضارع متکلم وحده از باب ضرب است
یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم او گفت
گفتم او را بدرستی که ما مرد آینه می بینیم مردی اگرا او را عبادتیست وجد است و فروتنی
است وقائل نیست بحق امامت شما پس آیا نفع میرساند او را آنچه مذکور شد نفعی که
کم باشد پس گفت ای محمد جز این نیست که او مثال ما ان اهل بیت است اهل بیتی که بودند
در بنی اسرائیل جهد در عبادت نمیکرد یکی از ایشان چهل شب مگر آنکه طلب حاجت خود
میکرد پس بر آورده میشد حاجت او وبدرستی که مردی از ایشان جهد در عبادت
کرد چهل شب بعد از آن دعا کرد پس مستجاب نشد برای او وآمد نزد عیسی بن مریم
صلی الله علیه شکایت میبرد بسوی او از آن بلائی که او در آنست وطلب دعا از عیسی
میکرد امام گفت پس خود را پاکیزه کرد عیسی صلی الله علیه و نماز کرد بعد از آن دعا کرد بدرگاه
الله عز وجل پس وحی کرد الله عز وجل بسوی او که ای عیسی بدرستی که بنده من آمد
نزد من از غیر دری که آمده میشود مرا از آن در بیان این انکه بدرستی که او دعا کرد بدرگاه من
و در دل و شکی بود از تو پس اگر دعا میکرد بدرگاه من تا آنکه بریده شود گردن او که رد
دعا کشیده میشود بجایگاه ورگ کنده شود بندهای انگشتان او که رو ... باورا
مستجاب نمیکردم برای او اصل قال فالتفت الیه عیسی صلی الله علیه فقال
تدعو ربک وانت فی شک من نبیه فقال یا روح الله وکلمته قد کان والله ما قلت
فادع الله ان یذهب به عنی قال فدعا له عیسی صلی الله علیه فتاب الله علیه

بسته است ودوم

کمش الف لام اهل البیت برای عهد خارجی است و مراد
اهل البیت آن مرد است چون امام سبب انکه
سایر اهل بیت او قائل بحق بوده اند

وَقِيلَ مِنْهُ وَصَارَ فِي حَقِّ اَهْلِ بَيْتِهِ شرح امام گفت پس رو آورد سوی او عیسی صلی الله علیه
پس گفت دعا میکنی بدرگاه صاحب کمال اختیار تو بحالی که تو در شان نبی او یی که امام زمان
بن آن مرد گفت سبحان الله تعالی که نجات تو داده و مصداق کلمه او کنگفتم هرگز رومنین را از
خلیفه خود خالی نگذارد تحقیق شده است بخدا قسم آن شک که گفتی پس دعا کن بدرگاه الله
که برطرف کند از آن شک را از من یعنی که قبول توبه کند امام گفت پس دعا کرد برای او
عیسی صلی الله علیه پس باز گشت کرد الله تعالی بر او برحمت و قبول توبه او کرد و گردید در رتبه
سایر اهل بیت خود باب صد و هفتاد و یکم اصل باب الضلال شرح الضلال بضم ضاد با نقطه و تشدید
لوم جمع ضال گمراه شدگان و گذشت در بعض احادیث باب صد و شصت و چهارم که ایشان
جها و طایفه اند و بعضی میگویند که طایفه اند با نضمام مومن و کافر نه طائفه ای بیش بند
و حاصل همه یکیست یعنی این باب بیان حال گمراه شدگانست که اشارت بایشان شده
در قول الله تعالی ولا الضالین در این باب دو حدیث است اول اصل عَنْ هَاشِمٍ صَاحِبِ
الْبَرِيدِ قَالَ كُنْتُ اَنَا وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَاَبُو الْخَطَّابِ مُجْتَمِعِينَ فَقَالَ لَنَا اَبُو الْخَطَّابِ مَا تَقُولُونَ
فِيمَنْ لَمْ يَعْرِفْ هٰذَا الْاَمْرَ فَقُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ هٰذَا الْاَمْرَ فَهُوَ كَافِرٌ فَقَالَ اَبُو الْخَطَّابِ لَيْسَ
بِكَافِرٍ حَتّٰى تَقُومَ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ فَلَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ سُبْحَانَ اللّٰهِ
مَا لَهُ اِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَجْحَدْ يَكْفُرُ لَيْسَ بِكَافِرٍ اِذَا لَمْ يَجْحَدْ شرح البرید بفتح با مکی نقطه
و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه است بمعنی رفتار معرب دم
برید و بضم با و فتح را مصغر برد بضم با و سکون را که قسمی از جامه است که عوض
ما ینتسب در هر دو اینجا محتمل است یعنی روایتست از هاشم صاحب برید گفت بودم من
و محمد بن مسلم و ابو الخطاب با یکدیگر پس گفت ما را ابو الخطاب چه میگویید در کسی که
نشناخت این امامت امام مفترض الطاعه را یعنی که اعتراف بلزوم امام مفترض
الطاعه عالم بجمیع احکام الهی در هر زمانی از اول زمان تکلیف تا انقراض زمان تکلیف

[illegible]

فَاِذَا اَقَامَتْ عَلَيْهِ الْحُجَّةُ

ستور آماده و خشک کرده شده
برای رفتن چهار فرسخ و برگشتن
و در معنیهای دیگر مستعمل میشود و صاحب
البرید عبارت از کسی است که امیر او را
موکل کرده بر ستوران در مملکت خود
ابو الخطاب مشترکست میان دو کس
اول زید نعمان اسدی کوفی دوم
محمد بن مقلاص که محمد بن زینب است و او
حال استقامتی داشته و بعد از ان
مرتد شده چنانکه مرآید در حدیث سوم
باب المعارین از باب صد و هشتاد و
دوم است ﻫ

١٠

دم

و پیروی آن امام در زمان خود نکرده گفتم هر که نشناخت این امامت را پس او کافر است یا شیخ
که الملوع بر شواهد ربوبیت در آسمان و زمین و مانند آنها کافیست در کفر غیر عارف پس
گفت ابو الخطاب نیست کافر مگر وقتی که مطلع شود بر محکمات قرآن که صریح در لزوم امام مفترض
الطاعه است در هر زمان یا یعنی که محض اطلاع بر شواهد ربوبیت که ادله عقلیه است مجمل
کافی در کفر غیر عارف نیست پس چون مطلع شود بر حجت پس نشناسد این امامت را پس
او کافر است پس گفت ابو الخطاب را محمد بن مسلم از روی تعجب و استفهام انکاری سبحان الله
چیست اینکه مرا که چون نشناسد امام مفترض الطاعه را و منکر نیز نشود کافر شود نیست کافر
اگر منکر نشود هر چند که محکمات قرآن را شنیده اشارتست بسلطانه مستضعف که مذکور
میشود در این حدیث اول جمعی که از کمال بلاهت نمیفهمند که مقتضای محکمات قرآن
لزوم امام مفترض الطاعه است در هر زمان و اگر اقرار به آن کنند محض تقلید است
مثل خدمتکاران و زنان و فرزندان چنانچه اشارت میشود در حدیث دوم این باب
که فعلیک بالبلهاء من النساء دوم جمعی که بسبب دور افتادن از موضع اهل علم نمیفهمند
مقتضای محکمات را اگر بشهر اهل علم آیند بعنوان مکاری بودن می آیند که میراث ایشان
حیث وارسیدن برای کثرت اشتغال ایشان ماننداینست که نیامده باشند مثل صحرانشینان
و اعراب سوم جمعی که بشهر علم آیند و کسی با ایشان نگوید مقتضای محکمات را مثل حلبیان
اهل این اصل قَالَ فَلَمَّا حَجَجْتُ دَخَلْتُ عَلٰى اَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاَخْبَرْتُهُ بِذٰلِكَ فَقَالَ اِنَّكَ
قَدْ حَضَرْتَ وَغَابَا وَلٰكِنْ مَوْعِدُكُمُ اللَّيْلَةَ الْجَمْرَةُ الْوُسْطٰى بِمِنًى فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ اجْتَمَعْنَا
عِنْدَهُ وَاَبُو الْخَطَّابِ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ فَتَنَاوَلَ وِسَادَةً فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ لَنَا
مَا تَقُولُونَ فِي خَدَمِكُمْ وَنِسَائِكُمْ وَاَهْلِيكُمْ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ قُلْتُ بَلٰى
قَالَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ قُلْتُ بَلٰى قَالَ اَلَيْسَ يُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ
وَيَحُجُّونَ قُلْتُ بَلٰى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ

يد الامر م

تَعرِفْ فَهُوَ كافِرٌ شرح وَاَبُو الخطّاب عطف بر ضمیر لحتمینا است و چون فاصل شده لقبیاح
بتاکید منفصل نیست ذکر شهادت لا اله الا الله برای بیان اطلاع بر شواهد ربوبیت است
تا اشارت شود بجلاد ن مذهب هاشم وذکر شهادت محمد رسول الله برای بیان اطلاع
بر محکمات قرآنست که زبان ایشانست تا اشارت شود ببطلان مذهب ابو الخطاب ذکر صلوة
وصوم وحج برای احتمال کفر از جهتی دیگر است که انکار ضروریات دین باشد یعنی هاشم
کفت پس چون حج کردم داخل شدم در مکه بر امام جعفر صادق علیه السلم پس خبر دادم او را بآن
ماجرا پس کفت بدرستی که تو حاضری و ایشان غایبند ولیکن وعده کاه شما امشب میل
میان منی است در منی پس چون شد آن شب جمع شدیم شیعیان نزد او و ابو الخطاب
و محمد بن مسلم نیز پس امام فرا کرفت بالشی را پس کذاشت آنرا بر سینه خود که تکیه بر آن
کند بعد از آن کفت بما را جیه میکویید بر خدمتکاران خود و زنان خود و خانواده خود
مثل تو زندان آیا نیست شأن اینکه کواهی میدهند که مستحق عبادتی نیست مکر الله تعالی کفتم
بلی کفت آیا نیست شأن اینکه کواهی میدهند که محمد رسول الله تعالی است کفتم بلی کفت آیا نیست شأن
اینکه نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند کفتم بلی کفت پس میشناسند آنچه که
شما بر آنید یا نه یعنی که آیا میشناسند امر آن که مقتضای شواهد ربوبیت و محکمات آن است

ازروی طعن م

که در آنها نهی از پیروی ظن و لغلاوت خود رائی هست اینست که در هر زمانی امام
معصوم مفترض الطاعة که عالم بجمیع احکام باشد لازمست چنانچه شما میشناسید
کفتم نه کفت پس چه چیزند ایشان باعتقاد شما آیا مؤمنند یا کافرند باید مؤمن و نه
کافر کفتم برای بیان اینکه کافرند هر کس که نشناخت این امامت را پس او کافر است
اصل قَالَ سُبْحَانَ اللّهِ اَمَا رَأَيْتَ اَهْلَ الطَّرِيقِ وَاَهْلَ الْمِيَاهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَيْسَ
يُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ وَيَحُجُّونَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ وَاَنَّ مُحَمَّداً
رَسُولُ اللّهِ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا هُمْ عِنْدَكُمْ قُلْتُ

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ شرح امام کفت از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی
در راهی که بحج آمدی اهل آن راهها و اهل آبها را که ~~در راهها و سر آبها ساکن باشند~~ کفتم
بلی دیدم کفت آیا نیست شأن اینکه نماز میکنند و روزه میدارند و حج میکنند با کثرت اشتغال
آیا نیست شأن اینکه کواهی میدهند اینکه مستحق عبادتی نیست مکر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است
کفتم بلی کفت پس میشناسند آنچه را که شما بر آنید که لزوم امام مفترض الطاعة در
هر زمانی باشد کفتم نه کفت پس چه چیزند ایشان باعتقاد شما آیا کافرند یا نه کفتم
پس او هر که نشناخت حجت کافر است اصل قَالَ سُبْحَانَ اللّهِ اَمَا رَأَيْتَ الْكَعْبَةَ وَالطَّوَافَ وَاَهْلَ
الْيَمَنِ وَتَعَلُّقَهُمْ بِاَسْتَارِ الْكَعْبَةِ قُلْتُ بَلَى قَالَ اَلَيْسَ يَشْهَدُونَ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّهُ
وَاَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّهِ وَيُصَلُّونَ وَيَصُومُونَ وَيَحُجُّونَ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَيَعْرِفُونَ
مَا اَنْتُمْ عَلَيْهِ قُلْتُ لَا قَالَ فَمَا تَقُولُونَ فِيهِمْ قُلْتُ مَنْ لَمْ يَعْرِفْ فَهُوَ كَافِرٌ شرح کفت
از روی تعجب سبحان الله آیا ندیدی کعبه و محل طواف را و اهل یمن را که چسبیدن
ایشان بجامهای کعبه برای دعا و تضرع کفتم بلی دیدم کفت آیا نیست شأن اینکه کواهی میدهند
اینکه مستحق عبادتی نیست مکر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است و نماز میکنند
و روزه میدارند و حج میکنند بغراغ بال کفتم بلی دیدم کفت پس میشناسند
آنچه را که شما بر آنید کفتم نه کفت پس چه میکویید در ایشان کافرند باید کفتم
هر که نشناخت پس او کافر است اصل قَالَ سُبْحَانَ اللّهِ هٰذَا قَوْلُ الْخَوَارِجِ ثُمَّ
قَالَ اِنْ شِئْتُمْ اَخْبَرْتُكُمْ فَقُلْتُ اَنَا لَا فَقَالَ اَمَا اِنَّهُ شَرٌّ عَلَيْكُمْ اَنْ تَقُولُوا الشَّيْءَ مَا لَمْ
تَسْمَعُوهُ مِنَّا قَالَ فَظَنَنْتُ اَنَّهُ يُدِيرُنَا عَلَى قَوْلِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ شرح فا در فظننت
برای بیان نقلت انا لا است یعنی کفت از روی تعجب سبحان الله این
مذهب خوارجست مثل حروریه که جمیع ما عدای اهل مذهب خود را کافر
میشمارند اکرچه مستضعف باشند و شک میکیرند بر خود چنانچه می آید در حدیث

اهل الطریق عبارت از رفقاء در قافله که از راه متواتر آمده اند اهل المیاه عبارت از اهل کشتی که از دریا آمده و در مکه ملاقات و افتقاد نمودند یعنی م

مخ

ششم باب آمده بعد از آن گفت اگر خواهید خبر کنم شما را که چه خود در این مسئله با کدام شما
مشکل است پس گفتم من که نمیخواهم مراد اینست که فهمیدم که مراد تو چیست جناب
دلالت بر آن میکند قول او که فطنت تا آخر پس گفت آگاه باش بدرستی که سائل
اینست که ضرر است بر شما اینکه گوئید چیزی را مادام که شنیده باشید آنرا از ما مراد آنست
که اگر پیش از این مجلس و در این مجلس گفتی که کفر جماعت مستضعف باشد و مخالف
بوده و جایز نیست پس بعد از این انیقم سخن مکو هاشم گفت بیان این آنکه گمان کرد که او
میکوانند ما را بر مذهب محمد بن مسلم که کسی که داخل باشد در اعتراف بامامت امام
مفترض الطاعة و انکار عناد نکرده باشد تفهیم آن با استنباط از محکمات قرآن بخروج از ان بعد از ...
و خروج از آن کافر نیست دوم اصل عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَمُ قَالَ قُلْتُ
لَهُ مَا تَقُولُ فِي مُنَاكَحَةِ النَّاسِ فَإِنِّي قَدْ بَلَغْتُ مَا تَرَى وَمَا تَزَوَّجْتُ قَطُّ فَقَالَ وَمَا يَمْنَعُكَ
مِنْ ذَلِكَ فَقُلْتُ مَا يَمْنَعُنِي إِلَّا أَنِّي أَخْشَى أَنْ لَا يَحِلَّ لِي مُنَاكَحَتُهُمْ فَمَا تَأْمُرُنِي قَالَ
فَكَيْفَ تَصْنَعُ وَأَنْتَ شَابٌّ أَتَصْبِرُ قُلْتُ أَتَّخِذُ الْجَوَارِيَ قَالَ فَهَاتِ الْآنَ فَبِمَا تَسْتَحِلُّ
الْجَوَارِيَ قُلْتُ إِنَّ الْأَمَةَ لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الْحُرَّةِ إِنْ رَابَتْنِي بِشَيْءٍ بِعْتُهَا وَاعْتَزَلْتُهَا قَالَ
فَحَدِّثْنِي بِمَا اسْتَحْلَلْتَهَا قَالَ فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ شرح هات بالف و کسر تا بمعنی عطه
در باب اسم فعلست بمعنی اعطنی و مراد اینجا امر بتکرار سخن است یعنی که انی اخشی
ان لا یحل لی مناکحتهم و ادر فبما یا ساقط است و اثبات الف با وجود حرف جر شاذ
یعنی روایت از زراره از امام محمد باقر علیه السلم زراره گفت گفتم او را چه میکوئی
در زن خواستن از مردمان غیر شیعه امامیه بیان این آنکه بدرستی که من رسیده ام
بسنی که می بینی و که خدا اندم هرگز پس گفت چه چیز منع کرده ترا از آن که خدا آنرا
پس گفتم منع نکرده مرا هیچ چیز مگر اینکه من میترسم که حلال نباشد مرا زن خواستن
از ایشان پس چه امر میکنی مرا امام گفت پس چه کار میکنی و حال آنکه تو جوانی

یعنی جواب سوال آمده است و مثل این در مقام تجویز متعارفست

و می آید در کتاب النکاح در حدیث دوازدهم باب مناکحة النصاب والشکاک که اگر رابت بشیء بعتها ... لی الف واعتزلتها تفسیر ... مسکوم باب افعال ... بقدر کرده

آیا صبر میکنی بر عزبی گفتم بهم می رسانم کنیزان را گفت پس بگو بمن سخن سابق را حالا که
جواب سوال من بگو
این سخن را گفتی بیان این آنکه بچه چیز حلال شمرده ای کنیزان را گفتم بدرستی که کنیز نیست
در مرتبه زن آزاد و بیان این آنکه اگر در شک اندازد مرا بچیزی که خلاف مذهب شیعه
امامیه باشد میفروشم او را و دور میکنم آب منی خود را از او و نگاه میدارم کنیز را تا فرزندی بهم
نرسد که مانع فروختن باشد امام گفت پس حکایت کن برای من که بچه چیز حلال کرده
کنیز را برای خود پیش از آنکه ترا در شک اندازد زراره گفت پس نبود نزد من جوابی
که صورتی داشته باشد اصل فَقُلْتُ لَهُ فَمَا تَرَى أَتَزَوَّجُ فَقَالَ مَا أُبَالِي أَنْ تَفْعَلَ قُلْتُ
أَرَأَيْتَ قَوْلَكَ مَا أُبَالِي أَنْ تَفْعَلَ فَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى جِهَتَيْنِ تَقُولُ لَسْتُ أُبَالِي أَنْ تَأْثَمَ تأثم
مِنْ غَيْرِ أَنْ آمُرَكَ فَمَا تَأْمُرُنِي أَفْعَلُ ذَلِكَ بِأَمْرِكَ فَقَالَ لِي قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَزَوَّجَ وَقَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ امْرَأَةِ نُوحٍ وَامْرَأَةِ لُوطٍ مَا قَدْ كَانَ إِنَّهُمَا قَدْ كَانَتَا
تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ شرح پس گفتم زراره پس چه صلاح میدانی آیا
زن خواهم پس گفت باکی ندارم که بکنی گفتم خبر ده از قول تو که باکی ندارم که بکنی چه
بدرستی که آن قول بر دو راه و دو احتمال است یکی آنکه گوئی باکی ندارم که گناهکار
شوی در کردن بی آنکه من امر کنم ترا بآن و دیگری ظاهر است و آن نفی گناه کردن
بسبب حلیت آنست پس چه امر میکنی مرا بکنم آنرا که خدا بی ابا بر تو پس گفت مرا که
بتحقیق بیشک از این رسول الله صلی الله علیه و آله که خدا شد با بعضی که از منافقان
دختر خواست و بتحقیق واقع شد از جمله کار زن نوح و زن لوط آنچه واقع شد
اینست که آن دو زن بودند در پایین دو بنده از بندگان ما که صالح بودند
نقل المعنی است از سوره تحریم و اشاره است بخیانتی که زن نوح و زن لوط
کرده اند و تشبیه عایشه و حفصه بایشان که مذکور است در آن سوره و اشاره است
باینکه با آن خیانت هرگاه زنی ایشان برهم نخورده باشد پس جایز خواهد بود

تزوج اینجا عبارتست از احداث عقد زوجیت پیش از امتحان ایمان زوجه یا عبارتست از باقی داشتن زوجیت با وجود اطلاع بر خیانت زوجه چنانکه از عایشه و حفصه بوده بنا بر سوره تحریم یعنی

ترا که خدای وجهت زراره نقل کرده یا غافل شده از این بازگفتگو کرده چنانچه

محا ید اصل اصل فقلت ان رسول الله صلى الله عليه وآله لينبغ ذلك عنز لتي انما

هي تحت يده وهي مقرة بحكمه مقرة بدينه قال فقال لي ما ترى من الخيانة في

قول الله عز وجل فخانتاهما ما يعني بذلك الا الفاحشة وقد زوج رسول الله

صلى الله عليه وآله فلانا شرح ما نعني بيمن بنقطه ونون ويا، بتقدير استفهام

انکاریت و بصیغه غائب معلوم باب افعال یا تفعیل از عنا، چیزی را در عرصه

غنی مشغول کردن مثل اباع البعیر التعبیه چیز براخواسته شدن الفاحشه زنا

در ترجمه خبر گذشت در حدیث هفتم باب الکبائر یعنی من گفتم به رسول

صلی الله علیه وآله نیست در آن که خدا است و در مرتبه من جز این نیست که زن در

دست او بود و آن زن اقرار داشت بحکم او اقرار داشت بدین او زراره گفت پس

امام گفت مرا که چه معنی که تو داشتی از خیانت که در قول الله عز وجل است

در سوره تحریم که بیس زن نوح و زن لوط خیانت کردند با آن دو بنده صالح ما

و تشبیه دو زن رسول عایشه و حفصه با آن دو زن شده در خیانت آیا قایل

اراده میدانی یا اراده شری با آن خیانت مکر زنا یا دزدی را اراده نیست که مرا دانا

باید دوری نیست بلکه علی است که دلالت بر انکار دین شوهر میکند و تحقیق دختر

دا رسول الله صلی الله علیه وآله عثمان را اراده نیست که نفاق او معلوم رسول صلی

علیه وآله نشده و دختر را داد بی کوفت یا مراد انیست که در وقت دادن دختر

نفر معلوم او بود اصل قال قلت اصلحك الله ما تأمرني انطلق فاتزوج بأمرك

فقال لي ان كنت فاعلا فعليك بالبلهاء من النساء قلت وما البلهاء قال

ذوات الخدور العفائف قلت من هن على دين سالم بن ابي حفصة قال لا قلت

من هن على دين ربيعة الرأي فقال لا ولكن العواتق اللواتي لا ينصبن كفرا

ولا

ولا يعرفن ما تعرفون قلت وهل تعدو ان تكون مؤمنة او كافرة فقال تصوم وتصلي

وتتقي الله ولا تدري ما امركم شرح البلهاء بضم با، بی نقطه وفتح لام و الف ممدوده

جمع بلهاء بفتح باء و سکون لام و الف ممدوده زنانی که بی بنیک و چیزها بر ندسالم

ابی حفصه از روسای زیدیه است ربیعة الرأی از مجتهدان عامه است العواتق

بعین بی نقطه و تا، دو نقطه در بالا جمع عاتق دختری که بحد تزویج رسیده

و از نزد مادر خود بجای دیگر نرفته یعنی زراره گفت گفتم نگاه داد و تو الله

چه میفرمایی مرا امیر روم و که خدا میشوم بفرمان تو پس گفت مرا اگر این کار خواهی

کرد پس بر تو باد که صاحبان بلاهت را خواهی از جمله زنان گفتم و چیست مراد بصاحبان

بلاهت گفت پرده نشینان که خود را از زنا و مانند آن نگاه میدارند گفتم جمعی

که ایشان بر دین سالم بن ابی حفصه اند و بلاهت ایشان بسبب نیست که چنین

مذهب نامعقولی را قبول کرده اند گفت نه پس گفتم جمعی که ایشان بر مذهب ربیعه

الرأی اند و بلاهت ایشان بسبب نیست که آن مذهب نامعقول را قبول کرده اند

پس گفت نه و لیکن مراد من دختران بحد رسیده پرده نشین است که دانسته اخیار

کفر نکرده اند یعنی که مقتضای محکمات قرآن نفهمیده اند تا مخالفت آنها دانسته

کرده باشند و نمیشناسند آنچه را که شما میشناسید از حق امامت امام مفترض الطاعة

در هر زمانی گفتم بر سبیل استفهام انکاری و آیا در میکند آن قسم دختری از آنکه مؤمن

باشد یا کافر باشد پس گفت برای بیان اینکه شق ثالث میباشد روزه میگیرد و نماز

میکند و از عذاب الهی که از مرجعین که دانسته منکر حق شوند احتراز میکند

و میدانند که حجت کار شما یا یعنی که مقتضای محکمات امیدانند اصل فقد قال

الله عز وجل هو الذي خلقكم فمنكم كافر ومنكم مؤمن لا والله لا يكون احد

من الناس ليس بمؤمن ولا كافر قال فقال ابو جعفر عليه السلام قول الله اصدق

مِن قولك يا زرارة أرأيت قول الله عز وجل خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا عسى الله
أن يتوب عليهم فلما قال عسى فقلت ما هم إلا مؤمنين أو كافرين شرح پس کفتم
رای الهها وانکه وجود شق ثالث منافی ظاهر آیت است که بتحقیق کفته الله عز وجل
در سوره تغابن الله تعالی آنکس است که آفریده است شما را پس بعضی شما کافرست
وبعضی شما مؤمنست نه چنانست بخدا قسم که مقتضای این آیت میباشد هیچیک از مردم که نه
مؤمن و نه کافر زراره کفت که پس کفت امام محمد باقر علیه السلم که این قول الله تعا
صادق ترست از قول تو که خیال کردی که مقتضای آن قولست ای زراره مراد
که مراد بکافر و مؤمن در این آیت کافر و مؤمن بخالقیت است نه مطلقا در ربوبیت
و زنادقه که منکر خالقند و میکویند که اهل عالم موجب است پس میتواند بود که
مؤمن بخالقیت بر سه قسم باشد یکی مؤمن بربوبیت رب العالمین و وجه الخلود
مثل متقیان شیعه امامیه دوم منکر ربوبیت دانسته مثل علمای مخالفان سوم
شق ثالث که شامل المؤلفة قلوبهم است خبر ده مرا از قول الله عز وجل در سوره
توبه که آمیخته کردند عملی که صالحست و عملی دیکر را که بدست شاید که الله تعالی باز
کشت رحمت کند بر ایشان پس چرا کفتی شاید مراد اینست که لفظ عسی دلالت میکند
و اینکه ایشان نه مؤمنند و نه کافر چنانچه بیان شده در باب اصناف الناس
که باب صد و شصت و چهارم است پس کفتم نیستند ایشان مکر مؤمنان
یا کافران یا بمعنی که هرکدام ایشان که بازکشت برحمت بر او خواهد کرد
مؤمن خواهد بود در علم الله تعالی و ما نمیدانیم خصوص آن را و هرکدام
که بازکشت نخواهد کرد کافر خواهد بود در علم الله تعا و ما نمیدانیم اصل قال فما
تقول في قوله عز وجل إلا المستضعفين من الرجال والنساء والولدان
لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا إلى الإيمان فقلت ما هم إلا

مؤمنین

تفسیر آیت هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن کذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم باب فیه نکت ونتف من التنزیل فی الولایة که باب صد و هفتم است و بیان شده که مراد ایمان و کفر ارواح بولایت است در روز اخذ میثاق و این منافات ندارد با اینکه واسطه بهم رسد در وقت تعلق ارواح با بدان قول الله در هر دو جا عبارتست از آیت خلطوا عملا تا آخر که صریح است در واسطه یعنی بهم رسد و اینکه جماعه زیدیه و معتزله و عیدیه میکویند که مرتکب کبیره بی اصرار نیز مخلد در جهنم است پس کافرست و ایشان با زراره و خصومت کرده بوده اند و زراره از ایشان و لکیر بوده و این سخنان اکرچه قوی حدیث از جانب ایشان کفت را اینکه ... مذهب حق را که ... ملزم کند پس باعث طعن زراره نیشود چنانچه کذشت در شرح حدیث هشتم باب الکفر که باب صد و شصت و پنجم است قول الله در اول عبارتست از مراد الله تعالی در آیه و هو الذی خلقکم پس بعضی از شما ... که مراد او غیر فهمیده تو است و اول کلاک است و دوم کافرست با قول الله در دو جا عبارت از آیه خلطوا عملا صالحا تا آخر که صریحست در واسطه و بنا بر اول از آیت استدلال کرده است بر بطلان فهمیده زراره

إلا مؤمنين أو كافرين فقال والله ما هم بمؤمنين ولا كافرين شرح زراره کفت پس امام
کفت پس چه میکوئی در قول الله عز وجل در سوره نساء مکر مستضعفان از مردان و زنان
و پسران نابالغ که استطاعت ندارند تدبیری را و نه می یابند راهی را بسوی ایمان پس کفتم نیستند
ایشان مکر مؤمنان یا کافران پس کفت بخدا قسم که نیستند ایشان مؤمنان و نه کافران
بیان این آیت شده در باب اصناف الناس اصل ثم أقبل علي فقال ما تقول في أصحاب الأ
عراف فقلت ما هم إلا مؤمنين أو كافرين إن دخلوا الجنة فهم مؤمنون وإن
دخلوا النار فهم كافرون فقال والله ما هم بمؤمنين ولا كافرين ولو
كانوا مؤمنين لدخلوا الجنة كما دخلها المؤمنون ولو كانوا كافرين لدخلوا النار
كما دخلها الكافرون ولكنهم قوم استوت حسناتهم وسيئاتهم فقصرت بهم
الأعمال وإنهم لكما قال الله عز وجل شرح نصب مؤمنین او کافرین با وجود انتقاض
نفی با الا موافق مذهب یونس و فراء از نحویانست و دیکران رفع را لازم میشمرند چنانچه
می آید در حدیث اول باب صد و هفتاد و چهارم کما دخلها المؤمنون اشارتست بقول
الله تعالی در سوره نساء فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجا
مما قضيت ويسلموا تسليما یعنی بعد از آن امام علیه السلم رو آورد بر من پس کفت چه میکوئی
در اصحاب الاعراف که مذکور شده در سوره اعراف یعنی شیعه ائمه هدی که از جمله ...
جاهلند و بیان شده در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم و می آید در باب
صد و هفتاد و چهارم پس کفتم نیستند ایشان مکر مؤمنان یا کافران اکر داخل
بهشت شوند پس ایشان مؤمنان اند در علم الله تعالی و اکر داخل شوند آتش جهنم پس
ایشان کافرانند در علم الله تعالی پس کفت بخدا قسم که نیستند ایشان مؤمنان و نه کافران
و اکر میبودند مؤمنان هرآینه داخل میشدند بهشت را چنانچه داخل شدند آن را
مؤمنان خالص و در عجائب [illegible] و اکر میبودند کافران هرآینه داخل میشدند

بحالی که تاب بنیاد ورزند مستضعفان ... و دیده ور نشوند راهی را بسوی ایمان که مستضعف در آن نباشد که باب صد و شصت و چهارم است

اصحاب الاعراف بیان شده در باب اصناف الناس و بیان میشود در باب اصحاب الاعراف که باب صد و هفتاد و چهارم است بمنزلهٔ توقف در شرطی است و اشارتست بآیه سوره توبه که واعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم ... بمنزلهٔ توقف در شرطی است و اشارتست بآیه سوره توبه که ثم یردون الی عذاب عظیم پس مراد مؤمن و کافر دو صنف ازش صنف مذکوره در باب اصناف الناس است

آتش و اینجا نه اهل‌اند نه کافران ولیکن ایشان بحقیقی واجب شده اعمال خوب ایشان و اعمال
بد ایشان پس کوتاه از رفتن به بهشت کرده ایشان را آن اعمال بد و بدبختی که ایشان هر آینه
چنانند که گفته احوال ایشان را الله عز و جل در سوره اعراف که حق طلب از اهل بهشت
میکنند سلام داده و میشوند طمع بر اهل جهنم نیز زنند و خواهند منازل ایشان
اصل فقلت أمن أهل الجنة هم أم من أهل النار فقال اتركهم حيث تركهم الله
قلت أفترجئهم قال نعم ارجئهم كما ارجاهم الله ان شاء ادخلهم الجنة برحمته
وان شاء ساقهم الى النار بذنوبهم ولم يظلمهم شرح پس گفتم آیا از اهل بهشتند
اصحاب اعراف یا از اهل آتش جهنم پس گفت واگذار ایشان را هر جا که واگذاشته ایشان را
الله تعالی و تصریح بحال ایشان نکرده گفتم آیا پس تاخیر میکنی و تصریح بحال ایشان
نمیکنی تا روز قیامت صریح شود گفت آری تاخیر میکنم تصریح بحال ایشان را چنانچه تاخیر کرده
تصریح بحال ایشان را الله تعالی در سوره اعراف اگر خواهد داخل میکند ایشان را در بهشت
برحمت خود و اگر خواهد میراند ایشان را سوی آتش جهنم بگناهان ایشان خواه بعنوان
انقطاع و خواه بعنوان خلود و ظلم نکرده خواهد بود ایشان را اصل فقلت هل يدخل
الجنة كافر قال لا قلت فهل يدخل النار الا كافر قال فقال لا الا ان يشاء الله
يا زرارة انى اقول ما شاء الله وانت لا تقول ما شاء الله اما انك ان كبرت رجعت
وتحللت عنك عقدك شرح پس گفتم آیا داخل میشود در بهشت کافر گفت نه
گفتم پس آیا داخل میشود در آتش جهنم مگر کافر پس زراره گفت پس امام گفت نه مگر اگر خواهد
الله تعالی ای زراره بدرستی که من میگویم چیزی را که خواسته آن را الله تعالی که
عبارتست از وجود شق ثالث واسطه میان ایمان و کفر باشد و تو نمیگویی آن چیز را که الله
تعالی خواسته و جمیع غیر مؤمنان را اهل جهنم میخوانی آگاه باش بدرستی که تو
اگر بزرگ شوی برمیگردی از این سخن و گشوده میشود از تو گره‌های تو که در دل

داری

داری از مردم غیر مؤمن این یعنی که غضب تو ساکن میشود باب صد و هفتاد و دوم
باب المستضعف شرح این باب بیان حال مستضعف است یعنی ضعیف شمرده شده در انتقال
یکی از معلومات سوی نتایج آنها و در این باب دوازده حدیث است اول اصل سألت
أبا جعفر عليه السلام عن المستضعف فقال هو الذي لا يستطيع حيلة الى الكفر فيكفر ولا
يهتدي سبيلا الى الايمان لا يستطيع ان يؤمن ولا يستطيع ان يكفر فهم الصبيان
ومن كان من الرجال والنساء على مثل عقول الصبيان مرفوع عنهم القلم شرح الا
استطاعت وسعت و قدرت که مذکور است در قول الله تعالی در سوره بقره لا يكلف
الله نفسا الا وسعها پس نفی استطاعت منافات ندارد با تحقق اصل قدرت که باعث
جواز بودن مستضعف در طوائف مجاب مانند اهل اعراف الحیله بکسر حاء بی‌نقطه
و سکون یاء دو نقطه در پایین انتقال از حالی بحالی دیگر بوسیله قوت ذهن و کمال
و تصرف و کارها ذکر الی الکفر برای کثرت استعمال حیله در انتقال بدیست اگرچه اینجا
اعم است زیرا که قدرت و استطاعت که مناط تکلیف است تعلق بضدین میگیرد
دیگر و لهذا در حدیث آیند حیله الی الایمان فیکفر منصوب است الا یهتدی
ماننی بحق هدایت دیگران الایمان گرویدن بربوبیت رب العالمین و تصدیق بوجوب
وجود امام مفترض الطاعة در هر زمانی و راه آن عبارتست از مقدمات مترتبه
از شواهد ربوبیت و محکمات قرآن که حرکت فکری در آنها میشود لا یستطیع ان یؤمن
و لا یستطیع ان یکفر تفسیر مجموع لا یستطیع ان یکفر تفسیر مجموع لا یستطیع حیلة و لا
یهتدی سبیلا است اما بطریق لف و نشر الصبیان بکسر صاد بی‌نقطه و سکون باء
یک نقطه جمع صبی بفتح صاد و کسر باء طفل شیرخواره و مراد اینجا پسران نابالغ بی‌هوی‌اند
که مانند اطفال باشند در کمی قوت فکر یعنی پرسیدم از امام محمد باقر علیه السلام از
مستضعف در قول الله تعالی در سوره نساء الا المستضعفين من الرجال والنساء

وَالْوِلْدَانِ لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَلَا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا پس گفت واکی است که وسعت
قدرت ندارد که بخودی خود انتقال کنند کفر تا کافر شود و نمی‌شود بتعلیم کسی را
سوی ایمان خواه باین وش که یکی ستوجب حال او نشود و خواه باین وش که ستوجب شود
اما بسبب کال البلاهت نفهمد بیان این آنکه استطاعت ندارد که مؤمن شود نه بحیله خو
و نه بعد از هدایت دیگری پس جماعت مستضعفان بر دو نوعند مانند اطفال و هر که باشند
از جمله مرد[ا]ن رشد و از زنان پس مثل فهمید کیهای آن پسران با نیمعنی که ابلهان باشند
و دانسته شد از اینجا که تکلیف بایمان بمقتضای شواهد ربوبیت و محکمات قرآن
مخفی نماند که این منافات ندارد با تحقق تکلیفهای دیگر مثل نماز و روزه و حج ایضا
مراد نیست که مادام که اهتداء نیافته اند مرفوع القلمند چنانچه می‌آید در حدیث چهارم
این باب دوم اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ الْمُسْتَضْعَفُونَ الَّذِینَ لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً
وَلَا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا قَالَ لَا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً اِلَی الْاِیمَانِ وَلَا یَکْفُرُونَ الصِّبْیَانُ وَاَشْبَاهُ
عُقُولِ الصِّبْیَانِ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ شرح لا یکفرون یعنی و لا یستطیعون حیلة الی الکفر است
و باین لفظ آورده تا اشارت باشد بانکه کسی که استطاعت کفر ندارد استطاعت ایمان
نیز نخواهد داشت پس مجموع این کلام تفسیر لا یستطیعون حیلة است و معنی لا یهتدون
سبیلا معلوم شد و اشباه عقول الصبیان یعنی و اشباه الصبیان فی العقول است
و معنی این حدیث موافق سابق است سوم اصل سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ
فَقَالَ هُوَ الَّذِی لَا یَسْتَطِیعُ حِیلَةً یَدْفَعُ بِهَا عَنْهُ الْکُفْرَ وَلَا یَهْتَدِی بِهَا اِلَی سَبِیلِ الْاِیمَانِ
لَا یَسْتَطِیعُ اَنْ یُؤْمِنَ وَلَا یَکْفُرَ قَالَ وَالصِّبْیَانُ وَمَنْ کَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَی
مِثْلِ عُقُولِ الصِّبْیَانِ شرح یدفع بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بالذی است
باء در بها برای آلت است ضمیر بها راجع بحیله است ضمیر عنه راجع بالذی است
الکفر منصوب و مفعول به یدفع است و لا یهتدی عطف بر لا یستطیع است باء بها

اینجا برای سببیت است نه آلت چه مراد اینجا اهتداء بحیله خود نیست بلکه مراد اهتداء
بحیله شخصی است که معلم او است بخلاف دفع بحیله که بشر مذکور شد چه آنجا مراد دفع
بحیله خویش است و الا یکفر منصوب و معطوف و لا ان یکفر است و مضمون این موافق
سابق است چهارم اصل قُلْتُ لِاَبِی عَبْدِ اللهِ عليه السلام مَا تَقُولُ فِی الْمُسْتَضْعَفِینَ فَقَالَ لِی
شِبْهًا بِالْفَزِعِ فَتَرَکْتُمْ اَحَدًا یَکُونُ مُسْتَضْعَفًا وَاَیْنَ الْمُسْتَضْعَفُونَ فَوَاللهِ لَقَدْ مَشَی بِاَمْرِکُمْ
هَذَا الْعَوَاتِقُ اِلَی الْعَوَاتِقِ فِی خُدُورِهِنَّ وَتَحَدَّثَتْ بِهِ السَّقَایَاتُ بِطُرُقِ الْمَدِینَةِ شرح
فترکتم بتقدیر استفهام انکاریست و مراد نفی مستضعف در روی زمین مطلقا نیست
بلکه مراد نفی آن در خصوص مدینه در زمان امام عليه السلام است و این استفهام انکار
باد رباب کم برای تقدید است العواتق دخترانی که بحد تزویج رسیده باشند و هنوز از مادر
جدا نشده باشند السقایات بفتح سین و تشدید قاف یعنی کفتم امام جعفر
صادق عليه السلام را چه میگوئی در باب مستضعفان اهل مدینه پس گفت امام مانند که مضطرب
باشد یعنی یا و اینکه اشنید شما هیچیک از اهل مدینه که باشد مستضعف و کجا اند
مستضعفان در مدینه یعنی که مستضعف باشند اینجا بیان این آنکه بخدا قسم که
هر آینه بتحقیق که بردند این کار شما که اسلام و لوازم باشد بمحکمات قرآن و مثل هدی
بولن و وجود امام مفترض الطاعه در هر زمانی دختران رسیده سوی دختران رسیده
دیگر در درون خانها و پرده های ایشان و حکایت با هم کردند بآن کار شما زنان آب کش
در کوچه مدینه پنجم اصل سَاَلْنَا اَبَا عَبْدِ اللهِ عليه السلام عَنِ الْمُسْتَضْعَفِینَ فَقَالَ لَهُمْ اَهْلُ
الْوَلَایَةِ فَقُلْتُ اَیُّ وَلَایَةٍ فَقَالَ اَمَا اِنَّهَا لَیْسَتْ بِالْوَلَایَةِ فِی الدِّینِ وَلٰکِنَّهَا الْوَلَایَةُ فِی
الْمُنَاکَحَةِ وَالْمُوَارَثَةِ وَالْمُخَالَطَةِ وَهُمْ لَیْسُوا بِالْمُؤْمِنِینَ وَلَا بِالْکُفَّارِ وَمِنْهُمُ الْمُرْجَوْنَ
لِاَمْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ شرح ضمیر و هم راجع بمستضعفین و امثال اینها است یعنی پرسیدیم
امام جعفر صادق عليه السلام را از مستضعفان که چون با ایشان سلوک باید کرد گفت

ایشان اهل دوستی اند پس گفتم کدام دوستی پس گفت آگاه باش بدرستی که آن دوستی ~~دوستی~~ ~~نیست~~

بسبب شارکت در ایمان ولیکن آن دوستی در دختر دادن وخواستن است و در میراث

دادن و گرفتن است و در مصاحبت است وایشان نیستند مؤمنان و نه کافران

وامثال ایشانند کنا خیر کرده شده اند برای امر الله عز وجل در روز قیامت که اگر خواهد

برایشان رحمت کند واگر خواهد عذاب کند **ششم اصل** سألت ابا جعفر علیه السلم عن الدین

الذی لا یسع العباد جهله فقال الدین واسع ولکن الخوارج ضیّقوا علی انفسهم من

جهلهم قلت جعلت فداک فاحدّثک بدینی الذی انا علیه فقال بلی قلت اشهد

ان لا اله الا الله وان محمداً عبده ورسوله والاقرار بما جاء به من عند الله

واتولاکم وابرأ من عدوکم ومن رکب رقابکم وتأمّر علیکم وظلمکم حقکم فقال

ما جهلت شیئاً هو والله الذی نحن علیه **شرح** چون ناحدّثک بتقدیر استفهام است

واستفهام مشتمل بر نفی است چنانچه مشتمل بر اثبات است بلی در جواب واقع شده واو در واو

قرار بعنی مع است **یعنی** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از دین یعنی مسائل اصول

دین که کفایتی نیست بنده را انکار آن پس گفت مسائل اصول دین آسانست ولیکن

خوارج تنگ گرفتند بر خودشان و مسائل دقیقه که اکثر عوام عاجز از فهمیدن آنها و تصدیق

بآنها اند اخل مسائل اصول دین کردند بسبب نادانی ایشان بحقیقت اصول دین گفتم

قربانت شوم آیا پس خبر دهم ترا باصول دین خود که من بر آن اعتقادم یا نه پس گفت بلی

گفتم گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی واینکه محمد بنده او ورسول

اوست با اقرار بهر چه آورد آنرا از نزد الله تعالی مثل قیامت ومانند آن از ضروریات

دین وامام خود میدانم شما را و بیزارم از دشمن شما واز کسی که سوار شد بر گردنهای

شما و بزور حکومت کرد بر شما و ستم کرد و گرفت از شما حق شما را پس امام علیه السلم گفت

جاهل نشدی چیزی را از مسائل اصول دین یعنی که همه هست که گفتی و آنچه

واز جمله آن اهل ولایت مرجون لامر الله که بیان میشود در باب آینده م

عن اسمعیل الجعفی قال م

الخوارج جمع خارجه طایفه که بیرون رفتند از دین بسبب انکار مضمون آیات چنانچه محکمات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن و اشتغال بمتشابهات مبنی بر امامت که حکم کردند بوجوب اجتهاد ظنی بر هر که میسر باشد و وجوب تقلید مجتهد بر هر که میسر نباشد و بسیار از مسائل دقیقه وضع کردند و بر خود تنگ گرفتند و دخل جواب تصویب مذهب اختیار میکنند ... امامیه که عمل بروایات ائمه هدی میکنند بشروط مقرره و چون متشابه شود دو روایت بهر کدام که خواهند عمل میکنند لا بترجیح بظن م

بلی

زیاد

جدانم که آن ست که ما ائمه هدی برانیم **اصل** قلت فهل سلم احد لا یعرف هذا الامر

فقال لا الا المستضعفین قلت من هم قال نساؤکم واولادکم ثم قال ارأیت

ام ایمن فانی اشهد انها من اهل الجنة وما کانت تعرف ما انتم علیه **شرح** گفتم پس

آیا سالم از آتش جهنم میشود یکی که نداند و نشناسد این امارت و امامت شما را پس

گفت نه مگر مستضعفان گفتم کیانند ایشان گفت زنان شما و پسران شما بعد وشما را

کمال بلاهت نه خود استدلال بر امامت امام حق از محکمات قرآن ومانند آنها توانند

کرد و نه اگر کسی گوید بفهمند بعد از آن گفت خبر ده مرا حال ام ایمن که کنیز رسول

علیه السلم بود از میراث پدر پس بیان این آنکه بدرستی که من گواهی میدهم که او از اهل

بهشت است و بسبب کمال بلاهت نفهمیده بود آنچه را که شما بر آنید از لزوم

وجود امام مفترض الطاعة خواه نبی وخواه وصی در هر زمانی است بدلالت شواهد

ربوبیت ومحکمات قرآن **هفتم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم من عرف اختلاف

الناس فلیس بمستضعف **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که شناخت و فهمید

که اختلاف مردم در باب امامت برای حجیت یا بمعنی که طریق استدلال شواهد ربوبیت

ومحکمات قرآن را بفکر خود یا بهدایت دیگری فهمیده است که مخالفان در

مقابل این استدلال حجت میگویند پس نیست مستضعف چنانچه مذکور شده در

حدیث چهارم این باب **هشتم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم انّی ربّما ذکرت هؤلاء

المستضعفین فاقول نحن وهم فی منازل الجنة فقال ابو عبد الله علیه السلم لا

یفعل الله ذلک بکم ابداً **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را بدرستی که من

بسا که یاد می آورم آن جماعت مستضعفان که اعتراف بامامت شما ندارند و به

بهشت میروند پس میگویم ما وایشان در مراتب بهشت یکسانیم پس گفت امام

جعفر صادق علیه السلم نمیکند الله تعالی آنرا با شما هرگز مراد اینست که اهل معرفت

میفهمند

عن جمیل بن دراج قال م

روایت است از جمیل بن دراج که گفت که بسبب عدم اطلاع ایشان بر محکمات آیات ناهیه از پیروی ظن و اختلاف از روی ظن و دلالت آنها بر امامت شواهد کا م

امامت ما افضلند در مراتب بهشت از مستضعفانی که به بهشت روند هفتم
اصل عن ايوب بن الحر قال قال رجل لابي عبد الله عليه السلام ونحن عنده جعلت
فداك انا نخاف ان ننزل بذنوبنا منازل المستضعفين قال فقال لا والله لا
يفعل الله ذلك بكم ابدا شرح روايتست از ايوب بن الحر گفت که گفت مردی
امام جعفر صادق عليه السلام را حالی که ما نزد او حاضر بودیم که قربانت شوم بدرستی
که ما میترسیم که فرود آئیم بسبب گناهان ما در مراتب مستضعفان ایوب گفت
پس امام گفت نه بخدا قسم که نمیکند الله تعالی آنرا با شما هرگز اشارتست باینکه
اعراف افضلند از مستضعفان با وجود آنکه هر دو از جمله موافق حجابند که مذکور
است در قول الله تعالی در سوره اعراف وبينهما حجاب دهم اصل عن ابي
عبد الله عليه السلام قال من عرف اختلاف الناس فليس بمستضعف شرح این موافق
حدیث هفتم این باب است یازدهم اصل عن ابي الحسن موسى عليه السلام
قال سألته عن الضعفاء فكتب الي الضعيف من لم يرفع اليه حجة ولم يعرف
الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فليس بضعيف شرح لم يرفع برا بی نقطه
و فا و عین بی نقطه بصیغه مجهول از باب منع است الرفع دانا کردن چیزی برای
کسی مضمون این موافق حدیث هفتم این بابست دوازدهم اصل عن ابي عبد الله ع
قال ليس اليوم مستضعف ابلغ الرجال الرجال والنساء النساء شرح مضمون این موافق
حدیث چهارم این بابست باب صد و هفتاد و سوم اصل باب المرجون
لامر الله شرح این باب بیان مراد الله تعالی است در سوره توبه و آخرون
مرجون لامر الله یعنی جمعی که تأخیر کرده شده اند برای روز قیامت تصریح بنجات
و عذاب ایشان نشده در قرآن در این باب دو حدیث است اول اصل عن ابي
جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل وآخرون مرجون لامر الله قال قوم كانوا

صنف از شش صنف مردمان که غیر مؤمن و غیر کافر و غیر مستضعف اند افضلند از مستضعف و مذکور شدند در باب اصناف الناس که باب صد و شصت و چهارم است م

عن علی بن سویه م

مشرکین

مشركين فقتلوا مثل حمزة وجعفر واشباههما من المؤمنين ثم انهم دخلوا في الاسلام
فوحدوا الله وتركوا الشرك ولم يعرفوا الايمان بقلوبهم فيكونوا من المؤمنين فيجب
لهم الجنة ولم يكونوا على جحودهم فيكفروا فتجب لهم النار فهم على تلك الحال
اما يعذبهم واما يتوب عليهم شرح مثل خبر یح و عرفا عمداً زادی اخبر است انما
هما بحر و راست و عبارتست از جمعیت که مرتبه ایشان موافق مرتبه آن دو کس نیست
اما نزدیکست بمرتبه آن دو کس چون مؤمنان حال السند یعنی روایتست از امام محمد
باقر عليه السلام در قول الله عز وجل در سوره توبه و از اهل حوالی مدینه و اهل مدینه جمعی
دیگرند که تأخیر کرده شده اند برای فرمان الله تعالی در روز قیامت امام گفت مراد
جمعیست که بودند مشرکان پس در زمان شرک کشتند کسی را که مرتبه او موافق مرتبه
حمزة بن عبد المطلب و جعفر بن ابو طالب است و کسی را که مرتبه او موافق مرتبه مانند
های آن دو است از جمله مؤمنان خالص بعد از آن بدرستی که ایشان داخل شدند
در اسلام بلا اله الا الله گفتند و ترك شرك کردند بت پرستی را و نشناختند حقیقت
ایمان را بدلهای خود تا باشند از جمله مؤمنان خالص پس واجب شود برای ایشان
بهشت یعنی که از جمله اعراف حجاب و از جمله توجیان جهنم باشند و نبودند
باقی بر انکار ربوبیت که در سابق داشتند تا کافر شوند پس واجب شود برای ایشان
آتش جهنم یعنی که از جمله اعراف حجاب نباشند پس ایشانند که بر آن حالت آخر
یا عذاب میکند الله تعالی ایشان را و یا بازگشت میکند رحمت خود بر ایشان دوم اصل
قال ابو جعفر عليه السلام المرجون قوم كانوا مشركين فقتلوا مثل حمزة وجعفر واشباههما
من المؤمنين ثم انهم بعد ذلك دخلوا في الاسلام فوحدوا الله وتركوا الشرك
شرح مضمون این موافق ظاهر است از شرح سابق اصل ولم يكونوا يؤمنوا
فيكونوا من المؤمنين ولم يؤمنوا فتجب لهم الجنة ولم يكفروا فتجب لهم

از صنف اول از جمله شش صنف مذکور در حدیث اول باب اصناف الناس است ایمان عبارت از امری که مذکور است در آیه سوره مائده و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین و بیان شد در حدیث پنجم باب الکفر که باب صد و سی و نهم است لم تؤمنوا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم م

ای یوقف و بر قرار م

تا آخر م

النار فهم على تلك الحال مرجون لامر الله شرح توسط فعل ناقص میان حرف نفی وفعل
مضارع برای افاده استبعاد ایمان است در زمان شرک یعنی که در زمان شرک آنقدر
مصر بر شرک بودند که در خود احتمال ایمان نمیدادند ولهذا در ابتدای اسلام خود
مومن خالص نشدند که ولم یومنوا برای افاده اینست که در اواسط واواخر زمان
اسلام خود نیز مومن خالص نشدند وباقی ظاهرست از شرح حدیث سابق باب صد
هفتاد و چهارم اصل البیان اصحاب الاعراف شرح گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث
هشتم باب هفتم که باب معرفة الامام والرد الیه است بیان قول امیر المؤمنین علیه السلام
که نحن الاعراف وبیان انکه اصحاب الاعراف جمعی از شیعه امامیه اند که بسبب گناه
در روز قیامت از جمله طوائف حجاب خواهند بود وایشان دو قسمند اول جمعی که گناه
ایشان بسیارست تا بحدی که مساوی حسنات ایشانست وحدیث اول این باب بیان
این قسمست دوم انکه گناه ایشان کمست وحدیث دوم این باب در بیان این قسمست
مخفی این باب بیان شیعیان ائمه اهل البیت علیهم السلام است که برای گناه در حجاب
مانده اند در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال قال لی ابو جعفر
علیه السلام ما تقول فی اصحاب الاعراف فقلت ما هم الا مؤمنون او کافرون
ان دخلوا الجنة فهم مؤمنون وان دخلوا النار فهم کافرون فقال والله ما هم
بمؤمنین ولا کافرین ولو کانوا مؤمنین لدخلوا الجنة کما دخلها المؤمنون ولو
کانوا کافرین لدخلوا النار کما دخلها الکافرون ولکنهم قوم استوت حسناتهم
وسیئاتهم فقصرت بهم الاعمال وانهم لکما قال الله عز وجل فقلت امن اهل
الجنة هم او من اهل النار فقال اترکهم حیث ترکهم الله قلت افترجئهم
قال نعم ارجئهم کما ارجاهم الله ان شاء ادخلهم الجنة برحمته وان شاء
ساقهم الى النار بذنوبهم ولم یظلمهم فقلت هل یدخل الجنة کافر قال لا قلت

این باب بیان اصحاب الاعراف
ست که در شرح صفت که بیان نشوند در شرح
اول باب اصناف الناس که باب
صد و شصت و چهارم است

هل یدخل النار الا کافر قال فقال لا الا ان یشاء الله یا زرارة انی اقول ما شاء الله
وانت لا تقول ما شاء الله اما انک ان کبرت رجعت وتحللت عنک عقدک
شرح این گذشت با اندک تغییری در حدیث دوم باب صد و هفتاد و یکم دوم اصل
قال ابو جعفر علیه السلام الذین خلطوا عملا صالحا واخر سیئا فاولئک قوم مؤمنون
یحدثون فی ایمانهم من الذنوب التی یعیبها المؤمنون ویکرهونها فاولئک
عسى الله ان یتوب علیهم شرح فی در فی ایمانهم بمعنی مع است یا برای ظر
فیت است یا برای من اسم است بمعنی بعض ومفعول یحدثون است انشاء
بعض گناه ایشان یعیبها بعین بی نقطه ویاء دو نقطه در پایین وباء یک نقطه است یعنی
گفت امام محمد باقر علیه السلام جمعی که مخلوط کردند توبه کی جمعند که امتحان کردند
عمل صالح را که تصدیق بوجوب امام مفترض الطاعة است در هر زمان خواه رسول
وخواه وصی رسول وعمل دیگر را که بدست مثل لمم یعنی کبیره ومثل صغیره پس ایشان جمعیند
که مؤمنند یعنی که اصرار بر کبیره نکرده اند تا کافر شوند احداث میکنند با وجود
ایمان خود بعض گناهانی را که عیب میکنند انها را مؤمنان وناخوش میشمرند
انها را پس ایشان کسانند که الله تعالى گفته که شاید که الله تعالى بازگشت کند برحمت خود
بر ایشان باب صد و هفتاد و پنجم اصل باب فی صنوف اهل الخلاف شرح این باب
در بیان اقسام مخالفان شیعه امامیه در نسخه دیگر چنین است باب ذکر القدریه
والخوارج والمرجئه واهل البلدان در این باب شش حدیث است اول اصل عن رجل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لعن الله القدریة لعن الله الخوارج لعن الله المرجئة
لعن الله المرجئة قال قلت لعنت هؤلاء مرة مرة ولعنت هؤلاء مرتین
قال ان هؤلاء یقولون ان قتلتنا مؤمنون فدماؤنا متلطخة بثیابهم
الى یوم القیامة ان الله حکى عن قوم فی کتابه لن نؤمن لرسول حتى یأتینا

خلطوا عملا صالحا واخر سیئا یعنی اشتوب حسناتهم
پس این برابر بیان اصحاب الاعراف وبیان
تقریب این حدیث مذکور شده در بحث عنوان این
باب مخصوص بعضی آیه سوره توبه است که ا
اخر خوانده لو نهم خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسى الله
ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم اگرچه ظاهر
الفاظ حدیث بهم است دلیل آنکه این در
سنت میان دیگری چنانچه گذشت در حدیث
اول باب اصناف الناس

بقربانٍ تأكله النار قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم إن كنتم
صادقين قال كان بين القاتلين والقائلين خمسمائة عام فألزمهم الله القتل
برضاهم ما فعلوا شرح لن نؤمن نقل بالمعنی است چه در سوره آل عمران چنین است
الذين قالوا إن الله عهد إلينا ألا نؤمن يعني روایت است از مروی از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت لعنت کناد الله تعالی قدریه را که میگویند که فعل بنده
بقدرت خود است یعنی که تمام تدبیر آن با بنده است و بنده مستقل در قدرت بر فعل
خود است و فعل او در تحت مشیت و ارادت و قدر و قضا و اذن الله تعالی نیست
لعنت کناد الله تعالی خوارج را که میگویند که وجود امام در هر عصری در کار نیست
و میگویند بنده بعمل بکتاب الله کافیست و هر چند که جاهل و بی بصیرت باشد کافیست
و لعنت کناد الله تعالی مرجئه را لعنت کناد الله تعالی مرجئه را که میگویند ایمان
محض علم بتصدیق جمیع ما جاء به الرسول است و اعمال قلب و اعضا دیگر اصلا داخل
ایمان نیست پس ایمان جبرئیل و میکائیل و ایمان افسق فساق در یکی بی قوت و ضعف است
چنانچه گذشت در کتاب الحجة در باب صدوم و مرکب باب ما امر النبي صلی الله علیه و آله
بالنصيحة لأئمة المسلمين واللزوم لجماعتهم ومن هم است راوی گفت گفتم لعنت
کردی قدریه و خوارج یکبار و لعنت کردی مرجئه را دوبار گفت بدرستی که مرجئه
میگویند که بدرستی که قاتلان ما ائمه هدی مؤمن‌اند پس خونهای ما چکیده بجامه‌های
ایشان تا روز قیامت بیان این آنکه الله تعالی حکایت کرده از جمعی در کتاب
خود در سوره آل عمران که گفتند هرگز نمیگرویم برای رسولی تا آنکه آورد نزد ما قربانی
که آتشی از آسمان آید آنرا فرا گیرد بگو بتحقیق آوردند رسولان پیش از من
معجزات را و آنچه را که گفتید پس چرا کشتید ایشان را اگر راست میگفتید باشید در دعوی
و فایده بیان الله تعالی اعلم گفت میان جمعی که کشتند و جمعی که این سخن را

گفتند

و برودی طن و اختلاف از روی طن ... چنانکه بیان شد در شرح ... باب صد ... م

کلیار م

گفتند پانصد سال بیش و کردن ایشان اند اخت الله تعالی کشتن رسولان بسبب
پسندکردن ایشان آنچه را که آن کشندگان رسولان کردند بتمکین ظالمان و تغافل
از نهی از منکر و سخنهای ناحق که باعث قتل ایشان شد دوم اصل سألت أبا عبد الله
عليه السلم عن أهل البصرة ما هم فقلت مرجئة وقدرية وحرورية فقال لعن الله
تلك الملل الكافرة المشركة التي لا تعبد الله على شيء شرح این گذشت در حدیث
سیزدهم باب صد و شصت و پنجم سیوم اصل عن أبي عبد الله عليه السلم قال أهل الشام
شر من أهل الروم وأهل المدينة شر من أهل مكة وأهل مكة يكفرون بالله جهرة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اکثر اهل شام که خود را نسبت باسلام میدهند
و عداوت اهل البیت علیهم السلم میورزند از اکثر اهل روم که برده‌ی ترسااند بدترند
و عداوت اهل البیت ندارند و اکثر اهل مدینه که خود را نسبت بتشیع میدهند
و مخالفت ائمه خود میکنند بسبب ترک تقیه و مانند آن بدترند از اکثر اهل
مکه چه مکه تابعان ائمه ضلالت‌اند و اکثر اهل مکه کافر میشوند بالله تعالی آشکارا
یعنی که مستضعف نیستند و مخالفت میکنند محکمات قرآن را که در آنها نهی از اختلاف
از روی ظن و امر به پیروی ائمه عالمین بجمیع احکام الهی هست و فهمیده‌اند
و از جمله کفر آشکارا ایشان اینکه روز عاشورا که دهم محرم است و روز قتل
حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلم است نزد ایشان عیدی بزرگست و در آن روز
در کعبه را میگشایند و آن را بعاندا زاعیا الفتح مینامند و اشعار بشادی و فتح
مکه و بدیه میکنند و واعظان ایشان بر منبرها دروغی چند در مبارکی بودن
آن روز میگویند و سفارش توسعه بر عیال در آن روز میکنند چهارم اصل عن
أحدهما عليهما السلم قال إن أهل مكة ليكفرون بالله جهرة وإن أهل المدينة
أخبث من أهل مكة أخبث منهم سبعين ضعفا شرح مضمون اول ظاهر است

من الی مسروق قال م

بوزند م

برودی طن و اختلاف از روی طن باب سم

اخبث م با ... م

ازشرح سابق تفاوت اینست که اینجا بیان شده که بدتر بودن اکثر اهل مدینه از اکثر اهل مکه
هفتاد برابر است پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم اهل الشام شر ام اهل الروم
فقال ان الروم کفروا ولم یعادونا وان اهل الشام کفروا وعادونا شرح این
ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا تجالسوهم یعنی المرجئة لعنهم الله ولعن مللهم المشرکة الذین
لا یعبدون الله علی شیء من الاشیاء شرح المجالسة همنشینی بعنوان
همصحبتی یعنی المرجئة کلام راویست که در میان کلام امام درآمده برای
تفسیر ضمیر منصوب در لا تجالسوهم مرجئة دو معنی دارد یکی جمعی که ایمان را محض
علم بصدق ما جاء به الرسول میشمرند چنانچه گذشت در حدیث اول و دوم این
باب دیگری جمعی که تاخیر کردند امامت امیر المؤمنین را و اینجا هر دو مناسب است
لعنهم الله تا آخر جمله خبریه است برای استیناف بیانی و میتواند بود که جمله دعائیه
باشد مللهم یعنی اهل مللهم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
گفت همصحبتی ایشان باعث خذلان خدا میشود و سهل انگاری در دین خود میشود
و لعنت کرده اهل مذاهب ایشانرا که مشرکند جمعیند که عبادت نمیکنند الله تعالی
بچیزی از چیزها باین معنی که جمیع عبادات ایشان باطلست باب صد و هفتاد و ششم
اصل باب المؤلفة قلوبهم شرح این باب بیان جمعیست که باید الفت کرد
دلهای ایشان با اهل حق بدادن مال ایشان و مذکورند در قول الله تعالی در سوره
توبه انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة
قلوبهم در آنکه مؤلفه قلوبهم جمعی از اهل شک کنند و شک یعنی اضطراب خاطر
نیز یعنی عدم علم و ظن میان این انکه اهل شک بر سه قسمند اول جمعی که مدار ایشان
بر طمع گرفتن مال است از اهل حق اگر بعمل آید خوب والا ترسیکردند ایشانرا

مؤلفه

جمیع

و اشارتست بآیه سوره بقره ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون

نکنید با ایشان میخواست هر چه را لعنت کرده ایشانرا الله تعالی بخداوندان خود بس همصحبتی صح

مؤلفه قلوبهم میباشند دوم جمعی که مدار ایشان بر فال نیک و فال بد ست چشم
بر وسعت حال دارند از الله تعالی اگر وسعت بهم رسید خوب و اگر عکس شد
ترسیکردند و ایشانرا من یعبد الله علی حرف میباشند و می آید در باب بعد
سیوم معارون و بیان ایشان می آید در باب صد و هشتاد و دوم و مؤلفه
بر سه قسمند اول جمعی که اضطراب خاطر دارند در رسالت و این قسم مذکورست
در حدیث دوم این باب و اول پنجم این باب دوم جمعی که اضطراب خاطر دارند در ولایت
و مانند آن دارند و این قسم مذکورست در حدیث دوم این باب سوم جمعی که
اضطراب خاطر در بعض افعال اهل حق دارند بی اضطراب خاطر در رسالت
یا ولایت یا مانند آن و این قسم مذکورست در حدیث چهارم این باب و در این
باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المؤلفة قلوبهم قوم وحدوا الله
و خلعوا عبادة من دون الله ولم یدخل المعرفة قلوبهم ان محمدا رسول الله فکان
رسول الله صلی الله علیه واله یتألفهم و یعرفهم لکیما یعرفوا و یعلمهم شرح
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت جمعی که الفت داده شده است دلهای ایشان
و مذکورند در آیت صدقات در سوره توبه جمعیند که لا اله الا الله گفتند و ترک
و بیزاری کردند از کردن خود حلقه عبادت کسی دیگر غیر الله تعالی را و داخل نشد
در دلهای ایشان شناختن اینکه محمد رسول الله است باین معنی که اضطراب خاطر داشتند
در آن و رسول الله صلی الله علیه واله الفت با خود میداد ایشانرا بمال و میشناسانید
عن مستضعفان ایشانرا رسالت خود تا اعتراف کنند به دل بآن و تعلیم میکرد
مستضعفان ایشانرا دوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن
قول الله عز و جل والمؤلفة قلوبهم قال هم قوم وحدوا الله عز و جل و
خلعوا عبادة من یعبد من دون الله وشهدوا ان لا اله الا الله

الله

من بکسر میم اسم است بمعنی بعض و مضاف الیه است دون مجرور و بمعنی غیر است ان المعرفة علم یقینی ان بفتح همزه و تشدید نون منصوب بتقدیر لام است و ظرف متعلق بالمعرفة است بعض نسخ

وَأَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُمْ فِي ذٰلِكَ شُكَّاكٌ فِي بَعْضِ مَا جَاءَ
بِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَمَرَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يَتَأَلَّفَهُمْ
بِالْمَالِ وَالْعَطَاءِ لِكَيْ يَحْسُنَ إِسْلَامُهُمْ وَيَثْبُتُوا عَلَى دِينِهِمُ الَّذِي دَخَلُوا فِيهِ وَأَقَرُّوا
بِهِ شرح فی در فی ذلک بمعنی مع است یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر ع
زراره گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره توبه والمؤلفة قلوبهم امام
گفت ایشان جمعی‌اند که بوحدانیت الله عز و جل با شک قائل شدند و بیرون کردند از
کردن خود عبادت کسی را که معبود نیست [عبادت کرده میشود از محمد م] جز الله تعالی و گواهی دادند اینکه مستحق عبادت
نیست مگر الله تعالی و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله بر جایی که ایشان
با وجود آن شک کنندگان بودند در بعض آنچه آورده محمد صلی الله علیه و آله الخ پس
اینکه رسول را امر کرد که برای رعایت مصلحت چیزی گویند که الله تعالی امر کرده با آن و واقع
امر نکرده باشد یعنی امر کرد الله تعالی [عز و جل] نبی خود را صلی الله علیه و آله که الفت با خود دهد ایشان را [را]
عالی که غنیمت شده و بخشش زیاد از قبل حصه ایشان تا خوب شود اسلام ایشان و ثابت
قدم شوند در دین اسلام که داخل شده‌اند در آن و اقرار با آن کرده‌اند یا بمعنی که در اهل
تسلیم شوند اصل وَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ حُنَيْنٍ تَأَلَّفَ رُؤَسَاءَ الْعَرَبِ
مِنْ قُرَيْشٍ وَسَائِرِ مُضَرَ مِنْهُمْ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَعُيَيْنَةُ بْنُ حِصْنٍ الْفَزَارِيُّ وَأَشْبَاهُهُمْ [هم]
مِنَ النَّاسِ فَغَضِبَتِ الْأَنْصَارُ وَاجْتَمَعَتْ إِلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَانْطَلَقَ بِهِمْ إِلَى رَسُولِ
اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْجِعْرَانَةِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَتَأْذَنُ لِي فِي الْكَلَامِ فَقَالَ نَعَمْ
فَقَالَ إِنْ كَانَ هٰذَا الْأَمْرُ مِنْ هٰذِهِ الْأَمْوَالِ الَّتِي قَسَمْتَ بَيْنَ قَوْمِكَ شَيْئاً أَنْزَلَهُ [الله]
رَضِينَا بِهِ وَإِنْ كَانَ غَيْرَ ذٰلِكَ لَمْ نَرْضَ شرح مضر بضم میم و فتح ضاد با نقطه
وراء بی‌نقطه پدر قبیله عظیم از عرب است جد پدر معد پدر قبیله عظیم دیگر
از عرب است و قریش از جمله قبائل مضر است فزاره بفتح فا و زای با نقطه والف

وراء

والف وراء بی‌نقطه پدر قبیله ایست از غطفان بفتح غین با نقطه و فتح طاء بی‌نقطه و فاء غطفان
پدر قبیله ایست از قیس بفتح قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه و قیس پدر
مضر است و اشباههم منصوب و معطوف بر رؤساء است و ضمیر راجع برؤساست یا بجر و
معطوف بر قریش است و ضمیر راجع بقریش و سائر مضر است عباده بضم عین بی‌نقطه
و تخفیف باء یک نقطه است جعرانه بکسر جیم و کسر عین بی‌نقطه و تشدید راء بی‌نقطه جایی است [و سکون عین بی‌نقطه و تخفیف را بی‌نقطه و کاف م]
در چهار فرسخی مکه در راه طائف یعنی و بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز حنین
الفت با خود داد بدادن مال سرداران عرب را از جمله قریش و باقی قبیله مضر آن از سرداران [از جمله م]
بود ابو سفیان بن حرب که از قریش است و عیینه بن حصن فزاری که از سایر مضر است
و مانند ایشان از مردمان پس غضبناک شدند اهل مدینه و جمع شدند نزد سعد بن
عباده که رئیس قبیله خزرج بود پس برد ایشان را سوی رسول الله صلی الله علیه و آله در
جعرانه پس گفت ای رسول الله صلی الله آیا رخصت میدهی مرا در سخن پس گفت آری پس
سعد گفت اگر باشد این کار از جمله کارهای متعلق باین مالها که قسمت کردی میان جماعت
خود از معین چیزی که نازل ساخته آن را الله تعالی راضی میشویم بآن و اگر باشد غیر آن را
نمیشویم اصل قَالَ زُرَارَةُ وَسَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَكُلُّكُمْ عَلَى قَوْلِ سَيِّدِكُمْ سَعْدٍ فَقَالُوا سَيِّدُنَا اللهُ وَرَسُولُهُ ثُمَّ
قَالُوا فِي الثَّالِثَةِ نَحْنُ عَلَى مِثْلِ قَوْلِهِ وَرَأْيِهِ قَالَ زُرَارَةُ فَسَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ
فَحَطَّ اللهُ نُورَهُمْ وَفَرَضَ لِلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ سَهْماً فِي الْقُرْآنِ شرح حط بحای بی‌نقطه
و تشدید طای بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم از باب نصر است النور بفتح نا ... [بضم نون و سکون م]
واو و راء بی‌نقطه مصدر باب نصر از جا بر آمدن و جستن و زبانه کشیدن و درخشیدن
نکوهیدن مانند آن را ای پست کرد و همه اینجا مناسب است یعنی گفت زراره شنیدم از امام
محمد باقر علیه السلام میگفت که پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله ای گروه انصار آیا جمیع [شما]

وبحق بزرگ نماید که حدیث برگفتند بزرگ ما الله تعالی و رسول او ست بعد از ان
چون تکرار این سوال شد گفتند در باب کما و مثل بحق سعد و صلاح دید او بیم گفت
انتهای ایت زا
نزد او پس [illegible] کرد الله تعالی از جانب آمدند انصار رجوع و قرار داد برای مؤلفة قلوبهم حصه
در قرآن در سوره توبه از صدقات فرضیه که اموال مسلمانان بوده و نزد امام جمع شده
جبر جای غنایم که اموال مشرکان بوده و بیان این آیت می آید در کتاب الزکوة در حدیث
اول باب اول سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال المؤلفة قلوبهم لم یکونوا قط اکثر منهم
الیوم شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت جمعی که با یشان الفت داده شود دلهای
ایشان بمال نبوده اند هرگز بیشتر از ایشان امروز چهارم اصل عن اسحق بن غالب قال قال ابو
عبد الله علیه السلم یا اسحق کم تری اهل هذه الآیة ان اعطوا منها رضوا وان لم
یعطوا منها اذا هم یسخطون قال ثم قال هم اکثر من ثلثی الناس شرح روایتست از اسحق
غالب گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای اسحق چه مقدار می یابی اهل این آیت در
سوره توبه که اگر داده شوند از صدقات راضی میشوند از رسول علیه السلم و اگر داده نشوند
از صدقات ناگاه ایشان آزرده میشوند از رسول اسحق گفت بعد از ان
امام گفت اهل این آیت از جمله مردم این زمانه بیشترند از دو حصه مردم اشارتست
بانکه این آیت نازل شده در مؤلفة قلوبهم که رعایت با مانند ریاست داشته اند
اما جاریست تا آخر الزمان در امثال کو چه ریاست اصلا نداشته باشند پنجم اصل قال
ابو عبد الله جعفر علیه السلم ما کانت المؤلفة قلوبهم قط اکثر منهم الیوم شرح معنی
این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب اصل وهم قوم وحدوا الله وخرجوا
من الشرك ولم تدخل معرفة محمد صلی الله علیه وآله قلوبهم وما جاء به فتالفهم
رسول الله صلی الله علیه وآله شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث دوم این
باب اصل وتالفهم المؤمنون بعد رسول الله صلی الله علیه وآله لکیما یعرفوا

شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت [illegible] و خاموش شد

شرح

شرح والفت با خود دادند ایشان را مؤمنان بعد از رسول الله صلی الله
علیه وآله تا اعتراف کنند بدین حق که ولایت اهل البیت علیهم السلم باشد باب [illegible]
هفتم اصل باب فی ذکر المنافقین والضلال وابلیس فی الدعوة شرح نی در ف الدعوة
برای بیان است الدعوة بفتح و کسر دال بی نقطه و سکون عین بی نقطه اسم ادعا است یعنی
دعوی کردن است یا بر وزن افتعال است یعنی دعوی چیزی بر خود یعنی این باب بیان مذکور
ساخت الله تعالی یا ایها الذین آمنوا منافقان و اهل ضلالت را که بیان شد در
حدیث دوم باب اصناف الناس و مذکور ساخت الله تعالی ابلیس را در یا ملائکه [illegible]
دعوی منافقان اهل ضلالت مؤمن بودن را برای خود و بسبب دعوی ابلیس ملائکه بودن
را برای خود در این باب یک حدیث است اصل عن جمیل قال کان الطیار یقول لی
ابلیس لیس من الملائکة وانما امرت الملائکة بالسجود لآدم فقال ابلیس لا اسجد فما لابلیس
یعصی حین لم یسجد ولیس هو من الملائکة قال فدخلت انا وهو علی ابی عبد الله علیه السلم
قال فاحسن والله فی المسألة فقال جعلت فداك ارایت ما ندب الله عز وجل الیه
المؤمنین من قوله یا ایها الذین آمنوا ادخل فی ذلك المنافقون معهم قال نعم والضلال
وکل من اقر بالدعوة الظاهرة وکان ابلیس ممن اقر بالدعوة الظاهرة معهم شرح
الملائکة جمع ملك جمع مالك [illegible] طاعت الهی اند با سنیکه کمال اقرار بملکوت الله
[illegible] و مهیای [illegible] الهی اند و از اقتضای طبع بشری خالی اند و جمعی میگویند که
اصل ملک ملأك بفتح میم و سکون لام و فتح همزه بوده یعنی پیغام رساننده و ظاهر
حدیث خلاف آنست [illegible] تقدیر این معنی عرض افراد خود دست مثل مؤمن که عرض
افراد خود دست بوده اند بود که شخصی باعتقاد جمعی حقیقتا [illegible]
باشد و در علم الهی چنان نباشد چنانچه ابلیس بود و بیان شد در حدیث ششم باب
صد و بیست و سوم و ایضا میتواند بود که شخصی وقتی ملك باشد و وقتی نباشد الخ

الذکر اراده چیزی بلفظی و مصدر مضاف بمفعول است مراد
بمفعول چهار صنف آخر از جمله شش صنف مذکور در
باب اصناف الناس است [illegible] طرفت است
الدعوة بفتح و ضم دال منقوطه و سکون عین منقوطه
خواندن بسوی طعام و مراد اینجا خواندن [illegible]

محتمل اینست که ملائکه جمع ملاک بفتح و کسر میم و تخفیف لام
و الف باشد بمعنی بعث نظام جهان و ملک بفتح میم و
فتح لام مخفف ملاک باشد [illegible] طاهری گفته
ملاک الامر و بکسر قوام الذی یملک به و گفته الملائکة
واحد الملاک و الملائکة [illegible] باشد کرامات ایشان و سایقیه برای تدبیر [illegible]
امور خلایق را

و مخاطب بخطاب ملائکه بوده

لیس من الملائکة [illegible] سوره کهف کان من الجن

برای انتهاست و من در من قوله برای بیبتناست و میتواند بود که الی بمعنی عند باشد

و من تبیینیه باشد یا در بالدعوة برای سببیت است صدق الله ثنا یعنی روایتست از

جمیل گفت که طیار میگفت مرا بوبصیر تعجب که ابلیس نیست از ملائکه و جز این نیست که مامور شدند

ملائکه بسجده برای ادم پس گفت ابلیس که سجده نمیکنم چنانچه مذکورست در سوره بقره

و بنی اسرائیل وطه پس چرا ابلیس عاصی شود وقتی که سجده نکرد و حال آنکه او از ملائکه

نیست جمیل گفت پس داخل شدم من و او بر امام جعفر صادق علیه السلام جمیل گفت پس خوب

رعایت آداب کرد طیار بخدا قسم در سوال یعنی که چون این سخن که ابو بصیر میگفت بصورت

اعتراض بر قرآن بود از آن عدول کرد و چیزی بکو پرسید که آنچه در آن جواب باشد

اینجا بر جواب شود یا نبی و شرح پرسید که گفت قربانت شوم خبر ده مرا که آنچه خوانده

و تکلیف کرده الله عز و جل سوی آن مومنان را بقول او که یا ایها الذین امنوا آیا داخل

شده اند در ان مکلفین و تکلیف آن منافقان یا جمیع دیگر که مومن شده در واقع

امام گفت آری ایشان داخلند و اهل ضلالت نیز داخلند و هر کس که اقرار کرده

بربوبیت رب العالمین و رسالت رسول و بوسیله دعوی ظاهر که بزبان بنی داخلست

و بود ابلیس از جمله کسی که اقرار کرد بکمال ملکوت الله تعالی یا ملائکه در آسمان مخفی نماند

که این سخن مبنی بر علم امامست با آنکه سوال طیار برای حجت و میتوانی بود که برای

ذکر نظیری باشد تا محل سوال واضح شود **باب صد و هفتاد و ششم اصل باب فی قوله**

تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف شرح این بابست در بیان قول

الله تعالی در سوره حج و از جمله مردم کسی است که عبادت میکند الله تعالی را بر کنار

یا بمعنی که انتظار فال نیک و فال بد میکشد و فرق میان این فرقه و میان مولفة

قلوبهم و معاونان بوجوه آنکه مرتبه از اهل شکند مذکور شده در شرح عنوان

باب صد و هفتاد و ششم در این باب دو حدیثست **اول اصل** عن الفضیل و زرارة

به اکثر من یعبد الله علی حرف در سه قسم اند اول جمعی که بر نخوردند ایشان را عهد از اسلام چیزی و ترک فتنه و ایشان جمعی از اصحاب اعراف اند که مذکور شدند دوم جمعی که بر خوردند ایشان را چیزی و ایشان مرتد شدند سیوم جمعی که بر خوردند ایشان را فتنه و ایشان کافر اند

عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز و جل ومن الناس من یعبد الله علی حرف

فان اصابه خیر اطمان به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا

والآخرة قال زرارة سألت عنها ابا جعفر علیه السلام **شرح** روایتست از فضیل

و زراره از امام محمد باقر علیه السلام در قول الله عز و جل در سوره حج و از جمله مردم کسی است

که عبادت میکند الله تعالی را بر کناره پس اگر بخورد او را خوبی قرار گیرد دل

او بسبب آن خوبی و اگر بخورد او را آزمونی برگشت برو راهی که رو دل او در سوی شرک

اشارتست بآنکه شک او هیئت شرک چنانچه هیئت ایمان خالص بر بیان داده

بسبب آن دنیا و آخرت را بسبب برگشتن گفت زراره پرسیدم از این آیت امام محمد باقر

علیه السلام را ذکر این در اینجا برای اشعار بآنست که لفظ این حدیث موافق روایت زراره است

و فضیل بلفظی دیگر روایت کرده و مضمون هر دو یکیست **اصل** فقال هم قوم عبدوا الله

وخلعوا عبادة من یعبد من دون الله وشکوا فی محمد صلی الله علیه وآله وما

جاء به فتکلموا بالاسلام وشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله

واقروا بالقرآن وهم فی ذلک شاکون فی محمد وما جاء به ولیسوا شکاکا فی الله

عز و جل **شرح** پس امام علیه السلام گفت ایشان جمعیند که عبادت کردند الله تعالی

و بیرون کردند از کردن خود حلقه عبادت معبود غیر الله تعالی را و شک کردند

در رسالت محمد صلی الله علیه وآله و در آنچه آورد و آنرا از جانب الله تعالی

بآن نجسبیدند و اضطرابی در دل ایشان بود در عمل بآن و این منافات نداد

با علم ایشان برسالت و صدق آنچه آورده پس بزبان آوردند کلمه اسلام را و گواهی

دادند بآنکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تعالی و آنکه محمد رسول الله تعالی است

و اقرار کردند بقرآن در حالی که ایشان در آن اقرار از صاحبان اضطراب شدند

و در رسالت محمد و صدق آنچه آورد آنرا و نیستند صاحبان اضطراب در الله عز و جل

من یعبد عبارت از ارباب احبار و رهبان که مذکوره در آیه سوره توبه و اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و گذشت در حدیث پنجم باب الشرک که باب صد و بیست و نهم است مراد بشک التجا ضد یقین است و منافات ندارد با علم و ظن *ضعیف*

جل

اصل قال الله تعالی ومن الناس من یعبد الله علی حرف یعنی علی شک فی محمد صلی الله
علیه وآله وما جاء به فان اصابه خیر یعنی عافیة فی نفسه وماله وولده اطمأن
به ورضی به وان اصابته فتنة بلاء فی جسده وماله تطیر وکره المقام علی الاقرار
بالنبی فرجع الی الوقوف والشک فنصب العداوة لله ولرسوله والجحود بالنبی صلی الله
علیه وآله وما جاء به شرح ظاهر است که معنی الی الوقوف علی الوقوف باشد و اینکه
مسوی شده باشد یعنی گفت الله تعالی که از جمله مردم کسی هست که عبادت میکند الله تعالی
بر کناره میخواهد این که عبادت میکند بر شک در محمد صلی الله علیه وآله و آنچه آورده
آن را پس اگر برخورد او را خوبی میخواهد این که برخورد او را فراغتی در خود شوو مالش
و فرزندش قرار میگیرد بآن و راضی میشود بآن از تند دل برسالت رسول و صدق آنچه
آورده به سبب آن و اگر برخورد او را آزمودی که بلائی است در بدن او و مال
او و فرزند او فال بد میگیرد اقرار به نبوت نبی را و ناخوش میگیرد مستمر بودن بر اقرار
بنبی را صلی الله علیه وآله پس بر میگردد در راه ایستادگی و اضطرابی که داشت و بر پا میکند
دشمنی را برای الله تعالی و برای رسول او و انکار نبی را صلی الله علیه وآله و آنچه آورده
آن را از جانب الله تعالی دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال سألته عن قول الله
عز وجل ومن الناس من یعبد الله علی حرف قال هم قوم وحدوا الله وخلعوا
عبادة من یعبد من دون الله فخرجوا من الشرک ولم یعرفوا ان محمدا صلی الله
علیه وآله رسول الله فهم یعبدون الله علی شک فی محمد وما جاء به شرح
این ظاهر است از شرح سابق اصل فاتوا رسول الله صلی الله علیه وآله وقالوا ننظر
فان کثرت اموالنا وعوفینا فی انفسنا واولادنا علمنا انه صادق وانه رسول الله
وان کان غیر ذلک نظرنا شرح پس آمدند اهل شک مذکور نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله و با خود گفتند که انتظار میکشیم پس اگر بسیار شد مالهای ما و فراغت بخشد

شدیم

شدیم در بدنهای ما و فرزندان ما میدانیم که او راست گوست و اینکه او رسول
الله است و اگر شد غیر آن فکر میکنیم و بر میگردیم مخفی نماند که در عامهٔ نسخ نظر با
و ظاء با نقطه در او بنقطه است و آن تصحیف است اصل قال الله عز وجل فان اصابه
خیر اطمأن به یعنی عافیة فی الدنیا وان اصابته فتنة یعنی بلاء فی نفسه وماله
انقلب علی وجهه انقلب علی شکه الی الشرک خسر الدنیا والآخرة شرح این ظاهر است
از شرح سابق اصل ذلک هو الخسران المبین یدعو من دون الله ما لا یضره وما
لا ینفعه قال ینقلب مشرکا یدعو غیر الله ویعبد غیره فمنهم من یعرف فیدخل
الایمان قلبه فیؤمن ویصدق ویزول عن منزلته من الشک الی الایمان
ومنهم من یثبت علی شکه ومنهم من ینقلب الی الشرک شرح آن نوبان از
دنیا و آخرت آشکاری ظاهر بیان این آنکه میخواند غیر الله تعالی
چیزی که ضرر نمیکند باختیار خود او را و چیزی که نفع نمیرساند باختیار خود
او را امام گفت مراد اینست که بر میگردد مشرک میخواند غیر الله تعالی
و او عبادت میکند غیر الله تعالی را پس از این آیت ظاهر شد که اهل شک
سه قسمند بعضی از ایشان کسی است که میشناسد بدل رسالت را به سبب برخی
چیزی داخل میشود ایمان در دل او پس مؤمن خالص میشود و تصدیق رسول
میکند و بر میگردد از مرتبه که داشت که شک است بسوی ایمان خالص و بعضی
ایشان کسی است که میماند بر شک خود و در انتظار است چون هنوز برنخورده
او را نه خیری و نه فتنه و بعضی ایشان کسی است که بر میگردد بسوی شرک
بسبب برخوردن فتنه باب صد و هفتاد و نهم اصل باب نادر شرح باب مضاف
نیست یعنی این باب حدیثی غریب است در این باب بل حدیث است اصل
سمعت ابا علی علیه صلوات الله علیه یقول واتاه رجل فقال له ما ادنی ما یکون

شرح این ظاهر است از شرح سابق اصل

شرح محتمل است که تکرار ما در ما لا یضره [illegible] ... هر چیزی که ضرر کند ... نفع غالب بر ضرر و هیچ چیز خارج از این دو مفهوم نیست ... ابن هشام در مغنی اللبیب در باب اول ... و در باب دوم ... اعراب ... در روز قیامت و عبادت میکند در دنیا غیر او را که دعوت میکند اصل

عیناک بمنزلهٔ ... رسالت او را

او ما در مشتق ... مراد است ... از برگ ... که رسول الله ...

عن زراره

مراد به وقت ... معرفت ...

نظر ... مضارع ... [illegible]

به العبد مؤمنا وادنی ما یکون به العبد کافرا وادنی ما یکون به العبد ضالا
فقال له قد سألت فافهم الجواب شرح مفعول یعقول محذوفست و دلالت بر آن
میکند فقال له قد سألت تا آخر گذشت در شرح حدیث اول باب اصناف الناس
که مردم مرتبه قسمند و ظاهر اینست که ادنی من اینجا قدر مشترکست میان مؤمن خالص
و اصحاب الاعراف و اهل خلط عمل صالح و عمل سیئ و مرجون لامر الله است و ادنی
ضلال قدر مشترک میان مستضعف و معارین و من یعبد الله علی حرف
و مؤلفة قلوبهم است یعنی شنیدم از علی صلوات الله علیه که میگفت و ما بعد نبود او
مردی پیش آمد گفت او را که چیست اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده مؤمن و اقل آنچه
میباشد بسبب آن بنده کافر و اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده گمراه و مراد از اقل است
میان آن دو پس علی صلوات الله علیه گفت او را که بتحقیق پرسیدی با معنی که
سؤالی ضرور که دیگر پس بفهم جواب را اصل اما ادنی ما یکون به العبد مؤمنا ان یعرفه
الله تبارک و تعالی نفسه فیقر له بالطاعة و یعرفه نبیه صلی الله علیه و آله فیقر
له بالطاعة و یعرفه نبیه صلی الله علیه و آله فیقر له بالطاعة و یعرفه امامه
و حجته فی ارضه و شاهده علی خلقه فیقر له بالطاعة قلت یا امیر المؤمنین وان
جهل جمیع الاشیاء الا ما وصفت قال نعم اذا امر اطاع و اذا نهی انتهی شرح
اما بفتح همزه و تخفیف میم حرف تنبیه است الجهل نادانی و مراد اینجا نفهمیدنست
یعنی آگاه باش که اقل آنچه میباشد بسبب آن بنده مؤمن آنست که بتوفیق خود بشناساند
او را الله تعالی ربوبیت خود پس اقرار کند برای او بفرمان برداری و بشناساند
او را پیغمبر خود صلی الله علیه و آله پس اقرار کند برای او بفرمان برداری و بشنا
ساند او را امام الله تعالی و برهان ربوبیت او در زمین او و گواه الله تعالی
بر خلق تو پس اقرار کند برای امام بفرمان برداری مراد بشاهد بودن اینست که حجت

اونی افعل التفضیل ناقص واوی باب علم است بمعنی ضعیف بابمستبداد مرتبه مراد مؤمن صنف اول از شش صنف مذکور در باب اصناف الناس است و مراد کافر صنف دوم از آن اصناف الناس است و مراد بضلال قدر مشترک میان چهار صنف دیگر از آنهاست و بودن عدم معرفت امام ادنی بمعنی بر اینست که مرتبه مستضعف ضعیف‌تر از مرتبه صنف دیگر است چنانکه گذشت در حدیث ششم و نهم باب المستضعف که باب صدو هشتاد و دوم است
منه

تبارک

الله تعالی

الله تعالی در روز قیامت یا در دنیا بر بیرون ظن دعوی کنند که شما مخالفت محکمات کتب
میکرده اختلاف از پیروی ظن کرده اید با وجود آنکه میسر بود شما را که مخالفت نکنید بوجود امام
عالم بجمیع احکام در هر زمانی گواه عدالت بر آن دعوی گفتم ای امیر المؤمنین هر چند که
مخالفت کرده باشد در همه چیزها غیر آنچه بیان کردی گفت آری بیان این آنکه چون
مامور شود بچیزی که واجب باشد از جانب الله تعالی یا رسول یا امام اطاعت میکند
بمقتضای اقرار بفرمان برداری و چون نهی کرده شود از چیزی که حرام باشد باز میدارد او
خود را از آن بمقتضای اقرار بفرمان برداری مراد اینست که اصرار بر ترک واجبات
و فعل محرمات نکند و علم بیرون نمیکند کسی را از ایمانی که مراد است اینجا اگر غیر الله تعالی
و رسول و امام شر امری یا نهی کنند که موافق امر و نهی ایشان نباشد و فرمان برد از ایشان
بیرون نمیرود اصل وادنی ما یکون به العبد کافرا من زعم ان شیئا نهی الله عنه
ان الله امر به و نصبه دینا یتولی علیه و یزعم انه یعبد الذی امره به وانما
یعبد الشیطان شرح من زعم تقدیر حال من زعم است ان الله بفتح همزه
و شد نون خبر مبتدای محذوفست بتقدیر حقه ان الله یا ان تکرار ان شیئا
است بنا بر علو ان ما غنمتم من شیء فان لله خمسه یعنی و اقل آنچه میباشد بآن بنده
کافر حال کسی است که گمان کند آنکه چیزی را که نهی کرده الله تعالی از آن چیز که ان انیت
که الله تعالی امر کرده بآن و وا دارد آن را عبادتی با نیتی که عمل بظن خود کند دوست دارد
بر آن کسی را که موافقت با او میکند در آن عمل گمان کند که او عبادت میکند کسی را که
امر کرده او را بآن و حال آنکه جز این نیست که عبادت میکند شیطان را چه اوست که امر کرده
اولیای خود را بعمل بمقتضای ظن در احکام الهی مخفی نماند که تعبیر از پیروی ظن بگمان آنکه
منهی عنه مامور به است از قبیل کنایت است چه پیرو ظن در اعمال بنا بر مدح حکم
او در وی اجتهاد است مخصوص بان با وجود علم باینکه منهی عنه است و تحقیق این شد در شرح

نشانه حجت باشد همگی احکام شریعت را منه

انفعتم کسی طلب تفقه در دین میکند از وجهی اگر امر یا نهی معلوم او نشده معذور است منه

[illegible]

ان

بنا بر آنکه میدانم که منافی آیات جنایت است نیز شیطان است که امر کرده او را بآن
منه

حدیث دوازدهم باب صد و شصت و سوم اصل وادنی ما یکون به العبد ضالا ان لا
یعرف حجة الله تبارک وتعالی وشاهده علی عباده الذی امر الله عز وجل بطاعته وفرض
ولایته قلت یا امیر المؤمنین صفهم لی فقال الذین قرنهم الله بنفسه ونبیه فقال
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم شرح و اقل آنچه می گردد
بآن بنده گمراه اینست که نشناسد حجت الله تبارک وتعالی وگواه او را بر بندگان خویش
آنکه امر کرده الله عز وجل بفرمان برداری او و لازم کرده دوستی و مددکاری او را
گفتم ای امیر المؤمنین بیان کن ایشان را برای من پس گفت جمعی که مقارن کرده ایشان را
الله تعالی باخود و با پیغمبر بیان این آنکه گفت در سوره نساء ای جمعی که مومن شده اید طاعت
کنید الله را و اطاعت کنید رسول را و صاحبان اختیار هر کار را که از شما اند
بیان این آیت شد در کتاب الحجة در حدیث دهم باب شصت و چهارم که باب ما نص الله
عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا است اصل قلت یا امیر المؤمنین جعلنی
الله فداک اوضح لی فقال الذین قال رسول الله صلی الله علیه وآله فی آخر خطبته یوم
قبضه الله عز وجل الیه انی قد ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ما ان تمسکتم بهما
کتاب الله وعترتی اهل بیتی فان اللطیف الخبیر قد عهد الی انهما لن یفترقا حتی
یردا علی الحوض کهاتین وجمع بین مسبحتیه ولا اقول کهاتین وجمع بین المسبحة والوسطی
فتسبق احدیهما الاخری فتمسکوا بهما لا تزلوا ولا تضلوا ولا تقدموهم فتضلوا شرح
ما بمعنی مادام است وان بکسر همزه و خفیف نون ساکن زائده است برای تاکید
از ما یعنی گفتم ای امیر المؤمنین که [illegible] مرا الله تعالی فدای تو ظاهر ساز برای من
حقیقت این سخن را پس گفت جمعیند که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله در آخر خطبه
خود در روزی که گرفت الله عز وجل سوی خود که بدرستی که من بتحقیق گذاشتم در میان شما
دو چیز را که البته گمراه نشوید بعد از من چندانکه متمسک شوید بآن دو چیز یکی قرآن و دیگری

مضمون انی قد ترکت تا آخر گذشت در کتاب الحجة در حدیث دهم باب ما نص الله عز وجل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب شصت و چهارم است
اودامه

عزیزان

عزیزان من اهل بیت من چه بدرستی که نازک کار [illegible] خبر دار بتحقیق اعلام کرده
سوی من که آن دو چیز البته جدا از یکدیگر نمی شوند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض
کوثر جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود که [illegible] است برای بیان جدا نشدن
و گفت و نمی گویم مانند این دو انگشت و جمع کرد میان انگشت شهادت و انگشت میان که در یکید
تا سابق شود یکی از قرآن و اهل بیت بر دیگری پس تابع آن دو چیز شوید تا نلغزید و گمراه
نشوید و پیشی مگیرید بر ایشان به دعوی امامت خود که باعث گمراه کردن شما خواهد بود
باب صد و هشتادم اصل ابن شرح این باب بی عنوان برای کمال مناسبت بباب سابق جدا
اینجا بی حدیث تا نه غوب هست در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله ع
قال ان بنی امیة اطلقوا للناس تعلیم الایمان ولم یطلقوا تعلیم الشرک لکی اذا حملوهم
علیه لم یعرفوه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که خلفای بنی
امیه رخصت دادند برای مردمان که تعلیم کنند بدیگران افعالی را که مقتضای ایمانست مثل
نماز و روزه و رخصت ندادند تعلیم افعالی که مقتضای شرکت مثل پیروی [illegible] از روی ظن ح
تا چون وادارند مردمان را بر مقتضای شرک نشناسند که مقتضای شرکت پنداشته باشند
که مقتضای ایمانست باب صد و هشتاد و یکم اصل باب فی ثبوت الایمان وهل یجوز ان
ینقله الله تعالی شرح ثبوت ایمان شخصی نزد الله تعالی عبارت از این است که الله
از ازل دانسته که با دادن وسعت و قدرت و مقویات ایمان که بقدر شرط [illegible]
سعید و شقی است در نظر جمیع مکلفین و آنست آن شخص اختیار ایمان میکند در
عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی مخذول [illegible] کاری با او کند که باعث این شود که اختیار
کفر کند و ثبوت کفر شخصی نزد الله تعالی عبارت از اینست که الله تعالی دانسته که با وجود
شرائط آن شخص اختیار کفر میکند در عاقبت کار خود مگر آنکه الله تعالی توفیق
با او کند که باعث اختیار ایمان شود یعنی این باب است در بیان آنکه ایمان ثابت نزد الله تعالی

ایمان عبارت از حال [illegible] اول [illegible] مذکور شد در باب اصناف الناس [illegible] ایمان استقرار و رسوخ آنست چنانکه گذشت در کلام مصنف در خطبه [illegible] اراد الله توفیقه وان یکون ایمانه ثابتا مستقرا سبب له الاسباب التی تؤدیه الی ان یاخذ دینه من کتاب الله وسنة نبیه علیه السلام بعلم ویقین وبصیرة فذاک اثبت فی دینه من الجبال الرواسی [illegible] استودعه [illegible] وانه لا یجوز [illegible] معلوم باب [illegible] ح

شرح ایمان [illegible] از الله [illegible]

میباشد و در بیان آنکه جایز است که بر طرف کند ایمان ثابت را الله تعالی بخذلان بانه
در این باب یک حدیث است اصل عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
لم یکون الرجل عند الله مؤمنا قد ثبت له الایمان عنده ثم ینقله الله بعد من الایمان
الی الکفر قال فقال ان الله عز و جل هو العدل انما دعا العباد الی الایمان به لا الی
الکفر و لا یدعو احدا الی الکفر به فمن آمن بالله ثم ثبت له الایمان عند الله لم ینقله الله
عز و جل من الایمان الی الکفر شرح لم برای تعجب است یعنی روایت است از حسین بن
نعیم صحاف گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چی میباشد مرد نزد الله تعالی مؤمن
که بتحقیق ثابت شده برای او ایمان نزد الله تعالی باین معنی که در شرح عنوان باب گذشت
با وجود آن نقل میکند او را الله تعالی بعد از ثبوت ایمانش نزد الله تعالی از ایمان سوی
کفر حسین گفت پس امام برای بیان اینکه این نقل حاوی واقعست گفت بدرستی که
الله عز و جل اوست بغایت عادل جز این نیست که خوانده شد کافرا سوی ایمان باو
سوی کفر باو و نمیخواند هیچ یک را سوی کفر باو پس هر که مؤمن شد بالله تعالی و
آن ثابت شد برای او ایمان نزد الله تعالی نقل نمیکند او را الله تعالی از ایمان سوی کفر
اصل قلت له فیکون الرجل کافرا قد ثبت له الکفر عند الله ثم ینقله الله بعد ذلک
من الکفر الی الایمان قال فقال ان الله عز و جل خلق الناس کلهم علی الفطرة
التی فطرهم علیها لا یعرفون ایمانا بشریعة و لا کفرا بجحود ثم بعث الله الرسل
تدعو العباد الی الایمان به فمنهم من هدی الله و منهم من لم یهده الله
شرح فیکون بتقدیر استفهام است معنی ثبوت کفر بیان شده در شرح عنوان این
باب ثم برای تعجب است معنی فطرة بیان شده در باب ششم باد و شریعة و جحود در ای
آنست مراد بایمان بشریعت ایمان بالله تعالی است بوسیله تصدیق بجمیع ما جاء به
الرسول و مراد بکفر بجحود کفر بالله تعالی است بوسیله انکار و بیان اقسام کفر

گذشت

گذشت در باب صد و شصت و ششم یعنی گفتم امام را که چی آیا میباشد مرد کافری که بتحقیق
ثابت شده باشد برای او کفر نزد الله تعالی با وجود آن نقل کند او را الله تعالی بعد از آن
از کفر سوی ایمان حسین گفت پس امام گفت بدرستی که الله عز و جل آفرید مردمان را
همگی بر او آن خلقتی که ابتدا کرد خلقت ایشان را از آن نمیشناختند ایمان بوسیله شریعت را
و کفر بوسیله انکار ربوبیت را بعد از آن بر انگیخت الله تعالی رسولان را تا بخوانند
سوی ایمان باو بوسیله شریعت پس بعض ایشان کسی است که توفیق داد او را الله تعالی
و بعض ایشان کسی است که توفیق نداد او را الله تعالی ظاهر این جواب اینست که این نقل
در بعضی محال باشد و منافات با عدل الله تعالی ندارد یعنی اگر کافری گوید که چرا فلان را
نقل کردی و مرا نقل نکردی الله تعالی قادر است بر جواب آنکه به بیان اینکه این تفاوت
مقتضای حکمت است باب صد و هفتاد و دوم اصل باب المعارین شرح این باب
بیان جمعی است که ایمان ایشان بعاریت داده شده بایشان باین معنی که مستحکم مانند
ملوک ایشان نیست در این باب پنج حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام
قال سمعته یقول ان الله خلق خلقا للایمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر
لا زوال له و خلق خلقا بین ذلک و استودع بعضهم الایمان فان شاء ان یتمه
یتمه لهم و ان شاء ان یسلبهم ایاه سلبهم و کان فلان منهم معارا
شرح فلان کنایه عبارت از ابو الخطاب است بخلاف در حدیث سیوم تصریح میشود
بوی قرینه اینست که احدهما امام جعفر صادق است چه ابو الخطاب ادراک زمان امام
محمد باقر علیه السلام نکرده و منهم خبر کان است و ضمیر راجع بخلقا بین ذلک است و معارا خبر
بعد از خبر است و بعضی میگویند ضمیر منهم راجع بخلقا ثلثه است و فلان عبارت
از عثمان است پس منهم حال از فلان است و خبر کان معارا است یسلبهم بصیغه مضارع
باب نصر است و ضمیر بارز مفعول اول است و ایاه مفعول دوم است الکوفی سلیب یعنی

میکند توفیق بعض کفار را سوی ایمان چنانکه نقل میکند
کسی را که نه مؤمن و نه کافر سوی ایمان و اگر
مراد بثبوت کفر عند الله رسوخ آن باشد
مانند کفر و منسف زناد قه که گذشت در حدیث
باب وجوه الکفر حاصل جواب این میشود که
الله تعالی ایشان را نقل نمیکند از کفر سوی
ایمان موافق آیه سوره بقره ان الذین کفروا
سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
مخفی نماند که این

للکفر

میداد بین ایاه بدل اشتمالست چنانچه ظاهر کلام صاحب قاموس است که گفته سَلَبَهُ ثَوْبَهُ سَلْبًا وَسَلَبًا اختلسه وچنانچه جامی در شرح کافیه در مثال بدل اشتمال گفته سُلِبَ زَيْدٌ ثَوْبُهُ گوییم این منافات دارد با آنچه در حدیث دوم این باب گفتیم بیلبونه زیرا که اجتماع دو ضمیر بارز از نوع متصل جایز نیست در کلام عرب وایضا منافات دارد با ظاهر آنچه در این حدیث وحدیث سیوم این باب گفته شد زیرا که بدل مقصود بالنسبه می باشد وذکر مبدل منه از قبیل تمهید است پس حذف آن واکتفا بغیر سیه ناخوش است وظاهر کلام صاحب قاموس بی اعتبار است ومثالی که جامی گفته مصنوع است وعرب آنرا بنصب ثوب میگوید وآنرا فصیح پنداشتند برای غلطی که کرده در وجه تسمیه بدل اشتمال زیرا که خیال کرده که اشتمال بعنوان ظرفیت است وگاهی بدل مشتمل بر مبدل منه می باشد وگاهی بر عکس مثل يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ وشیخ رضی رحمه الله تعالی نقل کرده از ابن جعفر وبرد که وجه تسمیه اشتمال ذکر مبدل منه است بر ذکر بدل اجمالا نه باعتبار ظرفیت بلکه باعتبار اینکه تعلیق حکم بمبدل منه بی ذکر بدل صحیح نیست در ظاهر واین جاریست در جمیع مواضع بدل اشتمال یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق ع راوی گفت شنیدم از امام که میگفت بدرستی که الله تعالی آفرید جمعی از مخلوقین را برای ایمان باینمعنی که سرشته برای ایمان وایمان ایشان مستحکمست زوال ندارد وآفرید جمعی از مخلوقین را برای کفر که کفر ایشان مستحکمست زوال ندارد وآفرید جمعی را میان آنچه مذکور شد باینمعنی که نه ایمان ایشان مستحکمست ونه کفر ایشان وبا مانت سپرد بعض آن جماعت میانه را ایمان باین معنی که این بعض ایمان بعاریت دارند خیالچه بعضی دیگر کفر بعاریت دارند بیان این آنکه اگر خواهد که باقی دارد تا آخر عمر ایشان برای این بعض باقی میدارد ایمان او را واگر خواهد که وا پس گیرد از این بعض ایمان او را وا پس میگیرد از ایشان وبود فلان از جمله ایشان بعاریت داده شده ایمان دوم اصل

در تسمیه بدل الاشتمال

از محمد بن مسلم

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِنَّ الْعَبْدَ يُصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَقَوْمٌ يُعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يُسْلَبُونَهُ وَيُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ ثُمَّ قَالَ فُلَانٌ مِنْهُمْ شرح يسلبونه بصيغه مضارع مجهول باب نصر است وضمیر او نایب فاعل است ودوم مفعول دوم است چنانچه گذشت در شرح حدیث ثانی این باب التسمیة نام بردن ونام نهادن ونشان چیزی بر کسی گذاشتن واینجا معنی سیم مرادست واشارتست باینکه معارین معلوم میشوند چنانچه می آید در باب آینده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که بنده گاهی بصبح میرسد مؤمن ودر شام میرسد کافر وگاهی بصبح میرسد کافر ودر شام میرسد مؤمن وجمعی بعاریت داده میشوند ایمان وبعد از آن گرفته می شود از ایشان ایمان واینجماعت بعد از گرفته شدن ایمان از ایشان نشان کرده شده اند که معارانند بعد از آن گفت که ابو الخطاب مثلا از جمله معارانست ۲

سوم اصل عَنْ عِيسَى شَلَقَانَ قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَمَعَهُ بَهْمَةٌ قَالَ قُلْتُ يَا غُلَامُ مَا تَرَى مَا يَصْنَعُ أَبُوكَ يَأْمُرُنَا بِالشَّيْءِ ثُمَّ يَنْهَانَا عَنْهُ أَمَرَنَا أَنْ نَتَوَلَّى أَبَا الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَنَتَبَرَّأَ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ غُلَامٌ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ أَعَارَهُمُ الْإِيمَانَ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارِينَ إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ وَكَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ مَا قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَمَا قَالَ لِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ شرح روایت از عیسی که لقب او شلقان بفتح شین با نقطه وسکون لام وقافست وگذشت حال او در حدیث چهارم باب صد وهشتم ویکم گفت بودم نشسته در سرای امام جعفر صادق علیه السلام پس گذشت امام موسی کاظم علیه السلام وبا او بزغاله بود عیسی گفت که گفتم بعنوان خوش طبعی که با اطفال میکنند ای پسر آیا می بینی آنچه را که میکند پدر تو میکند

مراد من اینجا اعم از صنف اول از ضعف مذکور ورنابه اصناف الناس است

محمد بن منهال

بهمه بفتح با بی نقطه وسکون ها بزغاله ورمه النسوه بفتح نون وسکون با بی نقطه وعین بی نقطه بمعنی درخت روییده بر سر کوه که از آن کمان میسازند واستعاره شده برای امامی از جمله ائمه چون جعفر

ما را بچیزی بعد از آن نهی میکند ما را از آن امر کرده ما را که دوست داریم ابو الخطاب را
بعد از آن امر کرد ما را که لعنت کنیم او را و دوری کنیم از او پس گفت امام موسی کاظم
علیه السلم و حالی که او متبسم بود بدرستی که الله تعالی آفرید جمعی را برای ایمان باثبوتی که ایمان
ایشان مستحکم است زوال نیست ایمان ایشان را و آفرید جمعی را برای کفر و زوال نیست کفر
ایشان را و آفرید جمعی را میان آن جز مذکور شد بعاریت داد بعض ایشان را ایمان
علامت نهاده میشوند که معاریند چون خواهد بر طرف میکند از ایشان و جمعی
ابو الخطاب از جمله کسی که بعاریت داده شد ایمان عیسی گفت پس داخل شدم بر امام
جعفر صادق علیه السلم پس خبر دادم او را آنچه گفتم برای امام موسی کاظم علیه السلم و خبر او
که گفت برای من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که او تکیه رخت نبوت است
باثبوتی که امامیست از ائمه اهل بیت رسول علیه السلم حدیث دوم اصل عن ابی جعفر
علیه السلم قال ان الله خلق النبیین علی النبوة فلا یکونون الا انبیاء وخلق المؤمنین
علی الایمان فلا یکونون الا مؤمنین واعار قوما ایمانا فان شاء تممه لهم
وان شاء سلبهم ایاه قال وفیهم جرت فمستقر ومستودع وقال ان فلانا کان
مستودعا ایمانه فلما کذب علینا سلب ایمانه ذلك شرح این حدیث با تغییر
گذشت در خطبه مصنف خلق المؤمنین بتقدیر خلق بعض المؤمنین است ایاه
مفعول دوم است چنانچه بیان شده شرح حدیث اول این باب و بنا بر آن ایمانا
منصوب است ضمیر فیهم راجع بقدر مشترک میان دو قسم مؤمنین است یعنی روا
از امام موسی کاظم علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی آفرید پیغمبران را بر رشته پیغمبری
پس نمی باشند مگر پیغمبران و آفرید بعض مؤمنان را بر رشته ایمان پس نمی باشند مگر مؤ
منان و بعاریت داد جمعی از مؤمنان را ایمان پس اگر خواهد باقی میدارد تا آخر عمر ایشان
و اگر خواهد بر طرف میکند از ایشان آن را امام گفت و در جماعت مؤمنان که ولله

جاری شده قول الله تعالی در سوره انعام وهو الذی انشاکم من نفس واحدة فم
ستقر ومستودع و الله تعالی آنکس است که ابتدا کرد شما مؤمنان را از یك نفس
که آدم باشد پس بعض شما جای استحکام ایمانست و بعض شما جای سپردن امانت
که واپس گرفته شود از او اگر خواسته شود و امام گفت بدرستی که ایمان ابو الخطاب
بود بامانت داده شده پس چون دروغ بست بر ما بر طرف کرده شد از آن ایمان او
حدیث سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز وجل جبل النبیین علی نبوتهم
فلا یرتدون ابدا وجبل بعض المؤمنین علی الایمان فلا یرتدون ابدا ومنهم
من اعیر الایمان عاریة فاذا هو دعا والح فی الدعاء مات علی الایمان شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی سرشت پیغمبران را
بر پیغمبری ایشان پس مرتد نمیشوند هرگز و سرشت اوصیا را بر وصیتهایی که برای
ایشان شده پس مرتد نمیشوند هرگز و سرشت بعض مؤمنان را بر ایمان پس مرتد نمیشوند
هرگز و بعض مؤمنان کسی است که ایمان او بعاریت داده شده است نوعی از عاریت
پس چون او دعا کند و الحاح کند در دعا میمیرد بر ایمان باب صد و هشتاد و سوم
اصل باب فی علامة المعار شرح این باب است در بیان علامتی که با آن ممتاز میشود کسی که ایمان
او بعاریت داده شده از کسی که ایمان او مستحکم است در این باب یك حدیث است اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم ان الحسرة والندامة والویل کله لمن لم ینتفع بما ابصر
ولم یدر ما الامر الذی هو علیه مقیم انفع له ام ضر قلت فبم یعرف الناجی
من هؤلاء جعلت فداك قال من کان فعله لقوله موافقا فاثبت له الشهادة
بالنجاة ومن لم یکن فعله لقوله موافقا فانما ذلك مستودع شرح بعض
این حدیث با اندك تغییری گذشت در حدیث کتاب العقل در باب استعمال العلم که باب
چهاردهم است فاثبت بفاء و همزه و دو تاء دو نقطه در بالاست و در بعض نسخ

الاوصیاء علی وصایاهم فلا یرتدون ابدا وجبل لهم

قامت بقاف والف و میم است و بر هر تقدیر باو و بالنجاة برای تقدیر است یعنی گفت
امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که حسرت روز قیامت و پشیمانی و رسوایی بهمگی
رسوایی برای کسی است که نفع نبرد با آنچه دانست آنرا که وجوب امام مفترض الطاعه و هم
زمانی باشد و ندانست که چیست آن کاری که او بر آن ایستاده است آیا نفعست برای او
یا ضررست مراد لعنت بر بعض شیعه امامیه است که با وجود علم بوجوب امام مفترض الطاعه
پیروی ظن در عبادات خود میکنند گفتم پس بچه شناخته میشود صاحب ظن را
جماعت شیعه امامیه قربانت شوم گفت هر که باشد عبادت او با این ظن او گناه
در هر زمانی امام مفترض الطاعه نا مردم پیروی ظن نکنند موافق با یعنی که پیروی
ظن نکنند اصلا و بس آورده و تنقیم ساخت برای او شهادت او بنجات آخرت
یا یعنی که شهادت او حق است و باعث نجات آخرت او یعنی غدر میخورد و هر که بنا
عبادت او با این ظن او موافق با یعنی که با وجود تشیع گاهی پیروی ظن کند پس
خزانی نیست که او محل عاریت ایمانست و عاقبت او معلوم نیست باب سیزدهم
چهار دم اصل الباب سهو القلب شرح السهو بفتح سین بی نقطه و سکون ها غفلت از
یوهان حق و مانند آن و مراد اینجا ساکن بودن میان حق و باطل است که نه
بجانب این رود و نه بجانب آن یعنی این باب بیان بودن دل در میان ایمان
و کفرست در این باب هفت حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله عم
انّ القلب لیکون الساعة من اللیل والنهار ما فیه کفر ولا ایمان کالثوب
الخلق قال ثم قال لی اما تجد ذلک من نفسک قال ثم تکون النکتة من الله
فی القلب بما شاء من کفر وایمان شرح الخلق بفتحتین خا با نقطه و فتح لام کهنه
تشبیه آن باعتبار اینست که ضعیف و آب رنگی ندارد پس باندک باعثی پاره
و فاسد میشود اما بفتح همزه استفهام انکاری است و ما نافیه است یا اما حرف تنبیه است

دیده و دانسته بجهت

هر چند که خود را از شیعه امامیه بر ترد

میان نو و پاره پاره است

و برهر تقدیر مطلب اثبات اینست که هر کسی گاهی بوسوسه نفس بفکر می افتد که
مبادا که آنچه زنادقه میگویند در نفی صانع یا منکران رسالت میگویند یا مخالفان
شیعه امامیه میگویند واقعی باشد و این محض تصورست و بحد شک نمیرسد و اگر او
کفر خواهد بود و چون مطلب اینست اثبات اینست راوی عجاب نگفته النکتة بفتح
نون و تا و حدت مصدر باب نصر گذاشتن نقطه بر جایی و بضم نون نقطه
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که دل هر آینه گاهی میباشد در ساعتی
از شب و روز یا آنکه در آن کفر باشد و نه آنکه ایمان باشد در آن مانند جامه کهنه
راوی گفت بعد از آن گفت مرا آیا نمی یابی آنرا از دل خود امام گفت بعد از آن
میشود گذاشتن یکنقطه از جانب الله تعالی در دل بآنچه خواسته از کفر و ایمان دوم اصل
سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول یکون القلب ما فیه ایمان ولا کفر شبه المضغة
اما یجد احدکم ذلک شرح المضغة بضم میم و سکون ضاد با نقطه و غین با نقطه
پاره گوشت که خاییده شده باشد مضمون این از سابق ظاهرست سیوم اصل
عن ابی الحسن موسی علیه السلم قال ان الله خلق قلوب المؤمنین مطویة مبهمة
علی الایمان فاذا اراد استنارة ما فیها فتحها بالحکمة وزرعها بالعلم وزارعها
والقیّم علیها رب العالمین شرح المطوی بصیغه اسم مفعول مقابل
واللام با نقطه پیچیده شده المبهم بیا یکنقطه و دری که بسته شده باشد
در جا ندانست ظاهر شود الاستنارة بشین با نقطه والف و رای بی نقطه پیدا
آوردن عمل از کندچ و تا سه نقطه جا الخبر در بعض نسخ است برکند
شدن و هر دو اینجا مناسب است الفتح بنون و ضاد با نقطه و حا بی نقطه
مصدر باب ضرب آشکار کردن مثل انکه در زمین زراعت تخم میشند و نبات
بی نقطه مصدر باب منع خالص و مضرات کردن و هر دو اینجا مناسب است الحکمة

استشاره خ

واین کلام بر ارشاد حکم آیت ازم منکند و ان ...
در این مقطع

بازداشتن خود از پیروی هوا و هوس الزرع بزای با نقطه و عین مصدر باب منع نخم

کاشتن از لمزارع بحاصل رسانیدن زمین زراعت یعنی روایتست از امام موسی

کاظم علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی در اول خلق مومنان آفریده دلهای مومنان

را بجید بر ایمان با بنمعنی که ایمان در ظاهر آنها بود اصلا و در باطن آنها بنمی بود

بر چون خواست که ایمان را زده رون آنها ظاهر سازد بانشان و بفرستد آنها را بر

خواهش نفس و غیره گاه آنها را بعلم آگاه لحل عیب بغیب و حاصل تصدیق انبیا و اوصیا

در آنچه داخل غیبست رسانید آنها را و نکاهبان بر ان دلها صاحب کل اختیار هر کس

وهر چیز است چهارم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَرَجَّجُ فِيمَا بَيْنَ

الصَّدْرِ وَالْحَنْجَرَةِ حَتَّى يُعْقَدَ عَلَى الْاِيمَانِ فَاِذَا عُقِدَ عَلَى الْاِيمَانِ قَرَّ وَذَلِكَ قَوْلُ اللهِ

عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ شرح يترجج برا بنقطه و دو جیم بصیغه

مضارع مجهول باب تفعیلست الترجیج در اضطراب انداختن و در بعض قرآت یهد

قلبه بیا دو نقطه در این وهمزه است بصیغه مضارع غائب معلوم مهموز اللام

باب منع و رفع قلبه است و در بعض قرآت بحذف همزه است نقل آن بالفوات

آن بجز و این حدیث موافق این قرائت الهدی بفتح ها و سکون دال و همزه

استقرار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که دل هر آینه کاهی

با اضطراب انداخته میشود در میان سینه و حلق تا وقتی که بسته شود بر ایمان پس

چون بسته شود بر ایمان قرار میگیرد و اینمضمون قول الله عز و جل است در سوره

تغابن مَا اَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ اِلَّا بِاِذْنِ اللهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ یعنی نمیرسد مصیبتی از مصیبتها

مانند قتل و انواع ظلم با شیعه عالمین بجمیع احکام الهی که علامات ربوبیت الله تعالی

اند مگر بتمکین الله تعالی و هر که مومن بربوبیت الله تعالی میشود بر وا انداز

قرار میگیرد دل او بر تصدیق اثبات ما پنجم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ

القلب

اِنَّ الْقَلْبَ لَيَتَجَلْجَلُ فِي الْجَوْفِ يَطْلُبُ الْحَقَّ فَاِذَا اَصَابَهُ اطْمَاَنَّ وَقَرَّ ثُمَّ تَلَا اَبُو

عَبْدِ اللهِ عليه السلم هَذِهِ الْآيَةَ فَمَنْ يُرِدِ اللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ

اِلَى قَوْلِهِ كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ شرح واسطه اینست وَمَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ

صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که

دل هر آینه کاهی اضطراب میکند در درون آدمی طلب میکند علم را شل وقت حیرت

ناشی از ظلومی ائمه هدی و تسلط ظالمان در زمانهای ورود دا از پی حیرت

وجود علم را و سبیل التقات سوی برهان مثل آیات محکمات کرد آنها امر با اسلام

دفع از شک است قرار میگیرد بعد از ان امام علیه السلم خواند این آیت را از سوره

انعام پس هر که اراده کند الله تعالی که بنمونی خود راهنمائی کند او را حق وسعت

میدهد سینه او را برای کنجایش اسلام که نفی شرایک در ربوبیتست و هر که خو

نخواهد خود که راه کند او را میکرداند سینه او را تنک بغایت تنک با بنمعنی که مشکل

میشود بر او قبول اسلام مثل آنکه کویا بالا میرود و در شقت آسمان ششم اصل

عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ اِنَّ الْقَلْبَ يَكُونُ فِي السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ

وَالنَّهَارِ لَيْسَ فِيهِ اِيمَانٌ وَلَا كُفْرٌ اَمَا تَجِدُ ذَلِكَ ثُمَّ تَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ نُكْتَةٌ مِنَ

اللهِ فِي قَلْبِ عَبْدِهِ بِمَا شَاءَ اِنْ شَاءَ اللهُ بِاِيمَانٍ وَاِنْ شَاءَ بِكُفْرٍ شرح مضمون ا

موافق حدیث اول این بابست هفتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ اِنَّ اللهَ

خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مُبْهَمَةً عَلَى الْاِيمَانِ فَاِذَا اَرَادَ اِسْتِنَارَةَ مَا فِيهَا فَتَحَهَا

بِالْحِكْمَةِ وَزَرَعَهَا بِالْعِلْمِ وَزَارِعُهَا وَالْقَيِّمُ عَلَيْهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ شرح مضمون

این موافق حدیث سیوم این بابست باب صد و هشتاد و پنجم اصل باب فی

ظُلْمَةِ قَلْبِ الْمُنَافِقِ وَاِنْ اُعْطِيَ اللِّسَانَ وَنُورِ قَلْبِ الْمُؤْمِنِ وَاِنْ قَصُرَ بِهِ لِسَانُهُ

شرح این بابیست در بیان تاریکی دل منافق هر چند که داده شده باشد کویائی

زبان جلجد رو عادوانع شده که نعوذ بالله من عليم اللسان جاهل القلب یعنی زبان روشنی دل مؤمن هرچند که کوتاه داشته باشد او را زبان او با بیمعنی که فصاحت زبان نداشته باشد در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله ع
قال ان الناس اذا ذات يوم يجد الرجل لا يخطئ بلام ولا واو خطيبا مصقعا ولقلبه اشد ظلمة من الليل المظلم ويجد الرجل لا يستطيع يعبر عما في قلبه بلسانه وقلبه يزهر كما يزهر المصباح شرح جملة لا يخطئ در محل نصب است تا مفعول دوم یجد باشد خطيبا منصوب است تا مفعول دوم دیگر یجد باشد المصقع بکسر میم و سکون صاد بی‌نقطه و فتح قاف و عین بی‌نقطه سخنور بغایت بلیغ یعنی روایت از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت مادر آسانی روزی که می‌یابیم مرد را غلط نمیکند در گفتگو بلامی و نه واوی سخنور بغایت بلیغ و هر آینه دل او سخت‌تر باعتبار تاریکی از شب تاریک و می‌یابیم مرد را استطاعت ندارد که بیان کند چیزی را که در دل دارد بزبان خود و دل او میدرخشد چنانچه میدرخشد چراغ دوم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال ان القلوب اربعة قلب فيه نفاق وايمان وقلب منكوس وقلب مطبوع وقلب ازهر اجرد فقلت ما الازهر قال فيه كهيئة السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك ثم قرا هذه الآية افمن يمشي مكبا على وجهه اهدى امن يمشي سويا على صراط مستقيم فاما القلب الذي فيه ايمان ونفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله على نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجا شرح الاجرد بفتح همزه و سکون جیم و فتح راء بی‌نقطه و دال بی‌نقطه بغایت سخت کیرنده الهیب بفتح ها و سکون یاء دو نقطه در پایین و همزه کیفیت و حال الجیبی و مراد انجحار و شی است

بفتح هاء و تشدید میم است الهم عزم کاری و مراد اینجا معنی لمم فاء علت و آن دل است که عزم کارها آن میکند کابوا بفتح کاف و کسر همزه و ضم باء یک نقطه است و در رسم الخط همزه در اکثر بیاء است و میتواند بود که اینجا منقلب بالف شده باشد الکاب بفتح کاف و سکون همزه مصدر باب علم بد حال بودن باد ریا الطائف وای سببی است الطائف بطاء بی‌نقطه و الف و همزه و فاء و رخنه کیرنده و مراد اینجا کسی است که بدر و کسی در کردن و وسوسه میکرده از جنس شیطان برای یافتن رخنه که از آنجا وسوسه کند چنانچه کفته در سوره اعراف اذا مسهم طائف من الشيطان و می‌آید در حدیث هفتم باب صد و نود و یکم یعنی روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که دلها چهار قسمت اول دلی که در آن گاهی نفاقست بترک عمل بفرائض و گاهی ایمانست بتوبه کاه استغفار و تلافی کذشته دوم دلی که سرنگونست باینمعنی که خالی از بصیرت شده مانند ظرفی که سرنکون شدن خالی شود از آنچه باید که در آن باشد سیوم دلی که مهر کرده شده است چهارم دلی که درخشان بغایت سخت کیرنده باعمال صالح است پس گفتم چه معنی دارد درخشان گفت در آن مانند روشنی چراغ بر اما مهر کرده شده پس دل منافقست یعنی کسی که براهین و آیات بینات را که دالست بر توحید میشنود و میفهمد و اقرار بآنها میکند و عمل بآنها نمیکند و اما درخشان پس دل مؤمنست اگر نعمتی داد الله تعالی او را شکر کرد و اگر ببلایی مبتلا کرد او را صبر کرد و اما سرنگون پس دل مشرکست یعنی کسی که اقرار بمقتضای براهین و آیات بینات نمیکند و آنها را نمیفهمد بتلبیس خود بر خود بعد از آن امام علیه السلام خواند این آیه را از سوره الملک آیا پس کسی که رود افتاده بر روی خود در راه نا راست یا کسی که رود سربالا بر راه راست مراد تمثیل تعطیل دل از بصیرت و سعی برای طلب حق بتعطیل رفتار بر روی و چشم در رشتی بجانبی که مطلوب

من يمشي مكبا عبارتست از خلفای ضلالت و مجهولان ایشان که اهل جهالتند من يمشي سويا عبارتست از ائمه هدی و علمای شیعه ایشان که اهل علمند ضمیر هم راجع باهل قلبی که در آن ایمان و نفاق است و مجهولند از سیاق یا در بالطائف منزل است یا برای مصاحبت و بنابر اول مراد موضعیست و شیخ مرتضی کرده شرح تکرده است و در انجا وجه بسیار است و قبیله هوازان که غزوه حنین و طائف با ایشان بوده و در انجا می باشند قوم کانوا بالطائف عبارتست از جمعی از اصحاب که در جنگ حنین گریختند و در وقت قسمت غنایم گفتند که عدالت نکرد و در وقت برکشتن رسول الله صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علیه السلام گفتند که چه دور و دراز سرگوشی کرد با ابن عمش رسول الله گفت که ما انتجیته و لکن الله انتجاه و بعد از آنها هر بار توبه میکردند و این ازمثل بیان بشال است و بنابر دوم طائف عبارتست از آنچه مذکورست در آیه سوره اعراف ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون و مراد اینست که گاهی موافقت با شیطان کردند و گاهی مخالفت

باشند پس اما دلی که در آن نفاق و ایمان نیست دلی است که گاهی بخیال منافق
شد بسبب شیطان بر اکره دریافت بکلی ایمان را جاهل و بر نفاق او جهنمی شد و اگر
او ایمان او یعنی تو بداو از ترک عمل بنوافض بهشتی شد سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال القلوب ثلثة قلب منكوس لا يعي شيئا من الخير وهو قلب الكافر وقلب فيه نكتة
سوداء فالخير والشر فيه يعتلجان فايهما كانت منه غلب عليه وقلب مفتوح
فيه مصابيح تزهر ولا يطفأ نوره الى يوم القيمة وهو قلب المؤمن شرح مراد بکافر
اینجا اعم از مشرك و منافقست که مذکور شد در حدیث سابق و چون وجود بصیرتی
که عمل بمقتضای آن نشود مثل عدم آنست بلکه بدتر از عدم آنست دو قسم در حدیث سابق
را اینجا یک قسم شمرده مراد بخیر و شر اینجا ایمان و کفر است الاعتلاج معارضه دو کس
باهم در کشتی گیری و مانند آن کانت بیاء یک نقطه و تاء دو نقطه در بالا بصیغه ماضی
معلوم باب مفاعله و ضمیر مستتر راجع بایهما است المکانیة نهایت مغلوب کردن
و منه بضم میم و تشدید نون و ضمیر راجع بقلب منصوبست بنا مفعول کانت باشد الی
جمع منه بضم میم و تشدید نون ضمیر مستتر راجع در غلب راجع بایهما است و ضمیر علیه راجع بقلبست
لا یطفا بطاء بی نقطه و فاء و همزه بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب افعال است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت دلها سه قسمند اول دلی که سرنگونست
بیان این آنکه حفظ نمیکند چیزی را از خوبیها مانند ظرف سرنگون که حفظ نمیکند
هوا را و آن دل کافر است خواه منافق و خواه مشرك صریح و دوم دلی که در آن نقطه
ایست سیاه بی ایمان و کفر در آن دل کشتی میگیرند گاهی این غالب است و گاهی آن
بر هر کدام آن دو که نهایت مغلوب کردن قوتهای آن دل را بایمینی که در وقت
صاحب آن با آن دل بود غالب شد بر آن دل و سوم دلی که گشوده است در آن
چراغهایی که میدرخشد خاموش نمیشود روشنی آن تا روز قیامت و آن دل مؤمنست

ضمیر کانت راجع بطینتی است که مکلف مخلوق
از آن شد چنانکه گذشت در باب طینة المؤمن
والکافر که باب اول است من در صفه برای
نسبت است و ضمیر راجع بایهما است م

باب

باب صد و هفتاد و ششم اصل باب في تنقل احوال القلب شرح این بابست در بیان یک
روش نماندن احوال دل و در این باب یک حدیثست اصل عن سلام بن المستنير
قال كنت عند ابي جعفر عليه السلام فدخل عليه حمران بن اعين وسأله عن اشياء فلما هم
حمران بالقيام قال لابي جعفر عليه السلام اخبرك اطال الله بقاءك لنا وامتعنا بك انا نأتيك
فما نخرج من عندك حتى ترق قلوبنا وتسلو انفسنا عن الدنيا ويهون
علينا ما في ايدي الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندك فاذا صرنا مع الناس
والتجار احببنا الدنيا قال فقال ابو جعفر عليه السلام انما هي القلوب مرة تصعب ومرة
تسهل شرح انما هي القلوب اشارتست باینکه دلها این قلب میباشند که بد و
دگرگون میشود چه قلب در اصل یعنی دگرگون کردنست یعنی روایتست از سلام
مستنیر گفت بودم نزد امام محمد باقر علیه السلام پس داخل شد بر او حمران بن اعین
و سؤال کرد او را از مسائل بسیاری پس چون قصد برخاستن کرد حمران گفت امام محمد باقر
علیه السلام را که خبر میکنیم ترا دراز کناد الله تعالی عمر ترا برای ما و بهره‌مند کناد ما را
بتو اینکه ما می‌آییم نزد تو پس بیرون نمیرویم از نزد تو تا اینکه نازک شود دلهای ما و
شود نفسهای ما از رغبت دنیا و سهل شود بر ما آنچه در دستهای مردمانست
از این مالهای دنیا بعد از آن بیرون میرویم از نزد تو پس چون اختلاط کردیم
با مردمان و سوداگران دوست داشتیم دنیا را سلام گفت که پس گفت او امام
محمد باقر علیه السلام جز این نیست که آن دلها را قلوب میباشند بیان این آنکه گاهی سخت
میشوند و گاهی رام میشوند اصل ثم قال ابو جعفر عليه السلام اما ان اصحاب محمد صلى الله
عليه واله قالوا يا رسول الله نخاف علينا النفاق قال فقال ولم تخافون ذلك
قالوا اذا كنا عندك فذكرتنا ورغبتنا وجلنا ونسينا الدنيا وزهدنا حتى كانا
نعاين الآخرة والجنة والنار ونحن عندك فاذا خرجنا من عندك ودخلنا

ترق براء بی نقطه و تشدید قاف بصیغه غایب
معلوم باب علم منصوبست م

هذه البیوت وشممنا الاولاد ورأینا العیال والاهل یکاد ان نحول عن الحالة التی
کنا علیها عندک وحتی کانا لم نکن علی شیء افتخاف علینا ان یکون ذلک نفاقا
شرح شممنا بشین با نقطه ودو میم بصیغه ماضی معلوم از باب علم یا باب نصر ست الشم بفتح
شین وضم میم نزدیک کردن بینی است بچیزی و نحول بنون ویا بی نقطه در پایین وفتح کاف والف
و دال بی نقطه والف ونون تثنیه بصیغه مضارع غائب از باب علم مضموم بحسب یا
مفعول اول و مرا اینا باشد و ضمیر راجع بعیال و اهل است انکود بفتح کاف و سکون واو
مثنیا بمانند آن و سیتواند بود که بسکون کاف و فتح همزه باشد بصیغه تثنیه باب
منع الکادة بفتح وسکون همزه و تا وتاخت اندوه و پریشانی احوال نحول بر نوحست
اذا خرجنا ست یعنی بعد از ان گفتند امام محمد باقر علیه السلم آگاه باش بدرستی که اصحاب
محمد صلی الله علیه وآله گفتند ای رسول الله میترسیم که نفاق داشته باشیم امام علیه السلم گفت که
پس رسول علیه السلم گفت و چرا میترسید که نفاق داشته باشید گفتند چون باشیم نزد تو
پس یاد عذاب آخرت اندازی ما را و ترغیب کنی ما را در ثواب آخرت میترسیم از
عذاب و فراموش میکنیم دنیا را و نفرت میکنیم از دنیا تا بحدی که میترسیم گویا ما
بچشم خود می بینیم آخرت را و بهشت را و آتش جهنم را بر حالی که ما نزد تو ایم پس چون بیرون
رفتیم از نزد تو و داخل شدیم این خانهای خود را و بوی کنیم فرزندان خود را و دیدیم
عیال و زن را که میخواهند مال دنیا را میگردیم از حالتی که بودیم بر ان نزد تو تا بحدی که
میگردیم که گویا که ما نبوده ایم بر چیزی از ان حالت آیا پس تو نیز میترسی بر ما که باشند
آن گردیدن ما نفاق اصل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه وآله کلا ان
هذه خطوات الشیطان فیرغبکم فی الدنیا والله لو تدومون علی الحالة التی
وصفتم انفسکم بها لصافحتکم الملائکة ومشیتم علی الماء شرح پس گفت ایشان را
رسول الله صلی الله علیه وآله نه چنان است که ایشان نفاق باشد بدرستی که اینها گامهای

و اشتمام بمعنی بوییدن ... شممنا الاولاد ... [illegible]

وصفتم ... مشار الیه هذه خطوات ... [illegible]

شیطانست

شیطانست باین معنی که پیروی گامهای شیطانست و عبادت شیطان نیست بلکه
عبادت اوست اگر کسی مصر باشد در سلوک آن راه آخر بعبادت او داخل میشود اشاره
بقول الله تعالی در سوره النور یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان ومن
یتبع خطوات الشیطان فانه یأمر بالفحشاء والمنکر باین ایکه ترغیب میکند شیطان
شما را در دنیا بخدا قسم که اگر همیشه میبودید بر حالتی که صفت کردید خود را بآن هر آینه
مصافحه میکردند با شما ملائکه و میرفتید بر روی آب اصل ولولا انکم تذنبون فتستغفرون
الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم ان المؤمن مفتن تواب
اما سمعت قول الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین وقال استغفروا ربکم ثم توبوا الیه شرح
ان المؤمن تا آخر کلام امام محمد باقر علیه السلم است مفتن بصیغه اسم مفعول یا اسم فاعل
از باب تفعیل یا باب تفعل است التفتین والافتنان در گناهی انداختن و در گناهی افتادن
یعنی واگر نه این میبود که شما بقضا و قدر او گناه میکنید پس استغفار الله میکنید
می آفرید جمعی را تا بقضا و قدر او گناه کنند بعد از ان استغفار الله تعالی کنند پس
آمرزد برای ایشان گناهان ایشان را و صفت غفار ربنا ظاهر شود امام گفت بدرستی که
مومن کامی فتنه انداخته شده بتعاقب رجوع کننده است آیا نشنیدی قول
الله تعالی را در سوره بقره بدرستی که الله تعالی دوست میدارد بسیار بازگشت
کنندگان از حرام را بحلال و دوست میدارد بتعاقب پاکیزگان را بیان این آیه میشود
در شرح حدیث پنجم باب صد و نود و یکم و گفت در سوره هود استغفار کنید صاحب
کمال اختیار خود را تا بعد از ان بازگشت کنید سوی او باب صد و هشتاد و هفتم در باب
الوسوسة وحدیث النفس شرح این باب وسواس خاطر و سخن با دل است که در دل
میگذرد بی آنکه بزبان آید خواه آنکه موافق اعتقاد باشد در این باب پنج حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن الوسوسة وان کثرت فقال لا شیء فیها تقول

والمتقین گناه کار کردن ... م

و در کتاب الحیض در شرح حدیث سیوم باب هفتم م

لو الٰه الّا الله شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از وسواس خاطر تصور آن
بالملاهی چند که بسیار باشد پس گفت گناهی نیست در آن میگویی برای بر طرف شدن
آن لا اله الّا الله دوم اصل عن جمیل بن درّاج عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت
له انّه یقع فی قلبی امر عظیم فقال قل لا اله الّا الله قال جمیل فکلّما وقع فی قلبی
امر عظیم شیٔ قلت لا اله الّا الله فیذهب عنّی شرح روایت کرد جمیل بن
درّاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتم امام را بدرستی که می افتد در دل من
چیزی بزرگ در گناه اگر بزبان آید یا اعتقادی باشد پس گفت بگو لا اله الّا الله
گفت جمیل پس هر وقت که می افتاد در دل من چیزی از بالملاهی گفتم لا اله الّا الله پس
بر طرف میشد از من سوم اصل ابن ابی عمیر عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال
جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله هلکت فقال له
اتاک الخبیث فقال لک من خلقک فقلت الله فقال لک الله من خلقه فقال
ای و الذی بعثک بالحق لکان کذا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ذاک
و الله محض الایمان شرح ابن ابی عمیر روایت کرده از محمد بن مسلم از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت آمد مردی بسوی نبی صلی الله علیه و آله پس گفت ای رسول الله
هالک شدم پس گفت او را آمد نزد تو ابلیس لعین پس گفت ترا که آفرید ترا
پس گفتی الله پس گفت ترا الله را که آفریده پس گفت آری قسم بآنکه برانگیخت ترا بحق
که هر آینه شد چنین گفتی پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه و آله این بخدا قسم که
محض ایمانست اصل قال ابن ابی عمیر فحدّثت بذلک عبد الرحمن بن الحجاج فقال
حدّثنی ابی عن ابی عبد الله علیه السلام انّ رسول الله صلی الله علیه و آله انّما
عنی بقوله هذا و الله محض الایمان خوفه ان یکون قد هلک حیث
عرض له ذلک فی قلبه شرح گفت ابن ابی عمیر پس حکایت کردم بآن عبد الرحمن

اتاک خبر است یا بتقدیر استفهام است حق عبارت از نازل در هر شر یعنی که مضمون آیات بینات نه پر از پرده ظن و احتمال از روی ظن است مثل آیه سوره یونس و سوره نجم ان الظن لا یغنی من الحق شیئا و اکنس اشارتست بشدت مشقت تا بدن خبیث یعنی محمد

ذکر و انکار او که نقل الجزاست ذکر خوفه ان یکون قد هلک یعنی برای ... بجز که بنی خوف وقوع در ... خوف ... شدن در ... نیاست منه

ابن حجاج

بن حجاج را پس گفت حکایت کرد مرا پدرم از امام جعفر صادق ع که رسول الله
صلی الله علیه و آله جز این نیست که خواسته باشد رب در قول او که هذا
و الله محض الایمان ترسیدن او را از اینکه باشد هالک بسبب اینکه عارض شده او را
تصور در دل و مراد این نیست که تصور بالملاهی خواسته باشد بلکه ترس هالک شدن بسبب
تصور را خواسته چهارم اصل کتب رجل الی ابی جعفر علیه السلام یشکو الیه لمما یخطر
علی باله فاجابه فی بعض کلامه انّ الله عزّ و جلّ ان شاء ثبّتک فلا یجعل لا
بلیس علیک طریقا قد شکا قوم الی النبی صلی الله علیه و آله لمما یعرض لهم
لأن تهوی بهم الریح او یقطعوا احبّ الیهم من ان یتکلّموا به فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله اتجدون ذلک قالوا نعم فقال و الذی نفسی بیده
انّ ذلک لصریح الایمان فاذا وجدتموه فقولوا آمنّا بالله و رسوله و لا حول
و لا قوّة الّا بالله شرح اللمم بفتح لام و فتح میم جنون و آلودگی بگناه و اینجا استعمال
شده برای فکر باطل جلد لأن تهوی بفتح لام و ان ناصبه و فعل مضارع معلوم غائب
باب ضرب است با در بهم برای تعدیه است و این جمله صفت تأکید لمما است شاد
الیه ذلک مضمون لأن تهوی تا آخر است یعنی نوشت مردی بسوی امام محمد تقی
علیه السلام شکایت میبرد بسوی او از فکر باطلی که میگذرد بر دل او پس جواب داد او را
بخشی که از جمله آن این بود که بدرستی که الله تعالی عزّ و جلّ اگر خواهد ثابت قدم میکند ترا
پس نمیگرداند برای ابلیس بر خود تو راهی مراد این است که دفع این بلا از تو باین میشود
که پناه بالله تعالی بری و یاد ربوبیت او کنی و دعا کنی و اینکه اگر ابلیس کنی شیطان
بر تو دست می یابد بیان این آنکه بتحقیق شکایت بردند جمعی بسوی نبی صلی الله علیه
و آله از فکر باطلی که عارض می شد ایشان را و آنچه اینکه اندازد ایشان را باد از کوهی
و مانند آن پاره پاره کرده شوند محبوبتر است بسوی ایشان از اینکه بزبان آورند آن

با در بهم برای تعدیه است الریح مرفوع و فاعل است یقطعوا مجهول باب منع یا باب تفعیل است تصریح بکسر لام است شاید منه

این تفکر باطل را که عارض ایشان میشود پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بلی یا
در خود آن را کلکفید که افتادن و پاره پاره شدن بهتر است نزد شما از تکلم که
عارض شما میشود گفتند آری پس گفت قسم به آنکه جان من در قبضه قدرت وست
که بدرستی که آنچه می یابید در خود همان صریح ایمانست پس چون یابید آن را ازار
در خود پس گوئید مؤمن شدیم بالله و رسولش و نیست بجهد کوهم کاری
و نه قوت عزم در کاری مگر به سبب اعانت الله تعالی **چهارم اصل** اِنَّ رَجُلًا اَتٰی رَسُولَ اللّٰهِ
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ اِنِّی نَافَقْتُ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا نَافَقْتَ وَلَوْ
نَافَقْتَ مَا اَتَیْتَنِی تُعَلِّمُنِی مَا الَّذِی رَابَکَ اَظُنُّ الْعَدُوَّ الْحَاضِرَ اَتَاکَ فَقَالَ لَکَ مَنْ خَلَقَکَ
فَقُلْتَ اللّٰهُ خَلَقَنِی فَقَالَ لَکَ مَنْ خَلَقَ اللّٰهَ قَالَ اَیْ وَالَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ لَکَانَ کَذَا فَقَالَ
اِنَّ الشَّیْطَانَ اَتَاکُمْ مِنْ قِبَلِ الْاَعْمَالِ فَلَمْ یَقْوَ عَلَیْکُمْ فَاَتَاکُمْ مِنْ هٰذَا الْوَجْهِ لِکَیْ یَسْتَزِلَّکُمْ فَاِذَا
کَانَ کَذٰلِکَ فَلْیَذْکُرْ اَحَدُکُمُ اللّٰهَ وَحْدَهُ **شرح** اعمال اینجا در مقابل علوست **یعنی**
بدرستی که مردی آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت ای رسول الله بدرستی
که من منافق شدم پس رسول علیه السلم گفت بخدا قسم که منافق نشدی و اگر منافق شده
میبودی نمی آمدی که اعلام کنی مرا چیست آنکه باین شک انداخته است ترا گمان میکنم که دشمن
همیشه حاضر که شیطانست آمده باشد نزد تو پس گفته باشد ترا که که آفرید ترا پس
گفته باشی که الله تعالی آفرید مرا پس گفته باشد ترا که که آفرید الله تعالی را آن مرد گفت
آری قسم بآنکه برانگیخت ترا باراستی که همچنین شد چنانچه گفتی پس رسول علیه السلم گفت
بدرستی که شیطان آمد نزد شما از جانب اعمال اختیاریه شما مثل اعمال بد ... خود
جلوه تا ناید که تزیین محرمات معلومه کند در نظر شما پس مسلط نشد بر شما پس آمد
نزد شما ازین راه علوم شما تا شاید که بلغزاند شما را از کلام شما پس هرگاه که چنین
ملکیت است اعمالی که مرتب بران میشود با مطلب پس چون شود چنانچه گفتی پس باید که

یاد کنند

بسبب محبس ص

تفسیر ... جهاد اول ... اعمال جوارح ص

یاد کنند یکی از شما که آن حال بهم رسانده الله تعالی را تنها یعنی گوید لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
بقصد استعانت بر دفع وسوسه شیطان **باب صد و هشتاد و هشتم اصل الاع**
تراف بالذنوب والندم علیها شرح این باب اقرار بگناهان خود و پشیمان
بودن بر آن گناهان که صادر شده در این باب هشت حدیث است
اول اصل عَنْ عَلِیٍّ الْاَحْمَسِیِّ عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ وَاللّٰهِ مَا یَنْجُو مِنَ الذَّنْبِ
اِلَّا مَنْ اَقَرَّ بِهِ قَالَ وَقَالَ اَبُو جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ کَفٰی بِالنَّدَمِ تَوْبَةً **شرح** روایتست
از علی احمسی بفتح همزه و سکون حاء بی نقطه و فتح میم و سین بی نقطه منسوبست
بجد خود از امام محمد باقر علیه السلم گفت بخدا قسم که نجات نمی یابد از گناه مگر کسی که
اقرار کند بآن گناه چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب راوی گفت و گفت
امام محمد باقر علیه السلم کافیست پشیمانی بر گناه باعتبار اینکه توبه از گناه باشد
یا یعنی که باعث فوت بر توبه چنانچه بیان میشود در حدیث هفتم این باب
یا یعنی که پشیمانی کار توبه میکند **دوم اصل** عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ وَاللّٰهِ
مَا اَرَادَ اللّٰهُ مِنَ النَّاسِ اِلَّا خَصْلَتَیْنِ اَنْ یُقِرُّوا لَهُ بِالنِّعَمِ فَیَزِیدَهُمْ وَبِالذُّنُوبِ
فَیَغْفِرَهَا لَهُمْ **شرح** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت خیال مردی
که مناسب خود را بهم پیشمارند و خود را تقریب شیطان نسبت بصلاح
خوبی میدهند ... بخدا قسم که اراده نکرده الله تعالی از مردمان
نعمتها تا زیاد کند نعمت ایشان را
مگر دو صفت **اول** آنکه اقرار کنند برای او بگناهان اگر از ایشان صادر شده
باشد **دوم** آنکه اقرار کنند برای او بگناهان اگر از ایشان صادر شده باشد پس
تا آمرزد آنها را برای ایشان **سیوم اصل** عَنْ اَبِی عَبْدِ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلٰمُ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ
اِنَّ الرَّجُلَ لَیُذْنِبُ الذَّنْبَ فَیُدْخِلُهُ اللّٰهُ بِهِ الْجَنَّةَ قُلْتُ یُدْخِلُهُ اللّٰهُ بِالذَّنْبِ
الْجَنَّةَ قَالَ نَعَمْ اِنَّهُ یُذْنِبُ فَلَا یَزَالُ مِنْهُ خَائِفًا مَاقِتًا لِنَفْسِهِ فَیَرْحَمُهُ اللّٰهُ

استغفار زبانی از شرایط صحت توبه نیست اگر مقصد رضای الهی از شرایط است و الا شاید که ... از جمله جمل بسبب ... توبه میبود ص

لا برای ... نعم ... اقرار ... روی ... عبادات ... الشکر ... سوره ... کتاب ... حدیث ... آیه سوره ابراهیم لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید ... سوره ... بیهقی ص

فَیَدخُلُه الجَنَّة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم بوسیله راوی
کفت شنیدم از او که میکفت بدرستی که مرد هر آینه کاهی کناهی میکند نوعی از کناه را
پس داخل میکند او را الله تعالی بوسیلهٔ آن کناه در بهشت کفتم از روی تعجب که چکونه
داخل میکند الله تعالی او را بوسیلهٔ کناه در بهشت کفت آری بدرستی که او کناهی را
میکند پس همیشه از آن ترسانست سرزنش کننده است خود را پس رحم میکند او را
الله تعالی پس داخل میکند او را در بهشت مراد اینست که آنچه کفتیم در حق کسی است که الله
داند که اکر او آن کناه جوارح را نکرد بعجب و خودپسندی می افتاد که کناه دل اوست
جهنم است چهارم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ علیه السلم یَقولُ لا وَاللهِ ما خَرَجَ
عَبدٌ مِن ذَنبٍ بِاِصرارٍ وَما خَرَجَ عَبدٌ مِن ذَنبٍ اِلّا بِاِقرارٍ شرح اینکه
وسکون یاء دو نقطه در پایین وسکون هاء در وقف وکسرها بی تنوین یا تنوین
در وصل اسم فعلست یعنی ابرکنا بکناه داشتن خود از کاری و نمیتوانند بود که
واقع شده بودن پس تمیز شان آنست بدر باملی در برای ملابست و ظرف صفت ذنب
باء در باقرار برای ملابست و برای سببیت میتواند بود و بنا بر اول انعقد
الا ذنب باقرار است و بنا بر دوم منعقد و شیٔ آه باقرار است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلم میکفت نه والله که بیرون نیامد بنده
از کناهی که با بیمبالاتی باشد و بیرون نیامد بنده از کناهی مکر کناهی که با آن
بکناه خود باشد یعنی که بیمبالاتی نکند بلکه در دل اقرار دهد که الله نعم
راست در آن عذاب و نجات ازان جا خواهد آید در حدیث آینده پنجم اصل
عَن اَبی جَعفَرٍ عَبدِ اللهِ علیه السلم قالَ سَمِعتُهُ یَقولُ مَن اَذنَبَ ذَنبًا فَعَلِمَ اَنَّ اللهَ
مُطَّلِعٌ عَلَیهِ اِن شاءَ عَذَّبَهُ وَاِن شاءَ غَفَرَ لَهُ غَفَرَ لَهُ وَاِن لَم یَستَغفِر شرح
علم در اینجا بمعنی تواند داد که خاطر نرمعلوم است مثل فاعلم انه لا اله الا الله

در ما نحن فیه حاصل است بسبب امر حقیقی یا آن امر بتحصیل حاصل است
علم حقیقی از مقوله تعقل نیست بلکه از مقوله انفعالست و تکلیف متعلق بآن نمیتواند یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت شنیدم از او که میکفت هر که کناه کند
کناهی پس اقرار کند بآنکه الله تعالی مطلعست بر آن اکر خواهد عذاب میکند او را و اکر
خواهد بخشایش میکند بر او بخشیده میشود آن کناه بر او هر چند که طلب آمرزش
نکرده باشد اشارتست بآنکه این قسم کسی صاحب اصرار نیست بلکه با خود قرار
توبه میدهد چنانچه کذشت در حدیث دوم باب صد و چهاردهم ششم
اصل عَن اَبی عَبدِ اللهِ علیه السلم قالَ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ العَبدَ اَن یَطلُبَ اِلَیهِ فِی الجُرمِ
العَظیمِ وَیُبغِضُ العَبدَ اَن یَستَخِفَّ بِالجُرمِ الیَسیرِ شرح ان بتقدیر بان است یا بدل
اشتمال العبد است تعدیه طلب بالی برای تضمین معنی توجه است زیرا که آن در نجات
دعا شرطست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بدرستی که الله
دوست میدارد بنده را بآنکه توجه کند بسوی درکاه الهی و طلب آمرزش کند در کناه
بزرک و دشمن میدارد بنده را بآنکه بیمبالاتی کند بکناه کوچک هفتم اصل قال امیر المؤمنین
صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِ اِنَّ النَّدَمَ عَلَی الشَّرِّ یَدعو اِلی تَرکِه شرح الندم بفتح نون و فتح
دال پشیمانی خواه باقرار خاطر بر ترک الکلیه باشد که آن توبه است و خواه بی محض
انقضای زمانی لذت شهوت و ترس عذاب باشد در اینجا اول است یعنی
کفت امیر المؤمنین علیه السلم بدرستی که پشیمانی بر کناه میخواند آدمی را بسوی ترک آن
کناه بالکلیه یعنی بکناه اولی توبیت و ترتیب هشتم اصل سَمِعتُ اَبا عَبدِ اللهِ علیه السلم
یَقولُ ما مِن عَبدٍ اَذنَبَ ذَنبًا فَنَدِمَ عَلَیهِ اِلّا غَفَرَ اللهُ لَهُ قَبلَ اَن یَستَغفِرَ
شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این باب است اصل وَما مِن عَبدٍ اَنعَمَ اللهُ عَلَیهِ
نِعمَةً فَعَرَفَ اَنَّها مِن عِندِ اللهِ اِلّا غَفَرَ اللهُ لَهُ قَبلَ اَن یَحمَدَه شرح و نیز هیچ بنده
که انعام کرد الله تعالی بر او نعمتی پس اعتراف کرد بآنکه آن نعمت از جانب الله تعالی است

مگر اینکه بخشایش کرد الله تعالی برای او گناهان او را یا الکلب بیش از آنکه حمد کند الله را
بزبان مخفی نماند که ظاهر سیاق خبر که بجای غفر الله انجاز الله باشد تا انتظام
راجع بمضمون حدیث دوم این باب شود پس سهو نساخ بود که از کاتبان سهوی شده
باشد باب صد و هشتاد و نهم اصل باب ستر الذنوب شرح پوشانیدن گناه
دو قسم است اول پوشانیدن برای ستر دوم پوشانیدن برای انفعال و مراد اینجا
اول است یعنی این بابیست در حال پوشانیدن گناهان بسبب انفعال و در این باب
دو حدیث است اول اصل عَنِ الْعَبَّاسِ مَوْلَى الرِّضَا عليه السلم قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ
الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ
مَغْفُورٌ لَهُ شرح المولی نوکر عجمی که ملحق بعرب شود و هر دو اینجا مناسب است این
حدیث باب ضمیمه می آید در کتاب الزکوة در حدیث سوم باب شصت و ششم که باب فضل
اعطی بعد المسئلة است و در آنجا بجای حسنه بحسنه است و مناسب آن ضمیمه اینست که
مستتر هر دو جا بصیغه اسم فاعل باب افتعال است و باء هر سه جا برای مصاحبت است
باشد مثل اهبط بسلام ومثل وقد دخلوا بالكفر ومثل فسبح بحمد ربك و معدل بمعنی
ینقطر و دال ینقطر بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل یا باب ضرب باشد
التعدیل والعدل راست کردن چیزی و مذیع بذال انقطر و یاء و نقطه در این
و عین ینقطر بصیغه اسم فاعل باب افعال ضد مستتر است یعنی ظاهر کننده حال خود یعنی
روایت است از عباس نوکر امام رضا علیه السلم گفت شنیدم از او که میگفت پنهان کننده
خود با نیکی راست میکند هفتاد نیکی را و فاش کننده خود با بدی بی توفیق است و پنهان
کننده خود با بدی برای انفعال بخشیده شده برای اوست دوم اصل قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ
وَالْمُسْتَتِرُ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ شرح مضمون این موافق سابق است باب صد و نودم

اصل

اصل باب مَنْ يَهُمُّ بِالْحَسَنَةِ أَوِ السَّيِّئَةِ شرح این بابیست در حال کسی است که قصد
میکند نیکی را یا بدی را در این باب چهار حدیث است اول اصل عَنْ أَحَدِهِمَا عليهما السلم
قَالَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لِآدَمَ فِي ذُرِّيَّتِهِ مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ
لَهُ حَسَنَةً وَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَعَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْراً وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَلَمْ يَعْمَلْهَا
لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَمَنْ هَمَّ بِهَا وَعَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةً شرح جعل لآدم اشاره است
بآنچه می آید در حدیث اول باب صد و نود و یکم مفعول جعل مضمون من هم تا آخر
است هر یک از حسنه و سیئه بنا و حدت منصوبست تا حال از ضمیر مستتر در کتبت
باشد یعنی روایت است از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت بدرستی
که الله تبارک و تعالی کرده است برای آدم در فرزندان او اینکه هر که قصد کند یک نیکی و نکند
آنرا نوشته شود آن یک نیکی برای او و یک نیکی و هر که قصد کند یک نیکی را و کند آنرا نوشته
شود آن یک نیکی برای او ده حسنه و هر که قصد کند یک بدی را و نکند آنرا نوشته
نشود آن یک بدی برای او و مخفی نماند که در اینجا چهار احتمال است اول اینکه قصد
سیئه نوعی ضعیف از جمله سیئه باشد و مغفور باشد چنانچه ظاهر حدیث چهارم
این بابست که خبر سیئه دوم اینکه قصد بی وقوع مقصود متصف بحسن و قبح
نباشد اصلا سوم اینکه قصد سیئه بی وقوع مقصود مثبت باشد از قصد حسنه
بی وقوع مقصود چهارم اینکه قصد سیئه نوعی ضعیف از جمله سیئه باشد
و مغفور نشود پس نوشته شود بدی دیگر که از جنس آن بدی که مقصود شده
نباشد بلکه کمتر از آن باشد و هر که قصد کند یک بدی را و کند آنرا نوشته شود
آن یک بدی برای او یک بدی دوم اصل عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهُمُّ
بِالْحَسَنَةِ وَلَا يَعْمَلُ بِهَا فَتُكْتَبُ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ
وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا فَلَا يَعْمَلُهَا فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ شرح

مضمون این حدیث سابقست **سیوم اصل** عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
عَنْ اَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَلَكَيْنِ هَلْ يَعْلَمَانِ بِالذَّنْبِ اِذَا اَرَادَ الْعَبْدُ اَنْ
يَفْعَلَهُ اَوِ الْحَسَنَةِ فَقَالَ رِيحُ الْكَنِيفِ وَالطِّيبِ سَوَاءٌ قُلْتُ لَا قَالَ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا هَمَّ
بِالْحَسَنَةِ خَرَجَ نَفَسُهُ طَيِّبَ الرِّيحِ فَقَالَ صَاحِبُ الْيَمِينِ لِصَاحِبِ الشِّمَالِ قُمْ فَاِنَّهُ قَدْ
هَمَّ بِالْحَسَنَةِ فَاِذَا فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقُهُ مِدَادَهُ فَاَثْبَتَهَا لَهُ وَاِذَا هَمَّ
بِالسَّيِّئَةِ خَرَجَ نَفَسُهُ مُنْتِنَ الرِّيحِ فَيَقُولُ صَاحِبُ الشِّمَالِ لِصَاحِبِ الْيَمِينِ قِفْ
فَاِنَّهُ قَدْ هَمَّ بِالسَّيِّئَةِ فَاِذَا هُوَ فَعَلَهَا كَانَ لِسَانُهُ قَلَمَهُ وَرِيقُهُ مِدَادَهُ وَاَثْبَتَهَا
عَلَيْهِ **شرح** الطیب بکسر طا و سکون یا است بمعنی مشک و مانند آن نفسه بفتح نون
و فتح فا است طیب بفتح طا و تشدید یا مکسوره است و سکون یا نیز جایز است یعنی
پاکیزه و نیکو قلم ... رقم و قف برای اشارتست بترجیح جانب حسنه بر سیئه و دعا
بودن فرشته حسنه بر فرشته سیئه است **یعنی** روایتست از عبد الله بن موسی بن
جعفر علیهما السلام از پدرش امام موسی کاظم علیه السلام عبد الله گفت پرسیدم او را از دو
فرشته دست راست و دست چپ آدمی که آیا میدانند گناه را چون قصد کند
بنده که کند آن را یا نیکی را پس گفت آیا بوی جاه بیت الخلا و بوی مشک و مانند آن برابر
گفتم نه گفت بدرستی که بنده چون قصد نیکی کند بیرون می آید نفس او خوشبوی
میگوید فرشته دست راست فرشته دست چپ را که برخیز چه بدرستی که او
بحقیق قصد کرده نیکی را پس چون کند آن حسنه را میشود زبان فرشته دست راست
قلم او و آب دهن او مرکب او پس ثابت میکند آن حسنه را برای او تا بده حسنه
شود و چون قصد کند بدی را بیرون می آید نفس او گنده بوی میگوید فرشته
دست راست را که توقف کن یا ثبت مکن حسنه برای او تا ... بدرستی
که او بحقیق قصد کرده بدی را اشارتست باینکه آدمی هرگاه مشغول گناه یا نیک

نباشد و مشغول قصد گناه یا نیک نیز نباشد بلکه او حسنه نوشته میشود و هرگاه بعض
بر اکل او کند آن سیئه را میشود زبان فرشته دست چپ قلم او و آب دهن او مرکب او
و ثابت میکند آن سیئه را بر او تا یک سیئه حساب شود **چهارم اصل** قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ لَمْ يَهْلِكْ عَلَى اللّٰهِ بَعْدَهُنَّ اِلَّا هَالِكٌ يَهُمُّ الْعَبْدُ
بِالْحَسَنَةِ يَعْمَلُهَا فَاِنْ هُوَ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ حَسَنَةً بِحُسْنِ نِيَّتِهِ وَاِنْ هُوَ عَمِلَهَا
كَتَبَ اللّٰهُ لَهُ عَشْرًا وَيَهُمُّ بِالسَّيِّئَةِ اَنْ يَعْمَلَهَا فَاِنْ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَاِنْ
هُوَ عَمِلَهَا اُجِّلَ سَبْعَ سَاعَاتٍ وَقَالَ صَاحِبُ الْحَسَنَاتِ لِصَاحِبِ السَّيِّئَاتِ وَهُوَ صَاحِبُ الشِّمَالِ
لَا تَعْجَلْ عَسَى اَنْ يُتْبِعَهَا بِحَسَنَةٍ تَمْحُوهَا فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ اِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ
السَّيِّئَاتِ اَوِ الْاِسْتِغْفَارِ **شرح** اربع مبتداست و جمله من کن تا آخر خبر مبتداست
و مبتدا نکره می باشد در صورتی که فایده رساند مثل کوکب انقض الساعة و میتواند
بود که خبر مبتدای محذوف باشد بتقدیر من الدنیا اربع و صاحب تلخیص گفته
در قول شاعر ثلثة تشرق الدنیا ببهجتها شمس الضحی و ابو اسحق و القمر که ثلثة خبرست
و شمس مبتداست و این توجیه در این حدیث روا نیست و بعضی گفته اند که ثلثة
مبتداست و خبرش محذوف است بتقدیر لنا ثلثة و شمس بدل ثلثة است تا حیث اربع
باعتبار اینست که موصوف آن کلمات کرده آنها بیان حکم چهار صورت شده
اول قصد حسنه بی فعل آن **دوم** قصد حسنه با فعل آن **سیوم** قصد سیئه
بی فعل آن **چهارم** قصد سیئه با فعل آن من موصوله و مبتداست بر وعاید بسوی او
اول ضمیر فیه است **دوم** ضمیر مستتر است در لم یهلک و این ضمیر مستتر مستثنی
منه الا هالک است چون مرجع آن از الفاظ عمومست پس هالک مستثنای مفرغ
نیست بلکه مختار الرفع جایز النصب است مثل لا اله الا الله کون در کن فیه بمعنی
معلوم بودن آن کلماتست در ذهن کسی یقدر یهلک بعلی برای تضمین معنی

او نظر آنچه گذشت در حدیث ... باب ... العفو و حفظ اللسان که باب ... و هم است

هادك

جزاء است فاید ذکر بعد حتی اشعار بسبب بودن آنها است برای عدم هلاک یعنی
بدبخت هالک نشد الا کسی که الشقی المحروم عبارت از وست حمل بقیم ما آنجا استثنا
بیانی است یعنی لما مصدریست بنا بسبب برای انکه ما اقبل فاشتغل به معنی حتی
ان یعملها بدل اشتمال السیئه است یا تجدید برای ان یعملها است و تغییر اسلوب برای
اشعار بترجیح وقوع عمل حسنه و نزول عمل سیئه است فان الله تا التیار کلام
رسول علیه السلام است مبنی بر دو کلام فرشته باشد او استغفار مجرور معطوف
بر حسنه است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله چهار کلمه هر کس باشد آنها
در وی هلاک نمیشود انکس بجزات بر الله تعالی بسبب آنها مگر بدبخت بی نصیب
بیان این آنکه هر گاه قصد میکند بنده بعمل حسنه اگر کند آن را بر او نکند آن را مینویسد
الله تعالی برای او یک حسنه بسبب خوبی قصد او و اگر او کند آن را مینویسد الله تعالی
برای او ده حسنه چنانچه گفته در سوره انعام من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و هر گاه
قصد میکند بنده بعمل بدی اگر نکند آن را بر او نکند آن را نوشته نمیشود بر او چیزی
و اگر او کند آن را مهلت داده میشود هفت ساعت و میگوید فرشته که کاتب
حسنات است بفرشته که کاتب سیئات است و او بر دست چپ بنده است
که شتاب مکن در نوشتن شاید که بعد از آن کند حسنه علیحده را که محو کند
آن را چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره هود بدرستی که حسنات میبرند
سیئات را یا اگر حسنه علیحده نکند استغفار کند از آن سیئه **اصل** فان قال
استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم
ذا الجلال والاکرام واتوب الیه لم یکتب علیه شیء وان مضت سبع ساعات
ولم یتبعها بحسنة واستغفار قال صاحب الحسنات لصاحب السیئات اکتب
علی الشقی المحروم **شرح** این فقرات کلام رسول علیه السلام است ذکر استغفار

الذی

[margin: تا یعملها مثنیه دو کلمه متعلق از جمله چهار کلمه است و جمله ... / معطوف است زیرا که فا مانند لام جاره است اگر در نظرش ان یعملها است و ان مقصود است و مقصود مقبول است و شاید که تغییر اسلوب ذکر فا اینجا و ان در نظرش برای اشعار بترجیح وقوع عمل حسنه بر عمل سیئه است و تبدیل یا بسبحان لام را بفا محتملست فان هر تا حسنه کلمه اول و ان هر تا عشر امثالها کلمه دوم است جمله و بهم تا سیئه ان یعملها مثنیه دو کلمه اخیر است فاما لم یعملها تا شیء کلمه سوم است و ان هر تا آخر کلمه چهارم است]

الذی تا آخر برای بیان فرد افضلست و مراد توقف بر خصوص آن نیست بقرینه
تنکیر استغفار عالم و نظایر آن منصوبست تا صفت دیگر الله باشد و استغفار
لا استغفار است **یعنی** پس اگر گفت که طلب آمرزش میکنم از الله تعالی که نیست سزای
عبادتی مگر او دانای نهان و آشکارا است بی تکلف رعایت کنند مصالح بندگان
بخشاینده است صاحب رحمت بر مؤمنان است صاحب بزرگی و عزیز کرداننده
متقیان است چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم و باز گشت میکنم سوی او
نوشته نمیشود بر او چیزی از گناه و اگر گذشت هفت ساعت و بعد از آن گناه نکرد
حسنه علیحده را و نه استغفار میگفت فرشته که کاتب حسنات است بفرشته که
کاتب سیئات است بنویس بر این بی سعادت بریده از خیر **باب صد و نود و یکم اصل**
باب التوبة شرح این باب بیان باز گشت از گناه و باز گشت از بیرون کاسماه ضلالت است
در این باب سیزده حدیث است **اول اصل** سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا تاب
العبد توبة نصوحا احبه الله فستر علیه فی الدنیا والآخرة فقلت وکیف یستر
علیه قال ینسی ملکیه ما کتبا علیه من الذنوب ویوحی الی جوارحه اکتمی
علیه ذنوبه ویوحی الی بقاع الارض اکتمی ما کان یعمل علیک من الذنوب
فیلقی الله حین یلقاه ولیس شیء یشهد علیه بشیء من الذنوب **شرح** نصوح
فعول بمعنی فاعلست و تذکیر و تانیث در آن مساویست ما کتبا اشارتست بانچه (و برای مبالغه است)
گذشت در حدیث آخر باب سابق که صاحب حسنات رخصت میدهد صاحب
سیئات را که نویسد بر گناه و نه کاتب سیئات است اکتمی سوی جوارح
و بقاع الارض مجازیست و مراد برطرف کردن علامات سیئه است از آنها
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون توبه کند بنده توبه خالص
چنانچه در سوره تحریم مذکور است دوست میدارد او را الله تعالی پس

میپوشاند بر او کناهان او را در دنیا و آخرت پس کفتم وچون میپوشاند بر او کفت فراموش
نکارد میکند دو فرشته او را آنچه را که نوشته‌اند بر او از کناهان و وحی میکند سوی هر کدام
از اعضای او که پنهان کنید بر او کناهان او را و وحی میکند سوی هر یک از بقعه‌های زمین
که در آنها کناه کرده که پنهان کنید آنچه را که میکرده در آنجا از کناهان پس ملاقات میکند الله را
و حالی که نیست چیزی که کواهی دهد بر او بچیزی از کناهان **دوم اصل** عن احدهما علیهما السلم
فی قول الله عز وجل فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف قال الموعظة
التوبة **شرح** روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام در قول
الله عز وجل در سورة البقرة پس هر که آمد نزد او وعظی از صاحب کل اختیار او پس
نکاه داشت خود را از خوردن ربا پس بخشایش کرده میشود برای او خوردن ربایی
که پیشتر از او صادر شده امام کفت مراد بموعظه بازکشتن از کناهست یا یعنی که مراد
بموعظه موعظه موثره است و آن آنست که توبه مرتب بر آن شود و میتواند که
مراد بموعظه توبه باشد باعتبار اینکه هر که توبه میکند خود را ملامت میکند
و آن از جانب توفیق الله تعالی است **سوم اصل** عن محمد بن الفضیل عن ابی الصباح
الکنانی قال سألت ابا عبد الله علیه السلم عن قول الله عز وجل یا ایها الذین
آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا قال یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود
فیه قال محمد بن الفضیل سألت عنها ابا الحسن علیه السلم فقال یتوب من الذنب
ثم لا یعود فیه واحب العباد الی الله المفتنون التوابون **شرح** اللام
العباد برای عهد خارجیست یعنی بندکان کناهکار بقرینه المفتنون که بعد
ازین باب **یعنی** روایتست از محمد بن الفضیل از ابو الصباح کنانی که کفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز وجل در سوره تحریم ای جمعی که مؤمن
شده‌اید بازکشت کنید از کناه سوی الله تعالی بازکشتی که بغایت خالص باشد امام

کفت

کفت مراد اینست که توبه کند بنده از کناه بعد از آن برنکردد در آن کناه و کفت محمد بن
الفضیل که پرسیدم از آن آیت امام موسی کاظم علیه السلم را پس کفت مراد اینست که توبه
کند از کناه و بعد از آن برنکردد در آن کناه و محبوبترین بندکان کناهکار سوی الله
کناهکارانیند که بسیار بازکشت کنانند بیان این می‌آید در حدیث پنجم این باب **چهارم**
اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلم یا ایها الذین آمنوا توبوا الی
الله توبة نصوحا قال هو الذنب الذی لا یعود فیه ابدا قلت و اینا لم یعد فقال
یا ابا محمد ان الله یحب من عباده المفتن التواب **شرح** ضمیر هو راجع بکناهست
که مدلول این آیتست **یعنی** روایتست از ابو بصیر که کفت دیکر ابو محمد
کفت که کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیت سوره تحریم که ای جمعی که مؤمن شده‌اید
بازکشت از کناه کنید سوی الله تعالی بازکشتی بغایت خالص امام کفت کناهی
که توبه نصوح از آن میشود کناهیست که باز از آن برنمیکردد در آن هرکز
کفتم و کدام ما برنکشت پس امام کفت ای ابو محمد بدرستی که الله تعالی دوست میدارد
از جمله بندکان خود کسی را که مکرر کناه افتد و مکرر بازکشت کننده باشد بیان این
می‌آید در حدیث آینده **پنجم اصل** رفعه قال ان الله عز وجل اعطی التائبین
ثلث خصال لو اعطی خصلة منها جمیع اهل السموات والارض لنجوا بها قوله
عز وجل ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فمن احبه الله لم
یعذبه **شرح** در سوره بقره چنین است ویسألونک عن المحیض قل هو
اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن
فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
ذکر التائبین و استشهاد بآیتی که در آن ذکر توابین شده اشعار باینست که صیغه
مبالغه اینجا باعتبار شدت نیست بلکه باعتبار کثرتست مثل حال کسی که بسیار

جماع در حیض کنند و هر بار توبه کنند پس مرتبه توابین اینجا ادنای مراتب تائبین است
و محبوب بودن توابین لازم دارد محبوب بودن سائر تائبین را بطریق اولی تا آنکه
که او در محبت عالیه باشد بقرینه تکرار محبت و اینکه مرتبه متطهرین اعلی از مرتبه
توابین است یعنی راوی با اسناد مسند روایت کرد از امامی که گفت بدرستی که الله
عز و جل بخشید بازگشت کنندگان از حرام را سه فضیلت در سه آیت که اگر
بخشیدی یکی از آنها به جمیع اهل آسمانها و زمین و جمیع اهل زمین گناهکاران تا ایشان
می بودند بهمین فضیلت نجات از عذاب می یافتند بی تخصیص و اخراج یکی از ایشان
اول قول او را عز و جل در سوره بقره بدرستی که الله تعالی دوست میدارد
بسیار توبه کنندگان از حرام او جل که دوست میدارد بغایت پاکیزگان را یعنی
اجتناب کنندگان از مکروه چه جای حرام مثل جمعی که بعد از پاکی زنان از
حیض و پیش از غسل یا جاری مجرای غسل که شستن فرج و تیمم باشد چنانچه
می آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب هفتم جماع با ایشان نکنند و مثل
جمعی که استنجا از غائط با آب کنند یا جمع میان احجار و آب کنند چنانچه می آید
در کتاب الطهارة در حدیث سیزدهم باب دوازدهم که باب القول عند
دخول الخلاء و عند الخروج و الاستنجاء است بیان این آنکه هر که دوست داشت
او را الله تعالی عذاب نکند او را پس اگر جمیع اهل آسمانها و زمین مذنب تائب باشند
محبوب خواهند بود و معذب نخواهند بود **اصل** و قوله الَّذِينَ يَحْمِلُونَ
الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ
آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ
وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ
صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وقهم

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ **شرح** بیان معنی عرش و بیان حاملان عرش و بیان من حوله و بیان
الذین آمنوا و بیان من صلح گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم
و ششم باب پنجم که باب العرش و الکرسی است در مصاحف چنین است يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ
رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ پس فقره یؤمنون به از قلم کاتبان افتاده
یا این قرائتی غیر مشهور است **یعنی** و دوم قول الله تعالی را در سوره مؤمن
که جمعی که بر میدارند عرش را و جمعی که در دور عرش اند تسبیح میکنند با حمد صاحب
کل اختیار ایشان و استغفار گناهان میکنند برای جمعی که مؤمن شدند بائمه و نیز
استغفار میکنند که میگویند ای صاحب کل اختیار ما گنجایش دارد هر چیز را با
باعتبار رحمت و علم پس بخشایش کن گناهان را برای جمعی که برگشتند از گناهان و تابع
شدند راه ترا در راه او امام حق و مراد باتباع آن یاد گرفتن احکام او
است و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و با آن نگاه داشتن
داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده دادی ایشان را و داخل کن با ایشان
هر که را که عمل صالح کرد یعنی که در دنیا امام حق کرد چنانچه بیاید در کتاب الحجة
در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل
فی الولایة است هر چند که در اتباع سبیل تقصیر کرده باشد از جمله پدران ایشان
و برادران ایشان و اولاد ایشان بدرستی که تویی نیک رعایت کننده صاحب
و نگاهدار جمیع کسانی که مذکور شدند از بدیها و هر که را که نگاهداری او را از
بدیها در روز قیامت پس بتحقیق رحمت کردی او را و آن است و بس مطلب رفیع
که عظیم است **اصل** و قوله عز و جل وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا
يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ

Margin notes:

و اینکه مراد اینجا کتاب ... است م

سبیلک عبارت از امام هدی است و علم محض ... و این است موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در ... هشتم باب ... عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا که باب ... است ... از عارف امام هدی از جمله گناهکاران موافق آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث هشتاد و پنجم باب ... فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة ... یا عبارت است از قابل شفاعت ... از ازواج قریبان خواه برادران و خواه ... م

شتی

لح

اِنّا ما یُضاعَفْ لَهُ العَذابُ یَومَ القِیمَةِ وَیَخْلُدْ فیهِ مُهاناً اِلّا مَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً
صالِحاً فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَکانَ اللّهُ غَفوراً رَحیماً شرح
و سوم قول الله تعالی عزوجل را در سوره فرقان که و جمعی که نمیخوانند با الله تعالی معبودی
دیگر را و نمیکشند جانداری را که صاحب حرمت کرده آنرا الله تعالی مثل آدمی
مگر بحق مثل قصاص و زنا نمیکنند و هر که بکند آنرا که مذکور شد ملاقات میکند
در روز قیامت گناهی را مضاعف میشود برای او عذاب در روز قیامت
و جاوید میماند در آن عذاب خوار و زار مگر کسی که برگشت از گناهان و مومن شد
بربوبیت رب العالمین و بجا آورد عملی را که صالح است و آن معرفت امام عالم
بجمیع احکامست بیان این آنکه آن جماعت تبدیل میکند الله تعالی بدیهای
ایشان را بحسنات منقولست که هیبت مشتملست بر جمیع مواضعی که در برابر طاعات
اهل تکلیفست پس اگر طائع مطیع مقبولست مواضع طاعات خود را در جنت
می یابد و الا در جهنم میبرد و مواضع طاعات او را با اهل ایمان میدهند
ششم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم قال یا محمد بن مسلم ذنوب المومن اذا
تابَ منها مغفورةٌ له فلیعمل المومن لما یستأنف بعد التوبة و المغفرة اما و الله
انها لیست الا لاهل الایمان قلت فان عاد بعد التوبة و الاستغفار فی الذنوب
و عاد فی التوبة فقال یا محمد بن مسلم أتری العبد المومن یندم علی ذنبه و یستغفر
منه و یتوب ثم لا یقبل الله توبته شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام
محمد باقر علیه السلم گفت ای محمد بن مسلم گناهان مومن چون توبه کند از آنها بخشیده
کرده شده است برای او پس باید که عمل کند مومن برای آینده از سر میگیرد بعد از
توبه و بخشایش یا یعنی که باید که احتیاط کند برای آینده آگاه باش بخدا
قسم که بدرستی که مغفرت بسبب توبه نیست مگر برای اهل ایمان بربوبیت رب العالمین

که معیار

فلک اشارتست بمجموع شرک و قتل و زنا چنانچه بیان شد در شرح حدیث ... کتاب صد و دوازدهم است

بنابر آنکه عبادات ایشان پیش از آن اعتراف ... و بعد از آن حسنات میشود ... در کتاب العقل در حدیث ... العامل علی غیر بصیرة کالسایر علی غیر الطریق لا یزیده سرعة السیر الا بعدا

که معیار آن اعتراف بوجود امام مفترض الطاعة در هر زمانست گفتم پس اگر بعد از توبه
و طلب بخشایش برگردد از گناهان و باز توبه کند چونست پس گفت بعنوان استفهام انکاری
ای محمد بن مسلم آیا گمان میبری بنده مومن را که پشیمان میشود بر گناه خود و طلب بخشایش
میکند از آن گناه و توبه میکند با وجود این قبول نمیکند الله تعالی توبه او را اصل
قلت فانه فعل ذلک مراراً یذنب ثم یتوب و یستغفر فقال کلما عاد المومن بالاستغفار
و التوبة عاد الله علیه بالمغفرة و ان الله غفور رحیم یقبل التوبة و یعفو
عن السیئات فایاک ان تقنط المومنین من رحمة الله شرح گفتم پس بدرستی
که او کرد آنرا چند بار هر بار گناه میکند بعد از آن توبه میکند و طلب بخشایش میکند
پس امام گفت هر بار که بر میگردد مومن بطلب بخشایش و توبه بر میگردد الله تعالی
بر او ببخشایش و بدرستی که الله تعالی بسیار آمرزگار صاحب رحمتست بر مومنان قبول
میکند توبه را و در میگذرد از گناهان پس خود را دور دار از آنکه نا امید کنی مومنان را
از رحمت الله تعالی هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن قول الله
عز و جل اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون قال هو العبد
یهم بالذنب ثم یتذکر فیمسک فذلک قوله تذکروا فاذا هم مبصرون شرح
گفتم پس بدرستی یهم بصیغه مضارع غایب مجهول از باب افعالست و یا بولی آلت
است از همام ... و مضطرب کردن ذهن یا بصیغه معلوم از باب نصر
و یا برای ... الجیم فتح ها و کسر میم زدن آدمی و مانند آن در راهی یعنی
معلوم باب نصر است و یا صله بهم است الهم اراده چیزی فذلک مبتداست قوله خبر
تذکروا مقول قول است فاذا هم مبصرون تا خارج از مقول قول است و معنی
آن مذکور نشده در اینجا و مراد بجواب آن آن اینست که این جماعت متذکر اند که
گناه کاه باشند ... که اصرار میکنند تا ... یعنی که توبه در طائفه

بر گردد
استغفار
مراد ... توبه دوم ...
عن ابی بصیر
که با ضمیر مراد است ... التذکر ... فوذات ... است

اولی اکثر است و عدم توبه در طائفه ثانیه اکثر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره اعراف إِنَّ الَّذِينَ
اتَّقَوْا إِذَا بدرستی که جمعی که پرهیزکاری از گناهان کرده‌اند چون دریابد ایشان را گروهی
و دورکننده ای میکند برای اینکه زخم کند ایشان را و وسوسه کند از جنس شیطان یاد کنند پروردگار
رب العالمین و عذاب آخرت می‌شوند پس آنگاه ایشان حق را می‌بینند یعنی که توبه
میکنند و مصنف رحمه الله باین معنی اشارت کرده که این حدیث را در این باب ذکر کرده
امام گفت آن حال بنده ایست که از جا در رود پس مرتکب گناه میشود بعد از آن
بیادش می‌آورد و بی بیت الهی و عذاب آخرت را پس خود را نگاه میدارد از گناه
پس اینست مضمون قول الله تعالی که تذکروا تا آخر و ترجمه آیت است که فاذا هم
مبصرون در حق این طائفه است هشتم اصل سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ
تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظَلْمَاءَ فَوَ
جَدَهَا فَاللَّهُ أَشَدُّ فَرَحاً بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ ذَلِكَ الرَّجُلِ بِرَاحِلَتِهِ حِينَ وَجَدَهَا
شرح نسبت فرح و امثال آن با الله تعالی بر سبیل استعاره برای اراده ثواب است
و در فالله برای بیانست و فایده ذکر این فقره تا آخر آنست که خیال کند
که خوشحالی الله تعالی که مرتب میشود بر توبه مانند خوشحالی آن مرد گردد و برطرف میشود
یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام که میگفت بدرستی که الله تعالی خوشحال
تر است بتوبه بنده خود از مردی مسافر که گم کرده باشد چارپای سواری
خود را و توشه خود را که با آن چارپاست در شبی تاریک پس یافته باشد آن چارپا را
بیان این آنکه الله تعالی را خوشحالی تر است بتوبه بنده خود از آن مرد بچارپای
سواری خود وقتی که یافته باشد آن را یعنی که خوشحالی آن مرد مخصوص وقت
یافتن است و خوشحالی الله تعالی دائمیست نهم اصل قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ

یحب

يُحِبُّ الْعَبْدَ الْمُفَتَّنَ التَّوَّابَ وَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ مِنْهُ كَانَ أَفْضَلَ شرح
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که الله تعالی دوست میدارد بنده گرفتار
گناه بغایت بسیار بازگشت کننده باشد و آنکه واقع نشود آن از او افضلست یعنی کسی که
در اصل گناه نکند و احتیاج بتوبه نداشته باشد مثل معصومان و متقیان
افضل از اوست دهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ التَّائِبُ مِنَ
الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ وَالْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ
شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت
توبه کننده از گناه مانند کسی است که گناه نکرده باشد یعنی که نزد ملک و ستار جهت
در مرتبه او نیست چنانچه گذشت در حدیث سابق و کسی که مصر باشد بر گناه
و حالی که او استغفار از آن گناه کند مانند استهزا کننده است با خود یا با
احکام الهی چه آن استغفار محض زبان خواهد بود یازدهم اصل عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
عليه السلام قَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَوْحَى إِلَى دَاوُدَ أَنِ ائْتِ عَبْدِي دَانِيَالَ فَقُلْ لَهُ
إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ وَعَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَأَتَاهُ دَاوُدُ فَقَالَ
يَا دَانِيَالُ إِنَّنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَهُوَ يَقُولُ لَكَ إِنَّكَ عَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ
وَعَصَيْتَنِي فَغَفَرْتُ لَكَ فَإِنْ أَنْتَ عَصَيْتَنِي الرَّابِعَةَ لَمْ أَغْفِرْ لَكَ فَقَالَ لَهُ دَانِيَالُ
قَدْ بَلَّغْتَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ شرح دانیال پیغمبر بود از انبیاست و با وجود آن در تحت
حکم داود بوده چون داود نبی را امام زمان خود بوده و از اوصیای موسی بوده
و انبیا و اوصیا معصوم‌اند از گناهان کبیره و صغیره یعنی که دانسته گناه از ایشان
سر نزند اصلا و لیکن سهو و نسیان در غیر تبلیغ حکم شرعی از ایشان صادر میشود
و این گاهی باعث مؤاخذه دنیوی ایشان بعتاب و مانند آن میشود اگر چه در غیر ایشان
باعث مؤاخذه نیست اصلا و عصیان دانیال از آن قبیلست و مانند قول رفیق

وَنَعُوذُ فَقَالَ اللهُ الْمُسْتَعَانُ شرح كَانَ يَقُولُ اَتُوبُ اِلَى اللهِ بانمعنیست که
هفتاد بار میگفت استغفر الله وهفتاد بار دیگر علیحده میگفت اتوب الی الله
چنانچه می‌آید در حدیث پنجم باب بیست وهشتم کتاب الدعا که باب الاستغفار است
الله المستعان در موضعی گفته میشود که مخاطب ادراک حقیقت سخن نکند وبراه غلط
رود در اینجا غلط مخاطب اینست که خیال کرده که رسول علیه السلم از گناهی خود توبه
میکرده وحال آنکه آن برای شیعه ما میخواست یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت رسول الله صلی الله علیه وآله توبه میکرد سوی الله عز وجل در هر
روزی هفتاد بار گفتم آیا میگفت استغفر الله واتوب الیه گفت نه ولیکن علیحده
هفتاد بار میگفت اتوب الی الله گفتم بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وآله توبه
میکرد وبرنمیگشت بسر گناه وما توبه میکنیم وبرمیگردیم اشارتست باینکه تکرار
توبه رسول هر روز تا هفتاد بار رغبت مینماید بر امام گفت الله تعالی است
~~طلبیاری کرده شده باینمعنی که غلط فهمیدی توبه برای عذر خواهی از جانب~~
~~جمعیست از شیعه که معاصی میکنند ونمی نمیکنند این میکنند ومیشکنند یا~~
~~تحقیق این میشود در باب صد ونود ونهم~~ نهم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ
مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً اُجِّلَ فِيهَا سَبْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ فَاِنْ قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي
لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ شرح
این نوشته بحدیث دوم این باب شتم اصل عَنْ اَبِي عَبْدِ اللهِ عليه السلم قَالَ
اِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُذَكَّرُ بَعْدَ عِشْرِينَ سَنَةً فَيَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْهُ فَيَغْفِرُ
لَهُ وَاِنَّمَا يُذَكِّرُهُ لِيَغْفِرَ لَهُ وَاِنَّ الْكَافِرَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَاهُ مِنْ سَاعَتِهِ
شرح واِنَّمَا يُذَكِّرُه بصیغه مضارع معلوم از باب تفعیلست وضمیر مستتر
راجع بالله تعالی است بانمعنی که وجز این نیست که الله تعالی بیاد او می‌آورد

وتحقیق این میشود در شرح حدیث اول باب صد ونود
ونهم که باب نادر ایضا است یا مقصود امر بآیت
تطلب نکنند وادری الله تعالی از گناه واز خود
صح

موسی علیه السلم است در سوره کهف وَمَا اَنْسَانِيهُ اِلَّا الشَّيْطَانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وما نند
اذنت در قول الله تعالی در سوره توبه عَفَا اللهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ مخفی نماند که
این قسم خطاب از قبیل لطفست تا کسی مغرور نشود بعبادت خود ولهذا دانیال در مقابل
این افتادگی وعرض عدم استقلال خود در قدرت وطلب توفیق کرده یعنی
روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستیکه الله عز وجل وحی کرد سوی
داود که برو نزد بنده من دانیال پس بگو او را بدرستیکه تو عصیان من کردی
پس بخشایش کردم برای تو وعصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو عصیان
من کردی پس بخشایش کردم برای تو پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بار نخشایش نکنم
برای تو پس رفت نزد دانیال داود پس گفت ای دانیال بدرستیکه من فرستاده شده
ام سوی تو واو میگوید ترا بدرستیکه تو عصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو
وعصیان من کردی پس بخشایش کردم برای تو وعصیان من کردی پس بخشایش
کردم برای تو پس اگر تو عصیان من کنی در چهارم بار نخشایش نمیکنم برای تو پس گفت
داود را دانیال بتحقیق تبلیغ رسالت کردی ای پیغمبر الله تعالی اصل فَلَمَّا كَانَ
فِي السَّحَرِ قَامَ دَانِيَالُ فَنَاجَى رَبَّهُ فَقَالَ يَا رَبِّ اِنَّ دَاوُدَ نَبِيَّكَ اَخْبَرَنِي عَنْكَ اَنَّنِي
قَدْ عَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ لِي وَعَصَيْتُكَ فَغَفَرْتَ
لِي وَاَخْبَرَنِي عَنْكَ اَنَّنِي اِنْ عَصَيْتُكَ الرَّابِعَةَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَوَعِزَّتِكَ لَئِنْ لَمْ
تَعْصِمْنِي ثُمَّ لَاَعْصِيَنَّكَ ثُمَّ لَاَعْصِيَنَّكَ شرح ضمیر کان راجع بکاینات
که مرکوز ذهن خاطر است واگر راجع بدانیال می‌بود اولی این می‌بود که فاعل
قام ضمیر باشد وفاعل کان ظاهر باشد یعنی پس چون شد عالم در آخر شب که وقت
نماز وتر است برخاست دانیال برای عبادت منفردی خود پس مناجات کرد
صاحب کل اختیار خود را باین روش که گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی

وجلالک خ
لاعصینک صح

کرد او

کناهرا اختیار کنی برای او و باقی ظاهر است از شرح حدیث سوم این باب هفتم اصل

عن ابی عبد الله قال ما من مؤمن یقارف فی یومه ولیلته اربعین کبیرة فیقول

وهو نادم استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض

ذا الجلال والاکرام واسأله ان یصلی علی محمد وآل محمد وان یتوب علی الا غفرها

الله عز وجل له ولا خیر فیمن یقارف فی یومه اکثر من اربعین کبیرة شرح

المقارفة ومقارفه با قاف وفا مصدر باب مفاعله آلوده چیزی شدن بی صرار

راین با بمعنی که معنوان لم باشد که می آید در کتاب باب صد و نود و چهارم بدیع فعیل

بمعنی فاعل است از باب منع البدع بفتح با و سکون دال احداث چیزی بی ماده یعنی

روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی که آلوده شود در روز و

شب خود چهل گناه کبیره را پس گوید در حالی که پشیمان باشد که طلب بخشایش میکنم از الله

که نیست مستحق عبادتی مگر او وصفت او اینست که زنده است ابا دکی کننده بکار خود

است اختراع کننده آسمانها و زمین است صاحب بزرگی و عزیز کردن اهل

تقوی است چنانچه گفته ان اکرمکم عند الله اتقاکم و میطلبم از او اینکه درود

فرستد بر محمد و آل محمد و اینکه باز گشت کند بر من برحمت مگر آنکه بخشایش میکند

آن چهل کبیره را الله عز وجل برای او و خوبی نیست در کسی که آلوده شود در روز خود

یعنی در روز و شب خود بقرینه سابق بیشتر از چهل کبیره را مراد اینست که این شخص

نیست و بیشتر از چهل بی اصرار عینا شده یا مراد اینست که اکر باشد بخشایش کرده نشود

باب استغفار هشتم اصل عدة من اصحابنا رفعوه قالوا قال لکل شیء دواء ودواء

الذنوب الاستغفار شرح جمعی از اصحاب ما بالا بردند سند حدیث را تا امامی که

روایت از اوست گفتند امام گفت برای هر دردی دوایست و دوای گناهان طلب

آمرزش از الله تعالی است نهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ما من

مؤمن

(حاشیه: بعد از مجموع یا بعد از هر یک م)

مؤمن یذنب ذنبا الا اجله الله عز وجل سبع ساعات من النهار فان هو

لم یکتب علیه شیء وان هو لم یفعل کتب علیه سیئة شرح ابن ظاهر است

از شرح حدیث دوم این باب اصل فاتاه عباد البصری فقال له بلغنا انک

قلت ما من عبد یذنب ذنبا الا اجله الله سبع ساعات من النهار فقال لیس

هکذا قلت ولکنی قلت ما من مؤمن وکذلک کان قولی شرح بر آمد نزد

امام علیه السلام عباد بصری که از صوفیه است چنانچه می آید در کتاب الروضه در اول

حدیث ابی بصیر مع المرأة پس گفت او را رسیده ما را که تو گفتی که هیچ بنده نیست که

گناه کند مگر آنکه مهلت میدهد او را الله تعالی هفت ساعت از روز

پس گفت امام چنین نگفتم ولیکن من گفتم نیست هیچ مؤمنی و همچنان

بود سخن من باین معنی که در هر جایی که مؤمن نگفته باشم نیز مرادم مؤمن است بس

تمام دلخل نیست دهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام من قال استغفر الله

مائة مرة فی یوم غفر الله له سبعمائة ذنب ولا خیر فی عبد یذنب فی یوم سبعمائة

ذنب شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که گفت استغفر الله صد بار در روزی

بخشایش کرد الله تعالی برای او هفتصد گناه او را و خوبی نیست در بنده که گناه کند

در یک روز هفتصد گناه اشارتست باینکه مراد هفتصد گناه هفتصد گناه او

در ایام گذشته است نه در همان روز چه صاحب هفتصد گناه در یک روز مصر است

و استهزا میکند در استغفار پس استغفار او مقبول نیست باب صد و نود و

سیوم اصل باب فیما اعطی الله عز وجل آدم وقت التوبة شرح ما مقید

است آدم عبارت از ابو البشر علیه السلام است اگر چه ذکر او در غیر حدیث اصح

نشده و ممکن است که عبارت از فرزندان آدم باشد چنانچه قریش عبارت

از فرزندان قریش میباشد وقت منصوبست مفعول دوم اعطی باشد

الوقت تعیین زمان کاری ورا اینجا فرصت یعنی وسعت زمان کار یعنی
این باب بیست ودوم در بیان دادن الله عز وجل آدم را در حق فرزندانش فرصت

توبه آن در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
او عن ابی جعفر علیه السلم قال ان آدم علیه السلم قال یا رب سلطت علی الشیطان واجریته
منی مجری الدم فاجعل لی شیئا فقال یا آدم جعلت لک ان من هم من ذریتک
بسیئة لم تکتب علیه فان عملها کتبت علیه سیئة ومن هم منهم بحسنة فان
لم یعملها کتبت له حسنة وان هو عملها کتبت له عشرا قال یا رب زدنی قال جعلت
لک ان من عمل منهم سیئة ثم استغفر غفرت له قال یا رب زدنی قال جعلت
لهم التوبة وبسطت لهم التوبة حتی تبلغ النفس هذه قال یا رب حسبی شرح
مراد بادم اینجا خود شراست ودضمیر علی وامثال آن ملحوظ فرزندانست
چیره کرده طایفه وآن طایفه در حکم یک دیگرند یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم یا از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که آدم علیه السلم
گفت ای صاحب کل الختیار من مسلط کردی بر فرزندان من شیطان را وروان
کردی شیطان را نسبت بفرزندان من در راه خون یا یعنی که او را مانند خون
روانه در جمیع اعضای ما کردی پس بکردان برای من چیزی که تلافی این تسلط او کند
شیطان را بر طرف کند واگر کسی تابع او شود خود او را مسلط بر خود کرده باشد
چنانچه گفته ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین
پس الله تعالی گفت ای آدم کردانیدم برای شما اینرا که هر که قصد کند از فرزندان تو
بگناهی نوشته نمیشود بر او پس اگر بکند آنرا نوشته می شود آن بر او یک گناه و هر که
قصد کند از فرزندان تو بخوبی پس اگر نکند آنرا نوشته میشود آن برای او یک
خوب و اگر او کند آنرا نوشته میشود آن برای او ده خوب آدم گفت ای صاحب کل

سینه سفرت من ... برای ... در او ... مثل مجری الدم ... خلق خون برای ... خلق شیطان ... برای ... فرزندان ... حم

اختیار من زیاد کن عطا را برای من گفت کردانیدم برای تو اینکه هر که کند از فرزندان تو
گناهی را بعد از آن استغفار کند می آمرزم برای او آدم گفت ای صاحب کل الختیار من
زیاد کن عطا را برای ما گفت کردانیدم برای فرزندان تو توبه را و کشاده کردم برای
ایشان زمان توبه را تا وقتی که برسد جان باینجا که حلقست یعنی او قبول توبه جاهلست
در آن وقت نیز چنانچه می آید در حدیث سوم این باب یا مراد قبول توبه عالم و جاهلست
تا آن وقت چنانچه می آید در حدیث دوم این باب آدم گفت ای صاحب کل الختیار من
بس است مرا دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل
موته بسنة قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر
قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله
توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته
ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته شرح گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله هر که توبه کند پیش از مردن او بیک سال قبول
میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یک سال هر آینه زمان
بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او بیک ماه قبول میکند الله تعالی توبه او را
بعد از آن گفت بدرستی که یک ماه هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او
بیک هفته قبول میکند الله تعالی توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یک هفته
هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردن او بیک روز قبول میکند الله تعالی
توبه او را بعد از آن گفت بدرستی که یک روز هر آینه بسیار است هر که توبه کند پیش
از آنکه ببیند صورت ملک الموت را قبول میکند الله تعالی توبه او را مخفی نماند که ذکر
تفصیل مذکور برای اشاره است بتفاوت مراتب توبه است در فضیلت یا یعنی
که توبه بیک سال افضل از یک ماه است و یک ماه افضل از یک هفته است و یک هفته

افضل از یکروزه است و یکروزه افضل از متصل بعلیل است و بر این قیاس است سائر
اوقات **سوم اصل** عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا بلغت النفس هذه واهوی بیده
الی حلقه لم یکن للعالم توبة وکانت للجاهل توبة **شرح** این حدیث گذشت
با ضمیمه در کتاب العقل در کتا حدیث سوم باب نا نزدهم کتاب تشدید الامر علی العالم
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت چون رسید جان باینجا و اشاره کرد
بدست خود سوی گلوی خود نمیباشد برای عالم [illegible] باز گشت
الله تعالی برحمت بر او بقبول توبه او و میباشد برای جاهل باز گشت الله تعالی
جت **چهارم اصل** خرجنا الی مکة ومعنا شیخ متاله متعبد یتم الصلوة فی الطریق
ومعه ابن اخ له مسلم فمرض الشیخ فقلت لابن اخیه لو عرضت هذا الامر
علی عمك لعل الله ان یخلصه فقال کلهم دعوا الشیخ یموت علی حاله فانه
حسن الهیئة **شرح** المتاله بصیغه اسم فاعل باب تفعل بغایت عبادت کننده
و مراد اینجا پرهیزکار از معاصی است مسلم بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است لو برای
تمنی است حسن بحاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم مضاعف
باب تفعل است **یعنی** بیرون امدیم از شهر خود سوی مکه و با ما پیرمردی
بود پرهیزکار بغایت عبادت کننده تمام میکرد نماز را در راه موافق مذهب
بعض مخالفان و با او برادرزاده او بود تسلیم کننده فضل اهل البیت علیهم السلم
پس بیمار شد آن پیرمرد پس گفتم برادرزاده او را کاش عرض میکردی این
امامت اهل البیت علیهم السلم را بر عموی خود تا شاید که الله تعالی خلاص کند او را
از آتش جهنم پس گفتند جمیع حاضران که واگذارید پیرمرد را تا میرد بر حال خود
چه بدرستی که او شاهده کرده صورت ملك الموت را و بیفهمد آنچه [illegible] او
گویند **اصل** فلم یصبر ابن اخیه حتی قال له یا عم ان الناس ارتدوا بعد

رسول الله صلی الله علیه وآله الا نفرا یسیرا وکان لعلی بن ابی طالب من الطاعة
ما کان لرسول الله صلی الله علیه وآله وکان بعد رسول الله الحق والطاعة له
قال فتنفس الشیخ وشهق وقال انا علی هذا وخرجت نفسه **شرح** پس صبر نکرد
برادرزاده او تا آنکه گفت او را ای عموی من بدرستی که مردم مرتد شدند از دین
حق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله مگر جمعی اندك و بود برای علی بن ابی
طالب از فرمان برداری واجب بر خلایق همانچه که بود برای رسول الله
صلی الله علیه وآله و بود بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله حق و فرمان برداری
برای علی علیه السلم راوی گفت پس نفس کشید پیرمرد و فریادی زد و گفت من
بر این اعتقادم و بیرون رفت جان او **اصل** فدخلنا علی ابی عبد الله
علیه السلم فعرض علی بن السری هذا الکلام علی ابی عبد الله علیه السلم
فقال هو رجل من اهل الجنة فقال له علی بن السری انه لم یعرف شیئا
من هذا غیر ساعته تلك قال فتریدون منه ماذا قد دخل والله
الجنة **شرح** فتریدون بتقدیر استفهام است و ماذا اسم جنس است یعنی
شیء چنانچه فارسیها در جمل نحو بیان کنند در قول شاعر دعی ماذا علمت سأتقیه
ولکن بالمغیب نبئینی و اگر [illegible] از کنایه [illegible]
سیکلم بآینده که غیبا است امتحان کنی مرا **یعنی** پس داخل شدیم بر امام
جعفر صادق علیه السلم پس عرض کرد علی بن السری این سخن را بر امام جعفر
صادق علیه السلم پس امام علیه السلم گفت آن پیرمرد مردیست از اهل بهشت پس گفت
او را علی بن السری بدرستی که او نشناخت چیزی از این امامت تا آخر
ساعتی که جان داد امام گفت بعنوان استفهام انکاری آیا پس چه
از او چیزی تحقیق داخل شد بخدا قسم در بهشت **باب صد و نود و چهارم**

اصل باب اللمم شرح اللمم بفتح لام و فتح میم و اللمام مصدر باب افعال آلودگی بگناه کبیره
بی اصرار و با استغفار بعد از آن جنانچه در حدیث سیوم این باب است یعنی این باب
بیان حکم آلودگی بگناهان کبایر است که مذکور است در قول الله تعالی در سورهٔ والنجم
الا اللمم و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال
قلت له ارایت قول الله عز و جل الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم
قال هو الذنب یلم به الرجل فیمکث ما شاء الله ثم یلم به بعد شرح الا اللمم استثناء
متصلست مراد با الذنب کبیره و فاحشه است یلم بصیغهٔ مضارع معلوم باب افعالست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت گفتم او را خبر ده مرا از قول
الله عز و جل در بیان محسنین در سورهٔ والنجم جمعی که اجتناب میکنند از کناهان کبیره
و رسواها مگر آلودگی امام گفت لمم گناهیست که آلوده میشود بآن مرد پس ترک کند
آن قدر که الله تعالی خواسته باشد بعد از آن آلوده شود بآن گناه بعد از ترک دوم اصل
عن احدهما علیهما السلم قال قلت الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم
قال الهنة بعد الهنة ای الذنب بعد الذنب یلم به العبد شرح الهنة بضم ها و فتح نون
و تشدید یا و دو نقطه در پایین و گاهی یا بدل میشود بها و اصلش هنوة تصغیر هنة
و فتح نون و تا تانیث چیزی که کم باشد یعنی که بعنوان اصرار نباشد ای الذنب
تا آخر سخن یکی از راویانست و میتواند بود که کلام امام علیه السلم باشد
یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت گفتم چه
دارد این آیت سورهٔ والنجم که گفته الا اللمم امام گفت بعد از آنکه یعنی گناه
بعد از گناه که آلوده میشود بآن بندهٔ بی اصرار سوم اصل قال ابو عبد الله
علیه السلم ما من مومن الا و له ذنب یهجره زمانا ثم یلم به و ذلک قول الله
عز و جل الا اللمم شرح عموم در ما من مومن عموم عرفیست برای افادهٔ

کثرت

کثرت یهجر بصیغهٔ مضارع غائب معلوم باب نصر یا باب افعالست یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلم نیست هیچ مومنی مگر حالی که او را گناهیست کبیره که ترک میکند آن را
زمانی بعد از آن آلوده میشود بآن و این مذکور شد مدلول قول الله تعالی است در
سورهٔ والنجم الا اللمم اصل و سالته عن قول الله عز و جل الذین یجتنبون
کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم قال الفواحش الزنا و السرقة و اللمم الرجل یلم بالذنب فیستغفر الله
منه شرح این حدیث با تتمه گذشت در حدیث هفتم باب صد و دوازدهم
که باب الکبائر است چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم من جاءنا یلتمس
الفقه و القرآن و تفسیره فدعوه و من جاءنا یبدی عورة قد سترها الله
فنحوه فقال له رجل من القوم جعلت فداک و الله انی لمقیم علی ذنب منذ دهر
ارید ان اتحول عنه الی غیره فما اقدر علیه فقال له ان کنت صادقا فان الله
یحبک و ما یمنعه ان ینقلک منه الی غیره الا لکی تخافه شرح ما اقدر یعنی ما
استطیع است و معنی استطاعت بیان شده در کتاب التوحید در باب استطاعت
که باب بیست و یکم است الا لکی تخافه استثنا از مدلول کلام سابقست چه ما یمنعه ان ینقلک
بمعنی ما ترک ان ینقلک لشیء است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که آمد
نزد ما در حالی که طلب میکند علم مسائل دین را و ضبط الفاظ قرآن چنانچه نازل ساخته
جبرئیل و تفسیر قرآن را پس واگذارید او را و مانع دخول او در مجلس ما مشوید و هر که
آمد نزد ما در حالی که ظاهر میکند عیبی را برای کسی که تحقیق پوشانیده آن را الله
پس دور کنید او را پس گفت مردی از اهل مجلس قربانت شوم بخدا قسم که بدرستی که
من هر آینه ایستاده ام بر گناهی از زمانی دور و دراز هر چند میخواهم که بگردم
از آن سوی ضد آن که توبه است پس میسر نمیشود پس امام گفت او را اگر راست
میگویی که آزرده آن گناهی و سعی در ترک آن داری و میسر نمیشود پس بدرستی که

و دوستی مانع نشد الله ... از اینکه م

الله تعالی دوست میدارد تا توبه نکرده نقل کند او را از آن گناه سوی ضد آن یا حجبی
مکر برای اینکه ترسان باشی از او اشارت است باینکه الله تعالی دانسته که اگر نقل کند او را
داخل میشود در خود بینی و آن بدتر از آن گناه است نهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ما من ذنب الا وقد طبع علیه عبد مؤمن یهجره الزمان ثم یلم به وهو
قول الله عز وجل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش الا اللمم قال اللمم
العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته ای من طبیعته شرح طبع
بطاء بی نقطه و با یک نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم است الطبع
بفتح طاء و سکون و فتح با چرکین شدن السلیقه قرار داده خاطر یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ گناه کبیره مکر جایی که چرکین شده بر آن
بنده مؤمنی یعنی این که ترک میکند آن را در زمانی بعد از آن آلوده میشود (فرود می آید)
بآن و آنچه مذکور شد مدلول قول الله عز وجل است در سوره والنجم که بیان
شد در حدیث اول این باب امام گفت لمم حال بنده ایست که آلوده میشود بگناهی (فرود می آید کبیره)
بعد از گناهی یکی که نیست از قرار داد خاطر او یعنی که نیست مقتضای طبیعت او او
دهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المؤمن لا یکون سجیته الکذب
والبخل والفجور وربما الم من ذلک شیئا لا یدوم علیه قیل فیزنی قال نعم بخیلا
ولکن لا یولد له من تلک النطفة شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام (سکوت)
میگفت که مؤمن نمیباشد مقتضای طبیعت او دروغ و منع حقوق واجبه مال بد
و سرکشی از حکم الهی و بسا که آلوده شده باشد از جمله آنچه مذکور شد چیزی که
مستمر نمیباشد و آن گفته شد که مؤمن زنا میکند بعنوان ظلم گفت آری و لیکن نمیماند م
زاده نمیشود برای او از آن نطفه زنا باب سیصد و نود و نهم اصل یا نفر ان الذنوب ثلثة
شرح این باب است در بیان اینکه گناهان عفو شرع و کفر سه قسمت و در این باب دو حدیث است

دوم

دوم برای بیان بعضی اقسام است اول اصل صعد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
بالکوفة المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان الذنوب ثلثة ثم امسک
فقال له حبة حبة العرنی یا امیر المؤمنین قلت الذنوب ثلثة ثم امسکت فقال
ما ذکرتها الا وانا ارید ان افسرها ولکن عرض لی بهر حال بینی وبین الکلام نعم
الذنوب ثلثة فذنب مغفور وذنب غیر مغفور وذنب نرجو لصاحبه ونخاف
علیه شرح حبة بفتح حاء بی نقطه و تشدید با یک نقطه است العرنی بضم عین بی نقطه
و فتح راء بی نقطه و نون منسوب بعرینه است که قبیله ایست البهر بضم باء یک نقطه
و سکون هاء و راء بی نقطه بریده شدن نفس بسبب ماندگی و مانند آن یعنی
بالا رفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در کوفه منبر را پس حمد گفت الله تعالی را
و درود گفت بر او و بعد از آن گفت ای مردم بدرستی که گناهان مؤمنان سه قسمت
بعد از آن ساکت شد پس گفت او را حبه عرنی ای امیر المؤمنین گفتی گناهان سه قسمت
بعد از آن ساکت شدی پس گفت نگفتم آن سه قسم را مگر بحالی که من اراده داشتم
که بیان کنم آنها را و لیکن عارض شد مرا تنگی نفسی که حایل شد میان من و میان سخن
آری گناهان سه قسمت بیان این آنکه یک قسم بخشیده میشود و یک قسم بخشیده نمیشود
و یک قسم امید داریم برای صاحبش که بخشیده شود و میترسیم بر او که مبادا که بخشیده
نشود اصل قال یا امیر المؤمنین فبینها لنا قال نعم اما الذنب المغفور فعبد عاقبه الله
علی ذنبه فی الدنیا فالله احکم واکرم من ان یعاقب عبده مرتین واما الذنب الذی
لا یغفر فظالم العباد بعضهم لبعض ان الله تبارک وتعالی اذا برز لخلقه اقسم
قسما علی نفسه فقال وعزتی وجلالی لا یجوزنی ظلم ظالم ولو کف بکف ولو مسحة
بکف ولو نطحة ما بین القرناء الی الجماء فیقتص للعباد بعضهم من بعض حتی
لا یبقی لاحد علی احد مظلمة ثم یبعثهم للحساب شرح فعبد بتقدیر فذنب عبد است

مراد بذنوب کبایر است م

بضم عین و فتح راء و سکون یاء دو نقطه در پایین و نون م

قادر فا الله و در نغاله برای بیانت بعضهم دو جا محروس و بدل العبادا است و بدل
اشتمال است اگرچه بحسب ظاهر بدل بعض از کل آسیما بد نه بعضیم اول عبارتنا از ظالم است و بعضیم
معصوم عبارت است از ظالم لست بوزن بباء یکنقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب نصر و علم است لیرو ظاهر شدن بعد از خفا و مراد اینجا اینست که هرگاه ظاهر شد
واشقیا مخالطت بواسطه شر میشوند مانند بنیاد در دنیا و لو سه جا وصل است کف در اول
بضم کاف و سکون فا و همزه مصدر باب حسن است یعنی افتادن بر زمین و در دوم و سوم
بفتح کاف مصدر باب منع است یعنی انداختن دیگری باو در یکجا همه دو جا برای بیت است
مسحه بفتح میم و سکون سین بی نقطه و حا بی نقطه و تا وحدت مصدر باب منع است
یعنی یکدست رسانیدن بر زمین نطحة بفتح نون و سکون طا بی نقطه و حا بی نقطه
و تا وحدت مصدر باب ضرب و منع است یعنی شاخ زدن گوسفند و این تنوین سنت
و ما برای ابهام و تحقیر است ظاهر اینست که بجای بین من باید و ان کاتبان کاف
غلطی شده با بغد القرنا بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون و الف ممدوده گوسفند شاخ
خدار الجما بفتح جیم و تشدید میم و الف ممدوده گوسفند بی شاخ المظلمة بفتح میم و سکون
ظا با نقطه و کسر لام آخر بر کردن ظالم باشد از حق مظلوم یعنی چنانکه گفتیم ای امیر المؤمنین
پس بیان آن سه قسم را برای ما گفتار ای بیان میکنم اما گناهی که بخشیده میشود پس
گناه بنده ایست که عذاب کرد او را الله تعالی به بیماری و حد شرعی و مانند آنها بسبب آن گن
گناه او در دنیا بیان این آنکه الله تعالی حلیم و کریم است از اینکه عذاب کند بنده
خود را دو بار و اما گناهی که بخشیده نمیشود پس حقهایست که بر کردن بندگانست یعنی
ایشان که ظالمند برای بعضی که مظلومند بدرستیکه الله تبارک و تعالی چون ظاهر
شود در قیامت برای مخلوقین خود قسم میخورد و قسمی که لازم بر خود کند باینکه
که میگوید قسم به بزرگی خود مرو نبر که خود مرکه نمیکند در من ظلم ظالمی که متعالکم

هرگز

و را بی نقطه

بسبب خوارق عادت ... میشود یا مراد اینست که

که گاه فرو تر که نباشد

بخشیده نمیشود آن حقها برای بعضی

همچنانکه افتادن بسبب انداختن باشد همچنانکه دست بر زمین رسانیدن بسبب انداختن
باشد هر چند که شاخ زدن سهلی باشد کنایه ازانکه گوسفند بی شاخ را صادر شده باشد بوی
گوسفند بی شاخ پس انتقام میکشد برای بندگان بعضی که مظلومند از بعضی که ظالمند
تا آنکه نماند برای هیچیک بر کسی دیگر حقی که ظلم در آن کرده باشد بعد از آن روانه میکند
بندگان را برای حساب اصل وَاَمَّا الذَّنْبُ الثَّالِثُ فَذَنْبٌ سَتَرَهُ اللّهُ عَلَى خَلْقِهِ وَرَزَقَهُ
التَّوْبَةَ مِنْهُ فَاَصْبَحَ خَائِفاً مِنْ ذَنْبِهِ رَاجِياً لِرَبِّهِ فَنَحْنُ لَهُ كَمَا هُوَ لِنَفْسِهِ نَرْجُوا
لَهُ الرَّحْمَةَ وَنَخَافُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ شرح و اما گناه سوم پس گناهیست که پوشانید آنرا
الله تعالی بر مخلوق خود که آن گناه از او صادر شده یعنی که عوضی برای آن در دنیا
قرار نداده یا قرار داده و بعمل نیامده و روزی کرد او را توبه از آن گناه پس
گردید ترسان از گناه خود که مبادا توبه او جامع شروط صحت نباشد امیدوار برای
صاحب کل اختیار خود که شاید بدرگاه اختیار کرده شود پس ما برای او همچنانیم که او برای
خود شر است یعنی که ترس عذاب و داریم و امید رحمت و داریم دوم اصل
سَاَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ اُقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فِى الرَّجْمِ اَيُعَاقَبُ فِى الْآخِرَةِ قَالَ
اِنَّ اللّهَ اَكْرَمُ مِنْ ذَلِكَ شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که واجب
شد برو حد شرعی در ضمن سنگسار کردن که بسبب زنا در وقت احصان بیا شد
که آیا او عذاب کرده میشود در آخرت گفت بدرستیکه الله تعالی کریم تر است از آنکه
او را عذاب کند در آخرت باب و چهار و ششم اصل باب تَعْجِيلِ عُقُوبَةِ الذَّنْبِ
شرح این باب بیان اینست که الله تعالی در دنیا عقوبت میکند مؤمن را برای
گناه تا پاک باشد در آخرت مخفی نماند که مراد بذنب گناهیست که عفو آن نشود تعریضیه
وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ و می آید در حدیث ششم این باب و در این باب دوازده حدیث است
اوّل اصل عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ اِنَّ اللّهَ عَزَّ وَجَلَّ اِذَا كَانَ مِنْ اَمْرِهِ اَنْ يُكْرِمَ عَبْدًا

بیان این آنکه امید میداریم برای او رحمت را و میترسیم برای او عذاب را

ذکر این حدیث در این باب خوب است باعتبار مناسبت آن به شق اول از ...

و شاید که عدم عفو بعض ذنوب بنا بر مصلحتی باشد مثل آنکه مرتبه مخالف در دنیا فوق مرتبه معفو عنه شود در آخرت

وله ذنب ابتلاه بالفقر فان لم یفعل ذلک به ابتلاه بالحاجة فان لم یفعل ذلک
به شدد علیه الموت لیکافیه بذلک الذنب قال واذا کان من امره ان یهین عبدا
وله عنده حسنة صحح بدنه فان لم یفعل ذلک به وسع علیه فی رزقه
فان هو لم یفعل ذلک به هون علیه الموت لیکافیه بتلک الحسنة شرح روایت
از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که الله عز و جل چون باشد از جمله کار و تدبیر او
اینکه عزیز کند بنده را در آخرت برای ایمان او و آن بنده را گناهی باشد که عفو از آن
نشده باشد مبتلا میکند او را بشدت بیماری بعوض آن پس اگر نکند آن را با او مبتلا
میکند او را بفاقه پس اگر نکند آن را با او سخت میکند بر او مرگ را برای مکافات
آن گناه امام گفت و چون باشد از جمله کار و تدبیر الله تعالی اینکه خوار کند بنده را
در آخرت برای نفاق او و برای آن بنده باشد نزد الله تعالی حسنه صحیح میکند
بدن آن بنده را بعوض آن پس اگر نکند با او آن را وسعت میدهد بر او در رزقش
پس اگر الله تعالی نکند آن را با او آسان میکند بر او مرگ را تا مکافات کند او را با آن حسنه
دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان العبد اذا کثرت ذنوبه ولم یکن عنده
من العمل ما یکفرها ابتلاه بالحزن لیکفرها شرح گفت امام جعفر صادق ع
بدرستی که بنده مومن چون بسیار شود گناهان او که عفو از آنها نشده و نباشد
نزد آن بنده یا نزد الله تعالی از جمله حسنه آنچه کفاره آن شود مبتلا میکند
او را الله تعالی باندوه بیماری یا مفلسی یا ترس ظالمان یا شدت مرگ تا کفاره
آنها شود سوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل
وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا من الدنیا وانا ارید ان ارحمه حتی استوفی
منه کل خطیئة عملها اما بسقم فی جسده واما بضیق فی رزقه واما بخوف
فی دنیاه فان بقیت علیه بقیة شددت علیه عند الموت شرح گفت رسول

صلی الله

صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی قسم بعزتم و بزرگی من
که بیرون نمیبرم بنده را از دنیا بر حالی که من اراده رحمت بر او در آخرت دارم
تا آنکه تمام بستانم از او عوض هر گناهی که کرده و عفو از آن نشده و حسنه
که کفاره آن باشد نکرده یا به بیماری و یا بتنگی در رزق او و یا بترس در دنیای او از
ظالمان در بیداری یا در خواب چنانچه می آید در حدیث پنجم پس اگر مانده باشد
بر او باقی مانده گناه سخت میکنم بر او بوقت مرگ اصل وعزتی وجلالی لا اخرج عبدا
من الدنیا وانا ارید ان اعذبه حتی اوفیه کل حسنة عملها اما بسعة فی رزقه
واما بصحة فی جسمه واما بامن فی دنیاه فان بقیت علیه بقیة هونت بها علیه
الموت شرح و قسم بجلالی من و بزرگی من که بیرون نمیبرم بنده را از دنیا بر حالی
که من اراده دارم که عذاب کنم او را برای نفاق او تا آنکه تمام میدهم او را عوض
هر حسنه که کرده آن را یا بوسعت در رزق او و یا بصحت در بدن او و یا با ایمن بودن
در دنیای او پس اگر باقی مانده باشد بقیه از حسنات او آسان میکنم بسبب آن
باقیمانده بر او مرگ را چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم ان المومن
لیهول علیه فی نومه فیغفر له ذنوبه وانه لیمتهن فی بدنه فیغفر
له ذنوبه شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که مومن هر آینه گاهی
کاشته میشود [ترسانیده و آزرده میشود] در خوابش پس آمرزیده میشود برای او گناهان او و بدرستی
که مومن هر آینه گاهی سست زده و آزرده کرده میشود در بدن او پس آمرزیده
میشود برای او گناهان او پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اراد الله عز و جل
بعبد خیرا عجل عقوبته فی الدنیا واذا اراد بعبد سوءا امسک علیه ذنوبه حتی یوافی
بها یوم القیمة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون اراده کند
الله تعالی بنده خیر را در آخرت و گناهی کرده باشد که عفو از آن نشده باشد

٧ لیهول بضم مضارع غایب مجهول از باب تفعیل است
التهویل ترسانیدن علیه نایب فاعل است تقدیر
... لیمتهن بصیغه غایب
مجهول یا معلوم باب افتعال است الامتهان
کهنه کردن و کهنه شدن معین

آن بخشنده نکرده باشد تعجیل میکند عقوبت او را در دنیا و چون اراده کند باینده بدی را
در آخرت نگاه میدارد بر او گناهان او را یعنی که تعجیل عقوبت آنها در دنیا نمیکند
تا آید آن بنده با آن گناهان در روز قیامت ششم اصل قال امیر المؤمنین
صلوات الله علیه فی قول الله عز وجل وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفو عن کثیر لیس من التواء عرق ولا نکبة حجر ولا عثرة قدم ولا خدش عود الا
بذنب ولما یعفو الله اکثر فمن عجل الله عقوبة ذنبه فی الدنیا فان الله اجل
واکرم واعظم من ان یعود فی عقوبته فی الآخرة شرح نکبه بحدث
سر برابر حدوث بود و نعم کما لیست هذه الآیة فینا وخصوص نفع آن می آید شود
یعنی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در قول الله عز وجل در سوره شوری
و آنچه میرسد شما را از مصیبتی بسبب آن است که کسب کرده دستهای شما و عفو میکند از بسیاری
از گناهان نیست از پیچیده شدن رگی و نه مصیبتی که بوسیله سنگی باشد و نه در سر
در آمدنی که بسبب سست شدن پایی باشد و نه خلیدنی که بسبب چوبی باشد مگر بوسیله
گناهی و هر آینه آنچه عفو میکند الله تعالی بیشتر است پس هر که تعجیل کند الله تعالی عقوبت
گناه او را در دنیا پس بدرستی که الله تعالی بخشنده‌تر و کریم‌تر و بزرگتر است از اینکه بر
گردد و عذاب کند او را در آخرت هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله
ما یزال الهم والغم بالمؤمن حتی ما یدع له ذنبا شرح فرق میان هم و غم اینست
که اول اندوه برای نبودن محبوب است و دوم اندوه برای بودن مکروه است
یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله همیشه هم و غم با مؤمن است تا آنکه نمیگذارد
برای او گناهی را هشتم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان العبد المؤمن
لیهتم فی الدنیا حتی یخرج منها ولا ذنب علیه شرح شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلام میگفت بدرستی که بنده مؤمن هر آینه گاهی اندوهگین میشود برای نبودن

چیزهایی که میخواهد میشود در دنیا تا آنکه بیرون میرود از دنیا بر حالی که نیست
گناهی بر او نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یزال الهم والغم بالمؤمن حتی
ما یدع له من ذنب شرح مضمون این موافق حدیث هفتم این باب است دهم
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل ما من عبد ارید
ان ادخله الجنة الا ابتلیته فی جسده فان کان ذلک کفارة لذنوبه والا
شددت علیه عند موته حتی یاتی ولا ذنب له ثم ادخله الجنة وما من عبد
ارید ان ادخله النار الا صححت له جسمه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی
والا آمنت خوفه من سلطانه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی
والا وسعت علیه فی رزقه فان کان ذلک تماما لطلبته عندی والا
هونت علیه موته حتی یاتینی ولا حسنة له عندی ثم ادخله النار
شرح التمام بفتح و ضم و کسر تاء دو نقطه در بالا مصدر باب ضرب بمعنی نقصان
بودن و مراد اینجا آلت تمام است الطلبه بفتح طاء بی نقطه و کسر لام و باء یک نقطه چیزی
که کسی از دیگری خواهد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله که گفت الله
عز وجل در حدیث قدسی نیست هیچ بنده که اراده دارم که داخل کنم او را در بهشت
برای ایمان و معاصی کرده و حسنه که تلافی آنها کند نکرده و عفو از آنها نشده
مگر آنکه مبتلا میکنم او را در بدن او پیش از مردن با مرض بیماری یا بتنگی رزق
یا ترس پس اگر باشد آن بلا کفاره جمیع گناهان او خوب و الا سختگیری
میکنم بر او نزد مردن او تا آنکه آید بمحشر و هیچ گناه نباشد او را بعد از آن داخل
میکنم او را در بهشت و نیست هیچ بنده که اراده دارم که داخل کنم او را در آتش جهنم
برای نفاق و جز آن کرده مگر آنکه تندرست میکنم او را پس اگر باشد آن تمام مطالب
حق او نزد من خوب و الا ایمن میکنم ترس او را یعنی که امن میدهم او را از حاکم

او پس اگر باشد آن بامنت تمام خواه تو دمن خوب گرداو وسعت دهم براو گور در زمین
او پس اگر باشد آن بامنت تمام خواه تو دمن خوب گرداو آسان میکنم براو مرگ او را تا آنکه نجشد
و نباشد حسنه او را نزد من بعد از آن داخل میکنم او را در آتش یازدهم اصل عن ابی
جعفر علیه السلم قال مرّ نبيّ من انبياء بني اسرائيل برجلٍ بعضه تحت حائطٍ وبعضه
خارج منه قد تعتعته الطير ومزّقته الكلاب ثم مضى فرفعت له مدينة
فدخلها فاذا هو بعظيم من عظمائها ميتٍ على سرير مسجّى بالديباج حوله المجمر
فقال يا ربّ اشهد انّك حكم عدل لا تجور هذا عبدك لم يشرك بك طرفة
عين امتّه بتلك الميتة وهذا عبدك لم يؤمن بك طرفة عين امتّه بهذه
الميتة شرح تعتعت بتای بانقطه وعین بینقطه و تای سه نقطه مصدر باب
تفعیل جنبانیدن چیزی کردن بجدا کردن چیزی از آن التمزیق بمیم و زای بانقطه
وقاف مصدر باب تفعیل پاره پاره کردن رفعت برای بینقطه و فا و عین
بینقطه بصیغه مجهول غائبه باب منع است المجمر بجیم و فتح میم مشدده و دال ر
بینقطه مصدر میمی باب تفعیل اجتماع خادیت و بکسر میم مشدده خادیتی که جمع
باشد بهم و دانجا مناسب است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
گذشت پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر مردی مومنی که دیواری بر سر او افتاده بعض
او در زیر دیوار است و بعض او بیرون است از آن بتحقیق پراکنده کرده اند گوشت
آن بعض بیرون را مرغان پاره پاره کرده اند اعضای آن بعض بیرون را سگان بعد
از آن رفت آن پیغمبر بیرون بوده شد او را شهری پس داخل شهر شد پس ناگاه آورد
بمردی از بزرگان آن شهر که مرده بود بر تابوتی بود پوشیده بدیبا و دور او خلق
بود پس آن پیغمبر گفت ای صاحب کل اختیار من گواهی میدهم که حاکم عادلی تمام میکنی در قضا
و قدر خود این بنده تو که در زیر دیوار مانده شرک نشده بتو زمان بکچشم زدن

میرنی

میرانیدی او را بآن قسم مردن و این بنده تو مومن بتو نشده زمان بکچشم زدن
میرانیدی او را باین قسم مردن مراد انیست که سرّ این تفاوت را بخصوص نمیدانم اگرچه
میدانم که سرّی در آن هست اصل فقال اي عبدي انا كما قلت حكم عدل لا اجور ذلك عبدي
كانت له عندي سيئة او ذنب امتّه بتلك الميتة لكي يلقاني ولم يبق
عليه شيء وهذا عبدي كانت له حسنة فامتّه بهذه الميتة لكي يلقاني وليس له عندي
حسنة شرح سيئة او ذنب بنا بر شک راوی است شیء بشین بانقطه و تشدید
یاء و همزه است یا بشین بانقطه و سکون یا و همزه است و حاصل هر دو یکیست یعنی
پس الله تعالی گفت ای بنده من چنانچه گفتی حاکم عادلم ستم نمیکنم آن بنده که
در زیر دیوار مانده بود او را نزد من بدیی یا گناهی بود میرانیدم او را بآن قسم
تا ملاقات کند مرا بحالی که باقی نمانده باشد براو جزئی از گناه و این بنده من بود برای او خوبی
پس میرانیدم او را باین مردن تا ملاقات کند مرا بحالی که نباشد برای او نزد من خوبی
که ثواب آن را نگرفته باشد دوازدهم اصل كنت عند ابي عبد الله عليه السلم فدخل عليه
شيخ فقال يا ابا عبد الله اشكو اليك ولدي وعقوقهم واخواني وجفاهم
عند كبر سنّي فقال ابو عبد الله عليه السلم يا هذا انّ للحقّ دولة وللباطل دولة
وكل واحد منهما في دولة صاحبه ذليل وانّ ادنى ما يصيب المؤمن في دولة
الباطل العقوق من ولده والجفاء من اخوانه شرح بودم نزد امام جعفر
صادق علیه السلم پس داخل شد بر او پیر مردی پس گفت ای ابو عبد الله شکایت می آورم بسوی
تو از فرزندان من و نافرمانی ایشان و از برادران من و دوری ایشان از من
نزد بالا رفتن سن من پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم ای این مرد بدرستی که برای
حق نوبتیست و برای باطل نوبتیست و هر یکی از آن دو در نوبت
دیگری خوار است و بدرستی که کمتر آنچه میخورد مومن را از مصیبتها در نوبت باطل او

عن ابي الصباح الكناني

نافرمانیست از جانب فرزندان او و دوریست از جانب برادران او اصل وما من

مؤمن يصيب شيئاً من الرفاهية في دولة الباطل الا ابتلي قبل موته اما في بدنه

واما في ولده واما في ماله حتى يخلصه الله تعالى مما اكتسب في دولة الباطل و

يوفر له حظه في دولة الحق فاصبر وابشر شرح و نيست هيچ مؤمنی که برخورد

چیزی را از فراغت در نوبت باطل یا شرعی که عفو آن نشده و حسنه که تلافی

آن کنند نکرده مگر آنکه مبتلا میشود پیش از مردن او یا در بدن خود یا در فرزندان نش

و یا در مال تا خالص کند او را الله تعالی از گناهی که کسب کرده در نوبت باطل و بی نقصان

دهد الله تعالی برای او نصیب او را در نوبت حق که آخر زمان المهدی قائم

علیه السلام است پس صبر کن و خوشحال باش باب صد و نود و هفتم اصل باب في تفسير

الذنوب شرح این بابیست در بیان اثرهای گناهان در دنیا در این باب سه

حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الذنوب التي تغير النعم

البغي والذنوب التي تورث الندم القتل والتي تنزل النقم الظلم والتي

تنزل النقم الظلم والتي تهتك الستور شرب الخمر والتي تحبس الرزق الزنا والتي

تعجل الفناء قطيعة الرحم والتي ترد الدعاء وتظلم الهواء عقوق الوالدين

شرح حمل بغی بر ذنوب باعتبار تعدد افراد بغی است و براین قیاس است

نظایر آن یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گناهانی که بر طرف

میکنند نعمتهای الهی را از صاحب آنها زیاده روی جبر داشتن که باعث بی عزتی و بیکسی

میشود و گناهانی که باعث پشیمانی میشوند خون ناحق است و گناهانی که فرود می آیند

عقوبتها از آنها و گناهانی که میدرند پردهها را آشامیدن شراب است و گناهانی که

کم وا میدارند رزق را زنا با نقطه و باء یک نقطه است خیانت گفته در سوره

بقره و یمحق الله الربا و گناهانی که شتاب میکنند فنا را بریدن رحم است

وگناهانی

اکثر مضمون احادیث این باب گذشت در باب تعجیل عقوبات المعاصی العاجلة که باب صد و شصت و دوم است صح

الزنا بکسر زاء با نقطه و نون مخفف نکاح صحیح که باعث وسعت رزق است موافق آنچه نوشته شد از اخبار الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله و اگر بکسر راء بی نقطه و باء یک نقطه مکسور اشارت میشود باین آیه سوره بقره یمحق الله الربا صح

و بیان معنی ربا شد در شرح حدیث سوم باب الکبائر که باب صد و دوازدهم است و در شرح دوم اصل الربا که ثبت صح

ور

که برکت و با میکند روزی را زناست صح

وگناهانی که بر میگردانند دعا را و تاریک میکنند فضا را یعنی که صاحب آنها

سر گردان میکنند نافرمانی پدر و مادر است دوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام

يقول كان ابي يقول نعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء وتقرب الآجال ل

وتخلي الديار وهي قطيعة الرحم والعقوق وترك البر شرح و هي تا آخر

کلام امام جعفر صادق علیه السلام است اگر در این حدیث لف و نشر مرتب است پس تعجیل

فنا اثر قطع رحم است و تقریب آجال اثر عقوق است و اخلاء دیار اثر ترک بر است

و بنا بر این میگوییم که در اینجا دو احتمال است اول اینکه فنا بفتح فاء و الف ممدوده

بمعنی رخت گذشته است یا آجال بفتح همزه و الف و جیم و الف جمع اجل بکسر همزه

و سکون جیم در دست در کردن و مراد اینجا اسباب نکبت است که باعث

سرگردانی شود و این مطابقت با خبر در حدیث سابق گذشت که و تظلم الهواء

دوم اینکه فنا بمعنی معدوم شدن و آجال جمع اجل بفتح همزه و فتح جیم با

تقریب آجال نزدیک بتعجیل فنا است یا عین آنست و اگر لف و نشر مرتب منظور

نیست میتواند بود که هر کدام اثر هر کدام باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق

علیه السلام میگفت که پدرم میگفت پناه میگیریم بالله تعالی از گناهانی که شتاب

میکنند فنای صاحبان را و آنها بریدن رحم است و گناهانی که نزدیک میکنند اجلها

و آنها نافرمانی پدر و مادر است و گناهانی که خالی میکنند خانها را یا بمعنی که

باعث بی برکتی خانهای صاحبان میشوند و آنها ترک نیکی است با پدر و مادر

یا با فقرا و مستحقان بمنع زکوة و مانند آن سوم اصل قال ابو عبد الله ع

اذا فشا اربعة ظهرت اربعة اذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة واذا فشا

الجور في الحكم احتبس القطر واذا خفرت الذمة اديل لاهل الشرك من اهل

الاسلام واذا منعوا الزكوة ظهرت الحاجة شرح خفرت بخاء با نقطه

عن اسحق بن عمار قال صح

علت در و تقوب و نظایر آن از قبیل عطف مرادف برای مبالغه است صح

روایت است از اسحق بن عمار گفت صح

مراد از او آنها بریدن رحم و نافرمانی پدر و مادر و ترک صله رحم است صح

احتبس بصیغه معلوم و مجهول میتواند بود الاحتباس باز ماندن و باز گرفتن صح

وفاء و راء بی‌نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول غائب از باب نصر است اذیل بذال نقطه
و یاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ ماضی مجهول غائب از باب افعال است یعنی گفت امام جعفر
صادق علیه السلام چون فاش شود جهار کتمان و ظاهر شود جهار یعنی بیان این آنکه چون
فاش شود زنا بزاء بانقطه و نون ظاهر شود زلزله در زمین و چون فاش شود حکم ناحق
در حکم میان خلق نور ... شود باران و چون شکسته شود پیمان اهل الاسلام با اهل شرک
انتقام کشیده میشود برای اهل شرک از اهل اسلام و تسلط اهل شرک بر اهل اسلام و چون
ندهند زکوة را ظاهر میشود حاجت بقرض و مانند آن بسبب بی برکتی و حاصل باب
صد و نود و هشتم اصل باب بناء در شرح باب مضافست بناء در یعنی این باب حدیث
غریب غیر مشهور است در این باب یک حدیث است اصل سمعت ابا عبد الله ع
یقول قال الله عز وجل ان العبد من عبیدی المؤمنین لیذنب الذنب العظیم
مما یستوجب به عقوبتی فی الدنیا والآخرة فانظر له فیما فیه صلاحه فی آخرته
فاعجل له العقوبة علیه فی الدنیا لاجازیه بذلک الذنب واقدر عقوبة ذلک
الذنب واقضیه واترکه علیه موقوفا غیر ممضی ولی فی امضائه المشیة وما یعلم
عبدی به فاتردد فی ذلک مرارا علی امضائه شرح یستوجب بصیغهٔ معلوم
وعقوبتی مفعول آنست یا بصیغهٔ مجهول است و عقوبتی نائب فاعلست العفو
علی کردن ... از کسی شروع در آن کند خواه فعل بنده و خواه فعل الله تعالی
و شروع اول رد و قسمت اول آنکه با آخر رسد و آن را با تکمیل رسد دوم آنکه با ... خ
رسد و آن را با تکمیل رسد بر عقوبت سه قسمت و اینجا قسم اول مراد است
واو در وا او حرة یعنی او ست لام تعلیل در لاجازیه مبنی بر اینست که تعجل
عقوبت جزای گناه میشود خواه آن امضا باشد و خواه نه اقدر مرفوع و معطوف
بر اعجل است و از قبیل عطف تفسیر است القدر تقدیر است از الله تعالی بفعلی یا ترکی

که مقتضی شروع بنده در فعلی یا ترکی شود و پیش از شروع بنده در آن فعل یا ترک باشد
و مقارن اراده بنده آن فعل را یا ترک را باشد مثل اینکه بنده غیر مؤمن اراده عقوبت
مؤمن کند پیش از شروع در آن القضاء تدبیری از الله تعالی که مقتضی شروع بنده در
مراد خود باشد و مقارن شروع باشد الامضاء تدبیری از الله تعالی که مقتضی اتمام بنده
مراد خود را باشد و مقارن اتمام باشد ارجاع ضمیر مذکر به عقوبة باعتبار اینست
که مصدر است مثال تحقق قضای عقوبت بی امضای آن اینست که کسی قصد جان یا مال
دیگری کند و اسباب قتل یا نهب را مهیا کرده از خانه خود بقصد خانه آن دیگری بیرون
آید و وقتی که بدر خانه او رسد پشیمان شود یا مانعی پیش او آید پس چون شروع در عقوبت
شده قضای عقوبت شده و چون با تمام نرسیده امضای آن نشده الترک و الکف
کاری که صادر از دیگری شود تا مستمر ماند بر طرف نشود الموقوف ایستاده شده
برای انتظار فرمان فا در فاترد در برای بیان اینکه علیه موقوفا است التردد
رفتن پی در پی و مراد اینجا مستمر داشتن عفو عقوبت مشار الیه ذلک عقوبت است
مرار بکسر میم و دو راء بی‌نقطه مصدر باب مفاعله است و مفعول مطلق برای
نوعست علی در علی امضائه بمعنی است و بمعنی کاف تشبیه است و ظرف متعلق است
المرار مراد که رفتن و مراد اینجا مستمر داشتن عقوبت است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق علیه السلام میگفت که میگوید الله عز وجل در حدیث قدسی بدرستی
که بنده از بندگان مؤمن من هر آینه گاهی گناه میکند گناه بزرگ از جمله گناهانی که گاهی
مستحق میشود بسبب آن عقوبت در دنیا و آخرت پس نظر میکنم برای آن بنده
در آنچه در آنست صلاح حال او در آخرت او پس تعجیل میکنم برای او عقوبت را
بسبب آن گناه در دنیا تا آن عقوبت را جزای او کنم بسبب آن گناه و تقدیر
میکنم عقوبت آن گناه را پیش از شروع در آن عقوبت و قضا میکنم آن عقوبت را

وقت شروع در آن عقوبت و وا میکذارم آن عقوبت را برای بنده بحالی
که آن عقوبت منتظر فرمان من است در امضا و عدم امضا و مراست راه امضای
آن اختیار که اگر خواهیم کنم و اگر نخواهم نکنم و عید اند بنده من آن عقوبت را که
مقتضی شده و منتظر فرمانست بیاده واگذاشتن عقوبت بحال انتظار فرمان را
که ستر میدارم قضای خود را در آن عقوبت ستر داشتنی که بنجح امضای آنست
یا بمعنی که آن عقوبت را بغایت نزدیک بآن بنده میکنم و بدر خانه او میرسانم
هر که مطلع بر آن شود کوید که امضای آن میشود **اصل** ثم امسك عنه فلا امضيه
كراهة لمسائته وحيدا عن اذا خال المكروه عليه فاتطول عليه بالعفو عنه
الصفح محبة لمكافاته لكثير نوافله التى يتقرب بها الى فى ليله ونهاره فاصرف
ذلك البلاء عنه وقد قدرته وقضيته وتركته موقوفا ولى فى امضائه المشية
شرح ثم برای تعجب است کراهة منصوب و مفعول له است حید بفتح حا بی نقطه
وسکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه مصدر باب ضرب معطوف بر
کراهة است الحید کردیدن کسی از راهی که در پیش داو دارد الصفح بجز وو معطوف
بر العفو است محبة بفتح میم و فتح حا بی نقطه و با یکنقطه مشدده منصوب و مفعول له
است لمكافاته صفت محبة است لكثير بدل لمكافاته است النوافل آنچه زیاده
و فوق واجب باشد از صدقات و اذکار و کلمات خیر و مانند آنها **یعنی** بعد از آن
باز میدارم عقوبت را از او باین روش که امضا نمیکنم آن عقوبت را برای
نخواستن من آزردگی او را و برای کردیدن من از راه دخل ساختن آزردگی بر او
بی منت منتهم بر او بکذشتن از کناه او و عدم التفات بکناه او و بسبب دوستی من
که بپاداش او بسبب بسیاری نوافل او که طلب نزدیکی میکند
با آنها سوی من در شب خود و روز خود پس میکردانم آن بلا را از او در حالی که بتحقیق

کرده باشم

کرده باشم آنرا و قضا کرده باشم و واگذاشته باشم آنرا منتظر فرمان در برای من باشد
در امضای آن اختیار **اصل** ثم اكتب له عظيم اجر ذلك البلاء واذخره واوفر
له اجره ولم يشعر به ولم يصل اليه اذاه وانا الله الكريم الرؤف الرحيم **شرح**
ثم برای تعجب است اجر در مقابل فعل اختیاری بنده میباشد و اجر در مقابل بلاهای
که بی اختیار است عوض است یکی چون آنچه از نوافل که قایم مقام نزول بلا
اختیاری است کویا که بلا باختیار بنده برسد و آمده مانند طاعات اختیاریه لهذا
استعمال اجر اینجا شده پس ولم یشعر به برای تعجب است در اجر بر فعلی که مقارن
غفلت محل آن باشد ولم یصل الیه برای تعجب از نفع بر فعل نرسیده است هر چند
که عوض باشد **یعنی** با وجود آن مینویسم برای آن بنده بزرگ ثواب نزول آن بلا را
و ذخیره میکنم آنرا برای آخرت او و وافر میکنم برای او ثواب او را و حال
آنکه شعور بهم نرسانیده بآن بلا و نرسیده سوی او آزار آن بلا و منم آن
مستحق عبادت منهم و کریم صاحب لطف و منت بجمیع خلایق و بعث انبیا
و انزال کتب و تعیین حجج رحیم بمؤمنان **باب صد و نود و هفتم اصل باب نادر**
ایضا شرح این باب حدیث غریب غیر مشهور است نیز در این باب سه حدیث
است **اول اصل** عن ابن بكير قال سالت ابا عبد الله عليه السلم فى قول الله عز و جل
وما اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم ويعفو عن كثير قال قلت
ليس هذا اردت ارايت ما اصاب عليا عليه السلام واشباهه من اهل بيته من
ذلك فقال ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان يتوب الى الله فى كل يوم
سبعين مرة من غير ذنب **شرح** روایت است از عبد الله بن بکیر که گفت پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلم را از قول الله عز و جل در سوره شوری که آنچه
رسید شما را از مصیبتی پس بسبب کناهیست که کسب کرده آنرا دستهای شما

کفت کہ آنچہ از این آیت کہ و یعفو عن کثیر آزادی کفت کفتم سؤال الخرابیت و اقصد
کرده مرخیرده مراکرآنچه برخورد علی را علیه السلم و مانند او را از جملہ ائمه اهل بیت او
آیا از جمله آنست کہ مذکور شد پس امام علیه السلم برای بیان اینکہ از جمله آنست کفت
بدرستی کہ رسول الله صلی الله علیه و آله باز کشت میکرد سوی الله تعالی در هر
روز هفتاد بار بی آنکہ کناهی از خود سرزده باشد مراد اینست کہ خطاب در
اصابکم و ایدیکم با بنی آدم است باعتبار بعض ایشان چنانچه متعارف است کہ فعل صادر از
بعض جماعتی را نسبت بآن جماعت میدهند مثل و اذ قتلتم نفسا و منقولست
کہ منادی جبرئیل بوده و لازم نیست کہ آن بعضی کہ مصیبت با ورمی باید همان
بعض باشد کہ خود کناه کرده چنانچه متعارفست کہ فعل کہ صادر از بعض
جماعتی شده باشد و دیکری از بعض دیکر آن جماعت صادر شده باشد نسبت
بآن جماعت میدهند مثل قول الله تعالی در سوره آل عمران فلم قتلتموهم چنانچه
کذشت در حدیث اول باب صد و هفتاد و پنجم کہ کان بین القائلین و القا
ئلین خمسمائة عام و کاهی میزنند بکناه بدی مصیبت کہ نبار می شود چنانچه
کفته در سوره نساء و لیخش الذین لو ترکوا ذریة ضعافا و بیان شد در حدیث
سیزدهم باب صد و سی و ششم و کاهی اهل ناحیه بمصیبت کرفتار میشوند بکناه
بعض ایشان چنانچه کذشت در حدیث سوم باب فی تفسیر الذنوب و کاهی الحقا
ق کناه را مصائب می‌شود بسبب کناهی از غیر ایشان و در جمیع این صور حکمتها
هست و تمسک بیحیث در آیت سوره شوری منافات ندارد با اینکہ مصیبت
معصومان بسبب کناه دیکران باشد و باعث اجر در ایشان شود چنانچه می آید در حدیث
آینده بلکہ امام زمان خواه رسول و خواه وصی رسول نائب مناب تابعان خود ست
و کناه تابعان او کناه او ست چنانچه از کلام بعضی او با ایشان و لهذا رسول

علیه السلم

علیه السلم استغفار میکرده مانند سایر عاصیان بی آنکہ عصیانی از وی سرزده باشد و فایده
این نیست کہ بکناه دیکران کرفتار مصیبت نشود بلکہ فایده آن اینست کہ کناه دیکران
کہ مومنان اند بخشیده شود و امثال این در دعوات صحیفہ کامله بسیار است اصل دوم
سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ أَ رَأَيْتَ مَا أَصَابَ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ هُوَ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيهِمْ وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهَارَةٍ مَعْصُومُونَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَ آلِهِ كَانَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ يَسْتَغْفِرُهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مِائَةَ مَرَّةٍ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ
شرح مضمون این معلوم شد اصل إِنَّ اللَّهَ يَخُصُّ أَوْلِيَاءَهُ بِالْمَصَائِبِ
لِيَأْجُرَهُمْ عَلَيْهَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ شرح این دفع دخلست تا اکر کسی کوید کہ این طلب اولیا
مبتوجب شود بآنکہ الله تعالی مخصوص میکند امامان خود را بمصیبتهائی
کہ باعث آنها کناه شیعیان ایشانست تا در مقابل آن اجر دهد ایشان را بسبب آن
مصیبتها بی کناهی کہ از خود شان سرزند و اکر مصیبت کناهان شیعه و سر خود شان
آید شاید کہ منقرض شوند چنانچه کذشت در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب
چهل و هفتم کہ با امان الائمه علیهم السلم یعلمون متی یموتون و انهم لا یموتون الا با
ختیار منهم است کہ امام موسی کاظم علیه السلم کفت کہ من اختیار کشته شدن خود کردم
تا شیعه منقرض نشوند بسبب کناهان ایشان سوم اصل لَمَّا حُمِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ أُوقِفَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ
اللَّهُ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا
السَّلَامُ لَيْسَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِينَا إِنَّ فِينَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا أَصَابَ مِنْ
مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ شرح چون یزید علیه اللعنه غافل بوده از دقیقه کہ مذکور شد در شرح

منه

اولیا اینجا عبارت از جمعی کہ راضی باشند
بقضاء الله تعالی در سراء و ضراء بی تفاوت
خواه از ائمه باشند و خواه از رعیت و لهذا
لیاجرهم کفته و نکفته لیمحصهم بالکفر عنهم و بیان
جمع میشود میان امثال انچه کذشت در حدیث یکم
باب صد و یازدهم و حدیث ششم باب صد و
نود و ششم و میان آنچه کذشت در بعض احادیث
باب شدة ابتلاء المؤمن کہ باب صد و ششم است
خشنکو
کہ خیر اکر ایمان قوی تر است بلا شدیدتر است زیرا کہ اول
در غیر اولیاست و دوم در اولیا است بعض حدیثی کہ
الله تعالی مخصوص میکند مقربان خود را بمصیبتها برای
آنکہ مزد دهد ایشان را بر آنها بسبب صبر و رضا
بقضا در آنها برحال کرانی کناهی باشد کہ از ایشان
صادر شده باشد منه

هذه الآیة نص صدر هذه الآیة است بقرینة انچه کذشت
در حدیث اول این باب و ترک ذکر آنچه این آیه
و جواب از استدلال بروشی کہ ظاهر شد در شرح حدیث
اول این باب نص بر قصور ذهن یزید و امثال او و از
اورا کالا آن دقیقه است و لهذا اجابه الله بان نظیر مستقل
نشده بآن چنانچه بیان شد و منه

حدیث اول این باب خیال کرده که مصیبت هر شخصی بسبب گناه خود می‌باشد
و امام علیه السلم بمقتضای حال آن وقت گفته این آیت در ما نیست ما نیمی که آخر
تو سه میفهمی از این آیت در ما نیست و مصیبت ما بسبب گناه ما نیست مخفی نماند که
اگر مراد این باشد که خطاب در این آیت مخصوص غیر اهل البیت است منافی ظاهر بعض
احادیث خواهد بود مثل حدیث اول و دوم این باب یعنی چون کسی بود داشتند و برده شد
امام زین العابدین صلوات الله علیه بعد از واقعه کربلا بسوی یزید بن معویه
و وا داشته شد پیش یزید گفت یزید لعنه الله ارشوره شوری که در حدیث خود
شما را از مصیبتی پس بسبب گناهیست که کرده آنرا دستهای شما پس گفت امام زین العا
علیه السلم نیست این آیت در ما خانواده نبوت بیان این آنکه بدرستی که در ماست
قول الله تعالی در سوره حدید نمی‌خورد هیچ مصیبتی در اهل زمین تا آخر
عالم و نه در خودتان مگر آنکه ثابت کرده شده است در کتابی عظیم که بیان
کلیست پیش از آنکه قضا کنیم آن مصیبت را بدرستی که آن اثبات حوادث
تا انقراض بنیاد در قرآن با وجود کلی لفظ آن بر الله تعالی آسانست بیان این
آیت شود در کتاب الحجة در حدیث اول باب جمعه می‌کنم که باب فی شان انا این آیت
انزلناه فی لیلة القدر است مقصود امام علیه السلم اشارت باینست که جمعی که این
آیت سوره حدید در ایشان باشد بگناه کبیره و صغیره آلوده نیستند پس
مصیبت ایشان بسبب گناه خود ایشان نیست **باب دویستم اصل این باب شرح** این باب
دو حدیث است و از قبیل باب سابق در حدیث غریب غیر مشهور است در این
باب یک حدیث است **اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله لیدفع بمن یصلی
من شیعتنا عمن لا یصلی من شیعتنا ولو اجمعوا علی ترک الصلوة لهلکوا وان الله
لیدفع بمن یزکی من شیعتنا عمن لا یزکی ولو اجمعوا علی ترک الزکوة لهلکوا

وان

وان الله لیدفع بمن یحج من شیعتنا عمن لا یحج ولو اجمعوا علی ترک الحج لهلکوا
وهو قول الله عز وجل ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
ولکن الله ذو فضل علی العالمین فو الله ما نزلت الا فیکم ولا عنی بها
غیرکم **شرح** مراد بترک الصلوة ترک آن بی اعتراض است مثل نماز جماعت با
ترک فریضه باعث کفر است چنانکه شد در باب صدود و جهاد و بواین قیاس
ترک زکوة و ترک حج ظاهر این حدیث اینست که الناس و بعضهم منصوب بنزع خافض
بتقدیر عن الناس عن بعضهم مثل قراءة ابن کثیر و ابو عمرو در سوره حج ان الله
یدفع عن الذین امنوا این اشارتست باینکه مومنان که با طالوت از نهر گذشتند
بعضی ترک واجب کرده گفتند لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده و بعضی
دیگر قیام بواجب کرده گفتند کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
و اگر بعضی در عقب بودند بعضی اول نمی‌ماندند و زمین تباه میرفت یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع بلا میکند
بوسیله کسی که نماز فریضه میکند از جمله شیعه ما از کسی که نماز فریضه نمیکند
از جمله شیعه هر آینه هلاک میشدند و اگر اتفاق میکردند در ترک نماز فریضه هر آینه هلاک
میشدند و بدرستی که الله تعالی هر آینه دفع عذاب میکند بوسیله کسی که زکوة فریضه
میدهد از جمله شیعه ما از کسی که زکوة فریضه نمیدهد هر آینه هلاک میشدند و اگر اتفاق
میکردند بر ترک زکوة فریضه هر آینه هلاک میشدند و بدرستی که
الله تعالی هر آینه دفع عذاب میکند بوسیله کسی که حج فریضه میکند از جمله شیعه
ما از کسی که حج فریضه نمیکند هر آینه هلاک میشدند و اگر اتفاق میکردند بر ترک حج فریضه
هر آینه هلاک میشدند و آن مدلول قول الله تعالی است در ذیل
حکایت طالوت و داود و جالوت در سوره بقره و اگر نمیبود دفع الله تعالی

[illegible]

بلکه را از مرد مان بعض ایشان بوسیله بعضی دیگر هر آینه تباه می شد زمین ولیکن
الله تعالی صاحب تفضلست بر عالمیان با بقای مؤمنان حقیقی در زمانی تا وقت
معلوم امام گفت بر خدا قسم که نازل شده آن آیت مگر در شأن شیعه امامیه و نخوا
بآن آیت مگر شما را یعنی اینکه مراد بآن دو بعض مؤمنانند یکی حقیقی و دیگری رسمی
و مراد این است منحصر اند در شیعه امامیه خواه در زمان رسول علیه السلام و خواه
بعد از آن و جماعت غیر شیعه امامیه داخل در عالمین اند بر این اشارت بآنکه اگر مؤمن
حقیقی نبوده مؤمن غیر حقیقی نمانده و دیگران مطلع ترا اصلی باب دویست و یکم
اصل باب شرح این باب نیز بی عنوانست و دو حدیث غریب است در این باب حدیث
است اصل قال امیر المؤمنین صلوات الله ترک الخطیئة ایسر من طلب التوبة
وکم من شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا والموت فضح الدنیا فلم یترک
لذی لب فرحا شرح گفت امیر المؤمنین علیه السلام ترک گناه آسانتر است از طلب
بازگشت الله تعالی از آن گناه بسبب توبه و بازگشت اینکه اشارت باشکال
توبه که مستجمع جمیع شروط صحت باشد بر گناهکار تائب همیشه در دو عذر است
که مبادا اگر توبه او جامع شروط صحت و مقبول درگاه الهی نباشد و بالذت
یکساعت که باعث شد اندوه دور و دراز را و مرگ رسوا کرد دنیا و دلبستگی
بآن را و نگذاشت برای صاحب خردمندی هیچ قسم شادمانی را بلذت دنیا
باب دویست و دوم اصل باب الاستدراج شرح الاستدراج نزدیک
کردن بعذاب مرتبه مرتبه چنانچه صیاد بدام میکشد صید را یعنی این باب
بیان استدراج الله تعالی ظالمانست در این باب چهار حدیث است اول
اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان الله اذا اراد بعبد خیرا فاذنب
ذنبا اتبعه بنقمة ویذکره الاستغفار واذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا

اتبعه

اتبعه الله بنعمة لینسیه الاستغفار ویتمادی بها وهو قول الله عز وجل
سنستدرجهم من حیث لا یعلمون بالنعم عند المعاصی شرح لینسیه
لام تعلیل مجازیست که لام عاقبتست و بصیغه مضارع غایب باب افعال
و ضمیر مستتر راجع بنعمة است لیتمادی بدال بی نقطه ماندن و کاری در زمان دور و
دراز بعلاوه اصرار و ضمیر بها راجع بنعمة است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
بدرستی که الله تعالی چون بنابر حکمت اراده داشته باشد بر بنده خیر را بر آن بنده که گناه
کند نوعی از گناه تابع آن گناه می کند الله تعالی بلوی برای او بیاد آن بنده می اندازد
استغفار را و چون بنابر حکمت اراده داشته باشد به بنده شر را مثل تکذیب قرآن
و عذاب آن بر آن بنده گناه کند نوعی از گناه تابع آن گناه میکند راحتی را تا آن حت
باعث فراموش کردن آن بنده شود استغفار را و مصر و بیدار شود بوسیله آن
راحت و آن مدلول لقول الله تعالی است در سوره القلم بدام میکشیم تکذیب کنند کان
قرآن را از راهی که نمیدانند که آن نزدیک کردن بعذابست امام گفت که بدام کشیدن
بوسیله نعمتهاست نزد معاصی مخفی نماند که این مطابق حال کامل اهل دنیاست زیرا که
نعمتهای الهی برایشان برای ترجیح ایشان بر دیگرانست حتی اینکه گاهی بدعوی ولا
و تشخید خود میکنند دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الاستدراج فقال
هو العبد یذنب الذنب فیملی له ویجدد له عندها النعم فتلهیه عن الاستغفار
من الذنوب فهو مستدرج من حیث لا یعلم شرح هو راجع بمدلول سوال از
استدراجست یملی بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یجدد بصیغه مضارع
مجهول باب تفعیلست یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از کشیدن الله تعالی آن برای م
کسی را بدام گفت بکیفیت مجید ... بر گفت آن کس بنده است که گناه میکند
نوعی از گناه بر سلطنت داده میشود برای او مهلت بلایی که بعد از آن باشد و تازه کرده میشود

برای او راحتها بر آن راحتها غافل میکند او را از استغفار از گناهان بر آن بنده بدام
کشیده شده است از راهی که نمیدانند که آن بدام کشیدنست سوم اصل سألت ابا
عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل سنستدرجهم من حيث لا يعلمون قال هو
العبد يذنب الذنب فتجدد له النعمة معه تلهيه تلك النعمة عن الاستغفار من ذلك
الذنب شرح مضمون این موافق سابقست چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال كم من مغرور بما قد انعم الله عليه وكم من مستدرج بستر الله عليه وكم
من مفتون بثناء الناس عليه شرح کم خبریه است و مرفوعست محلا که مبتدا است
باشد و خبرش محذوفست اگر ظرف در بما ظرف لغو و متعلق بمغرور باشد و تقدیر کم
من مغرور بما قد انعم الله عليه كائن و خبرش ظرفست اگر ظرف مستقر باشد و تعلیل
در بما تعلیل مجازی باشد یعنی که سبب غرور آنکس قائم مقام سبب آنکس شده باشد
و مبنی آن بود که کم منصوب باشد محلا و بر نصب ما اضمر عامله على شريطة التفسير بفعل
فعل بضمیر متعلق آن مثل زيدا مررت بغلامه و بر این قیاس است کم در دو موضع
دیگر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بسا بازی خورده با آنچه بتحقیق
انعام کرده الله تعالی بر او و بسا بدام کشیده شده بپوشانیدن الله تعالی بر او گناهان
هان او را و بسا افتاده در معصیت خود بندی بوسیله ستایش مردم مر او
باب دویست و سیوم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان در حدیث غریب
در این باب جنب و سه حدیث است اول اصل كان امير المؤمنين عليه السلام يقول
انما الدهر ثلثة ايام انت فيما بينهن مضى امس بما فيه فلا يرجع ابدا فان كنت
عملت فيه خيرا لم تحزن لذهابه وفرحت بما استقبلته منه
وان كنت قد فرطت فيه فحسرتك شديدة لذهابه وتفريطك فيه
شرح امیر المؤمنین علیه السلام میگفت جز این نیست که عمر تو سه روز است

تو در میان

تو در میان آن سه روز یعنی بیان بآنکه گذشت دیروز با عمل تو در آن بیرون نکرد
هرگز پس اگر کرده باشی در آن عمل نیک غمناک نمیشوی برای رفتن آن و خوشحال میشوی
بعمل صالحی که بجا آوردی بآن بوسیله آن روز یا مراد اینست که خوشحال میشوی بسبب
ثوابی که در معاد رسد بآن بوسیله آن عمل و اگر تو تقصیری کرده باشی در آن روز پس حسرت
تو سخت است برای رفتن آن روز و برای رفتن تقصیر تو در آن روز اصل وانت في يومك
الذي اصبحت فيه من غد في غرة ولا تدري لعلك لا تبلغه وان بلغته لعل حظك
فيه في التفريط مثل حظك في الامس الماضي عنك شرح و تو در امروز که صبح کرده
در بازی خوردنی یعنی که اعتماد بفردا داری که تلافی تقصیر خود کنی و نمیدانی حقیقت
حال را شاید که تو نرسی بفردا و اگر برسی شاید که نصیب تو در فردا در تقصیر مثل
نصیب تو باشد در دیروزی که گذشته است از تو اصل فيوم من الثلثة قد مضى
انت فيه مفرط ويوم تنتظره لست انت منه على يقين من ترك التفريط وانما
هو يومك الذي اصبحت فيه وقد ينبغي لك ان عقلت وفكرت فيما فرطت في
الامس الماضي مما فاتك فيه من حسنات الا تكون اكتسبتها ومن سيئات الا
تكون اقصرت منها وانت مع هذا مع استقبال غد على غير ثقة من ان تبلغه
وعلى غير يقين من اكتساب حسنة او مرتدع عن سيئة محبطة فانت من يومك
الذي تستقبل على مثل يومك الذي استدبرت فاعمل عمل رجل ليس يأمل من الايام
الا يومه الذي اصبح فيه وليلته فاعمل او دع والله المعين على ذلك
شرح ضمیر هو راجع بثانی آن سه روز است ینبغی بباء یکنقطه و نا دو نقطه
و بالا و غین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائب باب انفعالست و ضمیر مستتر
در آن راجع بیومک است او ابتغا کسب سعادت و نسبت آن به یوم از قبیل اسناد
مجازی مثل انبت الربیع البقل و جمله که مدخول قد تعلیلیه است قائم مقام جزای

شرطیه و ان عملت است من زوم ما تبعیضیه است و باعتبار تا از زمانست نیه متعلق
بعملت است و ضمیر راجع بما موصوله و فیها فرطت است من در من حسنات بیان
تبیین ما در فیما فرطت است الدهر و حاء بفتح همزه و تشدید لام مرکبست از ان ناصبه
و لای نافیه و نون در لام مدغم شده و بدل اشتمال ما موصوله در فیما فرطت است
تکون بصیغه مضارع مخاطب باب نصر زائدست و زیاد کردن آن برای علم صحت
ادخال الا نافیه و فعل ماضی است بی اراده تکرار العصار بقاف و صاد بی نقطه
و را بی نقطه دست کوتاه کردن از چیزی و او در و انت حالیه است و عامل در حال
لا تکون است در هر دو جا بر سبیل تنازع بر وانت تا استدبرت داخلست در مفکر فیه
و باین تقریب اینجا مذکور شده با وجود آنکه مضمون آن سابقا مذکور است انت
مبتداست مع هذه الحالت از فاعل الظرف در مع استقبال که خبر مبتداست تدبر بدع
بفتح دال بی نقطه مصدر میمی باب تفعالست العجاله الحاجه بی نقطه و یا بی نقطه
و طاء بی نقطه باطل کردن اعمال صالحه گذشته علی مثل یومک الذی استدبرت تبعه
انیست که علی مثل ما انت من یومک الذی استدبرت علیه اشارتست باینکه چنانچه
آدمی عجز دارد نسبت بماضی مانند آن عجز دارد نسبت بمستقبل و تحقیق این شد
در کتاب التوحید در شرح حدیث دوم باب الاستطاعة گذشت و در لیلة برای
تفهیم است تا این وعظ گاهی در روز بعمل آید و گاهی در شب لیلته معطوف
بر یومه است بر سبیل مسامحه زیرا که در اینجا اقتصار شده بر تقدیر انیست
و کم عمل رجل کثیر یا مل لمن فی اللیالی الا لیلة التی امسی فیها فاعمل در دوم بصیغه
امر باب افعالست الاعمال کار فرمودن اندیشه و مانند آن او دع افعل التفضیل
و مفعول به فاعمل است و موصوف آن محذوف است بتقدیر رایا او دع الوادع
بصیغه اسم فاعل باب منع مرکوبی که راکب آن را بسبب همواری زنّار در فراغت
و رفاهیت داره شار الیک الاعمال او دع است یعنی پس روزها از سه روز که بتحقیق
گذشت تو در آن صاحب تقصیری و روزی انتظار تو میکشی یعنی تو نسبت بان روز
و بیقین انجانب ترک تقصیر و جزاین نیست که باقی نمانده آن سه روز سنت
که تو در آنی و گاهی کسب سعادت میکند آن روز برای تو اگر خردمندی کنی و فکر کنی
در چیزی که تقصیر کردی در آن در دیروز گذشته از جمله زمانی که فوت شده
از تو و ماضی شده آن جز اعمال صالحه است که فکر کنی در اینکه کسب نکردی آنها را و اعمال
قبیحه است که فکر کنی در اینکه نکردی آنها را تو با وجود این علم الکتاب و عدم
اقتصار با رو آوردن مزد ایشان یعنی که انتظار فردا میکشی بیان این آنکه اعتماد
و خاطر جمعی نداری از اینکه دست بفردا و اعتماد و خاطر جمعی نداری از کسب عملی
صالحی تا خود داری از عمل قبیحی که باطل کند حسنات گذشته تو را پس تو نسبت بفردا
تو گنگ و لال میکنی بر عجزی مانند عجزی که تو نسبت بدیروز که گذشت داری کردی
در آن عجزی پس کار کن امروز مانند کار کردن مردی که امید نمیکند برای خود
از روزها مگر روز خود را که در آنست و مانند کار کردن مردی که امید نمیکند
برای خود از شبها مگر شب خود را که در آنست پس بکار رو از اندیشه که همه از رنگ
آزار صاحبش نمیکند تشبیه اندیشه بمرکب کوب شده چون آدمی مرتکب آن میشود
والله تعالی است مددکار بر آن اعمال او دع بتو فیق خود دوم اصل عن ابی
الحسن الماضی علیه السلم قال لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم فان عمل حسنا
استزاد الله و ان عمل سیئا استغفر الله منه و تاب الیه شرح در وابتنا انما
موسی کاظم علیه السلم گفت نیست از ما با ما یعنی که مجبوب ما نیست کسی که حساب بخود و کار نکند
در هر روز پس این روش که اگر عمل خوب کرده باشد طلب توفیق زیاد کردن آن کند
از الله تعالی و اگر عمل بد کرده باشد طلب تجاوز از الله تعالی از آن کند و بازگشت

کند سوی الله تعالی اشارت به این سوره حشر ولتنظر نفس ما قدمت لغد **سوم اصل**

عن ابی النعمان العجلی عن ابی جعفر علیه السلم قال یا ابا النعمان لا یغرنک الناس من نفسک

فان الامر یصل الیک دونهم ولا تقطع نهارک بکذا وکذا فان معک من

یحفظ علیک عملک واحسن فانی لم ار شیئا احسن درکا ولا اسرع طلبا من حسنة

محدثة لذنب قدیم **شرح** الناس عبارت از خویشاوند و یا بنت که مضا نفعدا رند

از اینکه مصاحب ایشان نا مشروع کند بلکه گاهی صاحب جرات بر معاصی میکنند

مصاحب خود را الدرک بفتح دال بنقطه رسیدن بچیزی و در اینجا رسیدن

چیزی بضد خودست برای برطرف کردن آن و مراد بحسن درک برطرف آن ضد است

طلبا بفتح طاء بنقطه و فتح لام و باء یکنقطه است تا خیر ذکر سرعت طلب بر ذکر

حسن درک با وجود آنکه مقدمست در حدوث مبنی بر اینست که ترقی در نفی جز

بتاخیر مقدم در حدوث است و در اثبات بتاخیر موخر در حدوث است **یعنی**

روایتست از ابو النعمان عجلی از امام محمد باقر علیه السلم گفت ای ابو النعمان باید که

بازی ندهند البته ترا مصاحبان که کیستند ترا از حالی که داری چه بدرستی که

کار تو بتو میرسد نه بایشان باینمعنی که حساب آن و جزای آن مخصوص تست

در آخرت و بپایان مرسان روز خود را بگفتگوهای چنین و چنین باینمعنی

که سخنان هرزه مگو و مشنو چه بدرستی که با تو کسی هست که مینویسد بر تو عمل ترا

و عمل صالح کن چه بدرستی که من ندیدم چیزی را که نیکوتر باشد باعتبار رسیدن

بضد خود و دفع آن بالکلیه و نه چیزی را که شتابنده تر باشد باعتبار طلب ضد خود

و جستجوی آن از عمل صالحی که تازه شود برای برطرف کردن گناه کهنه **چهارم**

اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال اصبروا علی الدنیا فانما هی ساعة فما

مضی منه فلا تجد له الما ولا سرورا وما لم یجئ فلا تدری ما هو وانما هی ساعتک

التی

التی انت فیها فاصبر فیها علی طاعة الله واصبر فیها عن معصیة الله **شرح** روایتست

از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت که گفت صبر کنید بر آزار دنیا چه جز این

نیست که آن صبر یکساعتست بیان این آنکه آنچه گذشت از دنیا پس نمی یابی برای آن

دردی که بالای این درد تو هست و نه خوشحالی که قیاس کنی این ساعت را بر آن عن

آن و باعث عدم صبر بر آزار شود و آنچه نیامده پس نمیدانی که چیست آن باینمعنی که

نمیدانی که با آن خواهی رسید یا نه و اگر رسی چه حال خواهی بود و جز این نیست که

دنیایی که بر تو لازمست صبر در آن همین ساعتست که تو در آنی پس صبر کن در آن

بر طاعت الله تعالی و صبر کن در آن از معصیت الله تعالی **پنجم اصل** قال ابو عبد الله

علیه السلم او ابو جعفر احمل نفسک لنفسک فان لم تفعل لم یحملک غیرک **شرح** گفت امام

صادق علیه السلم بردار خود را از خاک مذلت و خواری معاصی برای نفع خود

تا در روز بکار آید چه اگر نکردی بر نمیدارد ترا غیر تو بعد از

تو باین معنی که نفع عمل دیگران برای تو بعد از این کم نهایت سهل و بی اعتبار است

و اکثر اینست که با وجود وصیت بعمل نمی آید و محو میماند که آنچه بوسیله و صیت با شد به عمل

آید داخل برداشتن اینکه خود است **ششم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم لرجل انک

قد جعلت طبیب نفسک وبین لک الداء وعرفت آیة الصحة ودللت علی الدواء

فانظر کیف قیامک علی نفسک **شرح** گفت امام جعفر صادق علیه السلم مردی را بدرستی که

تو بتحقیق گردانیده شدی طبیب خود و ظاهر کرده شده برای تو درد که

معصیت است چنانچه گفته و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و شنا

سانیده شدی علامت بقای صحت که فعل طاعات و اجتناب از معاصی است

و با آنها حفظ صحت میشود و راهنموده شدی بدوای دردهای که توبه و استغفار

و فعل حسناتی که برطرف میکنند سیئات را است پس ملاحظه کن که چگونه است **ی**

وفتح را بنقطه اسم مصدر باب افعال ص

کردن ص

عن بعض اصحابنا ص

منافی ایمان ص

مرد طاها باینست و دایان از [illegible] ص

باعث هلاک آخرت است ص

الیاء ولی

[illegible]

توی خودت را هفتم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم لرجل اجعل قلبك قرینا برّا وولدا
واصلا واجعل علمك والدا تتبعه واجعل نفسك عدوّا تجاهدها واجعل مالك عاریة
تردّها شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم مردی را که بگردان دل خود را برادر مهربان
و فرزند فرمان بردار شاید که بگردان دل را محل عقل و عقل عزیز بکند یا کسی که
عمل بمقتضای آن کند و بگردان دانش خود را بمحکمات قرآن و مانند آن نهاد مانند
پدری که تابع او باشی در متشابهات و بگردان خواهشهای نفس را مانند دشمنان
که جهاد میکنی با ایشان و بگردان مالت را مانند عاریتی که بر میگردانی آن را هشتم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم اقصر نفسك عما یضرّها من قبل ان تفارقك واسع
فی فكاكها كما تسعی فی طلب معیشتك فانّ نفسك رهینة بعملك شرح اقصر
بقاف و صاد بی نقطه و را بی نقطه بصیغه امر باب افعال یا باب ضرب است یعنی
گفت امام جعفر صادق علیه السلم کوتاه کن خودت را از آنکه ضرر میکند آن را پیش
از آنکه بی خود شوی یا بمعنی که لختیار تو از تو جدا شود بمردن و سعی کن بتوبه
و اعمال صالحه در رها نیدن خودت از گرو بودن چنانچه سعی میکنی در طلب
روزی خود چه بدرستی که خودت گروی بوسیله عمل بد خود که کردی نهم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلم کم من طالب للدنیا لم یدركها ومدرك لها قد فارقها
فلا تشغلنك طلبها عن عملك والتمسها من معطیها ومالكها فكم من حریص
علی الدنیا قد صرعته واشتغل بما ادرك منها عن طلب آخرته حتی فنی
عمره وادركه اجله وقال ابو عبد الله علیه السلم المغبون من غبن عمره ساعة بعد ساعة
شرح کم خبریه برای تکثیر است و مرفوعست محلا تا مبتدا باشد لم یدرکها خبر مبتدا
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بسا طلب کننده مال دنیا در نیافت مال دنیا را
و بسا دریابنده مال دنیا بتحقیق جدا شد از آن مال پس چون سعی بی اثر است

واکر

الکاف و دال مهمله و راء بی نقطه

وادرکه

و اگر اثر کند بقا نیست باید که و اثر بدانی البته تو را طلب مال دنیا از عملی که لازم است
بر تو برای آخرت و طلب کن مال دنیا را از دهنده آن و صاحب آن یا بمعنی که توکل کن
و حرص در طلب مکن بیان این آنکه بسا حریص بر مال دنیا بتحقیق انداخت و را آن
مال دنیا در خاک مذلت و غافل شد بوسیله آنچه دریافت از مال دنیا از طلب آخرت
خود تا آنکه با خر رسید عمر او و دریافت او را اجل او و گفت امام جعفر صادق
علیه السلم و داشته شده در زندان حقیقی کیست که واداشته او را طلب دنیا از
آخرت دهم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا اتت علی الرجل اربعون سنة
قیل له خذ حذرك فانك غیر معذور ولیس ابن الاربعین باحق بالحذر
من ابن العشرین فان الذی یطلبهما واحد ولیس براقد فاعمل لما امامك من
الهول ودع عنك فضول القول شرح الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال با نقطه
و راء بی نقطه مصدر باب علم احتیاط المعذور بعین بی نقطه و ذال با نقطه و واو
و راء بی نقطه ترك کرده شده و در این معنی اسم مفعول باب افعال یا باب مفاعله
متعارف نیست شاید که واو از تصرف کاتبان باشد و بعین بی نقطه و واو
با نقطه تصحیف مینماید یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت که
چون آمد بر مرد چهل سال گفته شد او را بزبان حال که فرا گیر احتیاط خود را چه
که تو ترك کرده شده نیستی یعنی بگذارد ملك الموت در طلب نیست مراد اینست که
مهلت یافتی و بکمال جوانی و قوت رسیدی مباد که خیال کنی که ملك الموت
از طلب تو واداشته اما گفت و نیست فرزند چهل ساله اولی باحتیاط از فرزند
سال ثالث چه بدرستی که ملك الموت که طلب میکند آن دو را یکیست و در خواب
غفلت نیست مراد اینست که این سخن با جهل ساله برای راه رفتن خیال خام
در او است و اگر نه تفاوتی در احتمال مرگ میان آن دو کس نیست و با کسی

بفتح حاو بفتح دال م

کسی که عذر خواهیش مقبول باشد چون کس کلام امام است
و برای بیان اینست که تفاوت سهل است الذی
یطلبهما عبارتست از ابلیس و جنود ش یا عبارتست از
ملك الموت و بنا بر دوم اشارتست با آنچه مروی است
در کتاب الجنایز در حدیث دوم و سیوم باب
اخراج روح المؤمن و الکافر که بابی چهار صد است
که ملك الموت در هر روز از نشب در اوقات
نماز ها تصفح مردمان میکند تم

مرك ودوست سالمتیست باشد بی عملی که در هر سی کیابشی برای آنچه در پیش تست از هول
لنا لکه در روز مرك و بعد از انست و واکذار از خود زیادتیهای خود را بازدهم اصل
قَالَ اَبُو عَبدِ اللّهِ علیه السلم خُذ لِنَفسِكَ خُذ مِنها فِی الصِّحَّةِ قَبلَ السُّقمِ وَفِی القُوَّةِ من نفسك
قَبلَ الضَّعفِ وَفِی الحَیٰوةِ قَبلَ المَمَاتِ شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم فرا کیر برای نفع
خودت از خودت بیان این آنکه فرا کیر از خودت اعمال صالحه را در صحت بیش
از آنکه بیمار و عاجز شوی و در ایام جوانی و قوت بیش از پیری و ضعف و در ایام زندکانی
بیش از مردن دوازدهم اصل عَن اَبی عَبدِ اللّهِ علیه السلم قَالَ اِنَّ النَّهارَ اِذا جاءَ
قَالَ یا بنَ آدَمَ اِعمَل فی یَومِكَ هذا خَیرًا اَشهَد لَكَ بِهِ عِندَ رَبِّكَ یَومَ القِیٰمَةِ فَاِنّی
لَم آتِكَ فیما مَضی وَلا آتیكَ فیما بَقِیَ وَاِذا جاءَ اللَّیلُ قالَ مِثلَ ذٰلِكَ شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بدرستی که روز چون آمد کفت
بزبان حال که ای فرزند آدم عمل کن در امروز خیر را تا شهادت دهم برای تو
بخیر نزد صاحب کل اختیار تو در روز قیامت چه بدرستی که من نیامدم
نزد تو در سابق و نخواهم آمد در آینده اشارتست باینکه کاتبان اعمال در هر روزی
غیر کاتبان اعمال روزهای دیکرند و چون آمده شب کفت مانند آنرا اشا
باینکه کاتبان اعمال هر شب غیر کاتبان اعمال شبهای دیکرند سیزدهم اصل
جاءَ رَجُلٌ اِلی اَمیرِ المُؤمِنینَ علیه السلم فَقالَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ اَوصِنی بِوَجهٍ
مِن وُجوهِ البِرِّ اَنجو بِهِ فَقالَ اَمیرُ المُؤمِنینَ علیه السلم اَیُّهَا السّائِلُ اِستَمِع ثُمَّ
اِستَفهِم ثُمَّ اِستَیقِن ثُمَّ اِستَعمِل شرح آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علیه السلم
پس کفت ای امیر المؤمنین سفارش کن مرا براهی از راههای نیکی که نجات یابم
بآن پس کفت امیر المؤمنین علیه السلم ای سائل کوش دار آنچه را که الله تعالی در محکمات
قرآن و رسولش علیه السلم در محکمات سنت کفته اند بعد از آن تامل کن در آنها

تا امام خود را بدلالت آنها شناسی بعد از آن کمال اقرار خاطر کن بآنها و مدلول آنها
بعد از آن بکار دار دل را و آنها را بفرمان برداری امام در تفسیر متشابهات قرآن
و سنت رسول علیه السلم یا مراد اینست که آنچه را که میکویم بعد از این ازبفهم دریاب
کوش دار و فهم کن و قرار خاطر بده بر آن و عمل کن بآن اصل وَاعلَم اَنَّ النّاسَ
ثَلاثَةٌ زاهِدٌ وَصابِرٌ وَراغِبٌ فَاَمَّا الزّاهِدُ فَقَد خَرَجَت الاَحزانُ وَالاَفراحُ مِن قَلبِهِ
فَلا یَفرَحُ بِشَیءٍ مِنَ الدُّنیا وَلا یَاسی عَلی شَیءٍ مِنها فَاِنَّهُ فَهُوَ مُستَریحٌ وَاَمَّا الصّابِرُ
فَاِنَّهُ یَتَمَنّاها بِقَلبِهِ فَاِذا نالَ مِنها اَلجَمَ نَفسَهُ عَنها لِسُوءِ عاقِبَتِها وَشَنائِها
وَلَوِ اطَّلَعتَ عَلی قَلبِهِ عَجِبتَ مِن عِفَّتِهِ وَتَواضُعِهِ وَحَزمِهِ وَاَمَّا الرّاغِبُ فَلا یُبالی
مِن اَینَ جاءَتهُ الدُّنیا مِن حِلِّها اَو حَرامِها وَلا یُبالی ما دَنَّسَ مِنها عِرضَهُ
وَاَهلَكَ نَفسَهُ وَاَذهَبَ مُرُوَّتَهُ فَهُم فی غَمرَةٍ یَضطَرِبونَ شرح واهلك
عطف بر لا یبالی است یا علی بردنش است یعنی و بدانکه مردم سه قسمند
اول صاحب نفرتست از فضول دنیا دوم صاحب شکیبا بر ترك فضول دنیا بی نفرت طبع
او از آن سوم صاحب رغبت در فضول دنیا بیان این آنکه اما صاحب نفرت
پس بتحقیق بیرون رفته اند اندوههای نبودن اسباب دنیا و خوشحالیهای
بودن اسباب دنیا از دل او پس خوشحالی نمیشود بچیزی از دنیا که آمد و آزرده
نمیشود دیگر بچیزی از دنیا که تلف شود از او پس او صاحب استراحتست و اما
صبر کننده پس بدرستی که او آرزوی فضول دنیا میکند بدل خود پس چون دریافت
چیزی از فضول دنیا را بی مخفی که میسر شد منع بآن باز میدارد نفس خود را از آن
برای بدی عاقبت آن و زشتی آن در نظر عقلش و اگر آگاه شوی بر دل او تعجب
میکنی از خود داری او و فروتنی او و احتیاط او و اما صاحب رغبت در فضول
دنیا پس باك نمیدارد که از کجا آمد نزد او دنیا آیا از حلال دنیا یا از حرام دنیا

نمیداند که جد چنین چیزی کرده و دنیا ناموس او و آن مردها او که دنفس خود را
با استحقاق جهنم و برطرف کرده ضرر آنکی خود و این آن جماعت را عنان دنیا در کرده
ضلالت اضطراب میکنند چهاردهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلم لا یصغر ما ینفع
یوم القیمة ولا یصغر ما یضر یوم القیمة فکونوا فیما اخبرکم الله عز وجل کمن
عاین شرح لا یصغر بصاد بی نقطه و غین با نقطه و را بی نقطه و جا بصیغه
مضارع معلوم از باب حسن یا باب ضرب یا مجهول باب تفعیل است یعنی گفت امیر المؤمنین
علیه السلم کوچک نیست یا کوچک شمرده نمیشود در نظر عقل آنچه نفع میکند در روز
قیامت زیرا که نفع آن دائم است و مثل نفع دنیا نیست کوچک نیست یا کوچک
شمرده نمیشود در نظر عقل آنچه ضرر میکند در روز قیامت زیرا که ضرر آن
دائمست خواه عذاب جهنم باشد و خواه پستی مرتبه در بهشت باشد و اگر
ضررش منقطع باشد بغایت الغایت طویلست پس باشید در آنچه خبر داد
کرده شما را الله تعالی عز وجل از نافع و ضار در روز قیامت مانند کسی که دیده باشد پانزدهم
اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ان قدرت ان لا تعرف فافعل وما علیک
ان لا یثنی علیک الناس وما علیک ان تکون مذموما عند الناس اذا
کنت محمودا عند الله ثم قال قال ابی علی بن ابی طالب علیه السلم لا خیر فی الدنیا
الا لرجلین رجل یزداد کل یوم خیرا ورجل یتدارک سیئته بالتوبة شرح
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت اگر توانی که شناخته نشوی و مجهول
الشخص یا مجهول القدر باشی پس چنان کن چه باک است بر تو اینکه ثنا نگویند بر تو
مردمان و چه ضرر باک است بر تو اینکه باشی مذمت کرده شده نزد مردمان چون باشی
ستوده نزد الله تعالی بعد از آن امام برای بیان بی اعتباری ستودن و نکوهش
مردمان و بیان آنکه ستوده است نزد الله تعالی گفت که گفت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم

ابی طالب علیه السلم خوبی نیست در زندگانی مگر برای دو مرد مردی که هر روز خوبیش زیاد شود
باعتبار عمل خیر و مردی که تدارک میکند بدی خود را بتوبه بر اگر گویی این منافات دارد
با آنچه گذشت در کتاب العقل در حدیث هشتم باب سوم که باب صفة العلم و فضله
و فضل العلماء است که لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع گوییم
منافات ندارد چه استثناء افاده عموم مستثنی منه نمیکند پس مستثنی اند بود که هر یک
از عالم و متعلم خیرش در زندگانیشان باشد مطلقا بلکه شرط باشد اینکه زیاده خیر باشد
یا بدی داشته باشد اصل واتی له التوبة والله لو سجد حتی ینقطع عنقه
ما قبل الله تبارک وتعالی منه الا بولایتنا اهل البیت الا ومن عرف
حقنا ورجا الثواب فینا ورضی بقوته نصف مد فی کل یوم وما
ستر عورته وما اکن راسه وهم والله فی ذلک خائفون وجلون
ودوا انه حظهم من الدنیا وکذلک وصفهم الله عز وجل فقال والذین
یؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون شرح میتواند
بود که این فقرات کلام امام جعفر صادق علیه السلم باشد و میتواند بود که تتمه کلام
امیر المؤمنین علیه السلم باشد انی بفتح همزه و نون مفتوحه مشدده و الف که اصلها ما است
یعنی من این استفهام و در آنجا بیکسر ما الذی آتوا انکار ملحوظ نیست ملحوظ باشد
بود که انی بکسر همزه و تشدید نون مکسوره و یاء متکلم باشد و حاصل هر دو یکی است
اهل البیت منصوب باختصاص است الا بفتح همزه و تخفیف لام حرف تنبیه
من عرف مبتدا است ظاهر اینست که واو در و رضی از نفر واکیان اند و یا
آن فاء باشد یا هیچ نباشد و خبر مبتدا باشد نصف مجرور و بدل قوت است یا نصف
بر حال یا تمیز مثل رضیت بالله ربا فی کل یوم صفت نصف مد است و ما عطف
بر قوت است و او در و هم حالیه است برای افتتاح کلام علیحده است مثل واو در من

عرفوا حقنا و ضمیر هم راجع باصحاب رسول است که بعد از رسول بطریقه حق ثابت قدم ماندند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و جابر و جمعی دیگر که اسمای بمن است که عبارت از طلبین از هم

ایشان معروفست و ایشان اگرچه مذکور در لفظ نیستند در این حدیث اما مراد خواهند بود ها

اند تقدیم ظرف در فی ذلک خائفون برای حصر است و مشار الیه ذلک عرفان و رجا مصدر عرف و رجا و ضمیر است

در من عرف حقنا و رجا الثواب فینا است معنی خوف و وجل یکیست و تکرار بجا

برای اینست که خائفون ناظر است بآیت سوره آل عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد

اذ هدیتنا و گذشت در کتاب العقل در حدیث دوازدهم باب اول و تفسیر

این آیت که ان لم یخف الله من لم یعقل عن الله و وجلون ناظر است بآیت سوره

مؤمنون که مذکور میشود الحال و مبنی بر بود که وجل مبالغه در خوف باشد یعنی طپیدن

دل و گذشت در کتاب العقل در حدیث پنجم باب هفدهم که باب النوادر است

که یخشی و جملة و دوا استیناف بیانی است برای حصر مفهوم از تقدیم ظرف

و ناظر است بتتمه آیت سوره آل عمران که وهب لنا من لدنک رحمة انک انت

الوهاب و ذکر کرده مراد رحمت امام حق است چنانچه بیان شده در کتاب الحجة

در حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم ضمیر انه راجع بمشار الیه ذلک است

و من برای بدلیت است مشار الیه و کذلک خوف و وجل در فی ذلک خائفون

و وجلون است الوتیا، دادن چیزی و مراد اینجا دادن خواسته هدیه است

بی شریک کردن دیگران که مذکور است در سابق بر این آیت که و الذین هم بآیات

ربهم یؤمنون و الذین هم بربهم لا یشرکون و تعبیر از ایمان بائمه هدی

بایتاء شده برای اینکه دادن امانت است بصاحبش و این اشاره است بآیت

سوره احزاب انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان

یحملنها و بیان شده در کتاب الحجة در حدیث دوم باب صد و هفتم که بابت فیه

نکته

نکتة و نتف من التنزیل فی الولایة است جمع میان فعل مضارع و فعل ماضی

در یؤتون ما اتوا دلالت میکند بر اینکه در وقت نزول خواهند این مدح جمعیت

که در زمان رسول حق صاحب حق را داده اند و بعد از رسول نیز خواهند

داد و مرتد نخواهند شد انهم بتقدیر لانهم است یعنی و از کجا باشد برای آن حتی

قبول الله تعالی باز گشت او را لخدا قسم که اگر سجده میکرد تا آنکه برید همیشه کردن

او از طول سجود قبول نمیکرد الله تبارک و تعالی از او و توبه او را مگر با نچه دارد ببرودی هم

از دوستی و نصرت ما اهل بیت رسول علیه السلم الا که با شیر و هر گز نساخته حق

ما را و امید وار شد ثواب بطاعات خود را بوسیله ما راضی شدیم بحق الحق که نصف تحوز انکار آن بر ما کرم

چهار یک صاع باشد ده هو رو نه بلباسی که بپوشد عورت او باشد و مسکنی

که سایه دار باشد و اصحاب خالص رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام ابدا کرد او اشتراده حال اگر اثبات هم بجز امضم با وجود ایجز مذکور شده هم

قسم که در او نمودند حق ما و بر خاطر نمانند و حلال ندند و دوست داشتند که سعی

حق ما نصیب ایشان باشد عوض دنیا که اهل زیغ بعد از رسول علیه السلم سوی آن

رفتند چنانچه در آیت آل عمران اشارت بان شده که و اما الذین فی قلوبهم

زیغ و همچنان مدح کرده ایشان را الله تعالی عز و جل بان روش که گفته در سوره

مؤمنون و جمعی که میدهند بعد از رسول آنچه را که داده اند در زمان رسول از آیات

معلومات ربوبیت صاحب کل اختیار خود شان بی اشراک بر حالی که دلهای ایشان

بغایت ترسناک است بسبب اینکه ایشان سوی رب خود راجعند برونیا

بغایت بی اعتبار است نزد ایشان اصل ثم قال اما الذی نواخذهم دانته الوترام

الطاعة مع المحبة و الولایة و هم مع ذلک خائفون لیس خوفهم خوف شک

و لکنهم خافوا ان یکونوا مقصرین فی محبتنا و طاعتنا شرح لیس خوفهم تا اخر هم

بدفع تناقض میان این آیت و قول الله تعالی در سوره انفال انما المؤمنون الذین

اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و میان قول الله تعالی در سوره رعد الا بذکر الله تطمئن القلوب و در سوره زمر ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله جمع و محابده او کتاب بفضل القرآن کرکن ذکر الله در بعض نسخ بجای مع ذلک فی ذلک است یعنی بعد از ان امام جعفر صادق علیه السلام گفت هیچ میدانید از سابق این آیت که چه خبر است آنچه دانند داد نه بخدا قسم الطاعت ما را با دوستی و ترک دشمنی ما و ایشان با وجود آن ترسناک بودند نه بخت ترس ایشان ترک دشمنی و دوستی و جوب دادن آنچه داده اند و لیکن ایشان ترسیدند که مبادا که باشند صاحبان تقصیر در دوستی ما و الطاعت ما شانزدهم اصل عن ابراهیم بن مهزم عن الحکم بن سالم قال دخل قوم فوعظهم ثم قال ما منکم من احد الا و قد عاین الجنة و ما فیها و عاین النار و ما فیها ان کنتم تصدقون بالکتاب شرح ابراهیم از رجال صادق و کاظم علیهما السلام است و حکم مجهول است مستوی اند بود که مروی عنه او امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام باشد یعنی روایتست از ابراهیم بن مهزم از حکم بن سالم گفت داخل شدند جمعی بر امام علیه السلام و عظ گفت ایشان را بعد از آن گفت نیست از شما هیچ یک مگر بر حالی که بتحقیق دیده بهشت را و آنچه در آنست و دیده آتش جهنم را و آنچه که در آنست اگر تصدیق میکرده باشید قرآن را و کافر نباشید هفدهم اصل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تستکثروا کثیر الخیر و لا تستقلوا قلیل الذنوب فان قلیل الذنوب یجتمع حتی یصیر کثیرا و خافوا الله فی السر حتی تعطوا من انفسکم النصف و سارعوا الی طاعة الله و اصدقوا الحدیث و ادوا الامانة فانما ذلک لکم و لا تدخلوا فیما لا یحل لکم فانما ذلک علیکم شرح شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام میگفت بسیار مشمرید بسیار از جمله عمل صالح را بخود بپندید که از جمله مهلکات است یا بسبب عمل صالح کم

و کم مشمرید کم از جمله گناهان را بجرأت در آن چه بدرستی که کم از جمله گناهان اندک اندک جمع میشود تا آنکه بسیار میشود و ترسناک باشید از الله تعالی در دل خود تا دهید از خود تان انصاف را یعنی که احتیاج نباشد بحاکمی که شما را بر انصاف در معامله با مردمان وادارد و شتاب کنید سوی طاعت الله تعالی و براستی گویید سخن را و ادا کنید امانت را سوی صاحبش چه بدرستی که جز این نیست که آنچه مذکور شد نفع شماست و داخل مشوید در چیزی که حلال نیست برای شما چه بدرستی که آنچه مذکور شد ضرر شماست هجدهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سمعته یقول ما احسن الحسنات بعد السیئات و ما اقبح السیئات بعد الحسنات شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بغایت خوش نماست اعمال صالحه بعد از گناهان و بغایت بدنماست گناهان بعد از اعمال صالحه نوزدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انکم فی آجال مقبوضة و ایام معدودة و الموت یاتی بغتة من یزرع خیرا یحصد غبطة و من یزرع شرا یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع او یسبق البطیء منکم حظه و لا یدرک الحریص ما لم یقدر له من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه شرح الاجال جمع اجل بفتح همزه و فتح جیم عمرها و وصف عمرها بمقبوض بودن برای اینست که هر روز کم شدنی است مانند چیزی که دم بدم از آن بعضی گرفته شود بی مهلت یکدم یا با اعتبار اینست که کم است مانند چیزی که در مشت کسی باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که شما در عمرها بید که گرفته شده است دم بدم و در روزهایید که شمرده شده است کم و زیاد نمیشود از مقرر و مرگ می آید ناگهان یا بیمعنی که آمدن اسباب آن در وقت غفلت تمام است و گاهی بعنوان فجاءه نیز میشود هر که میکارد عمل خیر را امید که خوشحالی را و هر که میکارد عمل شر را امید رود پشیمانی را و برای هر کارنده همانست که کاشته سبقت نمیگیرد

بر سنت در طلب دنیا از جمله شما نصیب او از رزق یا نیعنی که رحیا بد البته
رزق خود را و رنجا بد حریص در طلب دنیا چیزی که تقدیر کرده نشده برای او
یا نیعنی که حریص مستقل در قدرت بر تحصیل مال دنیا نیست بلکه آن در تحت قضا و قدر
الهی است و لهذا می‌بینی بعضی هر چند که حرص بیشتر میکنند کمتر بمال دنیا میرسند و هر که داده
شد مال و مانند آن پس الله تعالی داده او را بقضا و قدر خود و هر که نگاه داشته شد
از بدی پس الله تعالی نگاه داشته او را بقضا و قدر خود بیست و نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال جاء رجل الی ابی ذر فقال یا ابا ذر ما لنا نکره الموت فقال لانکم عمرتم الدنیا و اخربتم
الآخرة فتکرهون ان تنقلوا من عمران الی خراب فقال له فکیف ترى قدومنا على الله
فقال اما المحسن فکالغائب یقدم على اهله و اما المسیء فکالآبق یرد على مولاه
فقال فکیف ترى حالنا عند الله فقال اعرضوا اعمالکم على الکتاب ان الله یقول
ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم قال فقال الرجل فاین رحمة الله قال رحمة
الله قریب من المحسنین شرح عمرتم از باب تفعیلست یعنی آباد کردن و اخراب
ویران کردن تنقلوا بنون و قاف بصیغه مضارع مخاطب مجهول از باب نصر است عمران
بضم عین بی نقطه و سکون میم در اصل مصدر از باب حسن و علم و نصر است یعنی آباد
و مراد اینجا آباد است خراب بفتح خاء با نقطه در اصل مصدر از باب علم است یعنی ویرانی
و مراد اینجا ویرانست یقدم بصیغه معلوم از باب علم است یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلم گفت آمد مردی سوی ابو ذر غفاری رحمه الله تعالی پس گفت ای ابوذر
چیست ما را که ناخوش میشمریم مرگ را پس گفت برای اینکه شما آباد کردید دنیا را و ویران
کردید آخرت را پس ناخوش میشمرید اینرا که برده شوید از آباد سوی ویران پس آن
مرد گفت ابوذر را پس چگونه می‌بینی ورود ما را بر الله تعالی وقت مرگ ما پس ابوذر گفت
اما نیکوکار پس مانند مسافرست که وارد شود بر اهل خود و وطن خود و اما بدکار پس

مانند

مانند غلام گریخته که برگردانیده میشود بر آقای خود پس آن مرد گفت پس چگونه می‌بینی
حال ما را نزد الله تعالی در روز قیامت پس ابوذر گفت عرض کنید عملهای خود را
بر قرآن بدرستیکه الله تعالی میگوید در سوره انفطار بدرستیکه متقیان هر آینه در
نعمتند و بدرستیکه فاسقان هر آینه در جهنمند امام گفت پس گفت آن مرد پس
کجاست رحمت الله تعالی ابوذر گفت رحمت الله تعالی نزدیکست نسبت بنیکوکاران
جا خبر گفته در سوره اعراف اشارتست باینکه الله تعالی رحمت بر فجار نخواهد کرد بلکه
بر نیکوکاران میکند که آلوده باشند بگناهان نیکوکاران نحو گفته در سوره نجم که الذین
یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم و بیان شد در باب صد و نود و چهارم
اصل قال ابو عبد الله علیه السلم وکتب رجل الی ابی ذر رضی الله عنه اطرفنی بشیء
من العلم فکتب الیه ان العلم کثیر و لکن ان قدرت ان لا تسیء الی من تحبه فافعل
فقال له الرجل و هل رأیت احدا یسیء الی من یحبه فقال له نعم نفسک
احب الانفس الیک فاذا انت عصیت الله فقد اسأت الیها شرح اطرفنی
بطاء بی نقطه و راء بی نقطه و فا مصدر از باب افعال دادن طرفه کسی را و طرفه بضم طاء
و سکون راء یعنی چیزی که غریب باشد و بخواران نداده باشد یا نکس یعنی گفت امام [illegible]
جعفر صادق علیه السلم و نوشت مردی سوی ابوذر رضی الله عنه که اعطای طرفه کن
مرا چیزی از علم پس نوشت سوی او که بدرستیکه علم طرفه بسیار است و لیکن اگر تو
که بدی نکنی با کسی که او را دوست میداری پس چنان کن پس بعد از خوردن آن
مرد با ابوذر گفت ابوذر را آیا دیدی هیچ یک را که بدی کند با کسی که دوست دارد
او را پس گفت او را آری دیدم خود ترا محبوبترین مردمانی نزد خودت پس چون تو عصیان
کنی الله تعالی را پس تحقیق بدی کرده خواهی بود با خود دویست و یکم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سمعته یقول اصبروا علی طاعة الله و تصبروا عن معصیة الله

فَاِنَّمَا الدُّنْیَا سَاعَةٌ فَمَا مَضٰی فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سُرُوراً وَلَا حُزْناً وَمَا لَمْ یَاْتِ فَلَیْسَ تَعْرِفُهُ فَاصْبِرْ
عَلٰی تِلْکَ السَّاعَةِ الَّتِی اَنْتَ فِیهَا فَکَاَنَّکَ قَدِ اغْتَبَطْتَ شرح استعمال صبر وا در طاعت
و تقصیر وا در معصیت اشارتست باینکه مشقت ترک معصیت بیشترست از مشقت
فعل طاعت اغتباط بغین با نقطه و با یک نقطه و طاء بی نقطه مصدر باب افتعال
خوشحال شدن و مراد اینجا سرور در قیامتست بوسیله صبر بر طاعت و تقصیر در معصیت است
که از ان بکر واقع شده است گویا که شده مضمون اینها فی حدیث چهارم این بابست
بیست دوم اصل عَنْ اَبِی عَبْدِ اللهِ علیه السلام قَالَ الْخَضِرُ لِمُوسٰی علیه السلام یَا مُوسٰی اِنَّ
اَصْلَحَ یَوْمَیْکَ الَّذِی هُوَ اَمَامَکَ فَانْظُرْ اَیُّ یَوْمٍ هُوَ وَاَعِدَّ لَهُ الْجَوَابَ فَاِنَّکَ مَوْقُوفٌ
وَمَسْئُولٌ وَخُذْ مَوْعِظَتَکَ مِنَ الدَّهْرِ فَاِنَّ الدَّهْرَ طَوِیلٌ قَصِیرٌ فَاعْمَلْ کَاَنَّکَ تَرٰی
ثَوَابَ عَمَلِکَ لِیَکُونَ اَطْمَعَ لَکَ فِی الْاَجْرِ فَاِنَّ مَا هُوَ آتٍ مِنَ الدُّنْیَا کَمَا قَدْ وَلّٰی مِنْهَا
شرح اصلح افعل التفضیل باب ... الدهر بفتح دال بی نقطه و سکون و فتح ها
و راء بی نقطه زمان بقای دنیا از اول تا آخر و وصف آن بطول و قصر باعتبار آنست
که هر کس در اندک زمانی که زمان عمر اوست انقلاب احوال دنیا و دولتهای دنیا را
شاهده میکند و میداند حال زمانهای گذشته و آینده را بقیاس بزمان خود پس
گویا که از اول تا آخر دنیا را مشاهده کرده لاطمع لک برای تفضیل است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت خضر موسی علیه السلام را ای موسی
بدرستی که روزی که نفع آن روز بکار تو بیشتر می آید از جمله دو روز تو یکی روز
دنیاست و دیگری روز آخرت آنست که آن پیش تست و تو در آن میروی
که روز آخرت باشد پس تامل کن که کدام روزست آن روز آیا روز راحتست
برای تو یا روز غم است برای تو و مهیا کن برای آن روز آیا روز جواب را زیرا
که سوال از اعمال دنیای تو شود بدرستی که تو واداشته خواهی شد و پرسیده

خواهی شد

خواهی شد در آن روز و دیوان بزرگ و فرا گیر پند خود را از زمانه چه بدرستی
که زمانه دراز کوتاهست پس عمل کن چنانچه گویا که تو می بینی ثواب عمل خود را تا باشد
آن یقین بثواب طامع کننده تو را در ثواب عمل چه بدرستی که آنچه می آید از دنیا
چنانست که بتحقیق پشت کرده است از دنیا یعنی که هر که فکر آینده از جمله عمر خود نماید
بحرص در طلب معاش چه آنچه می آید قابل فکر نیست و مثل رفته است که در فکر آن نیستی
اصلا بیست سوم اصل قِیلَ لِاَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ صِفْ لَنَا الدُّنْیَا قَالَ
الدُّنْیَا حَلَالُهَا حِسَابٌ وَحَرَامُهَا عِقَابٌ وَاَنّٰی لَکُمْ بِالرَّوْحِ وَلَمَّا تَاَسَّوْا بِسُنَّةِ نَبِیِّکُمْ
تَطْلُبُونَ مَا یُطْغِیکُمْ وَلَا تَرْضَوْنَ بِمَا یَکْفِیکُمْ شرح گفته شد امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را که وصف کن مارا و مختصر کن پس گفت مال دنیا حلالش باعث حساب
روز قیامتست اشارتست باینکه فقرا مومنان زود داخل بهشت میشوند
و اغنیای مومنان درنگ میکنند برای حساب و حرامش باعث عقابست کجاست
برای شما راحت در دنیا یا آخرت و حال آنکه اقتدا نکردید بطریقت نبی خود
اللهم ارزق محمدا العفاف والکفاف بیان این آنکه طلب میکنید زیادتی مال دنیا را
که باعث طغیان شماست چنانچه گفته در سوره علق کَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰی
اَنْ رَآهُ اسْتَغْنٰی و راضی نمیشوید بآنچه کافی باشد شمارا از مال دنیا باب دویست
و چهارم اصل باب شرح این بابست بی عنوان در مذمت عیبجویی ...
در این باب چهار حدیثست اول اصل عَنْ اَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ اِنَّ اَسْرَعَ الْخَیْرِ
ثَوَاباً الْبِرُّ وَاِنَّ اَسْرَعَ الشَّرِّ عُقُوبَةً الْبَغْیُ وَکَفٰی بِالْمَرْءِ عَیْباً اَنْ یُبْصِرَ مِنَ النَّاسِ
مَا یَعْمٰی عَنْهُ مِنْ نَفْسِهِ اَوْ یُعَیِّرَ النَّاسَ بِمَا لَا یَسْتَطِیعُ تَرْکَهُ اَوْ یُؤْذِیَ جَلِیسَهُ بِمَا
لَا یَعْنِیهِ شرح الاستطاعة وسعت در قدرت بر چیزی و آن دو قسم است
اول آنچه مناط تکلیفست چنانچه گفته لَا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً اِلَّا وُسْعَهَا و این قسم

عن ابی عبد الله علیه السلام
روایتست از امام جعفر صادق

تعلق بواقع وغیر واقع میگیرد دوم وسعتی در قدرت بر چیزی که آن وسعت از
عدم تعلق مشیت کسی که واقع نشود مگر آنچه او مشیت کرده باشد بخلاف آن چیز که
وسعت باشد و این قسم نزد اهل حق تعلق نمیگیرد مگر بواقع و نزد معتزله قدریه تعلق
میگیرد بواقع و غیر واقع و مراد اینجا قسم دوم است و بیان شد در کتاب التوحید
در باب استطاعت یعنیه بعین حتی نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین
مستقبل مضارع غایب معتل اللام یائی باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بما است
و ضمیر بارز منصوب راجع بالمرء است یا راجع بجلیس است یعنی روایت است از امام
محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که شتابانترین عمل صالح باعتبار مزد نیکی با مردمانست که اثر آن
در دو بنای ظاهر میشود و بدرستی که شتابانترین عمل بد باعتبار عقوبت زیاده روی
بر مردمانست که اثر آن در دو بنا ظاهر میشود و بس است مرد را باعتبار عیب اینکه بیند از
مردمان عیبی را که کوری میکند از دیدن آن عیب از خودش یا سرزنش کند مردمرا
بکاری که استطاعت ترک آن ندارد یا نمیخواهد که ترک آن میکند یا آزار کند همنشین خود را
بسخنی که گفتن آن بکار او نمی آید دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
کفی بالمرء عیبا ان یبصر من الناس ما یعمی علیه من نفسه و ان یؤذی جلیسه بما
لا یعنیه شرح تعدیه یعمی بعلی برای تضمین معنی اشتباه است و مضمون این
ظاهر است از سابق سوم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کفی بالمرء عیبا ان یتعرّف
من عیوب الناس ما یعمی علیه من امر نفسه او یعیب علی الناس امرا هو فیه
لا یستطیع التحول عنه الی غیره او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه شرح مضمون
این ظاهر است از شرح اول این باب چهارم اصل عن ابی جعفر و علی بن الحسین
صلوات الله علیهم قالوا ان اسرع الخیر ثوابا البر و اسرع الشر عقوبة البغی
و کفی بالمرء عیبا ان ینظر فی عیوب غیره و ما یعمی علیه من عیب نفسه او

او یؤذی جلیسه بما لا یعنیه او ینهی الناس عما لا یستطیع ترکه شرح مضمون این
ظاهر است از شرح اول این باب باب دویست و پنجم از اصل این باب شرح این باب بی
عنوان در بیان شرط برطرف کردن اسلام گناهان سابق را در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان ناسا اتوا رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما اسلموا
فقالوا یا رسول الله ایؤخذ الرجل منا بما کان عمل فی الجاهلیة بعد اسلامه فقال
لهم رسول الله صلی الله علیه و آله من حسن اسلامه و صح یقین ایمانه لم یأخذه
الله تبارک و تعالی بما عمل فی الجاهلیة و من سخف اسلامه و لم یصح
یقین ایمانه اخذه الله تبارک و تعالی بالاول و الآخر شرح حسن اسلام عبارت
است از اسلامی که نفاق و جنگ مشترک است میان سه طایفه معاریون و مؤلفة
قلوبهم و من یعبد الله علی حرف چنانچه هر یکی بیان شد در بابی علیحده یقین
ایمان عبارت است از معیار بیت که بآن ایمان معلوم میشود و آن اجتناب است از
کبیره است یا عبارت است از کمال اعتقاد خاطر بر ایمانست و حاصل هر دو یکی است و بنا
بر این باء و او در و لم یصح بمعنی او است مگر آنکه حکم کنیم که حسن اسلام و صحت
یقین ایمان متلازمند یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلم گفت بدرستی که جمعی
از مردمان آمدند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آنکه مسلمان شدند پس گفتند
ای رسول الله آیا گرفتار جزای عمل میشود مردی از ما بسبب گناهی که کرده در زمان
شرک بعد از آنکه مسلمان شده باشد پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله علیه
و آله هر که نیکو شد اسلام او و بی عیب شد معیار ایمان او گرفتار نمیکند او را الله تبارک
و تعالی بگناهی که کرده در زمان شرک و هر که ضعیف شد اسلام او یا بی عیب نشد
معیار ایمان او گرفتار جزا میکند او را الله تبارک و تعالی بگناه زمان شرک و گناه
زمان اسلام نیز یا یعنی که ممکنست که گرفتار کند خواه البته گرفتار کند مثل منافق

ومثل کافر اصلی بر کبیره ای توبه مقبول خواه جایز باشد عفو از او ومثل طوایف
اهل شک چنانچه بیان شده در خطبه مصنف رحمه الله تعالی دوم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلم عن الرجل یحسن فی الاسلام ایؤخذ بما عمل فی الجاهلیة فقال
قال النبی صلی الله علیه واله من احسن فی الاسلام لم یؤخذ بما عمل فی الجاهلیة ومن
اساء فی الاسلام اخذ بالاول والاخر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی
که نیکو گردد در اسلام یعنی که از اهل نفاق و اهل شک نشد و اجتناب کرد از کبایر و فواحش
مگر از لمم چنانچه بیان شده در باب اللمم آیا گرفتار جزای عملی می شود بگناهی که کرده در زمان
شرک پس امام گفت که گفت نبی صلی الله علیه واله هر که نیکو گردد در اسلام گرفتار جزا
نمی شود بآنچه کرده در زمان شرک و هر کس بد کرده در اسلام باین معنی که از اهل نفاق
یا از اهل شک شد یا مصر بر کبایر و فواحش شد گرفتار جزا میشود بگناه پیش از اسلام
و بگناه در زمان اسلام نیز فی الجمله چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق باب
دویست و ششم اصل باب شرح این بابیست در بیان اینکه مؤمن حقیقی اگر کافر
شود و توبه کند عملی که کرده در زمان ایمان سابق او باطل نمی شود در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال من کان مؤمنا فعمل خیرا فی ایمانه ثم اصابته
فتنة فکفر ثم تاب بعد کفره کتب له وحسب بکل شیء کان عمله فی ایمانه
ولا یبطله الکفر اذا تاب بعد کفره شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
هر که بود مؤمن پس کرد چیزی که بهتر از ترک آنست در وقت ایمان پس بعد از آن
رو داد او را امتحان یعنی پس کافر شد بعد از آن توبه کرد بعد از کفرش
نوشته شد عمل خیر برای او و حساب کرده شد بهر عمل خیری که پیش کرده
در ایمان خود و باطل نمیکند آن را کفر چون توبه کرد بعد از کفرش باب دویست
هفتم اصل باب شرح این بابیست بی عنوان در بیان اینکه بعض مؤمنان جمع

کرده اند

کرده اند فراغت دنیا و آخرت را مثل اصحاب صاحب الزمان علیه السلم و مثل جمعی که
زاهد اند چنانچه بیان شده در حدیث سیزدهم باب دویست و سیوم کتاب و هست
در این باب سه حدیث اول اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال ان لله عز وجل
ضنائن یضن بهم عن البلاء فیحییهم فی عافیة ویرزقهم فی عافیة ویمیتهم
فی عافیة ویبعثهم فی عافیة ویسکنهم الجنة فی عافیة شرح الضنائن بفتح ضاد با نقطه و نون و الف
و همزه جمع ضنینة فعیلة بمعنی مفعولة خاصان کسی که انکس نگاه میدارد ایشان را
از مکروه برای کمال محبت ایشان یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت
که الله عز وجل را خاصانی هست که نگاه میدارد ایشان را از بلا پس زنده میدارد ایشان را
در فراغت و روزی میدهد ایشان را در فراغت و میمیراند ایشان را در فراغت
و بر می انگیزد ایشان را در فراغت و ساکن میکند ایشان را در بهشت در فراغت تا
با اینکه ایشان از ائمه معصومین نیستند و گناهی میکنند تا باعث مکروه ایشان شود
چنانچه گفته وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سمعته یقول ان الله عز وجل خلق خلقا ضن بهم عن البلاء خلقهم
فی عافیة واحیاهم فی عافیة وادخلهم الجنة فی عافیة شرح مضمون این ظاهر است
از سابق سوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان لله عز وجل ضنائن من خلقه
یغذوهم بنعمته ویحبوهم بعافیته ویدخلهم الجنة برحمته تمر بهم البلایا
والفتن لا تضرهم شیئا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
بدرستی که الله عز وجل را خاصانیست از جمله خلق او غذا میدهد ایشان را بنعمت خود
و عطا میدهد ایشان را بفراغت خود باین معنی که در پهلوی آن غذا آزاری با ایشان
نمی رسد و داخل میکند ایشان را در بهشت رحمت خود میگذرد با ایشان بلاها و فتنها
در حالی که ضرر نمیرساند ایشان را اصلا باب دویست و هشتم اصل باب شرح این

بعنوان در بیان چیزهائی که امت رسول علیه السلم در آنها مواخذه نمیشوند در این باب دو حدیثست **اول اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله رفع عن امتی اربع خصال خطائها و نسیانها و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک قول الله عز و جل ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به و قوله الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان **شرح** الخطا بفتح خا با نقطه و طا بی نقطه و الف ممدوده و در اکثر بجای الف ممدوده همزه میباشد ترک چیزی یا ارتکاب چیزی بکه عوض آن بغلط و غفلت النسیان فراموش کردن چیزی یعنی ترک آن یا ارتکاب عوض آن الطاقة وسعت و قدرت بر چیزی التحمل مصدر باب تفعل بار کردن چیزی بر کسی بغیر عنوان تکلیف مثل بار کردن عذاب مسخ و خسف و طوفان و امثال آنها و اجم سانقد الاصر بکسر همزه عذاب ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا و استشهاد در این حدیث ندارد و تبعیت بر ماقبل و مابعد ذکر داشت التحمیل مصدر باب تفعیل تکلیف **یعنی** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بر داشته شد از امت من چهار صفت **اول** خطای امت **و دوم** فراموشی امت **و سیوم** آنچه مجبور شده باشند بر آن **و چهارم** آنچه وسعت و قدرت بر آن نداشته باشند مثل و لکن نشدن اصلا از ظلم ظالمان باینمعنی که بوسیله یکی از اینها مواخذه نمیشوند اصلا نه در دنیا و نه در آخرت خواه بوسیله صدور یکی از اینها از بنده مثل سه صفت اول و خواه بوسیله ترک یکی از اینها مثل صفت چهارم مخفی نماند که از این تفریع ظاهر میشود وجه تقدیم خصلت سیم بر خصلت چهارم آنکه آیه که جای استشهاد بر خصلت سیوم است موخر است در ذکر و اما تقدیم خطا بر نسیان با وجود آنکه در آیت عکس اینست مبنی اند بود که برای اشارت باین باشد که تقدم

نسیان

نسیان بر خطا در آیت باعتبار اینست که نسیان شبیه بجزو خطاست نه بخر حقیقی آن نیست و آنچه مذکور شده مدلول قول الله عز و جل است در دو سوره اول سوره بقره دوم در سوره نحل یعنی مؤمنان بر سبیل تعیین آن سخن در سوره بقره ای صاحب کل اختیار ما مواخذه مکن ما را اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم ای صاحب کل اختیار ما و بار مکن بر ما عذابی یا چیزی باری گرانی بر صاحبان حاجتی که پیش از ما بودند ای صاحب کل اختیار ما و تکلیف مکن ما را آنچه وسعت و قدرت نیست ما را بآن و مدلول قول او در سوره نحل مگر کسیکه مجبور شود و دل او قرار گرفته باشد بایمان بیان این شد در حدیث اول باب هجدهم **دوم اصل** قال رسول الله صلی الله علیه و آله وضع عن امتی تسع خصال الخطاء و النسیان و ما لا یعلمون و ما لا یطیقون و ما اضطروا الیه و ما استکرهوا علیه و الطیرة و الوسوسة فی التفکر فی الخلق و الحسد ما لم یظهر بلسان او ید **شرح** گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گذاشته شد از امت من نه خصلت که بوسیله آنها مواخذه نمیشوند اصلا **اول** خطا **و دوم** فراموشی **و سیوم** آنچه نمیدانند حکم آن را مثل عمل بخبر واحدی که جامع شروط وجوب عمل باشد و مع هذا مخالف حکم واقعی باشد **و چهارم** آنچه وسعت و قدرت بر آن نمیدارند **و پنجم** آنچه خود مضطر شده باشند سوی آن مثل اکل میته در مخمصه **و ششم** آنچه دیگری ایشان را جبر کرده باشد بر آن مثل تبرا از ائمه هدی در وقت تقیه **و هفتم** فال بد در خاطر گذرانیدن از آواز کلاغ و مانند آن بی عمل بآن بزبان یا جوارح دیگر **و هشتم** اضطراب نفس در فکر در اینکه شیطان گوید که ترا که خلق کرده و گوئی الله تعالی و شیطان گوید الله تعالی را که خلق کرده چنانچه گذشت در حدیث سیوم باب هفتم و مبتلا نشد ترا که مراد اضطراب نفس باشد در اینکه فاعل خلق کفر و معاصی تو بعضی و خذلان بعضی دیگر چیست **و** آنکه بزبان آید یا اظهار دیگر آن باشد بنا

کذشت در کتاب التوحید در حدیث سیوم باب الخیر والشر و بعضی رشک بردن از
حصول نعمتی برای دیکری مادام که ظاهر نشود بزبان یا بدست مثلا از جمله جوارح که حرکت
و تغییر آن باختیار انسان باشد مخفی نماند که این حدیث منافات ندارد با حدیث سابق
چه در حدیث سابق اکتفا شده بعده که در صریح قرآن مذکور است و در اینجا عمده و غیر
عمده مذکور است و اکتفا بذکر عمده مستلزم حصر در آن نیست نیز آیده الوصول که
بشر از حدیث آدم مع الشجره که بتسلیط منصا بنی فرو دو بنا التفکر فی الوسوسه فی الخلق
والطیره والحسد الا ان المؤمن لا یستعمل حسده باب دویست و هفتم اصل باب

شرح این باب بیست عنوان در بیان فضیلت و شرف ایمان حقیقی و در این باب شش
حدیثست اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم هل لاحد علی ما عمل ثواب علی الله موجب
الا المؤمنین قال لا شرح موجب بضم میم و سکون واو و فتح جیم و باء یکنقطه بصیغه
اسم مفعول باب افعالست اصناف مردم سه قسمند مؤمنان حقیقی و ضالین که فا
وضالین هفت قسمند اهل خلط عمل صالح و عمل سی و مرجون لامر الله و اصحاب
الاعراف و مستضعفون و مضارون و مؤلفة قلوبهم و من یعبد الله علی حرف
یعنی کفتم امام جعفر صادق علیه السلم را آیا برای هیچیک و برای هیچ عمل ثوابی بر الله تعالی
هست که واجب کرده شده باشد براو بموجب وعده صریح او در قرآن مکر مؤمنان
حقیقی کفت نه دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال موسی للخضر علیهما السلم
قد تحرمت بصحبتک فاوصنی قال الزم ما لا یضرک معه شیء کما لا ینفعک مع
غیره شیء شرح تحرمت بحاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی متکلم وحده
از باب تفعلست التحرم خود را نکاه داشتن از ناروا و میتواند بود که نیز ای انقطه
باشد التحزم احتیاط کردن نکاه داشتن و سازگار در بصحبتک برای النست عنره یعنی نسبته است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که کفت که کفت موسی خضر را علیهما السلم

کد تحقیق

که تحقیق خود را رشد دادم از حرج تا اصل تو بسبب رفاقت تو ارشاد رشت با اینکه سوالها
بجا کردم و جوابهای شافی نصیحتهای وافی شنیدم پس مرا شیوه کن کفت خضر کفت جد
شو از هر چیزی که ضرر نمیکند ترا با آن هیچ چیزی چنانکه نفع نمیکند ترا با ضد آن هیچ
چیز مراد با آن چیز ایمان حقیقی است و مراد بضد آن کفر است چنانکه بیان میخ
در حدیث آینده سیوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلم یقول لا یضر مع الایمان
عمل ولا ینفع مع الکفر عمل الا تری انه قال وما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم
الا انهم کفروا بالله و برسوله وماتوا وهم کافرون شرح در سوره توبه چنین
است الا انهم کفروا بالله و برسوله ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی ولا ینفقون
الا وهم کارهون فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم
بها فی الحیوة الدنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون و بعد از بی بفاصله بسیار چنین است
واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم وماتوا وهم کافرون
بر این نقل بالمعنی است یعنی شنیدیم از امام جعفر صادق علیه السلم میکفت ضرر نمیکند با ایمان
حقیقی عمل بد یا بمعنی که مغفور است چون از صغایر است و نفع نمیکند با کفر عمل خوب
آیا نمی بینی که الله تعالی کفت و مانع نشده قبول تصدقات را از منافقان مکر اینکه ایشان کافر
بالله تعالی و رسولش بترک الطاعت ایشان در آنچه در محکمات قرآن و سنت است و آن
امام مفترض الطاعه در هر زمان معلوم شود و مردند بر حالی که ایشان کافران
بودند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الایمان لا یضر معه عمل وکذلک
الکفر لا ینفع معه عمل شرح مضمون این موافق ما بقیست پنجم اصل عن محمد بن
مارد قال قلت لابی عبد الله علیه السلم حدیث روی لنا انک قلت اذا عرفت
فاعمل ما شئت فقال لقد قلت ذلک قلت وان زنوا او سرقوا او شربوا الخمر فقال
لی انا لله وانا الیه راجعون والله ما انصفونا ان نکون اخذنا بالعمل ووضع

عنهم إنّما قلنا إذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير وكثيره فإنّه يقبل منك

شرح حديث مبتدا منكره است روى لنا خبر مبتدا است أنّك بفتح همزه خبر مبتدى محذوفست بتقدير هو أنّك وإن بتقدير استفهامست وصيلاست أن نكون بتقدير في أن نكون است يعنى روايت از محمد ابن مارد گفت گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را حديثى روايت كرده شد براى ما آن حديث كه تو گفتى كه چون شناختى امام مفترض الطاعة را بالله تعالى بر تو نيست بر بكن آنچه خواستى پس امام گفت بتحقيق گفتم آنرا محمد گفت كه گفتم آيا هر چند كه عارفان امام زنا كنند يا دزدى كنند يا آشامند شراب را جايز است براى ايشان پس امام گفت مرا چنانچه اهل مصيبت ميگويند إنّا لله وإنّا إليه راجعون اشارتست باينكه اين مصيبتى عظيمست كه شيعيان از اين سخن آن معنى را خيال كنند بخدا قسم كه انصاف ندادند شيعيان ما را در اعتقاد اينكه ما گرفتار شده باشيم بتكليف باعمال و برداشته شده باشد تكليف از ايشان يعنى ما نند كه اين خيال محال مانند اعتقاد صوفيه است چنانچه مذكور است در خطبه دفتر پنجم مثنوى كه محالست بر ايشان جزاى نيست كه گفتم چون شناختى امام مفترض الطاعة را بس بكن آنچه خواهى از كم عمل صالح و بسيارش چه بدرستى كه آن عمل مقبول ميشود از تو مراد اينست كه مقصود بيان اشتراط معرفت امام در مقبول بودن عمل صالحست نه رفع تكليف

ثمّ اصل كان أمير المؤمنين صلّى الله عليه وآله كثيرا ما يقول في خطبته يا أيّها النّاس دينكم دينكم فإنّ السيّئة فيه خير من الحسنة في غيره والسيّئة فيه تغفر والحسنة في غيره لا تقبل

شرح [illegible] يعنى امير المؤمنين صلّى الله عليه وآله بسيارى ميگفت

در خطبه

در خطبه خود كه اى مردمان نگاه داريد و ملازم باشيد دين خود را كه معرفت رب العالمين و امامت امام مفترض الطاعة باشد چه گناه سيّئه در آن دين بهترست از حسنه و حسنه كه عبادتست و سيّئه در آن دين حق مغفور ميشود و حسنه در غير آن دين مقبول نيست اشارتست باينكه اگر سيّئه با دين حق مغفور ميبود و حسنه در دين باطل مقبول ميبود باز مرتكب ارشيد و دين حق بهتر از حسنه و دين باطل ميبود براى اينكه هيچ سيّئه مثل دين باطل نيست در عقاب و هيچ حسنه مثل دين حق نيست در ثواب چه جاى اينكه حسنه با دين باطل مقبول نباشد و سيّئه با دين حق مغفور باشد

اصل هذا آخر كتاب الإيمان والكفر والطاعات والمعاصي من الكتاب الكافي والحمد لله وحده وصلّى الله على رسوله محمّد وآله

شرح اين از الحاقات كاتبانست يعنى اين آخر كتاب ايمان و كفر و طاعات منجيات و معاصى مهلكاتست از كتاب كافى و سپاس الله تعالى راست بتنهايى و درود فرستد الله تعالى بر رسول او محمد و آل او

فرغ الشارح خليل بن الغازي القزويني عفا الله عنه وعن والديه ولإخوانه وأعوانه من تحرير شرح هذا الكتاب يوم الثلثاء غرّة جمادى الثانية سنة ثمان وستين و ١٠٦٨ الف الهجرية حامدا مصلّيا هزاران درود بر محمد و آل او عليه السلام

قد فرغت من تسويد هذه النسخة الشريفة يوم الخميس اثنا عشر من شهر الصفر سنة ١١٧٦ ستّ وسبعين وألف على يد العبد المذنب إلى رحمة الله الغني حاجي محمد بن محمد حسين رشتى

عفا الله عنه ولوالديه